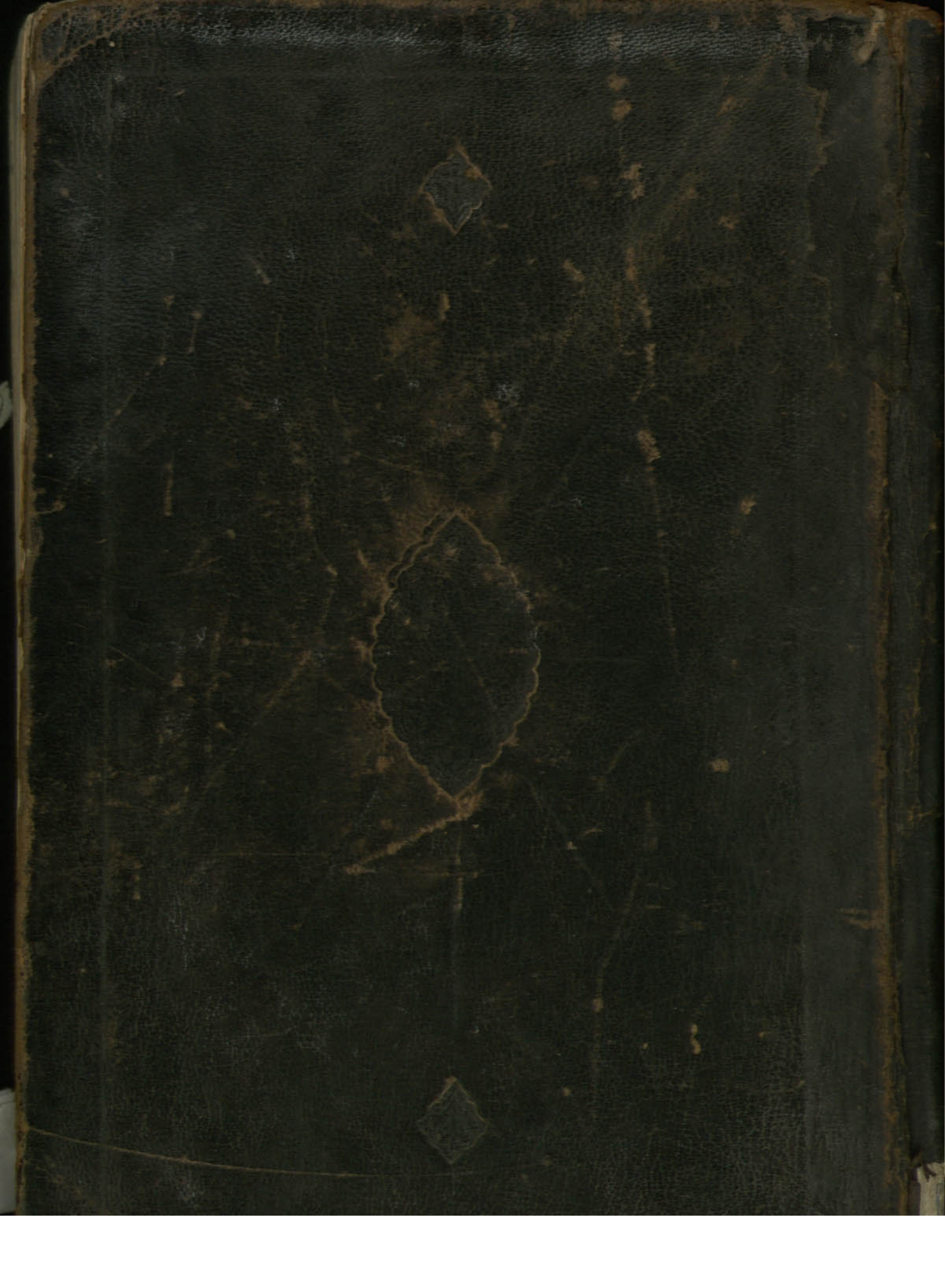
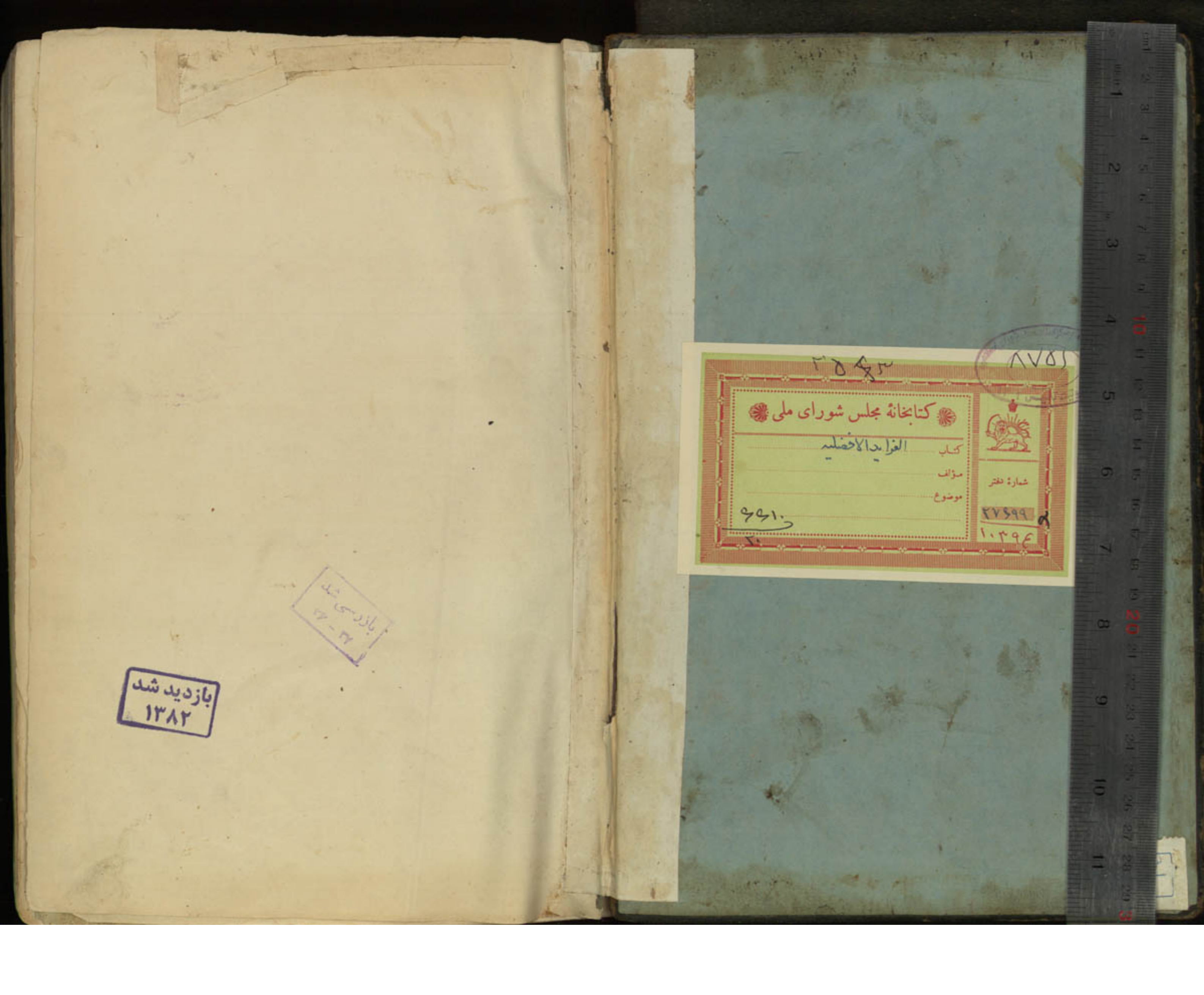
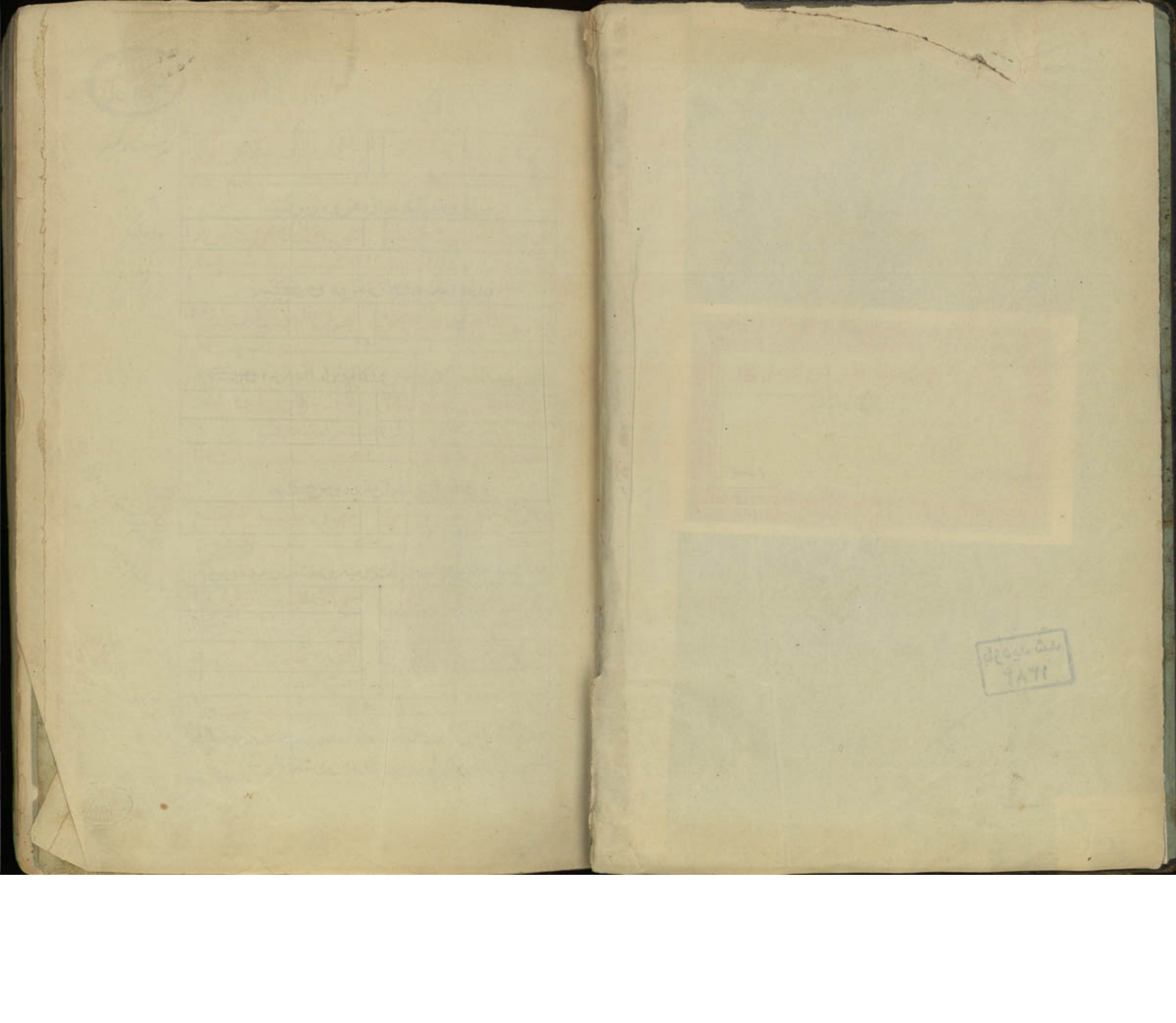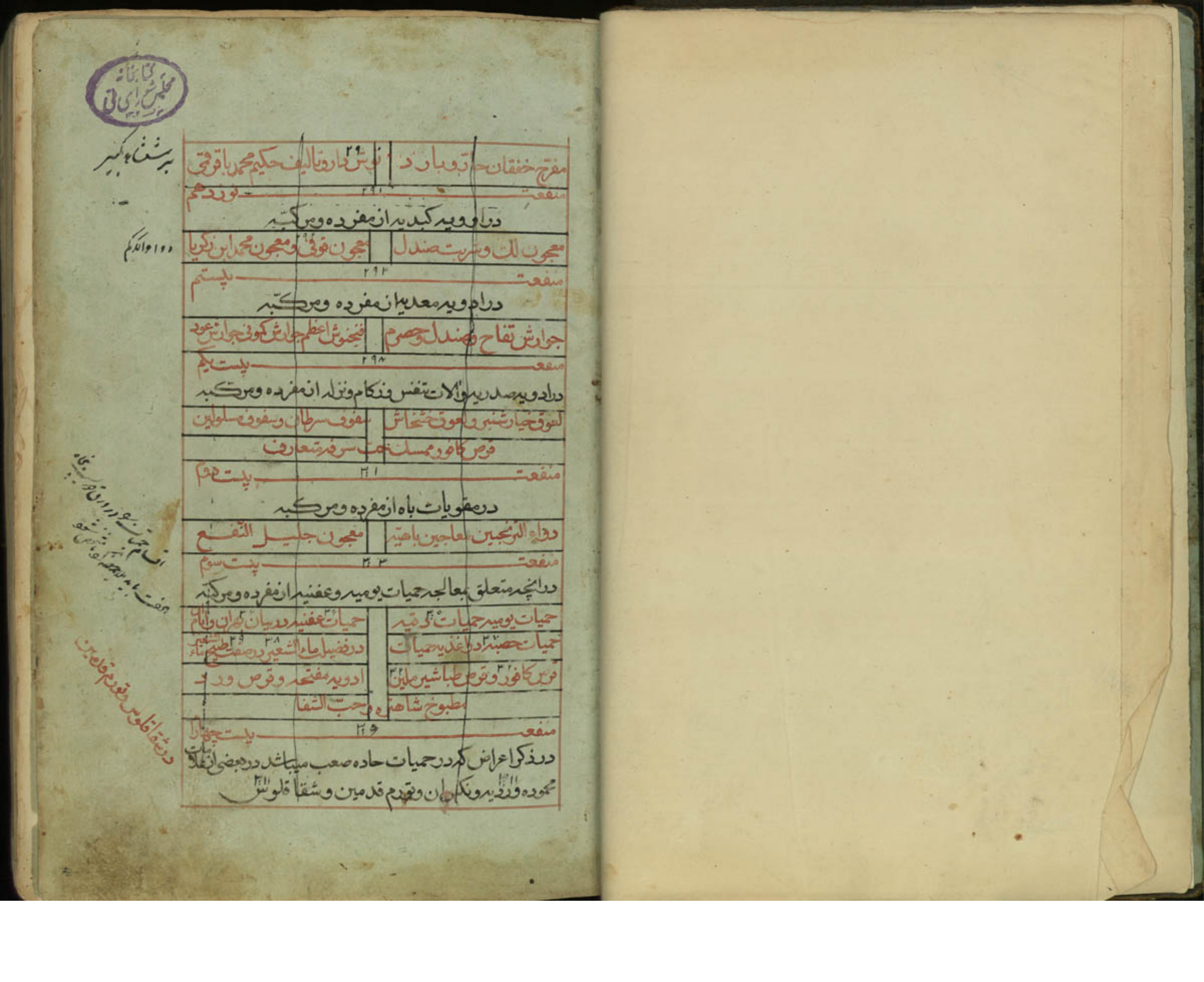



بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب الفوايد الافضليه
مؤلف
موضوع
شمارهٔ دفتر
۲۷۶۹۹
۱۰۳۹۴
۸۷۵۱


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب الفوایدالافضلیه
مؤلف
موضوع
شمارهٔ دفتر
۲۷۶۹۹
۱۰۳۹۶
۶۶۱۰

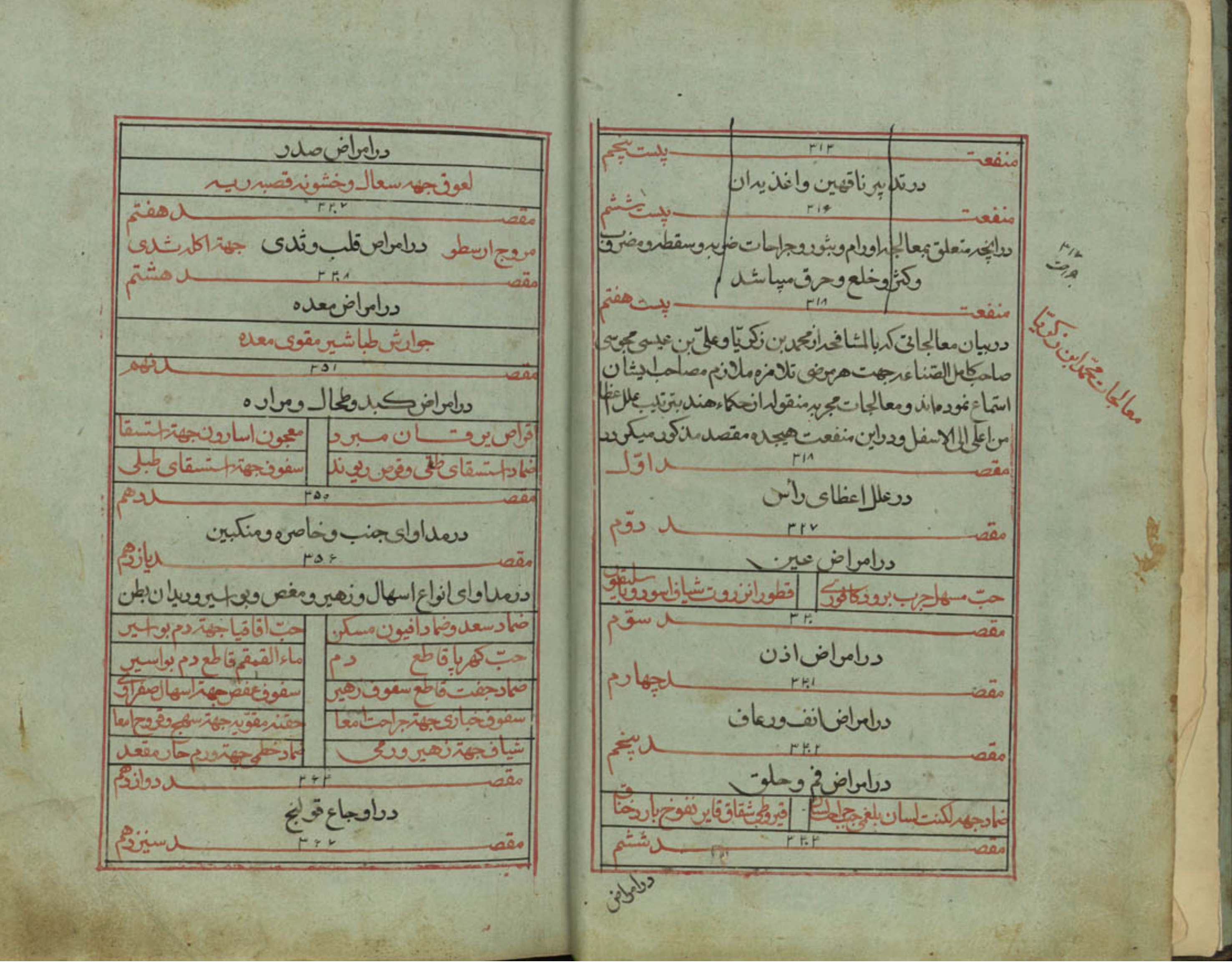

۹۸۷۱



بر شته کبیر

۱۰۰ والذکم

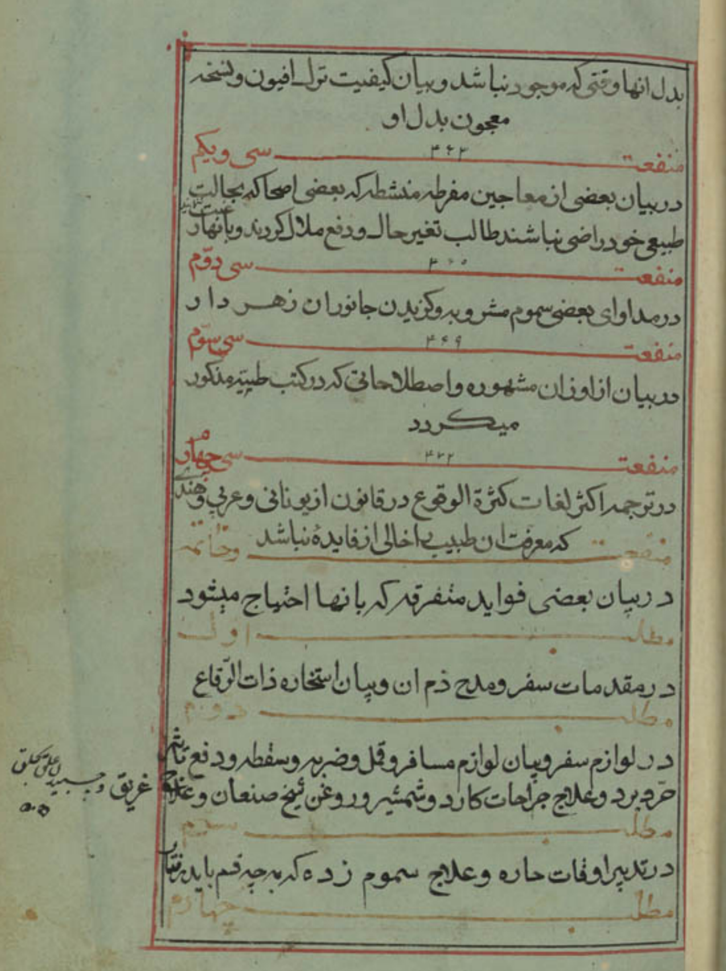
در شقاقلوس و تقدم قدمین

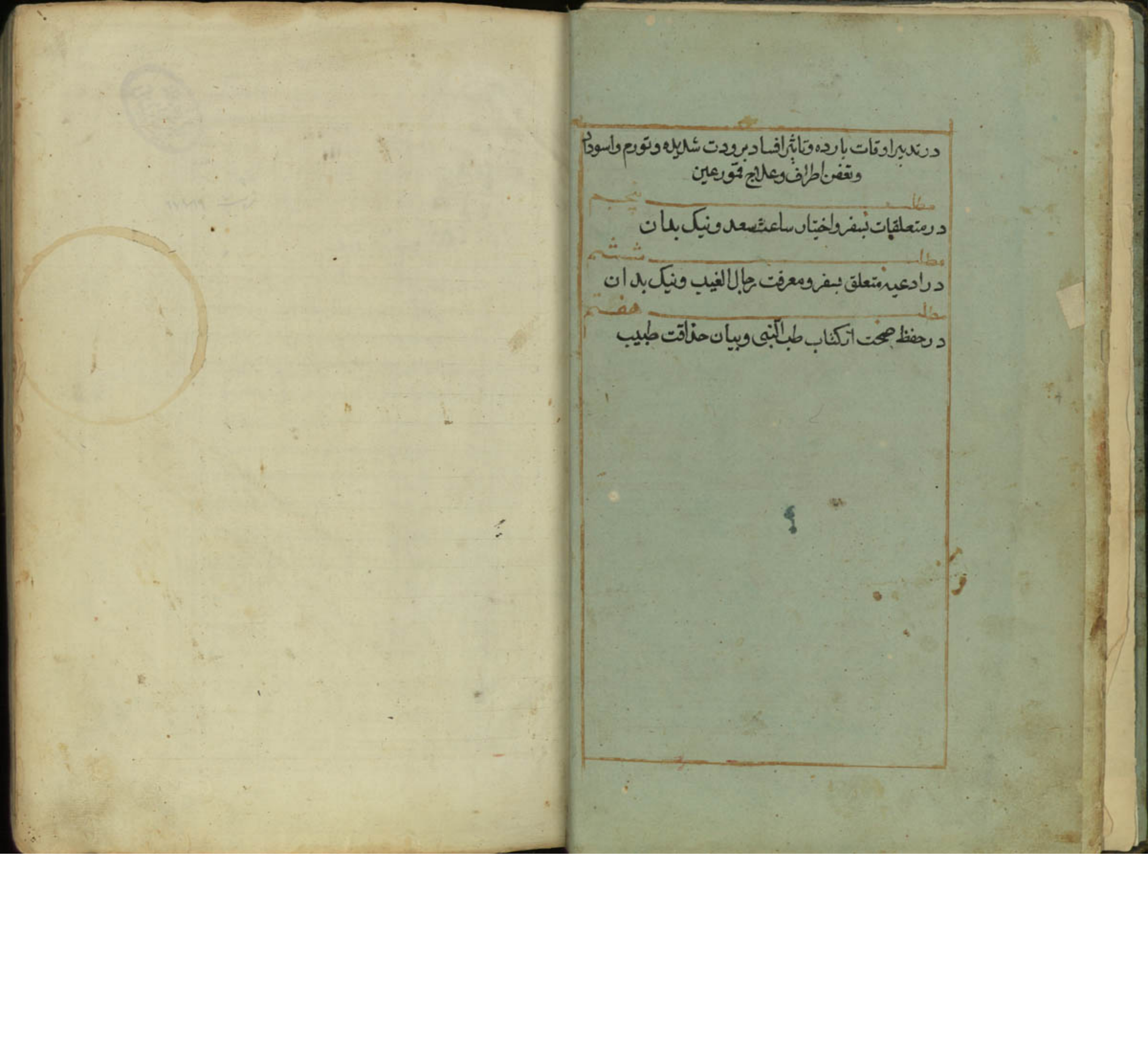


معالجات نافعه حکمای هند

معالجه فوائد ۱۴۱

بدل انها





در تدبیر اوقات بارده و تاثیر افساد برودت شدیده و تورم و اسودادم
و تعفن اطراف و علاج مقرورین

مطلب پنجم

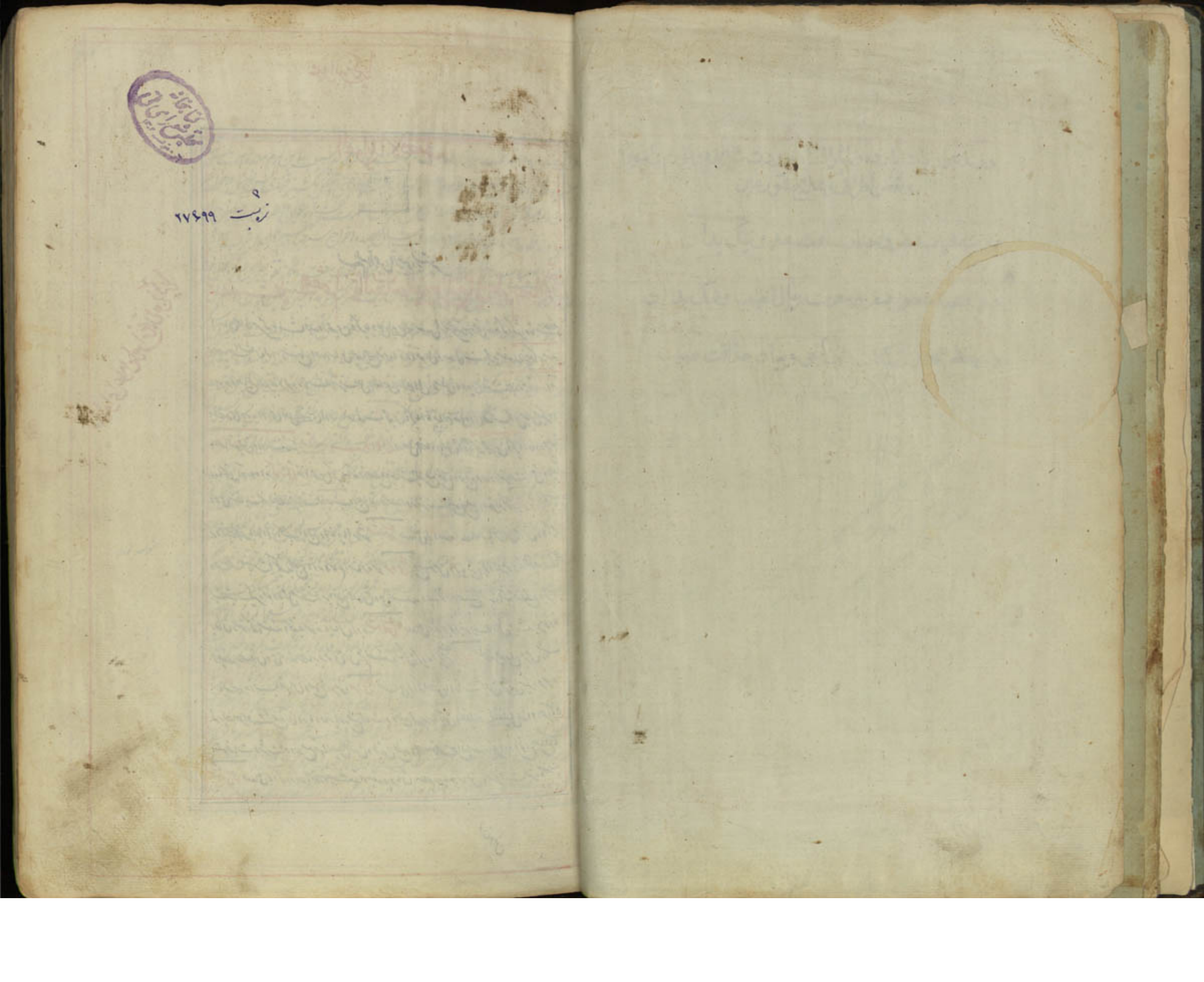
در متعلقات بسفر و اختیار ساعت سعد و نیک بد ان

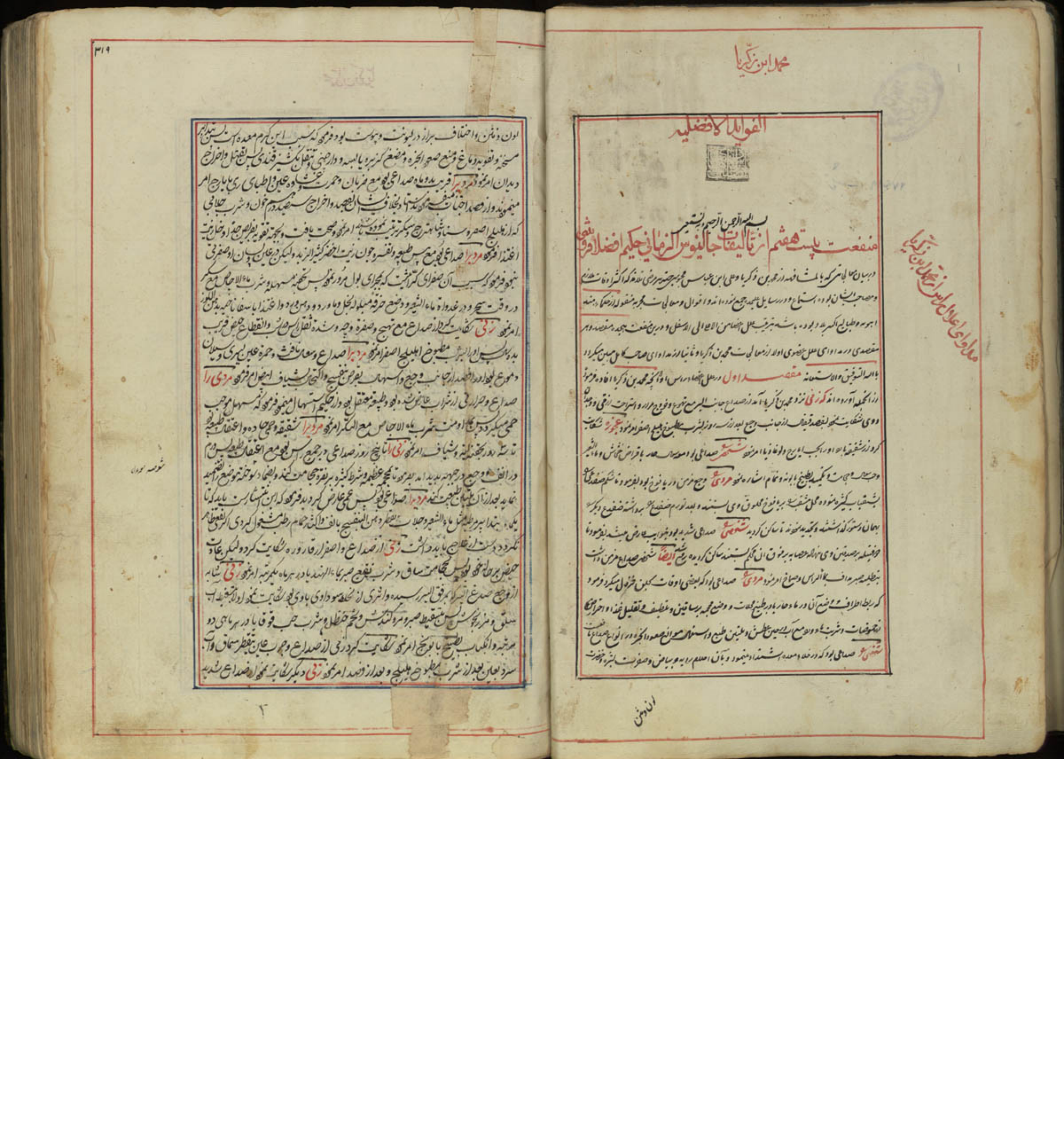
مطلب ششم

در ادعیه متعلق بسفر و معرفت رجال الغیب و نیک بد ان

مطلب هفتم

در حفظ صحت از کتاب طب النبی و بیان حذاقت طبیب





محمد ابن زکریا

الفواید الافضلیه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

منفعت بیست هشتم از تألیفات جالینوس الزمانی حکیم افضل ...

و دو باب شعر راس بشرب نقیع صبر بماء الهندبا و تبرید راس بمثل خل و ماورد و دهن ورد و قلیلی از کافور
و اغتذا بجوامض امر فرمود زنی دیگر شکایت کرد از صداع و از ارتفاع بخار حار بر راس و قلاع فم بفصد و شرب
مطبوخ هلیلج و بمضمضه بسماق و ماورد امر نمود زنی دیگر شکایت کرد از صداع دائمی حرارت راس
و غم و قلق و گاهی بمرارهٔ فم و گاهی بجلاوه و لهذا وجه آن پس بشرب هلیلج مع افتیمون امر نمود زنی
شکایت کرد از ارتفاع بخار بر راس و علاج چه بجه موجب قبض میکرد پس بشرب نقیع صبر امر نمود زنی را که مدتی
رعاف متواتر بود بعد از آن صداعی عارض او گردید بانکباب طبیخ بابونج و تبرید راس بخل و ماورد و دهن ورد
امر فرمود مردی از دوی و طنین راس مع زحیر شکایت نمود بدواء الزحیر و الکباب طبیخ بابونج امر فرمود
زنی شکایت کرد از صداع و سیلان مدة الاذن فرمود تا نقیع صبر نوشیده زحیری بر وی عارض
گردید پس بشرب طبیخ هلیلج و تعلیق راس بطبیخ بابونج هر روز امر فرمود زنی شکایت کرد از صداع
و سدد و مرارهٔ فم و نقصان حیض از عاده پس بشرب مطبوخ هلیلج امر نمود فرمود که اگر بدان باصلاح نیاید حجامت
ساقین نماید مردی را صداع و وجع اذن بود هرچه تناول مینمود ترش گردیده فی معده بود پس بشرب اقراص
صبر مع افاویه یا حب شبیار صبی که از یکدرم صبر و نیمدرم مصطکی ساخته باشند تا تناول بهر روز نیمدرم سکنجبین
سکری مع یکدرم مصطکی و آب مغلی افسنتین و غذا ماء الحمص و اسفیدباج امر نمود مردی را صداعی از مقدم
راس بود چنانچه از ملاقات بوارد بالفعل اشتداد می‌نمود پس بوضع سعد اب مطبوخ در زیت و شرب حب
ایارج و اغتذا بماء الحمص امر فرمود جوانی از صداعی که در خلو معده اشتداد می‌نمود پس بوضع سداب مطبوخ در
زیت و شرب حب ایارج الخ و بعد از اکل آن کسکی میکرد شکایت نمود فرمود تا هر روز سویق شعیر و با آب سرد
صادق البرد مع السکر بیاشامد و بخورد شکایت کرد زنی از صفرهٔ لون بدن و صداع و اوجاع بطن
وارتفاع حیض و طبیعه امر بماء الجبن مع سکر نمود زنی را در جانب یمنی شقیقه و در عین یمنی وجع و حمرتی
و طبیعه یابس بود نقیع صبر بماء الهندبا فرمود زنی صداع و عرق بارد داشت ری در جمیع اعضا و انقطاع طمث
بود حجامت ساقین و شرب مطبوخ افتیمون امر نمود مردی را وجع و دوی در راس بود و طعم دهن متغیر بود فرمود
که سبب آن ابخرهٔ غلیظه است بشرب حب قوقایا امر نمود مردی را صداع و مرارهٔ فم و التراق شفتان و اول
اصفرار فتیح بود بماء الشعیر فرمود کفت که اگر طبیعه یابس باشد مطبوخ هلیلج نافع بود مردی را صداعی در غایت شدت
مع وجوه سهر بود فرمود که سبب آن در شریانست چه اگر در عروق می‌بود با این شدت نمی‌بود فرمود تا در اخراج دم

اسراف نمایند و بطفیهٔ حرارت و تقویهٔ نفس بغذا اکتفا کنند تا احتمال نقیهٔ فصد داشته باشد و بشرب هر روز غبی رطل
ماء الرمان مع یکدرم طباشیر و اغتذا بقرص حیاة و صدر طیهوج و دراج مصوصا مع صفوة البیض و حسن کشیر و تضمید
صدر بصندل و ورد و کافور و صندل و ماورد و بمضمضه بماء ورد مبرد بثلج و وضع خرقه مبلوله بر قفا یعنی بر
موضع شریان و مواضع ضربان صدغ امر نمود و در دوا از سداب و در غذا از فراخ منع فرمود مردی
شکایت کرد از حی که در سر او مانند آسیا دوران می‌نمود و شبها از دهن او لعاب چنان سیلان مینمود که بجبه
او تر میشد بشرب حب ایارج و بیرا امر نمود مردی را در سر قرعهٔ حادث گردید بفرمود تا فصد قیفال از جانب
ایمن کنند بعد از سه روز مطبوخ هلیله نوشید بعد از آن از جانب ایسر فصد کنند اگر آنکه ماده بسیار باشد بعد از
سه روز دیگر مطبوخ هلیله بخورد بعد از آن نوره بر سر طلا کنند تا شعر و جلد در دیه از سر پاک کنند بعد از آن
حوالی او را بنرا محکم ببندند پس عروق و قاقی که ظاهر و ممتلی گردد بشترند و بوضع محجمه مص شدید جذب
خون کثیر کنند و حصیر لطحه پنبه با آب گرم تر کرده بگذارند تا خون محتبس نگردد پس باقراص مصحه یا بر ماء حرشت
الکرم در ماء قصب پیچ و خل و دهن الورد تطلیه نمایند و از مالح و حلو و حریف اجتناب و با غذیه لطیفه و حوامض
اقتصار کنند زنی شکایت کرد از حرقت راس و علاج بنقیع صبر بماء الهندبا امر نمود مردی از اجتماع
فضول رطبه مایله بصفرا در سر خود شکایت نمود بشرب طبیخ نیمدرم هلیلج اصفر مع صبی که از صبر یکدرم
افسنتین دو دانگ سقمونیا ثمن درهم مصطکی دو دانگ ساخته باشند امر نمود زنی را شقیقه بود مع ارتفاع
طمث و بحبسیه طبع و بعد فصد باسلیق اولا و بر اسکنجبین صفرا بماء الرمان و لزوم فلوس خیار شنبر بماء الا
صول و دهن الورد پس بحجامت ساقین در هر ماه امر نمود شابی صفراوی بعد از آنکه یکماه مریض
و صاحب پرهیز بود شعر راس او متناثر گردید و از دخول حمام زیاده میشد بفرمود تا هر روز شربتی
از سویق حنطه مبرد بثلج بنوشد و هر شب بدهن الآس نماید و از حمام احتراز واجب
داند جوانی را در سر قرعی ابیض حادث گردید پس بحلق شعر راس و بشرط آن پس بطلای فضیا
پس بدلک بعسل مکرر تا بحد احمرار و تورم آن و بجهت تسکین و تخفیف بطلای دهن ورد و کافور پس
بمعاودت علاج بر همین مذکور امر نمود زنی شکایت کرد از ذهاب شعر راس بقیه لقیه و احساس
بحرارتی شدید در هامه و در بعضی احیان حکتی شنیده بود کواس پس بطبیخ بنقیع صبر بهندباد
تسعیط بدهن با تفسیح و تطلیه راس بدهن ورد و خل و ماورد امر نمود عجوزه را فالجی بود مع تفسیر

احمر نضیج و پس طبیعت بفرمود که تا هوا اگر مست شرب ماء الاجاص و سکر و جلوس در ماء بارد و غذا خل
زیت را بر خود لازم دارد و چون هوا سرد شود مسخنات علاج کند مردی شکایت کرد از تشنج ید یمنی
که بعقیب اغتسال بماء بارد عرض کرده بود پس بفرمود تا جمیع ید بسر الحوز عنق ید فوق ممزوج بدهن القسط تمریخ
نماید و هر روز جلنجبین و طعام ماء الحمص و لحم احمر مقلو بزیت تناول کند مردی شکایت کرد از خدر بعضی
اعضا بطبیخ هلیلج اسود و مسح موضع بزیتی که قسط در آن بخته باشند و غذا ماء الحمص و اسفیدباج امر نمود
صبی سه ساله را صرعی عارض شده بود لی حمی بفرمود تا معجونی از هلیلج اسود کابلی ده درم اسطوخودوس
پنجدرم غاریقون یکدرم و نیم سیساکوس قرد مانای حاد الرائحه عسل منزوع الرغوه مکرر سه درم خنطیانا حب الغار
رز واند مدحرج مکه یکدرم عسل مقوم بقدر کفایه سازند و هر روز نیم درم تا نیم درم بدهند و تا یک شب
بار از غذا منع نمایند پس بلطیف غذا اکتفا کنند و خر مع سکنجبین بازبرباج مع لحوم خفیفه بدهند
و یکبند شش نقطیس نمایند و ملح در انی بالفل الیاس نمایند تا ستسیل لعاب کثیر نماید و قبل از طعام حرکت
و ریاضت و از البان و اطعمهٔ غلیظه احتراز فرماید مردی را فالج مع حمی و نافض بود بفرمود تا هر روز ده درم
جلنجبین با آب افتیمون بخورد و در وقت نافض و برد با آب گرم و سکنجبین قی کند و غذا ماء الحمص بخورد
مردی شاب را ابتدای فالج بود بغراغر مناسبه و تناول جلنجبین و بجهت تلیین طبیعه بفلوس خیار شنبر در آب
اصول و بزور و غذا ماء الحمص اشاره نمود مردی را صرع و ادرار بول بود بجون صرع و ماسک البول
امر نمود مفلوجی را که قاروره حمرا بود و اعضا مسترخی بفرمود که مادام که حمره در بول باقی باشد بر جلنجبین
و آب رمان مزوا کند از طعام اقتصار کند و بعد از آن بعلاج شروع نماید غلامی دوازده ساله
را فالجی مع ثقل لسان عارض شد بفرمود تا یک دقیقه خردل مسحوق را با یکرطل سکنجبین ممزوج نموده
با آن غرغره کنند و فرمود که این غرغره صرع را نیز نافعست مردی را از غلبهٔ صفرا فالجی مع حرارت
کثیره عارض گردید اولا مطبوخ هلیله پس مداومت جلنجبین و بر معالجات موافقه امر نمود جوانی
عبلی البدن و افر الدم را از اکل اغذیهٔ غلیظه در ید ایسر فالجی مع حمره و وجع عارض حادث گردید بازار
رج دو رطل خون پس اسهال بحب فالج و بر ندا بیر مناسبه امر نمود مردی شاب نحیف البدن را
نفخی از طحال الی ازلق ظهر بر راس مرتفع میشد و اعضای او مسترخی و عالم در نظر او تیره تنگ دیده و بعضی
اوقات آن نفخه از قدمین بظهر او مرور نموده بدماغ میرسید و دائم جفافی در فم او بود و از شراب

منادی و شهوت طعام ناقص می‌بود و قاروره دایم احمر مایل بکدورت بود پس بفرمود که اگر از آن نفخه
مرتفعه ثقلی در راس پدید می‌آید و بعد از آن برودت یا حرارتی حادث میگردد دلیل نزول ماده از راس
می‌باید که چند مرتبه بحب قوقایا تنقیه و غرغره و عطوس نمودن پس بعلاج بوضع مشغول کشتن و اگر از
معالجات مذکوره خوفی باشد دلک موضع بخرقه هر روز تا سرخ شود پس نیم بار قیروطی کبری که فرفیون
و جند در آن بوده باشد و تضمید بضماد خردل و سایر معالجات فالج عمل باید نمود مردی برودتی شدید در
قفا و فقرات عنق احساس می‌نمود مع ارتعاش دایمی در یدین و بحوحة الصوت و با حرارات عنق او را
نمی‌فشردند در یکموضع آرام نمی‌توانست گرفت و لا یزال بایستی که متردد و متحرک باشد تا برودت موضع
آید بفرمود که سبب آن فصل بارد است در آن موضع و در اعصاب یدین و رجلین و صدر پس تنقیه آن
و تسخین و تقویه محال مذکوره امر نمود مردی را القوه و اعوجاج شفه بود بحب قوقایا و انکباب طبیخ مرز
نجوش و بابونه و چون اشتداد یابد حلق نهر را در سرکه بجوشانند و با آن انکباب نموده ثقل آن
تضمید نمایند و اغتذا بقلایای زیتی امر فرمود مردی شاب شکایت نمود از التفاع و وجعی از طحال بر راس
و بسهر کثیر و غلظه و حمرت قاروره و حدوث حالتی شبیه بصرع بشرب حب قوقایا و تطلیس بکندش و تلداد
معاجین صرع و اغتذا بقلایای زیتی و اجتناب از لحوم صید و البان امر نموده زنی شکایت نمود از آنکه
هر شب یکمرتبه یا دو مرتبه غمی که دماغ و برا می‌پوشانید و حواس او را مظلم و مکدر مینمود و لون متغیر
بسواد میگشت و دوار در معده او قرار میگرفت و ظلمت بر قرار بود پس باقراص نقیع و مقوی معده
جلاب و حجامت ساق امر نمود و مردی شاب را غمی و هیجانی عارض میشد بفصد و جلوس در آب
سرد هر روز دو مرتبه و شرب ماء الشعیر مع ماء الرمان امر نمود زنی را که فالج و اعتقال لسان بود
بعد از حقنه که اخراج ثقل نماید باین حقنه امر نمود صفت آن قشور الحنظل و قشور اصل الکبر و ورق النیل
و البسفایج و لب القرطم مکدکف یکموقیه در سه رطل آب بجوشانند تا یکرطل آید صاف نموده در نیم
رطل آن پنجدرم بورق الجزرخل کرده و قلیلی از زیت خالص و قطراتی از دهن نوی المشمش بر آن
افزوده احتقان نمایند دو مرتبه یا سه مرتبه چنان کنند و بعد از دو روز یکشربت حب قوقایا بنوشند
و سکنجبین که در یکرطل آن نیم رطل خردل مسحوق افزوده باشند تا غرغره کنند و بعد از غرغره سه
درم اطریفل صغیر و یکدرم زنجبیل مربا تناول کنند و اغتذا بماء الحمص بزیت یا بلحم احمر مقلو بزیت نمایند

و بعد از ذلک موضع بخرقه خشنه تا بحد احمرار بدهن زنبق ندبالیکنند مردی که هل را فالجی مع حرارت
قاروره حادث شده بود بفرمود که بجلنجبین سکری و مصطکی مداومت نماید و ندبالی موضع بدهن القسط
لازم داند زنی را در وقت غیظ صرعی عارض شده وار معاجین و حبوب صرع او را ممکن نبود و بنیت
ضعیف بود او را بشرب سکنجبین عنصلی و جلنجبین امر نمود زنی را استرخای یکدست و وجع معده و خفقان
فواد شکایت نمود بجلنجبین سکری هر روز مع نیم درم مصطکی و تمریخ بدهن القسط و اعتدا با ماء الحمص امر
نمود و همین معالجه مذکور را بعینه بمفلوج حدیث العهدی نیز فرموده زنی را از کثرت سیلان دم شیخ و الکلم
الاسنان و بهوست طبع عارض گردید بصب ماء الحار و دهن البنفسج بر قفا و حقنه لینه و فلوس خیار شنبر
مع شراب بنفسج و غذا ماء الشعیر امر نمود مردی را بسبب شرب ماء البارد عقب ماهیجان حرارت عضی
حذری در یدیمنی عارض گردید بجلنجبین و مصطکی امر نموده فرمود که چون جمایی در جسم و حرارتی در قاروره بدید
آید بجلنجبین فقط اقتصار نماید و چون حرارت منتفی و طبیعت وقت مقتضی بود حب و معجون فالج و غذا
قلایا با بزیت اختیار نموده از شراب اجتناب واجب داند الاکثیر المزاج مردی را از اسهال ذریع و عطش
و تشنج در اصابع بدین حادث گردید با قراص طباشیر ممسکه و ماء السویقین و تمریخ مفاصل خصوصا
عنق و ظهر را بدهن البنفسج و ماء الحار امر نمود عجوزه نصب ساله را صرعی حادث شد بر طبیعت و تناول
هر روز قلیلی از اطریفل و اجتناب از اشیای ضاره امر نمود صبی را استرخایی در یکی از شقین
مع سوء المزاجی عارض شد با قراص ورد مع ماء الکمثری و غذا ماء الحمص و اغذیه مغلوجین امر نمود
مردی را سرسام مع سوصه و سعال و نفث قلیل الدم مع اعتدال طبیعه عارض شده به تفتیح مربا و ماء
الشعیر و تطلیه راس بدهن الورد و خل و ماء ورد امر نمود مردی را سرسام مع فواق حادث گردید با ماء
الشعیر بعد از آن ماء الرمان و سایر تدابیر نافعه امر فرمود غلامی را که حالتی شبیه بجنون داشت و تحیر و
شخوص البصر بود و تکلم بجواب و سوال داعی نمینمود و در یکموضع آرام نمیگرفت و لا یزال متردد
بود و پنج روز طبیعه معتقل بود و بول در شبها بی اراده مینمود فرمود که این شخص صحت بحقنه قویه
و تطلیه راس بخل و دهن ورد و ماء ورد امر نمود مردی را مالیخولیا و فکر و وحشت و افزع بود بفرمود
که بلیلج کابلی اسود ده درم بسفایج پنجدرم نیمکوفته در آب شبانروز خیسانیده پس جوشانیده
چهار درم اسطوخودوس و ده درم زبیب منقی بعض داخل نموده بعد از طبخ خفیف سه درم افتیمون

اضافه جوشانیده از آتش فرو گیرند و بمالند و صاف نموده ثلثی رطل جدا کرده یکدرم تربد مسحوق و نیمدرم غاریقون
منخول و دو دانگ ملح نفطی در آن میان حل کرده بنوشند و در ماهی دو مرتبه از این مسهل مذکور و در برابر آن
مثل جوزه کبیره از این معجون مالیخولیا بنوشند صفت آن اهلیلج کابلی پنجاه درم افتیمون ده درم کهربا
پنجدرم زعفران یکدرم و نیم گل سرخ سه درم سنبل الطیب درونج مکه دو درم کشنیز خشک چهار درم قشر
الاترج دو درم بزرالبادروج ورق اذخر بجسبانک مکه سه درم علی الرسم با عسل منزوع الرغوه معجون کنند
و در روز شرب مسهل مذکور و یک روز قبل از آن و یکروز بعد از آن از معجون مذکور احتراز کنند و در برابر ایام
عدس و مکسود و سمک و البصل و لحم بقر و سایر مغلظات و مولدات سودا اجتناب نمایند و در دخول حمام
رطب و مزاج بنیند اکثار ورزند جوانی را مالیخولیا بود و وی از مجلس خود و کل از دیوار میکند و در خصیه او
امثال فلکات پدید آمده بود بفرمود تا فصد باسلیق نموده تا بحد زوال سواد و ظهور حمره خون بگیرند و در
ماهی دو مرتبه مطبوخ افتیمون بدهند و لابزال سر او را غرق دهن بنفسج کرده اند و وقت او را با انواع
احسان خوش دارند و ضماد طلین بر خصیه او بگذارند و سه درم افتیمون مسحوق را مع لحم زنبیت اسفیج
مدقوق کوفته بر مثال بندقه شب بلع نمایند و صبح دوای اقوی بنوشند غلامی از عروض هوسی
در بعضی احیان و استرخایی در بدن شکایت نمود بسبب آنکه قبل از آن بچند روز از دابه بر راس سقط کرده
بود و در وقت سقوط فصد نموده بشرب طبیخ هلیلج مع اسطوخودوس دو سه مرتبه در هفته
یکمرتبه و تضمید یافوخ بعد از حلق شعر با بن ضماد قصب الذریره و ورد احمر آس اسطوخودوس و قلیلی
از آس معجون کرده بماء الآس و تسعیط بدهن بنفسج و دهن نیلوفر امر نمود زنی شکایت کرد از آنکه
هرگاه چیزی ببدن وی میرسید فزعی عجیب در قلب و وجعی شدید در اعضای علیای او حادث
میشد بمطبوخ افتیمون و مداومت هر روز ده درم جلنجبین مع دوای مفرحی امر نمود شیخی را
از وسواسی که بسبب عروض مصیبتی عظیمه که بروی حادث شده بود چنانچه در یکمحل یکلحظه آرام
نداشتی شکایت کرد بفرمود که این عارضه نفسانیست علاج آن بتفکر و تذکر بود در حال دنیا
و کثرت مصایب آن و آنکه کم کسی درین عالم از فقد محبوب و تمنای مرغوبی معدوم خالی باشد
زیرا که دار بلا و محن و فقر و فاقه است و باختیار سفر و غربت و مجالست اخوان و معاشرت خلان
اگر ممکن و میسر گردد و اگر آثار غلبه دم ظاهر گردد تعهد فصد و اخراج دم بحد زوال سواد و ظهور حمرت

ودر هرماهی شرب طبیخ افتیمون مضاف با دویه مفرحه و اغتذا با سفید باجات دسمه و دخول حمام
بعداز انحدار طعام در شتا و اما در صیف اغتسال بماء بارد و شرب جلاب بعد از خروج از حمام و سپاناخ
دهن البنفسج واکثار مزاج شراب و در شتا تناول طبیخ هندی و در صیف خیار و نمانه آن و استکثار
طعام و سایر امور مفرحه منشطه واجب بود زنی را اختلاطی در کلام مع ضحک کثیر و حمرة وجه بود بفرمود
که این سهل و سلیم و سبب آن دم است بفصد الکحل و مطبوخ افتیمون و دواء المرقد امر نمود
زنی را که حیض مرتفع شده بود و وسواس سوداوی عارض گردیده بفصد صافن و ماء الجبن
با فتیمون امر نمود جوانی را خلطی در کلام بود و گاه بی وجه غضب شدید و گاه ضحک کثیر مینمودی فرمود که سبب
برد دماغ وی مستولی گشته بفصد و در هرماه دو دفعه مطبوخ افتیمون و تنطیل مسبتات و شراب
کثیر المزاج و اغتذا بسبوسه بدهن الحل امر نمود شاب کرد شنجی از دوار شدید بحدی که ویرا امکان
رفتار نبود مع خروج بثور در جمیع اعضا و نوم کثیر و ثقل بدن و عدم تغیر طعم فم بشرب طبیخ
هلیلج اسود امر نمود زنی را که دو ماه از وضع حمل او گذشته و نفاس او کمتر آمده بود و فزعی در نوم عارض
شده بمطبوخ افتیمون امر نمود یکی از تلامذه سوال کرد از حد اخراج خون بفرمود در هر علتی چو
ن فصد کنند اگر دم احمر ناصع بود بالفور حبس باید نمود و اگر اسود بود اخراج باید نمود تا سواد
زایل گردد آنچه علی بن عباس صاحب کامل افاده فرموده از آنجمله زنی را بعد از ولادت صداعی طاری گردید
بتقطیر سویق بسکر طبرزد و دهن اللوز و تسعیط بدهن البنفسج و النیلوفر و دهن لب حب القرع و
حلیب لبن الجاریه بر راس و تدهین راس با دهان مذکوره و اغتذا با غذیه مرطبه کثیرة الغذای جیده
الکیموس مثل صفره بیض نیمبرشت و لحوم فراریج و دجاج سمینه و حملان رضیعه و اجداء و فالو
ذجات سکری بدهن اللوز و سمک رضراضی اسفید باج و مقلی بدهن اللوز امر نموده فرمود
که اگر حمامی می بود مزورات قرعیه و اسفناجیه اوفق بود حال مردی که از فرط جماع بصدا
ع مبتلا گشته بود وی نقل کردند بفرمود که اگر بدن ممتلی باشد بفصد و اسهال تنقیه نموده
بعد از آن تقویه راس بصب طبیخ ورد و آس و تدهین با دهان آنها و دهن ورد مع خل
خمر نمایند تا قبول مواد نکند و باید که جماع نکند الا بعد از غذا و سفرجل و کمثری تناول کند مردی
را از کثرت تخمه صداعی عارض شد بنوم کثیر و تسعیط با دهان مرطبه و غذا بمرطبه امر نمود شخصی

مداوای علی ابن عباس صاحب کامل

تدبیر غظی جالینوس

را صداع مع نزله شکایت کرد بشد و ربط و دلک اطراف و گذاشتن در آب گرم و تلطیف طعام
تجنب از خبز و میاه و فواکه و بتقبیح امر نموده از تدهین راس و تبرید آن منع بلیغ فرمود شخصی از شقیقه
مزمن شکایت کرد بتدهین فرق جالینوس بشیخ علیل امر فرمود صفت آن زیت مغول یکرطل شمع احمر
ربع رطل با هم گداخته یک اوقیه فرفیون مسحوق داخل کرده بر بهم زنند و استعمال کنند و همچنین شاید تقطیر نمی
که بیری از فرفیون با آن ممزوج نموده باشند باذن جانب علیل و تسعیط بدهن لوز مر و آب مرزنجوش
از منخر جانب مادف و همچنین دهن نوی المشمش امر نموده فرمود که شرب شراب صرف بعد از طعام
شقیقه بارد بلغمی را نافع و قبل از طعام مضر است شخصی را وجع شدید در شقیقه مع امارات حرارت
بود بفرمود تا شکر طبرزد و زعفران و کافور را در غایت نعومت سحق نموده دو حبه از آن مع آب
عنب الثعلب با آب خیار سعوط نمایند و اگر ساکن نگردد در الجه از افیون بران بیفزایند شخصی
را از تراقی ابخره معده شقیقه عارض شد بقی و اسهال امر فرمود شخصی را سبب صداع بعد
انقطاع صوتی بقشعاری شد بفرمود تا با آب گرم بسیار تنطیل نموده دهن ورد فاتر با ذن قطور
سازند و بلیفه بقطران آلوده در صماخ نهند روزی یکی از تلامذه را که بغایت معزز میداشت گفت
ترا وصیتی کنم بعلاج چند که در ازاله صداع و شقیقه بغایت مفید است بفرمود که چون شقیقه و
صداع بسبب خلطی غلیظ در دماغ مع لقای ریاح حادث شده باشد تسعیط بدهن الفستق در تحت
ساکن گرداند و اگر حرارتی باشد بدهن حب القرع و فرمود که چون از زعفران و عفص و ماورد
قرصی ساخته در محل حاجت بمانند ضماد بر شقیقه بمالند تسکین وجع نماید و فرمود که جماعه از
حاجت شدید راس و ریاح غلیظه آن مرزنگوش با بابونه را سحق و با لعاب حلبه عجین نموده
با آن تضمید نمایند بغایت نافع بود و این لاروق شقیقه و صداع نزبانی را که از آثار حرارات
شدیده خالی بود بسی مفید باشد نعناع و سداب مکدسته درم لب الحبرده درم بدهن الورد
سرشته بر شقیقه گذارند شخصی از شدت وجع و سهر شکایت کرد باین مرقد امر نموده
فرمود که مسکن جمیع اوجاع حاره السبب باشد صفت آن کاکنج با قلای مقشر بزر البقله بزر الخس قشور
الخشخاش مکد درهم افیون بمطبوخ سحق و تحلل نموده مع لعاب بزر قطونا بنوشند روزی فرمود
که استاد من ابو ماهر بصداع حاری امیفرمود که از عنب الثعلب طری مع او راق و اعناب

وقضبان عصاره میکرفته به ۳ قطره آن به دفعه سعوط مینمودند وبعد از آن به قطره دهن البنفسج وزایل
میشد ونقل نمود که روزی جوانی نزد اینجانب از صداع وسرسام حار وهذیان وضعف دماغ برادر
خود شکایت واستعلاج نمود بفرمود تا صندلین را با ماء الورد ساییده مع ماء الخیار والخل والبن النساء
ودهن الورد مخلوط نموده بان تطلیه نمایند وگفت اگر اکثر اصحاب صداع را بخارات غلیظه در سر
وطنین در اذن بوده باشد از مبردات قویه اجتناب واجب بود بلکه تحلیل بدهن البابونج وشبت
وامثال آن ونیل بحقنه لینه نافع باشد وفرموده که از صداعی که در غایت شده بود خوف هلاکت
سرسام باشد پس در تلیین بحقنهای لینه مبالغه باید کرد شخصی را صداعی حار وسهر زحمه میداشت
بفرمود تا بلبن جواری مخلوط بدهن البنفسج مبرد بثلج سعوط کنند که بغایت نافع بود شخصی را عادت
چنان بود که هر وقت که خواب میکرد چون بیدار میشد تا مدتی صداع داشت بتنقیه دماغ از ر
طوبات واستعمال مجففات واجتناب از مرطبات امر نمود دیگری را چنان عادت بود که در
خلای معده ودر غدوات ونزد تاخیر غذا صداعی شدید وسوء خلق والقی را زادتی سبب
عارض میشد واز دالج ضعیفه متاذی واز کرسنه متالم میکردید بفرمود تا هر روز قبل از طلوع
صبح سویق مع میاه فواکه حامضه مثل ماء الرمان والتفاح والسفرجل بنوشد وکمتری بخایا تناول کند
واکر معده مع ضعف بارد باشد مداومت جلنجبین مع مصطکی وافسنتین مفید بود شخصی را
وجعی صعب متنقل در راس مع تمدد در قعر عینین ودغدغه ودوی وطنین وبعضی اوقات
دوار وسدر وخیالات قدام عین وبعضی اوقات ضربان عروق راس بغایت زحمه میداشت
وثقلی در سر بود بفرمود که سبب آن ریاح وبخارات غلیظه است بتنقیه معده وبدن از مواد
مولده ریاح والبخره بحب ایارج وقوقایا ومداومت استحمام وشم شونیز وجندبیدستر
ومسک وتقطیر دهن لوز مر با الف واذن وتنطیل بابونج واکلیل ومرزنجوش وصعتر وفو
دنج وتکمید بخرقه مغموسه در طبیخ مذکورات والنطل بجندبیدستر ومسک مع دهن زنبق امر نمود شخصی
را از ملاعبه ومصارعه وحرکات شدیده راس وجعی وتمددی در اعصاب وعروق دماغ وحلقی
شبیه بشنیدن زنبان عارض کردید واقسام روایح مختلفه را بکرایح احساس نمودی بفرمود که دماغ
وی متزعزع کردیده واندکی اقوی ازین می بود هر آینه سکته میشد واین اکثر از سقطه وضربه

معالجی

سبز عارض کردد پس بشرب دو درم اسطوخودوس مطبوخ با آب یا شراب عسل یا جلاب واغذیه دموی
دجاج وحملان رضیعه وتضمید راس بمرزنجوش وآس وبابونج واوراق کرم امر نمود تلمیذی از تلامذه
استعلاج صداعی که بسبب ابخره مرتفعه معده حادث کردد نمود فرمود که در محرورین مداومت
سفوف مانع البخار بارد هر صبح وشام سه درم نافع بود صفت آن کشنیز خشک بنفشه کشوده کل
سرخ همه مساوی سکر طبرزد بوزن جمیع ودر مبرودین مداومت مانع البخار حار مفید باشد
صفت آن کشنیز خشک صعتر بزر الکتان همه مساوی سکر طبرزد بوزن جمیع شخصی را بسبب ضعف معده
بارد صداعی عارض میشد فرمود که هفته یکمرتبه مصطکی یکمثقال قند سفید دو مثقال سحق نموده وقت
خواب با آب کرم بنوشد شخصی هر وقت که کرسنه میشد وی را صداعی عارض میشد وبعد از غذا
ساکن میکردید فرمود که قبل از هیجان شهوت لقمه نان مع کلاب وآب غوره یا آب نارنک
یا آب نار ترش تناول کند شخصی را قرانیطس بود بفصد صافن در روز اول یا دوم یا سیم
امر نموده از فصد روز چهارم منع نمود وبعد از فصد تجرع جلاب مع ماء الرمان المز در روز
فصد با غذای مرق فروج مع ماء الحصرم پس بحقنه لینه متخذه از شعیر مرضوض بیست درم
بنفسج یابس پنجدرم سپستان سی عدد عناب بیست عدد در سه رطل آب جوش دهند تا بیکر
طل آید صاف نموده ده درم فلوس خیار چنبر در نیم رطل آن حل وصاف کرده مع یک اوقیه
دهن البنفسج ویکدرم ونیم ملح العجین وتبرید وترطیب راس بالطلیه صداع حار وجذب ماده باسافل
امر نمود شخصی دیکر استعلاج سرسام حار که فصد کامل نموده بودند وضعف وحرارت داشت نمود
فرمود که هر روز چهل درم ماء الشعیر مع ده درم سکر طبرزد وبعد از چهار ساعت پانزده درم
سکنجبین سکری مع ماء بارد بدهند وفرمود که این علاجی مبرد ومرطب ومنوم ومقوی است
ولیکن در شتا فاتر ودر صیف بارد بالفعل باید داد واکر معده علیل ضعیف باشد قبل از ماء الشعیر
قدری از ماء الورد مع ماء التفاح باید داد واکر حرارت شدید باشد ماء الشعیر را مع ماء الرمان المز
یکمثقال ازین سفوف باید داد صفت آن لب حب الخیار والقثاء والقرع وبزر البقله وطباشیر
همه مساوی ودر وقت خواب دو درم ازین سفوف مع ربع رطل ماء الرمان المز باید داد
صاحب سرسامی را حرارتی در غایت شده والتهابی در نهایت قوت وعطشی در کمال کثرت بود چنانکه

سفوف مانع البخار بارد

سفوف مانع البخار حار

مهیج کرار امراض لت سکین بمی یافت بشرب ماء الفرع منوی با ماء والحی رمد قوق معصور چهل درم مع دو درم بزر البقله مسحوق و نیم درم طباشیر باشنا و هر عشا جرعه از لعاب بزر قطونا مع قلیلی از دهن لوز حلو و سکر طبرزد مبرد بثلج امر نمود شخصی استسقاج کثرت خشونه و سواد در لکنت لسان و بوسه تشفتین صاحب برسامی نمود بمسیح خرقه کتانی مغموس در لعاب بزر قطونا و حب السفرجل مع سکر طبرزد و دهن اللوز حلو یا دهن حب القرع امر نمود شخصی استسقاج شدت اختلاط ذهن صاحب برسامی نمود بحلق راس و تطلیه بطبیخ روس و اکارع نمود شخصی استسقاج شدت سهر در غیر وقت بحران صاحب سرسام نمود بشرب شراب خشخاش با خشخاش و سکر طبرزد مدقوقین و تکمید بخرقه کتان یا اسفنجه مغموسه در طبیخ شعیر مقشر و بنفسج و نیلوفر و خشخاش مع قشر و خس و بزر آن و اصل اللفاح و تدهین راس و تسعیط با دهان مبرد مرطبه و البان جواری امر نمود شخصی از شدت استغراق نوم صاحب برسامی در غیر وقت بحران لکثایت نمود بشرب سویق الشعیر مع طین قبرسی و صمغ عربی یا قرص طباشیر ممسک مع ماء السفرجل و مص سفرجل و تفاح منقوعه در ماء الورد و تطلیه بطن بصندل و ورد مع ماء ورق الکرم و ماء ورد امر نمود برسامی را بعد از اخراج دم بحجب فورت در تلیین طبیعه بحقنه لینه یا ملینات خفیفه مثل شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی و مانند آن تعجیل نموده فرمود که باید در خاص ... اکر ملیر نشود در تا من البته تعجیل آید شخصی را تخوص عارض کردید تمریخ و تسعیط دهن الزنبق بعد از حقنه قویه امر نموده بفرمود تا بدل آب ماء العسل بنوشد شخصی را بعد از زوال تخوص بسبب کثرت استفراغ سهری عارض کردید بنطولات منومه معتدله و تدهین بدهن بنفسج فائز امر نمود شخصی را بسبب ضربه و سقطه راس دواری عارض شد بفصد و تنقیه و تقویه دماغ امر نمود دیگر شخصی را از سباب ثلاثه ب نمود بتدابیر سخنه مجففه و تضمید قد بابن بصل العنصل مدقوق با فافر قرحای مدقوق معجون بخل ثقیف و تناول وجه مدقوق معجون بعسل و زنجبیل حی امر نمود شخصی را بسبب سیر در مهب ریاح بارده دواری عارض شد تسخین دماغ بکمادات حاره و تنقیه آن امر نمود و فرمود که دوار از کل واحد از اخلاط اربعه و اکثر بشرکه معده و لشرکه تب بر احق عارض میکردد علاج آن باستفراغ خلط غالب بقی و اسهال و فصد و تنقیه عضو اصلی و تقویه آن باید کرد و در بلغمی بعد از قی مداومت اطریفل صغیر و جلنجبین مع مصطکی و عود و هر روز بست عدد

زبیب منقی و صبر بر عطش بسی نافع باشد شخصی از دوار دیکری از سده بلغمی شکایت نمودند هر دو را فرمود که هر روز یکمثقال حب ... منخوف مع یک اوقیه سکنجبین عنصلی بنوشند جوانی از صرع بلغمی شکایت کرد بمداومت این معجون امر فرمود که بغایت نافع و قوی الفعل است صفت آن سنبل الطیب رومی حب الغار ملکه شش درم زراوند مدحرج اصل فاوانیا ملکه چهار درم جند بیدستر امراض عنصل ملکه دو درم بعسل منزوع الرغوه معجون نموده هر روز یکمثقال مع یک اوقیه سکنجبین عنصلی ناشتا بنوشند و فرمود چون مصروع در هفته یکروز یکدرم عاقرقرحا بعسل معجون نموده بلع کند و بعد از آن یکشربت از طبیخ اسطوخودوس بنوشد بغایت منتفع کردد مصروعی دیکر اسهند عاء سهلی اثیر النفع نموده فرمود که بکیر غاریقون یکمثقال زراوند مدحرج تخم اطریفل ... نیم مثقال سکر طبرزد بوزن جمیع مجموع را سحق و نخل نموده با آب فاتر بنوشد که اخراج بلغمی که محدث اینعله بود نماید شخصی استسقاج صرعی نمود که ماده آن از عضوی مخصوص مرتفع کردد فرمود که از هر عضوی که قبل از وقوع صرع و سقوط چیزی چنان محسوس شود که متصاعد میکردد بتفریج آن عضو بوضع مقرحات مثل فرفیون و خردل و فلفل و بصل الفار و بل البلادر و مانند آن باید کوشید تا منحط کردیده از آن روان سیلان نماید و مدفی مانع النحام آن باید کرد دیده شخصی را صرع بلغمی مزمن کردیده بود بمداومت تریاق نمانید بار اربع مع سکنجبین عنصلی ... فرمود که صرع سوداوی را نیز مفید باشد شخصی را در حالت صرع فرمود که مثل کره از کرباس محشو بملینه خشن بر دهن او کذارند تا زبان نخاید و فم او منفتح ماند پس خلتیت و خرمیان داخل سکنجبین عنصلی نموده بحلقش بریزند و ... معطسه داده بداخل منخرینش نمایند و فاوانیا در کریش ... و دود دهند و سداب بو نمایند و اعضای وی را بر ... کنند وارزن و ملح سخن بر سر او کذارند تا بر غفه بهوش آید پس فرمود که چون جا نشانه دهنی مصروع بدارند اکر بهوش آید امید صلاح باشد والا مشکل بود و نیز فرمود که تشمیم سداب و شبت و مرزنجوش موجب سرعت افاقه کردد شخصی را استسقاج ام الصبیان کو با آثار حرارت و حمی بود با شربه حامضه و استفراغ صفرا و مزورات مائیه و تمریه امر نمود یکی از تلامذه از ام الصبیان و علاج آن استفسار نمود فرمود که آن مرضی خفیف قلیل التشنج بود که اکثر اطفال و صبیان خصوص صاحب رطوبات را بسبب ارتفاع ابخره صفراوی و تغلیه ان بلاغم و رطوبات دماغ را حادث کردد و عروض آن در طفولیه مانع حدوث صرع باشد در کبر سن علاج آن احتمای مرضعه باشد از حموضات و بنیات و منفخات و مبخرات و مرطبات و اکر آثار صفرا ظاهر و بابن بود استعمال مسکنات صفرا نافع باشد و تطلیه چند بر بخار بن ... اعضای ... نافع باشد ... چند و در اوایل شهور قلیلی ... بخورد ... بود و احتمای از ...

معجون شدید النفع در فالج

و امور ضیح ازمنجات صرع واجب باشد و مرضعه را از تخیل و جماع اجتناب واجب باشد و تنقیه مرضعه و تقیع رضیع قلیلی از قادر هر حیوانی مع لبن مرضعه نافع بود **و دیگری اطفال** شهر و سوء خلق اطفال نموده تبحی و تطلیه چند بید ستر و تشغیل بلعب و الحان حرکند و تخاویف قلیلی و تملین طبیعه شیاف و دلک رفیق و تمریخ اعصاب و مفاصل و تصحیح دارو جوجه و تنقیه محذرات مرضعه و ادامه تشمیم خشخاش و کندم و شهد انج و بزر الخس مقلوه و تدهین یافوخ و صدغین و فقار ظهر بدهن بنفشه یا بزر الخس و خشخاش و اطعام حسیس نبات امر نموده **و دیگری از بو** و تخویف در نوم سؤال نمود فرموده که آن اکثر از رؤیه اشیای مخوفه بود و از لفظ و از رم آن در خیال و مثل بده در حالت نوم یا از فرط امتلا و تصعد ابخره ان باشد و مانع علاج آن تلطیف غذای مرضعه و استعمال محذرات موافقه و منع طفل از سیر غذا و نوم بعد از غذا و مضغ مصطکی و سقی حب که از مصطکی و سقی حب خرمجفف ساخته باشند و سقی عسل بزر بالنگو برداوی مرع صبیان جهت این حالت و آنچه قریب بکالبوس بود نافع باشد **و فرمود** که اگر در حالت لفظ بزنند بد المخوف وسریع التفزع باشد تنقاف عظام سراطیس محرقه مع سکر طرزد و استنشاف بزر البقله مقلوه مسحوقه زایل گردد **مشخصی** سکته شد بحلقی راس و تطلیه بخردل و چند بید ستر مع خل تنقیه امر نموده فرمود که این بطلا موجب افاقه سکتهای صعب گردد **مسکوت** دیگر را فرمود که تا دو درم فرسیون را تخی نا عم نموده بسعی درهم دمن تق مخلوط نموده بر سرش بریزند و کف دست این دهن در افاقه سکته و تشخیص عجیب النفع است **و سبی** مسکوتر اکه حمره و کواد و حنجره در لون و در عروق بود بفصد قیفال لبنی و صافن علاج نمود **و دراد وات** حاره کوتر ار از شخات منع نمود **و فرمود** که قبل از استفراغ تقی یا تنقیه از معوطات واداون و نطولات احتراز باید نمود **مردی** از فالج بلغمی و عدم انقطاع از تنقیه و مسهلات و حقنها و اکثر مداوات انکاب نمود **با ین معجون** امر نمود فرمود که این معجون تریاق فالج و لقوه و سکته باشد و مع ذلک برص و رعشه و تشنج رطب و جمیع امراض بارده بلغمیه الدماغ عظیم العجیب النفع و سریع الحی است و استعمال باشد **صفة آن** زنجبیل عاقرقرحا حب السود اقسط فلفل دار فلفل وج ملکه ده درم مرسلات جنتیت خربق نارزاد و نخ الفار چند بیدستر شطرج خردل اعل البلا در مکه پنجدرم علی الترم تخی و منخل و باروغن بادام یا جوز بالکل چرب نموده بعسل معجون کنند و مقدار بندقه مع ده درم شراب یا در بخوبه بنوشند و حوا در انکبو شنید تا ٦ تو نگ کنند **مفلوحی** را بعضی دلایل غلبه دم بود اول فصد باسلیق برمحاجات امر نمود **مفلوجی** دیگر را که اثر بلغم غالب بود و قوت قوی بود بفرمود تا شربتی تریاق یا مثرودطیطوس یا تحربنیا مع شراب عتیق یا ماء العسل داده بعد از یک غشی فصد کنند و فرمود که چون دم مرکب از اخلاط است از اخراج آن تحفه لبرعه طاهر گردد **مفلوجی** را قوت ضعیف و حرارة غالب بود تجر شراب تفاح و سکنجبین و نخبگری و تطلیه راس بدهن ورد و بهی مع الخل و اغذا این برباجی امر نمود فرمود که در فالج و سایر امراض عصب در سرمحات و تنها آن وقت موثر است که مبدا انخاع عصب باید نمود **مشخصی** را حکم که از رحلبین یا طحل و مس باقی بود فرمود که جوز السرو و ابهل و اس و قشور اصل الکبر کوفته بود در شراب عتیق تجیه تا آن ضماد نماید **مشخصی** را

معجون در فالج

راقوه است غیه نجدی یا طل شده که قادر بر ابتلاع نبود مکرمابی فیفر العسرت تمام فرموده که این فالج است در مری و حنجره و لابد باشد که ماده فالج بیک عصب رخیه عضوی که باآن متصل است مفلوج گردد و بر اعضا فالج باشد بس بنوع محجمه بر تحت ذقن بغیر شرط و تطلیه بخند بید ستر و سکنجبین و تمام آن امر نمود **مشخصی** را لسان مفلوج گشته او را بر محجمه تحت ذقن و غرغره بخردل و سکنجبین عسلی و فصد عرق تحت لسان امر نمود **مشخصی** را بعد از قولنج فالج عارض شد بدهن نار دین و کوس و دهن ترجیبی و شرب دهن البان جیل و تمریخ بدان امر نمود **مفلوجی** السن عای محجونی نافع که مسخن و مقوی سیر باشد بفرمود که این معجون عجایب مواضع و نافع است **صفة آن** عاقرقرحا مقشر یک رطل بغدادی لب جوز و لب حبة الخضر امغد بمر طل نرم کوفته مع ده رطل عسل بقوام آورده ضلط نموده فلفل دار فلفل زنجبیل مکه دار چینی دو درم سحق نموده بران بغیرانید هر روز چهار تحت قبل از طعام پانزده درم بخوردند و بالای آن ماء العسل بنوشند **یکی از تلامذه** معترف و بر افالج حادث گردیده رای وی اقتضای فصد نمیم چون استاد بعیادت وی آمد از فصد منع نمود فرمود که فصد در مفلوج بسی خطر است و اولی مضرت آن تبرید است و بهترین قانون علاج فالج و استرخا و سایر انواع مداوای آن چنان است که تا چهار روز هر روز سکنجبین عسلی هفت درم مع آب طبیخ انیسون و کمون و بابونه و مصطکی باشتا بنوشند و اگر انکه قاروره متنضج باشد سکنجبین سکری مع طبیخ انیسون فقط بنوشند و اگر علت قوی بود تا هفتم و رحبیان کنند و بغیر از آن هیچ دوای ندهند و در سه روز اول از مطلق غذا و شراب اجتناب کنند و روز چهارم نیم درم تریاق فاروق یا مثرودیطوس بنوشند و از غذا القلیل واجب دانند بماء الحمص مطبوخ مع کرن و دار چینی و شبت بزیت مغسول و جز خفقان را افتضار نمایند و در کمیت غذا القلیل واجب دانند زیرا که معدة سیره بر جوع و عطش از انفع مداوا باشد و در حلیت عطش تا آلی که مصطکی در آن جوشیده باشد یا ماء العسل غیر مبرد یا لفعل اقتصار اولی باشد و اگر طبیعت محتبس بود بحقنه حقنه و بعد از هفت روز **مسهل لطیفی** که تا ثبوت بعلام تلین نماید **صفة آن** تربد ایارج فیقرا مکدرهم ملح نفطی دو دانک شحم حنظل ربع درم جرمخه با آب فاتر بنوشند بعد از آن با ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب فاتر غرغره نماید بعد از آن بماء الاصولات و اداها و بن تقوی مرو دهن الحر و ع و مسهلات اقوی و معاجینی حاره مبدل کنند و بر مداواه عمل نمایند **مشخصی** را القوه عارض شد بجای مداوای مذکوره فالج مداوا نمود تحب یا مقو لیکن فرمود که تو مایل را ابهیه نه بجانب سبه وارد و لا یزال جوز بوا یا با ایلیج کابلی بخوید و در جانب علیل فم بعنی جانبی که مایل بگردیده نگاه دارد و سعوطات و عطوسات و مضوغات مخالف بر طوبات تیز امر نمود **ملفوی** دیگر را بعد از نضج و تنقیه بفرمود تا او حبه زرنیخ احمر را در روغن زیت ساییده مع دهن الجوز سوده نمایند و اگر حرقتی شدید در دماغ حادث گردد بلبن الجواری مع دهن الورد دیا دهن البنفسج قطور نموده خرقه کتانی تر نموده بر سر افزاید فرو و ختطمی را تمق

محمد ابن زکریا

نمود مع خل و بیاض بیض سرشته بر سر ضماد نماید شخصی القوه بود بفرمود تا بعد از هفتم او را افتقان بحقنه حاده نمودم در بیت مظلم مسکن ساخت
و حیوانی بریر امثال الثعلب یا ایل طبیخ ... نمود لحوم خالص بواضع قریب بقلب ... بر سر ضماد کنند و هر روز چند ...
... که ملطفات مثل حاشا و رزد و صعتر و فودنج در آن مطبوخ گشته باشد روی و خصوص حاجب و جبهه را گرم گرم شویند و با آن
خل مذکور ... مسحوق مع خل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

مفرح مالیخولیا

معجون مالیخولیا

مداوای انواع عین الخیم بن زکریا

محمد بن زکریا

[illegible]

مداوای انواع عین الخیم اصنام بابلی

بستیلین برود کافوری

قطور ارزوت

[illegible]

نوعی بعد چند علاج

مایجب بما بند

شابی را در عینین جرب و قار و ره مشابه آب سفید و عطش شدید بود و بشرب اقراص ذیابیطس و ماء الشعیر
و تقطیر عینین بشیاف ابیض و احمر امر نمود شخصی از ابتدای نزول آب شکایت نمود بتقطر آب راز
یانج هر روز و تغمیض عینین تا یکساعت و مداومت اطریفل هر شب و تقطیر شیاف سکبینج بعد از چندی در امر نمود
شخصی از رمد و صداع و حمرت عین یسری و پیوسته طبع شکایت نمود بفصد یمین یسری و شرب طبیخ الهلیلج
امر نمود صبیه رضیعه را ورم در عینین حادث شد باصلاح لبن مرضعه بانقنای زیرباج و حلب لبن وی بعینین صبی
پس بوضع خرقه مبلوله بدهن ورد و بیاض بیض بر عینین و دخول حمام هر روز بالغدوات امر نمود زنی را
غلظی در اجفان عارض شده بود در هر ماه بفصد حبل الذراع و بعد از سه روز شرب مطبوخ الهلیلج و حک جفن
و تقطیر شیاف ابیض و احمر و تعهد حجامت نیز امر نمود غلامی را رمد و صداع شدید و ثقل جبهه را که پیدا شده
اولا بفصد و ثانیا بقطع عرق جبهه و تطلیه جفن به بیاض بیض و دهن ورد امر نمود مردی را خضرتی
در جفن یسری بدون اذی بود که مست و تکمید موضع بخرقه مبلوله بماء حار امر نمود عجوزه از الزاق
عینین در لیالی شکایت نمود بفصد قیفال و شرب طبیخ الهلیلج و تضمید عینین بصندل با صفره بیض و دهن الورد
امر نمود مردی را غشاوه در عینین مع صفره قاروره بود بطبیخ الهلیلج امر نمود زنی شابه را در یکی از عینین حرقتی
از اول صبح بسبب انصباب ماده دموی بود بفصد قیفال از آن جانب و شرب طبیخ الهلیلج و تطلیه را بس [?] ان
ورد و خل و بعد از آن حلب لبن بعینین امر نمود زنی را جفن ایسر وی مع حمرت عارض شد بفصد از آن جانب
و تطلیه جفن مع اب کشنیز تازه امر نمود مردی شابرا قریب بیکسال رمد و حمرتی در عینین بود بشرب طبیخ الهلیلج در هفته
یکمرتبه و تکرار تقطیر محکوک الهلیلج اصفر بماء الورد و دخول حمام بالغدوات و توقف تا بحد تعرق امر نمود
غلامی را جرب در عینین بود بحک و التزام شیاف احمر و اخضر و هر شب تطلیه بیاض بیض و دهن الورد و دخول
حمام بالغدوات امر نمود دو مرد نزد وی آمده یکی را ورمی از جنس حمره دمویه در حوالی عینین و دیگری را ورمی
دموی در جفن بدید آمده بود و هر دو را بفصد از جانب ماوف و تضمید بورد احمر مع اب کشنیز تازه امر
نمود شخصی در سفر کشف راس نموده آفتاب بر سر وی اثر نمود پس او را ظلمتی در یکچشم عارض
شد و اثری از اب و انتشار نبود بدخول در اب عذب و فتح عینین در آن تا آب داخل عینین گردد
و استنشاق دهن البنفسج هر روز امر نمود مردی را از استلا غشاوه در عینین بدید آمد بتنقیه صبر بافاویه
امر نمود زنی را ظلمتی در عینین بود که در حین جوع اشتداد نمودی و بول وی ابیض رقیق متواتر بود و عطش شدید

داشت

داشت که شب دیابیطس بود و بشرب ماء الشعیر و تبرید راس بدهن ورد و ماء الورد و خل امر نمود مردی
را از شم مشک ظلمتی در عین حادث شد بتبرید راس بخل و دهن ورد و ماء ورد و سعوط بدهن البنفسج امر نمود
مردی را وجع و خشونتی در عینین بی حمرت بود و بشرب شراب صرف امر نمود شخصی را جرب عتیق در عینین بود
بفصد قیفالین و اخراج سه درم خون بعد از آن حجامت اخدعین و شرب طبیخ الهلیلج در هر ده روز یکمرتبه و قلب
جفن و حک آن بشیاف اخضر و احمر و دخول حمام در هر دو روز یکمرتبه و احتراز از نوم بر استلقاء و تعهد
شرب نقیع اجاص و تمشمش در جلاب تا طبیعه یابس نماند امر نمود زنی را جرب و سبل بود بفصد قیفالین
در ماهی دو مرتبه و اخراج بسیری از خون و در هر هفته یکمرتبه شرب یکمثقال ازین حب صفت آن صبر احمر
ده درم عصاره افسنتین ورد احمر مکی پنج درم کثیرا یکدرم علی الرسم سحق نموده و بر بالای این حب شرب
نقیع پانزده درم قشر الهلیلج اصفر در ماء مغلی و بعد از یک نوبه فصد و اسهال و غرغره بسکنجبین کثیر الخردل و اجتناب [?]
در داخل حمام بمعطوسات پس انکباب بآب مغلی تا بحد تعرق وجه پس حک نیکو جفن را بشیاف اخضر لین پس
پاک کردن و شستن بآب گرم صاف پس تطلیه اجفان و اصداغ بحضض و صبر و شیاف مامیثا و صندل
احمر و اقاقیا مداف بآب عنب الثعلب و بهندبا و اغتذا بزیرباج مع لحم الحمل و الجدی و نوم بر مخاد رفیعه و تضمید
جفن هر شب دو مرتبه باطراف هندبای مدقوق موضوع بر روی پنبه که دهن ورد خام بر روی آن مالیده باشند
و بعد از آن انکباب بآب مغلی و بعد از خفض جفن قلیلی از شیاف اخضر لین یا اخضر حاد ترقی نمودن و از اکل اشیای غلیظ
و بخوره اجتناب نمودن امر نمود شخصی را جربان و موج کدی بود که شبها الجیره و سابوره ابتلال می پذیرفت بشرب
حب ایارج و اکتحال بهلیلج اصفر محکوک بآب قراح امر نمود شخصی از زیادتی ظلمه عینین در حالت شبع شکایت
نمود بشرب حب ایارج و بقطر شیاف سکبینج امر نموده از فصد منع فرمود شخصی را مع ظلمه طعام در معده
موغره می پذیرفت بمطبوخ الهلیلج اشارت نمود مردی را مع رمد عرقی در راس احساس نمود دو مرتبه فصد کرده
بود بحجامت ساقین در هر ماه یکمرتبه بعد از آن بشرب طبیخ الهلیلج پس بحجامت نقره و حلب لبن النساء بعینین و
اذان امر نمود صبی رضیع یکساله را در حوالیق یکعین نقطه سیاه مایل بخضرتی که خالی از تری نبود عارض
گردید بتطلیه موضع باسفیداج بآب عنب الثعلب امر نمود مردی را در وقت عطسه حرکت شدیدی در عینین حادث
شد بشرب مطبوخ الهلیلج و دخول حمام هر روز و عرق کردن و حلب لبن العنابیین و تضمید جفن بصندل با
و قلیلی از دهن لوز امر نمود مردی را یکچشم مثل بادنجانی ورم کرده چنانکه حدقه مستور گردیده بود بفصد از جانب

صمغ محمد بن زکریا

از سقطه و تی عنیف نیز حادث گردد پس بعد اوای رمد حار امر نموده گفت که اگر زایل نگردد و کند رمسحوق
محلول در لبن نساء تقطیر باید نمود و اگر زایل نشود قطور ماء نانخواه و ماء بلح اندرانی مزیل بود والا تکمید با
سفنج یا قطن مغموس در طبیخ زوفای یابس و صعتر مفید باشد والا بتقطیر ماء الفجل و وضع قشور فجل در یب و تعلیق
از زبل الحمام زایل شود شخصی را در حرب ضرب شده به عینش رسید ملتحمه منخرق گردید بمضغ کمون و ملح و تقطیر
آب آن بعینش امر نموده فرمود که بعد از آن زرنیخ احمر سحق در اداخل آب نموده حرکت دهند پس از قرب
ازصافی آن قطور بسازند و چشم را بر دخان کنند و سر قیبن بقر بگیشما شخصی را حرقتی مثل لدغ
زنباب و بق در لحاظ بدید آمده شروع در انتفاخ نموده بسیار منتفخ گردید و لیکن خالی از ثقل بود فرمود
که اگر در اول امر بجلات ربع مداوا نمودی بسرعت زایل میشد و لیکن چون سه روز گذشته به تلطیف تدبیر
و غسل باب گرم و تضمید بابونج و بنفشه و نیلوفر مطبوخ با آب و غسل عین با آب طبیخ آن و وضع اسفنج مبلول
بهمان طبیخ و تطلیه بصبر محلول عمل باید نمود دیگر را انتفاخی در عین حادث شد که ثقل و برودت ملمس و بقای
اثر غمز اصبع مدتی در آن موجود بود و ظهور کرد سبب این بلغم رقیق و رطوبات مائیه است پس تنقیه بدن
و دماغ بمسهلات بلغم و غرغره بسکنجبین و آب گرم و فلوس خیارشنبر و سنجبخ و آب طبیخ راز یانه و اغذیه بمرق
اسفیدباج بفروج یا دراج و تدبیر بدر زر اسو و سفیر و تشییف بشیاف احمر لین و تطلیه بصبر و حضض و زعفران و ش
ماميثا و اکلیل الملک و غسل با آب طبیخ بابونج و اکلیل و شعیر امر نمود زنی را هر دو چشم بعظم خیاری بزرگ
منتفخ گردیده اصلاً چشم نمایان نبود با نکباب بطبیخ حنظه و تعرق کثیر با آن امر نموده صحت یافت شخصی
را سبل غلیظ بود بتنقیه بدن و دماغ و تلطیف غذا پس بابن سعوطا امر نمود صفتش کندش درم و نصف
ثلث درم حضض یکی دانگ صبر ثلثی درم علی الرسم با آب مرزنگوش بطریق عدس شیاف ساخته هر روز
یکعدد را بلبن نساء و دهن البنفسج حل نموده سعوط سازند پس بفرمود که اگر حرارتی و وجعی در راس و عین
خود احساس نمایند این شیاف اسود و تقطیر نما صفته اسفیداج مجدد درم اقاقیای مغسول سه درم سنبل و
یکدرم و نیم درم زعفران دو دانگ علی الرسم شیاف سازند شخصی را ظفره و در عین حادث شده
بود و بعد از تنقیه با کتحال روشنائی امر نموده صفته که ظفره و سبل و دمعه و ظلمه بصر و بیاض را نافعست
شادنج مغسول روسختج اقلیمیای فضه ملح هندی بورق ارمنی زنگار دار فلفل صبر سنبل قرنفل یکدم
چهار درم فلفل ابیض و اسود زبد البحر یکدرم زنجبیل آملج یکدرم ماهی زهره زعفران نوشادر یکدرم و نصف

برود

و کحل نموده استعمال کنند دیگر را ظفره بود با کتحال باسلیقون امر نمود صفته باسلیقون که ظفره و ضعف بصر و انتشار
و نزول آب و حکه و انتفاخ جفن را نافعست ماميران زنجبیل فلفل دارفلفل ملح هندی و اندرانی ملح احمر شادنج
زبد البحر توتیای هندی حجر بصری کحل اصفهانی از قشیمای ذهبی اقلیمیای فضه و ذهب ملکه مجدد درم
بلیلج کابلی و اصفر سادج هندی یکدم سه درم زعفران لؤلؤ یکدرم درهم علی الرسم مهیا نموده استعمال کنند
شخصی استعلاج قروح عین نمود فرمود که در ابتدای قروح فصد قیفال پس تقطیر شیاف ابیض با لبنون
بلبن جاریه لازم بود و اگر قرحه در سطح قرنیه باشد یا در طبقه اولی باید که بذرور ابیضی که از انزروت مربا
بلجزو یک دو جزو سرخته باشند تدبیر نمایند تا نضج یا بد بعد از آن بوردی و اکسیرین اکتحال کنند و بامراق
اسفیدباجات قرعیه و عدسیه ماشیه اغتذا نمایند و شیره بزر البقله و آب انار و سکنجبین سکری بنوشند
و اگر قرحه عمیق و کثیر الوسخ و الرطوبه بود وردی و اکسیرین و فاد وسخ و رطوبت آن نکند سبج محرق دهند
تدبیر نمایند که او را منفعتی در تخفیف بین هست و نشف قرحه و انبات لحم و تقویه عین مینماید چون سطح قرحه
مساوی گشت از قرحه مثل بیاضی ظاهر باشد شیاف احمر لین تقطیر و بذرور رمادی تدبیر نمایند
و بحمام روند و بفروج و طیهوج و جد و حل اغتذا نمایند شخصی را اثر در عین بود و دیر بضج و انفجار می‌یافت
بفرمود تا بلجره کندر و بنجزو زعفران سحق نموده در آب حلبه حل کنند و قطور سازند و اگر دیر منفجر گردد
سکبینج و اشق در آب حلبه حل نموده قطور نمایند شخصی را اثر و بیاضی در عین بود با کتحال سبج محرق مع عسل امر
نمود دیگر را جهت بیاض بتقطیر عسل و عصاره ارایانج مساوی امر نمود دیگر را بنزول آب و ضعف بصر نیز بود بانزا
باضافه بعضی از مرارات فرمود شخصی را نزول آب بود بشرب حلتیت و اکتحال بحلتیت مع عسل و سعوط
بمراره الدیک امر نموده فرمود که وجود زکام و سعال و صداع مانع قدح باشد شخصی را خیالات معدی
که مقدمه نزول آب نباشد بود بتنقیه معده بایارج فیقرا و تقویه آن بکلکشکر و مصطکی و انیسون امر
نموده فرمود که اگر معده حار باشد تنقیه معده بمطبوخ هلیله و تقویه آن بشراب لیمو و رمان مرافق بود مانعی
را منع بخار و جذب آن باسفل و شم صندل و ماورد و تطلیه آن بر اسن نافع بود شخصی را غرب منفجر گردیده
بود بوضع لب جوز عتیق مرفوق ناعما بعد از عصر و اخراج مده غرب از تنقیه او امر نموده فرمود که تقطیر ماء
الشد ابسوء و الرمان الحامض نیز نافع بود شخصی را غرب منسد گشته مده خروج نمی‌یافت بتضمید بزر المر
و معجون بخمیر با مطبوخ بلبن النساء و اتن مع قلیلی زعفران امر نمود فرمود که لب خبز سمید و قلیلا کندر مسحوق

باسلیقون

بجه البصر

نیز نشفع میکرد و ایضاً بجهة انبات اهداب منتثره منتاثره الکحال ابوی نرخرقه سه درم سنبل رومی دو درم سحق نموده امر فرمود شخصی را جرب عین رخجه میداشت بعد از استفراغ بفصد و اسهالات و تنقیه الفرع باهلیلج اصفر مع سکر و حک جفن بشیاف احمر حاد یا اخضر و بعد از سکون او نیز حک و حلاقود و اکتحال بزرود اغبرا امر فرمود که مقصود از حک جفن سیلان دم فاسد و زوال خشونت باشد و فرمود که این دوا مخصوص بجرب و نافع باشد صبر محرق بلجونت در نیمجه سحق و نخل و بعسل خلط نموده اکتحال نماید دیگری جرب عین بود حک جفن و بعد از حک تقطیر ماء الکمون مصنوع و تضمید عین بصفرة بیض و دهن الورد امر نمود و بجهة شعر زائد و منقلب بنتف شعر بمنقاش و تطلیه محل شعر منتوف با ثمد و نوشادر و حافر حمار محرق همه مساوی مسحوق و معجون بعسل امر نموده فرمود که تطلیه موضع منتوف بمراره قنفذ نیز نافع نباشد آن باشد مقصد سیم در امراض اذن الجه محمد بن زکریا فرموده از انجمله شخصی را وجع اذن مع صداع و حمره وجه و حرارت راس و ثقل دو بعه بود بفصد قیفال و حجامت بین الکتفین و تقطیر بیاض بیض مضروب بدهن الورد و شرب شراب عناب و نیلوفر و اغتذا بمزوره ماش بلباب اللوز و تطلیه حوالی اذن بصندل ابیض و ماء ورد و ماء الکزبره و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و اهلیله زرد امر نمود شخصی را سبب شرب در ایام حاره ذی ایام وجع اذن حادث گردید بتقطیر دهن الورد مدبر بکل و وضع خرقه مبرده و شرب اشربه و تبرید امر نمود شخصی را از تقدم تدابیر برده وجع اذن مع ثقل راس و کثرت بزاق و بله منخرین عارض شد بتنضیج و تنقیه بلغم بحبل ایارج محرز بعسل و قوقایا و غرغره بایارج و عسل و تقطیر ادهان حاره مثل دهن الفجل یا دهن لوز المر مع ماء الفجل مقترا امر نموده فرمود که تقطیر دهنی که نسج عنکبوت در آن جوشانیده باشند انواع اوجاع اذن را که سبب آن برودت باشد نافع بود شخصی را البیسیر در ایام ریاح بارده وجع اذن پدید آمد بتسخین اذن با دهان و نطولات و کمادات سخنه و دهن کرنش بربکار طبیخ لفت و حرمل امر نمود فرمود که اگر بسبب ریختن آب سرد بر سر نیز حادث گردد که بمداوای مذکوره زایل شود و همچنین دردی و طنین ریحی غلیظ الماده نیز نافع باشد شخصی را دوی بود بوضع فتیله که از تنی یابس مد تو فی مع یسری از حرمل امر نموده فرمود که این فتیله حکه اذن را نیز نافع باشد و همچنین نقصان و ثقل سمع ریحی بلغمی را مفید بود مردی از ریح اذن در راس مثل اسیا و سیلان لعاب در نوم بعد امتلاء الحمیه شکایت کرد بحب ایارج و غذا ماء الحمص امر نمود شخصی از ورم حار در اصل اذن یسری

وتقرح شکایت نمود بفصد از اکحل و اسهال طبیعه و تطلیه بمرهم ابیض امر نمود صبی رضیعی را در بهر دو اذن ورم مع حمرت و حجه بود مرضعه او را بشرب ماء الشعیر مع ماء الرمان المز و صبی را هر روز بسقی ماء الرمان و مسح موضع و اراده بدهن ورد و کافور امر نمود شکایت کرد زنی از ضربان و وجع در یک اذن بفصد قیفال از اکحل و تقطیر شیاف ابیض و شرب ماء الرمان المز و غذا طفیل امر نمود مردی را قریب سه پنج ماه در تحتان اذن ممیبی حرارت و ضربانی عارض شد بفصد از اکحل و شرب مطبوخ هلیلج و وضع شیاف شعیه امر نمود شخصی از خروج قیح از اذن شکایت کرد بفصد از آن جانب و تقطیر جلاب ممزوج با آب هر روز دو سه مرتبه و بعد از آن تقطیر شیاف ابیض امر نمود و ابنه صاحب کامل فرمود افاده از انجمله شخصی را وجع اذن حار بود بعد از فصد و اسهال صفرا بتقطیر دهن الورد دو جزء خل خمر و ماء الحصرم یک جزء بسیار بر هم زده و اگر بان ساکن نگردد بحلیب لبن و لعاب حب البزر نیز و از آن نشف آن و حلب لبن تا غیاث الغنا امر نمود شخصی را از بلغم و رطوبت وجع اذن حادث شد بعد از تنقیه بتقطیر ماء المرزنجوش معصور و اگر بان ساکن نگردد بوضع صوف مبلوله ببول بقر در اذن و تعطیر آن با ذوی امر نموده فرمود بهترین و نافعترین قطورات آنست که در تغ عرب و رطب مدقوق در میان رمانی که خالی نموده باشند مع قلیلا از آب پر کرده و بگل گرفته در زیر آتش کنند تا پخته پس کل از آن بیاگنده بفشرند و قطور سازند شخصی را ورم و بثره در اذن منفجر گردیده مده و قیح از آن می آمد بغر مود که انزروت و دم الاخوین و کندر و شیاف مامیثا سحق تام نموده و بعسل سرشته فتیله کتانی بان آلوده بعد از تنظیف اذن در اذن نهند مقصد چهارم در اعلال الف الجه محمد بن زکریا فرموده از انجمله شخصی را اثر که حرارت بود به تنضیج هر باد ماء الشعیر امر نموده و بعد از تسکین حرارت بشرب طبیخ زوفا شده فرمود و بجهة تنقیه راس از هوای حار در زکام و نزله از هوای بارد و شستا بصبت و الحار و بجهة طبیعه در زکام حار شرب منضج منفج و اهلیلج صفر و سکر امر نموده شخصی از سیلان آب از منخرین قریب به سه ماه شکایت کرده گفت که هرگاه محتبس میگردد وجعی در خدین پدید آید بدلک راس بخرقه خشنه و بید خشن دایم و قبل از نوم غرغره بشراب خشخاش سپید نیم و ادامه شرب سقلوس خیار خیر شنبر بنفسج و تسخین و تعلیق راس بر طبیخ بابونج و اکلیل الملک و احتراز از نوم بر قفا و از دخول حمام

محمد بن زکریا

غلامی

مصفّا را قریب یک سال رعاف مع لینه طبیعه بود بشرب سویق الشعیر بماء صادق البرد در وقت فجر امر به
راس با آب ثلج و کافور و شرب اشیای بارده و حصرم و خل و شد اطراف و فخذین و اعید البقسرج
و سماق و حصرم و لحم لینه طبیع این قصد را تلیف نمود بشرب هر روز سه درم از ان مع مطبوخ کاورد ما،
الرمان الی مض امر نمود و صفت حب بزر بقلة الحمقا ده درم ابزار بیس و سماق مکه چهار درم بزر الخس و بزر الخشخاش
مکه سه درم عالا از سم قرص سازند بجهة صاحب کام فرموده از الجمله شخصی را زکام حار بود بعد از فصد و حجر از
کشف راس و منجرات از روز اول تا ثالث هر روز بغرغره ماء ورد و اجتناب از غذا امر نمود تا
در مواد نازله از منخرین نضج و تحتی بشاید پس بدخول حمام و صب ماء الحار و اکباب بطبیخ بابونج و اکلیل الملک
و بنفسج و تقلیل غذا و شراب امر فرمود دیگری را زکام حادث شده به تکرار تکمید راس بخرقه شدیده التسخونه
و ادهان شم افیون مقلی امر نموده فرمود که اگر زایل یا ناقص نگردد بفصد و تلیین طبیعه عمل باید نمود فرکوی را
را از فصد و اسهال انتفاعی حاصل نگردید ماده بصدر نزول نمود و سعال و حمی عارض شد پس بفصد
و ادامه ماء الشعیر مع نقیع مربی و بعد از سکون حراره و خفه سعال تلیین طبیعه بمغریات امر نموده فرموده
که واجب است اصحاب زکام و نزله را که تا سه روز بماء الشعیر فقط اقتصار نموده تا اثری از علة باقی باشد
از تناول حیوانی و نوم نهار خصوصا بعقب طعام و خصوصا بر هیئة استلقا و از شرب آب سرد و بارد
احتراز واجب دانند شخصی را زکام بسینه مایل گردید بفرمود تا هر صبح و هر شام بطبیخ گل سرخ و خلبار
و قشور خشخاش و کزبره یابسه و حب الآس مرضوض در ماء ورد سرد نموده غرغره کنند شخصی را
اکثر اوقات بسبب رطوبات غلیظه بلغمیه زکام و نزله عارض میشد بعد از مدت معجون انجره و تدهین
اطراف و سره و معقده و مذاکیر و غسل راس بصابون و بورق امر نمود صفت معجون انجره بزر الانجره
زراوند مدحرج لب لوز مر مکه بحذرم قرد مانا فلفل مکه سه درم بر سیاوشان رب السوس زوفا یابس
خشک مکه ده درم عسل الترنجبین یا عسل یا شراب بنفسج عمل معجون کنند شخصی را در اغلب اوقات
مسامات راس منسد میگردید و زکام حادث می شد بغسل راس بدواء النطرون امر نموده فرمود که در
تفتیح مسام راس و تنضیج و تحلیل ماده زکام بی نظیر است صفت آن نطرون احمر سه اوقیه ملح یک اوقیه در
کوزه کرده و بطین گرفته یک شبانه روز در آتش گذارند پس برآورده با شراب عنبی رقیق سحق نموده
در حمام بان سر شویند شخصی را از تجمع اخلاط غلیظه در مصفاة حس شم باطل گردید بتنقیه دماغ

قرص رعاف حابس و بجهة صاحب کام فرموده

معجون انجره

دواء النطرون

و تنفیخ شونیز و ابوال ابل مجففه متساوی مسحوق با عما بانف و تسعیط بماء السلق که قلیلی از ان دران حل نموده
باشند امر نمود شخصی از افراط رعاف و عدم انجاع از اکثر فتایل و نفوخات حابسه شکایت نمود به تبطیل
راس با آب شدید البرد و تضمید راس و جبهه بعفص حضر و قشور رمان و دو ردیلس مکه جزء عدس مقشر
دو جزء عفص مثل الجمیع با آب آس با ماء ورد عجین نموده و تنفیخ شب یمانی و انزروت متساوی مسحوق در رعاف
نعومت امر فرمود شخصی از بخر انف شکایت نمود بغرغره سکنجبین و ایارج فیقرا و خردل بعد از ان
بغرغره شرابی که قرنفل و سنبل و فودنج دران پخته باشند و سعوط با ماء البقول بنفسج و نفوخ مید انف فودنج مسحوق
در غایت نعومه و ادامه استمام رصاصی و حماما و اقاقیا متساوی مدقوق و معجون بعسل و تطلیه داخل
انف بحماما و ورد مدقوق با عما و معجون بدهن البان امر نموده فرمود که تسعیط با ابوال ابل در ازاله اشغله
مجرب است مقصد پنجم در امراض اعضای فم و حلق و حنجره الجهة محمد بن زکریا افاده نموده از انکه بیشتر
ساله را ثقلی در زبان عارض شد چنانچه قادر بر قرائت بنود بغرغره سکنجبین مع قلیلی از خردل
و دلک لسان بملح و اشد اقتلا یا مع زیت امر نمود صبی را بوستی در فم و وجعی در ظهر و در لیالی [illegible]
شدید و انکساری در بدن بود چنانچه مانع تناول غذا گردیده بود بفصد باسلیق و شرب ماء الرمان
الحامض مع طباشیر امر نمود علیل گفت که مرا بهقی ابیض در بدن هست بنابران از فصد خائفم و
فرمود که تو مشرف بر برسامی به بهق ملتفت مشو و فصدکن کهلی را از وجع اسنان مع حمره قاروره شکایت
نمود بحجامت و قطع چهار رگ و مضغ طرخان و بمضمضه بخل و شرب ماء الرمان بالغداة امر نمود شابی
را شفه علیا ورم نموده اطبا از هم [illegible] قولنج نموده اند استاد فرمود که از نزول ماده دمویست از راس
پس بفصد قیفال از دست چپ و وضع اشیای بارده مثل مرهم اسفیداج بر موضع و ترعیف
و تلیین بطبیخ الهلیلج امر نمود شخصی را شفه ورم کرده بود بتطلیه منی امر نموده بان زایل گشت شخصی
را ثبور فم مع قراقر بطن بود فرمود که این ثبور بنابر تکثر امعای و لبیت پس بالزام سماقیه [illegible]
بفصد چهار رگ امر نمود کهلی وجع اسنان از فصد اشتداد پذیرفت بشرب حب ایارج و بر
الاسنان و اعتقد الجصیه مع دهن الخل امر نمود مردی را لثه دامیه بود بفصد قیفال بعد از ان چهار رگ
و تمضمض بماورد که سماق دران منقوع باشد و اکثار مضغ طرخان امر نمود مردی مردی را وجع
اسنان مع خروج ورم نتیجه بود و از ملاقات آب سرد وجع حقه می یافت بفصد اکحل و تناول چوبتان امر نمود

باقی

مداوای امراض فم و حلق از ابن زکریا

شخصی را لثه دامیه بود ولشر طالثه و الشاوق ورود طباشیر سماق وگل بره وگلنار نازج بالسویه مع قلیلی از
کافور سحق نموده و برلثه ملصق ساخته امر نموده فرمود که تا توانند لب باز نگاه دارند و بحوامض اعتنا ننمایند
شخصی را از اکثار اکل ثوم مع الخل در اصل لسان و حلق بثور حادث شد چنانچه بر اساغه طعام و ابتلاع
ریق قادر نبود بفصد قیفال از ناحیه عدیم الالم و تغرغر بخل ممزوج لحظه بلحظه و مضغ طرخون و اساغه ریق
آن قلیلا قلیلا و شرب ماء الشعیر و شرب طبیخ الهلیلج امر نمود دیگری را جهة بثور فم بمضغ طرخون و حده
امر نمود استاد را از تاثیر شمس حرارتی در سر درد حادث گردید جهة رفع آن باکل ثلج مبادرت
نموده وجعی در اسنان عارض شد بتمضمض ماء ورد مع قلیلی از کافور مداوا نمود زنی را بعد از ارتفاع
حیض مرتی وجعی شدیدی در اسنان حادث شد چنانچه قادر بر مضغ نبود بفصد قیفا لین
در مدت چهار روز امر نمود مردی را ورمی در شفه علیا و وجعی در سن که بملاقات آب سرد ساکن
میشد حادث شد بفصد و شرب اقراص بنفسج و تغرغر بخل و مضغ طرخون امر نمود زنی از ضیق حلق
قریب بده سال شکایت نموده فرمود که در حلق وی مرض سرطانست بغرغره فلوس خیار شنبر در طبیخ
تین امر نمود مردی را بحة الصوت بود باعتدا بلبن حلیب مع سکر ابیض امر نمود دیگری را جهة تصفیه حلق بغرغره
جلاب و دهن اللوز و تناول زبیب طایفی منقوع در دهن اللوز صبح و شام و شرب لبن حلیب
مع السکر بالغدوات امر نمود مردی را وجع و ضیقی در حلق و لهیبی در راس چنانچه از تدثر متاذی
میشد و از کشف راس استراحت می یافت حادث شد فرمود که این ابتدای خناقست پس
بفصد باسلیق و غرغره سکنجبین بعد از آن شرب ماء الشعیر و غذا اسفناج بدهن اللوز امر نمود مردی را
بحه بود و از تکرار اعتدا بلبن حلیب حمامی بروی عارض شد بفصد باسلیق و شرب ماء الشعیر
بدهن اللوز و ترک لبن تا زوال حمی و اعتدا بزبد مع السکر امر نمود زنی بسبب حرارة مزاج فصد نموده
خون بیرون نیامد روزی دیگر وجعی در حلق وی بدید آمد پس باعادهٔ فصد از آن جانب و غرغره
بجلاب و تناول بنفسج مربا امر نمود زنی از حرقه حلق و لهیب بضعف و جهد از ناحیه تیرین شکایت
نمود گفت که شش روز قبل ازین فصد کرده لم بشرب ماء الاجاص مع السکر در لیالی و شرب سکنجبین
در غدوات بعد از آن ماء الشعیر و بعد از آن ماء الرمان المز و وضع خل و ماء ورد بر راس و خدش
داخل الانف جهة تسییل دم امر نمود مردی را بحه بود که از هوای بارد راحت می یافت پس فصد

نموده بعد از آن وجعی در ظهر وی بدید آمد استاد نبض وی گرفته گفت که این وجع بسبب شرب
خمر بعقیب فصد حادث شده بتخفیف غذا و ترک حمام و مسح موضع بگزیری امر نمود صبی را
لهات ساقط شده بود بدلک لهات بقلیل نوشادر بعد از آن بتمضمض خل و ماء ورد و اکل
قطعه از حلنجبین هر روز امر فرمود مردی نزد وی حاضر شده گفت در سفر بسبب خوف از قطاع
الطریق عددی چند از دنانیر ذهب ابتلاع نموده از آن وقت در تخمص و منتظر خروج آن بوده
و مزلقات و ملینات نیز خورده ام اصلاً اثری از آن ظاهر نشده بشرب دهن الخل مع لح کثیر و
شرب اشیای لحم و استفاف ملح بعد از آن تحرک و مشی کثیر امر نمود اکثر آن دنانیر خارج گردید اما آنچه صاحب
کامل فرموده از آنجمله شخصی را بسبب یبس ثقل و عسر حرکت لسان عارض شد بغرغره و مضمضه لبن
جاریه و دهن البنفسج یا دهن اللوز یا دهن لب حب القرع و تضمید قفا بضماد مبرده بمنزله این قروطی
دهن بنفسج و دهن لب حب القرع و شمع با هم گداخته یا بشحوم ملینه مرطبه امر نمود دیگری را بسبب امراض
عصبیه بلغمیه ثقل و لکنتی در لسان حادث گردید بتنقیه بلغم و غراغر جالبه رطوبات و تضمید قفا
باین ضماد ضماد آن شمع و دهن زنبق را باهم گداخته پس بابونج و اکلیل الملک و مرزنگوش و نمام
کمدریج جزء جزء و عاقر قرحا و شونیز بکدسه جزء چند بید ستر و جزء سحق و نخل ناعم نموده بران پاشیده
برهم زنند امر نموده فرمود که مداوای تشنج لسان یا یبس در طب نیز بمذکورات باشد دیگری را
استرخای لسان بود بفرمود تا از حبیین یا مصل را بنوشادر خلط نموده بر اصل لسان بمالند
تا تسییل لعاب نماید دیگری را بسبب استرخای لسان از تکلم عاجز گردید بفرمود تا فرفیون و کندش
بر اصل لسان بمالند و حبی از حلتیت بکدرم علک الانباط دو درم ساخته لا تزال در دهن
دارند شخصی استعلاج جراحت و شقاق لسانی که بسبب تناول ادویه حاده حریفه یا عسل یا ملح یا از
شده عطش یا از حرارت معده و دماغ حادث گردیده باشد نمود بشراب لعاب بزر قطونا و ماء
و ماء الشعیر بدهن ورد و بنفسج و امساک سبستان و نوی الاجاص و التمر هندی و التمضمض بماء
لسان الحمل و ماء عنب الثعلب و با دهن الورد یا دهن البنفسج و مسح بزر الخیار و اعتدا
بالکارع و صفره بیض نیمبرشت و اجتناب از مالح و حامض و حریف و امساک این حب در فم نمود
ضمان آن لب بزر البطیخ و الخیار و القثاء و القرع و کتیرا و ترنجبین با لعاب بزر قطونا حب کنند

قول صاحب کامل در مداوای امراض فم و حلق

شخصی را بسبب ورم اعضای حلق لسان از دهان بیرون آمده بود بدلک مسلسل با جماص اترج یا ریباس یا رمان حامض جهت تسییل لعاب و اگر رجعت نکند بدلک ملح دخل و بالاخره بفصد تیفال و عرق تحت لسان امر نمود شخصی را ورم حار در لسان عارض شده بود بفصد قیفال و استعمال مسهلات مقوی با یارج و تبرید و شرب ماء الرمان المز و شراب الحصرم و بطبیخ هندی و تمضمض بطبیخ کزبره یابسه در ماء الورد که سماق در ان هم روس نموده باشند و بعد از سه چهار روز تمضمض ماء الهندبا و ماء عنب الثعلب و ماء الکرنب و تغرغر بآنها مع قلیل از لعاب بزر الکتان و در انتهاء بمضمضه و غرغره طبیخ بابونج و اکلیل الملک و شبت و مرزنجوش و بنفسج که فلوس خیار شنبر در ان حل نموده باشند امر نموده فرمود که مداوای بثور لسان نیز بمذکورات باشد دیگری از ورم لسان شکایت نمود چون مشاهده کرد فرمود که مده در ان جمع گردیده بتضمیج و تفجیر آن بآب کرشنه پس بفرمود تا بطبیخ تین یابس مع دهن البنفسج یا لعاب بزر کتان و بزر مرو مع ماء التین با مینختج فاتر مع دهن البنفسج مضمضه و غرغره کنند تا نضج کامل یافته منفجر گردد و بعد از انفجار قطن مغموس مدهن الورد بران گذارند و بعد از نقاء هم اسفیداج بران نهند دیگری را که ورم لسان انقدر عظیم نبود فرمود که امساک ماء الحار و دهن البنفسج در فم جهه نضج ان کافی باشد صبی رضیعی را قلاع فم بود بوضع خرقه کتان مغموسه در مردار سنج محکوک بر جراحت امر نمود و فرمود که تطلیه نیز لیک ان در فم صبی بعصاره حی العالم رطب مع قلیلا ز کافور در قلاع ایشان بالغ النفع بود و اگر حنا یابس بود نفع ان نیز نیکو باشد و اگر اثار بخر ظاهر باشد اسفیداج کافوری ولی بود شابی را قلاع بود بعد از ان بثور ابتدا امر نمود معدن آن کزبره یابسه و رد احمر سماق عدس نوفل طباشیر مکه جزء کافور ربع جزء سحق نموده استعمال کنند دیگری را جهت قلاع فرمود که ورد احمر مخدرم لت است درم بزر البقله عدس مقشر سکر طبرزد مکه چهار درم تا قله زعفران مکه درهم کافور دانقین علی الرسم نشور زند شخصی را شقاق غایر در شفه او بتطلیه شمع مذاب مع شحم البط یا بتطلیه ورد یابس مع لعاب کثیرا امر نمود دیگری را بتطلیه قرد طی امر نمود معطه الشمع ابیض و شحم دجاج مکه دو درهم کما خمیه نشا و کثیرا و اسفیداج و عفص اخضر مکه نیم درم در غایه نعامه دق و گل نموده بآن مخلوط نمایند شخصی را وجع اسنان حار بود بطبیخ ورق دلب و ثمر طرفا در خل تمضمض فرمود دیگری را وجع اسنان بارده بتمضمض طبیخ فودنج و زنجبیل در ماء العسل امر نمود دیگری را وجع اسنان بارد بود بوضع نوی مشمش و ملح مدقوق معجون بخل امر نموده دیگری را بتمضمض خل و ملح امر نموده که این سنون وجع اسنان حار و بارد را نافع بود مفرد سنون مذکور که مع

فی علاج تشقق الفم

سنون جامع المنافع

تسکین وجع مطیب نکهه فم و مقوی لثه و مجلی اسنان نیز باشد زبد البحر دقیق که بعسل معجون کرده محرق نموده باشند و اصل القصب المحرق مکه هشت درم ملح اندرانی مخدرم هیل کبابه قاقله سعد لسانه عاقرقرحا مکه سه درم طباشیر گلسرخ سنبل عرق و فودنج عود مشک قرنفل مکه یکدرم سحق ناعم نموده سنون سازند اینم سنونی که بهمان منفعت دارد صفه ان سعد ابیض مقشر مدقوق عیزا ناعم را بشراب ریحانی عتیق ملتوت و بعسل عجین و اقراص رقاق ساخته بر طابقی بر روی آتش ملایم بگذارند تا سرخ و خشک شود پس سرد و دق و سحق نموده بک اوقیه ازان بگیرند و از کزمازج مخدرم عود هندی محرق چهار درم ملح اندرانی و زبد البحر مکه سه درم سحق نموده سنون سازند شخصی را لهات ساقط شده بود بفرمود تا شب و حلنار را سحق نموده با منوبه منفوخ سازند و بملعقه صغیره الراس بلهات بمالند شخصی را وجع خناق حادث شد بعد از فصد کامل مرغعات و تلیین طبیعه بحقنه لینه شرب ماء الشعیر بعدس و ماء الرمان و تعلیل غذا و غرغره در ابتدای باشیای قابضه قامعه و تنضیج این برد بحالق غلظ اللسان و در نشا بزر البقله طباشیر سکر طبرزد و حلنار اجزا مساوی سحق ناعم نموده امر کرد و بعد از سه روز غرغره باب کشنیز تازه یا بطبیخ عدس و رب توت و دهن البنفسج مقطر الیس غرغره بطبیخ عنب الثعلب و ورد و عدس و اصل السوس مع فلوس خیار شنبر در منتهی جهه تحلیل غرغره باب عنب الثعلب و آب رازیانه مع فلوس خیار شنبر و بنفسج و جهه نضج و تفتیح غرغره بطبیخ تین مع قلیلی از خمیر و فلوس خیار شنبر یا مینختج یا غرغره بزر المرو بزر الکتان و مدقوق مع لبن ماعز و جهه تفجیر غرغره بطبیخ تین مع سمن الغنم و بعد از انفجار غرغره بعصره بیض مضروب بآب و دهن اللوز الحلو مع یسیری از نشا و کثیرا امر نمود دیگری را خناق نضج یافته بمذکورات منفجر نمیگشت بتنفیخ ادویه قابضه بحلق بمنزله عفص و جلنار و کزمازج و قشور الرمان و شب یمانی مسحوق ناعم امر نمود و بالقوه رشد جمیع اجزا تفریق و تفجیر نماید شخصی را خناق بلغمی بود بغرغره رب الجوز مع مرو زعفران و ماء الرازیانج پس بغرغره طبیخ حلبه و بزر الرازیانج مع قلیلی از عاقرقرحا و تطلیه خارج و داخل حلق بخرء الکلب معجون بعسل امر نمود دیگری را جهه ابتلاع عظم و شوک ببلع تین یابس و تلیل المضغ پس بتحلیل بغرغره طبیخ تین مع قلیلی از خمیر و بنفسج امر نمود شخصی را از ورم داخل و خارج حلق شکایت نمود بتضمید با ادویه قابضه مع محلله مثل لسان الحمل و بهندباء و تبق الشعیر و خطمی و بابونج و بنفسج مدقوق ملتوت بدهن اللوز و محلول بماء ورد بر عنق و حلقوم

در امراض صدر از قول رازی

فرمود که اورام حلق قبل از استفراغ وتنقیص ماده از غرغره بقوابض احتراز باید نمود که موجب ازدیاد
وجع گردد شخصی را شوکت سمکی در اسافل حلق متشبث گردیده مدتی بماند وحرکت ننمود لهذا فرمود تا هر
روز بعد از امتلای معده دو درم عرق سحوق با آب گرم بنوشد وقی کنند **مقصد ششم در امراض صدر**
انچه محمد بن ذکریا دران باب فرموده از انجمله **شخصی** را سعال یابس واصفرار قاروره بود بتناول ده
درم بنفسج مربی وبعد ازان ماء الشعیر واغتذا با اسفاناجیه بدهن اللوز امر نمود **شکایت کرد** مردی از
خشونت صدر وسعال بعد از علتی که در صدر مع نفث کثیر قریب به سه ماه داشت واشتهای
طعام نیز ناقص شده بود وطبیعه محتبس بود بتناول هر روز بنفسج مربا وجلنجبین تمکه(?) بیخدرم
وهر چند روز بشرب حب ایارج وغذا خل زیت امر نمود **مردی** از سعال یابس عدیم النفث وا
التهابی که بهوای بارد ساکن میکرد وبد شکایت نمود بفصد وتناول اقراص خشخاش عدیم النبج
مع ماء الشعیر امر نمود **شخصی** را سعال شدید از حرارت مع نفث کثیر واعتدال طبیعت وحمرة بول
بود به بنفسج مربا وماء الشعیر وغذا اسفاناج بدهن اللوز امر نمود **مردی** را ربو صعب شدیدی که قادر بر
تنفس نبود مگر بعسرت تمام وبا آن نفث کثیر قلیل الدم نیز خارج میکرد وبد بود بفصد باسلیق
یسری وتناول هر روز ده بنفسج مربی بعد ازان ماء الشعیر وتجرع دهن اللوز امر نمود **زنی** از سعال
ویبس فم وارتفاع حیض شکایت نمود بحجامت ساقین ومطبوخ زوفا وکرفس ورازیانه امر
فرمود **مردی** را وجع صدر بی سعال بلا المی دیگر شکایت نمود وتمریخ صدر بدهن ورد مع شمع
مذاب وتکثیر صب ماء الحار کثیر واعتدا بماش وقرع ودهن اللوز امر نمود **مردی** بیست ساله بوی
بود که در غدوات رطوبات مایی بی تبرید ابیض خارج میکرد واز تناول اشیای بارده سعال وی ا
اشتداد وی پذیرفت باشاره بعضی اطبا ماء الجبن نوشیده متضرر گردید وقاروره تلبنی داشت
فرمود که در ریه وی اشیای لزجه مجتمع گردیده محتاج بجری قلیل الحده بر مقدار حرارت بدن باید
تا قلع ان رطوبات نماید پس بمسهلات غاریقونی ومختلط بسقمونیا ربو پس بقرص ورد پس
بحلق راس وتطلیه خردل واشباه آن بر راس واعتدا باوراق بقل واسفاناج بدهن الجوز دو در هفته
دو مرتبه بجهة حفظ قوت بلحوم خفیفه واسفاناج امر نموده فرمود که اگر قادر بر تحسی دهن بوده باشد
جهت قلع رطوبات ومواد نافعست **زنی** حبلی را ربوی بود ورطوبات بلغمیه از ریه خارج میکردید

بلاد

میکرد وباید بنفسج مربا وطبیخ زوفا واغتذا باللبن مع سکر امر نمود **شخصی** را ضیق نفس مع حرقه صدر وحمی بود
بلزوم ماء الشعیر وجلنجبین وبنفسج مربی هر روز وبعد از چند روز فصد باسلیق یسری امر نمود **شبابی** را
عسر نفس مع ورمی در حوالی حجاب ومعده بود وقاروره اصفر بود بشرب شراب خشخاش واغتذا بالجرو(?)
جلاب ودهن اللوز یا خل زیت امر نمود **مردی** از خرخره صدر ولین طبع ووجع شقیقه شکایت نمود
با قراص خشخاش وماء الشعیر وحسوی که از کعک ولوز مقشر ساخته شود وتقطیر شیاف شقیقه بلبن جواری بادن
امر نمود **مردی** از ربو نفث شدید وضیق النفس شکایت نمود بشراب خشخاش در لیالی وطبیخ زوفا در غدوات
امر نمود **شیخی** ضعیف القوه را سرفه بود بتناول پنج درم بنفسج مربی وماء الشعیر وتغرغر با آب گرم وتناول
آب طبیخ هندی امر نمود **شیخی** بعد از مرض طویل سعالی مع نفث ابیض با اسهال عارض شد بخلط حب
الآس مع ماء الشعیر عدیم السکر واغتذا بالکعک ولوز مقشر مقلو امر نمود **شیخی** را ده سال سعالی بود پس مع
حمی عارض وی شد بشرب چهار درم اقراص بنفسج با آب گرم وتناول هر صبح وشام جلنجبین با آب گرم وغذا
ناخیه امر نمود **شیخی** را ربو وسعال وضیق النفس وقاروره کدر غیر نضیج بود بفصد کامل از باسلیق یسری وتناول
معجون ربو وطبیخ زوفا امر نمود **مردی** را سعال شدید ونفث کثیر مختلط بدم قریب یکماه وطبیعه یابس بود
وطبیخ زوفا امر نمود مع بنفسج مربی امر نمود **مردی** را سعال ونفث غلیظ ابیض مختلط بدم کثیر بود با قراص
هر روز دو درم بماء الشعیر عدیم السکر امر نمود از تلیین طبیعت منع نمود **شخصی** از سعال صعب مزمن که مودی
بقی میشد شکایت نمود بوضع قطن مغموس در نفط اسود بر حفره حلق وشرب قلیلی از نیل مع ماء ورد
حار امر فرمود گفت که بغایت نافع ودر اطفال انفع است **شیخی** را سعالی مع نفث ابیض بود بنفسج
مربی وجلنجبین وجلاب واغتذا با اسفیدباج مع دهن اللوز امر نمود **مردی** را سعال با نفث وخروج ماء شبیه
از منخرین مع قاروره کدر بود بشرب شراب بنفسج مع فلوس خیار شنبر در لیالی وبنفسج مربی مع
ودر غدوات واغتذا با اسفاناج مع دهن اللوز امر نمود **عجوزه** را سعال مع خروج نفث مختلط بدم
وقیح وقاروره اصفر بود باقراص خشخاش عدیم السکر امر نمود **شابی** را که یکماه سعالی بود پس یکدفعه
دم کثیری قذف نمود بعد ازان سعال وی خالی از دم بود وقی مزمن نیز مینمود واصلا ضیقی در نفس
نبود وفرمود که این از انفتاق عرقیست در ریه وگاهی سیل میکرد پس بلا اوست هر روز قرص
بسد که جهة نفث الدم تالیف شده بکثرت مع یکقدح ماء الشعیر عدیم السکر زیرا که در سکر وجلاب حلاوات

شربت جالینوس

قرص خردل

لعوق کثیرا

عارض شد وخالی از حراره وخشونه بود بغرغره طبیخ انیسون ورازیانج مع عسل امر نمود **مردی** را
رانجه ورطوبه حنجره متمادی گشت بماء الاصول بلطف تحلیل واغتذا با اسفیدباج حمص وزیت
مغسول ونقل بحب الصنوبر الکبار مع السکر یا لب الفستق مع السکر امر نمود **شخصی** از ربو وضیق النفس
وتلجج بلغم غلیظ در قصبه ریه شکایت نمود بلعوق زراوند دحرج با ایرسا یا شونیز یا فطراسالیون ودقیق
یا جلغوزه یا حب البطم هر کدام حاضر وممکن باشد دق ناعم ونخل مخلوطات حقنه امر نمود **دیگری** را جهة
علة مذکور بفرمود تا حلبه مقشره دو جزء مغز جلغوزه یکجزء در آب عذب طبیخ جید نموده تا مهرا شود
پس در هاون دق وسحق ناعم نمود با عسل منزوع الرغوه ممزوج نموده لعق نمایند **دیگری** را
بجهة علت مذکور بشربت **جالینوس** امر نمود **صفته آن** زبیب جلو لحیم منزوع العجم وحلبه مبلوله هر یکجزء در
ماء المطر سه جزء وماء القراح بقدر حاجت بجوشانند تا مضمحل شود صاف نموده با عسل بجوشانند وکف
برگیرند تا بقوام آید وچند مرتبه متواتر بنوشند شربتی سه اوقیه **صبی** رضیعی را علة ربو بود دماء
الرازیانج ممزوج بلبن ام نمود **شخصی** را ربو بلغمی مع یبس طبیعة بود بقرص خردل امر نموده
فرمود که تلیین طبیعت واخراج رطوبه از حلق مینماید **صفته آن** خردل یکمثقال ملح العجین وشحم الحنظل
مکه نیم مثقال از مجموع هشت قرص باید ساخت ویکروز در میان یکقرص را با ماء العسل بنوشند
ودر روز شرب قرص عصر ودر روز استراحت غذای لطیف موافق بخورند **شخصی**
را علة ربو مع حرارة صدر وحمی بود بشرب حبی که از بنفسج ورب السوس ملد(?) در هم غاریقون
ربع درهم کثیرا بمد انکه حب شوند امر نمود **شخصی** را از انصباب ماده در فضای صدر حجاب
از قلب بهر جانب انصباب ماده با انجانب محسوس میگشت مع عسر نفس وسعالی قلیل مزمن شکایت
نمود ویرا بموالجات استفراغ اشاره نمود **شخصی** را از سعال وخشونه وحرارت شکایت
نموده بلعوق طبیخ غلیظ سپستان مطبوخ مع السکر امر نمود **مردی** را بسبب نزلات سعال یابس وحکه
ودغدغه حنجره وثقل سر ونفث رطوبه وحمای مختلفه النوایب عارض گردیده فرمود که تحقیق
لکن اگر ماده رقیق شد در غدوات بدیا قوداوی در صبح ماء الشعیر مطبوخ مع عناب وسپستان ودر
انتصاف نهار لعوق کثیرا ودر عشا لعاب بزر قطونا مداومت نماید **صفته** لعوق کثیرا الکثیرا بحیره
سحق نموده در جلاب مفتوح سازند پس لب اللوز الحلو المقشر چهار جزء دق ناعم نموده با ان

الحلو

سفوف صمغ

در امراض قلب از قول محمد بن ذکریا

در امراض قلب از قول صاحب کامل

مسمنه

مخلوط سازند واگر محلی بسکر نیز گردانند جایز است وتناول بزر الخشخاش مدقوق مع زبیب
منزوع العجم نیز نافع باشد واگر ماده غلیظ باشد بشراب بنفسج مع ماء الشعیر وبنفسج مربی
وشراب زوفا امر نمود **مسلولی** را از لینت طبیعه خایف بود بسفوف صمغ امر نموده فرمود که این سفوف
نافعست هر کرا که محتاج بعقل طبیعه خایف بود سفوف مثلا السعال باشد **صفته** سفوف صمغ صمغ
عربی طباشیر طین ارمنی حب الآس یکده ده درم کندر بزر سپستان خرنوب شامی هر یکچند درم شربتی
سه درم با شراب خشخاش یا شراب حب الآس **شخصی** را استعلاج ذات الجنب نمود فرمود که
اگر وجع از عظام صلب وصدر تا ترقوه رسیده ابتدا الفصد والا گر وجع در شراسیف بود ابتدا
بمسهلی خفیف اصوب باشد **شخصی** را ذات الجنب بود ونفث ظاهر شده از مسهلات ومطبوخات
استکراه مینمود بشرب سه درم لسان الثور مسحوق مع جلاب امر نمود **شخصی** را وجع ذات الجنب
بسی بیقرار بود بتضمید دقیق الشعیر واکلیل الملک وقشر خشخاش امر نموده فرمود که این ضماد منضج ورم
ومسکن وجع باشد واگر قدری زیت نیز بران بیفزایند در هر دو معنی انفع واقوی بود **مردی** را
را در ذات الجنب بعد از فصد غشی وضیق النفس حادث گردید ولیکن قوت بحال خود بود بحجامت
امر نمود **مقصد هفتم در امراض قلب** انچه محمد بن ذکریا فرموده از انجمله **شخصی** را خفقان وضعف
قلبی بود که از استنشاق هوای بارد راحت می یافت وسببی در طبع وی بود بشرب ماء الورد
که براده صندل ابیض دران نقوع وصاف ومکرر تجدید نموده باشند امر نمود
دیگری را همان حالة مذکوره مع حمی بود ولیکن طبیعه لینه نداشت بشرب طین ارمنی مع ماء الرمان
ولعاب بزر قطونا امر نموده فرمود که در سوء المزاج حار قلب اغتذا بالجزر مع شراب التفاح وماء
الورد مبرد موافق باشد **ونیز** فرمود که در ادویه قلبیه خواه بارد واز اختلاط زعفران جهة ایصال
قوت ادویه بقلب ودر مسهلات امراض قلب از اختلاط لسان الثور چاره نباشد **وفرمود**
که طباشیر وکافور در تبرید وزرنباد وعود وبادرنجبویه ودر تسخین قلب بسی مفید باشد **واما انچه**
صاحب کامل گوید از انجمله **شخصی** را بسبب کثرت استفراغ دم ضعف قلب وخفقانی حادث شده
بغایت مهزول گردیده بود بفرمود که تا بهترین مداوای این علة وانچه بسبب کثرت نزف یا کثرت
صوم یا ریاضه یا طول امراض محلله باشد این **مسمنه** بود که بسرعت تسمین بدن وتقویه قلب

جلاء مزمن و در موضع احتاج [illegible] است و اغذا با غذیه معزیه مثل اکارع که جالب
از اشیای حاره حاده باشد امر نمود زنی حامله را سعال و قذف و سهر بود بشرب خشخاس دو درهم
هر شب امر نمود صبی را ارشده سعال حمی عارض شد و طبیعه یابس بود بحجامت بدهن الکتفین و شرب خیار
چنبر مع جلاب در لیالی و لعوق خشخاش در غدوات امر نمود مرد برا سعالی بود که از شرب آب برد اشتداد
دار خروج نفث راحت می یافت بمنضج مربا مع طبیخ زوفا امر نمود زنی را شب بدالعد از ... سعال
و قذف دمی اشبه بلحوم ... مع وجعی در جنب الایمن بران افزوده و بسهوله قذف مینمود با فراخی
خشخاش و ماء الشعیر عدیم السکر امر نمود غلامی را شوصه فی حمی بود بمنضج مربا و اسفیداج بدهن اللوز
و حجامت بر کاهل از جانب شوصه و ضماد شوصه امر نمود زنی را در جانب الایمن شوصه بود و منفجر
گردیده مده خارج میگردید و وجع باقی بود و سعالی خفیف و نفسی رقیق نیز با آن بود
بفرمود تا خرقه با عمی مخلوط زیتی با عم نمود محل وجع را بران تکیه دهند و جرعه جرعه آب گرم
بنوشند تا موضع پاک شود پس طبیخ زوفا امر نمود مرد برا شوصه بود و از ضعف قوه قادر
بر اخراج دم نبود بعد او مدت هر روز سکنجبین و ... بعد از آن ماء الشعیر امر نمود مرد برا یک ... شوصه
کهنه شده بود و هر چند گاهی حمی حادث وی میشد و قذف قلیل با آن بود بتناول هر روز ده درهم
بمنضج مربی مع طبیخ زوفا بعد از آن ماء الشعیر امر نمود بسبب حمی و اغذا فرعیه بدهن اللوز و ضماد
شوصه امر نمود مرد برا در حجاب فوق طحال ورمی بود که از انضغاط آن النهاب فی مراس ... لقع
گردیده و دوراتی در سر بعد از آن صرع عارض میشد بفصد باسلیق و شرب ده درهم فلوس
خیار چنبر مع شراب بنفسج امر نمود کهلی از وجع تحت اضلاع جنب الیسر و ارتفاع آن بمعده
و ظهر داشت و اشتداد وجع از اضطجاع بر محل وجع و اصفرار قاروره شکایت نمود اصلاح عسری در نفس
بود پس بفصد و بر محاجم شوصه امر نموده فرموده که شراب کثیر المزاجی که یکجرعه شراب و چهار
جرعه آب بود با شد از اعون اشیاست بر تحلیل اورام حاره و تبرید آن مرد برا هر دو روز
یک مرتبه و گاه دو مرتبه وجعی عظیم از عظام صدر از جانب خلف یسری تا بموضع فواد و حلقوم حادث
میشد و بجانب یمنی نمیرسید و از شرب آب سرد و رسیدن آن بمحل الم استراحت می یافت
و در اطراف او لغزشی نیز بود بفصد از جانب یسری و شرب اقراص طباشیر کافوری بماء الرمان

راسعالی و لغزشی ... بعفا ... بود بشرب ... طبیخ زوفا امر نمود

الحامض و ماء التفاح و اغتذا بمسکنات دم و حرارت و تطلیه صدر بصندل و کافور و گلاب امر نمود
مرد برا ذات الجنب بود و طبیعت منطلق گردیده و سعال عارض شد بسفوف آس با آب طبیخ بربا
و شان و حب الآس امر نمود فرمود که بر سبیل آن منقی صدر و عاقل بطن است شیخی را در حالتی سعال
خون بر می آمد بخشخاش مغسول با ورد و ماء الشعیر عدیم السکر امر نمود سلولی را استرخاص فواکه
نمود فرمود را حجیج فواکه رطبه جایز است الا البطیخ که سریع الاستحاله است بصفرا و مدر بول است
مرد برا برسام و یبس طبیعت بود بتناول مسمس طری با آب آن امر نمود فرمود که ابرد از ماء الشعیر است
مرد برا خشونتی در صدر مع نفث بنفث نضیج و بی حمی بود بتناول ده درهم بنفسج مربا با طبیخ زوفا
و بعد از آن ماء الشعیر امر نمود زنی از وجع ناحیه یسری از بطن اعلی مع یبس طبیعه و عسر نفس تا مدت
هفت روز شکایت نمود بفصد قیفال از ان جانب و ده درهم خیار چنبر مع سی درهم شراب
بنفسج در شب و تخدرم بنفسج مربا مع جلاب در نهار و بعد از آن یک قدح ماء الشعیر و تضمید موضع
بضماد شوصه امر نمود شیخی در داخل حمام از القتاح لقبه و کثرت وصول دخان بریه بوسه خشونتی
در ریه وی حادث گردیده بشرب لبن امر نمود فرمود که بهترین مرطبات است و نیز بدهن اللوز و سکر
و جلاب و مرق الفاناج و اشیای لینه امر نمود شیخی را سعال و ضیق النفس و صداع مع
قاروره حمرا و اعتقال طبیعه تا هشت روز بود پس تخفیه لینه اولا جهت اخراج ثقل و بنفسج مربا و ماء
الشعیر امر نمود فرمود که اگر مانع قولنج نمی بود ابتدا الفصد اولی بود پس بعد از مدرات بفصد و تضمید
موضع بضماد شوصه امر نمود زنی را از شرب حب الحدید بعادت عامه وجعی در صدر مع رعاف
و پیوسته طبع عارض گردید بماء الاجاص مع السکر در شب و ماء الشعیر در صبح و تعاهد سعوط بماء
البا دروج و کافور و اغتذا الخل زیت با حصرمیه امر نمود شخصی را سلاه ریه و نحبه و اسهالی
مثل آب گوشت با قراص خشخاش عدیم البنج و دهن حب محلی لسکر و اغتذا بکعک و لوز مقشر مقلو و اجتناب
از حموضات امر نمود اما انچه صاحب کامل افاده فرموده از انجمله شخصی را از خشونه قصبه ریه و حنجره سعالی
عارض گردید بلعق لوز مقشر مدقوق با شحم مخلوط بجلاب امر نمود فرمود که اگر بدین زایل نگردد بلعق
لعوق شمع مداومت نماید که در تمکین قصبه منحنیه بسی نافعست صفت آن شمع ابیض سه درهم
مع ده درهم دهن البنفسج گداخته لقا بند با سکر طبرزد محلی نمود عقب آن لعق نماید شخصی را بجهة ازاله

دراکثر فصد از اغلب ... (بل)

لعوق شمع

بنماید صفت آن دقیق حنطه مغول دقیق الارز دقیق الحمص مکدمیت درم بزرالفرفج ده درم لب
اللوز و الفستق و الفندق هر یک یک اوقیه بسمن و فلیلی از عسل یا سکر حلوای حیرسته هر روز در غدا
وات یک اوقیه بخورند و اغتذا بلبن حلیب مع سکر و خبز نماید زنی از قله و حده و صفره
در قه لبن شکایت نمود باغذیه حامضه و ماء الشعیر بفراریج و لحوم الجدا و سمک رضراضی و لبن ماعز
امر نمود دیگر برا که آثار برودت بروی غالب بود باکثار و تکرار شرب ماء الرازیانج رطب امر نمود
سوداوی مزاجی را بتناول لبن معز امر نمود صفت آن لحم ضان را مع حنطه و حمص مرضوض بلبن
و فلیلی از رازیانج خصوص رطب در لبن حلیب مهرا نموده بخورند زنی را از کثرت لبن و در
و رمفرط آن در آخر ورم و وجع شدید و در ثدی مع حالتی شبیه بجنون و اختلاط عقل حادث
گردید بتناول بذر الخس و عدس مع خل و تطلیه بلعاب بزر قطونا و دقیق باقلا بدهن ورد
و خل امر نمود دیگر برا بتطلیه مرتک و لک و سرطان محرق و دهن ورد و عصاره حلبه امر نمود زنی
را لبن در ثدی منجمد و متعفن گردیده بود بتضمید دقیق باقلا و سمسم و خشخاش مع سمن و عسل و تضمید
و اکلیاب بماء الحار امر نمود زنی از نخبان لبن در ثدی مع آثار حرارت شکایت نمود بتضمید
ورق عنب مدقوق و تطلیه بحلبه و دهن البنفسج و خل خمر امر فرموده گفت که اگر مع آثار برد
دت بودی بشرب مدرات حاره و تضمید بمحللات مسخنه زایل شدی و از جمله انچه مضنج بده
ندی و نافع تحثر و تخان لبن در ثدی بود تطلیه ثدی است بخراطین با مرکالفو منیج و همچنین
است کندر برازه الثور و علاج جمود دوم در ثدی نیز مذکورات بود زنی را حرب بثدی رسیده
مرصوص گشت بتضمید عجم الزبیب و ماش مدقوقان معجونان بماء ورق السرو و ماء ورق الاس
امر نمود زنی را قرحه در ثدی متمادی و منجر با کله گشت بمروح ارطو که یکی از خاد مان حرم ذو القرنین
را با آن علاج نمود بود امر فرموده صفت آن شراب عفص ده من سماق الدباغان دو رطل عفص فج و جوز
السرو و مکه یک رطل سلیخه نیم رطل ادویه را کوفته در شراب مفتوح نمود بیست روز بگذارند پس ... آتش
ملایم بجوشانند و بخشب سرو بر هم زنند تا نصف آید بعد از مرس قوی صاف نموده دیگر ... آتش
ملایم بجوشانند پس در ظرف زجاج نگاه داشته استعمال کنند و این دوا جهت انواع قرح
و جرح اعضای رخوه و قروح فم و لسان و غیرها نافع و مانع تآکل است صفت باسلیقون درام اس

در تعدیل لبن

مروح ارسطو

دراکثر ... (بل)

معده انچه محمد زکریا فرموده از انجمله شکایت کردی از انکه هرگاه طعام متناول نمودی اولا در معده وی
جلوس حامض گردیده و برابر قرار نیافتی و بدوان قذف آن ساکن نگشتی پس بشرب سکنجبین و ماء حار
قبل از طعام قی فرمودی و بعد از ساعتی مشی رفیق و با غتذای خبز مفتوح در ماء الرمان الحامض و اگر
ضعف غالب بود افروج مطبوخ در ماء الحصرم و تطلیه معده بصندل و کافور و ماورد امر نمود زنی
از تخمه طعام در معده شکایت کرد بمطبوخ افتیمون امر نمود زنی را وجع معده بود و بعد از وقت
ورم نیز ملتهب و با آن حمای خفیفه بود بتناول ده درهم جلنجبین سکری بماء الافتیمون و اگر انکه حمی اشتداد
پذیرد بماء الرازیانج و اغتذا بامفا ناجیه امر نمود مرد برا وجع و حرقتی در معده تا بناحیه قلب مع صفرة
قاروره و خالی از حمی و سعال بود پس بفرمود که و برابر قی خفیف پس بشرب هر روز چهار اوقیه ماء الرمان
المز مع یک درم طباشیر و اغتذا بجزر و ماء الرمان امر نمود صبیه پانزده ساله از وجع معده و غروض
غشیان در بعضی احیان وارشدت وجع تعرق بعرق بارد و برد اطراف شکایت نمود بتناول
اقراص ورد مع جلنجبین امر فرمود مردی کار ضعف معده مع کدورت قاروره شکایت نمود بتناول پنج درم
جلنجبین بماء الکمون و تکمید معده بخرقه مسخنه و اغتذا بماء الحمص مع زیت امر نمود مردی از تخمص طعام
و وف و آن در معده بموت بطن شکایت نمود با قراص صربیالی و اقراص کوکب با غدوات امر فر
مود مردی از وجدان تهوع و غم و لهیب و فق روز مثلی ماء الرمان شکایت نمود بمداومت اقراص عود بماء
الرمان و در حین تهوع تطلیه معده بصندل و کافور امر فرمود شیخی کرد گلی از وجع معده و در حین
اخذ و وجع پیوسته طبع و قاروره مبنی با قراص قولنج حار امر نمود رضیعه همیشه قذف لبن انچه ...
اشت مرضعه و برا بشرب ماء الرمان المزوجه را یکدانگ قرص عود امر نمود زنی را وجع معده بود
که ابتدای وجع از ظهر مینمود و با آن صداع شدیدی نیز بود بتناول هر روز جلنجبین سکری بماء الحار
و تطلیه آس بدهن ورد و ماورد و خل امر نمود زنی را ورم معده سرطانی بود با قراص ورد کبرام
نمود فرموده ام قدتر مدید تغیر میکند مردی را ف د و ضعف معده و سوء الهضمی بود که چون طعام خورد
همان ساعت بلا تغیر قذف مینمود بسفوف حب الرمان مع ماء السماق امر فرمود مردی از قذف طعام
مع لینه قلیل در طبیعه شکایت نمود با قراص ابزار بارسی و اقراص عود و غذا از زیرباجه و خل زیت امر
فرمود مردی انچه تناول مینمود بر غم وی جمیع را حامض قذف مینمود و مقذوف او شبیه بلعاب دل ...

مثل بعض مسوق مبتلی بود بشرب سکنجبین عسلی و ماء الفجل فی فرمود و اغتذا بخبز و عدس امر نمود شیخی را ثقل معده مع سهو طعم فم بود بقی و تناول اطریفل صغیر و غذا ماء الحمص امر نمود زنی را ضعف معده و خفقان مع صفره قاروره بود بتناول اطریفل صغیر پنج درم جلنجبین مع دو دانگ دواء المسک امر نمود مردی را بعد از اکل تفحج در معده تا قرب کبد و صداع و دوار مع لوتن فم عارض میشد بقی فرمود تا بعد از امتلای طعام و شرب دوای مقیی قی کند پس جلنجبین سکری مع ماء الحار مداومت نماید شیخی را ارق و معده و تخمض طعام و اسهال شکایت کرد بجوارش خوزی و سفوف حب الرمان امر نمود زنی از تهوع و ضعف معده و ادرار طمث شکایت کرد بتناول ده درم جلنجبین بماء السماق امر نمود زنی از وجع طحال و ورم معده شکایت نمود باقراص ورد کبیر و ضماد فم معده و تخفیف طعام و اغتذا بخبز زیت امر فرمود مردی از ورم معده مع غم و عطش شکایت نمود و قاروره وی نضیج بود باقراص ورد کبیر بماء الکمون و تدهین معده بدهن النارد ین و غذا ماء الحمص بدهن زیت و شرب هر روز یک رطل شراب صرف و اجتناب از آب سرد و فواکه امر فرمود زنی از حموضه معده و قذف حامض شکایت کرد باقراص کوکب بغیر صبر امر نمود غلامی از وجدان امتلا و ثقل معده و عدم مرور طعام و سخونه بدن ابدا شکایت کرد و طبیعه وی معتدل بود بشرب سکنجبین و آب گرم فی سبیل تناول و مادرم جلنجبین مع ماء الحار امر نمود زنی از ارتفاع ریحی ثقیل بمعده شکایت کرد و عاده طمث جاری و دلایل حراره منتفی بود بفلوس خیار چنبر و ماء الاصول و دهن اللوز امر نمود فرمود که اگر فصل صیف نمی بود دهن خروع اولی بود زنی دیگر از امتلای معده از ریح و ارتفاع آن بر سر و تاذی از آن در لیالی و عدم حمی و حرارت شکایت نمود باقراص ورد کبیر امر فرمود زنی دیگر از وجع معده و وجع قفا و ثقل و انقطاع طمث شکایت نمود بفصد صافن و تناول ده درم جلنجبین بماء الرازیانج امر فرمود مردی از وجع معده و لذع و وجع بین الکتفین شکایت کرد بجلنجبین و انیسون امر نمود زنی باشاره بعضی جهال در تناول کزبره اکثار نموده و جعی در معده وی حادث گردید و با آن حمی محرقه نیز بود فرمود که کزبره در معده وی عمل افیون نموده پس بشرب دهن اللوز حار متواتر بعد از آن بماء العسل قلیلا قلیلا بعد از آن بماء حار جرعه جرعه و اغتذا بزیرباج حار بدهن اللوز امر فرمود زنی را وجع

جوارش طباشیر

معده از ظهر ابتدا مینمود بجلنجبین مع اقراص ورد بماء الانیسون امر نمود کهلی از وجع معده بهیجان سعال بعد از اکل حلاوات شکایت کرد باقراص ورد کبیر بماء الانیسون و سکون بعد از طعام تا وقتی که در بول تغیر و صفرت بدید آید و ریاضه در غدوات امر نمود صبی یا زده ساله را بعد از زوال حمای وجع معده و لین طبیع عارض شد بقرص ورد مع رب السفرجل امر نمود مردی از تناول لبن و سکر قراقر بطن و ضعف معده بدید آمد بجوارش خوزی امر نمود بکی از تلامذه استدعای نسخه جوارش حقیقی مقوی معده نمود باین جوارش طباشیر امر نمود صفه آن طباشیر نیم درم قاقله کبار جوز بوا نارمشک ملد یک درم مصطکی یک درم و نیم سنبل هندی بعد دار فلفل ملد نیم درم سکر طبرزد مثل الجمیع شربتی سه درم مردی از وجع و ثقلی شبیه بریح در معده مابین بناحیه ایسری وقتی بلغمی که بآن استراحت حاصل شد شکایت نمود بتناول دواء القرص و تلطیف معده بقی بعد از آن تناول هر روزه پنج درم جلنجبین بماء الرازیانج امر فرمود مردی از ضعف معده والتهاب معدی از ظهر شکایت کرد بتناول هر روز پنج درم جلنجبین باقراص ورد کبیر بماء الانیسون و دخول حمام هر روز قبل از طعام و غذا ماء الحمص امر نمود مردی از وجع معده و مراره فم شکایت نمود بشرب ماء الاجاص در سحر و ماء الرمان المز در غدوات و اغتذا بما لوافق امر نمود شابی را از کثرت جماع فتور و غشی و ضعف معده هر روز چند مرتبه حادث شد و لیکن نبض وی مستوی بود فرمود تا از لغب و حمام و جمیع محللات خاصه جماع اجتناب نموده هر روز در آب سرد نشیند و بر معده صندل و ماء ورد طلا کنند و تطلب نوم بکوشد مردی جمیع آنچه میخورد قذف مینمود و با آن اسهالی نیز بود باقراص عود و اقراص طباشیر و غذا زیرباج امر نمود مردی را از غیر رتق متعدد و طبیعه لین و با آن وجع خاصره بود بغرغره سکنجبین و شرب ماء الشعیر و اجتناب از منفخات امر نمود مردی محتاج بماء الشعیر بود و لیکن بسبب ضعف معده هضم نمی نمود بمزج ماء الرمان المز یا ماء الریباس بماء الشعیر امر نمود سوال کردند از آب سرد و فقاع و حار فرمود که بارد مقوی معده و فقاع معطش و شدید الحراره غیر معطش و غیر طویل المکث در معده باشد و از علمیه آنها در طب سوال نمیباید بلکه تجربه مسلم میدارند و سوال لم ذلک در اینجا در فلسفه میباشد سوال کردند از جوارش فی بزرار فضه فرمود که موجب خفقه گردد و لیکن بزرار فی بماء الرمان المز و طین خراسانی و نیکلی و اجب باشد زنی سه ساله فی میکرد شبیه بدم السو محرق و احساس بخاری حار

درمان ضعف معده از ثقل طعام و کاهلی

مطبوخ جالینوس

از حلق سر آن مینمود و طمث مرتفع بود بحجامت ساق مشروط بقوه بعد از آن مطبوخ افتیمون و تناول اشیای حلوه و اجاص ناجز مفتوت در جلاب امر نمود مردی را قی اصفر مع سکوت طبع بود با سهال بقرص بنفسج بعد از آن اقراص طباشیر و اقراص عود و غذا فروج مطبوخ در ماء الحصرم یا ریباس امر نمود مردی را از شهوت طین شکایت و سوال چیزی که از مداومت آن رغبت طین منکسر گردد نمود با کل قدید مملح و نانخواه امر نمود شخصی آنچه تناول مینمود بعد از یک یا دو ساعت قی میکرد و طبیعه یابس و قاروره احمر بود بشرب جلنجبین مع رب الرمان و حب صبر امر نمود زنی از وجدان ارتفاع ریحی از سره بفم معده و انبساط آن در جنبین و اشتداد وجع در آن مواضع و لین طبیعه شکایت نمود بفرمود تا کمون و انیسون ملد یک کف قشور اصل الکرفس و الرازیانج ملد ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بثلثی رطل آید پس صاف نموده ده درم فلوس خیار چنبر در آن حل و صاف کرده مع پنج درم روغن بادام در سحر بنوشد و اگر حرارتی در قاروره باشد یک کف بنفسج یابس نیز بر آن بیفزاید شخصی آنچه میخورد بعد از ساعتی قی مینمود باقراص عود بماء الرمان امر نمود زنی را اشتهاء قذف و لین بطن بود باقراص حب الآس مع جلنجبین و با سفوف حب الرمان مع شراب سفرجل سادج امر نمود مردی از بوی ماکول و خروج ماکول حی در رنگ غیر نضیج شکایت نمود بسفوف حب الرمان و قلیلی از کندر مع ماء السماق و ماء ورد امر فرمود زنی شکایت کرد از وجدان ارتفاع حرارتی از جوف براس و انتفاخ او داج و اغما و استوای عاده طمث بتکرار فصد صافن و حجامت ساق و تبرید قلب امر نمود اما آنچه علی بن فرمود از انجله بکی را از تلامذه استعلاج اوجاع و اورام مری نمود فرمود که در دموی فصد الحال و در سوء المزاج بتجرع اشیای مضاده قلیلا قلیلا متواتر و تضمید و تطلیه نمرخ بدهن الکتفین بما یناسب الحال نافع بود حتی آنکه در تنضیج اورام آن اضمده منضجه بر مابین الکتفین منضج باشد شخصی را اصفرار معده غالب بود بفرمود تا قرص اهلیلج اصفر سه درم ایارج فیقرا یکدرم بجلاب یا شراب بنفسج حب نموده در سحر تناول کند صفه مطبوخ جالینوس که نافع است معده حار برا که صفرا و اخلاط مزمنه بخمد آن متشرب گردیده باشد بگیرند افتیمون رومی پنجدرم گل سرخ بیست درم در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف نموده مع یکمثقال

قرص ورد و عود

حب صبر

جوارش فلافلی

جوارش صعتر اسهل

صبر بسیار اسکره نماید مع سکر بنوشند شخصی از تخمض طعام شکایت نمود بشرب یکمثقال سفوفی که از کمون و قفاح اذخر و فرو ماما و فلفل بالسویه حقه باشد مع مایعی مناسب امر فرمود دیگرا حبه همان حاجله بشرب یکمثقال از سفوفی که از ورد احمر دو درم فلفل ابیض یکدرم کمون بزرالشبت ملد نیم درم ساخته باشند امر نمود شخصی از برودت و وجع معده و ضعف هاضمه شکایت کرد باین قرص ورد و عود امر نمود ورد شش درم سنبل رب السوس ملد سه درم مصطکی عود فی ملد دو درم زعفران یکدرم بشراب ریحانی قرص نموده شربتی یکمثقال است با مع هفت درم جلنجبین معسل و بعد از آن شرب ماء الورد که ابجاسه و قرنفل در آن جوشیده باشد شخصی را از شهوات ردیه مثل شهوت طین بسبب کثرت بلغم بود بعد از چند دفعه قی بمقیات قالعه ملطفه بحب صبر معمول امر نمود صفه آن بگیرند دار چینی و قصب الذریره سلیخه عود بلسان فقاح اذخر قشور جوز بوا ملد بیست درم دق و جریش نموده مع سه رطل ماء مطر ربیعی در قدر برام بنار لینه بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده ده اوقیه صبر سقوطری با آن آب بشویند پس بعد از آنکه بیست روز از تموز گذشته باشد در آفتاب بگذارند تا خشک شود بعد از آن مرور عفران و مصطکی ملد دو او عنه سحق ناعم نموده با آن سرشته حب و در سایه خشک نمایند شربتی از دو درم تا سه درم باشد زنی حبلی را شهوات ردیه بود از قی منع نموده باین سفوف امر فرمود قاقله صغار و کبار رو سه ملد جزء سکر طبرزد مثل الجمیع شربتی هر روز یکمثقال با آب گرم شخصی را از کثرت بلاغم لزجه اشتهای طعام کم گردیده بود بعد از تنقیه معده بقی و اسهال بمداومت این سفوف امر نمود اصل الاذخر جزء سنبل هندی عود قماری ملد نیم جزء دق ناعم نموده شربتی دو درم بود با آب گرم محرور مزاجی از سوء استمرا شکایت کرد نمود بجوارش فلافلی امر نمود صفه آن قفاح و سعد ملد سه رطل در خل خمر مهرا نموده در سایه خشک نمایند و دق ناعم نمایند و مثل شش رطل سکر طبرزد بنار معتدله منعقد ساخته با سک و هیل و عود صرف و صندل ابیض و طباشیر ملد پنجدرم کافور دو مثقال معجون کنند شربتی سه درم نافع بود شخصیرا از کثرت رطوبت و بلغم غلیظ لزج معده و هاضمه بغایت ضعیف گردیده بود بجوارش صعتر اسهل امر نمود صفه آن فرفیه قاقله جوز بوا ملد دو مثقال تربد ابیض محکوک بیست مثقال قرنفل مصطکی عود هندی کبابه زعفران ملد یکمثقال سقمونیای منتوی چهار مثقال سکر طبرزد ده مثقال مسک و عنبر اشهب ملد نیم مثقال مجموع را بعسل اکرم دق و نخل نموده عنبر را مع قلیلی از دهن البلسان یا ورد گداخته ادویه مدقوقه را

با آن چرب کرده بعسل منزوع الرغوه معجون کنند شربتی با آتش درم شد با شخص دیگر را الم در معده منجمد گردیده بود
شرب جزو دلوک مع عسل یا ماء الفوتنج مع بلح امر فرمود که جهة انجماد دم دو درم تا سه درم حب البرنز
با آب گرم نافع شد با شخصی را وجع معده صعب بغایه رنجه میداشت بفرمود با قطعه اسفنجه را
بخل شدید السخونه منغمس ساخته بر محل وجع بگذارند و تجدید نمایند شخصی ضعف معده مع حرارة
دکاهی وجع قلیل بود بفوفساق مع سکنجبین سفرجلی امر نمود صفه آن سماق منقی کز بره یابس
ملکه دو درم ورد احمر ده درم شربتی دو درم دیگری را جهة همان حال مذکور فرمود که مشک ثوری را
مملو از آب سرد نموده بر معده بگذارند ولیکن از سرد شدن جگر و کبد غافل نگردند و بجهة تدارک
آن با دهان حاره مقویه نمایند مرد دیگر را طعام در معده فاسد میگردید و جشاء بروایح و طعوم مختلفه ظاهر
میشد فرمود که سبب این ماده صفراء بقی واسهال واغتذا الخبز شعیر که از دخانیه و تغیر رائحه [illegible]
پس تنقیه معده از صفراء بقی واسهال بعید است مع یا غالب الحال امر نمود شخصی را غشیان و قی دائم
بود فرمود که قی و غشیان بسبب کثرت ماده صفراوی می باشد ولیکن اگر مع ذلک معده از ثقل خالی و عطش
و حرقه غالب بود دلالة بر رقه ماده و دوام غشیان بر کثرت آن و عدم ظهور غشیان و دو عطش
و ظهور آن بعد از اکل یک ساعت یا دو ساعت دلالت بر قلة ماده و اختلاط آن بماکول و ارتفاع
آن مع ماکول بفم معده مینماید و اگر ماده بمعده متشرب گردیده باشد مع میل طبیعت بقی و وجود
تهوع جزئی بقی مندفع نمیگردد و اگر متشرب نباشد بقی و براز و بول خارج میگردد و اگر با وجود
خروج بعضی بقی تهوع ساکن نگردد دلالت بر تشرب بعضی از ماده و بقای بعضی در فضای معده
میکند و اگر قی و تهوع را نوبتی معاین باشد دلالت بر انصباب ماده از عضوی دیگر میکند و دوام
آن دلالت بر وجود ماده در معده مینماید سوال کردند از عطش فرمود که دلالت بر حرارة ماده یا
ملوحة آن میکند ولیکن آنچه از ماده حاره باشد بشرب ماء بارد تسکین و از حار اشتداد می یابد و آنچه
از ماده مالحه باشد بالعکس بود سوال کردند از معالجه ماده متشربه بحب صبر مغسول مذکور امر نموده
فرمود که صبر مغسول در تقویه معده و غیر مغسول در تنقیه آن اقوی باشد و فیقرا معده را انفع از صبر
راسخ باشد ولیکن در غیر مادی جایز نباشد و موجب زیادتی سوء المزاج گردد و در مادی
انفع اشیا بود خصوصا مع مطبوخ جالینوس [illegible] سی را که از آن اکراه بود تناول دو مثقال حلنجبین

و بربالای آن شربت بیست پنج درم سکنجبین جامض غیر ممزوج بماء و غیر مبرد بخوبه و بعد از آن صبر عطش نماید
تنقیه معده نماید شخصی را شهوت طعام ناقص و ما و قم زاید و غشیان دایم بود بتنقیه معده بقی اولا و تقلیع
ثانیا امر نموده فرمود که سبب این عوارضات مختلط الفلیلی از رطوبة شخصی را سبب فرط سوء المزاج بارد
معده و هاضمه لعابی ضعیف گردیده بود فرمود تا هر روز سه دفعه رقیق سخن بر معده طلی نموده قبل از برد
آن منقلب سازد و جلنجبین عسلی بماء الانیسون مداومت نماید شخصی از اشتهای جامض شکایت نموده شرب
یک مثقال غاریقون مخلوط بعسل و اغتذا بماء الحمص مع لحوم صید مع دهن الجوز و مع کرد یا و احتناب
از فواکه رطبه امر نمود شخصی را وجع معده شدید ریحی بود بوضع محجمه بالنار بر سره و قلع آن امر نموده
فرمود که فی الحال ساکن میگردد و شرب مطبوخ انیسون و مصطکی و صعتر و بزر نخود جار او مضغ یک مثقال
کرویا مع جلاب حار نیز نافع باشد و نانخواه نیز در کسر ریاح نافع بود ولیکن اگر ماده ریح غلیظ باشد
قبل از تنقیه اولا بجهة توقع نیاحت سکبینج که در قطع اوجاع ریحی و دفع ریح سوداوی بغایت
نافعست از منفخات اجتناب اولی باشد صفه حب سکبینج صبر مقل غاریقون بالتسویه شربتی از دو درم تا
سه درم باشد شخصی از وجع معده ریحی مع انحلال طبیعه شکایت کرد بشرب دو درم حب البرشاد
مقلو و یکدرم بزر الکرفس مطبوخ در شراب و مضغ کندر و کمون قبل از طعام امر نموده فرمود
که با حذر باشید از آنکه سببی باشد که مزاج اصلی بارد بود و سوء المزاج باردی نیز بر آن عارض و ریاح
و قراقر و عطش غالب گردد بسبب اخلاط رقیق و بلغم مالح و مع ذلک از شرب ماء بارد عطش و ریاح
ساکن شود و جاهل را مظنه آن بود که مزاج حار و بارد نافعست اتفاقا بالعکس بود پس باید رفع تحلیل
گردد الا آنکه بعضی اوقات اکثره حاره و ریاح بشرب ماء حاره ساکن شود و ظن جاهلان آن بود که مزاج
بارد و مسخنات نافع است و بخلاف آن باشد پس تامل در حقایق امور انفع و احتیاط و اهتمام در علامات
واجب بود شخصی را بعد از اکل بدو ساعت وجعی در معده حادث میشد که بدون قی و خروج اخلاط
حامضه که ز ما بین از آن بجوش می آمد ساکن نمیگردید فرمود که سبب آن خلطی سوداویست در قعر معده
که با طعام مخلوط گشته بفم معده مرتفع میگردد و توجیع مینماید پس بقی واسهال مداومت بحب
افتیمون امر نمود صفه آن افتیمون هلیله سیاه سنا قلفل مرصافی یکدو درم و نیم انیسون بزر
الکرفس یکدو نیم درم افسنتین ده درم سقمونیا بیست درم شربتی یکدرم باشد شخصی را سبب حرارات

حب سکبینج

قرص افتیمون

معده و سبب بر او عطش غالب بود بشرب سکنجبین سکری و ماء الرمان الفواکه و ماء البارد و نوم بعد از
شرب آنها امر نموده فرمود که آنچه از یبوست معده و مری نیز بود از نوم و شرب ماء الشعیر و العنبه رطبه
و شرب ماء الرمان حلو مع لعاب حب السفرجل و شرب ماء الرمان مع کثیرای سحوق و دهن الفستق
منتفع گردد و باقلا و عدس و آب آنها معطش بود شخصی از فواق معده مع عطش و حرقه معده
و مرارة فم شکایت نمود بتجرع ماء حار مع دهن اللوز متواتر و اغتذا بمزوره و اگر ساکن نگردد
بقی بمقیات صفرا و اسهال بیک مثقال ایارج فیقرا مع سکنجبین یا بدو درم هلیله اصفر و یکدرم
ایارج و اغتذا بخبز و ماء بارد و ماء رمان الحلو امر نمود مردی از فواق و حرقه حلق و غثی
و سیلان الماء من الفم شکایت کرد بقی بمقیات بلغم و صبر بر عطش و شم جندبیدستر و مضغ کندر
و مصطکی و فودنج و راسن و استفاف دو درم فودنج یابس و ادخال نانخواه و فودنج و صعتر
در طعام و با ماء کرفس مدتی طویل امر نموده فرمود که نیم درم جندبیدستر مداف بخل سکنجبین
فواق و ازاله ریاح معده مینماید شخصی را از فرط استفراغ و استیلای یبوست فواقی عارض
شد بشرب آنچه در عطش که از یبوست معده بود مذکور گردید و تدهین و تضمید فقار ظهر و عنق
و تسعیط بدهن بنفسج و خطمی و شمع و دهن البنفسج و اغتذا الصفره بیض نیمرشت و ماء اللحم و ماء
الشعیر غلیظ امر نمود مقصد ۱۶ در امراض کبد و طحال و مراد آنچه محمد بن زکریا فرموده از الجمله
شابی را در حجاب بطن اعلی فوق کبد ورمی حادث شد بتضمید ببنفسج و بابونج و نخاله و اکلیل
بزرکتان و دقیق حلبه و دهن خیری یا بنفسج و در لیالی شرب لعاب بسی عدد اجاص مع بیست
درم سکر طبرزد و در غدوات نیم رطل ماء الرمان المز و بعد از آن ماء الشعیر و اغتذا الطفیل و اسفاناخ
از وجع مبردات بر ورم امر نمود شخصی سبب علتی صفراوی خطا کرده بفصد خونی زیاده
از مقدار واجب اخراج و در شرب ماء الثمار نمود پس طبیعه وی از مس صفرا معتقل گردید و کبد
قلیلی طرز حرکت نموده جا و ه پذیرفت و قاروره ظاهر الحمره و نبض وی دودی بود بالتزام
بنفسج مربا مع قلیلی از حلنجبین سکری و استنشاق دهن البنفسج بنابر نوم و اراحة النفس و اغتذا
بماء الشعیر امر نمود فرمود که چون قوت قوی گردد بجهة رفع جب وه بیست درم خون بگیرد بجهة رفع حرارت اگر احتیاج
شود اقراص مطفی که آنرا در تبرید کبد و قلب خاصیتی عظیم است تناول نماید صنعه آن طباشیر بفصد ده درم

در امراض کبد و طحال

اقراص مطفی

ورد احمر پنج درم لب بزر القرع الحلو بزر الخس و بزر الهندبا و بزر القرفج ملدسه درم صندل ابیض
دو درم کافور یکدرم بلعاب بزر قطونا قرص نمود شربتی سه درم باشد و اگر بزر بنج نیز بر آن بیفزاید
عجیبی مینماید زنی از جب وه کبد شکایت کرد بفصد بعد از آن ماء الهندبا مع سکنجبین امر نمود شخصی
از ورم اطراف شکایت نمود فرمود که اگر ورم ابیض در خود و متهیج باشد اقراص امیربارس بلعیه باجج
و اقراص ورد به مناسبت و شرب سکنجبین جایز نباشد بلکه سفرجلی نافع بود زنی از وجع
کبد و ورم طحال و اشتداد وجع کبد در حالت خواب و سکون الم طحال از اسهال و انقضای حیض
قریب بیک سال شکایت نمود بفصد صافن یسری و تناول اقراص کبر مع سکنجبین در غدوات بعد از آن
ماء الرمان المز و اغتذا الجلد زیت امر نمود مردی از حرارت و وجع کبد و صفره قاروره شکایت نمود بشرب
یک اوقیه ماء الهندبا مع دواد قیه سکنجبین و اقراص امیربارس و غذا خل زیت سکنجبین و توقی
از حرارت و حلاوات امر فرمود مردی حسن اللون از وجع و حرارت کبد و بول منی شکایت نمود
اولا بفصد پس در لیالی بشرب فلوس خیار شنبر و در غدوات به نیم رطل ماء الهندبا مع سکنجبین و غذا
خل زیت حامض امر نمود زنی از صلابه کبد و حمره قاروره و عدم آثار حرارة کثیره شکایت نمود فلوس
خیار شنبر مع ماء الهندبا و دهن اللوز و غذا خل زیت با زیرباج و تضمید کبد بضماد حار امر نمود
مردی از وجع کبد و کثرت عرق در فراش شکایت کرد بفصد باسلیق ایمن و اقراص امیربارس امر
نمود و دیگری را که در حجاب کبد ورم حار مع حمی بود بهمان مداوا امر فرمود غلامی را که باطن متورم و قا
روره احمر قانی بود بکلکلانج و اقراص امیربارس بارد و مداومت سکنجبین و تجوع بقدر استطاعت
و غذا خل زیت امر نمود دیگری را صلابتی در بطن و تقشر سودا بود بهمان مذکورات امر نمود مردی
بعد از زوال حمیات تهیج عارض گردید با قراص ورد کبیر و جلنجبین و سکنجبین امر نمود بعد از تنقیه منتشره
منبج معاودت نمود فرمود که هر شب حمامی بر دو عرق لیل عارض میگردد بفصد و لزوم جلنجبین و اقراص
ورد امر فرمود جوانی را استسقای لحمی و تورم قدمین تجدید که اصابع غایب گردیده بود با قراص
امیربارس بارد و تضمید قدمین بضماد ریاد و غذا خل زیت امر نمود مردی از ابتدای استسقا و جمدان
ضربانی شد به منتقل در طحال ظهر شکایت کرد با سنجام بماء بارد در نصف نهار امر نمود شخصی سو
مشتهی را استسقای مع تفرغ در نوم و سهر در اکثر لیل و نفرت از تصور غوص در ماء بارد و حدوث

صداع از تعطیل زبیر [illegible] النفسج بود فرمود که فضلات تنبه در بدن وی مجتمع گردیده و از آن
بخارات غلیظه بدماغ متصاعد میگردد پس شربت حب قوقایا امر نمود مردیرا استسقا
و یرقانی بود و هفته یک مرتبه بامر استاد شربتی از کلکلانج میخورد و اسهال اصفر ماهی
کثیر میشد پس استاد بشرب هر روز سه درم اقراص انبرباریس کافوری با سیب ترش
ارکا فور و غذا از زرشکیه بفروج امر نمود مردیرا استسقای طبلی بود فرمود که درین نوع بنا در
دوا مفید افتد پس بدواء الکرکم کبیر و غذا اخر بسکنجبین و حموضات امر نمود زنی را تهیج در اعضا
و مشرف بر استسقا و طبیعه یابس و حرارت غالب بود شربت ده درم فلوس خیارچنبر ممروس در
ماء الهندبای مغلی منزوع الرغوه مع دهن اللوز المر دا لحلو ملک در همان در حالی سحر و در
وقت طلوع شمس سه درم اقراص ورد کبیر و تضمید معده بصندل و ورد و کافور و ماء الاس
و نفرجبن و غذا اخلا زیت مایل بحلاوه امر نمود صبی چهار ساله را استسقا و انتفاخ بطن بود
با اقراص ورد بعد و ات و لزوم بزر البطیخ مدقوق مع سکر طبرزد دوا داد و تطلیه بطن
بخرف تنور عتیق امر نمود شیخی را العقب علتی تهیج در اعضا حادث گردید فرمود که اگر عقب آن
علت تبی بود توهم ابتدای استسقا می شد ولیکن بسبب آن علت حرارت عزیزیست که دفع الحیره و فضول
از سرهم نمی تواند نمود پس بر بالطبه و تبی در غذوات بود از آن هلاک اعضا نمیشد دیل خشنه تاقریب با تفاق
نهار بود از آن استعمال ثوم و بعد از انقباه اعاده دلک و صبر بر جوع تا استداد جوع و تقلیل و تلطیف غذا امر
نمود زنی از خروج ماء اصفر از قبل شکایت نمود فرمود که این استسقاعیست در رحم پس کلکلانج جار امر نمود زنی از ابتدای
استسقا و بیاض قاروره شکایت نمود با اقراص انبرباریس حاره قویه شراب تفاح و غذا اخیر و ماء الرمان
یا سکباج مصفی از دو ماه امر نمود که چون استسقا و رستانه بر قلت عطش اهونست مردی از ورم
طحال که با معده متصاعد میگشت شکایت نمود و مع ذلک کبد و معده وی صحیح بود فرمود که این از
نوادر است پس با اقراص ورد کبیر قوی و ضماد طحال قوی امر نمود عنده را ورمی در جنب الیسر و تهیج در احشا
بود با اقراص فنجنکشت و اغذ الخل زیت امر نمود صبی دوازده ساله را ورمی در طحال مع عسر نفس
و بول قلیلی تبنی بود فرمود که ابتدای فساد طحال است بدواء الطحال و تناول حموضات و تضمید
بالشق و خفقان امر نمود مردی طحال را استسقا بود با اقراص فنجنکشت و اقراص انبرباریس [illegible] باردا امر نمود

اقراص بیت ثبات

حب غافث

اقراص الطحال و الکبد و الطحال

وقرص کشوث

مردیرا طحال و ورمی در اضلاع تا حجاب و عسر نفس مع اعتدال طبیعت بود و افصد و شربت سکنجبین ساذج
امر نمود و فرمود که هیچ بار انفعی بطحال نباشد بچه از صلابت طحال و غلظ امعا و بول مبنی شکایت نمود و بجوارم
فلوس خیارچنبر بماء الاصول و یکدرهم دهن اللوز امر نمود زنی از حمی دو ورم طحال شکایت نمود و بضماد طحال و
غذا اخل زیت امر نمود شیخی را یرقان مع حما بود بماء الهندبا و عنب الثعلب و ماء الشعیر در سحر و بعد از طلوع
شمس سکنجبین حامض و تضمید کبد بصندل لبن و ماورد و بسیری از خل و اسهال بطن بنقوع اجاص مع سکر
و اعتدال بقول بارده مثل اسفاناخ و سرمق و خیار و امثال آن امر نمود فرمود که اگر مذکورات زایل نگردد
هر روز دو درم اقراص یرقان مع بکفراط کافور بماء الرمان المز نوشانند و نیز طباشیر گلسرخ زرشک منقی
مکیده مقشر صندل اصفر بزر البقله بزر الخس لب بزر القرع و الخیار و بزر الهندبا یکی بمثقال الا الرسم
قرص سازند که بعید العهد از فصد بود حمی یرقان داشت بفصد باسلیق ایمن جهه همان حالة مذکور
بباسلیق ایمن امر فرمود و اکثر اصحاب یرقان را بماء الجبن مع سکنجبین اشاره مینمود مردیرا
یرقان بغیر حمی و اعتقال طبیعت بود حب غافث امر نمود صفت آن عصاره غافث ثلث درم
غاریقون ثلثی درم سقمونیا ربع درم صبر یکدرم بعصاره هندبا حب نمایند و این یکشربت بود و بعد از
تنقیه بمداومت اقراص لک بماء الاصول امر فرمود اما اکثر در امراض مذکوره صاحب کامل افاده
فرموده از انجمله شیخی را وجع و حمای کبد و حرارت و قوت قوی بود و افصد باسلیق یمنی و تلیین طبیعت
بماء الفواکه و هلیله اسود و سکر طبرزد و فلوس خیارچنبر بعد از ان در سحر اسکنجبین ساذج بماء الهندبا
و بعد از ساعتی ماء الشعیر سکر و تطلیه بصندل و ماورد امر نموده فرمود که در اطلیه و اضمده کبد
خاه حار و خاه بارد ناچار است از ادخال مثل مصطکی و سنبل جهه حفظ قوت و منع تحلیل مفرط شیخی را
دیگر همان حالت بود با اقراص طباشیر طین و ماء الهندبا و کشوث و سکنجبین ساذج و اغذیه ابرنبر
باریج بقروج و رمان مزو نعناع امر نمود شیخی دیگر از وجع و حرارت کبد شکایت نمود بقرص
کشوث امر فرمود صفت ان بزر الکشوث بزر الهندبا یکدرم و نیم طباشیر بزر القثاء البطیخ
یکدو درم گلسرخ چهار درم انبرباریس سه درم لک ربالسوث ریوند چینی یکدرم زعفران نیمدرم
بماء الهندبا قرص سازند شربتی یکمثقال باشد بسکنجبین و آب سرد مردی از حالات مذکوره مع
سعال شکایت کرد فرمود که صمغ عربی کثیرا نشاسته ملک یکدرم بر اجزای قرص کشوث افزوده

معجون اسارون

حب بادزیون

دهن البادزیون

رب السوس انبرادو درم کند و با جلاب یا شراب نیلوفر یا نقیع بنوشند شیخی از جهه حرارت
کبد و لینه طبیعه شکایت کرد بقرص طباشیر قابض و شراب سفرجل یا ریباس با آس و تضمید با
ضمده قابضه مبرده امر فرموده گفت که کبد زیب مجفف مع قلیلی از زراوند و جامع کبد حاره
و بارده مفید بود و همچنین باشد ماء الهندبا الرب را استسقای لحمی بود معجون اسارون که از
بول جنابد امر نمود صفت آن اسارون سنبل سلیخه فقاح اذخر یکدو درم قسط دارچینی سلیخه یکدرم
با عسل معجون کرده شربتی از یکدرم تا یکمثقال بماء الرازیانج و ماء الکرفس اگر حرارتی نباشد
و اگر حرارتی باشد بماء الهندبا و المر و ماء الکشوث بنوشند دیگریرا استسقای لحمی بود بشرب
دو درم تا سه درم لحم قنفذ مجفف مع شراب امر نمود دیگریرا شرب بیست درم بول ابل مع دو
درم عصاره امیرباریس و قلیلی از شراب ریحانی امر نموده فرمود که در استسقای لحمی بغایت نافع
باشد و تضمید بطن و سایر بدن بن نخود نفار شاره نمود صفت آن بابونج اکلیل الملک و قیق الشعیر احشاء
البقر بعر الغنم یکدو ده درم قنطوریون اصل الکبر و صبر سقوطری و قسط یکده پنجدرم مصطکی سنبل اسارون
افسنتین یکدو درم دق ناعم نموده بخل خمر و ماء الکرفس و الرازیانج عجین نموده استعمال کنند
و تا توانند در افتاب بنشینند تا خشک شود پس بطبیخ بابونج و برگ کاسف بشویند و همچنین است
تضمید باحشاء البقر و بعر الغنم المدقوقین المعجونین بماء الابل شیخی را استسقای زقی بود و اخراج ماشیه
بجب کاسنی امر نمود شیخی را تناول کاسنی مازریون مدبر سادی دق و نخل ناعم نموده با آب کرفس حب کنند
شربتی از یکدرم باشد تا دو درم مختصر حب مازریون امر نمود صفت مازریون مدبر شش درم گل سرخ
رب السوس یکدو درم بآب عنب الثعلب حب نموده شربتی یکدرم باشد با آب گرم و فرمود
که اگر قوت قوی و طاقت اسهال ضعیف داشته باشد بمسهل خرد الکام تا شیه نمودن نافع است
خرد الکام یکدرم و نیم سحق ناعم نموده با آب قاقلی و ماء الفجل یکدرم یک اوقیه و نیم بول ناقه یک
اوقیه ممزوج ساخته بنوشند و اگر قوت ضعیف و از شرب مسهلات قویه عاجز باشد یکدرم دهن الماء زریون
مع لبن لقاح یا ماء الجبن بنوشند صفت مازریون یک رطل و نیم در پنج رطل آب بنار لینه بجوشانند تا
بیک رطل آید پس مع رطل دهن اللوز الحلو بجوشانند تا ماشیه رفته دهن خالص باقی ماند و استعمال
کنند که اسهال بی مشقت و نافع نماید پس تضمید این ضماد که استسقای زقی را بغایت نافعست امر نمود

سفوف نیت

نیم درم

قرص جوزمانج

حب ترید

صفت احشاء القرسی درم بعر الغنم بیست درم کبریت اصفر پنجدرم سحق نموده مع سکنجبین عجین ساخته
در شمس بر بطن ضماد کنند و در خلال معده و چون خشک شود بطبیخ ادویه مذکوره بشویند و فرمود و فرمود
که اگر استسقای این معالجات منحط نگردد و لبن لقاح بشرایط آن نافع بود و مشروط بانکه حمایتی بنود
باشد شیخی را استسقای طبلی بود بماء الاصول مع سکنجبین با سکنجبین و دهن لوز امر نمود دیگریرا
جهه استسقای طبلی بود ~~بماء الاصول~~ بشرب عصیر کرفس و رازیانج رطب متساوی چهار اوقیه مع یکمثقال
سفوف نیت امر نمود صفت آن بزر الشبت دو قو ارزیانج نانخواه انیسون بزر الکرفس یکدو سه درم اسارون
قسط سنبل مصطکی فلفل ابیض یکدرم قرفه دو درم راوند چینی یکدرم و نیم سکبینج نیم مثقال جندبیدستر
سفوف سازند دیگریرا استسقای طبلی مع حرارت مزاج بود بشرب ماء الکرفس و رازیانج رطب و ماء
الحکک و طبیخ بابونه و اکلیل الملک و تضمید کبد بصندل و عود و لادن و مسک امر نمود دیگریرا که برودت
غالب بود بمعجون وج و معجون حب الغار و تکمید بطن بملح و جاورس و نخاله حاره و بوضع محجمه بالنار
بر بطن و تضمید بطن و قطن بورق سداب و بورق مدقوق معجون بعسل و احتقان بدهن سداب
و شاول جندبیدستر و مصطکی و مضغ کندر و کمون و نانخواه امر فرمود دیگریرا که از مداوای مذکوره منتفع نگردید
بمعجون جاوشیر امر نمود صفت جاوشیر سکبینج جندبیدستر یکدو درم و نیم سداب فودنج صعتر
کرویا یکدو ده درم نانخواه فلفل شونیز یکدو پنجدرم شربتی دو درم بیک اوقیه شراب عتیق مسخن
نافع باشد یکی از تلامذه از سبب استسقای طبلی و مداوای آن سوال نمود فرمود که سبب آن
حرارت مزاج کبد و ناریه آن برودت و رطوبت معده است که کیلوس را منهضم کبد آمده استعداد
و هضم کبدی ندارد و پس هضم نیکویی باید بلکه فعل کبد در آن چون فعل نارست با اجسام رطبه
پس ریاح و ابخره و ادخنه زاده در احشا مجتمع گردد و گاه سبب آن ضعف حرارت غریزی باشد
که همان فعل نماید و مداوای آن تحلیل ریح بود و تمناول جلنجبین سکری مع طبیخ رازیانج و کمون
و نانخواه شیخی را استسقای طبلی مع حرارت و ضعف کبد و طحال و اسهال بود بقرص جوزمانج امر
نمود صفت جوزمانج طباشیر ورد زرشک جلنار سماق بزر الهندبا قلنجک و بزر الفرفخ یکدو درم
سعد فقاح اذخر انیسون راوند لک مغسول قنطوریون اصل الکبر یکدو پنجدرم افیون کافور یکدو دانق
قرص ساخته شربتی تا سه درم باشد دیگریرا که خالی از حرارت و طبیعت محتبس بود حب ترید امر نمود

قرص ریوند

صفت آن تربد یکدرم غاریقون و زنجبیل یکدرم بجند درم عسل حب نموده باب گرم بنوشند وگاهی حمول
از بورق و سداب وکمون مع سکر احمر ساخته استعمال نماید **وفرمود** که قرص ریوند نیز استسقای طبلی
بسی مفید بود **صفت** بزر البطیخ سه درم ورد احمر پنجدرم ریوند لک مغسول یکدرم دراهم قرص نموده شربتی
شربتی دو درم بماء الهندبا و سکنجبین واگر سعالی نیز باشد بشراب یا مطبوخ زوفا یا بماء رازیانج
والکرفس مفید دانکه در اسهال و ادرار در مبغنه مفر بود **شخصی** را از فرط حرارت والتهاب کبد استسقای
مع شدة عطش وحمی حادث شد از اشیای مسخنه واخلاط و فقاع منع نموده بشرب طبیخ عنب الثعلب
وبزر الهندبا یکدو درم مع پانزده درم سکر طبرزد و اغتذا بمزوره بشن ولب لوز با مع فراریج
امر فرمود جهة حالت مذکوره بماء الهندبا و سکنجبین ساذج ورا وند مع جنجبین سکری دماغ انود
امر نمود و فلوس خیارچنبر و عصاره موافقه یقین فرموده گفت که اگر حمی لم یبوده باشد ماء الجبن
ولبن لقاح نیز نافع باشد و تضمید و تطلیه بطن بمبردات معقوبه مع محللات غیر مسخنه نافع باشد **وفرمود**
که هرگاه در فار و اما ستسقی حدث و حرارتی باشد گاهی بادویه مسخنه و محللات محلله و مسهله وگاهی بشرب ماء الرمان
و مانند آن از مبرده و مقویه کبد علاج باید کرد **شخصی** را حرارت و حمی کبد مع بینه طبیعت بود بتضمید
بطن ببوقل و ورد و مطبوخ مدقوق امر نمود **شخصی** دیگر را استسقاء ضعف و حرارة کبد نموده بماء الشعیر
مرفقی از بزر الهندبا و زرشک در ان پخته باشند امر نموده فرمود که جالی و مفتح و مقویات
شخصی استسقاء بر ورده و ضعف کبد نمود فرمود که معجون قوفی حار او فق و انفع اوست
کبد به است واگر حرارتی بوده باشد افیون و برنج بران باید افزود **شخصی** از ورم و صلابت
طحال شکایت کرد باستغاف ورق الخلاف مجفف و رطل مع سکر امر نموده فرمود که تو هم
مجفف مع السکر یا قشور اصل الکبر مع سکنجبین بزوری و یکدرم فوه مع سکنجبین و مبرد
مع طبیخ افیمون و دو درم از قرع صغار مجفف مع سکنجبین و وضع کبد مغموسه در خلی که کمافی
که کنافه حنظل در آن پخته باشند همچنان حار بر تمام موضع طحال و وضع کافه مذکورها بر فوق کبد
و شد آن و همچنین وضع کبد مغموسه در ماء حار و خل و همچنین تضمید بر ماء البحر العم در ماء و بر اذبل
کجل با تضمید بسیق مطبوخ در خل و همچنین اصل حنظلی و شاول یقین منقوع کجل و همچنین و بح مکون
بعسل یا حبة الخضرا بسکنجبین یا یکدرم بنیم بزر الفجل ممزوج کجل و فجل مری کجل و شاول و اصل الکبر

قرص حب القرع

افیمون یکدرم مدقوق و منخول لبصل سرشته هر یک ازین مذکورات در سوء المزاج و اورام
طحال علاجی مجرب باشد و فرمود که ماء المطر انفع اشیاء بود **شخصی** از وجع طحال حار شکایت
نمود که بتضمید طحال بورق طرفای مدقوق ناخاه و دقیق الشعیر مع خل امر فرمود **شخصی** را وجع
طحال و حمی و حرارت بود **بقرص** حب القرع امر نمود **صفت** آن لب حب القرع و بزر البطیخ و
بزر البقله و ریوند و طباشیر یکدو درم ورد سه درم زعفران ربع درم کافور یکدانگ قرص نموده
مع سکنجبین بنوشند **شخصی** از وجع طحال بارد شکایت نمود لبترف تریاق اربعه و تکمید
طحال بر ناشتا بلبد مغموسه در خلی که کشنه و سداب و نخاله و قشور اصل الکبر در آن پخته باشند
امر نمود **شخصی** از وجع طحال کی شکایت نمود باین سفوف حرف امر نموده فرمود که بتجربات
بتجربه پیوسته **صفت آن** بگیرند حرف و یکشبانه روز بخل خیسانند قلیلی از دقیق شعیر با ان بکار
عجین کرده در تنور بنار معتدل جزی بپزند که محترق نگردد و پس دق ناعم نموده بجزء بزر فنخلت
وقشور اصل اسقولوقندریون و ثمرة طرفا یکجزء شربتی سه درم با سکنجبین نافع باشد **شخصی** از ورم
و صلابت طحال شکایت نمود فرمود که بگیرند قرطاسی بمقدار ورم طحال و در عسل منغمس ساخته
خردل مدقوق بر آن پاشیده بر طحال تضمید نمایند و یک روز بیاد و روز بگذارند پس بطبیخ بابونج
فاطر بشویند **وفرمود** که ریاضت قبل از غذا بجهت احتمال قوت او فق و اجود اشیاء و بعد
غذا از ادار و اقر اشیاء باشد و استحمام قبل از غذا و بعد از ریاضت بمیاه کبریتیه یا نفطیه نافع
نافع بود و اگر میسر نباشد تنطیل بطبیخ بابونج و برگ سیف و مرزنجوش و اکلیل الملک و ملح
و بورق در حمام نیز مفید بود **شخصی** از حرارت کبد یرقان عارض شد بشرب ماء الهندبا
والکشوث یکدو پانزده درم سکنجبین ده درم مع طباشیر یکدرم و بزر سرمق یکدرم نیم امر نمود
شخصی را از ورم کبد یرقان حادث شد تقصد باسلیق و اسیلم اشاره نموده فرمود که شرب
ماء البقلتین در این نوع یرقان بغایت نافع و محلل ورم و مزیل یرقان باشد **صفت آن**
ماء الهندبا و ماء عنب الثعلب مغلی منزوع الرغوه از هر دو چهار اوقیه فلوس خیارچنبر در آن
حل و صاف نموده بنوشند **و نیز** فرمود که آب طبیخ پرسیاوشان مع سکنجبین بغایت مفید
باشد **شخصی** را از لدغ حیوانی حار السم یرقان عارض شد و قوت قوی بود تقصد اکحل

ماء البقلتین

دواء جالینوس



و شرب العبه بارده و میاه فواکه و بقول و بزور بارده رطبه امر نمود **شخصی** را از شدة حرارة
یرقان حادث شد بشرب دو اوقیه ماء الفواکه هندی مع یک اوقیه سکنجبین امر نموده فرمود
که اگر حمی و حرارة با یرقان نباشد قرص افسنتین بغایت سودمند بود **شخصی** را از استحاله اخلاط
یرقان حادث شد بشرب عروق و انیسون یکدیکدرم مع سکنجبین و دو اوقیه ماء بارد امر نمود
دیگر برا دوای جالینوس امر فرمود **صنعه** افسنتین انیسون یکدیکدرم لوز مر سه عدد دق ناعم نموده
مع سکنجبین بنوشند **دیگر** جهة همان نوع یرقان فرمود که بعد از اقامت ساعتی در شمس و اشتداد
وعطش والتهاب نیم رطل آب طبیخ پرسیاوشان و فواکه هندی و نوع الصافیین مع شراب ریحان
بنوشند که عرق آورد و صفره از عین زایل کند و در همان روز لوبیا بلون طبیخی متغل سازد
و همچنین غرغره بطبیخ افیمون و سکنجبین صفره از عین ببرد **شخصی** استسقاء یرقان طحال نمود بشرب
عدس مدقوق ناخاه دو درم مع ماء الرازیانج و بیری از بول صبی غیر بالغ امر نمود **شخصی** دیگر
از یرقان سوداوی شکایت نمود فرمود که بگیر زبیب منزوع العجم ده درم ابیرباریس پنجدرم
کبابه سه درم یکشبانه روز در آب گرم خیسانده و صاف نموده مقدار نیم رطل ناشتا بنوشند و بخورند
با یکهفته چنین کن **مقصد دهم** در اوجاع مدا
و ای جنب و خاصره و سکین اکثر طابن ذکر یا فرموده از آنجمله **زنی** از وجع جنبین بدون دلایل
حرارت شکایت نموده فرمود که سبب آن ریحست پس بشرب ماء الخواه و کمون و کردیا مع
فلوس خیارچنبر و دهن اللوز و غذا ماء الحمص امر نمود **مردی** را در جنب شراب ابیض شبیه
بازره بدید آمد تقصد باسلیق ایمن و شرب ماء الرمان المز مع دو درم طباشیر و تطلیه موضع بدهن
ورد و کافور امر نمود **زنی** از وجع جنبین و قذف دم شکایت کرد بشرب فلوس خیارچنبر در لیالی
و اقراص خشخاش در غدوات امر نمود **صبی** سه ساله را وجع جنبین و بعضی اوقات ضیق النفس و بحوسه
طبع عارض شد باقراص ورد و تکمید موضع بماء البابونج امر نمود **شخصی** را وجع در جنبین و ظهر و ارتفاع
حرارتی در لیالی بر اسهل بدن چنانکه موجب انقمام اصابع میشد و در طبع یبوسه و در قاروره احراری
بود بشرب ده درم فلوس خیارچنبر در سی درم شراب بنفشه و پنج درم دهن اللوز الحلو و سجر
و اگر طبیعت علی ماینبغی اجابت نکند در وقت اقراص طباشیر ملینه و اغتذا با سفاناج و ماء السلق و بعد

زوال حمی بماء الحمص اسفید باج لحم حمل امر نمود **زنی** از وجع جنبین و ارتفاع حرارتی در احایین بوجه و راس
و استراحت بلین طبیعت و از قله حمرت و کلف غلیظ در وجه شکایت نمود بحجامت ساق و شرب
مطبوخ افیمون و تطلیه بطلای کلف امر نمود **شکایت کرد** زنی از وجع جنبین و ظهر و سره و اسهال مرار
مثل ماء مع عطش با قراص طباشیر ممسکه امر نمود پس حمایی مع برد و ادرار عارض شد پس باقراص و
بادون سکنجبین بنا بر لینت طبع امر فرمود **شکایت** کرد زنی از وجع خاصره که از ریح قولنج حاصل شده
بود بتناول شهریاران بماء الارجه اسهال پس باقراص قولنج حاره و اغتذا بماء الحمص و اسفیدباجات
امر نمود **زنی** شکایت کرد از حدوث وجعی بعد از اکل در خاصره یمنی و صعود وجع بظهر و راس
و حبس طبیعت و عدم سکون وجع بدون قی خاصه پس بحب صبر بعد وات و اقراص کوکب در لیالی و اغتذا
باسفیدباج قلیل امر فرمود **زنی** دیگر از وجع خاصره و حبس طبیعت شکایت کرد بول وی نضیج تنبی بود
پس بفلوس خیارچنبر و بنفشه امر نمود **مردرا** وجعی در تحت سره مایل بایسر مع صلابه و لذعی در
الموضع و وجعی در راس و وجه در راحه در خلای بطن و قاروره که رسیج غیر نضیج بود بشرب هفت
درم جوارش هندی در ماهی دو مرتبه و تناول کمونی هر روز و هر چند روز جلنجبین بماء الکمون
امر نمود **شخصی** را از وجع خاصره بمنا و عسر نفس و اصفرار لسان و ضعف قوت بسبب فصدی که در روز
قبل از آن نموده بودند شکایت نمود بشرب ده درم فلوس خیارچنبر و تنقیع سنای حد اجابت
در لیالی و در غدوات ماء الشعیر امر نمود **غلامی** را پس طبیعت سه روز و وجع خاصرتین و قراقر
و قاروره اصفر غیر نضیج شکایت کرد به تناول شهریاران بعد زان اقراص قولنج امر نمود **شخصی**
از وجع خاصره یسری و وجع صلب شکایت نمود باستعمال آب ترب پس احتقان بدهن
حل با سمن بقر و دهن اللوز و لعاب بزر کتان و تمریخ بدهن البنفسج امر نمود **شخصی** را وجع
خاصره یمنی مع لینت طبیعت و حرارت ماء بود و قاروره وی شبیه بماء الکامخ بود فرمود
دوران موضع و رمی حارست پس بفصد از آنجانب امر نموده فرمود که روفس گفته
که دوام انجبین قاروره در حالت صحت مورث حصات باشد **مردی** را وجعی خاصره یمنی و قا
روره تبنی و قراقر بطن بود بتناول جلنجبین و ماء حار و دخول حمام بدون مکث پس بتناول
پنجدرم افیمون بسکنجبین معجون کرده امر نمود **مردی** از وجع و دهن منکب و حرارتی که منحدر

باصابع میگشت و در بعضی احیان احساس ثقل و دبیب نمل شکایت نمود بفصد امر کرد و تبرید موضع موهن بدهن ورد و ماورد و خل بسیر مبرد بثلج و در لیالی ندهن بدهن ورد و تبزیر اس مسحوق بر موضع بجهة تقلیب عصب امر فرمود **شخصی** را که وجعی حاد در منکب بود و بول نیز دلالت بر حرارت می نمود و از فصد خفة و راحة می یافت بعد از پنج روز از فصد محجمین کبیر بین بر کتف وجع بلا شرط پس تبرید موضع بخرقه مبلوله بماورد و خل امر نمود **زنی** را وجعی در سکین بود که ممتد رسیده و ابطی میشد مع ارتفاع حیض و بیش طبیعت بشرب فلوس خیار شنبر وحجامت ساق در مده ده روز حیض امر نمود **شخصی** از وجع یک منکب مع وجع شدید وحمی موضع شکایت کرد بفصد و اغذیه ابا المحمص و قلة اکل و مسح موضع بدهن ورد و تضمید بمسکنات وجع پس اغذیه ابزبرباج لحم حمل و اسفیدباج کم از حد شبع امر نمود **زنی** از وجع منکب ایسر که از ماء حار راحت می یافت شکایت کرد و بتسخین موضع و تضمید بنطول شونیز و تناول جلنجبین و ماء الحمص و اسفیدباج و شوربا ج و شراب و ماء العسل امر نمود **جوانی** از وجع کتف اضلاع یسری مع اسهال شکایت نمود با قراص طباشیر و اقراص قلقطار امر نمود و از حباب کامل در بین آب چیزی مکتوب نمود

مقصد یازدهم

در مداوای انواع اسهال و زحیر و مغص و بواسیر و دیدان البطن آنچه محمد بن زکریا افاده نموده از انجمله **مردی** را اسهال ذربی بود حتی آنکه هر روز بیست مجلس مثل آب و غیر منهضم اطلاق میشد و عطش نداشت با قراص خرنوب و ماء السماق امر نموده فرمود که اگر عطش غالب می بود اقراص طباشیر ممسکه و ماء السویقین انسب بود **مردی** را اسهال مده بدون حمی بود دیگر ارش خوزی و سفوف حب الرمان امر نمود **مبطونی** دیگر را که قاروره غیر نضیج داشت بمداوای مذکورات امر فرمود **زنی** از زحیر مع عطش و یبس بطن بحدی که دم از مقعد متقاطر میگشت و گاهی بنقدر شبیه به بول دفع میشد بحقنه و اسهال بری و حب مقل و غذا اسفیدباج امر نمود **شخصی** را انثیان و پهلو رجوف اختلاف مدت حادث شد بجز ماء الکار و تناول یکدرم کندر و دم الاخوین مسحوق ناشتا و اغذیه القوت بیض نیمبرشت امر نمود **مردی** از اسهال و ثقل صدر و برسام و دو قوع فصد کجطا شکایت نمود با السویقین و صمغ و طباشیر و اغذیه اکل زیت

سفوف ... و غذا ... ساذجه امر نمود

در مداوای انواع اسهال و زحیر و مغص

سعقه

بالطفیلی امر نمود **شیخی** از زحیر و سیلان دم و قاروره که رشیبه بماء الرمان شکایت کرد باحتمال شیاف زحیر و اگر نافع نیفتد با حتقانی که رائحه از افیون داشته باشد و اگر عطش شدید کردد بماء سویق حب الرمان و سویق شعیر مع صمغ و طباشیر مکه نمدرم و اغذیه السماق بدهن الوز و کعک و صفوت بیض پس اگر از احتقان انتفاع حاصل نیاید و وجع فوق سره اسهال مفرط بود **ببقوف** طراثیث که ندکو خاید کرده اید **و ضما** سعد که مسلو رضا بدکشت امر نمود **مردی** از اسهال صفراوی شکایت کرد باقراص طباشیر ممسک و ماء السویقین و ماء حب الرمان و سویق الشعیر امر نمود **مردی** از اختلاف دم عبیطه و حمرت قاروره و شدت عطش شکایت نمود با قراص طباشیر و اقراص خرنوب بارده و اغذیه الجب الرمان و زبیب و سماقیه امر فرمود **مردی** از سحج امعا بعقب قولنج و عطش شدید شکایت کرد و ته ورم سفوف طین بالغداة و العشی و شرب لعاب بزرکتان و لعاب حلبه در حین هیجان وجع البطن بنکبید و اغذیه القوت بیض نیمبرشت امر نمود **زنی** از اسهال صفراوی مثل آب بی حمی شکایت نمود با قراص طباشیر ممسک مع شراب صفرجل و غذا سماقیه یا نارنجیه یا حصرمیه یا زرشکیه یا تفاحیه و استعمال سفوف حب الرمان امر فرمود **مردی** از زحیر و وجع تحت سره و ریحی در موضع محاذی سره از بطن و خروج دم در احایین شکایت کرد با قراص خرنوب حاره در غداة و حقنه حاره جهة تسکین ریح و کسر آن و اغذیه القبوت بیض و خبز مفتوت در ماء الرمان و زبیب و استعمال شیاف زحیر و استحمام بالعشی امر نمود **صبی** را اسهال صفراوی بود بعید رم قرص طباشیر بالغداة و قمحه طین و ماء السویقین بالعشی امر نمود **مردی** از اسهال ذریع و عطش و بعضی اوقات قشعریره شکایت کرد با قراص کافور و سفوف حب الرمان امر نمود **زنی** از اسهال و وجع جمیع اعضاء و بیاض قاروره شکایت کرد بجوارش خوزی و اغذیه نبار باج امر نمود **زنی** را دو سال اسهال و وجع بطن و نقصان شهوت و عدم عطش و رغدوات رنجه میداشت بمداومت اقراص طباشیر و سفوف حب الرمان و اغذیه انبار باج مع قلیلی خل امر نمود **مردی** از زحیر و خروج اشیای قیحی منتن سحج الا آنکه شکایت نمود فرمود که قرحه ایست در جوف بشیاف زحیر و حقنه زرنیخ امر نمود **عجوزی** بیست سال اسهالی داشت که گاهی خونی نیز ظاهر میشد و قاروره مایل ببیاض بود معجون خبث بشراب امر نمود **غلامی** را اسهال ذریع و عطش و ریح غلیظ در تحت طحال رنجه میداشت بمباشرت مداوای اسهال با قراص

طباشیر و ماء السویق امر نمود **مردی** از اسهال ذریع که هر روز بیست مجلس اطلاق میشد و باین زحیر بود شکایت نمود با قراص خرنوب و ماء السویقین و شیاف زحیر امر فرمود **مردی** از زحیر و قرحه امعا و احتباس شکایت کرد بجلوس در آبزن و شرب فلوس خیار شنبر و شراب بنفشه و دهن اللوز و تضمید بیابونج امر نمود **مردی** از مغص شده و الم رئیس معده و عدم انهضام ماکول و اعتدال طبیعت و عطش کثیر شکایت نمود بتناول ده درم جلنجبین بماء الکمون امر نمود **سعوف** جهة زحیر بتناول یکدرم صمغ ابهل و اغذیه القوه بیض امر نمود **مردی** را ابهل ناخواحرف علی السویه سفوف سازند **مردی** دو ماه اسهال و وجعی در سره بود بحقنه ممسک و اقراص خرنوب و سفوف طین امر نمود **صبیه** از زحیر و خروج دم و قیح مع استقا شکایت نمود فرمود که در امعای وی قرحه ایست پس بحقنه ممسک و شیاف زحیر و اقراص انبرباریس امر نمود **مردی** را بحقنه که از حمیات کثیره خلاصی یافته اسهال بود و گاهی خونی نیز ظاهر میشد با قراص ورد مع اقراص طباشیر ممسک امر نمود **شخصی** دیدم جوف از سره منفجر گشت و هر پنج روز پنج کثیر از آن سیلان مینمود بفرمود تا هر روز ز گید دا فتیله از قطن ساخته و بشمع و دهن آغشته بر آن ثقبه بگذارند تا منضم نگردد و هر روز پنج درم جلنجبین بماء حار تناول کند تا دبیله پاک شود **مردی** را جهة زحیر با قراص خرنوب بماء السماق امر نمود و بجهة تسکین عطش شدید بشرب آب ممزوج برب سفرجل و غذا ماء الرمان و زبیب امر کرد **روزی** از زحیر و خروج چیزی مثل بزاق و اگر بسیح خروج بنادق مثل بعر شکایت کرد بحب مقل و اغذیه بمحمره از صفوة بیض و کرات امر نمود **مردی** استسقا فرمود هر گاه طبیعت و حرارت غریزی قوی باشد مواد را با طراف بدن دفع و انمای جسم مینماید و چون ضعیف گردد مواد در جوف مجتمع و موجب خلفه میگردد **مردی** از اسهال و وجع معده و زحیر و خروج مثل بزاق و حمرت قاروره شکایت نمود بشیاف زحیر و اقراص طباشیر مع اقراص عود و شیاف زحیر امر نمود **مردی** را دو سال اسهالی بود پس حمی و سعال یسیر و وجع ظهر عارض شد با قراص حب الآس و تمریخ ظهر بدهن چیزی فاتر امر نمود **مردی** از اسهال دم و وجع اسفل سره شکایت کرد بشیاف زحیر و سفوف طین و غذا السوة بیض امر نمود **مردی** از زحیر و قرحه امعای سفلی شکایت کرد بحقنه زرنیخ و حقنه ها و ... امر نمود و

صحت

صحت یافت و بعد از مدتی بسبب احتباس ثقل مراری حاد که بلذع مولم و موجب قرحه بود علت معاودت نمود چنانچه مشرف بر هلاک گردانید پس استاد اول باحتقان دهن حلی که اصل خطمی و شبت و بابونج در آن پخته باشند و بعد از آن باستعمال آبزنی متخذه از مسکنات وجع و ابزار خروج از آبزن بتضمید موضع وجع بضماد معمول از خطمی و بنفشه و شبت و شمع و دهن شبت پس بابتلاع فلونیا رومی و بجهة سقوط قوت بشرب شراب صرف بغداة اغذیه ابقرو ج مطجنه در زبده و اجتناب از لحم و بجهة جلب نوم بتبزیل رأس بدهن بنفشه و سکون در مواضع بارده معتدل البرد امر نمود **مردی** اسهال صفراوی بود که چون محتبس میشد حرارتی در بیض و نفخ و قراقری در اسفل بدید می آمد بفرمود تا ضمید موضع بکافور سرد نماید بل حار نموده بتطلیه که بصندل و کافور و ماورد و اغذیه الخل زیت نماید **شخصی** از اسهال و استرخای مقعده و تقلب آن شکایت کرد بفرمود تا گل بوته کوهی را سحق نموده با پنبه خام دق نماید و شیاف سازند **مردی** از زحیر و وجع نخن شدید و رحین ارادة بول و اطلاق شکایت کرد بجلوس در ماء حار و اغذیه القوه بیض و استعمال سفوف حب الرمان امر نمود **زنی** از وجع سره و مغص مع اعتدال طبیعت شکایت نمود و از اشیاء حاره نفع میدید و یکی مورس صداع می بود بتناول پنج درم جلنجبین مع یکدانگ دوا المسک بآب رازیانج یا آب کمون و اغذیه ابا المحمص امر نمود **مردی** بعد از شرب حب نیل و شدت اسهال و اضعاف آن اسهال و سعال و مگسو شد بدی عارض شد بفرمود تا سکنجبین و آب گرم قی کند بعد از آن با قراص طباشیر و اقراص انبرباریس بارده و اغذیه بخبز مع ماء حب الرمان و زبیب امر نمود **صبیه** را اسهال صفراوی بود دو دانگ طباشیر و یکدانگ سک مع ماء التفاح امر نمود **مردی** را دبیله در بطن منفجر گردیده بود دیگر ماء حار و مثی قلیل و عصر بطن جهة اخراج ما فی البطن یا قی بآب گرم و سه روز باین نداپر امر نمود و اغذیه ابلوجیه مع دسم کثیر یا فرعیه در این سه روز فرمود **مردی** از اسهال و تهوع دایم و حمرت قاروره شکایت کرد با قراص عود و ماء الرمان امر نمود **رضیعی** را اسهال دم بود بدو دانگ صمغ عربی بداف بلبن ام در روزی دو مرتبه و لزوم نمجه طین امر نمود **شخصی** را اسهال عدیم الحمی مع وجع سره بود بجوارش

واغذیه الحصرمیه امر نمود **صبی** را اسهال از دو کل سدی الفم ... انتفاخ البطن و اسهال ذریعی حادث شد با قراص طباشیر

خوزی و سفوف حب الرمان امر نمود شیخی وزنه قابض ماکول بعد از اندک مدتی با سهال و قراقر شدید بطن و بیاض و رقت قاروره شکایت نمود بتناول یکدرم فند اویقون یکروز در میان و اغتذا به بیض مسلوق و رخل امر نمود مروی را دو ماه اسهال بود و بهبودی شد بد و رعانه می یافت پس طبیعت اجابت میشود بتمریخ عانه و ظهر بدهن زنبق مع قلیل از مشک و کمید بخرقه مسخنه تناول سه درم جوارش خوزی فقط بر عنداه و عشی و گاهی بالنغام سفوف حب الرمان و اغتذا القوت بیض امر نمود یکی از امرا را مغص عارض شد و اتفاقی بعضی لعاب بزرقطونا نموده بودند پس استاد از آن منع نموده فرمود که دوائی باید که اگر قولنج بوده باشد و اگر مغص هر دو را مفید بود و شک نیست در آنکه لعاب بزرقطونا قولنج و ریاح را مقوی است پس بشرب دو درم دهن لوز حلو مع جلاب امر نمود مروی از زحیر و اندفاع اشیای بزاقی شکایت کرد بشرب حب الرشاد مقلی بالماء مع دهن ورد هر روز بعد از دو ساعت اغتذا به زیت و حب الرمان بعز کنیز و کرد با و صوفه بیض امر نمود کهلی از تشنج امعا و قراقر کثیر بطن شکایت نمود بشرب سه درم حب الرشاد و یکدرم زیت و اغتذا به زیت و حب الرمان و کرد با امر نمود مروی از اسهال مثل آب و مراره فم و عروض دوار در حین اشتغال بامور شکایت نمود بشرب اقراص طباشیر ممسک و تطلیه فواد بصندل و ماورد و اغتذا به لحم مطبوخ در خل و خبز مفتوت در مرق آن بعد و دن وسم و الال امر فرمود شیخی از تشنج و قراقر وجع بطن و اندفاع مثل مخاط شکایت کرد بده درم حرف ابیض مقلو در آب تا لعاب کند مع دو درم زیت و اغتذا بحسوه بیض امر فرمود حقنه عفص که استاد جهة تقشیع عروق و سیلان دم می عود ترکیب نموده بگیرند بیت عدد عفص احمر عدد نیم النقب و یک کف عفوص رمان و در سه رطل آب بجوشانند تا آب سرخ شود و پس صاف نموده تعلل رطل جدا کرده مع اسفیداج الرصاص و اقاقیا و کهربا بکه یکدرم در هاون سحق نموده از آن آب مقلی مذکور قلیلا قلیلا بران ریخته باهم سحق کنند تا خوب حل و ممتزج گردد و بطریق حقنه حل کنند حقنه قرص آس که جهة اسهال و سحالت استاد تالیف نموده بگیرند حب الآس

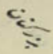
قرصاص قابض

ده درم بر سیاوشان لب بزر البطیخ پنجدرم صمغ عربی دو درم رب سوس یکدرم نیم شربتی سه درم صفه سفوف طرانیث موعود که جهة اطفای حرارت و عطش و امساک بطن و حبس دم بتالیف نموده بگیرند طرانیث و قرظ و مقل مکی و جلنار مکدسه درم طباشیر کهربا دم الاخوین مکد دو درم صمغ عربی چهار درم طین ارمنی مسوط مستوی حب الآس قلیل القلی بزر نیخ ابیض کعک جید مکد پنجدرم خشخاش مع القشر و ابیر قلیل القلی ده درم شربتی سه درم با ماء بارد و او آنکه بعد ورد السفرجل صفه ضماد موعود جهة تقویة و امساک بطن هم از تالیف استاد بگیرند سعد کل سرخ مکدبیت درم اقاقیا عصاره لحیة التیس لادن مصطکی مکد ده درم کعک سی درم و اگر خواهند صبر دبیز بوده باشد صندل و کافور نیز میتوان افزود و بماء الآس سرشته بر بطن ضماد کنند اما ورد ادام بو اسیر والادم مقعده مروی از جریان دم مقعده مع ریاح مدت یکماه شکایت نمود فرمود که استرخاست پس بجوارش خوزی و اقراص طباشیر کهربا و جلوس در ماء القمقم امر نمود مروی از قرحه مقعده و اختلاف دم مایی شکایت کرد بکلنجبین و اقراص کهربا دانکتند ابسماقیه امر نمود صبی را چهار سال بروز مقعده و اسهال و عطش بود با قراص طباشیر ممسک و جلوس در ماء القمقم و اغتذا اینار باج امر نمود مروی سیلان دم بواسیر را حبس نموده بسعال شدید و وجع صدر و نفث الدم و تهیج وجه مبتلا شد فرمود که در حبس دم خطا نموده پس با قراص خشخاش بماء الشعیر بالسکر امر نمود مروی را از افراط جماع ضعفی و دوری در مقعده حادث شد و هر وقت که در جماع اسراف مینمود ورم و بروز مقعده ظاهر میگشت و حالتی شبیه بزحیر داشت فرمود که بگیرند عفص اخضر غیر مثقوب سی عدد و عفص رمان و ورد احمر و ورق آس مکدبکف در آب بجوشانند تا سرخ شود و در آب آن بنشیند و با آن استنجا کند و هر روز دو درم قیمه سوا تناول کند و بعفوت بیض مع دهن نوی المشمش اغتذا نماید جوانی از خروج ریح بغیر اراده خایه تاذی و انفعال داشت بمسح بدهن لوتی فقط امر نمود و نهایت انتفاع حاصل شد پس بعد از مدت اطریفل صغیر دستور تناول امر فرمود تا بالکلیه زایل شد کهلی از حکه مقعده و عروض شقاق در اطراف شکایت کرد فرمود که سبب این و بیدان صغار است پس باحتمام ریت رکابی و فود نج نهری و جهة شقاق تطلیه بمرهم اسفیداج

سفوف طرانیث

ورد سادی ... (marginal note)

امر نمود مروی صغار از وجع سره و مقعده و خروج چیزی مثل بزاق و عطش کثیر شکایت نمود فرمود که بواسیر است پس بحب مقل هر شب پنج درم امر فرمود و چون اطلاق زیادی نمود و امساک اشاره نموده فرمود که تطلیه مقعده بدهن نوی المشمش مع مقل و مبعه باید نمود مروی از تقطیر دم مقعده شکایت کرد با قراص کهربا بماء سماق و تطلیه معده بصندل و ماورد و کافور و اغتذا بسماقیه و اجتناب از تعب و حمام امر نمود مروی از شقاق مقعده و حبس بطن شکایت کرد بحب مقل و استعمال مرهم اسفیداج امر نمود شیخی صغار را از سیلان دم مقعده و عروض خفقان شدید و حرارت کثیره و ضعف معده شکایت نمود جهة وی سفوف حابس مقوی تالیف نموده فرمود که مسکن حرارت و حابس دم و مقوی معده باشد صفه طباشیر سماق منقی مکد سه درم بزرالحماض المقشر سه درم جلنار کهربا مکد یکدرم و نیم بزر الخس بزر الفجل مکد یکدرم مصطکی نیم درم شربتی هر صبح و هر شام سه درم باشد مع رب سفرجل حامض و نیز فرمود که رب سفرجل و اغتذا بلحم جدی مع حب الرمان و کزبره باسماقیه یا حصرمیه باید نمود یکی از اکابر عصر با رسال مکتوبی استعلاج نامور مقعد نمود جهة وی جواب نوشت که اگر محل حار باشد استعمال مرهم کافوری باین نسخه مفید بود صفت آن دهن ورد خام سه اوقیه مع شمع مصفی سه درم که اخته در هاون کنند و ده درم اسفیداج رصاص سحوق با شستر مع بیاض بیض و قلیلی از کافور سحق و ضرب بسیار نموده استعمال کنند و اگر آنکه حتی و حرارتی در موضع نبوده باشد بلکه همان جراحتی فقط بود بطلا مقل تطلیه نمایند صفت آن نوی مشمش یک اوقیه مبعه سایله یکدرم مقل و مرمکد سه درم و مقل و مر را سحق نموده در هاون با نوی مدقوق و مبعه و نیمدرم افیون بران افزوده دق و سحق نمایند و استعمال کنند و اگر مفید نیفتد بضماد افیون تضمید نمایند صفت آن دو عدد صفره بیض مسلوق را مع لعاب بزر الکتان و نیمدرم افیون و زعفران نیمدرم در هاون دق و ضرب بسیار نموده تا بقوام مرهم شود استعمال کنند و اگر طبیعت محتبس بود و موضع حامی نباشد حب مقل تناول کنند و اگر حامی بود حب هلیله نافع بود صفت آن هلیله کابلی ده درم کثیرا سه درم رب السوس یکدرم بلعاب بزرقطونا حب کنند و اگر موضع خالی از حرارت بود و بدل کثیرا مقل و بدل رب السوس سکبینج و بدل لعاب ماء الکراث و اگر آن اکراه بود لعاب



سفوف حابس مقوی

سکنجبین عنصلی

حب هلیله

بزرکتان اولی باشد و اگر موضع شدید الامتلاء و اثر ورم ظاهر بود فصد اسیلم و تنقیه آن باحتمال مرارة البقر و ماء الشعیر صواب باشد مروی از قلیلی مقعده شکایت نمود بحبی مری کثیر قبل از طعام و احتمال نوی المشمش با قطن مغموس بدهن الخروع امر فرمود مرور را دمی اسود از مقعد وی جاری بود فرمود که رایب بقر با یاقی حدید محمی منطفی باید ساید و جاف و شرب نموده کعک با آن اغتذا باید نمود زنی را از نزیف دم اسود از مقعده هر روز مع ضعف طبیعت و خفقان فواد شکایت نمود بحب مقل و غذای مفید با رج امر نمود یکی از امرای ترک شوکت باستاد نوشت که پانزده سالست که مرا ریح بواسیری است و حال از آن اذیتی نمی یافتم ولیکن الحال از کثرت خروج دم از مقعده صفرتی بر لون و ضعفی بر نفس غالب گشته و در حین انقیاد دم چنان محسوس میشود که از جانب یسار مقعده قطرات میکرود و گاه سیلان مینماید استاد در جواب نوشت که خروج آن دم از سبب علل و رامات و مانع حدوس آنست که قطع آن دم جایز نباشد مگر وقتی که خفقان فواد و صفره ظاهر گردد و چون چنین بود قطع آن واجب شود و الا سقوط شهوت و فساد مزاج و استسقای حادث گردد و قطع آن با دویه و اغذیه قابضه و مغریه و را که از مجدزه بحسب مزاج میسر گردد و از انجمله حب اقاقیاست که قطع دم بواسیر مینماید صفه اقاقیا کندر زاج جلنار مکد دو دانک کهربا یکدرم صمغ عربی نیمدرم افیون نیم دانک حبوب صغار ساخته این مقدار بود مع ماء طبیخ سماق یک اوقیه این دفعی موافق نبود که حرارت و برودت بهیچ غالب نبوده باشد و اگر آنکه بر و ستوه و شهوت منقطع گردیده باشد حب کهربا قطع دم باید نمود صفت آن کهربا کندر مکد نیم درم جلنار یکدرم مصطکی دو دانک بزر نیخ مکد دانک حب نموده با یک اوقیه ماء السویق بنوشند صفه سعد قشور کندر مکدکف در یبیه بجوشانند تا سرخ شود صاف و فاتر نموده بنوشند و اگر بدن حامی با محموم بود حب الصمغ قطع دم باید نمود که تبرید و تقویه نیز مینماید صفت آن صمغ عربی کهربا بزر الخس بزر البقله بزر الهندبا مکد نیمدرم گل سرخ طباشیر مکد نیمدرم افیون مطبوخ مع نیم اوقیه لعوق سماق بنوشند صفت آن سماق یک کف در نیم رطل ماء ورد یکشبانه روز خیسانیده صاف کنند و طعام مناسب در این ایام

لون و ضعف بر کبد ... طعام و ... وامیل العفرة (marginal note)

سماقیه است یا مرتوره مع لو ز مقشر مقلو یا مع ارز مقلو پیچ یا با اطراف یا شحم کلی الجدی و اما شراب
موافق آنست که شدید القبض باشد مثل زبیبی عتیق معسل و اگر میسر نباشد عجم زبیب مدقوق را در
شراب منقوع و صاف نموده قایم مقام آن باشد و اگر احتیاج به تحریک شهوت و تسخین بدن بود
باید که در هر روز دو درم شراب دو اوقیه سعد مدقوق را منقوع ساخته صاف نموده نوشیدن صفت
ماء القمقم که نشستن در آن و با آن استنجا نموده قطع دم از مقعده نماید صفت آن عفص جفت عفص
شقوق و قشور رمان حامض و ثمرة طرفا که یک رطل در قمقمه جوشانیده استنجا کنند و چون دم محتبس
گردد و ضعف بدن و قلت شهوت باقی ماند هر روز تناول پنج درم جلنجبین شکری با پنج درم کهربا
و یک دانگ دواء المسک استعمال مطبوخ و تحسی صفرة بیض و شرب ماء اللحم مع ماء التفاح و السفرجل و
منقی دهن البنفسج بجهة حلت لوم همه در این وقت مناسب و نافع باشد و در حین سیلان دم
از حمام و رکوب و اغذیه حاره احتراز واجب باشد بلکه بر عصوص و قریص و آنچه جامع حموضت
و قبض باشد مثل حصرمیه و سماقیه و اشباه آن اقتصار و اجتناب از ثوم و از اکل بصل و توابل
اولی باشد و اگر اصرافی در جریان دم واقع شود و مانعی نباشد فصد باسلیق از جانب
مخالف و تعلیق محاجم بالغار بدون شرط بر ابطین و کثرت جلوس در ماء القمقم مذکور و تضمید
مقعده بعد از خروج از ماء القمقم بضماد جفت بسی نافع و موافق بود صفت آن جفت بلوط
بر وایج جلنار عفص همه مساوی با خل سحق نمایند تا مثل مرهم و ملایم شود و بیمالند و اعید ایضاً
رصاص سحوق و غرب بیک اوقیه دهن الورد و بر آن افزوده بسیار سحق و ضرب نموده
استعمال کنند و اگر آنکه از حبس دم فرج باسوری حادث گردد فصد اولاً و شرب مطبوخ
افتیمون تا تنها مبادرت باید نمود و اگر خواهند که دانهای بواسیر را ساقط سازند خیاطه با صبل
آن باید بست تا موجب سقوط آن گردد و در اسقاط بواسیر شرط آنست که واحد او احد اسقاط
نموده و بعد از علاج و التحام جرح آن شروع باسقاط دیگری نمایند و یک عدد را باقی بگذارند
تا مواد فاسده را مدفعی بوده باشد و محتبس و موجب آفات عظیمه نگردد شخصی از دبر دم
رقیق مایل بیاض سیلان نمود و معده وی ضعیف گردید بتناول هر یوم پنج درم جلنجبین و مطبوخ موصوف بعدل
و کافور و استنجا با آب سرد اگر از آن افتراء حادث نگردد امر نمود و دیگرا جهة نزف دم باسور

ماء القمقم

مقاره

بتناول بار بارج ارمود مردیرا جهة سیلان دم از مقعده قرص کهربا و سفوف طین و عنقود السماقیه
امر نمود دیگرا جهة ریاح بواسیری که از بلغم و سودا بود باستعمال دهن نارجیل امر نمود صفت آن
کمر مدلک نارجیل مکفوک پوست نخود و ذوق نام غنولو در آب بجوشانند و در ظرفی که طلایی کرده باشند بریزند
تا بسته شود و زرشک کرده در شیش معلق سازند با ماء الحنظل رفته پس استعمال کنند مردیرا از بواسیر سیلان
دم اشکاف کرد سفوف طین و قیح سودا و تنجیر لسان الحمل و وضع ترکی متخذ از اصل سوس حرّه و صفره
بیض و سمن تقرار بر نمود و اما آنچه در معالجات امراض مذکوره صاحب کامل افاده نموده از آنجمله شخصی
را از اسراف اسهال بحرانی صعب و غشی حادث شد و بوجه حبس آن واجب گردید بتناول
سویق شعیر مطبوخ مع اقطاع سفرجل و شرب رب سفرجل و تفاح مع اقراص طباشیر حابسه
یا اسقاف عجم زبیب و طباشیر و طین و اغذیه السماقیه و حصرمیه و ابنر باریس و مانند آن امر نمود
از قطع و حبس تام منع فرمود شخصی از انصباب صفرا به بطن ذربی حادث شد بمداوای مذکوره و اشباه
آن امر نموده فرمود که اگر بانها محتبس نگردد سفوف عفص که حبس تام مینماید قبض باید نمود و
صفت عفص قشور رمان حامض یک جزء درم حب الآس سماق یک نشش درم شربتی از همه تا یک درم
باشد با آب سرد و تضمید معده نیز بمقویات قابضه بارده و اغذیه العدس مطبوخ مصبوب الماء
بخل و ماء الرمان الحامض و کزبره یابسه یا بقوة بیض سلوق در خل خمر تغفیف باید در راح و مطبوخ
و قیح زیر باجا بزبیب و حب الرمان یا سماق الرجاجی با آن نباشد و نقل فواکه قابضه بارده
مفید بود شخصی را اسهال بلغمی بود و بیکدرم اقاقیا و بیک درم مصطکی مع رب قابضه امر نمود و دیگرا
بجهة اسهال بلغمی و ضعف و برودت امعا و معده سفوف عجم الزبیب اشاره نمود صفت
آن عجم الزبیب بیست مثقال حب الرمان و حب الآس یکده مثقال کمون مدبر مقلو مغمول
مصطکی سنبل بزر کرفس ورد احمر یک سه مثقال عود و سعد کندر یک یکمثقال و نیم جند بیدستر
نیم مثقال دق و نخل نرم نموده شربتی از یک مثقال تا دو مثقال باشد با شربه قابضه مقویه
و اصوب آنست که با شراب آس تفاحی بود صفت شراب آس تفاحی که اسهال بلغمی و صفراوی
هر دو را بان مداوا توان نمود حب الآس مرضوض سی درم در آب تفاح و سفرجل و کمثری
یک یک رطل بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده جهة اسهال صفراوی بهمین هیئة بیاشامند

دوائی که بواسطه اسهال ... صاحب کامل

سفوف عفص

سفوف عجم الزبیب

شراب آس تفاحی

و جهة بلغمی عود هندی سه درم سنبل مصطکی شک یکدو درم کوفته و در صره کرده مع حب الآس و در میاه فواکه بجوشانند
و بعد از تصفیه بمقدار انک مشک خالص افزوده نگاهدارند شخصی اسهالی بود که قلیلاً قلیلاً و را دفعات مختلفه
رفع بشد و مدفوع مراری و آثار صفرا غالب بود با جهة اخراج فضل بجهة دفع عروق و احشا یکدفعه با عانه
جلیبت و شرب ماء الرمانین معصور مع الشحم مع قلیلی از شکر با چهار اوقیه شراب و ردمع دو اوقیه سکنجبین
امر نموده فرمود که هلیلج اصفر مع شکر در این باب انفع بود دیگرا که اسهال صفراوی بود با دوا از منقله بود
مذکورات بعینها امر فرمود دیگرا که اسهال بلغمی بتر تیب و صفت مذکوره بود و بتنقیه بلغم با هلیلج کابلی
با شکر و استعمال ریاضت متعدد و تلطیف غذا امر نمود شخصی از اسهال سددی شکایت نمود
بقرص ابنر باریس مع سکنجبین سفرجلی با مع ماء الهلیلج کمون امر فرمود مردیرا از زلق الامعای رطوبتی بود
بسفوف مقلیاثای کبیر که خود تالیف و بسی تعریف نموده امر فرمود صفت آن اهلیلج و بلیلج و املج
مقلی با کرنب یکده پنج مثقال کمون مدبر و حب الرشاد و بزر کراس مقلو ان یکده هفت مثقال بزر
الکرفس و انیسون منقوع عان بخل مقلو ان یکده چهار مثقال مصطکی سنبل قاقله قرنفل عود یکده دو مثقال
سعد سه مثقال دق ناعم نموده شربتی هر صبح و هر شام از یکمثقال تا دو مثقال باشد دیگرا بجهت زلق
الامعا اشاره نمود صفوف اقاقیا حب الرمان الحامض و عفص اخضر یکده چهار درم فتا رکنند رجعت بلوط
یکده یک درم و نیم دق ناعم نموده بخل خمر طبخ نمایند تا منشف و منعقد گردد بر مسال فلفل حب و خشک نموده
شربتی تا یکمثقال باشد و فرمود که در انواع اسهال بلکه در جمیع امراض از وضع اطلیه و اضمده موافقه
مزاج و علت غافل نباید شد تا داخلاً و خارجاً مدد و تقویت و قهر و کسر علت رسد مردیرا از زلق الامعا
از بثور سطح امعا بود و طعام غیر منهضم مختلط بصدید رقیق دفع میشد و احساس بوجع شدید و در حین
مرور طعام و التهاب لهیب بر آن و وجه مینمود و تشنیع بوقی و طین بوی مقلو بن یکدیکدرم بخلیب
کلیب فرخ سه اوقیه کلی بشراب آس امر نمود مردی مصفار مهزول از سرعت خروج طعام غیر
منهضم مخلوط بر طوبات بلغمی شکایت کرد شرب طبیخ بزر البطیخ و بزر شبث مع عسل بتا شقاقی و مود
و اغذیه المحترفات معده بعد از آن بتناول سفوف مقلیاثای کبیر مذکور امر نمود شخصی از اسهال
و سحج و مغص دایمی و کرب شدید و غشی و خروج سودای حامض الرایحه شکایت کرد با سفوف
طین امر نمود و صفت آن طین ارمنی و صمغ عربی و نشای مدقوق قوت غیر ناعم بزر قطونا بزر مرو

سفوف مقلیاثای کبیر

سفوف الطین

و بزرشا هسفرم همچون المقضبی متوسط التحمیص همه مساوی شربتی سه درم ملتوت بدهن الورد مع شراب
آس تفاحی مذکور و این سفوف اکثر امراض سحج و اسهالات مراری را نافع باشد شخص دیگر را
سحج سوداوی مع جمیع اعراض مذکوره باضافه ریاح و نفخ بود بسفوف شکر امر نمود صفت آن شکر طبرزد
بیست مثقال بزر کرفس نانخواه قرنفل قاقله کمون انیسون کرد یا یکده دو درم قرنفل نیم درم زنجبیل
دار فلفل یکده دو دانگ شربتی دو درم نافع باشد و فرمود که اصحاب سحج را واجب است که هر دوای که مثل
بزور و غیره که با آب می نوشند با آب سرد بنوشند و از آب گرم اجتناب نمایند شخصی از اسهال
قیی و تهی شکایت نمود شرب بزور اربعه اگر حبس واجب بود مقلو ملتوت بدهن الورد و اگر
نه مع سحج محتبس باشد غیر محمص و تنقیه معده بفلوس خیار شنبر و نبات امر نموده فرمود که اگر معده
ریقه الرایحه باشد و لالت بر تاکل و تعفن مینماید پس محتاج بحقنه زرانیخ بود یکی از تلامذه استطلاع
اسهال دماغی نموده بجز مود که بعد از امتلاء از نوم شغیه فم معده بقی بمقیات مناسبه خلط غالب
واجب بود و بعد از آن تنقیه دماغ و معده از خلط غالب بمسهلات موافقه و بالجمله در مجرد این
مداوای زکام حار و در مبرد و دین معالجات زکام بارد و مداوای سبات و لیثرغس و صداع
مناسب باشد و حلق رأس و دلک آن بخرقه خشنه پس غسل رأس بصابون و بورق و نطولات
بخل و مراره تور پس غسل ان بماء السلق المعصور مع دهن مناسبه چنانچه در حار دهن بخل و ماء
ورد و ماء لسان الحمل یا ماء الکزبره الرطبه یا طبیخ عدس و ورد احمر و اصل السوس مع سکنجبین سادج
و در مبرد دهن شراب عسل که مشک و زعفران و سنبل و کبابه مسحوق با آن مخلوط بوده باشد و
بعد از تنقیه حب ایارج و سافل بدلک اطراف و غسل آن بطبیخ بابونج و اکلیل الملک و اشباه
آن نافع باشد شخصی از سحج مع حبس طبیعت شکایت کرد بسفوف اربعه امر نمود صفت آن
بزر لسان الحمل و بزر البار تکان و بزر الورد صحیح غیر مقلوه و بزر الخطمی مقشر مدقوق همه مساوی ا بنزشکر طبرزد
از سه درم تا چهار درم ملتوت بدهن الورد مع ماء الفاتر و دهن الورد نافع و تلین باشد
و اگر بزر الخبازی مقشر نیز مساوی بیفزایند مناسب دیده شخصی از اسهال عسالی مع سعال شکایت
کرد بسفوف خبیرا امر فرمود صفت آن سویق خبیرا سه جزو جز و بزر لسان الحمل یک جزو شربتی هر روز پنج درم
اسهال مع سعال را بنیز نافع بود شخصی شارب الخمر را بعد از حمی محرقه اسهال کبدی صفراوی حادث شد

سفوف سکر

سفوف حب الرمان کبیر

وجرب

محمد ابن زکریا

بعد از تنقیه صفرا سفوف حب رمان کبیر امر نمود صفت ان حب ارمان مقلو صد درم کز بره یابسه مقلو ورد خلی
یکشبانه روز در آب مجفف و مقلو نموده پنجاه درم سماق جلنار ملکه پانزده درم عذبه خرنوب ملکه ده درم شبث
ازو دو درم تا سه درم باشد شخصی استطلاق ذوسنطاریای کبدی نموده فرمود که در اوایل متوجه حبس ان
نباید گردید بلکه در تعدیل سوء المزاج کبد وضعف ان باید کوشید بعد از ان متوجه قبض باید شد و بیاد
ادویه نافعه در نفث الدم هر گاه با ادویه نافعه سوء المزاج حار کبدی وضعف ان کمنظ کرد ذوسنطاریا
را مفید بود و وضع اضده مقویه جاذبه دم نیز بر کبد سریع النفع باشد بمنزله این ضماد صفت ورد احمر
شش درم صندلین چهار درم سماق جلنار ملکه ۲ درم طین قرشی عصاره لحیة التیس ملکه دو درم مجموعا
مدقوق با ماء لسان الحمل و ماء عصی الراعی و ماء ورق الورد و ماء الف الکرم سرشته خرقه کتانی با لمغموس
نموده بر کبد اندازند شخصی را در امعای علیا سحجی بود واز حماخانی بود دیفرمود تا دو عدد جبن حلیب
را با لقای حدید محماه بضعف رسانیده و صاف و سرد نموده مع کعک مسحوق تناول کند و فرمود
که اگر حمی مقارن بود از لبن احتراز واجب باشد دیگری را قروح امعای بود دیفرمود که صفره بیض و آب
و بیری از عفص و حوامض قویه واز اشیاء مالحه و حریفه و جالیه احتراز فرموده سحج خفازی امر نمود حقنه ان
بزر البان و خطمی مقشر یحصین ملکه بکجز ثاش ای مقلو و صمغ عربی و طین ارمنی ملکه و جزء عسن سحیق
شربتی دو درم بشراب آس شخصی از شده پیوسته طبیعت مع سحج شکایت نمود سفوف ارجه
مذکور مخلوط با ماء مروس فلوس خیار شنبر و دهن اللوز امر فرمود شخصی در امعای سفلا قروح
بود و دم باسهال دفع میشد ولیکن وجع ولذع و مغص نداشت امر فرمود که ماء لسان الحمل و ماء
بقلة الحمقاء و ماء عصی الراعی از هر یک نیم رطل گرفته و یکعدد صفره بیض مسلوق در خل و طین قبرسی
و صمغ عربی ملکه یکدرم عصاره لحیة التیس و اقاقیا و دم الاخوین ملکه چهار دانگ اجزای یابسه را دق
ناعم نموده در ان مع دهن الورد و صفره بیض سحق نموده با میاه مذکوره خلط و ضرب
نموده فاتر حقنه کنند دیگری را همان حالت مذکوره با اضافه حمی و کرب و لهیب بود همان حقنه
مذکوره با اضافه ماء القرع و لعاب بزر قطونا امر نمود شخصی از سحج و قروح امعا سفلی و وجع
ولذع و مغص شکایت کرد باین حقنه مقویه امر نمود صفرا از زفارسی و سویق الشعیر و عدس
مقشر ملکه ده درم حب الاس و اقماع الرمان الحامض ملکه پنجدرم در سه رطل آب بجوشانند

تا یکرطل آید صاف نموده نیم رطل یا تمام رطل جدا نموده صمغ عربی طین قبرسی یا ارمنی و نشا و قرطاس محرق
ملکه یکدرم اسفیداج الرصاص و اقاقیا و دم الاخوین ملکه نیمدرم سحق ناعم نموده مع صفره بیض بیض مسلوقین
و ده درم شحم کلی ماعز مذوب مصفی مخلوط نموده در او حل کنند با طبیخ ارز و غیره مذکوره را کم بران
افزوده با یکدیگر فاتر حقنه کنند فرمود که چون مرور بر محل سحج و قرحه امعا موجب زیادتی علت
میگردد پس تقلیل غذا بنا بر علت حصول ثقل از انفع تدابیر باشد شخصی از خلط حاد لذاع جرحی
حادث شد بزر قطونای ملتوت بدهن البنفسج و حشی امراق دسمه و صب ما فاتر بشغل البطن
و تمریخ بدهن البنفسج امر نمود و اگر با آن اسهال مراری لبعه باشد سفوف طین بشراب آس یا بزر
لسان الحمل نافع باشد شخصی را بسبب انحدار رطوبات لزجه با معا زحیر عارض شد بشرب بزر الکتان
و بزر الکراث مع ماء الکراث یا انکه دو درم حب الرشاد با ماء الکراث یا سفوف مقلیا تا امر نموده فرمود که سفوف
زحیر نیز نافع باشد صفت آن خشخاش و قشور ان ملکه سه درم بزر الکرفس بزر الکراث ملکه دو درم
کندر تا نخوا انکه یکدرم نیم شربتی از یکدرم تا دو درم باشد شخصی را از ورم معای مستقیم زحیری شدید
بود با تمام شیاف معمول از خطمی و بزر کتان و بزر کتان مدقوق معجون بلعاب حلبه امر نموده
و فرمود که اگر ورم فوق معای مستقیم که شیاف بان نرسد عارض شود بطبیخ علات و دهن شیرج
کبر احتقان و تضمید بثفل آن نافع باشد شخصی را از ورم حار امعا زحیری بود با ماء حب الشب و ماء کرنب
و ماء کاکنج و صفره بیض و دهن ورد خالص ممزوج و فاتر احتقان و بعنب الثعلب مسلوق مع دهن
ورد و صفوت بیض تضمید امر نمود شخصی را بسبب ریح غلیظ مطلی عارض شد سفوف هفده درم
مع شراب ریحان امر فرموده صفرا بکمر بند حضرت ناخواه از ابزار انیسون بزر کرفس علی السویه
سفوف سازند که اگر ریح قوی و غلیظ نموده باشد یکی از بزور مذکوره یا جزئی از قوتیح مسحوق
با ماء الکاز نافع واگر با آن نیز اسهال بوده باشد حب ارشاد المقلو مع بتیه یا سفوف مقلیا تا
مفید بود فرمود که طبیعت معتقل باشد اسهال طبیعت با یارج فیقرا و تربد ملکه یکدرم با ماء الکاز
با آب طبیخ انیسون سودمند بود شخصی را بسبب انصباب صفرا با معا مغص عارض شد سفوف
بزر ریحان امر نمود صفرا ان بزر الریحان و بزر قطونای محمصین و بزر بقله و بزر الخیار و بزر القرع المقشر
ملکه دو درم طباشیر یکدرم شربتی دو درم ملتوتا بدهن الورد مخلوطا با ماء نقیع ابزار یس با شراب

محمد ابن زکریا

ریباس بود شخصی از بواسیر و خروج دم شکایت نمود بتعاطی در هفته یکدفعه امر فرمود دیگری
از افراط سیلان دم بواسیر و طرمان ضعف شکایت کرد بحب املج امر نمود صفت آن املج و بلیلج و
هلیلج اسود مقلی با زیت ملکه دو درم قرص کهربا یکدرم و نیم مع ماء الکراث که یکدرم مقل صاف
حل نموده باشد حب کرده شربتی سه درهم با ماء فاتر باشد شخصی از بواسیر و ریح و وجع مقعده شکایت
نمود بشرب پانزده درم ماء الکراث النبطی مع دو درم دهن جوز و تمریخ محل بدهن البان امر
فرمود دیگری از افراط سیلان دم بواسیر شکایت نمود بسفوف جوز امر نمود صفت جوز محرق و صفره بیض
محرق ملکه جزء سمسم مقلو سه جزء سحق نموده هر صبح ناشتا دو مثقال مع اشربه مقویه قابضه مثل شراب
تفاح یا آس یا ریباس یا سماق بنوشند که بالغ النفع است و واجبست تقویت معده اصحاب
جریان دم بجلنجبین و مصطکی شخصی از وجع مقعده و بواسیر شکایت کرد بتضمید مقعده بثفل ارز
محلول بدهن بزر و کراث بطبیخ بسبس بقرید فوقه جمیعا امر نمود شخصی از ورم حار مقعده و بواسیر
شکایت کرد بضماد خطمی امر نمود صفت ان ورق خطمی بابونج اکلیل الملک ملکه یک کف حلبه بزر الکتان
ملکه سه درم عدس مقشر ده درم بپزند تا مهرا شود و نرم بکوبند تا مثل مرهم شود دو عدد صفره
بیض و دهن البنفسج بان مخلوط و مفرد ساخته فاتر بر مقعده ببندند شخصی از وضع ادویه
حاده قاطعه بر بواسیر حرقه شدیدی عارض شد بتضمید سمسم مدقوق ناعما مع دهن الورد و بیاض
بیض یا بطلیه بدقیق شعیر و مح بیض و دهن ورد امر نمود شخصی از ورم حار مقعده نیز بواسیر
شکایت نمود بتضمید ورق خطمی و ورق عنب الثعلب و بنفسج یابس و عدس مقشر در آب
مهرا پخته مع دهن ورد و دهن البنفسج و بیاض بیض ورا اون سحق نموده امر فرمود
شخصی از شقاق مقعد شکایت کرد بتطلیه مخ ساق البقر و مرهم اسفیداج و مرهم باسلیقون
مخلوط مفرد ب امر نمود دیگری از شقاق و حرارت والتهاب مقعده شکایت نمود بتطلیه
مرهم اسفیداج معمول ببیاض بیض و بیری از کافور امر فرمود شخصی از بثر و مقعده دو
ورم شکایت کرد بقعود در ماء القمقم امر نمود دیگری از بثور و ورم مقعده شکایت کرد
بتضمید عدس مقشر و قشور رمان و جفت بلوط و جوز السرو مطبوخ با ماء الاس مدقوق مع دهن
الورد امر نمود شخصی از وجع دیدان البطن مع اسهال شکایت نمود بفرمود تا سماقا در آب

تابیده و صاف نموده بنوشند که قتل دیدان و تقویه امعا مینماید شخصی از دیدان بطن شکایت کرد بفرمود
تا برنج کابلی مقشر و تمر مترو ح النوی و ب الجوز مساوی مدقوق ده درم وقت نوم تناول کند
دیگری از کثرت تولد دیدان شکایت نمود ابدا ادمت سونیز معجون بعسل امر فرمود دیگری را فرمود
که چون شونیز مدقوق را بطبیخ حنظل سرشته بر سره تضمید نمایند دیدان طوال را بر فوق سره و حب القرع
را بر اسفل سره نافع و مسقط باشد طفلی را دیدان صغار در مقعده پدید آمده بود و بتنقیه عضون مقعده
و تدهین آن بدهن نوی مشمش و خوخ امر نمود طفل دیگر را التزاق مقعده بتقطر با قطران یا وضع فتیله
مغموسه بان یا با ماء نقیع یا ماء ورق خوخ یا با طبیخ حنظل یا فتیله مغموسه بصبر مسحوق بخل امر فرمود دیگرا
تناول شیح ارمنی مدقوق نیز نافع باشد مقصد دوازدهم در معالجه اوجاع قولنج انچه ازان
ذکر یافرموده از انجمله شخصی را احتباس طبیعت بغیر حمی بکلنجبین با ماء حار در حمدوات و فلوس
خیار شنبر بشراب بنفسج و الیل امر نمود زنی حامله از نفخ بطن شکایت کرد بتناول پنجدرم جلنجبین با ماء
الانیسون حار و ترک مولدات ریاح امر نمود شخصی را قولنج شدیدی بود که از اشیاء حاره خفته
می یافت باین حقنه امر نمود صفت بگیرند کرویا کمون نانخواه انیسون صعتر خفیه خفیه در آب بجوشانند
تا آب ان سرخ شود و یکرطل از ان گرفته ده درم لب الغوطم در ان میان تیره کنند و یکدرم و نیم
بکنجد در آن حل کرده و یکدرم دهن الخروع و سه درم ایارج فیقرا داخل کرده ناشتا حقنه کنند
و بطن و خاصرتین را باین ضماد تضمید نمایند صفت ان بابونج خطمی شار بر کاسف مرزنجوش فوذنج
در آب پخته و نرم کوفته مثل مرهم گرم گرم دایم ضماد کنند و اگر در شب وجع اشتداد نماید فلونیا
تناول کنند و از آب بارد اجتناب نموده بجرعه شراب صرف قلیلا قلیلا لازم دارند و اغذیه
بانقیه با ج نمایند غلامی قولنج مع یبس طبیعت بود استاد فرمود که این از نوادر است و احتقان
بحقنه مسهله ممنوع است و مضرت و این حقنه نافعت صفت ان سداب کرویا کمون نانخواه فرنجمشک صعتر
خفیه خفیه در زیت جوشانیده و صاف نموده بیست درم از ان بگیرند و چند بیضه سر و چاو شیر ملکه یکدرم
در ان حل نموده حقنه کنند و جمیع محل وجع را با شبث خطمی و بابونج و نخو ها مسخن تضمید نمایند و بر
ناشتا و بعد از طعام شراب صرف مسخن بنوشند و هر روز کمرتبه بحمام روند و نخود مسلوق بشراب
اعتدا نموده شراب البیبی نافع شناسند زیرا که جمیع ادویه مسخنه خالی از تیبیس و تحقیق نیست واز

محمد ابن زکریا

از دو بادام سمان امّا خوف حدوث می باشد بخلاف شراب که سخونت آن موافق حرارت غریزی باشد
و مع هذا خالی از یبس و تجفیف نیست شخصی را دو روز قولنج خفیفی بود و فلوس خیار چنبر و طبیخ حلبه
طلبید امر نمود زنی از وجع جوف وانقطاع طمث و تنفر از حموضات شکایت کرد دیده درم حب جنطیانا
بماء الکمون و حجامت ساق و اغتذا بماء الحمص امر نمود مردی از وجع سره و یبس طبیعت و نفور از غذا
و ان منحی علی الریق و حمرت قاروره شکایت کرد جلاب و افراص قولنج امر نموده فرمود که بعد از
خروج ثفل بنادق اگر حاجت شود ده باشد در هر غداة ده درم فلوس خیار چنبر مع کمون و نانخواه دفع شد
و بعد خروج ثفل باید نمود صبیه چهار ده ساله از یبس بطن والتهاب وجه شکایت نمود شیلین
طلبیت با جاحی و ترنجبین دیغداد ماء الشعیر بکه و بعد از آن ماء الرمان و اغتذا کمثری زیت بدهن
اللوز امر فرمود غلامی از بنجور احتباس بطن مع وجع شدید بود بحقنه حاده و جلوس در ماء حار
امر نمود زنی از وجع سره و یبس طبیعت و قاروره شبیه بماء الرمان مع عدم عطش و عدم جفاف
فم شکایت کرد با حقنه مدهن السداب مع جند بیدستر امر نمود زنی از وجع سره و ارتفاع آن
بمعده و استراحت از مسخنات شکایت نمود با قراص قولنج حاره قویه امر فرمود مردی از
بیوست طبع و قاروره اصفر نضیج مدت پنج روز شکایت نمود بحقنه لینه پس با قراص قولنج بارده
امر نمود زنی از وجع سره که از اسهال طبیعت وجع اشتداد مینمود شکایت کرد بجوارش خوزی
و سفوف حب الرمان امر نمود مردی را ایلاوس قولنجی بود و بداومت ربع رطل ماء الکمون مع پنج درم
دهن اللوز الحلو و ده درم فانید بتقلیل غذا و شرب شراب صرف وادار امر نمود فرمود
که این حقنه الیست تألیف شاپور که قولنج بلغمی و ریحی را عجب النفع است صفت آن بابونج اکلیل الملک
بنفایج ملکه ده درم حنظل و شبت و حسک ملکه حقنه مع حبّ عدد و بتّن در سه رطل آب بجوشانند
تا بیک رطل آید صاف نموده در نیم رطل آن سکبینج و بورق و جاوشیر و مقل هر یک درم چند بیدستر
ملح هندی هر یک سه درم دهن زیتی که نانخواه در آن پخته شده باشد نیم اوقیه داخل نموده حقنه
کنند زنی از ارتفاع ریحی از سره براس معده و انبساط آن بجنبین دعوض وجع شدید
و حصول حقنه از لینه طبیعت شکایت نمود بلا نمود تا کمون و افسون ملکه حقنه نمود اصلین ملکه ده
درم در سه رطل آب بجوشانند تا بثلثی رطل آید صاف نموده مع ده درم فلوس خیار چنبر و پنج درم

دهن اللوز الحلو بخورند بنوشند و اگر حرارتی پدید آید بکف بنفسج یا بس بیفزایند صفت طبیخی که ادویه
قولنج بلغمی و ریحی را با آن باید نوشید بکیرند کمون و نانخواه ملکه پنجاه درم در سه رطل آب بجوشانند
تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز یکقدح گرم کرده چهار درم دواء القولنج حار در آن حل نموده و دو درم دهن اللوز
و اگر حاجت باشد یکدرم هم دهن الخروع بر آن افزوده بنوشند زنی از وجع سره مع یبس طبیعت و انتفاخ
بطن شکایت نمود بشرب فلوس خیار چنبر بماء البزور حاره و اغتذا بماء الحمص امر فرمود کسی که گاه باشد که قولنج
از دود بطن حادث شود و علامت آن خروج دود است و متعاقب آن احتباس بطن و دفعه علاج آن
با حقنه طبیخ شیح و ترمس کندس و حرطس و تربد و قنطوریون و حرف و ملح هندی و بورق و شرب آن نیز
مع قربه بوده باشد فرمود اسبوقی لحمه و ذهاب شهوت اول دلیلیست بر فرق این قولنج و جماعه فرمود که بعضی
نشد باد در سکین وجع شدید و تخدیر اصوب از اقیونست شخصی را اکثر اوقات قولنجی مع حرارت عارض
میشد و طبیعت وی همیشه یابس بود فرمود که بشرب سه اوقیه طبیخ بنفسج و بتن اصول لحم از بیت و اصل السوس
ملکوک مع نیم اوقیه فلوس خیار چنبر و دو درم دهن اللوز دو اسبوع مداومت باید نمود و اگر احتیاج
باشد بنفایج و تربد نیز بیفزایند و باشد که با فیثمون و سروز یا دهن خروع نیز حاجت شود شخصی را دایم قولنج
اید امینمود بداومت یکرطل شرب طبیخ بتن اصول بحم مع ده درم فلوس خیار چنبر و سه درم دهن اللوز
حلو و اغتذا با اسفیدباج امر نمود زنی را تخم و قراقری بود و چنان توهم مینمود که گویا بخاری از حلق
بشکمش وی رسیده صبر زانده و از یبس طبیعت استراحت می یافت فرمود که چنین حالتی از بخار ریح
گاه باشد و قراقری نمی باشد مگر از تخم بجوارش کمونی و حمام هر روز و تخفیف غذا امر نمود زنی چند روز
چهار ماه هر چند روز نفخی در بطن که از احشا استراحت می یافت عارض باشد و ازمی و ...
استسقا بری بود و بتناول جلنجبین بماء الکمون و انا نخواه و دلک بطن بحرفه خشنه تا بحد احمرار و
اغتذا بکزح مع مری و زیت و تناول الطعمه رقیقه بمری و زیت امر نمود دیگری را از وجع بطن و
احساس مثل خاری از سره بمعده مع نضج قاروره شکایت نمود بفلوس خیار چنبر مع ماء
الاصول امر فرمود صاحب قولنجی را طبیعت منطلق گشته قواقی عارض شد و وجع باقی بود بتناول
فلونیا که مسکن وجع و مزیل قواقیست امر نمود زنی سه روز از وجع سره و یبس طبیعت و غثیان
و قاروره خاثره مایل بسیاهی شکایت کرد بحقنه حاره و اقراص قولنج حاره امر نمود صبی را در اسفل سره

محمد ابن زکریا

ورمی عارض شد به پنجدرم جلنجبین بماء الکمون و ورم ساکن شد و از وجع جلوس در ماء حار امر نمود
زنی هر لقمه را قی مرار اصفر و گاهی مایل بسواد و یبوست طبیعت بود فرمود که قولنج مرار است در
در هر سه روز بحقنه مسهله قویه و اقراص قولنج بارد که در هر شربتی از آن یکدانگ سقمونیا افزوده
باشند و شرب جلاب کنیز چنانکه معده ممتلی کرد و جهت تسهیل قی پس قی کردن تا معده پاک شود
امر نمود مردی را قولنجی مزمن بود و هر چه تناول مینمود در معده منحصر کردیده وجع مشتد و
بقی مندفع میگشت بحب صبر و حب سکبینج در لیالی و حب کوکب در غدوات و اغتذا بالجزر و خل
امر نمود بعد از سه روز معاودت نموده فرمود که راحت تام حاصل شد و لیکن وجعی شدید
در معده پدید آمده پس با حقنه بدهن خل مسخن امر نمود مکرر معاودت نموده از تورم معده
و احمرار آن و احساس بحرقه در داخل معده شکایت کرد و گفت که از جلوس در ماء بارد استراحت
حاصل میشود پس بفصد باسلیق از جانبی که حمرت در آن زیاده بود و اغتذا بزیرباج بارد
و جلوس در ماء بارد و شرب هر شب بمثقال حب کوکب و تضمید معده بزرکات و سام
الجبل امر فرمود مردی از یبس بطن و وجع تحت سره تا بکاهو و بیضا و از ارتفاع بخاری مثل بر پا
و قاروره احمر غیر نضیج و عدم حمی و عطش شکایت کرد بحقنه مسهله و اقراص قولنج بارد و
اغتذا بماء الحمص و اسفیدباج عدیم اللحم امر نمود زنی از ریح نتق در سره و معده شکایت کرد
شد فوق سره و تناول جوارش کمونی امر نمود زنی قولنجی را بفلوس خیار چنبر و دهن لوز مر
امر نمود پس از ضعف معده بسبب دهن شکایت کرد بجلنجبین و مصطکی و اقراص ورد و در حال
و اعاده دوای اول و تناول دوای مسخن مقوی معده امر فرمود زنی از وجع سره و قراقری که
بمعده مرتفع میگشت و قلت حیض و لینت طبیعت در هر روزی چهار مجلس شکایت نمود بجوارش خوزی
و سفوف حب الرمان و دخول حمام هر روز قبل از غذا و اغتذا بماء الحمص بسفرجل امر نمود
مردی از وجع سره دایمی مع لین طبیعت که هر روزی سه چهار مجلس میرفت خالی از زحیر و دم
و خراطه شکایت کرد شرب دو درم بزر قطونای ملتوت بدو درم دهن ورد و اغتذا بمزوره
حب رمان و زبیب امر نمود مردی از یبس طبیعت و وجع بطن و از ارتفاع وجع در لیالی بمعده
شکایت کرد ده درم فلوس خیار چنبر ممروس در شراب بنفسج مع سه درم دهن لوز حلو

و اغتذا بماء الحمص و اسفیدباج امر نمود شفا یافت کرد مردی از انکه هر چهار روز و یرا اطلاقی میشد
که اول مثل براقی اخراج میکرد دید و بعد از آن مدتی در غایت لین ظاهر میشد و بآن قشعریره و حمای
نیز بود فرمود که این قولنجی غریبست پس بشرب پنجدرم فلوس خیار چنبر در لیالی و بر بالای آن شرب
جلاب و بحقنه لینه و قشعریره بجلنجبین امر نمود مردی را پنج روز از احتباس طبیعت شکایت کرد بحقنه مسهل
و تنقیح مرار و اسفاناخ بدجاج سمینه امر نمود شخصی را قولنج بلغمی و ریحی بود حب جاوشیر امر نمود صفت آن
جاوشیر جند بیدستر مقل سکبینج غاریقون ملکه یکدرم صبر سقوطری چهار درم صموغ را در آب گرم حل نموده
باقی را سحق نموده با آن حل کرده و خشک نموده شربتی از یکدرم تا بمثقال باشد بماء حار و مجیئی سه درم
ایارج فیقرا المحمود بعسل مع ماء الاصول و دهن الخروع نافع باشد شخصی را قولنجی بود که وجع در نواحی
عانه و قرب معای مستقیم اذیت مینمود با حتمال این شیاف که بسی نافع و مجربست امر نمود صفت آن
خطمی بورق ملکه جزو شحم حنظل نصف جزو سقمونیا ربع جزو با شکر معقود خمیر و شیاف طوال معتدل الغلظ
بقدر اصبع نموده استعمال کنند شخصی از قولنج حار شکایت نمود بفلوس خیار چنبر و جلنجبین ممرد
سین در ماء حار مصفی مع دهن اللوز امر فرموده گفت که اگر بقیه از ماده و علت باقی ماند این
طبیخ تمین نمایند صفت آن متن ابیض هفت عدد زبیب طایفی منقی پانزده درم بنفسج یا بس پنجدرم
در دو رطل آب بجوشانند تا بثلث آید صاف نموده هر روز چهار اوقیه مع پنجدرم فلوس خیار چنبر
ممروس و دهن اللوز الحلو بنوشند شخصی را از کثرت تناول اغذیه بابسه مثل ارز و جاورس
قولنج ثفلی حادث شد فرمود تا ده استار شکر و فانید در دهن شیرج طری حل نموده انقدر که لکن
باشد بنوشند دیگری را یکمثقال صبر سقوطری مع یک اوقیه عسل و دو اوقیه لبن امر نمود دیگری جهت قولنج
ثفلی لعاب بزرکتان و حلبه و حب الرشاد منقی فی الماء و دو اوقیه مع سه اوقیه لبن امر نمود
جهت قولنج ثفلی لعاب بزرکتان ترنجبین و دو اوقیه دهن حل صبح و شام امر نمود فرمود که تسکین
وجع و دفع ثفل مینماید و فرمود که اگر بمذکورات صحت حاصل نکرد حقنه لینه باید کرد و تناول
سه چهار عدد صفره بیض نیمبرشت قبل از طعام مبین طبع باشد محروری گرم مزاجی را قولنج ثفلی عارض
شد بمداومت شراب فواکه مبین امر نمود صفت آن مشمش یابس و زبیب اسود منزوع العجم
ملکه منا خوخ معقد و اجاص و عناب ملکه نصف من میشوفی بتن زبیب طایفی منقی هفت ملکه ربع من

محمد ابن زکریا

سبستان نیز من بجوشانند و مع ساخته کشفا نیز و زر در آب بخیسانند و بجوشانند و صاف نموده مع بکمن شکر و پنجدرم خیار شنبر مقدور فی شربه بقوام آورده شربتی که شربتی بیست درم باشد شخصی را بسبب ضعف دافعه امعا لا یزال طبیعت یابس بود و بدون شیاف و حقنه اطلاق نکنند و انچه جنبد عیر بنادق بنود باد و به معوبه مثل سکبینج و دهن تباتو ریطوس و ایارج فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و بسباسه و جوز بوا و سنبل و انشه و بزر کرفس بدهن اللوز مرو ایارج فیقرا با دهن الخروع و تمریخ بطن بدهن ناردین باسوس نمو و ح با فاویه معویه مسخن و شرب قلیلی از شراب ریحان بعد از طعام و اغتذا با سفید باجات لینه و سمه و احتراز از جوامض و یابسات امر نمود شخصی را بعد از شرب البنون بقصد ابلاک خویش و خلاصی از موت بسبب بطلان حس و تون تا قریب بسه ماه طبیعت لا یزال محتبس بود که هر چند بیس روز بحقنه اطلاق قلیل میشد و لیکن اصلا وجعی با ان نبود پس ادلا با سهال طبیعت بلوغاذیا یا ... و تباتو ریطوس پس باستعمال طبیخ سلیخه مذکور با ایارج فیقرا و دهن الخروع و معجون بلادر و سکبینج و تمریخ بطن و مراق بسکبینج با اثماتاسیای محمود س و روغن خروع و اغتذا بمرق عصافیر با فاویه و شراب عتیق امر نمود شخصی را از قولنج بلغی شکایت نمود و بنیاب مخل ملوث بعسل امر نمود و دیگری فرمود که در قولنج حقنه در خلای معده باید کرد و نشاید که در حین حقنه طعام در معده باشد شخصی جهت قولنج حقنه کرد و طبیعت عمل نکرد و بد صداعی طاری شد و فرمود که اولا انست که مسهلی خفیف بنوشند بعد از ان حقنه کنند تا اجابت حقنه نمایند و مراعات دماغ واجب بود تا از وصول ابخره حقنه صداع عارض نشود و فرمود که شرب صبر در مع قولنج عظیم المنفعت است الا انکه در حین اراده سرعت اطلاق جایز نباشد زیرا انکه بطی الاسهالست شخصی از قولنج بلغی شکایت کرد از شرب مسهل و استعمال حقنه و شیاف امتناع مینمود بضماد مسهل امر نمود و صفت ان لب القرطم سه جزو شحم حنظل یکجزو سحق نموده بمراره البقر سرشته بر سره طلاکنند یکی از تلامذه استدلال قولنج ریحی نمود فرمود که تقدم ریاح و قراقر است و عدم قراقر و خروج ریحی در حالت قولنج و انتقال وجع از موضعی بموضعی دلیل سهولت علت باشد فرمود که انفع تدابیر صبر بر جوع و عطش باشد تا ماده هضم شود و این بسی از شرب ادویه حاره اصوبست چه باشد که دوا ذوبه غلط نموده

از تحلیل ان عاجز آید و ریاح و ابخره و اکثر وجع اصعب کرده و فرمود که طبیخ حب الرشاد در کسر و تحلیل ریاح بسی نافعست صفتش پنجدرم حب الرشاد را جوشانیده ده درم فانید و یک استار شیرج اضافه نموده فاتر بنوشند شخصی از بقای وجع قولنج ریحی بعد از اطلاق طبیعت شکایت کرد و بشرب ده استار شراب عتیق قلیلاً قلیلاً علی الریق و بعد از ان تحسی ماء اللحم بقلیل جوز خشک ریختند و در ان امر نموده موجب نوم و نضج مواد و سکون وجع و تحلیل گردید و فرمود که باشتداد عطش والتهاب و حمرت قاروره فریفته نباید گردید و بانها استدلال بر استیلای مزاج نباید نمود که اینها از عوارضیست که مشترکست فیما بین انواع قولنج بلکه عمده معرفت اسباب متقدمه و سن و بلد و سمت و فصل و لذع و تأذی از حقنه حاده و انتفاع از مبردات مقصد شانزدهم در امراض کلیه و مثانه و الات تناسل انچه محمد بن زکریا فرموده از انجمله مردی از عسر و حرقه بول و خروج دمی قلیل شکایت کرد به بنادق البزور و جلوس در ماء حار و رو زنسته مرضیه و تناول مبردات و مرطبات و اغتذا با سفاناج بدجاج سمین با دهن اللوز امر نمود دیگری از سلس البول و عطش شدید و خفاف فم و بول مائی شکایت کرد بمداومت ماء الشعیر مع ربع آن ماء الرمان المز و اغتذا اسفاناخیه امر نمود دیگر از کثرت درد بول و ازدیاد برد مثانه شکایت نمود با طریفل صغیر مع بکداتک سکبینجنیا و تمریخ مثانه و نواحی ان بدهن البان و دمنع حرقه مسخنه و اغتذا با سفاناخیه امر نمود صبی را در مثانه حصات بود و گاهی خروج مینمود و گاه در مجرای قضیب میماند و حکه و درد شدید بهم می آمد بمداومت سفاف بزر الفقا و لوز و سکر و اجتناب از لزوجات امر نمود شخصی از حرقه مثانه و خروج مده مع بول بحرقه شکایت نمود با قراص کاکنج و بنادق البزور و اغتذا با سفاناج بلحم سمین با دجاج امر فرمود دیگری را جهة حرقه مثانه و بیاض قاروره بطلوس خیارشنبر و شراب بنفشج بالغداة و اقراص بزور بالليل امر نمود جهة حرقه مثانه و بیاض قاروره بطلوس خیارشنبر و شراب بنفشج بالغداة و اقراص بزور باللیل امر نمود مردی از بیاض و رقه بول بر مثال آب خالص و عطش شدید و وجع راس و در بول شکایت نمود با قراص و با نیطس و لزوم ماء الرمان الماء معین و نقیع خشخاش و اجتناب از مسخنات امر فرمود زنی از حرقة البول و قاروره اترجی شکایت کرد بالفصد فیفال یمنی و

محمد ابن زکریا

و اجماع مرهم اسفیداج کافوری در قبل و شرب ماء الشعیر و اغتذا با سفاناخ بدهن اللوز امر نمود شخصی از وجع و ثقل عانه و بیاض و خثوره بول و رسوب ابیض کثیر شکایت نمود و در حین خروج بول حرقه و اذیتی مینمود بشرب حب منتن بعد از ان بطلوس خیارشنبر مع شراب تین و اغتذا بماء الحمص و اسفیداج امر نمود مردی از دیابیطس و بیاض بول و عطش شدید و جفاف فم شکایت کرد بشرب ماء الدجاج بکر و اغتذا بماء الشعیر و مبرد ات با ماء الرمان در اتحاف تمار و طعام اسفاناخ بدهن اللوز امر نمود از طبیخ هندی منع نموده فرمود که در این مبردات آن مضرست بنا بر سرعت استحاله و ادرار بول صبی را اورمی در خصیه بود که هر دو روز وجعی شدید و در ان بد پدید آمد بتطویل جوع و سکون بعد از اکل و احتراز از اثمار بارده و تناول جوارش کمونی و تدهین خصیه بدهن البان یا دهن لوز بهمن و اغتذا بدهن لوز و شکر یا دهن خل امر نموده فرمود که انزال نزول مجامعت بخصیه مردی از وجع عانه و اسهال و عطش شدید و بیاض قاروره و نفث دم شکایت نمود بالفصد باسلیق یمنی و قمیحه طین و اقراص کهربا امر فرمود مردی از حرقه احلیل و خروج دمی قلیل از ان شکایت نمود و بتقطیر شیاف ابیض بطین حاریه با حلیل و تناول لعاب بزر قطونا مع جلاب و دهن لوز و جلوس در ماء بارد و در روزی دو مرتبه و اغتذا با سفاناج بدجاج سمین امر فرموده شابی از وجع مثانه تقطیر بول و برودة عانه و قضیب بعد از بول شکایت نموده گفت که در اوان صبیح نیز این عارض می بود باقلوس خیارشنبر مع شراب بنفشج بلبالی و بنادق البزور مع جلاب در غدوات و مسح موضع بدهن خیری در روزی دو مرتبه و اغتذا با سفیدباج بدجاج و اجتناب از نوم در مواضع بارد امر نمود شخصی از حرقه احلیل شکایت کرد بتناول لبن حلیب فقط و مع حرا لطعم و شرب دهن خل چند روز و اغتذا با سفیدباج بلحم سمین امر نمود مردی را بعد از زوال حرقه بول قاروره شبیه بلون لولو ظاهر شد بشرب ماء حار و ساعتی مشی بعد از ان بس بشرب بنادق البزور در لیالی با فلوس خیارشنبر امر نمود زنی از قاروره شبیه بطین حاشر و مده و وجع و حرارت تحت سره شکایت نمود بالفصد اقراص بنادق بجلاب و اغتذا با سفاناخ بدهن اللوز امر فرمود مردی از خروج شئی اصفری از احلیل شکایت کرد بماء الشعیر و بنادق البزور امر نمود و فرمود که خروج شئی اصفر علی روایت زنی از قرحه مثانه و خروج مده و ابتدا ای

سل شکایت نمود بفلوس خیارشنبر مع شراب البنفشج باللیل و اقراص الکاکنج بالغداة امر فرمود شابی شکایت نمود که از مدتی اکثر اوقات وجعی در مثانه می یابم مع عسر خروج بول و مع خروج مده از احلیل و از انقطاع منی بقای حرکت و قیام قضیب و بقدر از لحم و حموضات اجتناب و بر از جماع منع بلیغ و از ان تخویف نموده احتقان بحقنه دسم امر فرمود و صفت ان سمن بقر و دهن نارجیل لعاب حلبه لعاب بزر کتان مکد نصف اوقیه مرق مرق معوی یک اوقیه و نیم ممزوج نموده در هر ماه دو شب بعد از تناول دواء الترنجبین با جوارش بزور حقنه کنند صفته مرق معوی حلبه مقشر حمص بزر بقل بزر الهلیون بزر طرز و مکد یک کف مجموعا مع یکرطل شیرج شب در شور کذاشته تا مهرا شود پس صاف نموده از مرق و سم ان نقل در حالت رکوع استعمال کنند و تمریخ مواضع وجع بدهن بان نیز امر نمود شابی از عسر بول ده ساله مع وجدان ثقل در حالت رکوع و عدم امکان مجود و خروج مده و در بعضی احایین دکدورت قاروره شکایت کرد فرمود که این بسبب قرحه کلیه است پس به بسته درم اقراص کاکنج منبج و نهار و بسته درم بنادق البزور بجلاب در لیل امر نمود مرد از خروج بول بصعوبه و سنده تمام و خروج شئی لزجی و وجع جمیع اعضا و قاروره غلیظ مایل ببیاض شکایت کرد بجوارش بزور امر نمود زنی از فتق سره شکایت کرد بجوارش کمونی و اغتذا با باء الحمص امر نمود زنی در بعضی اسفار بکرو از بول محتبس شده بود و بعد از دخول حمام و صب ماء حار بر بطن و عانه بعسرت در ور نمود و از ان وقت تا بحال دیر اعسر بولی عارض شده بود و در حین جماع بطن اشتداد مینمود و احساس بحرقتی در راس قضیب بر مینمود و ریح قولنجی نیز داشت بفلوس خیارشنبر و دهن لوز حلو و تمریخ مثانه بدهن ناردین با قسط و اغتذا بماء بوانی الکال امر نمود مردی را از بول بدم و حرقه مجرای قضیب بفصد صافن از جانب کثیر الالم و شرب اقراص کهربا و اغتذا باسفاخیه امر نمود شابی از سقوط در بئر استرخای رجلین و خروج بول بلا اراده عارض شد و بر از بکار خود نبود بحقنه مسهله و ماء البزور و فلوس خیارشنبر ده درم و شراب بنفشج سی درم مع دهن اللوز حلو و تمریخ بدهن خیری مقتر امر نمود زنی از وجع مثانه و سرعت درد و رنگ بول و غلظه و کدورت قاروره شکایت کرد بپنج درم اقراص کاکنج و سه درم بنادق البزور بجلاب و اغتذا با سفاناخ مع دهن اللوز امر نمود مردی از تلامذه التماس نسخه سفوف کثیر المنفعه جهة دیابیطس نموده باین سفوف امر نمود و صفته ان صمغ عربی طین ارمنی جلنار سماق مبوط مکد پنجدرم ننا کثیرا بزر الجزر بزر البقله

که دشته ورم هنداز ابیض یکدرم شربتی از یکدرم تا سه درم مع آنچه جامع تنقیه و محلل فتق بوده باشد مردی
از قاروره شبیه بغساله لحم در اواخر منشل دم مع احتراق قضیب و وجع ظهر شکایت کرد فرمود که قرحه
کلیه است پس بنادق البزور و اقراص کهربا امر نمود شخصی از نوبا ... شکایت کرد با اسهال امر نمود مردی
از بول دم مع اسهال شکایت کرد با قراص طباشیر ممسکه و اقراص کهربا بمنشادی امر نمود صبی از عسر
خروج بول و قاروره مایل بسواد شکایت کرد فرمود که بدین لون قاروره از اول الدلیل است بر جهاة
کلی پس بنادق البزور امر نمود مردی بعقب امراض التهابی ورمی در خصیتین عارض شد و طبیعت وی
نیز یابس بود فرمود که شرب مسهلات جایز نباشد تا مبادا مواد مایل بسفل و منحدث بکلی و ورم گردد
پس تنقیه و وضع اضمده مقویه مصلحه پس شرب خیارشنبر مع شراب بنفشه و احتراز از طعام امر نمود شخصی را
وجع کلی و حرقه قضیب مع حمرت ماء و در اخر زحیری نیز حادث گردید فرمود که کلی بر قرحه مالت و از اخرا
کلی امعا منتقل گردیده هلاک میکرد وانند پس بعد از ده روز هلاک شد شخصی و دیابیطس بود و تناول شده
درم اقراص دیابیطس و بعد از دو ساعت ماء الشعیر و بجهة منع عطش بتناول اجاص یابس و
ادخان شحم دجاج در طبیخ او و تمریخ بدان بنفشه و جلوس در ماء فاتر و ترک حمام و بعضی اوقات
شرب دوغ و رایب و اجتناب از لبن حلب و حمام امر نمود شخصی از عسر بول و تقطیر مایل بسیاهی
شکایت کرد بجلوس در ماء حار و شرب مدرات بول امر نمود صبی از بول دم بود با قراص کهربا با اسهال
امر نمود مردی از دابه ساقط گردیده موضع کلیه از ظهر وی بر زمین خورد و پس اورا عطش شدید و قاروره
ابیض و بالجمله دیابیطس عارض شد بداوای آن امر نمود کهلی از فرط ادرار بول ابیض شکایت
کرد بامساک المنی و اطریفل صغیر امر نمود مردی از قرحه مثانه و قاروره خام مایل بسیاهی و استراحت از خروج
بول شکایت کرد بسه درم اقراص کاکنج و سه درم بنادق البزور بگلاب امر نمود صبیه نحیفه هشت
ساله را بدون تقلیل غذا هزال و عطش کثیر و درور بول در تمام لیل حادث شد فرمود که دیابیطس
است پس بسکون بر ارض بارده و در مهب ریاح بارده و شرب ماء الشعیر و ماء الحصرم و سایر
تدابیر آن علة و اغذیه الحصرمیه و سماقیه و ذوال لحم بقر امر نمود شخصی از ورم خصیتین شکایت کرد
بفصد و تدبیر موضع بخل و دهن ورد و اجاو تخفیف غذا و اقتصار بر خرفه مع جلاب با خل زیت امر نمود صفته بنادق
البزور از اطبای اسناد لب بزر البطیخ و بزر الخیار و بزر القثا و بزر القرع و بزر البقله یکدانگ درم صمغ عربی

بنادق البزور

دو درم افیون را زیاده یکدرم علی الرسم باشند مردی از ابرده شکایت نمود باستنقاف کندر و خولنجان
و سکر هر روز سه درم امر نمود مردی از قرحه احلیل و خروج دم در اواخر و صعوبت و حشوره قاروره شکایت
کرد بده درم فلوس خیارچنبر در شراب بنفشه در لیالی و بنادق البزور ... شکایت کرد و اغذیه
باشیای دسمه امر نمود صبی از ابتدای حصات مثانه شکایت کرد معجونی بزر بطیخ که جهة تفتیت حصاة
تالیف نموده امر فرمود صفته لب بزر البطیخ حب القلت یکدو ده درم صمغ اجاص لوز هر یکد یکدرم حب بلسان
دو درم و نیم مرجند بید ستر یکد یکدرم فوه الصبغ سه درم ابهل اسارون زراوند بزر الکرفس جبلی یکید دو درم
با عسل علی الرسم معجون نموده شربتی هر روز بعد از شرب سکنجبین بناشتا از معجون مذکور دو مرتبه دو
درم تناول کند و در آب گرم بنشیند و بخل زیت اعضا را تا بیند و حمام الدزم داشته و از فضل حرکات
و اطعمه غلیظه اجتناب کنند مردی از ورم خصیه که بعون چند بود شکایت نموده بشرب دواء القی و تضمید
بدقیق باقلای معجون بهن و اعشه با ماء الحمص امر فرمود زنی از درد ابهامین ... بول بدون عطش شکایت نمود
بامسک البول حار و تدهین مثانه بزیتی که سداب در آن پخته باشند و تکمید بخرقه حاره و تناول تین
یابس امر فرمود شخصی از تقطیر شبیه بدم عکری مع حمی شکایت کرد با قراص کهربا بماء السماق امر نمود
شخصی حرقة البول بود باستاد دوای مبرد نافعی فرمود پس معاودت نموده شکایت کرد که از شرب دوا
من حیث البول بسی منتفع گردیدم ولیکن احداث وجع معده می نماید فرمود که ... از ان دوا یک
شب دیگر جلنجبین سکری با ماء الکافر تناول نماید مردی شکایت کرد که شبها بنا بر حدوث عطش بشرب ماء بارد
اضطرار اجرات مینمایم و موجب تکرار قیام ببول میگردد فرمود که از شرب آب حذر نما و بیاشام
که قیام و خروج بول مفرط نباشد و احتمال عطش مفرط بود مردی چند ماه حرقة البول مع مده بود باستاد و برا
بداوای که قطع آن نماید علاج کرد بعد از آن یبس طبیعتی وبرا عارض شد که بجز بنادق بوری
جزی منتفع نمیگشت فرمود که بسبب آن تقدم خروج مواد است از دم و مده و قلة رطوبات در بدن
و استیلای یبسی که موجب جفاف گردیده پس ملازم خیارچنبر با شراب بنفشه و دهن لوز و اغذیه با اسفیدباج
امر نمود شخصی از ورم بارد و الملمس در یکی از خصیتین شکایت کرد بتضمید دقیق الباقلای معجون بماء
کلبه مغلوه مسحوقا و چون فاتر گردد بخرقه بدان بر خصیه در روزی چند مرتبه و استفراغ قی امر نمود
و ورم بکرزه زایل شد زنی از حرقة البول مع خروج مده خاثر ... شکایت کرد بتناول بنادق البزور

معجون بزر البطیخ

بالغدوات و اقراص کاکنج در لیل امر نمود مردی از قلة باه و عدم احتمام آدویه حاره شکایت نمود بدوام
انقرنجبین بمین و اغذیه اسبک طری مکبب بر جمر حار و تنقل هر روز پنجاه حبه حمص منقوع در آب جرجیر با
الزبیب و تناول باقلای مطبوخ مع بیض نیمبرشت وقت عشا بعد از طعام و تکثیر مزاج در شراب و تعدیل
مقدار شرب آن امر فرمود مردی مدتی از عسر بول متاذی بود و از علاج تغافل مینمود تا آنکه اشتداد پذیرفت
و پیوسته بر طبیعت مستولی گشت و گاهی بعد از بول جزئی شبیه بالاسرب دفع میشد فرمود که ماده مجتمع گشته
اگر تدارک ننمایند مودی بسنگ میگردد پس بفرمود تا کمون و رازیانج و انیسون و ابهل یکدیک
کف مرضوضه در سه رطل آب بجوشانند تا آب سرخ گردد و صاف نموده و در نیم رطل آن هفت درم فلوس
خیارچنبر حل و صاف نموده دهن اللوز الحلو و المرسله درم اضافه ساخته در سحر بنوشند و سه درم سفوف
دو فوتنبل از طعام بعد از یکساعت روز بگلاب بنوشند سفوف دو تو بزر الکرفس فطراسالیون حب
القلت یکدیکدرم لب بزر بطیخ سی درم سفوف سازند و در نصف نهار با سفیدباج بهم حمل اغذیه
نمایند و از اشیای بارده و حلاوات و از ماء کدر و جمیع مولدات حصات اجتناب نمایند و آب
صافی و نبید زبیبی صافی ممزوج بعسل بنوشند و گاهی بزیرباج حلو و خل زیت حلو اغذیه او اکثر
اوقات بدهن لوز با خل مع سکر ابیض مداومت نمایند شیخی از ادرار بول بلا قرحه شکایت کرد
بامسک البول حار اشاره نمود بعد از آن از غایت ضعف باه شکایت نمود باستعمال مسک البول
حار اشاره نمود بزور و بعد از چند روز بتناول جوارش بزور خالص که مع امساک بول تقویه باه
نیز مینماید و اغذیه البقول و ماء ابهل و حمص و اجتناب از لحم ماعز و حموضات امر نمود شخصی از
تقطیر بهتای شبیه بمده مع ثقل ظهر شکایت کرد گفت دبیله در کلی بدید آمده است پس بتناول
بزور و اغذیه اسفیدباجات دسمه امر نمود مردی از حکه مذاکیر مع نداوه و تقشر قشور غلیظه
شکایت کرد بالفصد باسلیق یمنی و تمریخ حشفه بمرهم اسفیداج با شمع مذاب بدهن اللوز و اغذیه الجوجات
امر نمود مردی از خروج مذی رقیق شکایت کرد بامسک المنی بارد امر نمود مردی را بسبب سقوط از دابه
بر ظهر عسر بولی عارض شد بفصد از جانب وجع و جلوس در ماء طبیخ ورق الکرنب و تضمید
سره و بطن بثفل آن امر نمود مردی از خروج مده قلیله ببول و وجع شدید در ظهر شکایت کرد
بنادق البزور و ماء الشعیر امر نموده فرمود که سبب قرحه است در مثانه که نیز رسیده بکلی که محتاج

مخلط مع جوارش

بسیط باشد پس باقراص کاکنج بزر و اغذیه اسفاناخ بدهن اللوز امر نمود و بجهة عطش شدید بشرب ماء
الخیار و دو دانگ طباشیر مع ماء الرمان امر نمود مردی را فتق در سره بود که در عانه استسقا بفتق مخفی در فرو
از ان ممنوع میشد بربط فتق بر فاده لینه و تناول جوارش کمونی امر نمود شخصی را بول محتبس شده
بود و اصلاح انتفاخی در عانه و ثقلی در باطن بنمود فرمود که بشرب ادویه مدره قویه الادمیه مبادرت
باید نمود والا احداث استسقا نماید دیگری را بعقب بول الدم و المده عسر بول مع امتلاء و امتداد مثانه
عارض شد فرمود که بسبب انعقاد دم و مده حادث شده بنادق ابهل امر نمود صفت آن ابهل موقوه
الصبغ قردمانا اشق حلتیت اجزا متساوی اشق را حل نموده سایر اجزا را بنادق ساخته هر روز چهار
درم سلای بچهار دفعه مع طبیخ بزور و سکنجبین حامض اکثر اوقات بنوشند و ماء حاری که ملح در آن
حل نموده باحلیل بچکانند و تضمید مثانه بلب القرطم و رطبه مطبوخین نمایند مردی را حکه در قضیب بود
که طفله محیطه بدست میگرفت و بازی میکرد و با آن عسر بول و وجعی در عانه بود و بعضی اوقات
مقعد وی برون میشد فرمود که سبب این اعراض حصات مثانه است بشرب هر روز یکدانگ
رماد العقارب بطبیخ بزور و تمریخ عانه بدهن العقارب و تقطیر آن باحلیل هر روز چند دفعه
بعد از خروج آن از بزی که از طبیخ ورق کرنب و رطبه و برنجاسف و فودنج و ذوق الحمام
و ابقرطم بوده باشد امر نمود صفته دهن العقارب بگیر بندزرا و ند مدحرج و جنطیانا و سعد
و قشور اصل الکبر یکیک اوقیه مرضوض نموده یک رطل دهن اللوز المر بر آن ریخته در شیشه یک اسبوع
در آفتاب گذارند پس فشرده و صاف نموده در هر یک رطل از صافی آن ده عدد عقرب حی که
در همان روز صید نموده باشند انداخته و سر آن شیشه را محکم بسته ده هفته در آفتاب بگذارند
پس صاف نموده استعمال نمایند مردی از عسر بول و وجع شدید قطن و حالبین و عشان و حس ثقل
شکایت نمود فرمود که سبب آن حصات کلیه باشد پس ابتدا از جلوس در ابزن مذکور
و تمریخ و تضمید قطن و حالبین با دهان و ادویه موافقه و شرب مفتتات حصات از امثال انچه
مذکور گردیده امر نمود شخصی را حمی منتظمه غیر شدیده الحراره مع قشعریره و نافض و تواتر قیام
ببول و وجع و ثقل اسفل ظهر و احساس بجزئی معلق از داخل قطن شکایت نمود فرمود که
این ورم حار کلیه است پس بفصد باسلیق و تطلیه قطن بمبردات در ابتدا و تضمید بمحللات

دهن العقارب

ومنفجات و را نتها امر نمود و **اما انکه** در مداوای امراض مذکوره صاحب کامل افاده فرموده از انجمله
مردی از وجع موضع کلی و خروج رمل بهبول شکایت کرد باجتناب از اغذیه غلیظه لزجه عسرة الانهضام و الزام
تدابیر ملطفه مقطعه عذر شده بدء الاستحمان و اغذیه لطیفه سهلة الانهضام و ادویه مدره و استعمال ریاضات
معتدله قبل از غذا و دخول حمام معتدله الحرارة بعد از ریاضه و جلوس در ابزنات محلله ملطفه و بعد از
خروج از ابزن شرب سه درم **سفوف** بزر الخیارین مع سکنجبین و ماء بارد و تمریخ قطن بدهن خشک
با دهن شبت باجزی داده شده ان امر نمود **وصفه** سفوف مذکوره رب بزر الخیار و القثاء و البطیخ و القرع
مدبوغ بزر رازیانج نصف جزء سفوف سازند **فرمود** که استعمال فی بعد از اکل اطعمه مختلفه جهت حصات
کلی و حصات مثانه نیز نافع باشد **و همچنین** اسهال بلغم غلیظ نیز بسی نافع باشد ولیکن اگر حرارتی بوده باشد
از ادویه قویه الاسهال حذر واجب بود بلکه بانچه اسهال برفق نماید مثل ترید مع خیار جنبر با قرص
بنفسج و مانند ان اولی باشد **فرمود** که شرب نیم درم حجر الیهود یا زجاج شامی محرق با شوطرا ماهم و حمص
اسود یا رازیانج با ماء طبیخ پرسیاوشان یا ماء طبیخ وج یا ماء الفجل معصور بسی نافع و مجرب باشد
شخصی را حصات کلی وجع شدید عارض گردیده و از استعمال مخدرات مع مدرات ساکن نگردیده
بغایت اشتداد نمود و بقوموده تا بجهه بر قرب موضع وجع از جانب اسفل گذاشته قلیلاً قلیلاً مص نماید
و در تسکین وجع و تحریک و نقل حصات از مکانش بغایت معین بود و چون مص بجهه حصات از مکانش
بتحت بجهه نقل نماید بجهه را از ان محل برداشته بر اسفل از ان محل گذاشته مص نماید و همچنین مکرر
مص بجهه حصاة را قلیلاً قلیلاً بسوی مثانه متوجه و متحرک گردانند تا انکه بمثانه نزول نموده از
مجرای قضیب خارج گردد **شخصی** استعلاج و با خطس نمود بمبردات مطفیه قابضه قامعه و اغذیه
وسعه بمنزله ماء الشعیر بشراب خشخاش و ماء الرمان المز و قرص طباشیر حابس بماء التفاح و شراب
الریباس و شراب سفرجل با رب آن و لعاب بزر قطونا و با بقله الحمقاء و جلاب با بزر قطونا و
ورد و طین ارمنی بربوب ریباس با حصرم با قرص کافور مع ماء الرمان المز با مع الرب ریباس
یا حیض و رایب بقری مع اقراص مذکوره و تضمید کلی بمبردات مقویه و اغذیا بجهه کی
و حمل معمول سماقیه با رمانیه یا حصرمیه و ادمغه و مخانح و مقادیم حملان و بعضی گوشت
وجبن رطب و سمک طری سمین کبیر و نقعه تفاح و خوخ و کمثری و سفرجل و رمان

در اخراج سنگ کلیه و مثانه و نقل آن صاحب کامل

سفوف بزر الخیارین

و بوز رطب و یابس و دوا هو به حاره انخاس در ماء بارد و استنشاق و عدم و راحت و اجتناب از
اشیای حاره و مدره چون خیار و بطیخ و مانند ان امر نمود **شخصی** را غربه بجانب رسیده مثانه متورم
و بول محتبس گردیده فصد باسلیق و تمریخ موضع بدهن البنفسج و صب ماء الحار و عسر مثانه بناحیه قضیب
امر نمود فرمود که چون ورم محتاج بنفسج و بنجر و نقیه فتح گردد با ضماد طینه منضجه و مفجره و شرب مدرات
جالیه مداوا باید نمود **مردی** از عسر بول مع حرقت شکایت نمود و لب بزر بطیخ و القرع و خیار
و القثاء مدقوق و بزر قطونای صحیحه همه مساوی از مجموع سه درم بگلاب و قطرات دهن اللوز و
کادوار امر نمود **شخصی** از خروج بول بلا اراده و **صبی** از بول در فراش شکایت نمود هر یک را
بشرب دو درم کمون و قنطوریون مسحوق بماء فاطر امر نمود و **دیگر** را جهه بول در فراش فرمود
که فوذنج نهری دو درم مرو دو دانگ سحق ناعم نموده بشراب ریحانی بنوشند **فرمود** که قدما گفته
گفته اند که شرب منجره دیک محرق مسحوق از یکدانگ تا دو دانگ بماء فاتر بول در فراش
را زایل کند **مردی** از ورم حار انثیین شکایت کرد بعد از فصد باسلیق و اخراج خون
بحسب قوت و سن و زمان و اجتناب از لحوم و حلاوات و سایر اشیای حاره بتضمید طلیات مرقق
باقلی و دقیق شعیر و ماء عنب الثعلب و صفوه بیض و دهن الورد و سیری زعفران امر نمود و **دیگر** را از ورم
بارد انثیین شکایت نمود بطلیه مقل منقوع در میبختج مع اسفیداج مسحوق ناعماً با دقیق باقلا
و کندر و کمون مدقوق ناعماً و صوت شحم باغر مذاب مجون با میبختج و شد ان امر نمود و **دیگر** از ورم
صلب جیبی انثیین شکایت نمود و برماء کرنب و بزر کتان مدقوق ناعماً مخلوط شحم خنزیر عتیق
مذاب مدقوق ناعماً امر نمود **شخصی** از اجتماع رطوبتی مائی فیما بین جرم انثیین و جلده ان
شکایت نمود امر فرمود تا کمی را با آب زده دست زننده و ماء حانموده صافی انرا مع شحم
احمر مذوب در دهن سوسن نیکو خلط نموده طلا کننده **مردی** از برودتی و جعی در انثیین عارض
شده بطلیه مراره ثور مع عسل با کبده بیده ستر محلول در دهن زنبق امر فرمود **صبی** جهه اجتماع
ما در انثیین بتضمید مقل مدقوق مخلوط بکحل لقیف امر نمود **شخصی** از بثور رجلد خصیه و ورم
حار ان شکایت کرد بعد از فصد و شرب مطبوخ فاکهه و حمیه از مولدات دم بطلیه موضع
بعصر و مرو ارسنج و دهن اللوز و شمع امر نمود و **دیگری** از بثور خصیه بدون ورم شکایت کرد تضمید

بالنبیذ المغلی بنیران بالجمر و علی الاولی ... و العقل وارد جمله کرد

محمد ابن زکریا

عدس الغوز و شمع امر نمود دیگری از بثور خفیه بدون ورم شکایت کرد فرمودند عدس مطبوخ در ماورد
مع حب آس مسحوق تا ما امر نمود دیگری از بثور جلد خصه مع حکه شدید ان شکایت نمود و تطلیه ما الاس
و عروق و اقلیمیای فضه و عفص بکدرهم بورق ارمنی و کبریت بکدرهم نصف درم مسحوقه معجونه بما الاس
و دهن الورد و خل خمر امر فرمود مبرودی از ذهاب شهوت جماع شکایت نمود لعوق خشک امر
فرمود و صفه ان خشک ابیض در انقدر آب که فوق ان باشد بجوشانند تا نضج کامل یابد پس فشرده
و صفا نموده دیگر باره خشک جدید در همان آب بجوشانند تا نضج یابد پس فشرده و صفا نموده دیگر
دیگر باره خشک جدید در ان طبخ نمایند بعد از تکرار مرتبه ثالث صافی انرا بعسل و فانیذ
بقوام لعوق آورده زنجبیل و دارفلفل مسحوق بعد از ظهور طعم بران افزوده شربتی چهار درم لعوق
نمایند دیگری از انقطاع جماع بسبب حرارت دمی شکایت نمود با خشد اسبغول طری مشوی
و اکل ماست جبلی طری و سایر مبردات و مرطبات نفاضه و اجتناب از مجففات امر نمود
شخصی از افراط شهوت جماع متاذی و شاکی بود شرب هر روز ده درم سفوف بزرالحس
یاد ورد امر نمود و صفت ان بزرالحس بزر البقله کزبره یابسه مدقوق بزر قطونای خرید نموده
همه مساوی سفوف سازند و قطعه رصاص بر قطن تعلیق نمایند دیگری از سیلان منی بسبب ضعف قوت
ماسکه شکایت کرد بقوابض قاطعه منی مثل عدس و کزبره یابسه و بزرالحس و اخشد اسبانخیه
و خلبه و زرشک و جبرا و اجاص مز و مانند آن و با قلا لی غذا و شراب و اکشاف تغب و عدا دمت
مطبوخ جاورس امر نمود و صفه ان عدس مقشر و جاورس در دهن الورد داله و و ساما از مان
تا نیا بجفنه بخورند شخصی از انتشار قضیب بدون شهوت جماع بسبب ریاح شکایت نمود
بفرمود که مداوای امتعقه باشیای مقلله منی که مجفف و مفنی ریاح بود و در تجرد رین از
مبردات در مبرود این از سنت ان که مذکور گردیده مناسب باشد شخصی از اختلاج و امتداد دوالی
ذکر مع ورم ان شکایت نمود بفصد باسلیق و استعمال اغذیه و ادویه و اطلیه مبرده امر فرموده
که اگر بانها ساکن نگردد حجامت ذکر با شرط و ارسال علق سرفع شود شخصی در احلیل سده بسبب بثره
حادث گردید بفصد باسلیق و شرب مدرات مبرده مرطبه و بعد از انفجار بزر ریق شیاف ابیض
بین جاریه و دهن الورد امر نمود مقصد چهارم در امراض رحم و ما

سنجب

بحیض بات الحبه محمد بن زکریا افاده فرموده از انجمله زنی از براط حاره و احساس حرقه شدید و رقبل
و انقطاع طمث قریب بیکسال و ضعف شدید شکایت کرد بشرب تمر طلی ما الرمان المز مع بکدرهم
طباشیر و اخشد البقر و رج در ماءالحصرم و احتمال مرهم اسفیداج تا وقت زوال ضعف و وجود قوت
بعد از ان بفصد صافن و تطلیه معده بصندل و ماورد و کافور در ماهی یکمرتبه و جلوس در
ماء بارد و در روزی چند دفعه بعد از ان شرب ماء الجبن و تنقیه بدان امر نمود زنی از انقطاع
حیض و خفقان شکایت نمود بفصد باسلیق یسرا و شرب ماءالرمان المز مع بکدانکه و ما الامک
و اخشد اسبانخیه امر نمود زنی از ادرار طمث شکایت کرد بماء الرمان المز مع بکدرم طباشیر و جلوس
در ماء بارد و اخشد الخبز مع ماء الرمان المز امر نمود زنی از وجع قبل و بول شبیه بدم شکایت کرد
بفصد باسلیق یمنی و احتمال مرهم اسفیداج و اخشد المبردات مسکنه غلیان دم مثل اسبانخیه
و خل زیت امر نمود زنی در قرب ولادت وجعی و ورمی در جنبین مع سلامت نفس و بول
تلیفخی بغیر حرارت و التهاب و خطش عارض گردید از شاول هند با استراحت منمود با استاد فرمود
اسفل او و دریت سپس تمر طلی ماءالهندبا با مع بکدرم فلوس خیارشنبر و سکه و رم دهن اللوز و اخشدا
کل زیت حلوی که بدل زیت دهن اللوز حلو باشد و بعد از دو سه روز بتناول سکنجبین امر
نمود زنی را در اوقات حیض طرح و ذراب عقل و بعضی اوقات حمای بز عارض میشد بجلوس در
در آبزن و حجامت ساق و اگر کافی نباشد بفصد صافن بعد از ان بشرب مطبوخ افتیمون و در وقت
احتیاق غرغره بسکنجبین امر نموده فرمود که از انفع اشیا جهت این علت قرص مقل است زنی
از احتباس طمث و وجع جوف شکایت کرد بفصد صافن یمنی و در ایام حیض حجامت ساقین و تکرار
جلوس در ماء حار امر نمود زنی از تقاعد بخار بر راس و وجع بعضی اوقات استرخای در رجل یمنی
شکایت کرد بحجامت ساق و بعد از ان بمطبوخ افتیمون امر نمود زنی از بقای مشیمه بعد از ولادت
شکایت کرد بتنطیل بمنزلش و شرب اقراص مر امر نمود زنی از احساس بخشونه شدید در قبل و حران
غم و حزن در احالیل و خفقان قبل لعاب بزر کتان و دهن حلبه و روغن رطب با سمن بقری
و لعاب بستان بکه تیم ادویه مزوج و بشرب دهن لاحل و تناول اشیای سمینه امر نمود زنی از انقطاع
حیض و صعود بخار از معده بر راس و عروض صرع شکایت نمود بفصد صافن یسری و مداومه ماء الرمان

محمد ابن زکریا

مع ثلثه درم کزبره یابسه و تطلیه راس بخل و ماورد و دهن ورد و اجتناب لحوم و التزام حموضات
امر فرمود زنی از قلة نفاس شکایت کرد بجلوس در طبیخ بابونج و حجامت ساقین و اعتذا
بماء الحمص بلحم احمر امر نمود دیگری از افراط نفاس بعد از اسقاط و سقوط قوت شکایت کرد
با قراص کهربا بماء السماق و ماء الشعیر مع ماء الرمان المز امر نمود زنی از احتباس طمث و احتباس
بدیب نخل ار و اخل بر راس و ارتفاع بخار و حرارت و لهیبی از قفا بر راس و بعقب
آن خفقان فواد و وجع اعصاب و صرع و تقلص اطراف در ماهی دو ثلثه دفعه شکایت
کرد بفصد سافن و شرب مدرات طمث و شرب افیمون و سایر معالجات اختناق رحم امر
نمود زنی از کثرت امتزاج مائیه و صفرا بر دم حیض شکایت کرد بمطبوخ هلیله اصفر و مداومت
ماء الرمان المز و سایر مستفرغات و مسکنات صفرا امر نمود زنی از وجدان حرقه در قبل شکایت
نمود بفصد باسلیق و تمریق و تطلیه مرهم مسکن امر فرمود صفته شمع ابیض یکدرم مع ده درم
دهن اللوز و بگداز ند پس پنج درم اسفیداج الرصاص و دو درم مرداسنج و توتیا نیز ده درم
و دم الاخوین و صبر و افیون و کافور یکدرم یکدرم سحق ناعم نموده داخل کرده برهم زنند و استعمال
کنند زنی جهة افراط طمث بفصد پس بمطبوخ هلیلج و مداومت ماء الرمان المز و اعتذا بحموضات
امر نمود زنی را استراب و لهیبی در قبل پس بگاهی عارض میکردید و زعم وی چنان بود
که بکاببب سکون آن میکرد و از جمیع ماکولات متنفر میکردید و وجع هیجان مینمود پس
فصد نموده از آن نیز متنفر گشت استاد فرمود که سبب آن سوداست پس بلزوم ماء الجبن
و شرب جلاب بماء الثلج و اعتذا بفراریج مع لحم جدی امر نمود زنی از ادرار طمث و حمی
و رعشه و ملکن مثل تشنج مع یبس طبیعت عارض گشت بحقنه لینه و تمریق راس و عنق
و تلیین بدهن حل طری و دهن بنفشه و تشق بدان و اعتذا با سفاناج بلحم سمین و جلوس
در ماء حار هر روز چند مرتبه و تمریخ بدن با دهان مذکوره امر نموده فرمود که الرحیض لمحتبس
نکر و بشرب قرص کهربا بماء السماق حبس باید نمود دیگری را جهة حبس طمث بفلونیا بماء السماق
و اعتذا اسفاناجیه امر نمود زنی بعد از افراط نفاس حیض نیز آمد و بعد از آن فصد کرد
پس اورا خفقه و رقبه و خوف و تفرجی و اسهالی عارض گردیده بود لش بعید بود و تلفا

بیخیب

مرهم مسکن

جلنجبین مع بیدانکه و دواء المسک و ماء الشعیر و سویق حنطه مع سکر و فروج در حمره و سعوط و تقلیه راس
بدهن بنفشه و احتقار مسرات از نهو و آنچه بدان مشابه کرد و امر نموده فرمود که بعد از انقطاع آن
فالوذج بدهن لوز و شکر طبرزد نافع باشد زنی را بعد از ادرار طمث اسهال و انضمام لحیین و لسان عارض
گردید فرمود که تشنج شده پس بتدبیر قفا و رقبه بدهن بنفشه بعد از صب آب حار مع ارتفاع وجعی از
بطن بصلب و فار و ره مایل بسیاهی و رقه شکایت کرد با قراص فوتنج حاره و حجامت ساقین و جلوس
در ماء حار امر نمود زنی حیض بسیار در غیر وقت او میدید بعضی او قات مثل مره صفرا بود و انحا
جات اکثر اطبای عصر منتفع نگردیده بود بفصد باسلیق یمنی و تضمید فی سکنجبین و احتمال مرهم اسفیداج
امر نمود زنی از قلة نفاس و بیاض قاروره و وجع بدن شکایت کرد به تناول ده درم سکنجبین
بماء الکمون و اعتذا بماء الحمص امر نمود زنی را سه ماه ادرار طمث بود پس تهیجی در وجه و تنگی
نیز عارض گردید با قراص کهربا بماء السماق و اعتذا اسفاناجیه امر نمود زنی را در ماه ششم ولادت
شد و نفاس بسیار زیاد پس حمی و جفاف لسان و اسهال ذریع و بیرا عارض شد با قراص طباشیر
ممسکه و ماء البوقلین و اعتذا بماش کل آن امر نمود زنی را از ادرار طمث ضعفی عارض گردیده حیض
محتبس شد بتناول جلنجبین و مصطکی و ماء حار هر روز و اعتذا بماء اللحم امر نمود زنی از کثرت خروج
از قبل شکایت کرد فرمود این نوعی از استحاضه و در قبل پس بکلکلانج حار امر نمود زنی از
ارتفاع طمث شکایت کرد بالتزام قرص کهربا و فصد باسلیق و وضع محاجم بر تحت ثدی و الزام
اغذیه غایضه و احتمال کندر و جلنار و عفص و کحل و اقاقیا و شب مسحوقه مع صوف و جلوس در
ماء القمقم و تطلیه عانه و ظهر بقوابض امر نمود زنی از احتباس حیض و حدوث اعراض مختلفه شکایت
نمود با قراص مربطبیخ آنیل و حجامت ساقین و فصد سافن و وضع محجمه بر عانه با شرب ده استار
ماء السداب مع یک اوقیه دهن الجوز یا دهن الوزمر یا دهن خروع امر فرمود دیگری از
شقاق قبل شکایت کرد باحتمال قیروطی معمول از شحم بط ~~و زوفای رطب و مخ ساق البقر~~
~~شمع مذوبه امر نموده فرمود که اگر حرارتی نیز بهم رسد احتمال قیروطی معمول از شحم بط~~
و زوفای رطب و مخ ساق البقر شمع مذوبه امر نموده فرمود که اگر حرارتی نیز بهم رسد
احتمال قیروطی معمول از شحم و جاج و دهن ورد و دهن بنفشه و اسفیداج رصاص با مرهم

وسیع اصل او زیبن بماء حار و دهن
بنفشه و تناول ماء الشعیر و ایجام
نمود زنی را از ارتفاع حیض
و یبس طبیعت//

محمد ابن زکریا

افید ... ج و اگر حرارت اشد و اقوی بود دست جا و لبقلة الحمقا یا ماء الخس یا ماء عنب الثعلب یا بزر قطونا
تر باید کرد و قطعه اسرب بر کف دست مالید تا غلیظ و سیاه شود بسیار مع دهن الورد خلط نموده احتمال
باید نمود دیگری جهة سرطان متقرح رحم همین مداوا اختیار نمود زنی را از فقدان جماع مدتی مدید و فرط
اشتیاق او بدان و اجتماع منی و فساد ان وجع و ثقلی در اسفل سره و حدوث غشی شدیدی با جاز (?)
احساس بانجذاب عانه بعوق و ارتفاع بخاری از اسافل باعالی حادث گردید استاد با نفع
معالجات بعبارتی شبیه بدان اشاره نموده فرمود چنانکه انفع معالجات جهة ضعف باه قضیب
بقرفه ای (?) صحیح البنیه است افضل مداوای این علة نیز که از سایر معالجات مستغنی کرداند
استعمال قضیب طویل ضخیم انسانیست شاب قویة البنیه که از تکرار و اکثار ضعف و اعیای بروی
طاری نگردد که بغایت سریع الاثر و عاجل المنفعت و اگر میسر نشود باید که قابله اصبع خود را
بدهن زعفران الدیده (?) فم رحم وی را دغدغه نماید و در حالة هیجان و غشی بدلک در بلا (?) شدید
رجلین و وضع محجمه عظیمه بر سره و ثدی و بعطس تفتیح کندش استعمال ... سزد ادهین (?)
و استشمام ارایح منتنه مثل [illegible] ریح حراق و کبریت و جند و احتمال طبوت (?) مثل غالیه
مبادرت باید نمود و تناول ادویه مقلله منی نیز نافع باشد دیگری را نیز همان اعراض مذکوره
از ارتفاع طمث عارض گردید با درار طمث وی امر نمود آقا کبیر صاحب کامل در سام اص (?)
ان فرموده از انجمله انکه یکی از تلامذه استعلاج افراط نزف دم نمود که انفع معالجات
ان تنقیه بدنست از خلطی که بر دم غالب باشد با لزام قی بمقیئات مختصه بخلط غالب بعد از
ان استعمال حوابس و قواطع دم پس فرمود که از انجمله شرب قرن ایل محرقست یکمثقال
مع نیم درم طین مختوم بخل ممزوج بماء و همچنین شرب دو اوقیه عصیر طرخون (?) و اثل مدقوقتین
و همچنین شرب نقیع سماق در عصیر لسان الحمل و همچنین شرب نقیع دو مثقال کندر مخلوط ممعوک (?)
بنقیع از احمر فارسی و همچنین شرب یک درم سحیق قنزحوز (?) هندی بخل ممزوج بماء و همچنین
تضمید عانه بقوابض و احتمال صوف مغموس بماء السماق مع عفص محرق و احتمال قیر بماء لسان
الحمل بغایت نافع باشد زنی از سیلان رحم و خروج رطوبات بلغمیه شکایت نمود احتمال
فرزجه حابسه نزف مخلوط بقلیلی از فلفل و جند بیدستر و سه روز هر روز نصف (?) نیم درم

ابن زکریا نقل از صاحب کامل

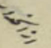
سحوق در هفته نیم درم نشاستا امر فرمود زنی از انقطاع طمث و عروض ثقل جبهه و کسل شکایت
کرد فرمود که اگر ثقل با صداع و در راس حادث باشد نخست سر و عانه با ادویه مثل اذخر و دارچینی و سلیخه
و سنبل و فاقلتین (?) و جوزبوا و بسباسه و قسط و شونیز و فودنج در صوف سخنه و شرب ملطفات
سخنه مدره سبیل نافع بود دیگری را جهة ادرار طمث معجون بلیلجه امر نمود صفة ان فلوس بلیلجه شکر طبرزد اشیع (?) مکد (?)
یکمثقال ابهل نیم مثقال بعسل منزوع الرغوه معجون کرده سه درم یکمثقال هر شب با ماء اللوبیای احمر جوشانیده (?)
تناول نمود جاری گردید دیگری را باحتمال این فرزجه امر نمود صفة ان بگیرند صوف مغموس بماء السداب
و ماء الفودنج النهری و با ابهل و حرمل و شکر طبرزد اشیع مدقوقه مجموله الادویه استعمال کنند دوای دیگر از ان
انست که بگیرند مقل و انزروت (?) مع ماء السداب و ماء فودنج النهری سحق نموده صوفی بان
مغموس ساخته بحجم و ند طویل مسحوق الادویه بردارند زنی از نفخ و ریاح رحم شکایت نمود بجمیع معالجات
تو (?) نفخ ریحی بعینه و وضع محاجم بادکش (?) بر اسفل سره و شرب ایارج فیقرا امر فرمود شخصی از ذی
استعلاج عسر ولادت و ابقای مشیمه و جنین میت در رحم نمود بمدرات قویه طمث امر نمود زنی
از احتباس نفاس شکایت نمود بشرب ماء طبیخ کرنب و بر سیاوشان و شکر طبرزد اشیع مع قلیلی
از عسل و اغذیه امراق لحم مطبوخ بکرنب و شبت امر فرمود شخصی از استعلاج موانع حبل نمود
فرمود که از انجمله احتمال مراره ست مع اندرانی یا ماء السداب در وقت جماع و تطلیه ذکر بان
یا بقطران یا احتمال مراره نقاح کرنب یا بزر ان یا دو قیراط (?) ب یا شحم ان مقصد نیم درم
در اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا انجه محمد بن زکریا فرموده از انجمله شخصی بعض (?) فصد اکثر تجربه
سیری منقلب کرده بود بفصد باسلیق آلوده (?) سکنجبین و ماء حار نانیا امر نموده زنی را اوجاع (?)
سیری و رمی حار عارض شد فرمود که ریح سوخته است بس بفصد باسلیق و ملازمت ماء الشعیر و
ماء الرمان المز و اجتناب حرارات امر نمود شابی را وجعی در رکبتین و سعال قلیلی و رعشی (?) سال (?)
و دوار و رئیس (?) در راس ظاهر میشد و حراره و مراره فم حادث شده بود فرمود که سبب ان صفراست
که بر راس نیز مرتفع میکرد دیس (?) بکرد از احتمال بعد از ان شرب قرص تفتیح و بعد از دو روز استعمال
ماء الرمان المز و اغذیه الحموضات حکم (?) امر نمود صبیه از ورم حار در عضد ایسر شکایت
کرد با حجامت بین الکتفین و اغذیه الحوامض و وضع مبردات بر ورم امر نمود مردی از وجع حار الملمس

معجون بلیلجه

در اوجاع مفاصل نقل از محمد ابن زکریا

محمد ابن زکریا

در مفصل زند یمنی و تبرید مفاصل بدروی خل و ماورد و اخشذ اباء الرمان وماء الشعیر امر نمود مردی از وجع حار الملمس در رجل یمنی شکایت کرد با آنکه ده روز قبل از آن فصد کرده بود با عاده فصد اجتناب از لحم و شراب امر نمود زنی از اسودا و اطراف اصابع یمنی و تورم کف و حرارت ملمس شکایت کرد بفصد بسری و تطلیه بطین ارمنی و خل امر نمود زنی از وجع و ثقل بدن و حرارت ملمس و کدورت فی جمیع قاروره شکایت کرد بطبیخ هلیلج مع سورنجان امر نمود زنی از وجع شدید در مفاصل ید یمنی استراحت از دوای حار و حرارت شکایت کرد بحب منتن و دوا حوافی و تمریخ موضع بدهن القسط و اخشذ اباء الحمص و اسفیدباج امر نمود صبیه در فخذ یمنی ورمی حار عارض شده میگفت که از امتداد وجع خوف خطر است و تنفس مشنود ام پس فرمود که اگرچه جالینوس از فصد صبیان منع نموده ولیکن من جاریه صغیره را جهت تنقیه فصد و اخراج دم حب سن وی نموده ام و صحت یافته و در این مقام نیز فصد و اخراج دم اولا از شرکان و حده وس تعفن حکمنو که محتاج بقطع کردن خواهد بود و نیز به تبرید موضع ورد و قلیلی از خل و اخشذ اباء الشعیر باء الرمان المز و سلیق و عدس امر نمود مردی از آزار وجاع رجل که از سیر و حرکت استراحت می یافت شکایت کرد بحب منتن و دواء افی و ماء الحمص و اسفیدباج امر نمود مردی انفرسی بود که هر سال اشنه او میشود و با بهای وی ورم میکرد و جید قدمهای وی منتفخ و اصابع متفرع میکشت و قاروره اصفر بود پس بفرمود که ابدای جلین خود بوضع ادویه منای ولیکن در احتمام تفصیر روا مدار و بجوامض و طعشل اخشذاها و اکثراد قات آب انار مزوج بسکنجبین سکری بنوشند و شد برع بیشی قلیلا قلیلا اشتغال نما و چون اقدام سخونت پذیرد و در ماه بار و وکذا پس اگر خطر فی در آن پدید آید بفصد و اخراج دم مبادرت جوی تا آنکه بکثرت معاودت نماید بجمیع اعانین و استعمال فی کسات بخوش راه مده تا غذای ستانی اشتغال کامت نماید زنی از ثقل و بطلان حرکت سبابه و ابهام بسری و ظلمت عین و حرارت وجع شکایت کرد بفصد باسلیق یمنی و شرب ماء الرمان المز و تناول حامضه و اخشذ ابقول ج باء الحصرم امر نمود حنجری را فرمود که هر وقت که امارات سیلان مواد ظاهر گردد مبادرت بفصد باید نمود و با ماء الرمان مع طباشیر مداومت باید کرد و هر ماه ازهر بنه نقوع هلیلج باید نوشید و سکنجبین و ماء حار غرغره وقتی باید نمود و چون حرارت در رجل ساکن گردد و حجامت بر آن باید نهاد و بعد از رفع محاجم بوضع خرقه مبلوله بماء ورد بتبرید موضع باید نمود و جلنجبین را



از آنکه ارحتی و فرایش نوم نیز دور باید داشت و از شرب شراب اجاص بعد از آن نقیع ابلیج ظلمت را انرم باید نگاه داشت و از طعام اقتصار بجوامض لحوم طیور راهبه و جداو خلال تخفار باید نمود و جماع اخصوصا بر امتلای معده مطلقا باید داشت مگر آنکه قبل از آن اشتمام ماء الورد و کافور نموده باشند و بعد از فراغ ما مهادرت ابر دنیوشند ضیع مشابه را در رکبه ورمی احمر پدید آمده مده در آن تجمع گردید و بعد از بط آن و اخراج مده حمرت و لهیب معاودت نمود پس بحجامت و تبرید موضع بدهن ورد و خل و ماورد و کافور و بعد از خروج لبنه ورم واسا رفتیج باعاده بط و سقی ماء الرمان المز بطباشیر بر ضعه و اغذی وی بماء الشعیر امر نمود کهلی از وجع نقرس یکساله مع احساس بشخونه شدیدی که از رکبه تا قدم سکایت کرد بتقی و فصد و رفن حدوث با قرب نوبه و اسهال صفرا و تبرید موضع امر نمود شیخی را از اکل کبه دور و زوجی در رکبه حادث شد و از حمام استراحت مینمود بتجویع و تخفیف طعام و دخول حمام و تلیین بجوارش تمری امر نمود شیخی را بعد از ستگسار اخراج دم وجع مفاصل مع وجع معده حادث شد فرمود که این دو وجع متضاده است اگر آنکه وجع معده شدید نبوده باشد هر روز بجدم جلنجبین سکری مع دو دانگ مصطکی شاول باید نمود اما اگر وجع معده شدید و وجع مفاصل در غایت هیجان بوده باشد بدل مصطکی طباشیر با جلنجبین باید خورد و بعد از ماء الرمان و رب حجل باید نوشید و در حین احتیاج وجع مفاصل بدل اخراج دم تبرید موضع بمبردات و تضمید معده بضمادات معموله از دهن ناردین یا زیت رکابی مع مقویات موافقه باید نمود و اگر وجع مفاصل زایل و وجع معده باقی بود جلنجبین با ماء افسون مغلی در غدوات و جوارش کموی در بیا لی شاول باید کرد و اگر خوفی از وجع مفاصل لیه باشد بدل کمونی شراب صرف اولی بود زیرا که کمونی بمفاصل مضر است و اعتذ اباء الحمص مع دهن اللوز یا شیرج مخلوط بدهن زیت بخند دفعه یا فیح لبوتا معده بر هضم آن قوی و قادر باشد زنی از وجع مفاصل مع لینه قلیل در طبیعت شکایت کرد و قاروره وی دلالت بر حرارت جگر داشت بفصد و شرب ماء الرمان المز مع اقراص طباشیر امر نمود شخصی را عرق النسا بود بفصد باسلیق از جانب وجع اولا پس بفصد عرق النسا ثانیا امر نمود زنی از ثقل و استرخای اصابع و عدم علامت حرارت شکایت کرد بمطبوخ سورنجان و تمریخ بزنبق امر نمود مردی از ورم ابیض اللون بار و الملمس در قدم یسری که تا ساق

محمد ابن زکریا

رسیده بود شکایت نمود بشرب دواء الفقی و تضمید بر ماء الکرم و شد دایم و انفع از آن شد [illegible]
بماء الکسل ممزوج بخل و دهن ورد بر ورم امر نمود و شابی مصفار را در ونری که در تحت رکبه یسری
یسری بود شیخی عارض گردیده بود و طبیبی نیز در عضو وی و از همان رجل حجامت کرده اکثر از دو رطل ماء
اصفر اخراج نموده بود پس بفصد رجل یمنی و اسهال بطبیخ هلیلج مع دواء اللثی از شمونیا و رهرهای [illegible]
امر نموده فرمود که سبب آن غلبه صفراست و آنچه بفصد خارج گردد شبیه بماء اصفر زجی خواهد بود
مردی از ورم صلب مع وجع و حرارت در عضد یمنی شکایت کرد بفصد اکحل یسری و تبرید بمبردات
امر نمود و مردی از انضمام [illegible] از ید یمنی شکایت کرد ولیکن ابهام وی متحرک و عامل بود فرمود
که تشنج است و تضمید [illegible] بقر و طلی معمول از [illegible] ساق البقر و تطلیل بماء حار امر نمود و مردی
از ورم صلب کعب انسی یمنی و میل قدم از استوا شکایت کرد بفصد ید یسری و شرب ماء الشعیر امر نمود
[illegible]

[illegible]

محمد ابن زکریا

[illegible]

[illegible]

استفراغ و بعد از آن نموده باشند و به خوراک بیت اوسط حاجم و تطلیق عضو با معتدل الحراره بعد از آن اسهال
با بتلاع سه درم حبی که از صبر و هلیله اصفر و سورنجان بالسویه ساخته باشند پس لعقب آن به
مطبوخ فواکه سورنجانی و تضمید عضو بمرکب مذکور منفعت و مغز و بیض و بسیری از زعفران بعد از آن
تنقیه بر جس مذکور معجون السکنجبین امر نمود دیگر را عرق النسا بلغمی بود بشرب دواء التین و اسهال
بمسهلات بلغم سورنجانی و بعد از استفراغ بدن تنقیه و رگ بوریح و بایتیح دعا فرقرهای مذکور نافع
معجون السکنجبین بالماء العسل و حبوب در ارباب علله مطلقه و تمریخ ظهر و قطن و ورک با دهان سخنه نیز لادن
قسط و دهن نارجیل و احتقان بحقنهای حاده مثل حقنه متخذه از ماء طبیخ حب الرشاد مع زیت که عرق النسا و وجع
قطن و ظهر بلغمی را نیز نافعست امر نموده فرمود که اگر از حقنهای حاده آثار سحج و اسهال دم پدید آید بحقنهای لینه
مغریه مبارک باید نمود و اگر ساکن نگردد و سفوف سنا که لیس مجرب است اسهال نمانند صفة آن سنای مکی ده
درم سورنجان بجده درم شیطرج سه درم زعفران نیم درم تربد سه درم مع مثل آن شکر باشد مردی را عرق النسا
بازمن گردیده بود با لقاس و دسباه معدبه مثل کریه و لفقه امر نمود دیگری را جهة از مان عرق النسا با وضع محجمه
بالنار بر حق و رگ و تجدید آن امر نمود دیگری را جهة عرق النسای قدیم بشرب سه یوم هر یوم از یک درم تا یک مثقال
لفظ ابیض بر ناشتا امر نمود دیگری را جهة وجع قطن عتیق بهمین دوا امر نمود کاهلی را جهة اوجاع ظهر و قطن و ورک
بشرب سه دفعه بترتیب عقب هر دفعه از یک قیراط تا یک دانگ و نیم بحسب اختلاف قوت و ضعف امر جو ارزه داراتی
معنی و در لبن البقری و مجفف مع حلیب البقری امر نمود صبیه سو لعد از تقاهت جدری ورم و وجع در عضد و ورک
به بدا آمد بتضمید عضد به قوه مطبوخ در لبن البقری امر نمود دیگری را جهة وجع قطن و ورک و رکبه بارد الملمس بتطلیه او
انافی کرجاه القاح سائیده و بیکی از ادهان حاره ممزوج نموده باشند امر نمود شخصی از وجع مفاصل حار را
شکایت کرد و بعد از فصد بشرب جلاب و قیه میاه ثلثه که عبارتست از ماء عنب الثعلب و کاکنج و هندبا بی سعتی شروع
الرغوه باشد مع نیم درم فلوس خیار چنبر و اقشه ماء الشعیر بسکر و ماء الریاحین و تضمید موضع به قیمی و شیر معجون لعاب
بزر قطونا و صب ماء بارد امر نمود شخصی از وجع شدید مفاصل حاره اللمس شکایت کرد بتنقیه عدس مقشر
مسحوق بماء الکزبره الرطبه مع لیسری از کافور امر نمود و میفرمود که اسراف در تبرید عضو و تغلیظ خلط نباید نمود
شخصی از وجع مفاصل بلغمی شکایت کرد بتضمید اشق و حضض مذکور فوق معجون بشراب عتیق و زیت امر نمود دیگری را
بتضمید اخثاء البقر و المورد ماء الکبریت معجون بعسل عزیز شروع الرغوه امر نمود و میفرمود که از اسراف محللات و ملطفات

حضور نمایند

خصوصا قبل النضج و شقیه و از ادهان استفراغ خصوصا بعد از ازمان علة احتراز باید کرد شخصی از نقعد مفاصل
شکایت کرد بجلوس در طبیخ ثعلب حی بالرب فاتر امر نموده فرمود که اقوی از آن طبیخ مسیفر عرجای حی است
و اقوی از آن قعود دست در ریتی که افعی در آن مهرا شده باشد شخصی از شدة وجع باسعاف حشیش سفید
و شکر یکدسته درم امر نمود شخصی دیگر جهة تلیین خلط غلیظ بتضمید سه اوقیه حب الخروع مذکور معجون بسمن البقر و عسل
یکدیم اوقیه امر نمود شخصی را بتطلیه حلبه مهراه در خل و ماء مذکور بعسل و گذاشتن آن بر عضو تا دو روز که خشک گردد
پس تدهین بدهن ورد و دهن سوسن امر نمود دیگری را جهة اوجاع مفاصل و عرق النسا بتضمید سیر و برگ آن
با حب مذکور مع الیه امر نمود شخصی را جهة تسکین وجع مفاصل معتدل اللمس قلیل الورم بتضمید لوبیای مطبوخ
مذکور که علل عزیز سخن است امر نمود و میفرمود که بعد از استفراغ بمسهلات ادرار رجیع بول در اوجاع مفاصل
و النقرس بسی نافعست حتی آنکه اکثر از مسهل حقنه منفرد و از مدرات منتفع میکردند و میفرمود که استعمال اوداج
در اوجاع مفاصل بادیه مفرد در عرق النسا افراست و فرموده که حوامض خصوصا خلیه در تبعیه مضر بود و فرموده که
مسهلات ضعیفه در اول اسبقه مضر باشد و قی در صفراوی لغایت نافع بود و فرمود که ابو ماهر مسهلی جهة اوجاع
مفاصل بلغمی میفرمود که اسهال برفق و منفعتی بین میبود صفة آن انزروت سورنجان یکدرم همان سحق نموده مع
دهنی که از صد عدد جوز استخراج نموده باشند آمیخته بنوشند شخصی از اوجاع مفاصل و ظهر و خاصره مع یبس طبیعه
و برودة لمس و کثرت ریق و بیاض و غلظ قاروره شکایت نمود باین مطبوخ امر نمود صفة آن سورنجان سی درم
شحم حنظل ده درم در پانزده رطل آب بجوشانند تا به رطل آید صاف کرده هر روز سی درم مع دو اوقیه شکر بنوشند
شخصی از اوجاع نقرس و مفاصل سوداوی و دیگری از وجع شدید مفاصل که از محنات و مبردات بهیچ
منتفع نمیگردید شکایت نمود هر دو را بدواء العظام امر نمود صفة آن عظام عنم محرق سورنجان بالسویه
سحق نموده شربتی از یک مثقال تا دو مثقال باشد شخصی از وجع مفاصل سودا درم یکسال شکایت کرد بدواء الاهلیل
نمود صفة آن اهلیل یابس مرضوض سی درم در سه رطل آب بجار لینه بجوشانند با آب السوداء و بدیر د دیگر رطل از صافی آن
مع سه اوقیه دهن شیرج ناشتا بنوشند و اغتذا بجه مرنمانید که لیس نافع بود مقصد ۱۶ در علاجات
حیات الحیه محمد بن زکریا فرموده از الجمله امر مردی از حمی لازمه و قشعریره و یبس
طبیعت شکایت کرد بشرب نقیع سی عدد اجاص به بیست درم شکر در سحر وده درم
جلنجبین مع سکنجبین در عشاء و بعد از آن به دو ساعت ماء الشعیر و اغتذا بطفیشل امر نمود

مفاصل و نقرس شکایت نمود باسعاف گزبره یابسه و شکر یکدسته درم بغداة امر نمود دیگری جهة شدت وجع صحیح ...

مقصد ۱۶ در علاجات ...

دیگری ازحمی وسعال خفیف شکایت کرده بنفسج مربا بالطبع اصل السوس امرنمود دیگری ازحمی شدید و
دنافض وحبس طبیعه ده روزه وقاروره احمر ناصع شکایت کرد بحقنه لینه پس بتناول هر روزه
سکنجبین وبعد از آن بساعتی ماء الشعیر بسکر امر نموده مردی ازحمی حاده واسهال شکایت به پنجدرم ما
حلنجبین وبعد از آن سه درم قرص طباشیر ممسک برب سفرجل امر نمود دیگری ازحمی وحبس طبیعه بخروزه شکایت
کرد لینه بعد از آن هر یوم پنجدرم حلنجبین با سکنجبین وبعده قدحی ماء الشعیر امر نموده مردی مصفار شدیده
الصفره از انکسار بدن ووجع دایمی درساقین وعروض حمی دراحایین وغثیان کثیر وصداع وحبس طبیعه
ونبض مضطرب شکایت کرد شراب اجاص بسکر طبرزد ومداومت ماء الرمان المزوّات سکین هیجان
دم بمحوضات وشکر وغذا قرص وفروج بماء الحصرم وتطلیع صدر بصندل وکافور وماورد وتقلیل تعب ودوام
تلیین طبع امر نموده فرمود که از اخراج دم حذر باید نمود الا بعد از هجوم وظهور استیلای آن بتدریج والقدید
مرات جایز بود مردی ازحمی وقاروره مشابه ماء الرمان وحبس طبیعه شکایت کرد بماء الاجاص بسکر در سحر وماء
الشعیر بالغداة واغتذا بخل زیت امر نمود غلامی ازحمی وبیاض لسان ولینه قلیلی در طبع شکایت کرد
بده درم سکنجبین وبعد از ساعتی ماء الشعیر واغتذا بخل زیت بدهمین لوزام نموده فرمود که اگر لینه طبع زیادتی
نماید از سکنجبین اجتناب باید نمود با قراص طباشیر والزام ماء الشعیر در صدد حبس باید شد مرادیرا
سرسال حمی مختلط الادوار بود ودر آخر استسقا عارض شد با قراص ورد سکنجبین واجتناب از لحم امر نمود
ضعیفه حمی مع لینه طبیعه وعطش بود به یکدرم اقراص طباشیر وقمح طین وبعد عطش بسفوف حب الرمان
بماء السویقین وتحذیر از جمیع اشیای حاره امر نمود مردی ازحمی مطبقه وحمره وغلظه قاروره مع اعتدال
طبیعه وعدم سعال شکایت کرد بماء الشعیر بربع آن ماء الرمان المز واغتذا بمزوبات بارده امر نمود مردی
ازحمی نام لیسل وعرق وعدم اثقای آن در نهار شکایت کرد بفصد قیفال وشرب ماء الرمان المز واغتذا
بخل زیت امر نمود مردی ازحمی وقشعریره وسعال شکایت کرد به پنجدرم حلنجبین بشراب بنفسج وفی در وقت
نافض امر نمود مردی ازحمی حاده وصداع وقاروره حاثر شبیه ببول حمار که بقول بقراط از ادل دلایل است
بر وجوع صداع شکایت کرد به برودات اشاره نمود شخصی ازحمی والتهاب وسعال یابس وحبس طبیع شکایت
کرد بده درم بنفسج مربا مع یکقدح ماء الشعیر بالغداة وبده درم فلوس خیار جنبر مع سی درم شراب
بنفسج باللیل واغتذا باسفاناخ اللوز امر نمود مردی از قشعریره وبول احمر وحبس طبیعه مع عدم سعال

شکایت کرد بده درم فلوس خیار جنبر در آب تفیع سی عدد اجاص در لیالی وحلنجبین سکنجبین در غدوات واغتذا
بخل زیت امر نمود شخصی از قشعریره وضربان راس بدون التهاب شدید شکایت کرد بده درم
حلنجبین سکری مع با طبیخ مازیانج واغتذا بخل زیت مایل بحلاوة امر نمود مردی دیگر ازحمی بلغمیه وسعال
واسهال شکایت کرد با قراص خشخاش بعدم النبیج واغتذا الکعک والوز مقلوا امر نمود شخصی ازحمی لازمه
وپس لپود والتهیب وصفرلسان شکایت کرد بحقنه لینه پس بده درم فلوس خیار جنبر بسی درم شراب
بنفسج باللیل وماء الشعیر بالغداة وماء البطیخ الهندی در انتصاف نهار امر نمود مردی ازحمی دایمی و
حمرت ماء وشور قیم مع اعتدال طبع وعدم سعال شکایت کرد بماء الشعیر مع ربع آن ماء الرمان الحامض
وبذر سراین سنون بلع نصف آن عدس مقشر سماق صمغ کثیرا بزره یا بسه بزر البورد وطباشیر نقره الطرفا قاقوه حما
مامیران صینی جلنار یکدرم کافور سه درم ومقشره بخل وسماق واساک بزر قطونا بلیالی در فم امر نمود
شبابی از قشعریره که از نصف لیل ابتدا مینمود شکایت کرد بتناول حلنجبین سکنجبین واغتذا بخل زیت
امر نمود مردی ازحمی حاره وحمرت ماء ووجع کتف یمنی شکایت کرد بفصد باسلیق یسری وشرب
ماء الشعیر ووضع خل وماورد ودهن ورد مضروب بخل بر وجع واغتذا بمزوره طفیشیل امر نمود شخصی
ازحمی حاره دایمی وحمرت ماء وسعال واسهال شکایت کرد با قراص امس وماء الشعیر بدون السکر امر نمود
مردی ازحمی وصفرت عین وسواد بول وحبس طبیعه مع عدم سعال شکایت کرد بشرب فلوس
خیار جنبر بماء الاجاص باللیالی وماء الشعیر بالغدوات وماء البطیخ الهندی در انتصاف نهار امر نمود
ازحمی وقشعریره وعرق شکایت کرد بفصد باسلیق وبتناول حلنجبین سکنجبین وقی در نوبه حمی بماء حار وسکنجبین
امر نمود مردی مصفار از انکسار بدن وتهیج وجه وحبس طبیع وقاروره واله بحرارت شکایت کرد
بفلوس خیار جنبر باللیل وشراب بنفسج بالنهار واغتذا بمزوره اسفاناخیه امر نمود شبابی از قشعریره
ووجع وتکسیر وثقل وحرارت بدن وحبس بطن شکایت کرد بفصد وتناول ماء الاجاص بسکر وماء
الرمان واغتذا بمزوره اسفاناخیه امر نمود شخصی ازحمی وصداع وحمرت عین وقاروره شکایت
کرد بقرص بنفسج بعد از آن ماء الشعیر ووضع شیاف شقیقه باذان جانب وجع ووضع خل ودهن ورد
وماورد بر راس واغتذا بطفیشیل با خل زیت امر نمود هر روز یکمرتبه وهر شب یکمرتبه حمی بعد از
عرق کثیر وسعالی نیز حادث میشد به بنفسج مربا مع جلاب واغتذا بخل زیت بجلاب امر نمود مردی

از حمی و سعال و وجع صدر و اسهال شکایت کرد بقرص آس و شراب خشخاش امر نمود از
حمی حاده و اسهال دم اسود که بعارض غلیان مینمود شکایت کرد فرمود که دم محترق محتبس است
در کبد و اگر غلیان مینمود سوداوی بود پس بشرب مخیض بقر که مکرر بحجارهٔ محماة بریان گداخته و صاف آمیز
کرده امر نمود به روز صحت یافت شیخی از حمی دایمی و قشعریره و حمرت ما شکایت کرد بفلوس خیار
جنبر و ماء الاجاص طبالی و جلنجبین و سکنجبین بغدوات و اغتذا بخل زیت امر و از لحم منع نمود
صبی ده ساله را حبه حمی حاره بسکنجبین و ماء الشعیر و خل زیت امر نمود مردی ضعیف المعده را حمی
حاده شد و ربع حادث میشد باقراص ورد و ماء الکمون جهة ضعف معده امر نمود مردی معتدل الطبع
از قشعریره بدون حمی ظاهر و از دوران راس و حمرت ماء و قی بلغمی شکایت کرد بشرب ماء حار و سکنجبین
قی فرمود غلامی از حمی و حمرت ما مایل بسواد و سعال قلیل و صفرت عین شکایت کرد ده درم فلوس خیار
جنبر مروس در شراب بنفشه طبالی و ماء الشعیر بغدوات امر نموده فرمود که اگر سعال نمی بود ماء الاجاص
بدل شراب بنفشه و تمر هندی بدل ماء الشعیر جهة حمی حاده اولی بود مردی از حمی حاره و بارده و صفرهٔ
بول و الم ظهر شکایت کرد ده درم جلنجبین بسکنجبین و مسح ظهر بدهن بنفشه امر نمود مرد پیرا هر سه روز حمایی
مع حرارتی که از معده بظهر می آمد و قی و عطش حادث میشد بفصد اکحل یسری و اخراج پنجاه
درم خون در سه روز اگر ضعفی بوده باشد تناول جلنجبین بسکنجبین و قی در وقت نوبه و اغتذا
بخل زیت و در روز دیگر بعد نوبه دخول حمام خفیف امر نمود زنی را یکسال حمایی حاده بود
که بعد اکل حادث میشد و طعام در معده وی قرار نمیگرفت تا آنکه بعد از ساعتی حاضر قذف مینمود
فرمود که ابتدای سل است و مداوای سل امر نمود زنی از حمی حاره و بارده و اسهال و عطش و
و انقطاع طمث شکایت نمود باقراص طباشیر ممسکه امر نموده فرمود که اگر اسهال نبود فصد
صافن و حجامت ساق علاجی شافی بود زنی از حمایی که هر روز دو سه دفعه بقشعریره حادث میشد
مع یبس طبیعه شکایت کرد و سعال نداشت بقرص بنفشه مسهله پس تناول هر یوم ده درم جلنجبین
و سکنجبین امر نمود زنی از انکسار بدن و حمی و ضعف و کثرت بثرات در جبین و انقطاع طمث [illegible]
ماهه شکایت کرد بفصد صافن بعد از آن تناول جلنجبین و سکنجبین و ماء الرمان امر نمود دیگر
[illegible] از [illegible] بسبب [illegible] حمایی حاره هر شب مع مرارة فم و یبوست طبع الترخاص اسهال الطبع [illegible] نمود فرمود

که هر گاه

که هر گاه حمی حار بوده باشد ماء الاجاص بعد از آن تناول جلنجبین و سکنجبین اولیست مردی از حمی و سعال شدید
که بدون قذف ساکن نمیشد و یبس طبع شکایت کرد باقراص خشخاش عدیم النضج
و ماء الشعیر عدیم السکر و اغتذا بکشک و لوز مقشر مقلو امر و از [illegible] منع نمود دیگری
از حمی و قشعریره و سعال شکایت کرد جلنجبین بجلاب و ماء الشعیر و اخراج دم قلیل بفصد
امر نموده فرمود که اگر ضعف غالب باشد از شرب ماء الشعیر قبل از فصد به نیم ساعت باکی نباشد
مردی از حمی و سعال شدید و نفث و اسهال شکایت کرد باقراص آس و ماء الشعیر عدیم السکر
امر نمود صبی از حمی و قلیلی از قشعریره شکایت کرد بشرب هر یوم یکدرم اقراص ورد و شرب
ماء الرمان امر نمود زنی از حمی حاده و عرق کثیر و عطش شدید شکایت کرد بفصد باسلیق
امر نمود و علیله گفت که پنج روز قبل ازین فصد کرده ام پس بماء الشعیر و ماء الرمان و
اغتذا بطفیشل امر نموده فرمود که اگر عرق کم نشود اعاده فصد باید نمود شیخی از حمی
حاده و سعال و نفث کثیر و یبس طبیعه و صفره قاروره شکایت کرد بده درم بنفشه مربا مع
ماء الشعیر بالغداة و ده درم فلوس خیار جنبر در سی درم شراب بنفشه باللیل امر نمود صبیه هشت ساله
بدون علتی ظاهر بغایت نحیف گردید فرمود که این دق و حرارت شدیدیست که لاحق اعضا گردیده
بشرب هر یوم ماء الشعیر بجنبه و نو قلیلا قلیلا القدر که هضم کند و چون طبیعه نرم گردد ماء الرمان
المز و اغتذا باسفاناخ بدهن اللوز امر نمود مردی از حمی دقی و غشیان و حمرت بول شکایت
کرد بشرب ماء حار و سکنجبین و قی در حین عروض غشیان و بعد از سکون حمی بشرب ماء
الشعیر مع ربع آن ماء الرمان المز و چون غثیان معاودت نماید باعادهٔ قی و شرب ماء الشعیر با ماء الرمان
بر نهج اول تا آنکه معده پاک و ساکن گردد پس بطلیه معده بصندل و ماء ورد و کافور امر نمود زنی از حمی و حرارت
و وجع کتفین و حرارت لمس استراحت از طلیه صندل و ماء ورد و اشتداد وجع از فصد شکایت کرد
باعادهٔ فصد امر نموده فرمود که فصد سابق ضعیف و ناقص بوده تحریک طبیعه و ماده نمود دفع نکرد و بدین
سبب بران آن وجع اشتداد پذیرفته مردی از حمی و وجع جمیع اعضا و سعال عدیم النفث و صفره
قاروره شکایت کرد ده درم بنفشه مربا و یکقدح ماء الشعیر و اغتذا باسفاناخ بدهن اللوز امر نمود
مردی از حمی و قشعریره و یبوست طبع [illegible] شکایت کرد بفلوس خیار جنبر بشراب بنفشه باللیل و جلنجبین و ماء

حار بالغداة امر نمود مردی از حمی لازم و اسهال و ربع که در روزی ده مرتبه اطلاق میشد شکایت کرد
سفوف حب الآس هر روز سه درم و بعد از ساعتی ماء الشعیر عدیم السکر و اغتذا بلعاب لوز مقشر امر
نمود صفت سفوف حب الآس خشخاش بکدده درم صمغ عربی و بزر البقلة یکدانه بجهت درم سفوف
سازند شابی معتدل الطبیعة والشهوة از حمی خفیفه شش روزه مع حمرت وجه و حرقت عین شکایت کرد
با خراج درم قلیل بفصد یا محاجمت و مداومت ماء الرمان بطباشیر و الزام حموضات امر نمود کهلی از حمی
و اسهال و ورم رجل که زایل شده و اسهال باقی مانده بود شکایت نمود بسفوف طین و سفوف حب الرمان
و جوارش خوزی امر فرمود زنی از حمی و ورم اصل اذن و ضعف و قلت شکایت کرد ماء الشعیر مع
آن ماء الرمان المز و تطلیه باسن معده بالصندل و کافور و ماء ورد امر نمود مردی از حمی لبل و سوسه طبع سه روزه و کدورت
بول شکایت کرد بفلوس خیار چنبر بدهن اللوز بالبیل و ماء الرمان بطباشیر بالنهار و اغتذا باسفاناخ بدهن اللوز
باسم طری امر نمود زنی حامله یکشب مغشی با برحمایتی بر دمع تسخن قلیل دو ماه حادث شده و قاروره احمر
رقیق بر بدبود بده درم جلنجبین هر روز با ماء الرازیانج و اغتذا بخل زیت امر نمود زنی از حمی و بر دو سعال و لفث
و وجع جنب الایسر شکایت کرد به بنجدرم بنفسج مربا و بنجدرم جلنجبین بگلاب و اغتذا بخل زیت بابل بجلاده
امر نمود مردی از نافض و حمی لیلیه و عدم عرق شکایت کرد به بنجدرم جلنجبین هر یوم با ماء الرازیانج و در وقت
نافض قی بسکنجبین و ماء حار و اغتذا او لا با ماء الحمص بعد از آن بخل زیت امر نمود شابی از حمی ربع و ابتدای
استسقا و رق شکایت کرد بفصد باسلیق و اقراص انبرباریس و اقراص ورد بسکنجبین و بعد از
جوع طویل شدید اغتذا بخل زیت امر نموده بخور فروج و در ریاشیه باز رسکه تیز فرموده غلامی از
حمی ربع و دو ماه به نافض و معرفت با و سلابه طحال شکایت کرد بتناول هر یوم جلنجبین سکنجبین سکری و سباع
و در حین اخذ حمی بقی با ماء حار و سکنجبین و اغتذا بخل زیت کمتر از حد شبع و وضع لبد مبلول بخل که سداب
در آن پخته باشد بر طحال در حالت استلقای علیل بر قفا و لزوم جوع و تناول هر یوم سه درم اقراص امیرباریس
بارد و بنابر اشتهای لحم بر سباج بقیع و در اواخر علت بشرب یسیری از خمر جهت اعانت کرده بهضم امر نمود
زنی از حمی و نافض و قی کثیر شبیه بصابون شکایت کرد بتناول هر یوم ده درم جلنجبین با ماء الرازیانج
و قی در حین نافض امر نمود زنی از حمی و سعال و خشونت حلق شکایت کرد بنفسج مربا با ماء الشعیر بقلیل
دهن اللوز مشروط بعدم اسهال امر نمود زنی از حمی حاده و قی و وجع ظهر مع حبس طبیعت شکایت کرد باحتمال

لشبان

شیاف صابون و تسکین قی باقراص عود و اقراص حماض و شرب الرمان و بعده ماء الشعیر امر نمود و
زنی از حمی حاده و سیلان بول مع مده خاثره و حبس طبیعت شکایت کرد بفلوس خیار چنبر و شراب
بنفسج بعده بنادق البزور پس جلاب امر نمود و فرمود که اگر حمی بنودی اقراص کاکنج نافع بودی
مردی از حمی و عرق کثیر مفرط و صداع و حمرت ماء شکایت کرد بوضع مجمره مطلیه بر نقره و شرب ماء الرمان
بطباشیر و بزر بدر اس بخل و ماء ورد امر نمود مردی از حمی و اسهال و صداع شکایت کرد به ماء الشعیر
بربع آن ماء الرمان بطباشیر و تطلیه راس بخل و ماء ورد و دهن ورد و اغتذا بخل زیت امر نمود مرد برار
حمایی سرد بود و اطبا خطاب نموده باستعمال مبردات امر کردند و از آنجهه اسود اد وجه و اسهال
و قی کثیر و وجع معده و عدم قدرت بر شرب ماء عارض وی گردید بطبوخ لوز امر نمود سفوف آن لوز
مقشر خشخاش ابیض دقیق مکه بنجدرم نشا کثیرا مکه دو درم و نیم بلعاب سپستان جمع کرده
قلیلا قلیلا متواتر العق و بعد از آن و فعه یکدرم دهن اللوز و دفعه دیگر لبن حلیب سخن تجرع نماید و بغاید
رقیق بدهن اللوز نیز امر نمود مردی از حمایی هفت روزه مع یرقان و وجع ظهر شکایت کرد
بشرب سکنجبین با ماء الهندبا بعد از آن ماء الشعیر و مسح موضع وجع بدهن ورد فاتر امر نمود مردی
از نافض یکساعته شکایت کرد باقراص ورد و بر سکنجبین سادج امر نمود صبی از حمی و حمرت عین
شکایت کرد به بنجدرم جلنجبین مع ده درم سکنجبین و لزوم حموضات امر نمود صبی ده ساله از حمی
هشت روزه و سعال و حمرت ماء شکایت کرد بلعابات و شرب سه درم خیار چنبر بشراب بنفسج
امر نمود زنی از حمی و ابتدای ماء اصفر شکایت کرد بتقوع اجاص شرع در جلاب پس باقراص انبرباریس
بارد امر نمود زنی از حمی حاره و قاروره کدر مایل بسپیاض و قذف بالکول اشت روزه ها
شکایت کرد بشرب یکقدح ماء الرمان المزبدو درم اقراص کافور پس باقراص عود و اغتذا
بخل زیت امر نمود صبیه از حمی تجروزه و سعال شکایت کرد بلعابات و بنفسج مربا و ماء الشعیر
مطبوخ بالطبیخ هندی امر نمود مردی از حمی حاده و برسام شکایت کرد بماء الاجاص بسکر باللیل و ماء
الشعیر بالنهار و اغتذا بطفیشل باخیر بسکر امر نموده فرمود کاگر حرقی در جبین بوده باشد
بفصد مبادرت باید نمود اتفاقا در پنجم روز رعاف قلیلی عارض گردید فرمود که از احتیاج طبیعت
بخروج دم پس در فصد تاکید نمود زنی از حدوث حمی در هر نصف یوم بقشعریره و عرق مثل حمایی

حاره در وقت عطش و انقطاع طمث شش ماهه و اسهال شدید شکایت کرد با قراص طباشیر و اقراص
ورد و امثال الخل زیت امر نموده فرمود که اگر اسهال نمی بود فصد صافن واجب بود مردی از حمی نقطر
دم از اسفل و خفقان شکایت کرد با قراص کهربا با ماء التفاح و امثال السماقیه امر نمود ارخای
دو سال که گاهی بنوبه ربع و گاهی عدم انتظام طاری میشد و در حین اخذ حمی عرق قلیل مبین
میشود بفصد و مثاول هر یوم دو درم منضجین بیست درم سکنجبین و امثال الخل زیت امر نمود مردی را حمی
را حمی و سعالی و در اجابتین لیثه لطن بود با ماء الشعیر و بزر قطونا امر نمود صبی از حمی و ضعف و عرق نفس پس
طلع کرده یوم بود شکایت نمود بحقنه مسهل پس مثاول ده درم فلوس خیار چنبر در سی درم شراب بنفشج
باللیل و در عقب آن بنفشج مربا با شراب بعد از آن ماء الشعیر و تطلیه با آس با ورد و خل و دهن ورد
امر فرموده گفت که این شوصه ایست عمیق پس بفصد و شوصه و حجامت نیز امر نمود زنی از حمی حاده
و سعال و قاروره رقانی و خروج مقعده شکایت کرد بتقدیم علاج حمی با ماء الاجاص بسکر در لیل و بنفشج
ماء الشعیر بالغداه امر نمود مرد پیر را حصبه و یبس طبیعه بود با احتمال شیاف طین و شرب ماء الشعیر عدم اکل
از خوف عروض اسهال مع حصبه امر نمود صبی را حب رماه مجانبی بود و در ساد حصر فاوی عدا حث تحیی
بدید آمد با قراص ورد جلنجبین و لزوم حمیه امر نمود مردی را از اسهال و حمی دق و بول حتی شکایت کرد اقراص طباشیر
و ماء السویقین و امثال مانار ربایع امر نمود مرد را از حمی ربع و عرق کثیر از احتراق سودا شکایت کرد بفصد
باسلیق و قی در حین نوبه بسکنجبین و ماء طبیخ شبت و روز دیگر بدخول حمام و امثال الخل زیت امر نمود
مرد را از حمی و سعال نافث شکایت کرد بنفشج مربا و ماء الشعیر امر نمود صبیه ده ساله حمی وقتی که هنوز
بنوبه نرسیده بود عارض شد بشرب ماء الشعیر هر یوم و بعد از ساعتی و نزول آن از معده بجلوس
در ماء حار مدتی که بجهت انضعاف نرسد پس بدهن بدان بدهن و بنفشج و بجهت بجلوس در ماء فاتر
و شرب ماء الشعیر بمقداری که بسهولت منهضم گردد و معده بمثل نیز و سایر اطعمه لطیفه امر نمود مرد را از حمی بنافض
و پس از آن حمی حاده و قی کثیر شکایت کرد بشرب ماء حار تنظیف معده یعنی اگر قی بسهولت بود والا شرب
ماء حار با سکنجبین تا بسهولت معده پاک گردد و بعد از قی بشرب ماء الشعیر با ماء الرمان امر نمود مردی از حمی و
اسهالی که چون عفص بکرد به و وجع و بقراقر شب بحقنه نیز سیلان دم در مقعده وی حادث میشد
شکایت نمود پس معقده را ساعت بساعت بسوفی که از بخود دبه شده و زعفران و افیون مکه و اقاقیا و ارز و دهن

وی

نوی الشمش و سبیه و قلیل افیون ترتیب نموده باشند امر فرموده زنی از قشعریره و قاروره حاد
مایل بصفره و اسهال دم شکایت کرد بدو درم بزر قطونا مع قلیلی از دهن ورد باللیل و پنج درم منضجین سکنجبین
در نهار امر نمود عجوزه را هفت روز حمی و وجع ساقین و اسوداد بول بدون آثار یرقان و بغیر احتباس
طمث و یبس بطن عارض شده بود با ماء الجبن بهلیلج اسود و افتیمون و امثال الخل زیت امر نمود مردی را
چهارده روز حمی و سعال و حرقت صدر و بول خام مع اعتدال طبیعه بود بنفشج مربا و ماء الشعیر امر نمود
مرد را از حمی و وجع شدید مراق مع اعتدال طبیعت شکایت کرد با قراص ورد بسکنجبین امر نمود مردی
از حمی و شقاق مقعده و یبس طبیعه و قشعریره حمرا شکایت کرد با ماء الاجاص وقت سحر و ماء الشعیر بالغداه
و تطلیه شقاق بمرهم ابیض امر نمود مردی از حمی ربع و تهیج و وجع احشا و حلاوه آن شکایت نمود بمثاول
هر یوم پنج درم منضجین بسکنجبین قرص ورد با ماء الانیسون و امثال الخل زیت امر نمود مردی را از حمی لیلیه
شکایت کرد بطبوخ هلیلج بعد از آن بمثاول شمش امر نمود مرد را هر چند روز حمایی عارض میشد مع حراره
و ضعف استمرای طعام و قی کثیر می نمود بفصد و اخراج شصت درم خون و مثاول هر روز
اقراص وردی که مایل برودت باشد و امثال الخل بقله زیت امر نمود غلامی از حمی با قشعریره و نافض شدید
که بعد تشقیق میشود و قاروره ناری براق شکایت کرد بمثاول منضجین بعد از آن سکنجبین و بعد از آن
ماء الشعیر امر نمود مرد پیر را از حمی دو ماهه و سعال و یبس طبیعه و رعاف کثیر شکایت نمود بشرب فلوس خیار چنبر
در شراب بنفشج سحر و بنفشج مربا در غداه و بعد از آن لب عتی ماء الشعیر بفصد قیفال یمنی و اخراج شصت درم
خون امر فرمود شیخی هر روز وقت عصر حمایی بنافض که بعد از آن بغایت حار میشد و قلق بدید
می آمد حادث شد بمثاول دو درم منضجین در غداه و بعد از آن سکنجبین و بعد از ظهر اقبل از ظهر
شربت سویق مع سکر و تطلیه موضع قلب و فم معده بمبردات امر نمود مردی را که هر روز حمی بنافض و بعد
از آن تسخن بدن و هر روز دو سه مرتبه اطلاق حادث شده بود جلنجبین با ماء حار علی و در وقت
نافض قی با ماء حار و سکنجبین و امثال الخل زیت امر نمود که تا اطلاق نیز از روزی دو سه مرتبه
زیاده نشود منع و حبس آن نباید شد مردی از حمی ربع و حمرت ماء و تسخن بدن بعد از نافض شکایت
کرد بقی در حین نافض بآب حار و اگر بعد از قلی معده از طعام قی کنند باکی نباشد و روز
دیگر بحمام و مثاول هر یوم سه درم سفوف ورد بسکنجبین بروزی صفرا آن و ورد احمر سه درم عصاره غافت

عصاره افسنتین یکدرم بزر الانجره بزر الکرفس انیسون یکدرم و نصف علی الرسم سفوف سازند
امر نمود و فرمود که تنقیه این حمی بدون بزول اسطارکشته رطوبه ابدان مستعسر و نادر بود و درین حمی
تلیین طبیعه بفلوس خیارچنبر و تناول ماء شراب از سفوف مذکور از لوازم و غذای موافق زیرباج
باطراف فروج باخل زیت بود و سقوط شهوت در حمی ربع از عوارض مذموم ردیه باشد **زنی**
با حمی ربع بود پس او را اسهال از نزله عارض شده و قاروره وی اترجی بود و تناول هر روزه جلنجبین و
و نقیع صبر با یکدرم بجلاب و اغتذا بخل زیت حلو و تلیین طبیعه اگر محتاج بود بفلوس خیارچنبر مع جلاب
در شب بعد از نوبه و حمام در روز دوم نوبه و در روز نوبه قی و بعد از فتور حرارت باقراص ورد مع ماء
الرازیانج و سکنجبین امر نمود **شخصی** از حمی بنافض و تورم ظاهر رجل و بول احمر قانی و کثرت عرق و سیل
شکایت کرد بفصد و اخراج دم بحسب قوت بدفعات و تدریج و تناول هر روز جلنجبین مخلوط بفلفلی
از قرص ورد مع سکنجبین و اغتذا بخل زیت امر نموده فرمود که اگر عرق دایمی باشد بعد از آنکه دو سه
روز زیرباج مع فروج تقویه نموده باشند فصد کنند **دیگری** از حمی و نافض و بول احمر قانی و عرق
کثیر شکایت کرد بفصد و اخراج دم بحسب قوت و تناول جلنجبین باقراص ورد و ماء الانیسون
امر نمود **مردی** بخفه از حمی و برد و اشتغال و فواق و اسهال شکایت کرد باقراص عود جهة تقویه
فم معده و اقراص طباشیر جهة تقویه امعا و منع اسهال امر نمود **مردی** از حمی و سهر و حرارت ما شکایت کرد
بادویه مرقده و لزوم ماء الشعیر امر نمود **مردی** از قشعریره خفیفه در وقت حمی و وجع شدید در ظهر مع اعتلال
طبع شکایت کرد بفصد و شرب سکنجبین و بعد از آن ماء الشعیر و غذا خل زیت امر نمود **مردی** از حمی
حاده و صفرت ما و حمرت عین و طبیعه مایل بتلیین کثیر شکایت کرد بماء الشعیر بربع آن ماء
الرمان المز و مجانبت و منع خل و ماورد و دهن ورد بر راس و غذا حصرمیه امر نمود **مردی**
از حمی حاده و یبس طبیعه و حمرت بول شکایت کرد باقتصار هر یوم در صبح یکدرم قیحه نقیع بالسکر
و بعد از آن جلاب و در غذاء یکدرم جلنجبین و غذا خل زیت امر نمود **زنی** از حمی حاده و لین طبع و وجع
ضلع و خفقان تحت ید یسری و وجع رحم شکایت کرد با ماء الشعیر و لعاب بزرقطونا امر نمود **دیگری را**
جهة حمی حاده هر یوم ده درم جلنجبین سی درم سکنجبین و غذا خل زیت امر نمود **مردی** از حمی و هذیان
و قذف شی ابیض بیچ روز شکایت کرد به یکدرم بنفسج مربا با رب السوس و بعد از آن ماء الشعیر امر نمود

زنی بعد از سیلان نفاس کثیر حمایی برد و حر و بول رمادی خاثر حادث شده بود ده درم جلنجبین
بعد از آن سکنجبین و بعد از آن ماء الشعیر امر نمود **صبی** چهار ساله از حمی و لینه طبعی که هر روز سه مجلس میرفت
شکایت کرد به هر یوم یکدرم طباشیر با ماء الخیار و باللیل لعاب بزرقطونا و اگر اسهال بار زیادتی کند باقراص
طباشیر به السویقین امر نمود **زنی** از حمی با دوار و عرق و مرض مربع یوم الدور شکایت کرد فرمود که
این مرض علت از سودای عفنیه و این نادر می باشد پس بفصد باسلیق یمنی و شرب طبیخ هلیله در ماهی
دو مرتبه و در یوم دو بار تناول جلنجبین و سکنجبین و قی کردن و تا محل قرشی ناشتا بودن و ابعاد از اشیای حریفه
لطیفه چیزی دیگر نخوردن و روز دوم نوبه بحمام رفتن امر نمود **زنی** از حمی و سعال و وقوع نفث در اجابت
و درد و بول بحرقه شدیده شکایت کرد بسفوف کثیرا امر نمود مغز ان کتیرا یکدرم پنجدرم حب الآس
ده درم خشخاش سفید پوست گرفته یکدرم بزر الهند با بزر الخس یکدرم ده درم بزرقطونا نی غیر مدقوق دو درم شیرینی
سه درم در طرفی النهار با ماء الشعیر **شخصی** از حمی و قشعریره و التهاب الیمین بطن و قاروره غلیظ شکایت
کرد و در اطلاق وی خون بود باقراص طباشیر کافوری با ماء الرمان و اغتذا با ماء الرمان و زیت امر نمود
شخصی از حمی چهل روزه و صداع ده روزه و قاروره حمرا و یبس طبیعت شکایت کرد بحجامت و شرب فلوس
خیارچنبر در شراب بنفسج در سحر و پنجدرم بنفسج مربا و جلنجبین در غذاء پس ماء الشعیر و اغتذا بخل زیت
امر نمود از حمی ده روزه و یرقان سه روزه قاروره یرقانی شکایت کرد با ماء الاجاص بالنیل و ماء الشعیر
بالغداة امر نمود **مردی** از حمی و قذف کثیر ابیض و در غداة قی بلغمی و تورم رجلین و لین طبع که سه یوم
سه مرتبه رفتی شکایت کرد فرمود که این قریب بدقت پس باقراص حب الآس با ماء پرسیاوشان
امر نمود **شابی** بعد از حمی از حرارت و عطش و یبس بطن شکایت کرد باحتمال شیاف صابون و تناول
جلنجبین با ماء خیار و تکمید بطن بخرقه سخن و اغتذا الطفیشل و شرب ماء الاجاص بالسکر در وقت سحر امر نمود
از استرخای احدی الرجلین و وجع جنبین و تناثر شعر راس و ارتفاع حیض شکایت کرد فرمود
که این نوعی از وقت قلة دم از خطایت که از فصاد در غیر وقتش حادث شده در معالجه این باب
احتیاط مرعی باید داشت و چون غرزان در تحت جنب خشلاد باید بفصد باسلیق یمنی اخراج
شصت درم خون بیک دفعه باید نمود و اگر غرزان معاودت نماید بعد از سه روز اعاده فصد
باید کرد و اگر غرزان نبوده باشد حجامت ساق که معین بر درور طمث است باید کرد و فلوس

خارج جز مروس در ماء الاصول و شراب منضج بنوشند و اگر حمی و حرارتی باشد بدل ماء الاصول شراب
منضج اولی بود و اگر حرارت اشد و اقوی بود شراب منضج و ماء الاجاص باید نوشید و اگر حرارتی نبود باشد
و نفخی نیز نبوده باشد اصول و بزور رازیانج و کرفس بماء الاصول باید افزود و سه اسبوع باید نوشید که
اگر طبیعت هر روز زیاده بر سه مجلس عمل کند و دیگر جلوس در آبزن بمقدار قوت و دالک بمقدار
احراز الم احداث اولی حمارتی و بعد از خروج از آبزن تمریخ بدهن خیری و وضع محجمه بشرط بر ساق بعقب
فصد و اگر ضعف و غشی بوده باشد قبل از آن تناول خبز با ماء الحصرم یا ماء الرمان المز و اغتذا بزیرباج و ماء
الحمص بفروج و اگر حرارت غالب بود خل زیت و قرابل جداد و طفیشل مبرود و فروج با مشروب سکنجبین ساذج
و اگر حرارت نبوده باشد جاء السکر با فاویه یا ماء العسل و در سایر ایام تناول جلنجبین و رب احماض
نافع باشد **شخصی** از ضعف بدن بغیر اشتهای غذا و بدون عطشی شکایت کرد فرمود که از شدت
حرارت پس سکون در مواضع بارده و ریخته و جلوس در ماء بارد هر یوم دو مرتبه و تطلیه راس بفواد
صندل و کافور و ماء ورد والزام ماء الشعیر امر نموده فرمود که این مداوای این علت است مشروط
بآنکه بهواء حار نشیند **شخصی** هر توقتی مجالسی در حرشدید عارض میشد پس فصد نموده ضعف و عطش شدید
وی را حادث شد بلزوم ماء الشعیر بسکر کثیر هر یوم با الغذاة و لعاب بزر قطونا بشکر جبرزد
بالیل و شرب ماء و باذ بقدر رغبت امر نموده اسهال صفراوی عارض شد بلزوم ماء الشعیر عدم
السکر امر نمود سوال کردند از جواز حقنه تبرید در حمیات عتیقه فرمود که هر مرتبه مانند آن از امراق
مفرطه جایز نباشد زیرا که در تبلیه چنین حمیات می افزاید **مردی** از حمی و عروض غم و قلق در روزی چند
مرتبه مراره ثم و قی صفراوی شکایت کرد سکنجبین و ماء حارتی و تمین طبعه بماء الاجاص بسکر در سحر
و ماء الشعیر با و الرمان بالغداة و اغتذا بخل نیت امر نموده فرمود که اگر سیلان عرقی می بود
فصد بایستی کرد **مردی** از حمی حاده و اسهال صفراوی شکایت کرد با قراص طباشیر ممسکه و لجنبه سعال
که عارض گردید با نضمام اقراص حب الآس و شراب الآس و اغتذا بکعک و نوز مقلو نیز
الحصی شس امر نمود **مردی** در اواخر ربیع در جبین شی عرق کثیر مینمود و استعداد ای سلی کرد منضج
هلیلج امر نمود **مردی برد** بعد از تغشی و تشبیع مکرر در جبه و عرقی عارض میگردید بفصد با سلیق و قعود در مواضع
بارده بعد از طعام و تقلیل و تلطیف غذا و بمش ماء الحمص امر نمود **مردی** از افراط عرق لیل شکایت کرد

در بیان منفعت سرکه و مضرت سکنجبین

فصد فرمود و در آن شب عرق کمتر شد بعد از ده روز زیاده شد بتکرار فصد و تقویه معده بجلنجبین سکری
و مصطکی و اغتذا بزیرباج بلحم حمل بتخفیف طعام و تفریق اکل و تناول مقداری که بر معده ثقیل و موجب
خلفه نگردد زیرا که بدترین چیزی که موجب اضرار میگردد تناول طعامست در دفعه واحده بحد شبع
و شرب ما بعد از آن و بتخفیف مزج شراب و شرب آن بعد از استمرای طعام امر نموده فرمود
که کثرت عرق دلالت بر امتلا و فضول دموی مینماید **شخصی** از لقاهت اسامی حاده
شکایت کرد بتناول هر یوم ده درم جلنجبین بماء الرمان المز امر نمود **بعضی** از تلامذه از سکنجبین سوال
کردند استاد فرمود که قدما چون محتاج بچیزی بودند که جامع لذت و تقطیع و تلطیف و تفتیح و تشفیه بوده
از استحکام مبرا باشد بعد از افکار بسیار و تجارب بیشمار رای ایشان بخل و عسل فقط قرار گرفت زیرا
که اگر مراد جلای فقط بغیر تبرید می بود اقتصار بشراب عسل کافی و اگر مقصود تقطیع فقط می بود افاویه حریفه وافی بلکه
ابلغ می بود ولیکن چون مطلوب افعال مذکوره بدون استحکام بود اوفق اشیا در آن افعال خل ممزوج بعسل
بود زیرا که عسل لذیذ و جالی و ملطف و منضج و محلل و مانع عفونه بود و کاسر حرارت عسل مانع استحاله آن
بصفراست و بعد از آن چون حذاق اطبا بر وجوه مذکوره در امر سکنجبین اطلاع یافتند و دانستند که
سکر در جلا مقصر نیست بلکه مع جلای بالغ حرارت آن از عسل اقل و استحاله آن بمرار بعید است انرا
مغتنم دانسته بر عسل اختیار نمودند خصوصا در بلاد و امزجه حاره بعد از آن قومی از اطبا چون توهم کردند
که مقصود از سکنجبین بجز تلطیف فقط و تفتیح سدد کبد و طحال نیست جهة تقویه افعال مظنون خود اصول
و بزور بر آن افزوده سکنجبین بزوری و سکنجبین اصولی مسمی گردانیدند و این رایی غیر صحیح
و اختیاری غیر محمود است زیرا که بمنفعت عظیم آن که عبارت از تبرید و تلطیف است از آن مفقود
میگردد و با مزاج ملتهبه و اکباد حاره مضرت میرساند و باعث تشنگی و در آن خصوصا در کثرة
البزور و الاصول آن که اکثر اوقات تهیج غثیان و قی در آن مینماید بدیدی می آید و اضرار واف دارد آن
بمعده بسیار زیاده بر ساذج می باشد خصوصا کسی را که فم معده او ذکی الحس بوده باشد و لیباشد
کرسم سکنجبین کثرة البزور موجب غثیان و قی و انقلاب نفس ایشان گردد و بنا بر عدم موافقه سکنجبین
بمعده جالینوس عصاره سفرجل بسکنجبین ساذج افزوده تا تقویه معده نیز باقی افعال سکنجبین ساذج
منضم گردد و دیگر آنکه هر گاه داعی باصول و بزوری محض تقطیع و تلطیف و تفتیح سدد بوده باشد

بسیاری ازاد و یست که دراحداث آن افعال اقوی از سکنجبین باشد و از سکنجبین مستغنی گرداند
و اگر انگه مقصود صدور آن افعال از سکنجبین بر وجه اتم و اقوی بوده باشد ممکن است که اصول و بزورها
در آب جوشانیده و صاف نموده سکنجبین ساذج ممزوج نمایند و اما هرگاه مقصود افعال مذکوره مع تبرید و تلطیف
بوده باشد از بزوری و اصول ممکن نباشد و اخراج مغز استخوان از آن سعد در نبود و پس اولی و انسب
آنست که از سکنجبین ساذج آنها در سرود و در عللی و در محرورین سکری و در ضعیف المعده سفرجلی بکار برند و چاره
نباید داشت **اما منافع** سکنجبین باید دانست که از اکبر منافع و اعظم فواید سکنجبین که در غیر آن یافت نشود
تقطیع و تلطیف و تفتیح الست بغیر اسخان و اینمعنی بغایت عمده و جلیل القدر است و در حفظ صحت و منع
حدوث سدد و تفتیح حادث آن و استعمال آن دایما ممکن و خالی از اضرار است و در محمومین نطفیه حمی
بتبرید کبد و تفتیح سدد آن و تقطیع اخلاط غلیظه که در نواحی ماساریقا و اسافل معده باشد مینماید و
در تسکین عطشی که از التهاب معده و کبد حادث گردیده باشد اقوی و انفع از سایر اشربه بوده [حاشیه: تا بنابر سرعت]
نفوذ و وصول آن بکبد بسبب حده خل و حلاوت عسل باشد که موجب حرکت میل و شوق و مبادرت
کبد است با جذاب آن زیرا که اشیای حلوه محبوب کبد باشد بالطبع در خل فقط و ماء فقط و سایر میاه
[فواکه] حامضه مفقود بلکه معکوس است و ماء العسل اگرچه درین باب اقوی و اسرع و اولیست و لیکن
بنابر انعدام خلی که مبرد و مطفی و مسکن عطش بمانست بر تسکین عطش و تبرید فائز بلکه هرگاه
عسل بسیار منجذب بکبد گردد مائیه از آن مفارقت نموده اولا فاولا بناحیه کلی و آلات بول نافذ و
جاری میگردد و عسل خالص در مجاری باقی مانده موجب حمی و عطش و تولید مرار بلکه حدوث سدد
نیز میشود زیرا که اکثر تولد سدد در کبد از اطعمه حلوه بسبب کثرت جذب آن و احتباس کبد است مائیه رقیقه از آن
تا آنکه بنابر کثرت در مجاری منسلخ گردد و الا اشیای حلوه فی طبعها سدد و نباشند بلکه جلاء و فتاح باشند
و دیگر از منافع عظیمه سکنجبین قطع ماده حمی بلغمیه است زیرا که تقطیع بلغمی که در اسافل و حوالی و مواضع قریبه
معده بوده باشد نموده مانع التصاق آن بمواضع مذکوره میگردد و بعضی ایراز و بعضی ایصال و آنچه طافی
بود لیقی اخراج مینماید و مع ذلک اطفای حرارت غریبه متولده از عفونه که عبارت از نفس حمی باشد
میکند و این خصیصتی عظیم است که یکی قطع ماده حمی و اطفای آن نیز نماید و از منافع آن تقطیع بلغم
غلیظ و اخراج آنست از بدن و چون مصادف خلطی گردد که مستعد استحاله بمرار اصفر بوده باشد مانع استحا

آن

ان میگردد و اگر مخلوط بغیر صفرای قلیل المقدار گردد احاله آن و کسر فرط حرارتش مینماید و اگر کثیر
المقدار باشد بتنقیه و ادرار و بول اخراج آن مینماید و دیگر آنکه تفتیح سدد کبد مع تبرید باعتدال که مانع
ملتهب و تورم و تسخن کبد گردد مینماید و مع ذلک تلطیف و تفتیح طحال غلیظ و ترقیق دردی دمی که در آنست
نموده اکثر آن با امعا و اقل آن بقعر معده منصب گشته موجب قلة تولد سودا در بدن بنابر خروج
ماده آن از امعا و بول فیما و موجب هیجان شهوت طعام بنابر انصباب سودا بقعر معده میگردد و پس
بر تفتیح تجاویف عروق صغاری که واصلست از مقعر کبد بحدب آن منع حدوث التهاب و ورم حار
در آن موجب سلامت کبد و بنابر منع اجتماع دردی دم در طحال مانع اورام و اکثر امراض طحال گردیده موجب
سلامت حال طحال میگردد و اکبر عماد حفظ صحه بدن سلامت کبد و طحال است پس سکنجبین در حفظ صحت
تاثیری عظیم دارد و دیگر آنکه تقطیع و اخراج فضول غلیظ ریه و قصبات آن که عسر الخروج بود نموده
ربو و سعال مزمن بانتطیف و تقطیع فضول غلیظ لزج مثقوب بقصبات ریه و تهیج سعالی که باخراج و
نفث بلاغم غلیظه منقی ریه باشد نافع بود و لهذا اکثری از قدما مثل بقراط در اواخر شوصه و ربو
عتیقا و اکثر علل صدر امر بسکنجبین نموده اند و دیگر فواید در سکنجبین بسیار است مثل آنکه مع ماء خوص
عنصلی آن و خوانیق را هرگاه بدان غرغره کنند و بجهه اجتذاب بلغم از دماغ و تجفیف لسان و تسییل
بلاغم از نواحی فم و بجهه بثور و قلاع و بخری که از فم معده باشد و منع دیدان و حب القرع در بطن
و اعانه برقی و تلطیف معده بجهه تحلیل خنازیر هرگاه دقیق شعیر با آن سرشته ضماد کنند بی آنکه تفریح نماید
زایل میگرداند و اکثر امراض را نافع باشد و جالینوس گفته اصلح اشربه است جمیع امزجه را در جمیع اسنان
و حفظ صحه مینماید زیرا که تفتیح سبل ضیقه نموده منع احتباس کیموسات غلیظ در آنها مینماید و مدح جالینوس
از این بخصوص از اینجهه است **اما مضار** سکنجبین باید دانست که ابتدای سحج مضر و در وقت کثرتش
اضر باشد پس در آن و در اوجاع ارحام و در قولنج از ابتدا تا زوال آن و در زحیر و بواسیر
و شقاق معده و نتوآن و در حین کثرت غشی و القلب بنفس و التهاب یق و در رعشه و اختلاج و در حین
خوف عروض فالج و در خدر و بالجمله عصب را بالذات مضر باشد و لهذا معده و امعا و مثانه و رحم را
بدست و اصحاب تقطیر البول را بالغایت مضر باشد و وجع رکبتین بارده و اصحاب مالیخولیا و افکار فاسده را
و جمیع امراض سوداویه خصوصا سرطان و جمعی اکه طعام در معده ایشان حموضه پذیرد و اصحاب اوجاع زهار

و وجع ضهر

محمد ابن زکریا

ارحام را مضر بود و قطع باه و تبرید نواحی کلی و مثانه و ترقیق منی نماید و از بدمعین آن کسی که بغایت قوی
الکبد و قوی المعده و خصب البدن و کثیر اللحم بوده باشد از اسراف آن وی فاسد و باستسقا مودی
گردد اما درمداوای حمیات الحق صاحب کامل افاده فرموده از آنجمله شیخی را از کثرت مکث و
سیر در شمس و هوای حار حمایی عارض شد بتبرید مسکن و وضع خرقه کتان مبلول بسکنجبین صندل ابیض
غلاف و ابهت مثقال یا ورد مع چهار مثقال دهن ورد و دو مثقال خل ممزوج مضروب مبرد بر راس
و تبدیل آن وقتا بعد وقت امر نموده فرمود که اکثر ضرر این حمی بر راس باشد و با غذیه و فواکه مرطب
مبرده نیز اشاره نمود مردی را از اغتسال بمیاه فاتره مثل شی و استحصاف جلد حمایی حادث
گردیده تا پنج روز در تزاید و اعراض آن بشاره بطبیعه و خوف اشتعال بدان بود چون از قوت و سن
و فصل مانعی نبود بفصد کامل و اغتذا بماء الشعیر مطبوخ بقلیلی از بزر الاتانج و العناب تا چهار ساعت
بسکنجبین سکری امر و از تناول مغثیات سد قبل از استفراغ منع نمود شابی را از اکثار تناول زنجبیل
مربا و دیگری را از تناول عسل حرارة و لهب و حمی و جفاف لسان و مراره فم و احمرار وجه و عینین و ارتفاع
نبض و حرقت بول عارض شده فرمود که حمی یومیه است که خوف اشتعال بخلطیه دارد پس سکنجبین و ماء
رمان الحامض تحلب بزر القرع و خیار و بقلین بماء التمر هندی ترشحت یا شراب ورد مکرر و اغتذا
بمزوره ماش بزرشک مقشر یا ماء الشعیر با لوز و تنقیه کبد و معده و بمبردات مغتوبه و اسپار تدابیر
مبرده مرطبه امر نموده فرمود که مداوای حمای نیز که از اکثار شراب صرف حادث گردد بمذکورات
بود مردی را از اکثار طعام و تخمه حمایی لحشای منغص مع تهیج وجه و جفن و رقت بول و حرقت آن و عینین
و سیس طبع حادث گردید تلطیف با فی المعده بقی پس بشرب ماء حار و بقلین طبع بشل حب ایارج و معجون
راحه یا جوارش کمونی که بورق آن مضاعف باشد فی النسخ بوده باشد و تواتر تقلیل بطن باماء حار اگر طعام
و مزاج بارد بوده باشد بمیاه فواکه و ماء الرمانین تریحت اولی بود و البعد از آنکه طعام فاسد
با امعای سفلی منحدر گردیده باشد بشیاف و حقنهای لینه معموله از عناب و سپستان و شعیر منقوش
و بنفشه و دهن بنفشه و تخم کتان و جاج و اگر نفخ و ریحی در امعا بوده باشد بحقنهای مغشیه معموله
از بزر کرفس و رازیانج و کمون و نحو آنها تلیین نمایند دیگری را از افراط طعام و تخمه اعراض مذکوره مع غثیان
عارض شد بتجرع ماء حار قلیلا قلیلا تا معده و امعا از بقیه طعام فاسد پاک گردد و بعد از اخلاط

حمای تخمه

حمی

حمی بد نمود حمام پس بتقویه معده بجلنجبین سکری یا به ساذج یا سکنجبین سفرجلی و اغتذا بمزوره بقول
یا بماء الرمان یا حصرم یا مرق فروج مطبوخ در میاه مذکوره و مقل تفاح و سفرجل و کمثری و تضمید معده
بصندل و ورد و اقاقیا و ماء الآس و ماء اطراف الکرم و اگر غیر طعام فاسد اخلاط دیگر باسهال منقی
گردد و قوه ضعیف بود با احتراز از حمام و شرب سفوف حب الرمان و اغتذا بقل سماقیه و حصرمیه و ریباس
و زرشک و اشربه قابضه مثل آن و اگر بعد از سکون حمی اشتها ساقط بود بتناول جوارشات مقویه معده و نافعه
و اگر اسهال با فراط و عروض غشی انجامد بعلاج غشی استفراغی و تدهین معده بدهن تفاح و سفرجل
و ورد و مصطکی و اگر وجع و الم و ضعف در معده بوده باشد بتکمید معده بتساویل سخنه یا به یا مبلول بد
دهن زنبق یا دهن زعفران یا با دهن سخنه و بتقویه بجوارش تفاح و سفرجل مسک
امر نمود شخصی را بسبب ورم حالب و دیگری را بسبب ورم عضد دیگری را بسبب ورم لوزتین دیگری را
بسبب ورم الا حمایی حار عارض گردید بهر چهار تن بفصد عرقی که موافق عضو وارم بود و تلیین طبع بخیار
چنبر شربا و احتقانا و تقلیل غذا و تقویه قلب و فم معده باشربه فواکه بارده و ماء الشعیر و لزوم دعه و راحه در
مواضع بارده و احتراز از حمام و شراب و لحوم و حلاوات و از شرب ماء بارد و باطلیه و اضمده موافقه در هر یک
از اوقات اربعه ورم امر نمود یکی از تلامذه از حمی استفراغی سوال کرد فرمود که گاه از حرکت و تهیج
اخلاط که موجب سخونت روح گردد و گاه از حرارت دوای مسهل و گاه از اغمایی که در آن حادث ظاهر گردد
و گاه از استفراغ بفصد بسبب نقصان رطوبه دم و ابخره و تسخن باقی دم و تهیج صفرا و صعود ابخره
بدخانیه حمای یوم عارض گردد پس بامساک طبیعه و توسع غذا و تقویه قوة و رطوبه با غذای ماء اللحم فی
عدیم السمین که در همان ساعت ذبح نموده باشند و اقطاع رقیقه لحم احمر را مع ماء ورد و عناب و ماء
تفاح و سفرجل حامض طبخ نموده باشند و بعد از چند جوشی صاف نموده مرتبه دیگر مع میاه مذکوره طبخ و صاف
کرده مرتبه ثالث مع ماء القرع یا ماء الخس و الکزبره و قلیلی از ملح بجوش آرند تا بنصف آید صاف نموده
با صمغ و نشای مقلو و طباشیر بدفوعه بخورد و اگر قوت بغایت ضعیف باشد بعوض آب شراب
ریحانی قلیل و تضمید معده با ضمده مقویه حاره بالفعل زیرا که فاتر مضعف بود و وضع صوف مغموسه
در دهن مصطکی یا در دهن ورد بر محل قلب و کبد و اغتذا بمبردات و مرطبات خفیفه تدارک باید
کرد و آنچه بسبب فصد بود نیز بمذکورات علاج باید کرد الا آنکه محتاج بامساک بطن و قوابض

محمد بن زکریا

نباشد و فرمود که در جمیع انواع حمیات بعد از سکون و انحطاط حمی استحمام معتدل و صب ماء معتدل
نافع باشد شخصی از ابتدای غب خالصه شکایت کرد بلبنیات مبرده مثل ماء الرمانین معصور سکنجبین
مع سکر و تمر و ماء الاجاص و تمر هندی و خیار چنبر با شراب ورد و دیگر ربع سکنجبین مبرد بثلج و ممزوج
بماء بارد امر نموده فرمود که اگر صداع و ثقل در راس بوده باشد حقنه لینه اوفق باشد و فرمود
که در یوم نوبه از غذا اقتصار بماء الرمان المز و جلاب مع بزر بقله مدقوقه یا ماء تمر هندی ممروس مصفی
مع ماء البطیخ هندی یا ماء الخیار مع بزر بقله و طباشیر نمایند و در ایام راحت پنجاه درم ماء الشعیر بده درم سکر
طبرزد یا شراب بنفشه و العلاج چهار ساعت بیست درم سکنجبین ساده ممزوج بماء بارد و مثل همان بزر بقله
از ساعتی مزوره قرعه و اسفاناخیه با ماء الرمان و ماء الحصرم بدهن لوز یا خل بدهن لوز و لب بزر قثاء خیار
بجواهر معقوده و مانند آنها از اغذیه مبرده مرطبه و در صیف بتبرید اغذیه بثلج الا آنکه معده و کبد ضعیف باشد
النفع بود و فرمود که شرب سکنجبین بعقب ماء الشعیر یا مخلوط با آن موجب نفوذ ماء الشعیر از معده قبل از
الانهضام گردیده غذایی جید محمود بدن نشود و اصل نگردد و تبرید و ترطیب مطلوب از آن بعمل نیاید زیرا که ماء
الشعیر مادام که در معده باشد و بکبد نفوذ ننموده و مستحیل بدم نگردیده باشد تبرید و ترطیب ننماید و شرب
سکنجبین قبل از ماء الشعیر بیک ساعت بنابر جلاء و تنقیه ما فی المعده و الامعاء موافق و نافع بود و لیکن
بعد از آن بچهار ساعت تکرار شرب سکنجبین لازم بود و در تنقیح افاده بیان نمود که هرگاه ماده
رقیق و صفراوی بود شرب ماء بارد بتعدیل قوام خلط و مضادت مزاج حمی اوفق اشیا بود و باشد
که بسبب قوت طبیعه بر دفع ماده بعرق یا ادرار یا اسهال باقی گردد و حمیات محرقه را ساکن و
منقطع و باشد که بحمی بلغمی منتقل گرداند و در وقت نوبه حمی غب خالصه بعد از انقضای نافض ماء قوی
البرد خصوصاً بعد از ظهور نضج لبسی نافع بود و لیکن اگر در معده و کبد ضعفی یا در اعضای باطنه ورمی
یا وجعی یا حرارت غریزیه ضعیف یا شارب غیر معتاد یا بغایت نحیف یا قلیل الدم بوده باشد
یا غب غیر خالصه یا بلغمیه یا سوداویه یا مرکبه بوده باشد خصوصاً قبل النضج بغایت مضر و مهیج اخلاط
و مضعف قوه و محدث فواق و تشنج و تپ آفات بود و سکنجبین یا در حمیات صفراویه
منفعتی عظیم است و باشد که تلیین طبیعت نماید و لیکن نباید که بسیار شدیدة الحموضه باشد
که مضرت آن عظیم است زیرا که حامض قوی التاثیر است در منفعت و مضرت و عدم سرعة انفعال

منافع سکنجبین در حمیات صفراویه

امراض

امراض صفراویه از سکنجبین حامض دلالت بر صعوبت و خطر علت و فجاجت و عصیان ماده از نضج کند که با
سکنجبین قادر بر تلطیف آن نیست میکند و در امراض صدر اگر قوت قوی باشد سکنجبین تلطیف
رطوبات لزجه نموده موجب سهولت خروج آن بنفث و تنقیه آلات تنفس بحرکت سعال میگردد و اما اگر
قوت ضعیف و عاجز از نفث یا سعال بوده باشد احداث خناق مینماید و در اوقات بارده و شتا
شرب سکنجبین فاتر و در صیف ممزوج بماء بارد انفع و لیکن عدیم الجدا اولی باشد تا تلطیف خلط تواند نمود
و لعاب علیل با ترنج نگرداند و در حمیات محرقه و مطبقه و غب سکنجبین معتدل ممزوج بگلاب قوام با ماء
الورد و در بلغم سکنجبین بزوری یا عنصلی یا کبری انسب بود و بزوری انضاج و تلطیف و تفتیح اقوی
باشد و اما جلاب هرگاه یبوست غالب و مزاج یابس و حمی حاد و خصوصاً هرگاه قوت قوی و علامات
دال باشد بر آنکه اشتها در خاص بود ترطیب جلاب زیاده بر ماء الشعیر باشد و غیر جلاب
چیزی دیگر نباید داد و اما هرگاه صفرا غالب و خوف آن باشد که جلاب در معده مستحیل بصفرا
گردد بآب کثیر ممزوج باید نمود تا تسکین عطش نموده در صفرا نیفزاید و لهذا سرقة الخیار اصوب از
آب حامض بود و اگر آب آن کم باشد تسکین آن زیاده بود و جلاب مطبوخ در تغذیه اقوی
و در تلیین طبع اضعف از خام باشد و ماء العسل نیز چنین باشد و لهذا خوف استحاله آن در معده
بصفرا بماء کثیر ممزوج باید ساخت و هرگاه در نواحی کلی خلطی باشد یا در ادرار و اگر در نواحی صدر
و ریه رطوبتی باشد بنفث اخراج مینماید و سکنجبین درین باب بنابر شدت نفوذ و غوص اقوی
باشد و هرگاه در احشا مثل کبد یا طحال ورمی صلبت یا لین یا سده بوده باشد ماء العسل مضرت
نماید زیرا که تسخین ورم و تولید صفرا کند و کبد و طحال جذب ماء العسل بسبب حلاوت اکثر و اسرع
فوق مقدار طبیعی بحدی که در مجاری گنجایش آن نباشد نماید و موجب یا دفع سده و ضیق
افواه عروق گردد و باشد که ماء العسل ساذج بصفرا گردد و در تحلیل اطلاق صفرای زبدی نماید و در تحلیل
از آن احتراز اولی باشد و شرب ماء العسل بعقب ماء الشعیر موجب نفخ و اضطراب و استحاله آن در معده
بصفرا و طول بقای آن در معده و فساد ماء الشعیر گردد بلکه اصوب تقدیم ماء العسل است تا طریق
ماء الشعیر مفتوح گردد و هرگاه طبیعت یابس و حرارت مفرط بود عوض ماء العسل و جلاب ماء تمر
هندی ممزوج بجلاب اوفق و انسب باشد و فرمود که از اعظم فضایل ماء الشعیر آنست که در آن قولی

منافع جلاب و ماء العسل

منافع ماء الشعیر

محمد ابن زکریا

واحداث تسا قوتش منضادتش و در آن بحث مثل مدرس که جرم آن غالظ و مرق آن مسهل است و کیفیة
بساطة قوتش غذایی چند صلح باشد و لهذا هرچیز که بطول الشیر مخلوط کردد ابطال منفعت آن و احداث
نوبتش مختلفیتش در آن نماید و طبعه در رقرف در آن متغیر کردد فرموده که در عقب حمّا الص بعد از
سبایع هرچند که آثار نضج ظاهر نشده باشد استحمام جایز بود زیرا که ماده این حمی لطیف و قابل تحلل
باشد بسهولة خصوصا که علیل معتاد بتواتر حمام بود و بعد از ظهور علامات نضج و بعد از استفراغ
حمام در یوم راحت اجود معالجات باشد فرموده که رضیع را در حمی محرقه از ارضاع منع تام باید نمود
زیرا که هرچه از لبن وارد معده رضیع شود مستحق کردد مقصد مقدم در اورام و بثور و اسرار من
و عوارض که عروض آن مخصوص بعضوی معین نباشد از آنجمله محمد بن زکریا فرموده از آنجمله مردی
در یکی از شقی وجه ورمی تا حالیق مع آثار حرارة بود بفصد باسلیق و شرب مطبوخ هلیلج التعلیق راس
بماء البابونج امر نمود شخصی را جهة نضج ورم حار بزر مرو و لبن حلیب امر نمود غلامی اکه ورم کبیر در فک از نابرا
بینی شکایت نمود و فصد کرده بود و اراده جع آن داشت بتقیید مرو ابیض لبن و نیمرش اسمر و از
نمشند فصد بنابر خوف مخالفة نضج نهی نموده فرمود که تا آثار نضج در ورم پدید نیاید فصد نباید کرد
صبیه سه ساله را خراجی و رفغاد پدید آمد که بجمت بر ظهر خیلاج لیس مخمه بزرقرد و لبن امر نمود
جاریه را مشط رجل بنار احتراق یافت بعد از علاج و ذهاب جراحة ورمی در مشط رجل و خشونة و
تقشری در جلد باقی ماند بتمریخ قیروطی خطمی معمول از شمع مصطفی و دهن ورد و اسفیداج رصاص و لعاب
خطمی امر نمود زنی را بعد از آنکه چهار ماه در بدیسری بود بثرات احمر در آن پدید آمد و حیض منقطع
بود بفصد قیفال یمنی و در ماهی دیگر از قیفال یسری و همچنین بتعاهد فصد در هر ماه یکمرتبه و شرب مطبوخ
افتیمون در ماهی دو مرتبه مع ماء الهندبا و اجتناب از مولدات سوداء امر نموده فرمود
که این جنس از سرطانست مردی را بثره معلق در ذقن مثل بادنجانی سرخ مایل بسواد ظاهر
شده بفصد بود تا دو عدد تمر رطب را بدست محکم بمالد تا مثل مرهم نرم کردد و پس از آن را
بخاک اندک بهم بمالد و باصل و حوالی بثرات بچسباند و بعد از لصوق قلع نماید تا حوالی بثرات
سرخ کردد پس تحجیره فلفل بابرس با خل بساید و بر حوالی آن بمالد و به بندد و چون چنین کرد
بعد از یک شبانه روز ساقط کردید غلامی را خنازیر حار اللمس در عنق مع حمرة با و لیتبع

مقصد الفصد العام در اورام و بثور

عارض

عارض شده بشرب اقراص طباشیر ممسکه و طلاء خنازیر بصندل و کافور و ماء ورد مبرد و اعتماد و اکر
زایل نکردد بفصد قیفال از جانب ورم امر نموده فرمود که از ادویة ظاهر النفع در خنازیر ابتدای
سحوق که با مرهم داخلیون اغشیة اللطیفه نمایند و همچنین شحم ثور و تخم سباع راحون بر ماو بین
مخلوط ساخته طلا نمایند بتحلیل خنازیر نماید و فرموده اجب و ابلغ ادویه نزد من مداومت شرب
تربد و زنجبیل و شکر است که در اسهال خلط لعابی و تجوید هضم و استقبال مواد و بلغیه غلیظ که ماده
و فاعل خنازیر است بی نظیر است و در آن مضرتی نیست لهذا در اسهال صبیان بآن اعتماد
مینماید که اسهال میکنند و از احداث سحج بعید است شخصی از الکر شکایت کرد باخراج
دم امر نمود علیل گفت که از اخراج دم خایفم زیرا که بعضی میگویند که اخلاط تو در غایت فساد
و رداءة است و در حین اخراج شاید که جزئی از آن بقلب رجوع نماید استاد فرمود که اخلاط تو در
جوف دست اما خون اخلاط ردیه مندفع میکردد مردی از تورم وجه شکایت کرد فرمود که اگر
ورم احمر باشد فصد باید نمود و هر یوم ماء الشعیر مع آن ماء الرمان المز باید نوشید و دهن ورد
بقیلی کافور بر ورم طلا باید کرد شخصی از انفجار و بسله و خروج مده و حمی شکایت کرد بشرب
ماء حار و مسهلی بعد از آن ماء الشعیر امر نمود مردی از ورم احمر حار در وجه مع حکه شدیده بدون
حمی شکایت کرد بشرب اقراص بنفشج امر نمود زنی را در قرب ولادت ورمی در بطن و بعد از ولا
دت ورم در رجلین و سعال شدیدی عارض شد با قراص جنشی نش قدم البنج و ماء و الشعیر و اعتدا
بکلک الوز مقلوا امر نمود مردی از دمامیل منجوة در وجه و بقای ورم بعد از انفجار شکایت کرد بطلیه
قیموسل بدهن ورد و شد آن بر فاده محکم تا یک شبانه روز امر نمود غلامی را دو ماه خراجی در
عنق و از حرارت آن متاذی بود بفصد باسلیق از آن جانب و تنقیه موضع بدقیق باقلا سکنجبین
امر نمود شخصی از سرطان متقرح در وجه شکایت کرد بفصد از آن جانب و تندر برد و ذرور اسفیداج
امر نمود و بعد از آن اسفیداج الرصاص و طین حلیس عفص عنزمنقوب شب یمانی کز مازج با السویه مع قلیل
کافور ذرور ساخته مردی از جراحات عدسیه در ظهر خود شکایت کرد بفصد از آن جانب و لزوم
ماء الشعیر مع آن ماء الرمان المز و طلیه بطین ارمنی و خل و قلیل کافور امر نمود فرمود که اگر زایل
نکردد اعاده فصد باید نمود زنی را هفت سال سرطان کبری در عنق بود بشرب مطبوخ افتیمون در هر ماه

محمد ابن زکریا

بکرات و حجامت ساقین و بزید سرطان امر نمود مردی را در شق ایمن راس دو سال خراجی بود بعد از آن
فی نفخ مانند مده از آن ازانف وی خروج نمود و از آنجا وجعی شبیه بشوجه بجستن وی رسید و سعال و رعاف
در سره و ما بین شقیقه بقشعریره عارض گردید و اثری از ذوق موجود نبود و از [illegible] راحت می یافت
است فرمود که این ریاح قولنج است و اثری از علة قدیمی باقی مانده پس بفلوس خیار خبر شراب
بنفسج و ریحه و حلنجبین سکری و بنفسج مربا در غذاه امر نمود شخصی از تری شکایت کرد لفصد و طبیخ
هلیلج اصفر و مداومت ماء الرمان المز بطباشیر و اغذیه الحموضات امر نموده فرمود که این تدبیر وقتی
موافقت کند که بسیار حار باشد دیگری را جهت تری لحجامة ساق یا وطبیخ اهلیلج و توقی از برد و ماء بارد و جلوس
در ماء حار و شرب ماء المشمش در غذاه و اجتناب از لحوم و شراب امر نمود شابی صفراوی الدم از تری
و وجع و الم راعضا شکایت کرده گفت که چند مرتبه فصد کرده ام شرب نقیع مشمش هر شبانه روز یک قدح
کرده بعد از ساعتی قدحی از ماء الرمان و در ماهی دو مرتبه طبیخ شاهترج با این نسخه مقدار آن قشر هلیلج اصفر
ده درم شاهترج سه درم سنای مکی سه درم و بعد از طبیخ و التصفیه بیست درم سکر ابیض حل نموده
و اغذیه الحموضات امر نمود صبی را جهت تری لحجامة نقره و جلوس در ماء حار هر روز بعد از احمرار
بدن از ماء حار بقل پا ماء بارد و شرب ماء الشعیر امر نموده فرمود که صب ماء حار بر بدن جهت تری
که با آن لین طبع بوده باشد موافقت زیرا که حالیست مردی را در جنب الیمن لشراب شبیه بارز
ابیض حادث شد لفصد باسلیق از الجانب و شرب ماء الرمان المز مع دو درم طباشیر و تطلیه موضع
به دهن ورد و کافور امر نمود مردی را از بثرات یابس که بر فوق الثها شبیه بقشور البصل قشری بود
شکایت نمود فرمود که قوباست و علاج آن ماء الجبن است غلامی از بثرات حار در صدر
شکایت کرد لفصد از الجانب و تطلیه بصندل و ماء ورد و کافور امر نمود مردی از بثرات [illegible] شکایت
کرد فرمود که ادویه خارجه نفعی ندارد بلکه اقتصار بفصد و شرب مطبوخ هلیلج باید نمود صبی یکساله را بثرات
احمر در وجه عارض شد بحجامت و شرب ماء الرمان بطباشیر امر نمود مردی از بثرات حمر شدیدة الحمره
شکایت کرد لفصد و مطبوخ هلیلج بعد از آن مداومت ماء الرمان بطباشیر و اغذیه الخل [illegible] نمود
چهار ساله را بثرات حمر در عجز و دیگر اعضا پدید آمده [illegible] و تطلیه موضع بمرهم اسفیداج و کافور
و شرب ماء الرمان بطباشیر در غذاه و اغذیه الحموضات امر نمود غلامی را بثرات حار شبیه بنفاخات

وبالا

و بالا و منکب الیمن پدید آمد لفصد باسلیق یسری و تطلیه بطین ارمنی بخل و ماء ورد و کافور و شرب
ماء الحصرم امر نمود غلامی غیر مدرک را با وجه دون حد بثرات شبیه بجاورس عارض شد فرمود که این
حمره جاورسیه است با حجامت کتفین و شرب ماء الشعیر هر یوم بثلث آن ماء الرمان المز و اغذیه الحموضات
و مسح موضع به دهن ورد و قلیلی کافور امر فرمود مردی را بثرات شبیه بثؤالیل و ابن اللحس [illegible] و بعضی
اوقات خون تیز بری آمد در بدن حادث شد فرمود که این از فضولیست که مستعجل بدم نکرده باشد لفصد
در هر ماه یکمرتبه و شرب طبیخ اهلیلج چهار مرتبه امر نمود زنی را حکه و لهیبی در بدن عارض شد لفصد باسلیق
بعد از آن به روز مطبوخ هلیلج و [illegible] لعاب بزرقطونا بسکر و اغذیه [illegible] و بعد از آن بشرب
شراب اجاص بسکر امر نمود مردی از حکه بدن بدون ظهور چیزی شکایت کرد بتناول هر روز
قدحی از ماء الرمان مع دو درم طباشیر و مداومت حمام و احتراز از دخول بیت ثالث آن و تمریخ
بدن به دهن ورد و ماء کرفس و خل و صب ماء فاتر بر بدن و اغذیه الحموضات امر نمود شیخی نیز همان شکایت
کرد بتطلیه جسد بعد از تدلیک و احمرار بدن در حمام یا در شمس بدواء القسط با این صفت قسط زیت
[illegible] ده درم خل و دهن ورد بقدر الکفایه
بعد از آن غسل بدن [illegible] بعد از آن بنخاله و اغذیه [illegible] بسویق باخل زیت و اجتناب از ملوحات
امر نمود شیخی از حکه [illegible] شکایت کرد لفصد باسلیق و غسل موضع بخل [illegible] و مسح آن به دهن ورد
و کافور امر نمود شیخی از حدوث حکه بدن در لیالی شکایت کرد باسهال در هر اسبوعی یکمرتبه بحب
[illegible] ماء الاجاص و [illegible] و سایر ایام بشرب سکنجبین ساده و اگر سعالی باشد شراب
بنفسج امر نمود زنی از جرب و حکه اعالی بدن شکایت نمود و عادت حیض بحال طبیعی بود بطبیخ هلیلج
بلزوم ماء الرمان امر نمود کهلی سوداوی از جرب یابس شکایت کرد باخراج دم قلیل و دخول
حمام و تطلیه به دهن ورد و خل و ماء الکرفس در حمام امر نمود مردی از جرب و بثور رطب شکایت کرد
لفصد و مطبوخ هلیلج و اجتناب از حمام و از اطلیه حاره امر نمود زنی از جرب مزمن و وقوع غشی
در حیض فصد شکایت کرد بتناول [illegible] در ماء الرمان المز و شرب ماء الرمان و ماء التفاح بسویق بعد از
آن فصد امر نمود صبی سه ساله را جرب رطب [illegible] بود [illegible] علاج تا اکثر [illegible] موضع جمع نمود بحجامت
و شرب ماء الرمان بطباشیر و ضماد اسفیداج و قلیلی کافور بر موضع [illegible] امر نمود

دیگر را جرب با لسع و سعال بود با ماء الجبن بسکر امر نمود **جمی** از جرب احمر در ساعد ابن شکایت کرد
فرمود که از جنس احتراق و حمره است بمرزوم معجون کسیرش و بترید موضع بخل و ماورد و کافور امر نمود
دیگری از جرب شکایت کرد فرمود که جرب براد واپی بعد از شرب هلیلج و سنا و شاهترج بیست درهم
اسبوع بگیرند بعد از فصد در ماهی یکمرتبه یا دو مرتبه اگر حاجت باشد **مردی** از جرب متقرح شکایت
کرد بفصد در هر ده روز و شرب هلیلج و سنا و شاهترج در هر هفته و تطلیه موضع رطبه بدهن ورد و قلیلی
مرتک مع یسیری از کافور و بعد از جفاف قلیل آن تطلیه بمرهمی که مرداسنج و زیبق و دهن ورد و شمع
داشته باشد و مداومت دخول حمام و بعد از سکون علت و قرب عمارة آن بتناول خبز منقوع در ماء
مع ملح طیب اکراو قات جهة تلیین طبیعه و ابقات قوت و سمن امر نمود **و فرمود** که جلوس در شمس
جرب را ممنوع بود زیرا که موجب غلیان و احتداد دم میگردد و فرمود که ماست جرب را ممنوع است
زیرا که مستحیل بعفونه میگردد **شخصی** از برص شکایت کرد با بن طلا امر نمود بزر الفجل سیتلوع هندی
قوه الصبغ قسط کندش زنجار با التسویه با خل سحق نموده در شمس بر موضع طلا کنند **مردی را** در یدین
و خصیتین دو سال قوبایی بود با ابتنام ماء الجبن و جلوس هر یوم با ماء حار و دالک موضع بدهن
ورد امر نمود **دیگری را** قوبایی در بدن بود بشراب طبیخ افتیمون در هر ماه چهار مرتبه و دخول حمام
هر یوم امر نمود **مردی را** در بدن غیر اصابع حری اغلظ از قوبا و سقاق بود بشرب طبیخ هلیلج و عسل
بد لعت ابیض هر یوم امر نمود **علامی** را در قفا و عنق قوبایی بود بطبیخ هلیلج بعد از فصد اکحل از جانب
یسار و شرب ماء الشش و اشیای حامضه و اغتذا بزیرباج و خل زیت امر نمود **زنی** را در فوق
حاجب یسری چیزی که از حکه آن جبر نباشت عارض شد فرمود که این جنسی از قوبا است
حاجب یسری چیزی که از حکه آن جبر نباشت عارض شد فرمود پس بعضا زانی ب تطلیه بکافور
و رعایت حمیه امر نمود **شخصی** از بهق ابیض شکایت کرد نظر دقاق کنند و عروق با التسویه بر فوق و بخول بخل بعف
سرشه امر نمود **زنی** جهة ابتدا و جرع بفصد اخراج دم کرا نموده مرع ساکن و بهق ابیض و بیاض داشت رد بشرب قوقا
یا در ماهی یکمرتبه و اغتذا بقلایا بزیت یا دهن لوز و مداومت معاجین و اطعمه بهق ابیض امر نمود **دیگری را** بهق اسود
ظاهر السوادی عارض شد بفصد باسلیق و اخراج دم بجهة تغیر آن از سواد و بعد از آن ماء الجبن
و سفوف هلیلج اسود و افتیمون امر نمود **شخصی** را در صیف بهق اسود عارض شد و حرارت هوا

مانع

مانع شرب دوا بود با خراج دم قلیل و الزام ماء الجبن بهلیلج و افتیمون و اجتناب از معلقات دم
مثل لحم البقر و مانند آن و احتراز از بروز در هوای حار امر نمود **عشیکی** از سعفه در راس بود با فراغ
سعفه و مداومت معجون کمش امر نمود **صبی** دیگر از سعفه راس و خشکی نیشه شکایت کرد بحمه الزوم
دوا الکمش و تطلیه بطلای سعفه امر نمود **دیگری** از سعفه یابسه بشره بعقوبا شکایت کرد بتطلیه با ملک بخل
امر نموده فرمود که قوبا را نیز نافعست **صبی را** جهة ظهور ثالیل بشرب هر ماه مطبوخی که از هلیلج اصفر بازده
درم و شاهترج و سنا و افتیمون و افسنتین مکه بخدرم مهیا نموده باشند بمقدار قوه امر
صبیان امر نمود **مردی** از نقرس بدن و وجدان حرارة در رجلین شکایت کرد بفصد و تدهین
یدین بدهن بنفسج و جلوس در ماء حار هر یوم دو مرتبه امر نمود **مردی** جهة سقوط در حمام استرخاص
فصد نمود فرمود که اگر سقط بر موضعی که موجب تنبق نفس گردد عارض شود فصد واجب بود و الا فلا
زیرا که سقط موجب فصد نگردد مگر بر مواضع و اما بر غیر آن مواضع از اعضای دیگر حاجت بفصد اشاره
میفرمایند **مردی** از دابه ساقط گردیده و رگ وی قریب بمفصل بارض رسیده و وجع و ثقلی در جمیع اعضا و ورمی
در موضع سقطه عارض شد بفصد از الجانب و شرب ماء الرمان و تبرید موضع بخل و ماورد و اجتناب از لحم
شراب امر نمود **مردی** از دابه بهامه بارض ساقط گردیده هامه ورم نمود و مدهوش گردیده
خوف برسام نیز بود بفصد قیفال یمنی و تبرید راس بخرقه مبلول بماورد و دهن ورد و اغتذا بماء الشعیر
و خل زیت حامضه و در اخاین عصیر سوبق شعیر مغلی بسکر طبرزد و در حین احتباس بطن احتقال بحقنه لینه
امر نموده فرمود که هر چند ورم زیاده گردد در تبرید باید افزود **مردی را** جراحتی از سیف بوجه رسیده
التیام نمی پذیرفت و دوای جهة انبات لحم مستلت نمود بذر رسید و الکرسنه بابن نسخه و صفراکن
صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین و ابرسیا و جاوشیر و دقیق الکرسنه علی التسویه امر نمود **استاد** دیگر
دوایی جهة الحای سمت و ذکای ذهن مستلت نمودند فرمود که از اطعمه بقلایا و مطبخات و مانند آن
از اغذیه یابسه القصار و اجتناب از البان و سیاهی و ما یتخذ منها و از ذو سومات کثیره و کثرت شرب
ماء و استحمام باید نمود و تغرغر با شراب عسل و در عذوات بعد از طول سواک تغرغر بمری جهة اخراج بلغم
کثره و استعمال جلنجبین سکری اگر مزاج حامی بود و الا عسلی و تناول اطریفل صغیر و مداومت معجون
نشبت با این نسخه نافع باشد سفه هلیلج اسود مسحوق پنجاه درم کندر فلفل وج سعد مکه بخدرم

بزرالکرفس ده درم بزرالرازیانج مصطکی سنبل الطیب بکدام هفت درم اسارون سلیخه عیدان البلسان بکدام سه درم با عسل بطریق معمول معجون نموده شربتی از دو مثقال تا سه مثقال باشد و بعد از آن تا چهار ساعت اصلا چیزی نباید خورد و از شراب و بخر حذر باید نمود و در اطعمه اکثار زیت و استعمال طیب و مقویات و مسخنات دماغ نافع و موافق باشد **شخصی** از خمار شکایت کرد بحلق دایم و نه به سر پاس در کل لیالی و عمل آن در غذاه عاء و الحار کثیر در حمام و اکر زایل نکردد بغسل راس در هر سه روز بخبص بدقوق و خل و خطمی با غسل بطبیخ سلق مع لبری از بورق و اکر زایل نکردد تا بن **غسول** که در ان ذهاب خمار بالغ النفعست امر نمود صفه آن دقیق حمص صد درهم دقیق حلبه و نخاله و بورق الخبز در جاج ابیض مسحوق و خردل بکدام پانزده درم خطمی ده درم بخل خمر قلیل دماغ ممزوج ساخته با آن غسل راس نمایند **مردی** از تراشیدن شعر لحیه و صاحب حرث شکایت کرد به یک موضع بخود خشونت تا بجدا حرارس ذلک قوی بعمل بجدی که احراق و الهب محسوس کرد و بعد از کشتیار روز با عادۀ مذکورات پس بدهن شحم بط با شحم دجاج چند روز با خمیر و الدغ ساکن کرد و چون شعر شروع در نبات نماید بحلق آن چند دفعه پس ذلک آن بخرقه بربوم و دهن بابن دهن صفه آن قیصوم پرسیاوشان بابونج بکدام اوقیه علی التر سم در آب طبیخ و صاف نموده بکرطل صافی اسا مع بکر طل دهن بان بنار لینه برفق بجوشانند تا مایه فانی کردیده دهن باقی ماند امر نموده فرمود کلا کر حملی از اخلاط غالب بود تنقیه نمایند پس رجوع بعادات موضع منبتات شعر و معالجات دواء الثعلب کنند **دیگری** از ضعف و بطوء نبات شعر لحیه شکایت کرد به یک موضع و مسح ان در کل لیالی بزبده البحر در ماه فصول معجون بزیت عتیق و میل بدا بر مسحه با اعتدال امر فرمود **دیگری** از تسعق اطراف شعر شکایت بغسل الشعر با دبان والعبه لزوجه و سا بر رطبه امر نمود **یکی** از تلامذه متقرب بکثرت شعر حفنا بی که در استاد در خفیه بیست و تا ده سال بهرچه از شعر لحیه که بر می آمد در غایت سواد بود و از تعلیم آن غایت منعت مینمود و منت ننود و بعد از فرط الحاج بتعلیم آن بشرط کتمان مسامحت ننوده صفه آن بکر بند جنینین تو امین سود ابین قریبی الولاده که از جهت رونق اقل و ازکیب پسخا ونمو ده باشد و هر دو را ذبح نموده دمای آنها را بر روی بشن مبسوط منعقب کرداننده و بعد از انعقاد ده مثقال را از اجزای بشن بشته منقی و مصفی ساخته بعد از آن روشیح و شب یمانی بکدام بیم مثقال ملح اندرانی دو مثقال در غایت نعامه سحق نموده با آن مخلوط ساز نند و در قاروره زجاج کرده

ناکردن در میان خمل لطیف نهند و چهل روز بکذارند اکر در رعب عمل آن ساعی نموده احتمال انتظار اربعین نداشته باشند سه روز در خل و سه روز دیگر در زبیل اسب دفن کنند اشتن کفایت نمود پس بیرون آورده و قصو صینی کرده در حمام انشین تا دران میان نهاده سر که در دهن نگاه دارند مطلب سود اد افاس که دلیل اتمام تا ثیرات باشند بعد از آن بریزند که سو بد لحیه نموده تا ده سال بسواد مستوان ثابت کرده و این از اسرار خفیه است و العبارت معاصر پو شیده مکتوب بود که المختصر مولف این کتاب توضیح و تصحیح آن نموداند والله الملیک که تجربه نموده **صبی** از ضعف رطوبه شکایت نموده با قرای صفه امر نمود صفه آن عروق الصفر زراوند خامر و اسنج قشور الرمان اقراص ساخته با خل سائیده و بعد از حجامت در غایت حب از ما لج و حریف احلو و ساره سعبیات با دهن الورد ممزوج نموده طلاکنند که دوائی مجرب از استاد خود شنیده و تجربه نموده ام که بجهه ضعف راس و باد شنام و قوبا بی که در وجه و اثار و حمرتی تشیع کند که در وجه و اطراف الف و علتی که مشابه قوبا و باد شنام هر دو باشد و کلفهای شبیه بجذام که در بدن حادث کرده و الجبهه علتهای جلد سوداوی ذی النظر و بالغ النفع و مع ذلک قلیل الاجرا و کثیر النفعست صفه آن روسنج و کبریت ابیض و البجت المنشق بکدام سه درم خز بعضی مساوی مجموع اجزا و بعضی نصف آن بکنند مجموعا در غایت نعامه سحق و نخل نموده با خل کثر الحده شدید التقاوخمیر نموده سه روز بکذارند و هر چند خل با تفش کردد زیاده کنند تا بقوام مرهم رسد پس از روز ثالث در حمام بر مواضع ماؤف مالیده زده بیرون آیند و سه روز بحال خود بکذارند و بعده بشویند اکر رفع نکردد مکرر کنند که در دفعه ثانی و الا در ثالث البته بتوفیق الله الملک التعالی زایل کردد **شخصی** از حکه اصابع شکایت کرد بوضع آن در طبیخ سلق **و دیگری** از حکه ذکر شکایت کرد بابن طلا صفه آن بورق شحم حنظل بکدام درهم صندل احمر درهمان سنای مکی بکدام درم بعد از دق و نخل مع خل و دهن الورد سرشته در حمام **دیگری** از حکه دبر **دیگری** از قبیل شکایتی کرد و بنده با حنای قطران و شب مقلو بکدام یک درم با فرقه امر نمود **و ترنجبین** دوائی شدید النفع مجرب جهه جرب و حب و بایس از استاد دارم صفه آن لطا ابیض زرنیخ اصفر بکدام درهم نصف درهم ملح هندی با معدنی یا اندرانی هرکدام بوده باشد ثلثه ارباع درهم مجموعا سحق و نخل نموده مع دو واده درم شیرج خالص ممزوج نموده بر بدن نامعم و اکر بان زایل نکردد تا فرصتی لطوخ نمایند که باذن الله تعالی

اقراص بجهه صفه

دوای عجیب و النفع

دوای مجرب جرب

در تقشیر ناخن

محمد ابن زکریا

جرب از جمیع اعضا زایل کرد دوا اگر بسیار قوی و مزمن بوده باشد بر جمیع اعضا طلا کنند و این از اسرار
طبیت شخصی از جرب رطب شکایت کرد با این طلا امر نموده فرمود که بغایت نافع و مجرب است صفة آن
لب نوی الخوخ و قشاء القرطم یک ده درم ملح طعام و بزر الریباس یک سه درم دق و نخل نموده مع ماء [illegible] بسرشته
در حمام طلا کنند شخصی از حکه من غیر جرب شکایت کرد و شرب طبیخ ورق العناب پنج یوم هر یوم بیست رطل
حلی بکرا امر نمود شخصی از کثرة بروز ثوالیل شکایت کرد و بطلیه خنفسای محروق با ملح امر نموده فرمود که
در ساعت استیصال ثوالیل نماید و همچنین ثوبا را نیز زایل گرداند و همچنین است دم الکلب و بول الکلب ایضا
مردی از بهق ابیض شکایت کرد و بتدبیر بزر الفجل و کبریت اصفر محروق بر مواضع بهق در حمام امر نمود
یکی از اکابر خراسان با استشفای برص ابیض منقاد می که اکثر اطبای آن عصر از معالجه آن مایوس گردیده
بودند بخدمت استاد آمد و تضرع و الحاح نموده استاد داد و ما بعد از نضج ماده با این منضج صفة آن افتیمون
شونیز اصل السوس یک ده درم بزر الخطمی لسان الثور بادرنجبویه یک سه درم بعد از نقع و تصفیه مع
گلنجبین سکری پانزده درم بنوشند تنقیه بدن با این حب مسهل امر نمود صفة آن ایارج فیقرا
بزر یک درهم شحم حنظل شونیز یک دانق حب النیل نخیل یک نیم درم بعسل محلول در ماء الکراث حب نموده
این یک شربت باشد و بعد از تنقیه با این دوا امر فرمود صفة آن اطریلال یک مثقال بزر شقایق النعمان
نیم مثقال عاقرقرحا ربع مثقال جند بیدستر ثمن مثقال کوفته و بیخته با عسل خمیر نموده حب کنند و ثلثان
این مجموع العلیل دهند تا بخورد و بعد از آن نیم من شراب جاتیه بنوشد دوا اگر نوشد و اگر از این متاثر
نگردد زیاده نیز تا حدی که معلوم گردد که نیکو ببدن جاری گشته و نفوذ کرده جایز بود و علیل
در شمس حار نشسته موضع [illegible] مکشوف دارد و از یک ساعت تا دو ساعت تا آنکه تحمل برش عرق
کند و اثار سقط و تقرح در ان پدید آید و اگر بیک دفعه رنگ بدن بلون اصلی معاودت نماید البته در دفعه دوم
که مجموع آن ادویه با تمام اوزان مذکوره مع شراب بالقدر بنوشند و تا بر با تمام تناول نمایند بالکلیه
زایل گردد و الحقیر همین دوا را بهمین ترتیب در رساله شافیه طب که علامه شیرازی از مجربات
اطبای روم تالیف کرده دیده و نقل نموده شخصی استسقا [illegible] نمود بطلیه وجه در لیالی برقیق
حمص و دقیق باقلا و دقیق الشعیر و [illegible] و کثیرا و بزر الفجل که سحق نموده بلبن حلیب عجین نموده باشد
و غسل وجه در نهار بطبیخ نخاله و بنفسج با آب امر نموده فرمود که تبیض وجه و لون و تصفیه آن مینماید و

دوای مجرب برص

و براق میکنند دیگری استحمار وجه نمود بطلیه وجه در لیالی بزعفران دوه الضبع و کندر و مر و مصطکی معجون
کرده بماء البلیبوس و غسل وجه در نهار امر نموده فرمود که اکل حمص و تین و رمان حلو دایم و شراب احمر
غلیظ و الحلو و استحمام دایم بماء حار عذب و تناول مح البیض نیم برشت از محمرات وجه است و حلیت
ما خاصه در تجربه لون فعل عجیب است تو ام و علاوه است هر یوم دو درم سفوفی که از زنجبیل
ده درم زعفران و شکر یک سه درم ساخته باشند و احتراز از مصفرات وجه که عبارت از مقام در هوا
شمس حاره و شرب ماء قایه و ادمان اکل خل و اکثار رکوب و در طعام و اکل طین و سهر و هم و غم
است و همچنین ادمان استحمام کون و زرقد در سرسوت کثیر الکون لتصفیر وجه مینماید شخصی
استعلاج کلف نمود بطلیه وجه بترمس و بزر الفجل و بزر الجرجیر و قسط و لوز مر و بورق و فلفل و مقل که
مقل را در ماء زنگ عصفر حل نموده سایر ادویه را بدان سرشته باشند امر نمود شخصی از رعشه
و نمش شکایت کرد و تنقیه بدن از دم و خلط سوداوی و الطلیه بلوز مر مقشر و بورق و بزر الفجل معجون
بلعاب حلبه از تکمید بماء حار و خروج از حمام با الطلیه بعسل بدان بلعاب حلبه امر نموده فرمود که
جمیع اطلیه جنیلان و نمش و برش و کلف بعد از استحمام با تکمید موضع بماء حار بعد احمرار و ترقق باید
شخصی استعلاج آثار قروح نمود با لصاق مرهم سفید معجون بتربد فوق سبال آن امر نمود شخصی استعلاج
آثار حمره و شوری که در پشت و روی پدید آید نمود با دمان حمام و انکباب بماء حار هر یوم و فصد جبهه و ارسال
علق امر نمود شخصی استه ماب حکة یافتیه ازمنه که خالی از الم و حرارت باشد نمود بتنقیه و ورق
کرنب با فجل یا قوابیج رطب بالطلیه بزر بنج اصفر وحده یا مع اشق امر فرموده بود مردی از شری شکایت
کرد بفصد و تلیین طبیعه بمسهلات صفرا و اغذیه مبردات و حوامض امر نمود شخصی از کثرت عرق
حصف پدید می آمد بسکون در مواضع بارده و اغتسال بآب بارد و مسح موضع قبل از خروج بخل و
ماء ورد و بعد از خروج نیطرا آن بعفص و عروق بخل و دهن الورد بالطلیه بخبا و ملح معجون بخل در حمام و بر
بر آن بعد غسل آن بماء فاتر و بحار امر نمود شخصی از بهق ابیض شکایت کرد بدلک موضع ببلیوس بکرات
امر نمود دیگری از برص ابیض شکایت کرد و مسح موضع بدم حبه اسود با کی موضع اگر صغیر باشد پس علاج
کی تا زایل گردد با تفریح موضع بعسل بلادر بعد علاج قرحه امر نمود شخصی استعلاج جذام مستحکم نمود
بعد از اسهال سودا و تدابیر مرطبه بتناول لحم افعی با این ترتیب امر نمود صفة آن یکرند افعی بکه

محمد ابن زکریا

میل از موضعی که شوره زار نباشد پس روس و اذناب آنها جدا نموده و قطع نموده تنظیف و تغسیل ما فی اجوافه
انتها نموده مع ملح و شبت و قلیلی از خولنجان با زیت قلیل طبخ نهاد نموده پس تحسی آن مرق و
اکل لحم آن امر فرموده گفت که اگر موجب سداد سقوط کرده کافی و الا محتاج بتکرار در شنبه بود تا وقتی
که بر و تنقیح بدن و ازاله عقل نماید پس نهار چند روز جلد از لحم احفای منفر گشته شائی معلق منقال است
کنند دیگر با جهة ابتدای جذام شرب جبار ادویه نقیع ورق حنا مع یک اوقیه سکر و اغتذا بلحوم جملان رضیعه
بیت روز باین علاج امر نمود و فرمود که علاجی که تجربه بیت جهة ابتدای جذام آنست که بفصد و
مسهلات افتیمون و حبوب مسهل سودا در هر ماه ده مرتبه تنقیه نمایند و مداومت بر رطب داد مان حمام و ارتباب
مرطبه ترطیب کنند و استادالی ما هر چند مجده و ما باین مطبوخ علاج نمود صفت آن هلیلج اسود و اسقر بکند
ده درم بالخواه بجند درم صنیت الطیب بیند درم زبیب منقی بیم من مجموعا در دو من آب بجوشانند تا به نیم
آید صاف نموده افشاده درم اشابع بجند درم عسل مصفی بنوشند و جمیع مع بنا السمن البقری حال بدن بیاید
و در شمس بنشینند تا بدن گرم شود و بعد بستی افشاد خلوه حرکت نمایند پس با نطاع و انقلاب
از جنبی بجنبی دیگر و انبطاح ساعتی اشتغال نمایند و هفت روز بدین و تیره مطبوخ مذکور را بنوشند
و از افکار و غموم و غضب و سایر محللات حرارت غریزی اجتناب نمایند و چون بدن عرق کند تنشیف
عرق بدهن القسط و دهن المصطکی نمایند و باغذیه مرطبه اغتذا و بدهن البنفسج و دهن القرع اسر یوم
استسعاط نمایند اما تجربه صاحب کامل الصناعه در مداوای امراض مذکوره اف ده نموده از انکلد
شخصی از ماشرا شکایت کرد باین مرهم ماشرا صفة آن ورق خطمی رطب بکر طل با دهن
خل سطبخ ساخته لعاب را اوقیه دهن الورد و یک اوقیه ابنم مرد اسنج مسحوق و دو اوقیه ابنم اسفیداج
سحق نموده با ماء الکزبرة الرطبه با ماء البقله و قلیلی از لباب خبز خلط و سحق نموده تا مثل مرهم شود
و استعمال کنند امر نموده فرمود که این مرهم جهة ماشرا و نمله و حرق نار نیز نافع باشد شخصی را در
وقت مجی شرابی احمر اللون لداغ محرق لسرفه تمام خورده و چ منسو دیعز نمود تا در حال ظهور ماء الحصرم
بر بدن طلا نموده قدحی ب و بارد بنوشد با انکه بخل و ماء ورد و دهن ورد و ماء الکرفس طلا کنند
و ماء الریباس و نقیع تمر هندی با سماق یا دوق حامض سه اوقیه بنوشند و اگر ساکن نگردد فصد
با محاجمت کنند و اگر مانعی نباشد تقدیم اخراج دم اولی بود و بعد از فصد اگر قوت قوی علد باقی

دستگاه ادوای رئوی و استرخای اعضاء (؟)

سفوف کافوری

طلاء الارز

مرهم مضروبین

معجون سمین

سفوف سم

سفوف ماشرا

بود بعد شربی اسهال باید نمود صفت آن هلیلج اصفر سه درم ایارج فیقرا الکبیر دو درم کتیرا یکدانگ
باب کرفس حب نموده بنوشند دیگری از شرابی که بحدة و حرارة و التهاب و مع حدة قاروره
شکایت نمود سفوف کافوری امر نمود صفة آن بزر الهندبا و بزر القثاء و بزر الکشوث یکدرم از
طین ارمنی و اقاقیا یک نیم درم نشاسته کتیرا صمغ عربی یکدانگ یکدرم تخم خرفه یکدرم کافور قیصوری طبشور
بعد از سحق و نخل اگر خواهد قرص و اگر خواهند سفوف استعمال کنند شربتی هر روز سه درم باشد
بدو اوقیه سکنجبین ساده شخصی را از باده لورقی حکه در بدن مزمن گردیده بود بطلاء الارز
امر نموده فرمود که نبات اللیل را منفعتی عظیم نافع باشد صفة آن دقیق ارز را بیض را در خل ماف نمود
تا مثل مرهم شود و نیم وزن آن از کبریت سحق با آن مخلوط نموده در حمام طلا کنند شخصی از ورم رنجی
در حوالی او مار و عضل شکایت کرد باین مرهم محلل امر نمود صفة آن بگیرند سبح حیطان حمام و در آب حل
کرده نوره آب نارسیده داخل کرده و طبخ داده بمالند دیگری از جراحتی عسرة الاندمال در راس
شکایت کرد بمرهم کتان بیع مل امر نمود صفة آن بگیرند خرقه کتان مغسوله و آنرا مانند کحل دق
استعلاج مضروبین نمودند بطلیه مرهم مضروبین امر نمودند صفة آن مرداسنج و اسفیداج بالسویه علی الرسم
نموده بزیت الفاق یا دهن الآس که قدر آن کداخته باشند سرشته استعمال کنند
با شمع مذاب در دهن الورد مرهم ساخته بر مواضع چوب و تازیانه بمالند شخصی استدعای
سمنه نمود باین معجون سمین امر نمود صفة آن لب اللوز و فندق و فستق و حبة الخضراء و جلوز و شهدانج
بعسل معجون کرده شربتی از پنج درم تا ده درم باشد و بعد از آن تجرع قلیلی از شراب و این معجون تسمین
بدن و تصفیه لون و تقویه باه ملینماید مهرزی از حکه بدن بی جرب شکایت کرد بشرب فلوس خیار شنبر
ممروس در ماء الهندبای مقلی و غاریقون منحول و معجون بکلاب امر نمود شخصی سوال مداوای سهل
الماخذی که انواع جرب را نافع بود نمود بسفوف سم امر نمود صفة آن سم مقلوق مع ال شکر
شربتی بمثقال باشد شخصی استعلاج ثولول نمودند بدوا الغرب امر نموده فرمود که در قلع انواع ثوالیل
صفة آن کبریت اصفر زرنیخ اصفر شونیز رماد الغرب علی السویه بعضی الخل و العصیر رفت تحسین نموده
و مامیر طلا کنند دیگری از کثرت حدوث ماشرا شکایت کرد بسفوف ماشرا امر نموده صفة آن
کثیرا صمغ فارسی بزر القثاء بزر الهندبا اجزاء مساوی مع سکر از کافور سفوف ساخته سکنجبین و ماء بارد

بجوید

ولبعضی لب بزر الخیار و القثاء بسفر انید یکی از تلامذه علاجی جهت انواع طواعین و مانندان از اورام
و امراض وبائیه مسئلت نمود بقرص طاعون اشاره نمود صفت آن ورد طباشیر بزر بقله بزر الحماض بزر الهندبا
لک عصاره امبرباریس حضض صندل احمر طین قبرسی طین مختوم یکدرم و نصف بزر الخیار و القثاء البطیخ
والقرع الحلو یکدرم و نیم کافور ریاحی والیقین مجموع الجمیع و نخل نموده در هر سی درم از ان مجموع یکدرم زاوند
حیی مسحوق افزوده باخل لطیف معجون قرص ساخته شربتی هر روز یکدرم باشد بدوا و قرص سکنجبین شکری
سادج نمود که هر گاه احیان علل عیاذا بالله ظاهر کردد بالفور بحمام رفته صبر کنند تا عرق ابتدا نماید پس تنقیه
ان بحرقه نموده با الحصرم و دهن الورد در بدن بمالند و هیجان این علل را از مسهلات خصوصا اهلیلجات
احتراز باید فرمود شخصی از حکاک مضاکیر شکایت کرد لقبر وحی اسرب امر نمود صفه ان
بکیرند اسرب را با آب بر کف دست سائیده و نیم از اجمع کنند و مع دهن الورد
وقلیلی از ماجراده القرع و ماء الخلاف ممزوج نموده طلا کنند شخصی علاجی جهت انواع جرب مسئلت نمود
لطلای نوشادر امر نمود صفه نوشادر درجهین کندر محرق ده درم صمغ عربی پنجدرم زیبق مقتول
پانزده درم مجموع را بسحق و با خل خلط نموده طلا کنند و از ان احراق شدیدی عارض گشتی تا شر
و نفع بلیغی نماید و اگر بقیه از جرب باقی ماند چند روز متوالی دهن شیرج بنوشند شخصی دوائی که
نفع ان شامل انواع جرب رطب و یابس و غیر ها بوده باشد مسئلت نمود لسفوف کبریت امر نمود
اهلیلج پنجاه درم شربتی هر روز بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال پنجدرم باشد مع اصلاح غذا و این دوائی
صفه ان کبریتی که آتش بان نرسیده باشد ده درم مامیران سه درم سم [illegible] مقل پنجاه درم شکر
حسن التاثیر کثیر المنفعه باشد یکی از تلامذه از کیفیه و منفعه انواع کی سوال نمود فرمود که کی
علاجی بالغ النفع است جهة منع انتشار فساد و تحلیل مواد فاسده متشبثه بعضو و جهة حبس نزف
دم و جهة تقویه عضو و جهة اسقاط لحم فاسد و باید که کی قوی و نافذ بود تا خشکریشه ان ضخیم بوده
زود ساقط نکردد که سرعت سقوط موجب آفات عظیمه باشد و از وصول تاثیر آن باعضای
رئیسه مثل دماغ و از احراق اعصاب و اوتار و عروق و نحوها محترز باشند و جایز نباشد استعمال
کی الا انکه علیل قوی و بدن وی نقی و طبیعت وی متحمل و فصل و وقت معتدل یا قریب باعتدال باشد کی
سه نوع بود یکی انکه مشهور و معروفست حرم کی بارد و آن چنانست که انبوبه حدید طویلی

بر موضع کذاشته مقص قوی نمایند دو روز بایسته و زمتوالی تا انکه جلد منخرق شود و امی کیرد و پس فتیله
وقطن عتیق بران نهاده بر چند که متاکل کردد در قطن بیفزایند تا انکه جلا و تنقیه نیکو یابد پس مرهم
علاج جراحت کنند و این نوع کی سلعه و خنازیر و بیاض و تغیر جلدی که بعد از زوال قروحی که از قروح
نار و غیره حادث کردیده باشد چون برص و بهق و اثار کذارند نافع باشد و باید که بعد از حرق جلد و محل
غسل موضع نموده بعده بمرهم حل علاج کنند تا زایل کردد سیم کی کرمی که در ازاله عرق النسا
بالغ النفع و مجربست و ان چنانست که صوفی را بزیت مغموس نموده در موضع عمیقی که فیما بین
ابهام و زند است کذاشته بکعد و بعر ماعز ملتهب ساخته بران صوف بکذارند تا انکاه دار بلد
تا منطفی کردد و همچنین تکرار نمایند تا انکه اثر حرارت بورک برسد در کیفیت محاجم بالنار سوال نمودند
فرمود که منفعت ان جذب مواد است بقوت تمام از قعر اعضا بخارج و مغص و قولنج ریحی
و ریاح ارحام و طحال و جهة اجتماع ماده در جهة دیگر فضا و حوالی سره و اختناق ریح در هر عضوی که بوده باشد
و جهة غلظ حیض و عسر خروج آن و غشی که بسبب حیض و برودة الحی رحم و جهت تحلب رطوباتی که در جنین
جامع ظاهر کردد و جهة ریاح غلیظ معده و برودة آن نافعست و تسخین عضو و تنقیه ان از رطوبات
لزجه مینماید کیفیه وضع ان چنانست که بکیرند محجمه یا قدحی که در سعه و ضیق موافق محل ماوف بوده باشد
و داخل ان را بآب مسح نمایند پس قطعه از قطن منفوش را در داخل قدح ملتهب ساخته لواز
انکه موضع ماوف فرا بدن با نجس نموده باشند قدح را منکوس بر عضو نهند و قریب بدو ساعت
و مادام که در احتلاف بوده باشد بکذارند اگر خوف احراق جلد باشد ساعتی از جلد بر
دارند و باز بکذارند و باید که ان محجمه یا قدح از نقبه صغیره بوده باشد و بعد از انعکاس نقبه را
بخشونا عمی مثل قطن بسد و دکر دانند تا هوا داخل نشود و حوالی محجمه ~~[struck text]~~
خواهند که ساقط کردد نقبه را بکشایند تا هوا داخل شده محجمه منشرحی و ساقط کردد و مرکز
محجمه خاطر سوزد ه جنبا ر قدح نمایند باید که تربح عریض و افواه آن لین و ناعم بوده باشد پس قطعه
عجین را بر قرحی عریض نموده برکنار ان ماوف نهند پس قرحی بالای قطن در آن مشتعل نموده از
بران عجین نهند و بکذارند تا جذب نماید از کیفیت بطلخراج سوال کردند فرمود که باید موضع و مرطلا
از موضع صحیح مکوارند و شق نمایند تا انکه مرض صحیح مقابل آن چنانکه باین قمی تحصیل

تمام مشق کردد و آنچه از مده و دم فاسد و چرکها از اجسام عفنیه که در آن لحم باشد تمامی خارج
کرده موضع نقی و لطیف کردد و پس المرهم الخضر یا مرهم کافور تکان خلقی نیکو محشو سازند چنانکه جمیع مواضع
خالیه محشو کردد پس بر فاده بسته در ایام ثانی بگشایند پس اگر خراج نقی کردیده باشد بوضع قطن حلقی
دهن آلوده و اگر نقی نگردیده باشد قطن حلقی مع سمن بسیع تقعیر جرح را محشو کرده باشند تا آنکه جرح از وسخ
و سده تنقیه و لطافتی بلیغ حاصل کردد بعد از آن مرهم مدمله علاج کنند و باید که خراج
مبطوط را از وصول ماء و دهن و مرهمی که در آن تحشیر و رتب غالب باشد مثل باسلیقون و مانند آن
دور دارند بلکه مرهم قلقطار و مانند آن علاج کنند و هرگاه خراج عظیم باشد و از ابطاء
ما اجتمع فیه یا اینکه فوه مستفرغ نسازند خصوص که علیل ضعیف القوه بود تا آنکه ضعف غالب و غشی
عارض نگردد و اخراج در اربطه و سالب بود و لطف بعرض اولی باشد تا اگر به مندمل کردد اما در شق
انواع سلع و تعقد و مانند آن باید که جلد بلا حساس شق نمایند که بکیسه که احاطه آن نموده نرسد
بعد از آن کیسه برفق از میان عضو چنان بیرون آرند که کیسه آن مشق نگردد و همچنین در اخراج
خنازیر صلبه سعی بجلد مشق را الضارات کرفته خنازیر را مع سایر اجسامی که در حول آن باشد
قلیلا قلیلا اخراج نمایند و باید که موضع نفس ورم را برسد و بعد از جراحات نهایت تجسس
و تفحص موضع مشق و غوران نمایند که چیزی از آن اورام و چیزهای آن باقی نماند و باید که نهایت احتیاط
نمایند تا مبادا عصب و شریانی منقطع کردد در قطع ثوالیل و سامیر باید که شرح حوالی آن نموده
بمنقاش نیکو جذب کنند و بموضع استیصال آن نمایند پس اصل این اکری جامی جید الحمی
کی نمایند این لخیه معالجاتی که از آن دو استاد کامل تلامذه ایشان در مجلس آن استماع نموده
مرتب در قوم ساخته بودند مقصد پنجم در بیان معالجات و اقوال نافعه فضلای حکمای
هند در حفظ صحه و ازاله مرض بر ترتیب اعضا باید دانست و لا کمار قواعد طبیه ایشان بعضی آنست
که موافق اهویه بلاد ایشان و امزجه سکان آن بلاد است و بعضی آنکه موافق اهویه جمیع بلاد و سایر امزجه
و مطابق قواعد حکمای یونان است پس التقاط نوع اول در اثبات نوع ثانی خصوص که نظر
با هویه بلاد ایران و امزجه اهل این بلاد دافق بود اصوب خواهد بود بدانکه نزد ایشان بعضی
اوقات از شبانه روز جهة مداوا و شروع نمودن در علاج محمود بود و بعضی اوقات مذموم

و در معالجات و اقوال الحکمای هند

و بیان اوقات محموده

و جهة

و جهة تحقیق آن قاعده مقرر نموده اند و در اکثر امور رعایت این قاعده نموده خصوص از اختیار
ساعات سعادت و نحوست آن شخص معتبر دانند و آن چنانست که میگویند هر امری از امور یکی
که منسوب از کواکب سیاره و آن کوکب بر شخص تعلق و نسبتی که از طالع مولود او است در هر زمانی
تاثیری در نفس و روح آن شخص مینماید و به اختلاف آن تاثیری و این معنی متعلق بشمس ساخته اند و این تنوع
اگر یکشبانه روز امتداد یابد دلیل اعتدال حال و دماغ بود و گویند مدت نفس قمری هر چند ممتد گردد بهتر
و دلیل آثار محموده باشد چنانکه اگر چهار ساعت قمری خالص بر آید دلیل وصول منفعه و سروری از مصاحبی
باشد و اگر هشت ساعت بود منزوی کرم کردد و اگر یکشبانه روز بود دلیل جاه و سروری بود و بخلاف نفس
شمسی زیرا که اگر چهار ساعت ممتد یابد دلیل حصول نقصان و خرابی بود و اگر شش ساعت باشد
دلیل وقوع حرقی بود بنابر تمام احتیاج و اگر هشت ساعت رسد دلیل حدوث آلام و اسقام یکی از
اقارب باشد و اگر ده ساعت بود دلیل غم فی نفس بود و اگر به دوازده ساعت رسد دلیل ظهور اعدا
و تحقوق او بود و اگر یکشبانه روز امتداد یابد خطر و خوف هلاک بود و بسی آثار بر خروج نفس قمری ستایش
و میگویند که مجامعت بوقت نفس شمسی موجب حمل ذکر و بوقت نفس قمری باعث حمل اناث باشد
و همچنین افضل و احسن از منه معالجه مرضی و جهة فصد و حجامت و کی و بط و قطع و استحمام و حجامت
وقتیست که نفس شمسی ظاهر کردد و همچنین جهة ابتدای امور و رویة ملوک و سلاطین و اکابر و استقضای
حوائج و آنچه بحروب و اشتری عبید و تعلیم اطفال [illegible] ادای دواب و تفحص و طلب مفقودات
و جهة عزم سفر بجانب شمال و مشرق حین نفس شمسی مستحسن و محمود باشد و اما در اوقات نفس قمری
عزم سفر بجهة مغرب و جنوب و قطع و لبس لباس جدید و صنعه حلی و تذهیب و ابتدای
تعلیم و عقد نکاه و زفاف و تجارت و عمارت محمود و ممدوح باشد و گویند میل نفس خارج
بسوی شغل المحاذات دلیل صحت و نعمت و راحه و فرح و سرور او و میل آن باعوجاج بهم و فق
بعضی آن باشد و گویند درجی دلالت و فی ضمانت و در ارتکاب جمیع امور رعایت توافق
جانب نفس مستحسن و مقوی حصول این امر بود و اما از اقوال ایشان آنچه متعلق بتدابیر حفظ
صحه است بسیار در این کتاب مذکور کردیده و از جمله آنچه در حفظ و التقویة الاسنه عند ا
بسی مؤثر میدانند مداومت بمضمضه است و کیفیت استعمال [illegible] را بالکای مخصوص نقل نموده اند

معالجات امراض راس از نسخ هنود

واکثر اقسام آن درین کتاب مذکور گردیده و جمیع انواع آن موثر و نافع است **ولوحی** دیگر
جنانست که بکمال مداومت نمایند باین ترتیب که هلیله را در غایت لغویه تحق و تحل بوده هر صبح ناشتا
و هر شب وقت خواب سه درم باین کیفیت بخورند که در ماه اول ربیع لیمی در حمل و ثور معه سه درم قند مخلوط
ساخته بخورند و در جوزا و سرطان معه ربع وزن آن نمک ملح انگخته بخورند و در اسد و سنبله معه سه درم
نبات و در میزان و عقرب معه ربع آن سندهی و در قوس و جدی معه ربع آن دار فلفل و در دلو
و حوت معه سه درم عسل مصفی ممزوج ساخته بخورند و اینطریق در تقویة باه و معده و تشاریح اعضا
و حافظه و باصره و شهوات بغایت نافع و مجرب است باید دانست که امساک از غذا که
فیمابین ایشان لفاقه اشتهار دارد و در رفع اکثر امراض بغایت نافع و نزد ایشان از اجل
معالجات است ولیکن وقتی نافع میدانند که چیزی از موانع آن موجود نباشد والا مضرت
نماید و موانع فاقه انهاست ضیق النفس کثرت جماع و عطش و شدت جوع و هزال مفرط و اما
اگر ضعف و عطش غالب و کام و حلق و دهان یابس و عین غامض و لوم دلخاس غالب
و دوار ظاهر و اعیانی حادث و غثیان و سعال عارض گردد دلیل عدم موافقه و مضرت فاقه
باشد و افراط فاقه از حد واجب موجب اوجاع و تکسیر اعضا و بطلان شهوت و انقصان سامعه و
باصره و اضطراب قلب و ظلمت عین و امثال آن گردد **اما معالجات امراض بترتیب اعضا**
اول جهت صداع حار ساذج کشنیز نبات زعفران نمک هند یکدرم سحق نموده با روغن کتان یا روغن ستور
سعوط سازند **علاج** دیگر نصف هلیله زرد و ملک یکدرم کشنیز نیمدرم مصطکی نیم و انک سحق نموده وقت
خواب بخورد و بکشد در میان مداومت کنند **ولضمید** بدقیق شعیر و نفشه مدقوق معجون بلعاب
بزرقطونا که در گلاب گرفته باشند و همچنین جون و مس حب القرع را الطبیخ سرطان نهری ممزوج نموده بانون
جانب وجع قطور سازند صداع شدید تا الحرارة را نافع بود **ایضاً** کشنیز خشک نیمدرم نبات
یکدرم سحق نموده با آب بخورند صداع و ورم چشم را نیز نافع بود **وصداع** افتابی بگلاب
و نیلوفر ضماد کنند **ایضاً** بشیره کشنیز خشک و لعاب بزرقطونا با نبات خوردن نافع بود **جهت صداع**
بارد رنجبیل و نبات و زعفران معه روغن ستور سعوط سازند و همچنین **نسعوط** زرد چوبه
و قرنفل و کافور معه روغن ستور **و همچنین** اطلیه سر را شسته بعد از آن شقیقه را لو بزند دوا که

روغن ستور دیه یا دنبه صداعهای قدیم را دفع کنند **واگر** خاکستر سیم گاو را با آب بر جبهه طلا کنند جمیع
انواع صداع را نافع بود **جهة** صداع بلغمی دار فلفل شیطرج زنجبیل کشنیز خشک نمک یکدرم در
چهار استار آب بجوشانند تا نیم استار باقی ماند صاف نموده فاتر بنوشند نافع بود **و همچنین** حلوای
حار از شونیز و شکر و روغن ساخته بخورند بسیار نافع بود **صداعی** که از ضربه و سقطه بر راس بدون
جراحت حادث گردد و ورم کند علاج آن بعد از فصد قیفال تضمید بورد و گل ارمنی و برگ سیر و
و با آب سحق نموده نافع باشد **و همچنین** اطلیه گل ارمنی و آب سپید و روغن گل نافع باشد و اگر روغن
گل نباشد روغن کاو هم نافع بود **واگر** مضرت بدماغ رسیده اختلاط عقل پدید آمده باشد علاجش
حلوای تر بار و غن بسیار ساخته بر سر ضماد کنند و حریره خشخاش بخورند و از حموضات پرهیز کنند
واگر ترشی ترنج و نمک تسنک با عسل آمیخته بر سر طلا و بان سعوط کنند جمیع انواع صداع را
نافع بود **علاج** شقیقه خصوصاً آن نوع که بطلوع شمس حادث گردیده با ارتفاع شمس در تزاید و بنزول
شمس بسوی مغرب در تناقص بوده بغروب شمس زایل گردد و بسر روز همچنین باشد بادام دار فلفل
و دار فلفل و زنجبیل را با آب سحق نموده سعوط کنند **ایضاً** نور آبداری که بمقابله شمس احتراق یافته
ماند قبل از طلوع شمس با آب شسته آتش سائیده نوشیدنی نافع بود **لطلیه** جبهه بکحول مسحوق با آب
قبل از طلوع آفتاب نافع بود و سه روز تکرار کنند **ایضاً** هلیله زرد ده درم صبر سه درم مامیران جینی مصطکی
ملک دو درم دار جینی زعفران قرنفل دار فلفل یکدرم سحق نموده بعسل معجون کرده هر شب
هر روز تا یک استار از دو درم تا سه درم شقیقه و صداع بارد را نافع بود **و سعوط** بکافور ریاحی شقیقه حار
و بارد را زایل کند **ایضاً** سداب و فیون مساوی سحق نموده بطریق بخور جوب ساخته در وقت
حاجت بکنند با بیرز بجوش شیر دختران سائیده سعوط کنند و گوش را بجهان شقیقه را زایل
کند **جهة** سرسام مری و صفراوی صندل سفید و کافور و گلاب سعوط نمودن و لعاب بهیدانه
با نبات خوردن و شکر با آب هندوانه خوردن و اگر دفع نشود حجامت قفا و فصد قیفال در دو دفعه اخراج
خون لیمی نافع بود **و در سرسام** صفراوی جذب ماده و ترطیب و تبرید و تلیین با آن حقنه تر نافع بود
صفه آن لعاب بزرقطونا و او فیه دهن الورد یک اوقیه با ماء الشعیر سه اوقیه ترنجبین یک اوقیه فاتراً
استعمال کنند و لعوق را سابق اول بتوقیع شیر خشت و تمر هندی و تبغیع بر آب و فلفلی از راه تلیین نمایند

شقیقه

سرسام


دوار
فالج
لقوه
سکته
بس

باشد دهان او را گچیلی شود کوبی از ابریشم ساخته بجای چین دندانهای او نهند تا آلش باشد اندلس
پر مرغی بروغن سوسن یا روغن شنبلید چرب کرده در حلقش فرو برده تحریک نمایند چون طبیعتش تحریک کرد
طبیخ شبت و کندش و عسل و نمک بحلقش ریخته تحریک قی نمایند بعد از آن حقنه حاده استعمال کنند
یا فلفل و تخم حنظل را با آب سائیده تا آن حقنه کنند و سپندان کرد را سائیده با سرکه کهنه بر جبهه
طلا کنند اما خدر آنکه از برد دست و بلغم بود علاج آن بگیرند فلفل دار فلفل زنجبیل [illegible] عاقرقرحا بالسویه سحق نموده
یکدرم از آن مع عسل در روغن خلط نموده بخورانند و بر [illegible] تا مالند و موم [illegible] شکم گوسفند و روغن
گاو در روغن کنجد مجموع را گرم کرده در آب سرد اندازند بعد از آن بیرون آورده بر عضو خدر [illegible]
بعد از زمانی با آب گرم بشویند خدر زایل گردد مشروط بر آنکه از تاثیر باد و هوا اصابت نشده اما سبات
اول بفلفل مسحوق لقوخ سازند جهت عطسه بعد از آن شحم حنظل ده درم خردل حلبه یکدرم [illegible]
آب بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده با آن مضمضه نمایند اما کابوس چون علامت خون غالب باشد
فصد باسلیق کنند بعده سنای مکی پنجدرم هلیله زردی دو درم [illegible] چهار استار آب بجوشانند تا یک
استار آید صاف نموده فاتر امیوشند و هر روز پنجدرم مصطکی و یکدرم گلشکر یا آنکه گلشکر بیدرم
مع مصطکی هلیله بلیله آمله پنج سوسن یکدرم نیم درم [illegible] دو درم زنجبیل چهار درم [illegible] یکدرم مجموع را
کوفته و بیخته با روغن بادام چرب کرده مع عسل معجون کرده هر روز [illegible] درم ناشتا بخورند کابوس
دفع شود مالیخولیا اگر دموی بود فصد باسلیق کنند بعد از آن هلیله مسحوق را در جلاب [illegible]
بخورند تا اطلاقی شود بعد از آن شربت [illegible] که در علت دوار مذکور گردید بدهند بعد از آن بنفشه
نیلوفر برگ بید اسپغول کوکنار کوفته در یکمن آب بجوشانند تا به نیم من باید رسید بعده [illegible]
کرده دو استار روغن کدو داخل کرده هر روز [illegible] و همچنین [illegible]
تسعیط دهند همین سر بروغن [illegible] در روغن [illegible] نیلوفر [illegible]
جو در روغن بادام نافع بود زیراکه اینها همه ترطیب دماغ نموده خواب آورد [illegible]
بهترین جمیع تدابیر است در مرض [illegible] روغن بادام [illegible]
دماغ [illegible] گوسفند بروغن [illegible] مع شکر [illegible] نافع بود و اگر زرنباد [illegible]
سحق نموده با رب [illegible] معجون کرده هر روز دو درم [illegible] جمیع علل [illegible]

اما تشنج یابس ان تقلیل الفلاح بود لیکن گفته اند اگر علیل در روغن کنجد تا حلق نشیند به شود و همچنین
اگر پیه مرغ و مغز ساق گاو و موم سفید را باهم گداخته تمام بدن را بآن تمریخ نمایند در طبابالی که در مالیخولیا
مذکور شده استعمال نمایند نسیان حکمای هند [illegible] در رفع نسیان و تقویه حافظه بغایت
نافع و مجرب دیده اند صفت آن بگیرند مویز در شیشه کنند و روغن گاو بر سر آن مویز در شیشه کنند آنقدر
که مویز در روغن غرق شود پس سر شیشه را استوار کرده در زیر جو دفن کنند تا چهل روز باشد و
بعد از آن بیرون آورده روغن را بریزند و عسل خالص در شیشه کنند چنانچه مویز غرق گردد و سر شیشه
را محکم کرده در زیر جو دفن کنند تا چهل روز بعد از آن بیرون آورده عسل را ریخته عسل تازه داخل کنند
بدستور مذکور در جو دفن کنند تا چهل روز بر همین نهج پنج مرتبه تجدید عسل نمایند بعد از مرتبه پنجم که پنج
چله بر آن گذشته باشد تجدید عسل [illegible] نموده نگاه دارند و هر روز سه درم از آن مویز بخورند هر
چه بشنوند یاد گیرند و هرگز فراموش نکنند و این مجربست ایضاً دوائی که در تقویه حافظه بغایت
نافع و مجربست بگیرند شحم سپندان [illegible] یک استار [illegible] در سایه خشک کنند
و سه دفعه چنین کنند پس خشک بریان نموده با عسل معجون کنند تا چهل روز هر روز دو مثقال بخورند
هر چه بشنوند یاد گیرند زکام استنشاق کنند [illegible] مسحوق نافع بود [illegible]
نافع بود و اگر پوست هلیله زنجبیل یکدرم [illegible] قند [illegible] بیست درم سحق نموده [illegible]
هر روز یکی را با آب گرم بخورند زکام را زایل کند و همچنین اگر فلفل و دار فلفل زنجبیل و هلیله و بلیله و آمله و نمک
سنگ متساوی بعسل معجون کرده هر روز دو درم با آب گرم ناشتا بخورند زکام و نزله دفع شود
اما رمد بعد از فصد و حجامت [illegible] درم هلیله مع یکدرم گشنیز [illegible] نمایند و اگر علیل
ضعیف باشد شیرخشت مع گلاب کافی است اما [illegible] در چشمها [illegible] خشک و
نبات یکدرم سحق نموده شب وقت خواب با آب سفوف سازند نافع [illegible] و تضمید
اجفان [illegible] درم [illegible] کنند دردسر که در رفع [illegible] مجربست بگیرند عنز
روت سفید [illegible] ده درم و چهار مرتبه [illegible] خشک [illegible] نموده مع [illegible]
و شکر طبرزد یکدرم [illegible] افیون [illegible] و اگر
ارجان انزروت مع نشاسته [illegible] در رفع وجع [illegible]

واگر آب واگر آب لیمو بر روی آهن ریزند و آهنی دیگر بران بمالند انقدر که تیره و غلیظ شود هرگاه آب
لیمو بریزند و با آهن بمالند و بعد از چندین کرت که بسیار تیره و غلیظ شده باشد انرا دوسه دفعه بر
پلکهای چشم طلا کنند انواع اوجاع عین را زایل کند وهمچنین چون ده درم طبیخ بیدالخیر سفید را در روغن
گاو بریان کنند انقدر که بسوزد و سیاه شود و پس ازان روغن بر اطراف چشم طلا کنند
انواع اوجاع عین را زایل کند وهمچنین چون برگ پنبه را در دوغ بجوشانند و پشت چشم بندند تسکین
وجع نماید مجرب که انواع اوجاع عین را تسکین گرداند بگیرند هلیله سیاه ده درم بلیله شش درم آمله دوازده
درم مجموع را کوفته در چهار استار آب بجوشانند تا نیم استار آید صاف نموده و سرد کرده سه
درم روغن گاو اضافه نموده نیز بنوشند اما شرط است که این دوا در دیگ آهنی بجوشد صفت
دوای که جهت بیاض رقیق و غلیظ و حدیث و عتیق نافع و مجربست بگیرند روغن مغز حب القطن
و در هر یکدرم ازان دو دانگ زبدالبحر مسحوق تام ممزوج نموده با میل بچشم کشند زایل کند دیگر
مغز تخم کدوی تلخ سحق نموده با روغن دستور مرهم ساخته بر چشم کشند گل [illegible] چشم ببرد وهمچنین است
مداومت اکتحال زهره سم حمار وهمچنین است تقطیر خون کهنه گاومیش وهمچنین است زهره کرکس
یا زهره خروس مع عسل ولغرا که نظر هر که اول بر گل چشم کسی افتد خون [illegible] فی الحال در چشم
کشند زایل گردد علاج سبل بعد از فصد و حجامت بلیله و آمله مساوی سحق نموده هر روز دو درم
بخورند دوا که در ازاله سبل بغایت نافعست بگیرند هلیله بزرگ سطبر کوفته و در غایت نعومت
بیخته بعد ازان قدری موم سفید را در روغن گل گداخته مع هلیله سوده در هاون … لطیف قدری
آب عنزروت بران چکانند ساینده تا شکل مرهم شود با میل در چشم کشند شعر زاید را چیدن بمقاش
بر کنند و همان لحظه خون شب پره یا خون کنه شتر یا کنه سگ گرم گرم طلا کنند دیگر نروید و
همچنین است اگر زرنیخ مسحوق بر … طلا کنند وهمچنین اگر انکه علقه را بر زانکه جذب خون
از عضو کسی نموده ساقط گردد بگذارند تا خون ازوی خارج … همانجا مع خون نمک مسحوق
بران پاشیده خشک و سحق نموده بعد نتف شعر طلا کنند جهت ریختن جهت ریختن
مژگان و خارش اجفان بگیرند عصاره ورق الفرس طری مع شهد خالص … مالند برویاند
وهمچنین است اگر تخم کدوی تلخ در سایه خشک و سحق نموده بچشم کشند وهمچنین اگر دماغ و شحم

تخم درسایه

حکه اجفان

دمعه

شعیره

ضعف البصر

وجع الاذن

تخم درسایه خشک کرده و سحق نموده بچشم کشند وهمچنین اگر دماغ و شحم الثعلب را بزیت امیخته بر مژه
مالند برویاند اما جهت خارش پلک و خارش کنجهای چشم بگیرند قرنفل یکدرم نبات سفید یکدرم
کافور جو دانه یک آمیخته سحق تام نموده با آب شیاف ساخته خشک کنند در وقت حاجت با آب … سائیده
بچشم کشند جهت دمعه ثمره سعالیبی پراگنده کنند و قدری سکه کاو دران میان انداخته سر انرا
محکم ببندند و در وقتی که شمس در عقرب باشد ثمره را در زمین دفن کنند چون آفتاب بحمل آید بر
آورده و سکه را بر آورده هر روز در چشم کشند بغایت مفید بود جهت شعیره چوبی که از میان سرگین
بیرون آرند با آب سائیده طلا کنند نافع بود دوا اگر با آب صبر و شهد طلا نمایند بزودی منفجر گردد
جهت ظلمت عین مغز هلیله مغز آمله دار فلفل سحق تام نموده بچشم کشند تیرگی و خیرگی زایل شود واگر جهت
رمد گوشش مع شهد در چشم کشند انواع خیرگی و سبل و ظفره را بغایت نافع بود واگر …
… جهت ضعف بصر اگر روغن تخم ترب در روغن بیدالخیر در چشم کشند در تقویه بغایت نافع بود
واگر شرکت معده باشد بعد از تنقیه معده … هر روز هلیله بلیله آمله مصطکی یکدرم مع یکدرم گلشکر بخورند
و مداومت نمایند گویند هر که در عمر خود یکبار خون کبوتر … بچشم کشد هرگز درد چشم نبیند محفوظ باشد
علاج وجع اذن حار در موی بعد از فصد تقطیر عصاره … الحمار طری یا مرارة البقر مع ماء الرمان
الحامض یا آب لیمو مع لبن الجواری نافع بود اگر ریح وجع امتداد یابد دلیل ورم باشد …
گوشند تقطیر آب پیاز سفید پخته یا لعاب حلبه یا لعاب تخم کتان یا لعاب بزرقطونا یا تقطیر پیه بط
یا پیه دجاج در روغن کنجد گرم کرده … منفجر گردانند و بوضع فتیله مغموسه در عسل تنقیه نمایند واگر
سیلان مده متمادی و منتن گردد در صبیان احتیاج بعلاج نباشد که ببلوغ رفع گردد و بعد ازان
انچه حبس مده منتشره نماید استعمال نمایند مثل انکه شکار را سحق نموده قدری … زنند و بر بالای آن
عصاره لیمو تقطیر نمایند که مده منتشره منقطع سازد و تقطیر … انکه کف برارد
که قدری کافور دران حل کرده باشند جراحت اذن را مندمل گرداند اما وجع اذن بارد را
زنجبیل قسط اسپند یکدرم سحق تام نموده … بجوشانند … در روغن
کنجد ده درم بجوشانند تا خر محترق و سیاه گردد خر را برون آورده روغن انرا تقطیر نماید
ازاله وجع نماید در حالتی شدت وجع … تا کف کنند قلیلی افیون دران حل نموده



دود و طنین

طرش

رعاف

گشته

چشم

نتن انف

قروح انف

باسور انف

وجع الاسنان

ورم لثه و نتن آن

قلاع

سیلان لعاب

تازه بسیار بود مکرر [illegible] گندم [illegible] استان مع [illegible] در ملح العین [illegible] ممزوج نموده هر صبح [illegible] کف
می آب بخورند و هر روز [illegible] سوای خود [illegible] گندم دو در دهن داشتن [illegible] بسیار [illegible] آرد

خناق

و موی [illegible] صفرا و بر ابتدا از فصد قیفالین و ارسال علق بر خارج حلق و طلاء مطبوخ حلبه با خیار شنبر
آب [illegible] غرغره کنند و [illegible] انجیر زرد کرده بر خارج حلق [illegible] و همچنین اگر [illegible] و آمله
[illegible] کرده بگذارند نافع باشد و اگر مطبوخ اصل السوس و عدس [illegible] نمک و شکر قدری [illegible] در آن حل
کرده باشند غرغره کنند [illegible] بر خارج حلق [illegible] نافع بود

جهة بحة الصوت

قدری نوشادر
هر روز [illegible] درم بخورند نافع بود و همچنین اگر فلفل و نمک [illegible] فلفل بوده [illegible] بحة الصوت
و [illegible] نافع بود و همچنین اگر آمله کوفته را با روغن [illegible] و شیر گاو بخورند [illegible] بد جهة [illegible]
لسان [illegible] لعاب [illegible] مرضوضات و [illegible] و سماق در دهن داشتن [illegible]
بر زبان [illegible] همین نافع بود

شقاق شفه

علاج آن قیروطی [illegible] روغن [illegible] بر هم بر شقاق
[illegible] شقاق هر عضوی [illegible] نافع بود و همچنین اطلیه [illegible] سبوس [illegible] معجون [illegible]
در علاج [illegible] نافع بود

علاج سعال

بارد و رطب و بلغمی و سعالی که
[illegible] گندم را [illegible] نموده [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] آمله [illegible] فلفل [illegible] درم در
[illegible] آب [illegible] صاف [illegible] نموده [illegible]
[illegible] معجون کرده بخورند سعال [illegible] و اگر [illegible] درم [illegible]
[illegible] آب بخورند [illegible]
[illegible] با روغن [illegible] دفع [illegible] کنند

اما سعال

[illegible] حادث گردد [illegible]
خارج [illegible] خارج گردد [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]

ایضاً

صمغ عربی [illegible] درم [illegible] اصل السوس [illegible] درم
[illegible]
و [illegible] درم بخورند

ایضاً

مغز بادام [illegible] ده درم افیون [illegible] صمغ [illegible] دو درم [illegible]

علاج سل

وقت خواب [illegible] بخورند الا آنکه اطفال [illegible] از آن اجتناب نمایند [illegible] شکر [illegible] دو استار
[illegible] سنگ [illegible] استار زنجبیل یک استار و نیم سفوف ساخته هر روز بقدر [illegible] بخورند سعال
بالبس زایل گردد و [illegible] ناخواه دار فلفل زنجبیل بالسویه [illegible] ساخته
اکثر اوقات در دهن نگاه دارند علاج مجرب جهة سل آنست که غذای [illegible] زادر [illegible]
[illegible] حار [illegible] نموده نبات مسحوق اندکی شیرین کرده قلیلا قلیلا [illegible] نمایند
و شراب [illegible] با طبیخ شعیر مقشر مطبوخ مع اصل السوس نیز نافع بود و [illegible] مطبوخه
مع [illegible] و شعیر مقشر [illegible] طری [illegible] مناسب باشد

و دق

اگر اسهال عارض گردد [illegible]
[illegible] نگردد [illegible] خشخاش و شکر [illegible] سفوف ساخته با آب سرد [illegible]

جهة ضیق النفس

هر روز [illegible] درم مومیایی [illegible] کنند زایل گردد و همچنین اگر هر روز [illegible] بلع نمایند سفوف
که جهة تنگی نفس [illegible] دار فلفل چهار درم فلفل دوازده درم قرنفل هشت درم زنجبیل
هشت [illegible] چهار درم [illegible] ده درم شکر [illegible] هر روز [illegible] درم [illegible]

غشی

علاج کسی که او را اکثر اوقات غشی بسبب برودت عارض گردد آنست که مقداری دار فلفل
[illegible] در [illegible] محکم بسته [illegible] معلق سازند تا خشک گردد پس [illegible]
هر روز چند عدد بخورند زایل گردد و همچنین [illegible] هر روز دو درم [illegible] مسحوق

اما ضعف معده

هر گاه [illegible]
معده ضعیف گردد [illegible] نقصان اشتها [illegible] عارض گردد
[illegible] مصطکی [illegible] مع سکنجبین

اگر معده

معده ضعیف گردد قدری از افیون خالص
بخورند قوت گیرد و اگر

معده

ضعیف گردد [illegible] هر روز [illegible] مصطکی [illegible] دو درم [illegible] بخورند
و اگر [illegible] ضعیف گردد [illegible] بخورند نافع بود

اما فواق

و آن کاهش که از [illegible]
و [illegible] حادث گشته [illegible] گردد [illegible]
[illegible] فواق [illegible] و همچنین اگر صاحب فواق [illegible]
[illegible] فواق [illegible] فواق [illegible] و همچنین
اگر صاحب فواق [illegible] ضعیف شده باشد در وقت [illegible] فواق [illegible]
نفس [illegible] و همچنین اگر صاحب فواق [illegible] باشد و عطش و بیهوشی

هنود

دانسته باشد جمیع انواع مذکوره خطر و عدیم العلاج باشد از جمله معالجات تواتر حبس نفس و مشاهده
امور عجیبه و حدوث خوف بود و بغتةً و تمعیق نمک سنگ سحوق مع عصاره ترنج و عسل نافع باشد
واگر مثل انار و دهن گاو چرب کرده بر آتش نهند و دود آنرا ببویند نافع بود و همچنین بار داشتن انواع
بواق را مفید بود وجهة النقصان الشهوة نمک سنگ و زنجبیل سحق نموده بنوشند اشتها زیاده کند و انواع امراض
بلغمیه را نافع بود حبة دفع شیره انار دانه مع نعناع غرغره کردن بسیار مفید باشد و همچنین اگر سحق نمک سنگ با دهن
گاو بنوشند فی الذی را نافع بود و همچنین اگر سه درم صندل سفید را با شیر آمله سحق نموده و صاف کرده
مع عسل بنوشند بغایت مفید باشد و همچنین اگر سحق بلیله با عسل بخورند و سویق عدس مع عسل و
شیره انار خوردن در دفع قی بغایت سریع الاثر بود اما وجع المعده آنچه از برودت بود بدانکه مداومت ا
ین سفوف زایل گرداند اما نخواه کنند شونیز کمون برگ سداب نمک هندی نیم درم خولنجان تخم شبت یکدرم
و نیم فلفل ابیض یکدرم قند سفید یا نبات ضعف ادویه شربتی هر روز نیم مثقال باشد و اگر با ترده
درم مصطکی سحوق در پنج درم زیت در شیشه کرده سرش را خوب محکم نموده تا گردن در دیگ
پر آب نهند و آن آب را بر فتیله بجوشانند تا مصطکی در شیشه که اخته بروغن مختلط گردد پس آورده
بآن روغن بر بالای معده نمایند وجع معده بارد و ضعف آنرا زایل کند و اگر از خلط غلیظه لزجه در معده باشد
تحت تنقیه معده باید نمود لیکن چنانکه مقیات مع گوشت گوسفند نیز چنانچه خوب مهرا شود اول روز
آن گوشت را بخورند بحد شبع و بعد از یک ساعت مرق آنرا و بعد از لحظه اگر قی بخودی خود نیاید
آب گرم بخورند و پر مرغی را آغشته بروغن چرب کنند و نمک سوده را بر آن بپاشند و در حلق فرستاده
تحریک دهند و اگر انگه باین تدبیر قی نیاید نمک و روغن بر کفهای هر دو دست مالیده و با آتش دارند
تا گرم شود که در حال بی اختیار قی کامل واقع شده اخلاط فاسده مصاحبه آن لحم ماکول دفع خواهد شد
اما وجع معده که از حرارت باشد مداومت سکنجبین که آب لیمو نیز داشته باشد و همچنین مداومت
این سفوف بسی نافع بود صفه آن گلنار مصطکی تمر هندی طباشیر سماق منقی یکدرم پنج درم هلیله بلیله
آمله یکدرم سه درم نبات مثل جمیع ادویه شربتی هر روز یک مثقال از دو مثقال تا سه مثقال و نیم باشد
کسی را خون در معده بسته باشد مثل خون رعاف که بمعده آمده باشد یا مانند آن باید که سرکه کهنه
و سرکه یا کیان یکدرم چهار درم بخورند تا که اخته بقی یا اسهال دفع گردد نقصان الشهوة آنچه از

دهن مصطکی

کیفیت

بسته شدن خون در معده

ضعف

ضعف و برودت معده بود بمداومت این قرص رفع گردد صفت آن پوست هلیله نیم درم دار
فلفل چهار درم چترک سه درم نمک سنگ دو درم سحق نموده با آب ترنج خمیر و قرص و در سایه خشک
کنند هر صبح و شام دو درم بخورند که اشتها آورد و هضم طعام کند و آنچه از بلغم بود بعد از استفراغ بلغم
بگیرند هلیله و شبت و چترک یکدرم نمک ده درم دار فلفل چهل درم سفوف ساخته هر صبح
و هر شام سه درم با آب گرم بخورند که دفع بلغم نموده اشتها بیارد ایضاً که قرص همان فعل کند فلفل
زنجبیل جوانی نمک سنگ بالسویه با آب لیمو قرص و در سایه خشک نموده شربتی هر روز یکدرم باشد
و همچنین است نمک سنگ هلیله و زنجبیل بالسویه سفوف ساخته قبل از طعام و بعد از طعام یکدرم بخورند
طعام را هضم کند و اشتهای اکبر صادق آرد اما اسهال بباید دانست که چون کسی را اسهال عا
رض شود قبل از حدوث بعضی علامات ظهور آید که دلالت بر حدوث اسهال نماید مثل ثقل و و
جع معده و ناف و شکم و پهلوها و درد و سستی بدن و عسر انتفاخ ریح و براز و نفخ بطن و اطلاق بطن اما
علامت اسهال بادی حرقه و زحیر و پیوسته و قلت براز و خروج براز مع وجع و قراقر مختلط براز و تواتر
قیام باشد و علامت اسهال صفراوی صفرة یا حمرة یا خضرة براز و عطش و بیهوشی و تشنج و حرقة
مقعد بود و علامت اسهال بلغمی بیاض و برودت و انجماد و زحیر براز باشد و در حین انتفاع
انتصاب تغیر پدید آید و گاه باشد که اسهال بسبب غم حار بسبب آنکه از کثرت غم اشتها ساقط گردد و وار
د داخل جسم شود و خون را افسرده کند علامت آن خروج خون صرف یا مخلوط براز مع تب شدید
و تواتر قیام و جمیع انواع و منهم اسهال یا خام باشد یا نضیج علامت خام آنست که دلایل خلط غالب
ظاهر و براز دسم کثیر النتن باشد و چون در آب اندازند راسب گردد علامت نضیج بضد این باشد
مع خفت بطن و تا اسهال نضیج نیابد از ادویه قابضه اجتناب واجب باشد مگر پیر طفل و یا کسی که
درد باد و صفرا غالب باشد بسیار ضعیف بود و عطش شدید داشته باشد یا زن حبلی یا کسی طبیعتش
بسیار نازک بود که اینها را قبل از نضیج قابضه اجتناب بسیار ممنوع باشد و هرگاه با اسهال وجعی باشد
و براز قلیلا قلیلا بعسرت مندفع گردد اخلاط مجتمع باشد او را اول بهلیله اسهال باید فرمود و اگر با اسهال
وجع بطن و انتفاخ بود با آب طبیخ دار فلفل و نمک سنگ قی باید کرد و بعد از آن فاقه نمود بعد از آن
شربت منضج تب اخلاط امعا را نافع باشد و اگر براز بسیار زرد و جاری باشد قی و فاقه مفید بود

در معالجه اسهال و انواع او

واگر براز صلب و یابس مع وجع بطن و قلیلا قلیلا بعسرت خارج گردد هلیله و دارفلفل متساوی سحق
نموده با آب فاتر بنوشند واگر با اسهال جوع غالب و اخلاط زاید و براز عسر الخروج باشد بگیرند بابرنگ
و نربلا و دارفلفل متساوی کوفته و جوشانیده و صاف کرده بنوشند نافع باشد واگر با اسهال وجع و
نفخ بطن و سیلان لعاب از فم باشد نمکسنگ و دارفلفل سحق نموده با آب گرم بنوشند و قی کنند و فاقه نمایند نافع
بود واگر اسهال مزمن و بطن منقبض بود باید که شیر گاو را سه برابر آن آب داخل کرده بجوشانند تا ربع آن
بتحلیل رود و صاف نموده بنوشند بغایت نافع و دافع بقیه الآن خلط بود واگر در اسهال اشتها برقرار و براز قلیل
و زبدی باشد کنار ر الجنه با فند و روغن کنجد بنوشند نافع باشد واگر با اسهال وجع و قلت اشتها و نقصان
براز باشد گوشت خرگوش خون آلود در اسع باش دیهات گاو به بریزند و بخورند نافع بود واگر با اسهال
لانزال وجع بطن باشد روغن کنجد بنوشند تسکین وجع و تحلیل ریاح نموده قبض گرداند واگر امه مسحوق شود
مع آب دوغ خمیر کرده بر دور حلقه ناف بطریق دایره بندند ساخته میان آن را از شیره ادرک پر کنند
اگر اسهال مثل آب جاری باشد فی الحال قبض شود واگر پوست انار شیرین را مع عسل دیر سحق کرده با عسل بنوشند
اسهال صفراوی که مع وجع بود زایل گردد واگر گنده بیان را مع بیخ وزن آن شکر سحق نا علم لکه مع شیر گاو
بنوشند اسهال دموی زایل شود و همچنین باشد شرب مخیض نرخالص مع شکر با عسل واگر صندل سرخ
با آب سحق نموده مع شکر با عسل بنوشند اسهال دموی و عطش و سیلان خون بواسیر و سیلان بینی
دفع شود واگر یک استار سویق جو را در هشت استار آب بجوشانند تا یک استار آید صاف نموده
و همین مقدار و کیفیت طبیخ پوست انار گرفته با آن ممزوج نموده باتش ملایم بجوشانند تا غلیظ شود آنرا
نگاه داشته هر روز یکدرم و نیم از ان مع دوغ گاو یا بز بنوشند اسهال مهلک را فی الفور زایل کند واگر در مقعده
بثور بود آب شیر بز مع نخل مقعد شیر بز تقمید مقعد بگوشت موش گرم کرده نافع بود اما علامات
ردیه اسهال که اکثر دلیل هلاک باشد انست با براز قطعهای لحمی شبیه جگر یا برازی شبیه بروغن
ستور یا روغن کنجد یا چربی یا شبیه بمغز استخوان یا شبیه بمغز سر یا شبیه بلحم متوفی که با شیای سبز
مخلوط باشد یا انکه مشابه بشیر یا ماست یا بلون سیاه یا ازرق مایل بحمرت یا بالوان مختلفه مع وسوسه یا درخشان
شبیه بلون دم طاوس یا انکه نتن آن شبیه نتن جیفه باشد منقطع گردد و یا انکه علیل را عطش شدید
و ظلمت عینین و بیهوشی و درد پهلو و درد مفاصل و سیدمای از جمیع امور و هذیان و تبخیر مقعد و خروج

اما علامات ردیه اسهال

مقعد چنانچه دخول آن متعذر باشد و فرط هزال و ضعف و وجع و انتفاخ بطن و حمی و اورام اعضا و
سعال و سقوط اشتها و قی و تهوع و تبثر اصابع یدین و رجلین و احتباس بول و غایت برودة
یا حرارت مرفوع بوده باشد تمامی علامت صعوبت اسهال و دلیل خطر آن باشد اما علامت نیکو
دلیل زوال اسهال و قرب صحت است انست که بول و ضراط علی ما ینبغی جاری گردیده و رطبی خفه
و در شکم اشتها بهی نی پدید آید اما علاج اسهال معدی که بسبب آن ضعف معده و افراط اکل باشد بعد از تنقیه
معده نفی بوده خشک کشنیز خشک نرم کوفته با آب ترنج بخورند جهة اسهال و زحیر ریگی بگیرند سندهی
ربع یک استار نرم کوفته و بیخته با آب خمیر و قرص کنند و در تابه که نهند باتش ملایم بریزند تا شکل آن شود
بعد از آن ربع استار هم روغن و ربع استار شکر داخل همه را باهم مالند و سه حصه کنند و سه روز هر
روز یک حصه را ناشتا بخورند نافع بود جهة اسهال صفراوی یکدرم دانه تمر هندی را سحق نموده با
دوغ گاو بدهند استفاف پوست خشخاش و نبات متساوی اکثر انواع اسهال را دفع کند ایضا
دوای که زحیر و اسهال دموی را نافع بود بگیرند هلیله زنگی ده درم و نصف آنرا در روغن ستور بریان
کرده مع آن نصف خام آن و دو درم قند یا نبات سفوف ساخته شربتی سه درم ناشتا با آب سرد
نافع است و همچنین است استفاف یکدرم صمغ مع نبات با آب سرد ایضا دوای که زحیر و اسهال را نافع است
بگیرند پوست هلیله اجوایین زیره سفید و حب الحب ابریان و سحق نموده مخلوط ساخته هر روز پنجدرم مع پنجدرم
نمکسنگ نموده با ماست چکیده گاوی که تمامی آب آن چکیده باشد ناشتا بخورند و همچنین اگر یک دراج را
ذبح نموده شکمش را پاک کنند پس انار دان و کشنیز خشک کوفته در شکمش پر کنند و در سرکه بزنند و آن
دراج را مع نان خمیر و ماست گاو بخورند اسهال را نافع باشد و همچنین اگر هر روز یکدرم تخم کتان و یکدرم
تخم گندنا نرم کوفته با آب بخورند اسهال و زحیر را زایل کند و همچنین جهة اسهال صفراوی ماز و صمغ
شکر شاهیرم با ماست گاوی نافع بود و گفته اند که در انتهای اسهال یا بعد از زوال آن و بغیر اسهال
نیز گاه باشد که از تناول اغذیه مخالف خلطی از اخلاط غالب شود و علتی حادث گردد که ماکول
گاه منهضم و گاه غیر منهضم و گاه قلیل و گاه رقیق و منتفض و مرات متعدده به براز دفع شود و این
علت چهار نوع باشد اول از باد دویم از صفرا سیوم از بلغم چهارم از هر سه خلط و دلیل مقدمه
این مرض انست که عطش غالب و کسل و ضعف دل و هضم و ثقل اعضا پدید آید بعد از آن علة

علاج انواع اسهال

ظاهر شود و سبب نوع بادی آن تناول اشیای تلخ باشد یا صحت یا خشک یا اغذیه مخالف یا تقلیل
غذا یا فاقه یا حبس بول و براز و حبس ریح یا افراط جماع باشد و علامت آن نقصان اشتها و عسر هضم
و تخفیض طعام و صلابه و خشونه جلد و یبوسته کام و دهان و عطش و طنین و درد کمر و مفاصل و وجع ورک
و ضیق و صدر و هزال و سواد بدن و تغیر طعم دهن و قربان و درد مقعد و بیقراری و انتفاخ شکم بعد از هضم
و سکون آن بعد از اکل و عسر و اختلاف خروج براز گاه نضیج و گاه غیر نضیج و گاه رقیق و گاه غلیظ که مع
زبد و ریح و بعض بقرقر گردد و باشد که سرفه نیز حادث شود و علامت نوع صفراوی آن صفرت لون
علیل یا رصاصی یا مایل بخضرت نتن و اصفرار و اخضرار براز و حب و عطش و قلت شهوت و الم حلق و صدر یا شد
و علامت بلغمی عسر هضم و سیلان لعاب و غثیان و نقصان شهوت و کدورت حواس و نقاهت و حلاوه
فم و ثقل صدر و بطن و حب و استرخا و وجع اعضا و نقصان باه و خروج براز مع خلط و زبد و درد او و عمر و حس
هزال باشد گاه باشد که این علت را نوایب و فترات بود و علاج آن بدفع خلط غالب و تعدیل آن و مفاسد
حوج و استعمال ادویه قابض و هاضم مشتهی بود و استعمال ادویه ابغرض مع بول ماده گاو و دوغ آن انفع
و او فق بود و شرب دوغ فقط مفید باشد و روغن ستور کهنه نیز نافع بود و اگر بلیله و دار فلفل را امتدادی
سحق نموده مع قند بنادق سازند و هر روز یکدرم مع روغن گاو بخورند علت مذکوره و نقصان شهوة
و بستگی غایط را نافع باشد و در نوع بلغمی تناول اشیای مالحه و مرحریفه و حامضه مفید بود و ماده ابغرض را
نضیج دادن واجب باشد **جهة** سوء المزاج بارد یکدرم موم بیابانی را با قند گرفته بلع نمایند نافع بود **و همچنین**
اگر هر روز یکدرم شجار در قند گرفته بلع کنند صحت یابند و اگر کمیز بز ماده ناز اده هر روز بنوشند البته
صحت یابند مجربست **علاج** استسقای زقی که با حرارت بود مغز تخم خیار سه درم مغز تخم خربزه سه درم و
نیم درم رب السوس مغز تخم کدو و تخم کرفس و تخم کاسنی یکدو دو درم کوفته بیخته شربتی نیم درم مع ده درم
سکنجبین نافع بود **و بهترین معالجات** اصحاب سوء القنیه و ابتدای استسقا **روغن تلخ و** فقط با مع بول
بقر یا لبن البقر و مداومت نمودن آن تا یکماه و دو ماه و از آب و اغذیه نا خوردنی اجتناب کرده باشند **و از**
جمله آنچه نافعست شرب لبن البقر و بول جاموس است تا هفت روز مع احتراز از آب **و همچنین است** شرب لبن البقر
مع دار فلفل هر روز قدری زیاده کردن تا پانزده روز بعد از آن تا پانزده دیگر هر روز آنچه دار فلفل
زیاده کرده اند ناقص ساختن تا بمقدار روز اول برسد بغایت نافع باشد **و همچنین است**

شیره ادرک که در لبن البقر جوشانیده بنوشند **و اگر در علت کمی ریح** بود نمک سنگ و دار فلفل
هر روز مع دوغ خوردن **و اگر صفرا** غالب باشد شکر و فلفل مع دوغ خوردن **و اگر بلغم غالب بود** جوانی
و نمک سنگ و زیره و سندهی و فلفلین مع دوغ نوشیدن **و اگر اخلاط ثلثه** غالب باشد دوغ ترش مع
شهد خوردن سود مند بود **و با لجمله شرب** دوغ ثقل بدن و قلت اشتها و اسهال و امراض ریحی و رحالی و
نحابت نافع بود **و اگر دار فلفل** را با آب سحق کرده در روغن گاو بپزند و نگاه داشته هر روز قدری بنوشند
سوء القنیه و نقصان اشتها را نافع بود **و همچنین است** تناول کنجد و نمک **و اگر مستسقی** از شدة عطش افراط در شرب
آب تجدید نماید که اطنش مملو گردد با برگه دار فلفل را با آب سحق نموده بنوشد و قی کند **و فاقه** در این
نوع نحابت مفید باشد **و اگر طلا یا** نقره یا آهن یا کلوخ خاک خالص را در آتش تفتانیده در آب نهند و صاف
و سرد کرده علیل بنوشد تسکین عطش نماید و رغبت آب زایل گردد **و شرب** مع عسل و ریح بعد از هضم
طعام استسقای صفراوی را نافع بود **و همچنین است** شرب عسل مع شیره انار دانه و آمله **و گویند** امساک عسل
در دهن تسکین عطش باشد **و اگر برای کام** و زبان و حلق و سینه و سبز زعفران و یبوسته عارض گردد باید
که زیره و نمک سنگ مع عسل و حماض اترج ممزوج و بر تارک سر طلا نمایند نافع بود **و گویند اگر** علیل القدر یا اهل
بنوشد که شکمش پر شود و قی کند چون چند دفعه چنین کند عطش زایل گردد **و نوعی** از استسقا باشد که حکمای
هند آنرا الکو در خوانند که از اتحاد بلغم و ریح غلیظ بطن منتفخ گردد و لیکن متحرک بود و گاه زایه و گاه ناقص
گردد و با آن درد سینه و ثقل اعضا و نقصان اشتها و قبض طبیعه و تنگی نفس و سیلان لعاب به
علاج آن نیز ترتیب استسقای طبلی و زقی بود و اگر دو درم قنبیل را سحق نموده سه درم شهد آمیخته با اشتها
بخورند علت مذکور و انواع ثلثه استسقا را زایل کند و حیات الطین ساقط سازد **و یرقان** علاجی که ا
نواع یرقان را زایل کند بگیرند چهار درم ذباب و آنها را کشته و با دوغ گاوی آمیخته بدون علم علیل باشتها
بدهند و از غذا بنمک اقتصار نمایند **ایضا** که همان منفعت کند بگیرند خبث الحدید که نحابت کهنه باشد و او را
هفت مرتبه در آتش تفتیده نموده و در بول ماده گاو سرد و خشک نموده مکرر در آتش تافته و در بول
ماده گاو منطفی ساخته و خشک کرده بهمین دستور مکرر سازند و بعد از مرتبه هفتم در غایت نعامت
مثل غبار سحق نموده هر روز یکدرم با مع یکدرم شهد و یکدرم روغن مع دوغ ماده گاو ممزوج
ساخته با اشتها بنوشند و از غذا بنمک و روغن ستور اقتصار کنند **صفت** علاجی مجرب که

جهت یرقان و خفقان و سستی اعضا و استسقای زقی و اجتماع مائیه در حوالی سره و کلو و در جمیع انواع یرقان بغایت نافع و مجرب است بگیرند خوب کوفته یک استار هلیله صحیح ناکوفته یک استار ریزه آهن یک استار برادهٔ آهن سدس استار مجموع را در دیگ چربی کرده و ده استار آب داخل نموده و سر دیگ را محکم کرده بار دیگر آتش ملایم دیگر را استوار ساخته پس دیگر اگر ضعیف باشد در آفتاب نهند و اگر زمستان باشد در قرب تنوری که همیشه حرارت بآن برسد در زمین فرو برند بعد از بیست و یک روز بیرون آورده هر روز ناشتا یکعدد از آن هلیله را از دیگ بیرون آورده بخورند و ده درم نیز از همان آب آن صاف نموده بر بالای آن بخورند و تا یکپاس صلاحیت چیزی نخورند بعد از آن غذا انفراز خشک یا کهچری چرب کرده بخورند نوعی دیگر بگیرند دیگ یک استار آهن کهنه زنگار گرفته در آتش سرخ کنند پس در آب شسته و سرد نموده در وقت طلوع آفتاب در یک استار دوغ ماده گاو در ظرف آهنی اندازند و بگذارند تا روز دیگر وقت طلوع آفتاب آن دوغ را صاف نموده ناشتا بنوشند و یک استار دیگر دوغ جدید در او بسران قطعهٔ آهن ریخته روز دیگر دوغش را بخورد بهمین دستور تا سه روز یا هفت روز عمل کنند و اگر بعد از دو سه روز تغیر و اذیتی حادث گردد خوف ننمایند **ایضاً** جهت یرقان آمله آهن مقول زنجبیل فلفل دار فلفل زرد چوبه بالسویه کوفته و بیخته چهار درم از آن مع دو درم شهد و دو درم نبات و یکدرم روغن ستور بخورند یرقان زایل گردد **ایضاً** بگیرند شوره کار زرتن یعنی قلمی سستی نموده در آب در ظرفی بجنبانند و لبیار بر هم زنند هر روز از آن آب قدری صاف کرده بخورند تا سه روز یرقان زایل گردد **دوا** و حیاة لبطن چون چند روز دهن الجوز بخورند حیاة دفع گردد **اگر** یکدرم مردارسنگ سستی نموده مع دهن الخل بنوشند حیاة دفع گردد و اگر سرگین اسب را خشک و سستی نموده مع عسل بخورند دیدان لبطن دفع شود و اگر قلعی را با آب بت کاوهفش از لستار بند وان آبرا بنوشند دیدان بلغی و درازی دفع شود و اگر در سر و بینی و دهن و چشم و در هر جراحتی که کرم افتد بدوای مذکور دفع شود و همچنین جهت دفع کرم جراحات مذکوره سرگین خشک اسب با عصاره طری آن بکرات تسقیه و خشک و سستی نموده ذرور سازند دافع بود و اگر جو این را الکیبانه روز با آب سستی بلیغ نموده مع قدری قند ناشتا بنوشند دیدان لبطن بسرعت دفع شود **امراض گرده و مثانه** بباید دانست که خالق عالم جل جلاله کلیه یسری را جهت مجرای بول و یمنی جهت مجرای منی خلق کرده **علاج** حصاة گرده و مثانه اگر هر روز سه درم شنگاقل سحوق مع دوق گاوی بخورند نافع بود **علاجی** دیگر کبر نبت را در

آب

آب بگذارند تا آب رنگین شود و در آن آب بنشینند فایز است اگر حصاة صغار تمامی بیرون آید **ایضاً** جلیل را در نبت بگو ارپا نشینند است پس دو درم سیماب بر احلیل دی بریزند چنانکه بنیانه بیش برود و دو ساعتی چنان خوابیده باشد پس بنشیند حصات و سیماب هر دو بیرون آید الغاء در نق الحام و شکر یکدو دو درم صعتر یکدرم سستی نموده چند روز با آب بخورد تفتیت حصات کرده و مثانه نماید **علاج** ورم کرده حار بعد از فصد باسلیق و اعشه اماء الشعیر و روغن بادام و شکر و تقبیل آب بگیرند تخم خیار تخم کتان تخم خیار چنبر سستی نموده با سفیده بیضه دجاج بر قطن ضماد کنند و رم فرو نشیند بعد از آن بگیرند تخم خیار و تخم کتان و کتیرا یکدو درم نشاسته چهار درم کوفته بیخته با آب قرص و خشک کنند هر روز یکدرم با آب بنوشند ورم کرده و مثانه دفع کند **اما عسر** البول آنچه از اخلاط غلیظ بود بگیرند دار فلفل زنجبیل قسط سستی نموده با آب بر مثانه ضماد کنند و آنچه از عرض قولنج بود آبد هر روز یک استار لبن با جو مع نه درم روغن سود الحنبر ناشتا بنوشند **و آنچه** از حرارت مثانه بود و با آن عطش و قلق و خروج قلیلی از بول مع وجع باشد علاج تخم خیار خشک و بهٔ دانه و تخم خیار یکدو سه درم کوفته در چهار استار آب بجوش دهند تا به نیم استار آید صاف نموده با نبات چاشنی کرده ناشتا بنوشند **چون** برگ و گل نرجس برهانه تا البند بول بگشاید **ایضاً** بلیله بلیله امله دار فلفل لنگ تخم خیار یکدو دو درم در چهار استار آب بجوش دهند تا نیم استار آید صاف نموده بنوشند و در آب گرم بنشیند بگشاید **اما علاج** ذیابیطس کشنیز خشک را در سرکه سه روز بجنبانند پس خشک و بریان نموده پنج درم را مع صمغ عربی دو درم کافور نیم درم سستی نموده سه درم را با آب ناشتا هر روز بنوشند **ایضاً** استه شنبالو شقاقل نبات متساوی سستی نموده هر روز دو درم بخورند **تقطیر البول و سلس البول** که شایع و معروف است را عارض گردد بعد از استفراغ هر روز در آب کوکر و بنشانند و هر روز یکدرم از این سفوف برهند فولاد یا آهن مقول ده درم زنجبیل بیست درم نبات سی درم سستی نموده استعمال کنند اگر گاهی قلیلی افیون بخورند نافع بود **علاجی دیگر** تخم جرز خشخاش سکر بالسویه سستی نموده هر روز یکدرم بخورند **و اگر** قشر بیض الدجاج را در روغن ستور بریان کرده سستی ناعم نموده هر روز یکدرم

ورم کلی

عسر البول

ذیابیطس

سلس البول تقطیر

بخورند و خصیهٔ گوساله و گوسفند بریان کرده خوردن نافع بود و اگر شاهدانه بریان کرده و رامع ذرق الحمام
وقت خواب بخورند بول در فراش اطفال و مردان کلان را نیز نافع بود نوعی دیگر تخم شاهسرم
دو درم مازو یکدرم سحق نموده با آب وقت خواب بخورند و شب آب نخورند بول کنند و اگر
آنکه علیل در هوای گرم در خواب بیشتر بود کشنیز خشک یکدرم شکر سرخ چهار درم سوده با آب سرد
بخورند و اگر آنکه در هوای سرد بیشتر کند هر شب مقداری کنجد سیاه بخورد اما حرقة البول و جرب
است که اصحاب آنرا اغذیه بی نمک دادن و از سبزیها بغیر از کدو و از روغنها بغیر از روغن
نر خالص جایز نباشند و اگر از جماع اجتناب نکنند بجراحت مثانه منجر گردد و اگر معتاد فصد بود
و مانعی نباشد فصد باسلیق کنند و بعد از آن بگیرند تخم خیار و تخم بادرنگ و مغز پنبه دانه و خشک و
تخم کدوی شیرین و خشخاش هر یک یکدرم در چهار استار آب بجوشانند تا نیم استار آید صاف
نموده مع دو درم نبات بخشتا بنوشند نوعی دیگر بهیلهٔ خشک خیار چنبر یکدرم دو درم با هم کوفته
در چهار استار آب بجوشانند تا به نیم استار آید صاف نموده بخشتا بنوشند نوعی دیگر کتیرا ده
درم نشاسته پنجدرم تخم سپستان یکدرم کوفته و بیخته هر روز دو درم بنوشند نوع دیگر هر روز چهار
درم خشک سحو فراخ لبن الغنم بنوشند نوع دیگر کشنیز خشک ده درم نشاسته پنجدرم تخم سپستان یکدرم سحق
نموده هر روز دو درم مع لبن الغنم بنوشند و اگر چه از ریح بود که در حین بول کردن دردی بی سوزش
کند بگیرند دارفلفل و نبات سحق نموده هر روز یکدرم با آب سرد بخورند اکثر انواع آنرا نیز نافع بود
اما جرب مثانه اکثر مواد ای حرقة البول نافع بود و نشستن در آبزن فاتر مکرر نافع باشد و هر روز
نشاسته کتیرا و صمغ هر یک یکدرم سحق نموده مع سی دو درم لبن الغنم جوشیده و پنجدرم روغن بادام
بنوشند و اگر تخم کتان و کتیرا هر یک دو مثقال نشاسته چهار مثقال سحق نموده هر روز با آب سرد بنوشند
تنقیهٔ مجاری بول از مواد مجتمعه نماید و حرقة البول و جرب مثانه را نافع بود نوع دیگر … جلغوزه مغز پنبه
و کدو و مغز تخم خیار دو درم نشاسته یکدرم شربتی هر روز سه درم با آب عسل شربت کرده بنوشند جهت
بول الدم قرص الایل المحرق و کتیرا هر یک سه درم با آب برگ مورد و با آب باران … قرص و در سایه خشک
نموده شربتی یکمثقال با آب سرد نافع باشد و اگر بعد از بول الدم بول محتبس گردد و علامت جمود دم بود در
مثانه پس باید انفحة الارنب یکدرم … خشک نموده پنجدرم شربتی یکمثقال ده درم

سکنجبین

حرقة البول
جرب المثانة
بول الدم
جمود الدم

سکنجبین نافع باشد و مریض را در آب طبیخ بوده نا بنوشانند اما فتق و قیلة المعا اگر در اول
امر شظیه برا اره نقره … ساده ترت نمانند نافع بود و اگر آنکه خنصر پای را با نیز طریق داغ کنند که اگر
آفت در خصیهٔ یمنی بود خنصر رجل یسری را با نیز چنانکه یکطرف آنرا قطع کنند تا مستوی
گردد و بر خنصر نهند و طرف دیگر که محدب بود بر پشت آتش زنند تا آتش بخنصر رسیده داغ شود
و در وقت اشتداد وجع آن بکنجد و حب القطن مرقوق سخین بکمر تکمید نمایند و جهت
قیلة المعا اگر در خصیهٔ یمنی بود در بناگوش یسری فصد کنند و همچنین بالعکس و همچنین
اگر در خصیهٔ یمنی بود وسط ابهام دست راست را شق نموده و جلد آنرا قطع کرده داغ کنند دا
ین داغ جهة نوع ریحی و بلغمی نیز نافع باشد و همچنین قیله اگر را در بول باده کاو جوشانیده و سحق
نموده مع سجبی تکنستک هر روز … بخورند بلغمی و ریحی را نافع بود و اگر روغن کاو و تکنستک
را در ظرف مس کرده با کلیجی بمالند و در آفتاب بگذارند تا سیاه شود و بر انثیین بمالند دافع
بود جهت فتق ریحی بگیرند حلبه … پنجدرم در چهار استار آب بجوشانند تا به نیم استار آید
صاف نموده مع روغن … پنجده درم ممزوج نموده برای … بنوشند و بر روغن …
بالنفط … الحجر محل را چرب کنند و اگر آنکه از بر کوب یا موضعی بلند افتاده باشند و در خصیه درد
و ورم مع تب عارض گردد اگر آنکه خصیهٔ چپ باشد رگ کش ران راست حجامت کنند و اگر خصیه
راست باشد کش ران چپ را حجامت کرده زبل خنزیر بر خصیه ضماد کنند و اگر با بهادر … ساکن
نشود بر ساعد بالای محل نبض برابر است ابهام عرقی عظیم ظاهر است بر آن رگ داغ کنند ترتیب
مذکور چنانکه خصیهٔ راست را بر ساعد چپ و خصیهٔ چپ را بر ساعد راست البته بتوفیق شافی
حقیقی وجع و ورم ساکن گردد و سیلان منی که قبل از بول یا بعد از بول منی بیرون آید و آنرا
بهندی پرمیه خوانند و آن بیست نوع باشد علاج چهار نوع آن متعسر بلکه متعذر باشد مثل
آن نوعی که روز بروز صاحبش ضعیف و قوتش ساقط گردیده بر بول
او مگس و مور بسیار جمع شوند و مثل آن نوعی که آنچه بیرون آید
مثل بول بود و اما اگر چوبی بر بول او زنند و بردارند مثل
لعاب چیزی لزج با چوب برخیزد و روز بروز

ضعیف وقوت ساقط کردانده واین نوع را در اوایل قبل از اسقاط قوت اگر علاج کنند
امکان صحت دارد علاج آن آنست که خشت پخته بسیار کهنه که صد سال یا بیشتر بر آن گذشته
باشد سحق نموده هر روز دو درم با شش درم لبن البقری بنوشند و از نرطبات و مسخنات و جماع
و حموضات پرهیز کنند ایضاً خسک یک استار رمان یک استار طباشیر هجده درم سحق نموده هر
روز دو درم مع لبن البقر بنوشند **نوع سیم** از آن انواع عسر العلاج از ریح بود علامت آن
آنست که قاروره او از بالا صاف و در قعر آن مانند پیه سفیدی مرئی گردد و در حین بول کردن
حضیه درد کند و ریم در دنبالهای صاحبش بسیار جمع شود و اندرون آن داشته باشد و بشره
جرب نماید و بشره روز بروز زرد شود و اعضا سست و ضعیف و عطش غالب گردد
و نفس تنگی کند **نوع چهارم** آنست که بروت صاحب آن مایل به بن گردد و بیهوشی پدید آید
و علیل را ضعیف کرداند و هر دو نوع را اگر در ابتدا قبل از استحکام علاج کنند امید صحت
دارد و علاج هر دو آنست که ده درم کبریت مسحوق را مع پنج درم عنبر بغش در ظرف کت دکمال
کنند تا جذب نماید و همه مثل رماد گردد و پس از آن مع زنجبیل و فلفل و دار فلفل و عاقر قرحا و کباب
همه ناعم السحق یک پنج درم مخلوط نموده هر روز دو درم مع هفت درم شهد عسل بنده و
ناشتا بخورند و اگر آمله و زرد چوبه متساوی سحق نموده هر روز سه درم مع شهد بخورند
جمیع انواع پرمیه را نافع بود و همچنین است اگر هر روز تخم شقاقل و شکر یک پنج درم در
یک استار شیر جوشانیده بخورند انواع پرمیه را نافع بود **آماس قروح ذکر** و آن اکثر
از فرط جماع و کثرت جلق و حفف و قضیب در ادخال و از مجامعت با مراهٔ
حایضه حادث گردد علاج آن دو درم مردار سنگ مسحوق را در نه درم روغن ستور
بجوشانند و برهم زنند تا سیاه و مثل مرهم شود هر روز بر ریش قضیب
طلا کنند و از حموضات و از حرکات پرهیز کنند و همچنین است تذر بر
صبر و عنزروت و کندر و مرداسنگ بعد از آن همین مندمل گردانند و اگر
خارش با فراط داشته باشد ارسال علق و هر روز لبن که شستنی
نافع بود **آماس ورم** قضیب که سرخ و گرم باشد

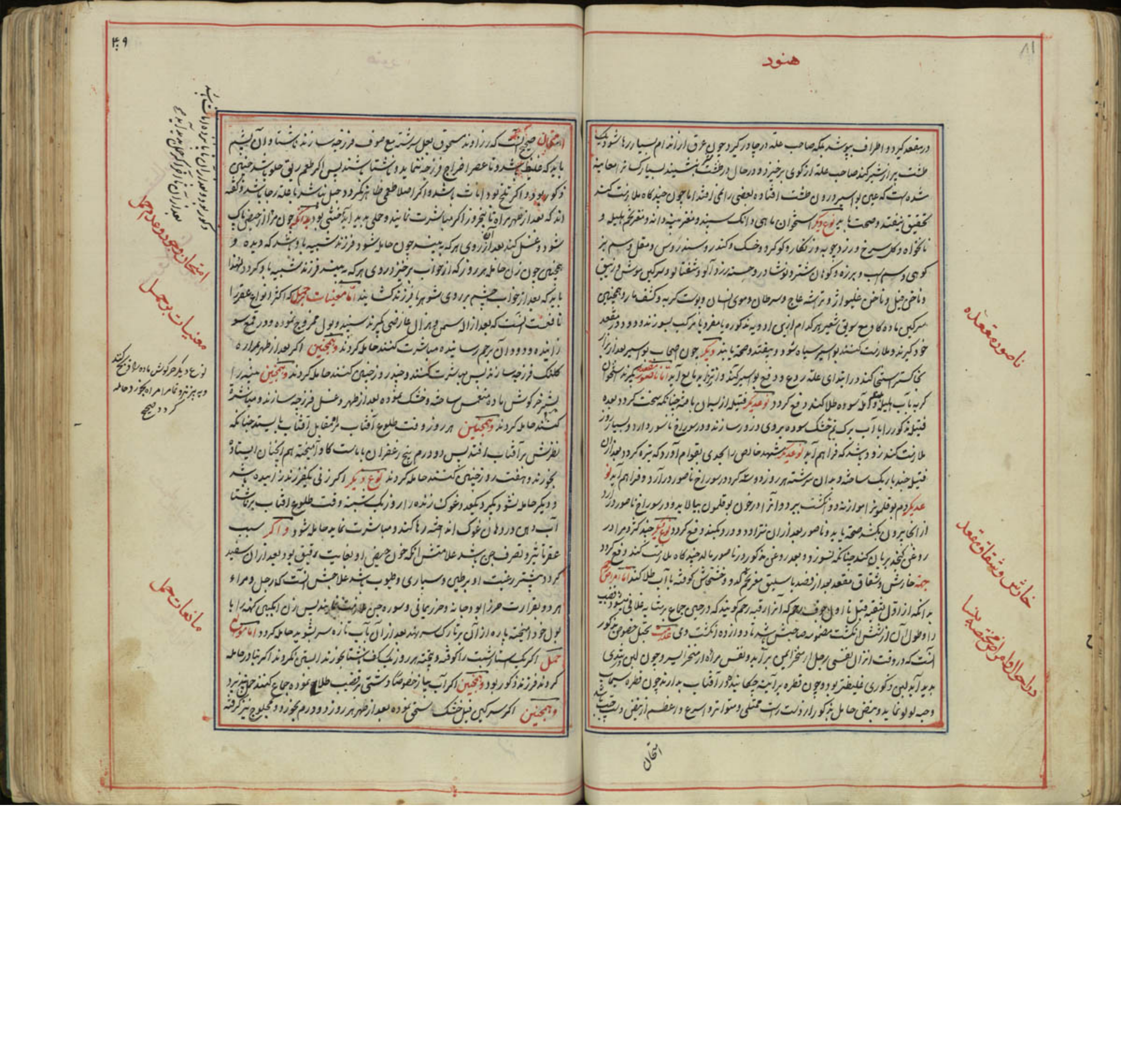
دردی

ارسال علق و فصد صافن و تطلیه بعرق و آب نافع بود و اگر ورم بارد و رجوع وجع شدید
و بیاض باشد علاج آن زیره و باقلای مسحوق را مع مویز منقی مدقوق همه مساوی خلط
نموده در روغن ستور و آب پخته ضماد کنند **اما ورم** ~~و از برودت بود و پنج سیر~~
خصیه حار و دموی علاج آن مثل ورم قضیب باشد **و نوعی** از برودت بود و پنج سیر انجیر سوده
با سرکه طلا کنند نافع بود و اگر دوازده روز باین ترتیب روغن بید انجیر و شیر بخورند که
روز اول دو درم روغن بید انجیر مع پانزده درم شیر گاو ناشتا بخورند و روز دوم
تا روز دوازدهم هر روز یک درم روغن و چهار درم شیر زیاده کرده بنوشند بعد از آن
هر روز دو درم روغن کم کرده بنوشند تا روغن با تمام رسد صحت حاصل شود و مجرب
است **ایضاً** زیره و قسط مسحوق را مع روغن ستور در هاون مسین بسیار بمالند و
طلا کنند **اما بواسیر** و چون ماده و استعداد حدوث بواسیر در کسی پیدا آید علامت آن
قبل از ظهور علت عروض هزال و بلنت و انتفاخ بطن و قراقر و بطوء هضم و تواتر
... و ضعف و درد ورکین و قلت خروج براز اما علاج بواسیر بر چهار نوع بود
آنچه حدیث العهد بود بسقی ادویه و آنچه طویل و لین و اصل آن عمیق باشد
بتدخین و آنچه صلب و خشن و ممتلی بود بداغ کردن و سوختن و آنچه طویل و رطب
و اصل آن دقیق باشد بجدید قطع نمودن علاج باید کرد و بواسیری که در خارج
مقعد بود علاج آن بدوا النسب باشد و اگر اصحاب بواسیر هر صبح ناشتا
هلیله را با قند سحق نموده بخورند و از حموضات و جماع پرهیز
کنند نافع باشد و اگر صد عدد هلیله رسیده را در آن قدر بول
ماده گاو که بالای آن بایستد بجوشانند تا بول خشک شود
و آنرا نگاه دارند هر صبح ناشتا شربتی بقدر ضعف و اشتهای
علیل با عسل بخورند بسیار مفید بود و اگر سیمبق بلادر را مع
سویق شعیر آمیخته مع دوغ بخورند نافع بود و اگر هر صبح
نمک کف کنجد سیاه بخورند

و بر بالای آن آب سرد بنوشند مفید بود و اشتها بیفزاید
و اگر در بواسیر او وبه را که دافع خلط فاعل است مع شکر گاو
جوش نیده بخورند انفع بود و اعتبار بلادر بزنجبیلی که در منفعت
بازداشتن جهة اصحاب بواسیر مذکور گردید قابل این علة باشد
و اگر هلیله را با روغن ماده گاو بریان کرده مع دار فلفل و قند
بخورند باد را در مجرای خود بسهولة جاری گرداند و بواسیر را
دفع کند و اگر کنجد سیاه و بلادر و هلیله و قند همه متساوی
سحق تام نموده بنادق سازند هر روز یکعدد بخورند
بواسیر و سعال و حمی رفع شود و بواسیر دمتورم صلب
را اخراج و خون و نشتر و زالو انداختن بسیار نافع باشد
و بباید دانست که فولاد مکلس را در دفع انواع بواسیر
ید طولیست و از جمیع مداوا انفع باشد و اگر هلیله
و دار فلفل و نمک سیاه همه متساوی سحق نموده با
راتب لفرب با اکرم بخورند انواع سوء هضم و نقصان
اشتها و نفخ بطن و بواسیر و ریاح و اوجاع بطن را بر
عت زایل کند و علاج دیگر جهت بواسیر بگیرند
پوست هلیله زرد و پوست هلیله سیاه از هر یک
دو درم مقل چهار درم زاک نیم درم کوفته و بیخته
مقدار سه مقل در آب کنند تا حل کرده بدان خمیر
نموده حب کنند و استعمال نموده از غذا اقتصار
کنند **نوع دیگر** زرنیخ سرخ و زرنیخ
زرد و زرنیخ سفید و
و شنگرف یمانی

دبوره

و بوره رزکران از هر یک یکدرم و نوشادر و گوگرد پارسی از هر یک نیم درم بسایند و چون
سرمه کنند اگر بواسیر از اندرون مقعد باشد قدری پنبه بر سرمه بمالند و پنبه را با آب ترکنند و
داروی مذکور را اندکی بروی در زور بسازند و در مقعد نهند باری دو سه مرتبه چنین کنند بواسیر را
بیرون آورد و ظاهر کنند و چون بواسیر بیرون مقعد آمد و ظاهر گشت بعد نیم درم موم با دو درم روغن
گل که جمله یکدرم از آن دارو در آن موم و روغن گل بسرشند و پاره از روی بر پنبه کنند و بر سر
بواسیر نهند و گرد بر گرد مقعد پنبه دیگر دارد تا بهیچ جای دیگر دارو نرسد مگر بر انگور بواسیر و چون
دانه بواسیر کم تر یا بیشتر سیاه گرداند و چون سیاه کرده و سر سوزن در وی خلانند اگر خداوند وبرا آ
گاهی نباشد قدری پیاز کوفته بروی بنهند تا او را بخشکند و از مقعد جدا کنند و اگر خداوند وبرا
از خلیدن سوزن آگاهی بود و درد کند داروی مذکور بر نهجی که گفته شد باز بر بواسیر نهند و چندان
ملازمت کنند که حس او را ببرد و از خلیدن سوزن صاحب علة آگاهی نشود آنگاه مرهم پیاز بروی
نهند تا بخشکد بعده پیاز و سرطان و در آتش بحرالجل نهند تا بسوزد و سیاه گردد و مهراو لباب دو درم موم
و روغن بر هم کنند و در آن موضع نهند تا جراحت را فراهم آورد و گوشت بر دماند و اگر بواسیر بعدد
بسیار باشد حلقهای خورد از پنبه سازد و بر دو دانه بواسیر یکحلقه نهند و داروی مذکور بر سر هر یکی
نهند و دو سه روز چنان کنند که جمله سیاه شود بعد مرهم پیاز بروی نهند جمله بریزد و اگر کسی بنادانی
حلقه پنبه نکنند و دارو بر تمام مقعد نهند جمله مقعد را سیاه گرداند **علاج دیگر** جهة بواسیر جا کسو که در چشم
میکنند هر روز قدری بخورد به شود دیگر مرضای تهو و دیگر هلیله بخورد نافع آید **علاج دیگر** جهة بواسیر خونی بلادر
و کنجد سیاه و پوست هلیله قند و همه را برابر خلط کنند و بمقدار نیم درم بخورد و بالای آن دوغ بنوشند **دیگر**
جواین و فلفل گرد و سندی سوده یک کف بخورد و تخم خیار و بادرنگ در روغن کنجد بسایند و آن روغن بر مقعد
بمالد مدتی ملازمت کند نافع آید **نوع دیگر** بیارد ناخنهای قنبو از پس کوی در زمین بکاه و دو و آتش در نهند
ناخن مذکور در آتش اندازد و صاحب بواسیر برهنه شود بر کونه کور نشیند و اطراف بپوشد تا دود بیرون
نرود و دود تمام در مقعد برسد چند روز ملازمت نماید تا بواسیر سیاه شود و بیفتد **نوع دیگر** اگر ناخن فیل در آتش
علاج را بسوزد و دود آن در مقعد گیرد نیز دفع گردد اما بسیار روز ملازمت نماید اثر آن را
معاینه کند **نوع دیگر** بیارد بیخ و بار و برگ حنظل و خشک کند و بسوزد و دود آن چنانکه گفته شد



ناصور مقعده

خارش و شقاق مقعد

امتحان

معینات بر حمل

مانعات حمل

اسقاط جنین

عسر ولادت

فرزجه سازند و هرگز حامله نشود و همچنین اگر بعد از فراغ از جماع مقدار یک ماش نمک سمانی فرزجه سازند
حامله نشود اما اسقاط اجنه از آنجمله حلبه و تخم جزر یکدرم کوفته در چهار استار آب بجوشانند تا نیم
استار آید صاف نموده ناشتا فاتر بنوشند و چند روز مداومت نمایند ایضاً قضبان رطب ناعم
بید انجیر را بروغن خروع آلاییده فرزجه سازند ایضاً سه درم فلفل را شب در آب خیسانیده و صباح
صاف نموده بنوشند و سه روز چنین کنند و همچنین تدخین حلبه چنانچه بر رحم رسد فی الحال و
ساقط سازد اما عسر ولادت را نیز اسباب بسیار است و آنچه نفع آن شامل اکثر اقسام آنست
از آنجمله حلبه و خرمای هندی را در آب جوشانیده تا آب رنگین شود و پس در طشتی ریخته سرد شود
زن در آب آن بنشیند فی الفور فارغ گردد ایضاً چون موی سر انسان را در زیر زن دود
کنند و خاکستر را با گلاب آمیخته بفم رحم بگذارند بعد از ساعتی فارغ گردد ایضاً تدخین بزر الجزر
نیز فی الفور فارغ گرداند و همچنین اگر دو درم [illegible] سرگین البقر را با آب بنوشند فارغ گردند
اگرچه جنین میت نیز باشد و همچنین اگر اصل حنظل مسحوق را فرزجه سازند فی الفور فارغ گرداند
و عجیبی است اگر بخور مریم چند سیر مسحوق را مع شراب [illegible] بیاشامند و جمیع مذکورات
اخراج مشیمه نیز نماید و همچنین اگر زعفران را با آب سحق نموده و غلولها ساخته زن بردارد و اخراج
مشیمه نماید و می باید که حوامل را در ماه نهم هر روز بحمام در آب گرم نشانند و روغنهای ملین محلل ملطف
بر پهلوها و زهار و شکم بمالند و اطعمه چرب و نرم و حلواهای شکری بروغن بادام دهند و در قرب و
ضع حمل لعاب تخم مرو و تخم کتان و اندک زعفران و شکر و روغن بخورانند تا اعصاب را نرم نموده
موجب سهولت وضع حمل گردد و اسقاطی را که اسقاط بسیار شود و اگر در عادت چنان باشد که در ماه
اول جنین ساقط گردد از حرارت و حدت باشد تدارک آن است که قبل از وقت [illegible] حمل
از هر دو دست فصد باسلیق کنند و بماء الشعیر مداومت نمایند و فلوس خیار چنبر در آب جوشانیده
و صاف نموده مع روغن بادام ناشتا بدهند و اغذیه الشعیر نیز نافع باشد و اگر در ماه دویم و سیم ساقط
گردد سبب آن ریح و بلغم بود علاج باید که قبل از حمل جهت دیگر و زهر روز در آب منک یک استار
مع روغن بید انجیر یکدرم ممزوج نموده ناشتا بنوشند بعد از آن جهت دیگر و ز دیگر هر روز دو
قرنفل و دارچینی زنجبیل یکدرم سحق نموده ناشتا بخورند و از جمیع حوامض و طعام بزرگ

کننده

تدبیر مرضعه

احتباس طمث

افراط طمث

کننده علاج دیگر آنکه قبل از حمل تا وان اصول بروغن خروع مداومت نمایند تا ماده نضج یابد بعد از
آن مسهلات بلغم منقیه کنند پس بجوارش قرنفل مواظبت نمایند و اگر فرق الحمام مع آب
برنج بخورند جنین در رحم سلامت ماند و اگر در ماه چهارم و پنجم و ششم ساقط میگردد سبب آن نیز بلغم غلیظ
باشد علاج آن نیز تنقیه بدن و رحم از رطوبات و بلغم غلیظ بود و بشروبات و فرازج و صاحب
آن باید که در ایام حمل شرب فلونیا هر روز مداومت نماید که خاصیت آن حفظ جنین است در رحم
و از سقوط و اگر آفات و اگر در ماه هفتم وضع حمل شود بسلامت ماند و در ماه هشتم هلاک شود و در
نهم باقی باشد اما تدبیر مرضعه باید دانست که شیر مرضعه باید که سفید معتدل القوام حلو الطعم باشد چه
اگر شور بود دلیل حرارت و فساد بود و تدارک آن باید که مرضعه را جهت مزر الخیارین و خشخاش
مع جلاب دهند و بهلیله پرورده معتاد سازند و اگر شیر رقیق بود بسکنجبین و آب انار دانه
و زیره و سماق و شیر برنج و نخود اصلاح کنند و اگر غلیظ بود بسکنجبین و ماهی شور و طبیخ شبت
و [illegible] قی فرمایند و از اغذیه نخود آب دارچینی و شبت و مانند آن اقتصار نمایند و اگر شیر کم
باشد که طفل را کفایت نبود آنچه تکثیر لبن نماید مداومت کنند مثل شقاقل و قند سحق نموده هر روز
تناول کنند و همچنین اگر زیره سفید و آرد برنج و شیر گاو و حریره پخته بخورند شیر زیاده شود و تخم
شبت و شونیز سحق نموده با شیر گاو بخورند و آنچه منی در مردان بیفزاید در زنان شیر زیاده کند و مرضعه اگر
خرام بود باید که در مزاج و هیئت مشابه ام ولد باشد و اگر ولد ذکور بود مرضعه نیز باید که ام ذکور باشد
و همچنین اگر اناث باشد اناث و در مزاج و بدن و لبن وی فساد و درد و اوی نموده باشد و شیر
حوامل طفل را بمنزله سموم قتاله باشد اما احتباس طمث آنچه در مبرودین بسرعت ادرار طمث نماید آنست
که بگیرند مازریون یکدرم کوفته و بیخته مع سه درم آرد جوی بریان کرده با آب خمیر نموده شیاف سازند بهر
یک بوزن نیم درم چون یک شیاف از آن بصوف پیچیده فرزجه سازند چنانکه بفم رحم رسد البته یکبار باید
و اگر بگیرند یک شیاف نکند باید در دفعه دویم البته [illegible] شیاف مطلق و باشد که از روز نیز بیرون آید
اما افراط طمث آنچه در محرورین برودی حبس مینماید از آنجمله آنست که هر روز بگیرند مغز تخم بلوط
نیم درم مع نبات دو درم سحق نموده با آب سرد بخورند و اگر یکدرم کبریت مسحوق مع یک استار
شیر گاو بنوشند حبس نماید و اگر سرگین موش مسحوق با آب خلط کرده هر روز دو درم بدوان

علم علیل بر هند تا کم هفته حبس نماید و اگر سه هفته هر روز گندر روماروی سیر یکدرم سحق نموده با آب
ناشتا بنوشند حبس ثلث نماید و همچنین اگر از رب یمانی و سرمه و زنگار و گلنار رب وی سحق
نموده با آب مورد و اگر نباشد آب باران شیاف ساخته بقدر نیم انگشت و خشک نموده یکی ازین پشم
پیچیده بردارند بر دو سه دفعه حبس خون نماید و مجربست اما وجع مفاصل بعد از رفع سبب بکیرد هلیله و سیاه الجرد
زنجبیل و چیرک و نمک سنگ سحق نموده با شیر برهادق سازند هر یک بقدر چهار درم هر روز ناشتا بکیرد
بخورند نافع باشد حب لقوی دار فلفل سحوق هر روز دو درم مع یک استار شیر تازه ناجوشیده ممزوج
نموده بنوشند نافع بود وجع ظهر اگر سبب آن ریح باشد باید که قرن ظبی را در کوزه سفالی کرده سر
آنرا بگل حکمت محکم گرفته در زیر آتش کنند تا قرن محرق گردد پس برآورده سحق نا ملایم نموده هر روز
مع سمن بقری بخورند انواع وجع الظهر را نافع باشد و اگر نمک سنگ و زنجبیل و انگرد بالسویه با عسل
بخورند وجع ظهر و خاصره را نافع بود اما اوجاع عضلات اعضای صلب و تر قوه و شراسیف الخ ریحی بود منتقل
باشد بمحللات ریاح از داخل و خارج عمل نمایند و آنچه صفراوی مع علامات صفرا باشد بکیرند خیار چنبر
و ناردان و آمله نرم کوفته یکدرم سه درم پس جوشانیده مع شهد بنوشند اما ریحی بود زنجبیل جوانی نمک سنگ
فلفل سحق نموده و با آب لیمو خمیر کرده خشک کنند و سه مرتبه تکرار این عمل نمایند پس هر روز سه درم
با آب گرم بنوشند زایل گردد بجهت وجع الظهر و القطن لب حب الخروع را با یک دسحق نموده در شیر گاو
بجوشانند و از آن شیر برنج پخته بخورند بغایت نافع و عجیب الفعل و بجهت دفع ریاح و بلاغم اینی باشد و
همچنین است شرب دار فلفل مع دهن الخروع و بول ماده گاو اما عرق النسا اگر بفصد آن و تنقیه و معالجات
مشهوره زایل نگردد می باید که از همان پا مابین خنصر و بنصر تحت آن فرجه را از اصل خنصر تا اصل بنصر تمام
بکداغ کردن و انگرد و سکه کاد مثل بر آن باید نهاد تا متنفح گردد اکثر بهمین داغ زایل گردد و اگر میسر نباشد
باید که در اصل مفصل فخذ از جایی که وجع از آن ابتدا یکند چند موضع را باحجامت و قبل از آنکه خون بیرون آید
فی الفور باین دو اطلا کنند و به بندند صفه آن توتیای سبز و نوشادر و چوک و مومیایی با آب لیمو سحق
نموده طلا کنند و همچنین بر ساق با نیز چند نشتر زنند و بهمین طلا کنند اکثر عرق النسا بهمین علاج
زایل گردد و از آن جمله مداوای عرق النسا هر روز کبریت دو درم سحق نموده با یک استار شیر گاو بنوشند
صحت یابند و اگر این علة بجمیع مذکورات رفع نگردد آخر الدوای نافع آن که ابته قلع مرض وجع

وجع مفاصل

اوجاع عضلات

اما عرق النسا

بینماید اینست که میانی ساق پا را شکافته همان عرق را النضاره برکشیده ببرند و داغ کنند و مراهم
مندمل کرد انند صحت یابند اما متعلقات جو به دوا و دوائی که تقویت باه کند و انکه تمام از دار فلفل و دارچینی
وزن آن باده و وزن آن شیر گاو بجوشانند پس در سایه خشک نموده مع جوز مغز و برنج و ماش مغز
و گندم همه علی السویه جدا در روغن بریان کرده در عسل اندازند و بعد از مدتی مداومت نمایند
قوت تمام دهد اگر ده درم حلبه را در شیر گاو بخیسانند تا مغز گردد پس مع فلفل دارچینی یکدرم
سحق نا ملایم نموده معجون کنند و بعد طهور تا تیر غادل کنند تقویه عظیم نماید و اگر آرد ماش شانزده درم
در روغن گاو هشت درم و عسل شش درم بجوشانند تا به پزد پس بخورد و یک استار شیر گاو
بر بالای آن بخورد نافع بود ایضاً جهت تقویه و انعاظ تخم کتان حبه یکدو دو درم و نیم فلفل هفت درم
علی الرسم با عسل معجون کرده شربتی دو درم باشد شربتی که در تقویه باه و انعاظ و تکثیر منی نظیر ندارد
بگیر دهجزر یمن و شب جد و تره میان انار ادورکنند و ریزه ریزه کرده و در دیگ سنگ با سفال مع
حلبه سه درم و شش استار آب کرده سر دیگر را با آرد مهر کنند و با آتش ملایم بجوشانند تا بپزد و
پس فرود آورده و مختار ساخته و دست زده بفشرد و صافی نموده مع مساوی صافی آن شهد
خالص آمیخته بعد از آن نوذری سرخ و توذری سفید یکدرم زنجبیل چهار درم قرنفل خولنجان
یکدرم سه درم جوز بوا زعفران بسباسه یکدرم هفت درم شکر کوفته در لته بسته در آن آب و عسل اندازند
با آتش ملایم بجوشانند و لحظه لحظه لته ادویه را فشارند و بفشرند و بجوشانند تا بقوام آید پس ادویه
بیرون آورده و شربت را در ظرفی کرده شربتی هشت درم باشد صفته دوای که در تقویت
باه و انعاظ و اکثار منی و تقویه اعضای رئیسه و اعصاب عدیل و نظیر ندارد بگیرند سیماب یک
استار مع کبریت و آمله سار با نوشادر یکدرم نیم استار سحق تا نرم نموده در شیشه کردن و دراز کنند
و سر شیشه کاغذ چسپانیده بر بالای کاغذ گل کنند و تنگ مستحکم مهر کنند و خشک نموده آن شیشه
در میان دیگ بزرگی در میان ریگ نرم بگذارند و دیگر را پر کنند آن گذاشته تا هشت
هشت پاس در زیر آن دیگ آتش متوسط کنند بعد از آن همچنان بگذارند تا
سرد شود بعد از آن شیشه را بیرون آورده بشکنند سیماب مذکور در درون گردن
شیشه مانند شنگرف بسته شده باشد پس آنرا جدا کرده مع ادویه باقیه مثل زنجبیل

بگیرند

در انچه متعلق باه و مثانه است

کوفته و بیخته با عسل
و روغن بقوام آورده
حلوای بپزند شربتی بمقدار
نارجیل ایضاً سندی را صحیح

فلفل دوار فلفل دموصلی سیاه وسفید وتخم شبت دکبابه ودارچینی وعاقرقرحا بسباسه خولنجان مصطکی قرنفل جوز بوا الاچی زعفران احمود نانخواه وازآن سیماب مقتول بکند تا بسوید نباتی سازند بقدر یکدرم هر روز بکیمند دبخورند ریاح از جمیع اعضا وجمیع اوجاع سایر اعضا وانواع برص وجمیع علل بارده را دافع بود وریاح القند بیفزاید که شرح نگنجد

معجونی که در تقویه باه وانعاظ وتصلب قضیب لاعدیل له است بگیرند سپند سوختنی بوزیدان جوزبوا قرنفل دارچینی بکند بنجدرم تخم مغز سخت درم کوفته وبیخته با عسل معجون کرده شرعی هر روز سه درم باشد

ایضاً دوای که در تقویه باه مجربست بگیرند دار فلفل یک استار ورده استار شیر گاو بجوشانند تا شیر تمام تحلیل رود وپس در سایه خشک کرده وسحق نموده هر روز سه درم مع شش درم نبات سفید ونیم استار شیر گاو وخام ناشتا بنوشند اگر

خوای خروس با عسل امیخته بجوشانند وبر قضیب طلا نموده جماع کنند ظرفین لذتی عظیم یابند

وهمچنین اگر زنجبیل یکدرم عاقرقرحا نیم درم قرنفل بگیرند انکه سوده با آب بر سر قضیب طلا نموده خشک سازند پس بکار خیر مشغول شوند لذتی عجیب حاصل آید

واگر خصیه ستور اهلی را خشک نموده وسحق کرده مع عسل امیخته نگاه دارند ودر وقت مجامعت قدری بآب بر قضیب طلا کنند چگویم که چه لذت خصوصاً مفعول را حاصل آید واگر پیه گاو نر مع بیخ برجس وعاقرقرحا ومغز پنبه دانه سحق نموده قضیب وکفهای پا وخصیه ومقعد را بدان چرب کنند قوت ولذتی تمام دهد

وانچه حبس منی نموده موجب بطوانزال گردد بگیرند افیون یکدرم جوزبوا بسباسه بکند دو درم قرنفل پنجدرم مشک خالص یکدرم ونیم فلفل دو درم زعفران یکدرم مجموع را سحق تا عجمی نموده مهند وحبت جهار حب کنند یکی از آن مع نبات قبل از دخول بید وساعت بخورند واصلاً طعام نخورند تا کار خیر تمام واقدام نمایند

نوع دیگر اقوی از آن سیماب جهار درم کبریت املیسارده درم سوده مع سیماب امیخته در ظرف چینی بسیار کمال کنند تا سیماب ناچیز گردد وکبریت سیاه شود پس از آن بگیرند فلفل ده درم ودار فلفل شش درم عاقرقرحا جهار درم قرنفل هفت درم جوزبوا پنجدرم نبات چهل درم یکجا سحق تا عجم نموده قبل از جماع بید دو ساعت قدری

بخورند در تقویه واساک منی نظیر ندارد

ایضاً الفه ازان بگیرند بیضه که دجاجه بریان خفته باشد وسوراخ نموده سه درم سیماب درالحاکنند وبیضه را در موم گیرند وبعد از بیست روز که سیماب را بیرون آورند حتی منعقد شده باشد اثر او در دهن نگاه داشته شروع علم کنند تا در دهن باشد انزال نشود

ومجربین حکمای هند گویند که اگر در وقتی که نفس از منخر ایمن رجل وازمنخر ایسر مراة برآید جماع کنند اصلاً سستی وضعف وضرر بمرد عارض نگردد وبهر شکلی از اشکال که خواهد کند مضرت نماید واگر حمل افتد ذکور بود

باید دانست که بعد از فراغ از جماع بهترین اغذیه حبوب وشیرین است وشیر جوشیده مع عسل یا شکر بهتر بود وبعد از جماع از شرب آب احتراز واجب باید دانست واطبای هند معتقدند که بعد از سایر مجففات مثل تعب در باصنت وبعد از طول مکث در آفتاب وحدوث ضعف آن وبعد از جماع وضعف آن وبعد از کثرت کلام شرب لبن بغایت نافع وکار آب حیات نماید وشرب عرق نیز مفید بود وخواب بعد از جماع نیز ستوده باشد وبرجنیدن دیگر غسل باب غیر شدیده الحرارة کنند بهتر باشد وجماع در روز بهتر از شب واخر شب بهتر از اول شب باشد چنانچه بعد از آن دیگر خواب نکنند بلکه نشاط واکل فواکه مشغول باشند واز مشیه حذر نمایند که ممنوع است

باید دانست که جماع در وقت غروب آفتاب تا شفق ووقت طلوع فجر تا اشراق ودر شب خسوف ودر روز کسوف ودر وقت افطار صوم مضرت عظیم نماید وممنوعست

آنچه در تطویل قضیب مرطاز اکشته در روغن کنجد بجوشانند تا بسوزد وبدان روغن هر روز تدبیر کنند

ایضاً خراطین مجفف مسحوق را بر قطعهای ستوض لحم غنم باشد بیم بریان کنند وبر قضیب بندند وتکرار نمایند اثر عظیم نماید

باید دانست که آلت مباشرت مرد یعنی قضیب والت مباشرت مراة یعنی از ظاهر فرج تا فم رحم در یکی از سه حد باشد اقل آن شش انگشت مضمومه صاحبش باشد ووسطش نه انگشت واکثر دوازده وحد اول در مباشرت اقوی ودر التذاذ اشد بود وحد وسط متوسط وحد اکثر ضعیف وقلیل الالتذاذ بود ومواقفت الیتی مرد وزن موجب شدت محبت وموافقت گردد ومخالفت آن در طول وقصر موجب عدم الفت ومحبت بلکه مباعدت گردد

اما حمیات باید دانست که حکمای هند در تحقیق وتشخیص حمی غایت سعی وتدقیق فرموده گفته اند که بدون تشخیص حقیقی بعلاج مبادرت نمودن سعی در ابلاک بود وگفته اند چون حمی پدید اید قبل از حدوث بعضی اعراض عارض گردد که دلالت بر قرب حدوث حمی نماید مثل اعیایی بدون تعب ودشواری دل وتغیر لون وطعم دهن وپر آب شدن چشم وگاهی احساس حرارت وگاه برودت وگاه استلذاذ از نسیم وگاه استکراه از آن وتمطی وتثاوب وثقل اعضا وانصباب شعر وبطلان اشتها وتیره شدن هوا در نظر وبدماغی از اکثر امور باشد پس اگر تمطی وتثاوب بسیار باشد علامت حمی کاری وبادی بود واگر شدت التهاب عینین وفقد اشتها علامت

خواص ومسکات منی

در حمیات

حمی وصفرایی باشد و بطلان اشتها علامت حمی بلغمی بود اما بعد از بعد و حمی دلیل حمی بادی قشعریره و ازدیاد و انتقام حمی و
یبوست و عفونت کام و فم و تواتر عطاس و ثقل و ملال و اوجاع اعضا تخصیص راس و بطن و معده و حبس بطن و احتباس
ریح و قراقر و خمیازه باشد علامت حمی صفراوی حدت و قوت حمی و لین و تواتر نبض و تقاضای براز و قلت نوم و کثرت غثیان
و قی و مرارت و یبوست و زردی اجزای فم و عطش و بیهوشی و عرق و هذیان و صفرت عین و لون و بول و براز و دوار راس
باشد و علامت حمی بلغمی آنست که علیل چنان احساس کند که گویا بدن او را بجامه تر پیچیده اند مع کسل و ثقالت و
حلاوت فم و بیاض عین و بول و براز و ثقل اطراف و بطلان اشتها و ثقل بدن و سرد و تهوع و انصباب شود و کثرت نوم
و زکام و سعال و رغبت بسخونات باشد و علامت ترکیب حمی از ترکیب علامات آن معلوم گردد و هر حمایی
از اسباب خارجی حادث شود البته یکی از اخلاط یا زیاده غالب و علاماتش ظاهر گردد و علاج آن دفع خلط غالب بود
مثلا اگر حمی بسبب تسمم از سموم باشد علامت آن سواد لون و اسهال و کرب و اکراه از طعام و شدت عطش و بیهوشی
و وجع اعضا باشد و گاه باشد که بمحض استشمام رایحه او بسمیت حمی آید بدان علامت آن بیهوشی و قی و صداع
بود و اگر بسبب هیجان و شدت شبق و عدم امکان جماع بود علامت آن بیقراری دل و هذیان و استکراه از
طعام و قلت عقل و حیا و قلت نوم و اشتها و غمض عین و کسل و وجع صدر و ثقل اعضا باشد و اگر بسبب
خوف بود دلیل آن کثرت هذیان باشد و حکمای هند را اعتقاد است که بسبب سحر و طلسمات احداث حمی
و اکثر امراض ممکن است و همچنین از تاثیر جن نیز حادث گردد و علامت آنچه از سحر و طلسم بود قلت عقل
و بیهوشی و عطش شدید و بیقراری دل و ازدیاد حمی یوما فیوما باشد و علامت آنچه از تاثیر جن باشد علامات
غلبه هر سه خلط مع بیقراری و خنده و گریه و قشعریره باشد و مادام که حمی ناخام بود علاج نباید کرد و علامت خامی
حمی اجتماع البته درد دهن و قی و غثیان و بیقراری دل و استکراه از طعام و غمض عین و کسل و فساد
هضم و بیمزگی دهن و ثقل اعضا و قلت اشتها و کثرت بول و قوت حمی باشد و علامت آنکه حمی شروع و ابتدا
بنضج نموده آنست که حمی و عطش و هذیان اشتداد پذیرد و طبیعت بقذف نفث و رفع براز
و مایل گشته و ادرار پیدا آید و علامت نضج حمی عروض اسهال و هزال بدن و سکون حمی و فرح قلب
باشد و بقول اکثر آنست که حمی بعد از هفت روز و بزعم بعضی بعد از ده روز نضج یابد و کلیه بدو
متفقند بر آنکه تا هفت روز تحریک طبیعت بدوا و انیا بدواد و هیچ صنف از حمی باشد که خالی از خطر
و اگر علاج بدو بر نیاید اول حمایی که از غیر تهایل و تنوع نسخه نموده و در اعضا حادث گردد سیوم

حمی گردد باید احواس نسبت تعیین ... کرده نهایت ... اتفاقی حاصل نیاید دویم

حمایی که تشخیص نگردد که از کدام خلط است و مع ذلک بتاثیر در موی مرد شکنج در ابروها و اختلاط و انقلاب آن
سفل به پیدا آید چهارم حمایی که باطن در غایت حرارت و حرقت و ظاهر بارد بود پنجم حمایی که با آن حمرت عین
و انتصاب شعر و احساس بانواع اوجاع در معده و بطن و ادراک لینی ثقیلی مثل سنگ در بطن بوده خروج
نفس از فم فقط باشد و از منخرین خارج نگردد ششم حمایی که با آن دوران عینین و عطش و ضعف بوده خروج نفس
از منخرین ظاهر نگردد هفتم حمایی که با آن عرق بارد و سم غلیظ از جهت ظاهر گشته اشتها ساقط و از دو ادراک باطل
گردد و این دلیل قرب موت بود هشتم حمایی که صاحب الجنان در خواب بیند که با دیوان و جادوان شراب
بخورد یا سگی او را کشیده می برد نهم حمایی که در روز اول حمی یا چهارم آن حدت حمی و سعال یا بلس و ضعف
و هزال اشتداد پذیرد دهم حمایی که در جبهه صاحب آن در عداوت عرق بسیار ظاهر گردد یازدهم حمایی
که در جبهه صاحبش عرق بارد و در مفاصل استرخا و در حین تحریک و تخضیب غشی به پیدا آید هر چند که سمین و قوی
بود دوازدهم حمایی که با آن کثرت درد و عرق و سم غلیظ مع برودت اطراف باشد و گویند چون در ابتدای
مرض قمر در منزل غفر و طرف و هنعه و ذبره و قلب باشد آن مریض صحت نیابد اگر قمر در منزل اکلیل و رشا بود
مرض بعسرت زایل شود اگر در منزل بلده و هنعه بود در یکماه صحت یابد و چون در منزل جبهه باشد بعد از شش روز
و چون در عوا و سعود و زبانا بود بعد از یازده یوم و چون در شوله و شرطین و ثریا باشد بعد از نه روز و چون
در بطین و سماک و دبع و اخبیه باشد بعد از یازده روز و چون در سعود و نعایم و دبران و ذراع باشد
در روز پنجم صحت یابد و علامت زوال حمی عرق بدن و عطاس و سکون قلب و رغبت غذا و خاریدن سر و خفت
بدن و تر اطراف شفتین و فم باشد و گفته اند چون علامت حدوث حمی بادی ظاهر شود قبل از آنکه حادث
گردد دهنی موافق بنوشند حادث نگردیده بصحت معاودت نماید و چون علامت حدوث حمی صفراوی
ظاهر گردد ملین صفرا بنوشند و شرب آبی که در کلوخ محمی در آن مطفی ساخته و صاف سرد نموده باشند و دفع عطش
محموم و غیر محموم نیز نموده و قی و غثیان و هیضه دفع کند و چون علامت حمی بلغمی نمایان شود قی کنند اما
گردد و اگر از استعمال مذکورات مانعی باشد جوع و امساک و شرب آب گرم نافع بود و جمیع مذکورات قبل از
حدوث حمی موافق بود و کسی را که بعد از طعام بسرعت حمی حادث گردد قی کردن و جوع و امساک مفید بود
و حمی بلغمی و بادی را شراب گرم نافع و محرک شهوه و منقص عطش و مسهل سنوغات بود و آب سرد مفید آن
باشد و در حمی بادی چون بطن منتفخ گردد حقنه باید کرد و کسی را که از قی و اسهال حمی زایل نگردد و تقسیم

هنود

خلط باقی و طبیعت یابس بود و شرب روغن ستور پخته نافع اید و درد قی که حمی تضیح یافته باشد روغن ستور کار کند اما
و در وقتی که حمی خام باشد کار زهر کند و در حمی جهت ناصفت دور لطیف تدبیر مناسب باشد و بیشتر در اوایل
حمی مضر بود و چون بلیله سه قرابع روغن ستور و روغن کنجد و شحم انجه لعق نمایند حمی و سعال و قی دفع شود و چون
اجزای تربلاد و دار فلفل متساوی با عسل بخورند حمی بلغمی زایل کردد و مع عسل و روغن کاو سعال و غثیان را
نافع بود و اگر در حمی سعال و ثقل سمع و اوجاع ورک و ساق و مانند آن عارض کردد ریک تفسیده
را در ظرفی بر بالای برک بید انجیر ریخته دوغ ترش بران افشانند و عضو و جمیع را بخار ان بدارند تا گرم شوند
نافع بود و همچنین شرب آب طبیخ ترب خشک نیز نافع بود شرب طبیخ تربلا مع روغن ستور حماتی که از اخلاط
ممتنه باشد نافع بود جهة حمی بلغمی و بادی و بواسیر و سعال و علة بطن و ضعف قوت و قلت اشتها تا بیست
روز دار فلفل را باین ترتیب بخورند که روز اول سه عدد دار فلفل با پنج عدد یا بهفت عدد یا ده عدد
بجسب مزاج و حال علیل نخی و حب نموده بلع کنند و هر عددی که روز اول خورده اند هر روز همان
عدد بیفزایند چنانچه اگر در روز اول سه عدد خورده اند در روز دویم شش عدد و روز سیم نه عدد بهمین
دستور بیفزایند تا ده روز بعد از آن از روز یازدهم هر روز همان عدد روز اول را کم کنند تا روز بیستم بهمان
عدد روز اول رسد بغایت نافع باشد و خوردن بلیله با عسل حمی بلغمی و بادی را مفید بود جهة انواع
تبهای لرز پوست و لیشم زرد پیش وح و قسط و سرکین کربه دود کردن نافع بود و اگر عدس و کتان
بر دور او دود کنند حمی و اسهال دفع شود و اگر سرکین کربه و پوست مار و پوست نی نیزه و پر دم طاوس
زرد لیشم زر وح و انگرد و استخوان ماده کاو و فلفل مجموع را سحق نموده بروغن ماده کاو چرب و مع بول بز
زنجبیل ساخته در زیر دامن مریض دود کنند اقسام حمیات و تب ربع و الصرف جن و کفشار دفع شود
حکمای هند گویند که چون نوع حمی مشخص نگردد بغیر از تحلیل و امساک از غذا و التزام تجرع آب گرم و احتراز
از دو سومات تجربی دیگر جرات نباید نمود و باید دانست که از انواع حمیاتی که ایشان بیان نموده اند
و از معالجاتی که فرموده اند انچه مخصوص ببلاد هند بود و در بلاد غیر هند خصوصا ایران موافق ننمود دست
از تحریر اکثر ان باز داشت اما امراض ظاهر بدن از انجمله قرار است که از اسهال یسیر سیلم مر کویند علاج ان اگر
بسیار باشد اول حجامت بر جای کردن کنند بعده ارد نخود سرکه سرشته بعد از ساعتی بر سر مالیده یکپاس
بگذارند بعد از ان باب گرم بشویند نوعی دیگر تخم حنظل بسرکه سرشته بمالند نوعی دیگر با کیزر نیز بشویند

نافع بود اینضا اسبغول سحوق را در روغن جوشانیده فاتر بر سر بمالند اما صبح سعفه رطب بکس را شان کارزیر اسحق نمود و
و با سرکه سرشته بمالند اینضا کشنیز خشک سوخته و خاکستر تنور سحق نموده با بول طفل سرشته بمالند اما علاج سعفه یابس
همان علاج خراز باشد اما داء الثعلب دموی که موضعش سرخ باشد بعد از فصد قیفال و حجامت زیر زنخ در هر ده
روز یکمرتبه و اجیدن موضع و ارسال علق بر موضع و التحام آثار ان بر خشت با آب لیمو طلا کنند مکرر و اگر بعد از ا
اجیدن سرکین با روغن مرحم کرده بمالند بسی نافع باشد و همچنین نطلیه زبل مکس موی برویاند و روغن آمله
بسیار نافع بود و صفوان آمله یک استار آب بجوشانند و بعد از پختن پاس ضماد نموده صافی را مع دو استار
دهن الحل بجوشانند تا روغن فقط بماند و بان تدهین کنند نافع باشد و انچه بلغمی بود و محل ان سفید باشد بعد از
تنقیه بلغم و تکبیر موضع به لک خشن لیس سرخ بصل مقطوع نافع باشد و همچنین بعد از احمرار فلفل و عاقرقرحای سحوق
مع مراره بقر سرشته طلا کنند و همچنین اگر بعد از احمرار سرکین موش مع خرکوش سرشته بمالند موی برارد اما صفراوی
را تبرید اوای دموی نافع بود و همچنین اگر بعد از شدت احمرار خون اسب دو سه دفعه بمالند نافع باشد اما قمل
جهة دفع ان بگیرند سیماب چهار درم کبریت سحوق خشک هشت درم در ظرف چینی بسیار کفکال کنند تا سیماب
نا چیز و کبریت سیاه شود و نگاه دارند چون قدری از ان با دهن سمسم خلط نموده بر سر بمالند و قدری هم با آب صبر
بر بدن بمالند و تا چهار پاس صبر کنند پس بشویند دفع کردد اما جهة شقاق عقب چون قدری در روغن کنجد انگشت
کداخته بر هم زنند و بمالند دفع کردد جهة خنازیر که از انجمله نیز گویند بعد از تنقیه بلغم و تعهد احتما از مولدات
بگیرند قطعهای تنک از گوشت خالص بز و عوض نمک نوشادر سحوق بران پاشیده بریان کنند بعضی ان را
بخورند و بقیه را بر خنازیر ببندند و مکرر کنند زایل کردد و همچنین اگر استخوان شتر با آب سائیده طلا کنند و همچنین
اگر گوشت مار مجفف سحوق را با آب طلا کنند و تکرار نمایند زایل کردد و مع ذلک اگر هر روز دو درم نیز بخورند ا
استیصال ماده ان نماید و اگر غده های که در گردن گوسفند پیدا شود از ان به بهترات ده درم بگیرند و نرم کوفته
تا مثل مرهم شود و پس بهم استار نوشادر سحوق بران افزوده بر هم زنند و بر روی غده دم تا شتا بخورند خنازیر
زایل شود اما سلع علاج اصلی ان عضو جانانچه کیسه باشد شکافتن پوست است و بیرون اوردن غده ان و
لیکن اجل باین دوا تضمید باید نمود که در اغلب احوال بهمین زایل کردد و احتیاج انشکافتن نشود بگیرند صابون
و قلی و نوشادر مع قلیلی از شکر قرمجموع را سحق نموده مع دهن الحل سرشته بر وی بگذارند و چند روز تکرار نمایند
تراوده و دنبک شود و صابون تنها نیز نافع بود اما طاعون نعوذ بالله منه علاج ان بجمیع معالجات خفقان

وخاساوی آهق نموده با سرکه سرشته
طلا کنند اینضا سرکین کبوتر و خاکستر تنور

روغن آمله

در ده استار

خون

نافع باشد و لیسیدن رب (؟) اغذیه نمایند و همچنین شیریخ بجنه بر ورم ضماد کنند تا تسکین وجع نماید بعد از ان بعسل طلا کنند و لسعه (؟) عین
کنجد اخراج کنند حتی الکه چراغی که در نزد ایشان بسوزد تماشا به که روغن کنجد در ان باشد و دیگر چراغی و اسم ارسال علق
یا بتیغ اجیدن تا خون برود و بعد از ان شیریخ بجنه طلا کردن بعد از دو سه روز بذرق طاوس یا بول زن کرکس طلا
کردن بسیار نافع بود **اما و رمعرفت اورام** گفته اند که مادام ورم صلب و بیع وجع قلیل و انتفاخ بوده لونش متغیر نگشته
باشد علامت خالی ورم بود **و هرگاه مشابه شیانه** منتفخ و لونش متغیر گردد و ورم عظیم و وجع ناخس بود و تنش در
تمدد و لسع ان یا شکل قطع و تش عضو یا ضرب یا حرق محسوس گشته علیل اقلق و کرب و حمی و عطش و نقصان شهوه
بوده باشد دلیل ابتدای تضیج و رست **و سکون وجع** و ظهور حکه و صفره لون ورم ولین و انهماز ورم و احساس
بوجع ناخس در صبین (؟) غمز و ظهور عضون در ورم و انبعاث شهوه علیل دلیل اتمام نضج ورم باشد **و گویند که کل**
وجع در اورام فساد ریح و نفخ ان از صفرا و تولد مده از بلغم باشد **و بعد انضج** و اجتماع مده اگر شق اورام مبادرت
نمایند مده بجموم لحوم و عروق و اعصاب را فاسد سازد **و گویند اگر** از اورام و جراحات مده انچه شراب یا
روغن بستور یا را به کوید یا صندل در انچه یکی از روایح طبه محسوس گردد قابل علاج بود **و همچنین اگر** داخل
ورم ملتهب و خارج ان بارد یا بالعکس بود **و همچنین** غلبت ضعف و نزال علیل و عدم شهوه و شده
ضیق نفس و حدوث سعال **و همچنین فرط** سیلان مده دوم و وجود ورم در مواضع خطره و عدم انتفاع از
معالجات موافق تمامی دلیل عدم برء علیل باشد **و گویند اگر** از شوالع فاقه چیزی موجود شود انواع اورام را نفع
معالجات باشد **و گفته اند** ورم رکی را قطیله نفر سحوق باب کرم **و ورم** دموی و صفراوی و ورمی که
از اسباب خارجیه یا سموم حادث شده باشد قطیله بروغن بستور که صندل در ترباب شده باشد نافع بود
و ورم خام وحدیث الحهد ورمی که از تاثیر سم باشد تسییل خون به نیشتر و بارسال علق انجاب نافع
و مانع حجم و تزاید ان باشد **و همچنین ورم** را که نضج یافته و سوده و شکسته شده باشد و مایل بسواد و صلابت و اصل
ان غلیظ و بیع وجع و سطح ان مختلف در ارتفاع و انخفاض بود تسییل دم بغایت نافع باشد **و ورم**
و قرحه که لحم ان غلیظ از ان مرتفع و خون سیاه فاسد از ان سایل بود فی کردن بسی نافع باشد **و انچه از علاج**
و صفراوی و مزمن شده باشد اسهال مفید بود **و اگر بجز رشو** سر در ورم تر طلای سحوق زرانیخ لول تو نوشند
اورام صفراوی سایر بدن را نافع باشد **و همچنین اگر** شیر و ادرک زرانیخ قند کنند بخورند و لیسیدن و ریخ
اغذیه نمایند جمیع اورام بدن را دافع بود **و اگر تسخین سند** و دار فلفل و نمک بریان با الکرم بنوشند

در معرفت اورام

اورامی که از اخلاط تنه و فساد بعضم معدی و معوی بود زایل گردد **و اگر ماده** سم حار را با ریت بر ورم طلا کنند دفع کند
و بجهت ورم قضیب و جراحت و شقاق ان خون کردن بفصد و ارسال علق نافع باشد **و همچنین** قطیله
بروغن بستور و شیر گاو شیره شکر و عسل نافع باشد **و همچنین** اگر زیلا را در ظرف حدید سوخته خاکستر ان با عسل
سرشته بر ورم قضیب و جراحت ان طلا کنند نافع بود **و همچنین** اگر استخوان فحم الناس را با آب سحق نموده
طلا کنند نافع باشد **اما اورام و بثور و تقعطات فرنگیه** که زایل نگردد و اگر زایل شود دیگر معاودت نماید علاج
ان بگیرند زرنیخ یکدرم سحیق چراین خراسانی پنج درم سیماب مصعد یکدرم روغن بستور ده درم جمله را در میان
طاسی سه روز مالش بسیار دهند پس طلا کنند نافع بود **و همچنین** اگر زنگار سحوق را با آب ماث گاوی سرشته مالند
مفید باشد **و بجهت دفع باد فرنگیه** بگیرند سیماب مصعد سه درم افیون خالص دو درم قند کهنه شش درم مر سه را در
ظرف چینی مع عصاره دو عدد لیمو سحق بلیغ نموده خشک سازند و دیگر بعصاره دو لیموی دیگر سحق و خشک
نموده تکرار نمایند تا سه دفعه بعد از ان مع یکدرم شنگرف سحوق تا انها سحق بالغ نموده پس مع دو درم عاقر
قرحای سحوق تا انها سحق بلیغ نموده سی حب کنند هر صبح یا شتا هر شب وقت خواب بر خوابیدن طبع نموده
از حموضات و لبنیات و سماک و ماش پرهیز کنند **علاجی دیگر جهت رفع** باد فرنگ بگیرند زال پنج درم در غاب
نعات سحق و تحلل نموده مع نیم درم شنگرف سحوق تا انها در ظرف اهن مع دو درم سیماب مصعد و قدری روغن
گاو بسیار سحق نمایند تا متحد و مایل بخضره و سیماب مفقود گردد پس مع ثمن اسفار بندی روغن گاو مخلوط ساخته
بعد از ان که علیل قلیلی از طعام مناسب خورده باشد اگر وقت صیف و حار بود محل عصر یا مغرب و اگر شتاء
بارد بود اول روز بر جمیع بدنش بغیر از نواحی تنه به لک بلیغ چنان نمایند که از جلد نفوذ نماید و تا هفت روز
بهمین طریق مالندو اب اصلا بر بدن و عورت نرسانند روز هشتم غسل عورتین جایز بود در روز نهم
غسل کنند و درین ایام از حموضات و ماش و ماهی و اکرد و گوشت گاو و جمیع اغذیه غلیظ و نفاخه
اجتناب نموده از اغذیه بر لبن تری و لحم دراج و دجاج اقتصار نمایند و اگر علیل ضعیف القوه بود نصف
نسخه مذکور را استعمال نماید **و هرگاه از استعمال سیمابیات** تشنگی و قرحه بدید اید اهدرا با آب سحق نموده مکرر مضمضه
و غرغره کنند رفع شود **اما دمل** هرگاه ابتدای ارسال دمل بسیار بر اید شاید که اهمال در علاج ان ورزند که
با اورام و قروح ردیه مهلکه مؤدی گردد اما علاج حمی که در سال ابتدای دمل بسیار بر اید چنین است که چون
شمس بحمل اید چند روز مسهل دهند و بعد از دو سه روز چند روز ذی قی فرمایند تقبات تا دوازده روز

در علاج باد فرنگ

طریقه ادهن اودیه جمع
کرم حر و ادرارا اکل لطن شیر و جنیه
مرزره اوا و لو لود ام ا ارتقی و در هر دو حرف
شی صا در را تر بد اسد آنست ترکیب اونرا اوبارا
باید نشد رتنا در خرا نا نا و صدا اسود

در علاج دمل

رشتی و اقع شود و بعد از هفت روز فصد کند یا مابین کتفین حجامت کند اما فصد بهتر است و چون بکمال بگرید بعد از
آن تا پنج روز هر روز فلوس خیار شنبر سه درم مع یکدرم بلیله سحوق در چهار استار آب بجوشانند تا به نیم استار آید
صاف نموده فاتر بنوشند و بعد از کهچری و روغن غذای دیگر نخورند چون هر سال در اول سال باین ترتیب علاج کنند
از خروج دمل در امان باشند و اصحاب دمل را از شراب و حلویات و لحوم خصوصاً غلیظ چون گاو و گاومیش
احتراز واجب باشد **چون** پوست انار سحوق با موم و روغن بر دمل طلا کنند و دفع یابد و متعفن گردد و اگر دمل چنان
باشد که هر بار متعفن گردد و ریم آن پاک شود و باز پر شود و بهیچ نوع ملتحم نگردد از آهن یا بوضع صابون شق کنند و فتیله
نمک سنگ سحوق آلائیده دران نهند **و چون** دمل پر کند و تراوه و جبد روز مسواک کنجبین بران نهند تا پاک شود
و چون در حس ... متعفن گردد و ابتدا نماید غوک چاه را زنده شکم شکافند و گرم گرم بران بندند متعفن گردد **اما اگر**
کوتاه فنوما عضو را شاکل ساخته در تراید باشد علاج آن بعد از فصد و تنقیه بدن بمسهلات اخلاط تنفس
بکرند زرنیخ زرد و آهک آب نارسیده و زنکار و شادی سحق نموده با موم و روغن مرهم ساخته بران نهند
تا بسوزد و تکرار نمایند تا دفع شود و اگر بدین زایل نگردد روغن کنجد را گرم و سوزان کرده بران ریزند تا بسوزد
و دفع شود و اگر بدین زایل نگردد ~~روغن بر دفع~~ با آهن داغ باید کرد یا آنکه عضو را اگر ممکن بود قطع باید نمود
و اگر عاج راچنان بسوزانند که دخانش ظاهر گردد و رماد از آب سحق نموده بر محل جوزه طلا کنند دفع
شود و شعور متناثره نابت گردد **و اگر شیم** شتر را سوخته خاکستر آن را روغن امیخته بر ناصور و جراحت
طلا کنند دفع شود و همچنین است طلیه رماد عضام غنم که با لبن الف امیخته باشند **اما ورمی** که در ثدی
مرضع در حالت ارضاع بدید آید بسیار بمالند یا آنکه زرچوبه و شنگرف و قند سحق نموده بران بندند یا آنکه
سنگ باب و صبر بران طلا کنند **اما کلف** اگر رقیق بود بتطلیه خون خرگوش گرم گرم رفع شود **الفنگ** سپندان
سوختنی و حنا و نمک سنگ یکده درم بلیله سیاه از زروت صبر یکده یکدرم سحق نموده با آب نبادی سازند
نقدر دو درم هر روز ناشتا بخورند و با آب سائیده هر روز بر کلف طلا کنند دفع گردد و اگر حجر
بید الخرر را سوخته خاکستر آن بر کلف طلا کنند رفع شود و همچنین اگر زرنیخ زرد با آب کشنیز تازه سائیده
بمالند زایل گردد و اگر آنکه بگیرند مغز بادام مقشر سه درم مغز تخم خربزه یکدرم مع سیماب دو درم در ظرفی بسیار
کفمال کنند تا سیماب ناپدید شود و چیزی سیاه شود هر روز بر شب بمالند و تا هفت روز روی نشویند
روز هشتم بشویند زایل شود **اما علاج** بهق اگر مزمن و قدیم نبود احتیاج تنقیه ندارد با طلیه رفع گردد از انجمله

از انجمله چون

از انجمله چون کبریت شتری با آب لیمو بمالند رفع شود و اگر کهنه بود کشنیز سحوق را با مرارة بقر طلا کنند بهق و کلف
برود و همچنین اگر شنبلیده با دام و کشنیز و آرد باقلا و آرد نخود مساوی با آب جو طلا کنند بهق و کلف ~~زایل شود و همچنین اگر تخم~~ بادام
و کشنیز و آرد باقلا و نخود بها ایل گردد و جهت **دفع** بهق و برص و ریاح از فجیه و جذام بعد از تنقیه نقی و مسهال
بر روز کنند حب صعصی سعی سه درم مع قند کنند بخورند و تا شش ماه مداومت نمایند و از روغن کنجد و حموضات
و ملوحات و بلح احتماء نمایند زایل گردد **و اگر** ما سیاه را در ظرفی چنان محرق سازند که دخان آن ظاهر نگردد پس
رماد از آن با روغن تخم بلیله بر برص بمالند رفع شود **اما جراحت** باید دانست که بعضی از مواضع اعضا باشند که وقوع
جراحت بران خطر و اکثر مهلک بود مثل ما بین ابهام و سبابه انگشتان یا دیگر منتصف طول باطن قدم از انگشت
وسطی تا پاشنه دیگر در ظهر قدم ما بین ابهام و سبابه دیگر در خلف مفصل کعب دیگر ما بین کعب و ساق دیگر منتصف
ساق از پاشنه تا زانو بر طول دیگر ما بین مفاصل زانو دیگر ما فوق مفصل زانو سه انگشت بطرف راست و سه انگشت
بطرف چپ دیگر منتصف ظاهر ران دیگر تحت مفصل فوق ران دیگر ما بین خصیتین و در بر و مثانه و ناف و دو
انگشت تحت ثدی و دو انگشت ما فوق آن و ملتقای عظم کتف و عظم پهلو و جانب یسار صلب و مفاصل
عظام جنبین و سرین و ما بین عظام عنق و عظام صلب و قریب بزره کوش بسوی قفا و منتهای منبت موی سر
و همچنین زنخدان که از پاشنه کور شده بهمان مثال از دست نیز خطر بود و همچنین هر عضوی که دران لحم و عروق و اعصاب
و عظام و مفصل مجتمع بود زخم آن مهلک باشد و در جمیع مواضع مذکوره وقتی خطر باشد که زخم بر وسط آن مواضع
رسد و الا موجب بعضی اعراض گردد و اصحاب جراحت را از ترشیها و شیرینها پرهیز باید داد چون اول روغن
کنجد بران نهند بدوای دیگر محتاج نگردد و بهمان اصلاح آید و اگر یکدرم مرداسنگ سحق کرده در نیم استار روغن
کاو بجوشانند و بچوب بر هم زنند تا سیاه و غلیظ شود و مترکرده هر روز بر جراحت طلا کنند و قطعه کاغذ
خام بران چسبانند و هر روز بطبیخ خار مغیلان بشویند فراهم آید جهت حبس خون جراحت افیون سحوق
بران ذرور سازند خون باز ایستد و همچنین است تذریر خاکستر حریر و همچنین است استخوان **علاج شری**
شربت تفیحک شنبر مع سکر نافع بود و همچنین است اگر ده درم آمله را در یک استار آب شب بخیسانند و صباح
صاف کرده مع نه درم شکر بخورند نافع بود و اگر از بلغم بود و در اواخر روز بیالی ظاهر گردد بعد از
استهال هر روز زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک نه درم با عسل بخورند نافع بود **اما جدری** اگر مجدور را
زیره یکدرم و کره یکدرم سحق نموده با آب بدهند بر فدی بروز کنند و تب رفع شود **و همچنین** تنفل نمود مغز

در علاج ... سلعی

عضام دوکمین و ما بین

بران نود و برو زوبا بدو گفته اند که مجدور را بعد از حصول صحت با شنماه بریز باید داد که خوف حدوث سیح مهلک باشد
اما شیرینه که درو وجه عضو مثاوه و لب بسیار به بر آید و لون آن سرخی زند و گفته آن کتا تر از سعفه باشد و رطوبی لیح
ازان تراود علاج آن بعد از فصد صافن و حجامت ساقین سفیداب ارزیز مرداسنک و طباشیر و کاغذ سوخته مساوی
سحق نموده با سرکه طلا کنند و همچنین اگر خاکستر سبد سفید با شیر طلا کنند شیرینه و جمیع کدورات دم زایل کند جهة غدد و اول
بسیار نافع بعد ازان لک و ماهی سریش سحق نموده با آب بران طلا کنند و محکم ببندند تا رفع شود اما احتراق عضو ان
بر چهار نوع است اول آنکه رنگ عضو تغیر نیز دو تر بران تسحی عضو بود و مقارت نار و سایر سنجات دویم آنکه تغیر
و نفس عضو نموده احداث نفاطات و لذع و حرقه در ان زیاده بیدا آید علاج آن تطلیه ورد سحوق مع روغن ستور
باشد چهارم آنکه محل محروق متشنج کشته عروق و اعصاب و مفاصل احتراق پذیرفته لحم آن خارج و نابت کردد
علاج ان باید که لحم بر آمده فاسد را قطع نموده سحق سفال مع روغن ستور طلا کنند یا آنکه برک نیلوفر بر محل کذاشته
بر ایسمای بست به بندند و گفته اند مال قوه احتراق هر نوع از انواع مذکوره که بوده باشد باید که هلیله و گل
وزیره و موم و رال سحوق روغن ستور سرشته طلا کنند و گفته سوختگی آتش تطلیه برادة سرب کل یا برادة هلیله مع
دهن الورد نافع باشد و جهة سقط احتراق کج کهنه را سوخته و آسیایی نموده طلا کنند و جهة احتراق عضو از
روغن و مانند ان صندل را با آب سایند طلا کنند و چون چشم و پلک از حرارة نار احتراق پذیرد تقطیر و
تعیل لطیبیخ زبلا نافع بود و چون در خانه که آتش افروخته باشد ودود بسیار بود و مکث کرده نماید ضیق النفس و سعال
و حرقه و حمره عین و آواز عطاس و فتور شامه و ذایقه و حافظه عارض کردد و باشد که حمی و استسقا بیدا آید
علاج آنست که شیره بنفشه و شیره انکور و روغن کاو و شیر مرزوج نموده لعوق کنند و شربت حماض و سایر اشربه
نه نوشیده قی کنند و باغذیه موافقه اغتذا نمایند اما داغ کردن بباید دانست که هر کاه مطلب از داغ احتراق
جلد فقط باشد باید که بدار فلفل یا به نوشادر یا بدندان کاو یا به نی نیزه داغ کنند و اگر خواهند که لحم نیز محرق کردد باید
که آهنیکه بان طلا را صیقل و صاف میکردانند یا بیکی از آلات عیر از آهن داغ کنند و اگر مقصد احتراق عروق
یا اعصاب یا عظام و مفاصل بود لعل یا فیروزه یا یاقوت یا نی مناسب داغ کنند و در اوقات حاره و وقتی که شمس
در سنبله باشد یا در میزان داغ ممنوع بود و در داغ جلد تشقق و انقباض و تقلص جلد علامت احتراق جلد
و عدم تجاوز از انست و اگر خون محل داغ ملون فاحشه کردیده قلیلی متورم کردد دلیل احتراق لحم فقط
بود و اگر محل داغ اسوداد پذیرفته مرتفع شود و از ترشح باز ماند دلیل احتراق عروق و اعصاب فقط

بود و چون موضع حرکت و حرارت دهشت پذیرد دلیل احتراق عظام و مفاصل بود و مجرد و محرور دل و خایف و مبوری
که در جوف آن خون غالب بود و شکمی که منشق کردیده باشد و برزخم سهام و سنان قبل از کشیدن انها و
بر ما سلکنه برداخته داغ ممنوع باشد و جهت دفع امراض عین در راس داغ جبهه و حاجب و بناکوش مناسب است
و چون مناسب فرکاز داغ کنند باید که خرقه تر کرده بر پشت چشم نهند و بعد از داغ روغن ستور و عسل بر محل داغ
طلا باید کرد والله اعلم اما سموم بباید دانست که علامت طعام مسموم آنست که چون مکس بران نشیند بمیرد و چون
قدری بر آتش اندازند مانند نمک بر آتش صدا کنند و شعله طاوس از آتش ظاهر شود و چون طوطی طعام مسموم بیند فریاد کند
و چون بط بیند بالها کشاید و اضطراب کند و چون بخار طعام بکسی رسد اوجاع در سر و سینه بیدا آید و بیت و کوه
چشم کردد و چون دست هم بدان آلوده شود سوزش بیدا آید و ناخنها بوسیده و ریزیده شود و چون خبری از انواع
سموم بود مثل شیر و شراب و آب و مانند آن خطهای کوناکون و کف و حباب در ان بیدا آید و عکس در ان
خوب مرئی نشود یا آنکه دو عکس در نظر آید و بالجمله وقتیکه زهر خورده را فی الحال کام و مشام چرب باید کرد
و بالفور آب نیم گرم و روغن شیر کنجد بسیار باید داد و قی فرمود و اگر باین قی نیاید جوز القی و نمک سنگ یک کلام
سحق نموده با شیر فاتر و قدری روغن باید داد تا قی کند و گرقی کاهلی رو دارد نیز یا قبل از ان کام و مشام
چرب نکنند بر آن باشد که قی بدماغ جهد و چون دره بدماغ جهد هلاک کرداند و اگر قبل از قی شک و روغن
کاو که اخثه و تخم کتان و به لعاب کداخته بدهند بعد ازان قی فرمایند بهتر باشد و زهر با تمام بیرون آید و قی صالح
آید و از جستن قی بدماغ ایمن کردد و بعد از ورود زهر بیش از یکساعت قی و علاج باید قبل از آنکه زهر اعضو
باعضای رئیسه برود چه بعد از انتشار سم علاج سود نبخشد و نسخی از زمرد باشد که بهترین اقسام
آنست اگر بدست افتد از اشتمه بخورند جمیع انواع زهرهای مشروب و ملسوع را از بدن اخراج نماید اگر هم
بعد از انتشار سم باشد در بدن و حصول تغیر و بیهوشی که خلاص سازد و اگر چند خراطین را شوینه
و بکوبند و در دهن دارند هیچ زهری کار نکند و سموم صحیح باید دانست جدلیت الطریق کاسی که از خراطین
میسازند و ملوک هند از ان خاتم سازند چون الکراد و بیان و طریق عمل آن مجهول الحقیق والاسم و مشهور بود
لهذا از تحریر آن سهو و صفوه آن اعراض نموده بباید دانست که در کتاب عیون الشفا که ابسط و اوثق کتب
حکمای هند است چنین فرموده اند که اکثر سموم حیوانی که بتوسط آنها سرایت و افساد و اهلاک مینماید
چهارده است اول سم نظر دویم سم نفس سیم سم اسنان چهارم ناخن پنجم بول ششم غایط هفتم منی

بشتم لعاب نهم مساس بر بم دهن باید بم ضراط دوازده بم استخوان سیزده بم مراره چهارده بم نیش **واز جمله حیوانات** کربه وحمار ویوزینه
وانسان وسنگ ابی و نوعی از مار وشغال وسوسمار وقنفذ وخوک واکثر چهارپایان وکرمهای که از اجهار یا باشند بهمه اوردندان
وناخن زهر باشد وعنکبوت را زهر در لعاب وزنبور وعقرب را در نیش وهم زهر باشد ومار وعقرب چون بمیرد تمام
جثه آن زهر باشد **وموش** درمنی وناخن و دندان زهر باشد پس اگر موش عضو کسی را بدندان بگزد یا بناخن بخراشد یا منیش
بعضوی رسد خون آن عضو فاسد گردد و ورم کند وگره ها وداغهای سیاه و سرخ حادث گردد و نزال وغشی واوضاع اعضا
وانتصاب شوکی وابطال اشتها وقی وغثیان عارض شود واین اعراض در شدت وضعف باختلاف اشخاص انواع
ان مختلف بود زیرا که انواع موش بسیار بود واعراض بر نوعی بعضی از اعراض مذکوره عارض گردد **وعلاج** که نافع آن کمی انواع
بود قی باشد بشربات کاو ومع تریاقات واسهال بر تر بلاغ تریاقات وفصد و سوختن محل ملدوغ بر روغن سنور
شدید السنونه وارسال علق بر اطراف آن محل واتجیدن موضع باشد وضادکردن وسندی مسوق مع عصاره احشا
البقوه و جذب کشیدن لیسی نافع باشد **وباید دانست** که زهر مار در تمام بدنش سرایت مثل آب منی که در تمام بدن
سرایت دارد و وقت قصد گزیدن کسی میکند یا وقتی که گرسنه باشد یا اگر کسی پای بران نهد وبرکامد پس بغضب آمده بگزد
وچون بغضب آمده قصد گزیدن کسی کند زهری که در تمام بدنش باشد بکداخته وبر سر دندانهایش که انکل خارهای
کر است جمع گردیده بمحل گزیدن رسد واز انجا بالفور بجمیع بدن سرایت کرده افساد وابطال مزاج نوعی
نماید واگر ملدوغ مار اگر نظر بسوی فوق کند دلیل آن باشد که آن مار نر بوده واگر نظر بتحت نگاه کننده ماده
بوده واگر بیمین و یسار نظر کند خنثی بوده واگر لون ملدوغ صفره پذیرفته شکم منتفخ شود ماری که گزیده ماده
وحامله بوده واگر وجع بطن وبول آلدم حادث گردد ماده بچه دار بوده واگر آثار لدغ بسطو وقله پدید آید
مار پیر بوده واثر جوان واگر اشتهای طعام غالب گردد مار گرسنه گزیده **اما علاج مار گزیده آنست** که اول زمین
وکلوخ را بدندان بگزد که زهر کم شود پس از عرق عضو ملدوغ فصد کند تا زهر با خون خارج گردد واطراف
موضع ملدوغ را بنشتر بیاجند وصندل با آب سابیده بران بمالند پس از آنکه مار گرسنه گزیده باشد بلیله
وروغن ستور وعسل وودوغ ومرق کوشت بخورانند وآب سرد بر بدنش بزنند واگر آثار بلغم غالب
بود منقیات بلغم قی فرمایند وتریاقات مسخنه علاج کنند وهمچنین اگر سست ومدهوش بود منقیات حاده
قی فرمایند واگر حرقه بطن ووجع وحبس بول وانتفاخ بدن وریاح حادث گردد مسهلات موافقه تریاقیه
اسهال فرمایند واگر اطراف عین ورم کند ولون چشم بگردد وریص وسبات غالب شود تریاقات

در نظر مکین نماید بادویه عینی که مناسب باشد علاج کنند واگر وجع وثقل راس وکسل واستر خاء بر نشستن
وبند انها وبهم آمدن دهن وصلابت عروق گردن پدید آید بسعوطات حاده موافقه علاج کنند واگر ملدوغ
بهوش نزاید وچشمهایش شخص گردد سست وسترخی شود بحقنه های حاده واز بر دو دست وبر دو پا وجبهه از
بر یخ عرق فصد کنند وسر را بنشتر بیاجند چنانکه خون آلود شود وبا طلیه موافقه تطلیه سر نمایند وطبلی را زنا فات
مالیده چنان بنوازند که صدای آن بگوش ملدوغ رسد وچون بهوش آید منقیات ومسهلات موافقه
شفقه نمایند وچون علامات انحدار سم ظاهر گردد موضع را بیاجند وبا طلیه جذابه تریاقی طلا کنند وبعد
آن علامت غلبه باد یا بلغم یا صفرا هر کدام ظاهر شود در رفع آن بکوشند **وبالجمله** مسموم وملدوغ را از ادا
که از خواب روز وجماع وریاضت وحرکات عنیفه واعراض نفسانی وشراب ومحموضات وازمات
ودوغ وکنجد وازکثرت احتیاب فرمایند **وباید دانست** که بر زمینی که بول وغایط ومنی حیات بالای رسیده باشد
یا در زمینی که حیات دران مرده وخاک شده باشند چون از ان اراضی بکاری برسیدن آب یا بول منعقد
گشته بر کسی رسد سمیت آن سرایت نموده اذیت تمام رسانند وبیمائی که دران اراضی متولد شود
نهایت سمیت داشته باشد واز گزیدن انها اعراض هایله پدید آید **وکلیه علاج آن** چنانست که زهر بند
آنها بیکان خلط ظاهر گردیده بادویه تریاقیه دفع نمایند واما در سایر کتب وسیطه وغیره ایشان در
علاج ملسوع حیه چنین فرموده اند **که ملسوع** حیه را در زمان فوق محل لسع را محکم ببندند وموضع را
بیاجند وعلق بر اطراف ان بچسبانند وبمحجمه جذب قوی کنند واگر میسر نشود فی الحال داغ کنند و
عوک بزرگ زنده را شکم شکافته گرم گرم بر محل لسع ببندند وتجدید کنند وسه استار شیر گاو وروغن
ستور بخورانند وسه استار فرمع خواب کنند روز چهارم مشک وروغن دهند واگر در بهمان ساعت
بدرم اگر ده بار روغن ستور بدهند تا اثر سم قوی زیاده نشود واگر یکدرم فلفل سحق را مع بیست
چهار درم روغن گاو امیخته قبل از انتشار سم در بدن بدهند حدت سم ساکن گردد واستفراغ
نکنند وامید خلاص غالب شود واین ممتحن ومجرب است واگر زهره خروس در ساعت گزیدن مار
بر زخم طلا کنند زهر ان اثر نکند ومحسن قدید کوشت را سوراخ نموده بر زخم بندند از نکند
وحبسی از هر نرلسی ست که منافع ان در دفع سموم مشروبه با مرها وطبوعه با جمیعها مثل زرد
ندکو روحد غراطیس است چون قدری ازان با اب سابیده بخورانند وبر زخم ملسوع مار و

دعقرب وغیرها طلا کنند هیچ زهر کار نکند و طاعون و سرطان را دفع گرداند و علامت ان زنبوری است که سیاه و
کوچک باشد و چون زهر قاتل را بر زمین هموار بنهند و ان زنبوری را در پس ان نهند زهر از پس ان روان شده هر کجا
و زنبوری متعاقب ان روان گردد و اگر کژدم گزیده شود در زمان سیر کوفته با شراب باید خوراینده و اگر شراب متعذر شود با آب
باید داد و همان از زخم نیز طلا باید کرد که زهر با شراب کار نکند و همچنین است نطله بورق نخل مدقوق و دهن
محل لسع خارش عظیم و ورم کند و تب بدید اید و لون وی سرخ و کبود شود و زبان سبز و متورم گردد دفع الفور
باید که الموضع را با حجامت حجم بکنند و خون بیرون ارند و فلفلین و سندهی و نمک سنگ و زردچوبه سحق نموده
بران محل بنهند و اگر سرگین ماده گاو را فاتر بر موضع لسع بنهند و چون سرد شود تکرار نمایند نافع باشد و
همچنین موضع لسع به پر دم طاوس و دم خروس و نمک سنگ و روغن کنجد لیسی نافع باشد و اسغول شکر سرشته
کرده بخوراند و اگر از الموضع خون بیرون نیاید رگ باسلیق زنند و صندل سفید با گلاب و کافور طلا کنند
اما گزیدن و مرور هزارپا بر عضو و ازان لیسی اذیت ظاهر گردد و علاج ان روغنی که در چراغدان بعد از سوختن
باقی ماند بر محل گزیدن و مواضع چنگال است بمالند لیسی نافع و مجربست و همچنین اگر ملدوغ هزار بار غربال
بر سر نهاده اب بران غربال بریزند تا از غربال ریزیدن اب فرود امده تمام بدنش تشنه شود و سمیت ان دفع
شود و بعضی از اقسام ماهی باشد که در ریش ان سمیت بود و شکل ماهی سنبکی چون ارد جو بار دهن گاو امیخته گرم
گرم طلا کنند ساکن گرداند و همچنین تدخین به پر طاوس زهر را فرود دارد اما گزیدن کلب کلب است
که قدری ... با ارد گندم خمیر کرده بر زخم بمالند تا خون الوده شود و پس نخش مرغ یا سگ اندازند تا بخورند اگر
در روز بعد در روز دیگر بمردان کلب کلب بوده و معضوض از اب ناشتناه نگذرد و اعتمادی بر حیاتش
نباشد علاج ان باید که ناشتناه او را اب چاه دهند و ابی دیگر نزدیک او نیارند و روغن
کنجد و شیر تازه دهند و هر روز قدری مشک خورانند و موضع جراحت را گشاده دارند
و چون سگ دیوانه گزیده مادام که از اب نترسد و نلرزد و خوف مرگ نداشته باشد
و اما چون اب نزد وی ارند از ان به بیند بترسد و بلرزد و کف کند علامت مرگ
وی باشد علاجی دیگر سگ دیوانه گزیده را روز نیازدهم از عض بار و زهید هم بر سر
معضوض سه پایه نصب کنند و چادری سرخ بر سر ان کشند و معضوض را برهنه
دران زیر بنشانند و از چوب ... و روغن گاو و حلوای ساخته هر روز به

خوراند

[حاشیه:] در علاج لدغ عقرب
[حاشیه:] در علاج لدغ هزارپا
[حاشیه:] در علاج لدغ کلب کلب

خورانند و ده اشمار نشک را در اب بجوشانند و نیم درم ذراریح بان اب سوده بدهند چون
سه چهار روز بگذرد از احلیل وی مشابه حیوانی بر صورت سگ بیرون امدن گیرد چون تمام
بیرون اید معضوض از خوف مرگ بیرون اید و من بعد از اب نترسد و صحت یابد و بعضی ذراریح
سر جدا کرده در روغن گاو اندازند تا بپرورد و در ان ایام مذکور از خانه که جهات ستر
از انجا سرخ گرفته باشند هر روز از ان ذراریح پرورده در ان روغن حل کرده نیم درم
بدهند بعد سه چهار روز چنانکه مذکور شد ظاهر گردد و صحت یابد و بعلاجی دیگر احتیاج نباشد
اما اهمیت که در بار ذهم باهوده هم شروع باین علاج کنند علاجی دیگر مجربست چون سگ
دیوانه ادمی را بگزد همان سگ را بکشند و در دست در لستوی بزرگ نهند و سر
از استحکم بگیرند و در خانه خشک که نمناک نباشد در زیر خاک خشک در حفره
دفن کنند چنانکه هیچ اب بدان نرسد معضوض از ترسیدن از اب ایمن گردد
و حکمای هند متفقند بر انکه تا استخوان کلب کلب باب تر نشود بر ابی که باشد
مثل باران و غیران معضوض را هراس از اب عارض نگردد و هلاک نشود اما چون
استخوانش تر شود معضوض را خوف از اب پدید اید هلاک گردد و چون
معضوض را از اب خوف پدید اید دیگر علاج پذیر نباشد بعد از ان هلاک
شود و گفته اند چون کلب کلب کسی را بگزد بالفور اب برگ دهتوره را
شیر گاو و روغن ستور رفته یکدیگر در رم ممزوج نموده بخورند ایمن گردند و صحت یابند
و علامات و علاج گرگ و شغال دیوانه نیز همین دستور مذکور است اما
گزیدن شیر و پلنگ و یوزپلنگ حوادث باید بست بعده به نمک و
سرکه باید شست و بعد از سه روز نه درم مرداسنگ مسحوق را بهیچ
درم روغن ستور باید جوشانید تا بسوزد و مرهم شود و طلا باید کرد
و پلنگ گزیده را از قرب موش نهایت حذر باید فرمود که موش اگر حمله
باشد خود را بمعضوض پلنگ رساند و چون بران موضع بول کند یا عضوی
از اعضای معضوض را ببوید فی الحال معضوض ورم کند و هلاک شود

اما گزیدن رتیلا وان انواع است همه کولانک کس صبه کند شبیه باشد نوعی باشد که
ملون زرد بود و موی دارد و از گزیدن ان درد و ضعف و رعشه و عرق بارد
بدید اید و باشد که هلاک گرداند علاج جمله انواع آنست که در اب گرم بنشیند
تا راحت یابد و چون از اب بیرون اید و باز رجوع شند کرد دیگر در اب
گرم نشیند بعد از ان از اب بیرون امده خاکستر چوب الجوز و انگ وقلی با اب
سائیده طلا کنند و اگر محل را در زیر خاکستر گرم باریک گرم نهان سازند و اگر بود
دو درم شونیز مسحوق را با اب بخورانند و علامت گزیدن عنکبوت آنست
که لرزه در اندام افتد و اطراف سرد شود و قضیب منتشر گردد و شکم بر اید و
علاج ان نیز همانست که مذکور شد علاج گزیدن راسو سیر سعتر و قنران و زیره
سفید و کشنیز ساوی سحق نموده با زیت یا روغن بید انجیر سرشته مالند و اگر جراحت
کرده باشد به نمک آب شسته خاکستر سوده در رو ریزند علاج گزیدن
زنبور سرخ صندلین و گل معصفر با اب طلا کنند و تطلیه بشحم عوک کبری که در جاها
میباشد نفع انواع زنابیر و نحل را نافع و مجرب است اما مداوای کسی
که بر او عصفور داده باشند علامت ان استطلاق دم اسود و سحال و درد شکم بود و در
بروز ضعیف و نزار گردد و امتحان ان چنانست که غلیل بزرگ سوزن بر نماید بعد از ساعتی بزرگ
شده به بینند اگر بر سر او اعضای کوچک بد بدامده باشد بدانند که صحیح است و شعور داده
اند والا علة بطن بود علاج اسهال و زجر باید کرد اما علاج شعور مذکور آنست که بسیار قطعه
از پیه غنم ریسمان با فتیله محکم باریکی بران بسته بلع فرمایند و سر ریسمان را از بیرون دهن نگاه
دارند تا فرو رود و بعد از لحظه بکشند جمیع شعور مذکور بقطعه پیه تشبث کرده خارج
شود و گفته اند انفع مداوا آنست که حصبه اربک را قام فرو برند تا جمیع شعور بران
چسبیده خارج گردد و اگر بیکدفعه بر نگردد مکرر نمایند نوع دیگر موچیبال کوته را در قند کوفته و
بگیسا خمیر بلع کنند که بعون الله شعور محسوسه بقی یا اسهال خارج گردد و باید که چوکوش زنده
همیشه نزد علیل بوده باشد بباید دانست که حکمای هند گویند که گاه باشد که کسی کفتار

بزند یا بو گرفته باشد

بزند یا بو گرفته باشد او را درد شکم و اغماض عین و عدم تناول اطعمه و اشربه و اجتماع دست و پا شبیه
قنفذ منقوش و مجتمع خفقان عارض گردد علاج آن باید که وی را دو سه نفر بگیرند و در است بنشانند و
قدری فلفل سحوق بچشم ایمنی او دمند تا چشم بگشاید پس بفرمایم و او عجله قیام نماید نوع دیگر بگیرند مهره اقوط
و خراطین مجفف و فلفل شاه وی مسحوق نموده مع مرارة البقر عجین نموده بنادق سازند و نگاه دارند
پس کسی را که کفتار یا او بو گرفته باشد آن بنادق را با شهد یا باب سائیده در چشمش کشند یا بخور
سخن اید اما آنچه موجب هرب هوام گردد و اکثر هوام موذیه و ذوات السموم از رائحه ثوم
و قطران بگریزند و از دخان گزدم همه گزدمهای از آن خانه بگریزند دفع موش سم الفار در آب حل کرده
در خانه بگذارند موشان بخورند و هلاک شوند و ما بقی بگریزند و اما این در صیف که وقت شدت
عطش ایشان است باید که بخورند و همچنین زرنیخ محلول در آب و همچنین اگر سیماب در شراب کرده
بگذارند موش از آن بخورد و هم از آن خانه بگریزند و سر نگون کرده سیماب بیرون آورده مکرر بگذارند
تا موش دیگر بخورد و همین دستور تا همه موشان گرفتار شوند و هلاک گردند دفع مگس و از فلفل را سحق
نموده با شیر مخلوط سازند و بگذارند جمیع مگسان برای جمع گردیده بمیرند و همچنین است زرنیخ و شیر و همچنین است
همچنین هم زرنیخ شیر و عنکب از آتش و خروس بگریزند اما قاعده حکمای هند در تنقیه مسهل و قی و حقنه سعوط
و غرغره و قاعده شرب سموم اما مسهل و قاعده ان چنانست که روز اول غذای لطیف خفیف
بخورند و بر بالای آن آب لیمو و شربت لیمو آب گرم نوشند و روز دوم روغن کنجد بر بدن بمالند پس بخارات
ما بخور نطولات تسخین بدن نمایند پس قی کنند که اسهال بدون تقدم قی بنا بر حرکت بلغم و اصحاب
واجتماع ان بمعده و امعا مضر بود و روز دوم قی و اسهال اولی و انفع بود و طبیعی که بشرب شیر لینت
پذیرد و کسی را که شهوه مشتد بود با بلیات اقتصار و از مسهلات حاده قویه اجتناب واجب بود و
اصحاب یبس البطن و قلة شهوه را تقدیم شرب نمک و روغن ستور و مانند ان پس تدهین بدن بدهن سمسم
پس تسخین بنطولات بعد از ان شرب مسهل قوی اولی و انفع باشد و مستسهل باید که متنفر قیام بود
از وصول باد و بیوریتن و از وصول آب سرد و اخلاء و خارجا و ولک و عصر البطن و از کثرة جلوس
و تنزه مجتنب باشد و هرگاه اسهال کمتر از حد واجب واقع شود بلغم و صفرا مستولی گشته شهوه باطل
یا ناقص و بدن ثقیل گردد و تدارک ان اگر علیل قوی بود و سه ان روز امساک از غذا واجب باشد

دفع هوام

قاعده تنقیه بمسهل و قی و غیرها

وروز دیگر آش برنج رقیق و در امراض قبل از نضج و مجروح و خایف و معیار را اسهال ممنوع باشد
و چون مسهل هیچ بهم در معده قرار نگرفته باقی برگردد و باید که مسهل او را با روغن و عسل و دیگر مربع ترتیب
نموده لعوق فرمایند و چون از افراط اسهال و ظهور قیام دم ضعف غالب شود و لعاب آب سرد
و اغتسال بدان و شرب عصاره برنج قی کردن و استعمال حقنه های مقویه و اغذیه اشربه برنج و مرق
و سمه تدارک نمایند و بهتر آنست که قبل از شرب مسهل سه روز هر روز ارزن منضج بنوشند گشنیز
و الائی خورد و یکده و درم در چهار استار آب بجوشانند تا به نیم استار آید صاف نموده فاتر بنوشند
غذا مرق مسکه مع روغن سمور اکتفا نموده روز چهارم این مسهل بنوشند **سهلی** ترید دو درم
شکر طبرزد یکدرم نمک سنگ یکدرم سحق نموده باب گرم یا آنکه دو درم کشمش مع یکدرم هلیله سحق
نموده باب گرم بخورند یا آنکه سنا مکی را در روغن گاو شب خیسانیده و صبح صاف کرده بنوشند
و اگر مسهل قوی خواهند دو عدد حب الملوک را مع یکدرم قند صلایه کرده باب گرم بخورند **صفه مسهلی**
که مواد جمیع امراض را از جمیع اعضا بقوت تمام قلع و دفع نماید و جمیع امراض بارده و بلغمیه و سوداویه
نافع و مجرب بود بگیرند لب حب النیل و لب حب الخروع و لب حب الملوک هر یکده ده مثقال تربد سفید مجوف
مجرود و لب از حلو مقشر و سقمونیا مقشر مثقال یکده ورق مثقال را او ... مثقال ملح هندی تخم حنظل
مجموعا باهم در هاون حجری دق و سحق تام نموده و در حین دق دهن النخل و آب طبیخ را زیانه و بزرالکرفس
قلیلا قلیلا بر آن بریزند تا مثل عجین گردد و بعد از آن بگیرند قشر بلیلج اصفر و کابلی و بلیلج اسود هر یک ده ...
یکده ده مثقال در صد و بیست مثقال آب بجوشانند تا ثلث آید صاف نموده مع شکر و شیرخشت و ترنجبین
یکصد مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس ادویه مدقوقه سابقه را بان مخلوط نموده ...
نیم مثقال تا یک مثقال باشد و بعضی بجهت زیادتی اسهال صفرا دو مثقال و نیم سقمونیا بر اجزای سابق
بیفزایند **اما قی بباید دانست** که قی چون بر حد اعتدال واقع شود سرفه و لزوجت ... و دفع ...
و جهت فساد لبن در پستان و سیلان لعاب و بجهت قلع اصول امراض بلغمیه و بجهت ثقل سر و سینه
و معده و ثقل اعضا و اوجاع مفاصل و کلیه و مثانه و اجتماع کف و آب در دهن بغایت
نافع بود و اما چون کمتر از حد مناسب واقع شود سیلان لعاب و بیقراری دل و خارش اعضا
عارض شود و چون زیاده از حد واجب شود صفرا زیاده برانگیخته باید دفع گردد و غشی و ضعف

مسهل قوی نافع

اما قی

و در سینه و گلو حادث گردد و در قی معتدل اولا رطوبات و کف بعد از آن صفرا مندفع گردد
و بعد از قی بقدر دو پاس و نیم استحمام باب گرم نافع باشد بعد از آن بشرط اشتهای صادق غذای موافق ...
برد و شرط است که قبل از قی او را با روغن سمور و روغن گاو تدهین بدن پس بقرب نار ... رطوبات تسخین
بدن نمایند بعد از آن دوای مقئ که کریه الطعم و الرائحه باشد تا موجب تنفر طبیعت و سهولت قی گردد بنوشند
و ضعفا و مهزولین و صبی و شیخ و خایفان از قی را چون قی کردن ضرور افتد باید که قبل از آن شیر یا ماست
یا دوغ یا مطبوخ از انها و برنج پخته بخورند بعد از آن دوای مقئ بنوشند و بجهت تسهیل قی کفهای دست و
پا مالش دهند تا به ... رطوبات چنان تسخین نمایند که عرق از مسامات ظاهر و حرقت در معده و سیلان
لعاب عارض گردد و بعد از آن ... الخیر یا پر مرغ یا انگشت چرب کرده بحلق برند و حرکت دهند
تا قی شود و بباید دانست که قی در اکثر امراض بطن و استسقا و سیلان خون از دهن و بینی و در مهزولین
و مجروح و صبی و شیخ و حامل و حوامل و در انتفاخ بطن و اوجاع حلق و خفقان و جاع بصر ممنوع باشد
اما حقنه بباید دانست که انبوبه حقنه بهتر آنست که طلا یا نقره یا دیگر فلزات یا دندان فیل باشد
یا سنگ صافی باشد و افضل اوقات آن طرف روز که وقت برودت هوا باشد یا شب و از شرایط
آن تقدیم تناول غذای لطیف خفیف بعد از آن مشی رفیق بعد از آن تدهین بدن و بعد از آن اغتسال
باب گرم و بعد از آن اضطجاع بر پهلوی چپ بر فراش ناعم و کشیدن پای چپ و جمع نمودن پای راست
و تدهین مقعد و انبوبه پس ریختن حقنه و تا حقنه خوب کار نکند در آن روز غذا نخورند و در آخر روز
که اشتها پدید آمده باشد با خفت اغذیه اقتضا نمایند و در روز دوم حقنه ناشتا آب گرم با طبیخ گشنیز
خوردن دافع مضرت حقنه کند **اما سعوط** و افضل اوقات آن بجهت رفع بلغم اول روز و بجهت رفع صفرا
وسط روز و بجهت رفع باد آخر روز باشد و تسعیط در شب و در خلا یا امتلای معده از طعام یا شراب
و در حین فساد هضم و در حالت امراض نفسانی و در حالت حبس بول و براز و ضراط و بعد از
استحمام و در روز ابر و در ابتدای زکام قبل از نضج و بعد از احتقان و در حامل و شیخ و صبی
و مسموم و در سن ما تحت هفت سالگی و بعد از هشتاد سالگی همه ممنوع باشد **و اکثر مقدار سعوط** هشت قطره
و اوسط آن شش قطره و اقل آن چهار قطره باشد و مراد از قطره آنست که انگشت سبابه را
تا مفصل دوم در مایعی فرو برده بکشند اول قطره که از آن بچکد نزد اطبا بهان معتبر باشد و در

اما حقنه

اما سعوط

مقدار سعوط

اوقات سعوط

اصطلاح ایشان یکدرم عبارت از شش قطره باشد و بهترین اوقات سعوط ده وقت است اول صبح
۲ بعد از مسواک کردن ۳ پیش از حرکات معیشی ۴ بعد از تبرز و بول ۵ بعد از اکتحال ۶ بعد از
تمرغر ۷ بعد از انحدار طعام ۸ بعد از قیلوله ۹ بعد از قی ۱۰ وقت غروب آفتاب خصوصا صبی و
شیخ و مهزول را و بعد از سعوط از حرکات عنیفه و جماع و اعراض نفسانی احتراز واجب باشد
و بهترین امکنه جهة سعوط خانه باشد معتدل الهوا که از غبار و دخان و ریاح خالی باشد و بهترین
طرقش آنکه اول مسواک کرده و شرب او حانی نموده و سینه و حلق را بمقاربت نار گرم کرده
و چنان بخوابند که عقب سر پایین و بینی بالا باشد و دستها و پایها فراز کرده و بر پشت چشمها دو
افکنده سعوط را فاطر از صدف نقره یا طلا یا به برگ درخت یا بمجلوح که اثر ابریک بچیده باشد
به بینی بچکانند و در آن وقت از تحریک سر و تکلم و خندیدن و فرو دن نمی و اعراض نفسانی حذر
نمایند و سعوط را آنقدر در بینی نگهدارند و می قطعت کنند که بحلق نرود و که یک دو حرکت را
پنج بار یا هفت بار یا ده بار توان گفت بعد از آن بنشینند و بینی را پاک کنند و در جای که
رود که غبار و دخان نباشد و چون بیدار شوند آنقدر مضطجع بوده نشینند که یک حرف متحرک را
صد مرتبه توان گفت و مقدار مقرر اکثر در سعوطات بجهة و لک لک است حبه و لیس است دوام
و آب نه درم باشد و اگر دار فلفل و نمک لک را باب خمیر کرده بشیره آن تسعیط نمایند
امراض عین و اذن و انف و سر و حلق و عروق عنق و ظهر و عضد را که از مرود
و بلغم بود نافع باشد و اگر زعفران را در روغن ستور ربا کرده مع شکر با شیر بسحق
نموده در فرقه بیفشرند و بشیره آن تسعیط نمایند او جاع بناگوش و سر و چشم و گوش و ابرو
و صداعی که بطلوع آفتاب ابتدا کند و بار تفاع آن اشتداد پذیرد و همچنین شقیقه را
نافع باشد و اما غرغره

اما غرغره

و مقدار مقرر آن آنقدر است که دهن پر شود و مقدار او و به که بلغم
می آمیزند دو درم باید اگر کنجد مدقوق مخلول را با شیر یا مایی مناسب آمیخته غرغره کنند
امراض ریحی قم را نافع باشد و اگر روغن کنجد را مع سحیق نمک لک گرم کرده غرغره کنند و ندانهای
متحرک را مستحکم گردانند و اگر کنجد را باب بپزند و صاف کرده با شکر و روغن گاو و عسل و شیر
ممزوج نموده غرغره کنند تغیر و الم قم را نافع باشد و همچنین است تمرغر با عسل لعط

اما شرب دسوما

واگر با شیر یا بروغن ستور غرغره کنند سوختگی دهن از آتش یا شوره یا سموم دفع شود اما شرب دسوما
بباید دانست که یکی از اعظم مداوای خاصه حکمای هند سعی اداء آن و دسومات است و ازاله اکثر
امراض بایسببی موثر میدانند و میگویند که جهة یبوست و محلل اعضا و ضعف قوی و هزالی که
بسبب وقوع جراحات یا شرب سموم عارض شده باشد و بجهة امراض ریحی و صفراوی و نسیان و قلة
عقل شرب روغن ستور بسببی نافع باشد و بجهة رفع بلغم و ریح و جراحات لطن و ضعف و سستی اعضا
شرب دهن الحل اگر مانعی از آن نباشد بغایت مفید بود و بجهة رفع هزالی که از کثرت حرکات عنیفه
شدیده عارض شده باشد و بجهة قلة دم و منی و جفاف آن و بجهة استیلای ریح و اوجاع اعضا
اگر شهوة و هضم قوی بود شرب دسومات لحم احمر خالص بسببی نافع باشد و بجهة رفع یبوست
طبیعی که بسهولت لینت پذیرد و در ابدان ضخیمه قویه که احتمال شدائد داشته باشند و مع ذلک
از شدة جوع و قوت شهوة لایزال شاکی باشند شرب مخ استخوان بسیار نافع و موافق باشد و اگر
مرضی باشد که محتاج بمداوای خواهد بود دوای موافق آن مع یکی از دسومات که مناسب مزاج و اخلاط غالب
باشد بنوشند چنانچه جهة دفع امراض ریحیه سحیق نمک لک مع روغن ستور نافع بود و بجهة امراض بلغمیه
روغن ستور مع سحیق فلفلین و اشباه آن مفید باشد و بجهة تسمین بدن و ازاله تحلل و جفاف آن روغن
کنجد و روغن ستور و چربی مغز استخوان متساوی مع سحیق دار فلفل و نمک لک و آب و ماست
گاوی ممزوج نموده بنوشند نافع باشد نوعدیگر که همان منفعت دارد برنج را در روغن ستور
و روغن کنجد مهرا پخته بنوشند نوعدیگر روغن دستور و شکر ممزوج نموده شیر گاو بدان بدوشند و
بسرعت بنوشند بسببی نافع باشد اما شرایط شرب دسومات چنان است که لبعضی سه روز و لبعضی چهار
روز و لبعضی پنج روز و لبعضی شش روز و لبعضی هفت روز بنوشند و بربالای آن آبگرم گوزند و مشی
و حرکت رفیق نمایند و وقت شرب آن در اهویه معتدله بود و اگر در هوای سرد ا
حتیاج افتد یا آنکه ریح و بلغم غالب بود در روز بنوشند و اگر هوا گرم بود و صفرا و
ریح غالب بود در شب بنوشند و بعد از شرب آن بر تشنگی صبر کنند و اگر عطش
غالب شود آبگرم قلیلی بنوشند و اگر آبگرم کشنیز نشیده می کنند و مبردات مثل صندل
باب بسایده بر سر بمالند و تا حلق در آب بنشینند و شرط است که تا دسومات مذکور هضم

اما شرایط دسوما

تسکین نیابد

منفعت بیست و هشتم

بازوبند صداع

دفع امراض اعضای راس

نشود و اصلا چیزی نخورد و بعد از هضم شدن استحمام باب گرم لازم بود و بعد از آن غذای از برنج
و ماش مقشر در آب گوشت پخته یا روغن یا مع اندک روغن بخورند و شیخ و صبی و ضعیف و مهزول
و کسی را که از شرب نبیذ استسقا اعتیادی بود برنج و ... بخورند صفت معجون که از ترکیب ایشانست جهت بواسیر
و ریح بواسیر و ضعف معده و ضعف هضم و قلت اشتها و ریاح اعضا نافعست صفت آن هلیله بلیله آمله
فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک ده درم کنجد مقشر شیطرج سکر طبرزد هر یک بیست درم سحق ناعم نموده با روغن گاو
چرب کرده باد و چندان عسل مقوم معجون کنند شربتی سه مثقال باشد منفعت بیست و هشتم در بیان آنچه بالخاصیه
بعون شافی فیاض واقع امراض و رافع اعراض بترتیب علل از فرق تا قدم تواند بود اما
اعضای راس خرف سلحفات هرگاه بر سر مصدوع بندند ساکن گردد تعلیق مرجان نیز همین خاصیت دارد
و همچنین است مالیدن زبان بر سقف حنک خشک جُلّنه تعلیق آن بر سر ساکن صداع بود کبش چون قطع
کنند شاخهای او را در حال حیات و از آن شانه بسازند و صاحب شقیقه یمنی چون با آن شانه که از شاخ
یمنی آن ساخته اند موی شانه کنند صداع جانب یمنی ساکن گردد و بر همین قیاس است شانه شاخ
یسری جهت شقیقه یسری فرس تقطیر دم آن باذن تسکین صداع نماید قمل چون قمله از راس مرد
گرفته در قشر باقلا بسته بر جانب شقیقه وجع تعلیق نمایند ساکن گرداند لؤلؤ محلول مرجرج ...
بان صداعی را که قریب بآن شده باشد که احداث انتشار عین نماید زایل کند اخثاء البقر
همان لحظه که می افکند ضمید بآن تسکین صداع شدید نماید فاره تعلیق ذنب آن تسکین صداع دهد
فوه الصبغ تعلیق آن تسکین صداع نماید حب کاکنج سه عدد یا پنجعدد و از آن چون بخورند خایه ...
ولد ... شب یا هرگاه در تحت وساده نهند از تفزع در نوم امان بود و اگر براده حدید بر آن بیفزایند
منع غلیط غطیط نیز کند بابونه تعلیق صافی و مجلای آن بر طفل منع تخوف و تفزع نوم نماید جلد جبهه حمار
تعلیق آن نیز همان خاصیت دهد بقلة الحمقاء چون در تحت وساده نهند مانع احلام ردیه بود دار شیشعان
چون قطعه از آن او را در خرقه حریر زرد بپیچند و در لیله اسد تحت وساده نهند آنچه مراد بود
در خواب ببیند و همچنین است مرقشیثای ذهبی خس هرگاه پنج ورق از آن بدون علم مریض
در تحت وساده وی نهند چنانچه بر راس او ورق بجهت راس مریض بود موجب خواب خوش گردد
شلغ بر سفید چون در ... پیچیده تحت وساده نهند خواب خوش آورد و همچنین است رماد آن

آورد

موانع فزع و غطیط

آنچه سبات و بیهوشی آورد

آنچه موجب نوم گردد

حدید تعلیق آن مانع غلیظ الکلیل نوم بود شبت چون در تحت وساده نهند مانع فزع و وسواس و غطیط
نوم بود و خواب خوش آورد و اگر طوق آن اکلیلی ساخته بر سر نهند در این معنی اقوی بود و هر یک از
اقحوان و اشنه و زعفران که در تحت وساده نهند خواب آورد شعر جهت طفل کثیر البکاء قلیل النوم
چون از شعر آدمی حبلی ساخته بر طفل تعلیق نمایند تسکین بکای او نماید فول حمام چون بر جبهه طفل گذارند
خواب ثقیل آورد حتی آنکه بدون شستن آن بیدار نشود خلد اسنان علیای آنرا چون بر جبین آن
تعلیق کنند و اسنان سفلی آنرا چون بر جواری تعلیق نمایند فزع نوم از ایشان زایل گرداند وبخ
ادن حار و از آن خاصیتی عجیب نقل میکنند که چون خواهند کسی آن قدر که مطلوب بود در خواب باشد و بیدار
نگردد بگیرند از وبخ مذکور و در شیر طلا شراب حل کنند و بدون علم شخص بخورش دهند و چون بخواب
رود در اول خواب اکلیلی از اوراق کرم ساخته بر سرش نهند و چون خواهند که بیدار گردد اکلیل
از سر او بر دارند ای که در آن ظرف حل کرده باشند بر روی او بپاشند آگاه گردد و دندان حمار
نیز چون در زیر بالین نهند خواب آرد قنفذ چون چشم چپ او را در زیت جوش بنده باذن تقطیر
نمایند فی الحال نائم گردد مرارة ارنب چون در شراب بخورد کسی دهند او را چنان خوابی گران فرو گیرد
که تا سرکه بحلق او نه ریزند بهوش نیاید خرقه چون بگیرند خرقه در حین موت بر فم و خیاشیم میت نهند
و آن خرقه را نگاه دارند چون خواهند که کسی را خواب گران فرو گیرد آن خرقه را بر روی وی نهند
مادام که باشد نایم بود رأس الخفاش چون در تحت وساده نهند خواب گران آرد مرارة ثعلب استشمام
آن فی الحال خواب آورد شاخ ماده اسرا در خرقه کتان پیچیده بدون علم مریض تحت وساده وی
نهند خواب گران آورد ذنب الکلب تعلیق آن کسی را که در نوم متکلم بود و واقع باشد ذرس اش آن
منع عظام جناح ... چون تحت وساده نایم نهند مادام که باشد بیدار نگردد دُرّ فاخته
تعلیق آن اطفال را مانع فزع نوم بود مرجان تعلیق آن فزع و خوفی را که در نوم عارض گردد
مانع بود زمرد تعلیق آن مانع فزع و احلام ردیه باشد اما آنچه از ادله سبات و اسهرات سهر
نماید خباری قلب او را چون در خرقه بسته تعلیق نمایند منع نوم کند بوم چون رشتی از آن بر سر
نهند تقلیل نوم کند غراب چون براده آن اکتحال نمایند منع نوم کند بلبل چون لحم او را مع
عین سرطان در قطعه از جلد شتر پیچیده بر ذراع بندند مادام که بسته باشد مانع نوم بود

شحم ثعلب چون بر جبهه طلا کنند احداث سهر نماید بزر الرازیانج مع بزر الکتان چون بر عضد بندند نوم
غالب گردد و مسافران جهة منع نوم چنین کنند ذئب چشم چپ آن را حمولا زند بخوابی آورد فرد
چون شیر آن را الحنک رانس نایم نهند موجب توحش وی گردد آملا اکثر ورا زاله صرع موثر بود حمار وحشی
چون از ساق آن خاتمی سازند و در دست راست کنند نافع صرع بود و بعضی گویند که چون خاتم ازین عشق (?)
تعلیق کنند جنون و صرعی را که در هر سر ماه باشد زایل کند نافع بود مرجان داغ کردن ابن حاجبین بهره (?)
مرجان نقبه صرع صبیان را زایل کند و بیهوش آورد و همچنین است داغ کردن به بعر الغنم و غیران
تعلیق مرجان نیز صرع و جنون اطفال و صبیان را زایل کند فاره چون سر او را و خرقه کتان بسته بر
مصروع تعلیق کنند نافع باشد اسد چون بر مصروع بندند نافع بود حمار جبلی چون چشم آن خشک کرده با آبی
بیاشامند صرع را نافع بود دماغ بود دماغ ابن عرس مجفف صرع را نافع باشد جعده و انیرا در صرع (?)
بالخاصیه منفعتی عجیب است و بعضی از متقدمین ذکر کرده اند که ادامه اکل لحم الماعز عجیب المنفعت باشد
در صرع بالخاصیه اسد چون جلد یا شیر آن بر عنق مصروع بندند که بهبود نخ (?) نرسیده باشد نافع بود
حمار اهلی اکل کبد مشوی آن بر ناشتا صرع را نافع بود و تجربه کرده اند (?) ذئب چون
عنق صبی آویزند از صرع در امان باشد فاوانیا تعلیق آن و دخنه آن صرع را نافع بود فرس زوائدی
که بر رکبه وی بود چون سحق نموده با خل بیاشامند صرع زایل کند سنجاب اکل لحم آن جنون و امراض
سوداویه را زایل کند عاج اگر بر گردن طفل بندند از صرع ایمن بود و بول انسان چون مجنون
بیاشامد شفا یابد لحم القنفذ اکل آن نیز چنین باشد اکل گوشت سگ بچه که چشم باز نکرده باشد مجنون را
بهوش آورد ابن آوی اکل لحم وی جنون و صرعی را که در اخر ماه حادث شود نافع بود اترج و در خانه
که باشد جن داخل نشود بادرنگبویه چون با وزن آن عقرب سحق نموده امثال فلفل حب نموده داران (?)
در وقت صرع سه روز بیاشامند زایل گردد جاریه حبشیه چون از لبن وی با قلیلی از زنبق ممزوج
نموده وزن دو قیراط از آن سعوط نمایند لقوه زایل گردد منی مرد با دهن زنبق مخلوط نموده
بر ناشتا سعوط سازند لقوه زایل کند طلق نظر کردن بر آینه که از آن ساختند لقوه را نافع بود بنجنگشت (?)
نظر کردن بر نفط سبب لقوه را مفید بود بزر هندی و بلور و مرزه بلا در تعلیق هر یک از اینها عسره (?) را
مفید بود ارنب اکل دماغ مشوی آن رعشه را مفید بود نمر [illegible] شحم آن فالج را مفید بود و شبر نطلیه

جهة صرع
جهة جنون
جهة لقوه
مجنون
جهة فالج

بشحم آن فالج را بغایت نافع بود مغناطیس در دست گرفتن آن تشنج و کزاز و اوجاع مفاصل و جملی را نیز
نافع بود زیت چون با دهن علم (?) الثمر امثال مع شمع مخلوط ساخته طلا کنند تشنج زایل کنند سلحفات چون با ماء جمع شود
گیاهی در دهن نگاه دارد و اگر در آن ساعت آن گیاه در دهن او گرفته نگاه دارند معشوق و محبوب
جمیع خلایق گردند ضبع چون شحم آن بر وجه طلا کنند در نظر خلایق خصوصا زنان معزز و محبوب گردند و
همچنین باشد حامل فرج آن نیل هندی مقدار چهار شعیره از آن با آب بنوشند عشق را قبل از استحکام
زایل کند تعلق تعلیق عظم آن عشق زایل کند قراد الجمل تعلیل ان نیز چنان باشد رخام مقابر که تاریخ میت
بر آن مکتوب بود و سحق نموده عاشق بنوشد ترک عشق کند بغل در موضعی که اشتر ماده غلطیده باشد عاشق
تغلطد عشق زایل شود و اگر کسی را زکام باشد انگشت را ببوید و بر آن تف اندازد و بر سر راه
گذارند کسی که بر آن گذرد زکام شود و شخص اول خلاص گردد اما امراض حیض جدا چون هفت عدد از آن
که لقد حیض بود در یوم الاحد از اول شهر شبانه روزی قبل از طلوع شمس ابتلاع نمایند تا یکسال مانع
حدوث رمد بود دم تقطیر دم حلمه کحل یعنی با اکتحال بدان در دفع رمد مجرب است و همچنین است دم حلمه
الحمار ضفدع چون محرق آن با زیت بر پای طفل طلا کنند چشم او اگر ازرق بوده سیاه گردد ضبع
چون مرارة آن با خون اسافر ممزوج کنند و در ابتدای نزول آب بر عنق طلا کنند زایل گردد باذن
الله تعالی و تقدس ابل جگر شتر نزول آب مروارید زایل کند و نور بصر بیفزاید غنم چون مرارة
مع مرارة الشی با عسل صاف ممزوج نموده در چشم کنند نزول آب دفع کند بزر جون مرارة آن
اکتحال نمایند در شب مثل روز همه چیز به بیند و بر اکل لحم آن سحر موثر نباشد ارنب چون کعب آن
با خود دارند از اصابه عین محفوظ باشند و از چندین ثقات منقول است و این فقیر چندی دیگر تجربه نموده
اند که چون هر روز بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه بگوید یا نور یا نور و بر دست خود دمیده بر چشمها
بمالند هیچ آفت و علتی بر چشم عارض آن نرسد و مجربست قنفذ چون چشم راست آن را خشک کرده
در لبن و دهن الحل بجوشانند و در قره (?) معلق نمایند تا بپالاید بعد و بعد از مدتی چون کهنه و خشک
شود و سحق نموده با آن اکتحال نمایند قوت باصره بغایت بیفزاید و در لیالی ظلمانی همه چیز را مثل
روز نورانی به بیند دم الحیض خون حیض بکر را با منی آمیخته در چشم کشند بیاض ببرد قمر چون
شب اول ماه بر هلال نگرند و در آن حال بگویند نذر کردم مرغ ابر اعنز (?) و جل که در اینجا

تشنج
عشق و عاطل (?)

باشد با ولحم فرس بخورند سبب چشم اثر او را نماه درد بدید نیاید و همچنین از درد دندان در امان باشد
عجل چون بر ان سوار شوند و بخلف نظر کنند ظلمت بصر زایل کردد سبج چون آینه از ان ساخته
مدام بر آن بنکرند ضعف بصر زایل کردد و جلا یابد زمرد و فیروزج و با تین سبز و خرم و ابهاء
صاف جاری و آسمان صاف و روی احبا و ولد کامل و جمال دلپذیر نظر کردن بر هریک از
مذکورات نور بصر بیفزاید و قوت دهد لفت خوردن ان خام و پخته و لحوم افاعی مطبوخ و مرق
آن نیز بر وجهی که بجهت تریاق طبخ میکنند مشط لحیه همه تقویه و حفظ صحت عین و جلای بصر
نماید نانخواه ادامت نظر بر ان از رمد در امان دارد ذباب چون یکی از ان کرفته و زنده در خرقه
کتان و سیبی چنانچه آورا حرکت در ان ممکن باشد ببنه بر عنق یا عضد اصحاب رمد ببندند درج
ایشان ساکن کردد خاشا چون با طعام مخلوط سازند حفظ قوت بصر و ازاله ضعف آن نماید خرمای
اسود زهره آن با خاصیه جلای انار و قروح نماید خطاف اکل آن جلای بصر دهد سنبل الطیب چون خشک
وسحق نموده با عسل یا شراب ممزوج نموده بر چشم کشند ظلمت بصر ببرد عقرب چون بر ماده آن
مفرد یا مع نفف وزن آن زبل الفار اکتحال نمایند ظلمت و ضعف بصر زایل کند و جرب را
نافع باشد لعل ولؤلؤ و یاقوت اکتحال به هریک از مذکورات نور بصر زیاده کند و حفظ صحت
عین و تقویه نماید ذهب چون میلی از خالص آن ساخته مکرر بر چشم کشند تقویه بصر نماید سرطان
چون عین الیمنی اثر را بر عنق تعلیق کنند بر قان از عین الیمنی به برد و همچنین است
عین الیسری ان عین الیسری را و خشتوب چون زهره ازرق اثر اخشک وسحق نموده ذرور
سازند جمیع انواع رمد را ساکن کرداند خیار بطن را چون خشک وسحق نموده با ان
اکتحال نمایند بیاض عین زایل کنند ورد الا صفر اشتمام آن مورث نزول آب باشد اما اذن

امراض اذن

ثعلب چون سنی از اسنان الیمنی آن بر اذن الیمنی و جمع تعلیق نمایند تسکین وجع دهد و همچنین
اسنان الیسر بر اذن الیسر جوز حصات یا مانند آن بر کوش کسی افتند کوش را بر بنت دف
نهند و از داخل دف بر محاذی کوش بانکشت بنوازند بیرون آید ذئب چون دم اثر امع
دهن الجوز طری با ذن تقطیر نمایند ازاله ثقل سمع و صمم نماید جون بر غوث بکوش کسی رود
هر دو انکشت سبابه بر سره خود نهند و بکویند سبقت کرفتم بکرتو قبل از آنکه سبقت کیری بر



من بیرون آید و همچنین است اکر رکی را ببرد از نیش آید و از جانب کوشی که در آن برغوث رفته مالکه
مسلط کنند بیرون آید معز جون فتیله بر اره آن و مرارة بقر آلوده در کوش نهند طنین زایل کنند اما انف

رعاف

خاهر کاه استنثار انانفف معظم میبت درم جاوده و درم جنطبا نای رومی خضاب سازند قطع رعاف سازد
ونیفخر را دشوح جل بانف قطع رعاف کنند ولکن قرن الیمنی را بجهة رعاف جانب الیمنی و الیسری بجهة
الیسر استنشاق باید کرد ~~براده قرن الیمنی~~ اختة الحمار الاهلی جون سرکه بر ان افشانده ببویند قطع رعاف نماید و در خواص
مجربه حروف آورده اند که جون بدم مرعوف بر جبهه وی سه دال و بعد از آن کپکاه ببویسند قطع

وخواب آن ابراده قرن نور چون سحق نموده با سرکه یا آب سرا بشوید قطع رعاف کند

رعاف کند خفاش جون بد فوق آن استنشاق نمایند حبس کند و همچنین است ربط عضدین و خنصر
وخنصر و بسته شوند از ذمین نقطن و ربط اصل بندی و اصل خصیه منخر مرعوف اما اعضای فم و اسنان بدیهن

الحمار اهلی

شقاق شفه

از جانب

سره و حلقه و بر با دهان مرطبه شقاق شفه زایل کنند و اکر بینه با روغن خضاب بنده بر ناف بکذارند
انفع باشد شغرات ان جون بدهن ورد مخلوط سازند با ذن مخالف جانب وجع تقطیر نمایند وجع

رماد

اسنان ساکن کند و جون محرق شغرات ان را با عسل مخلوط نموده بر قلاع صبیان طلا کنند بغایت
نافع باشد هلال همان عمل که در مبحث عین در شب اول ماه در وقت رؤیة هلال مذکور کردید از درد

وجع الاسنان

دندان محفوظ دارد بادرنج جون در وقت نزول شمس بحمل بخایند در ان سال از آزار درد جاع اسنان
در امان باشند فرطین جون در زیت جوشانیده بر کوش جانب مخالف قطور کنند درد دندان
ساکن کند شیطرج جون سحق نموده در وقت مخالف جانب وجع کیرند آن دست را در زیر رو نهاده
بخایند وجع ضرس ساکن کردد و تعلیق آن بر عنق نیز مسکن بود اصل الکراس البری تعلیق آن
بر رقبه مسکن وجع اسنان باشد عظم الموجود فی زبل الذئب کویند جون اثر را بشند چنانکه
تیز کردد و اصل اسنان را با ان بیاجنبند چنانکه خون سیلان کند همان ساعت تسکین وجع نماید
زبل الذئب تعلیق آن بر عنق تسکین وجع ضرس نماید و همچنین است مسح سن آن بر سن وجع
خنا جون ده درم از آن عجین نموده بر مقعد نهند وجع ساکن کند سن الثعلب جون بر سن
وجع تعلیق نمایند ساکن کرداند فالایمن والایسر للایسر عظم انسان میت جون بر سن وجع
مماس کنند ساکن کردد و همچنین بود تعلیق آن سفرجل جون زبیر اثر را با آبی که از اعضای تازه
آن در عین کند اشتن بر اشتی جاری میکرد و عجین نموده بر سن وجع نهند ساکن کرداند

در خواص مجربه اسماء الله مذکور است که چون صاحب وجع اسنان بنظر کف خود بعودی سپداد
بنویسد یا حی یا قیوم پس سیخ بر ضرس و سن وجع نهد پس عودی بر پای یا حی نهد بعد از ان بر الف
بانهد البته وجع ساکن گردد حجر الکهف جمیع اوجاع اسنان و اضراس و اکال انرا و بجهة قتل دود آن
و تسکین ضربان و جلای آن نافع باشد ضرس الکلب تعلیق آن بر جانب وجع تسکین نماید ضبع تعلیق
اسنان آن تسکین وجع سن نماید بلور حامل آن از درد دندان محفوظ باشد صفحه دوائی که بخاصیه
ضربان اسنان ساکن گرداند شحم حنظل و صبر مساوی با خل خمر و زیت در دیگ سنگ با منقوعه حدید جوشانیده
و صاف نموده قاتر قطره بعد قطره در اذن جانب وجع قطور سازند ایضاً دوائی که بالخاصیه در ساعت
وجع اسنان ساکن گرداند بزر البلبون مرضوض و اصول الحماض مدقوق در خل خمر و ماء ورد
دو سه جوشی داده و صاف نموده با سنج آمیخته بآن مضمضه کنند در ابیج دوائی عجیب بی نظیر است
در تسکین اوجاع اضراس المفتاره حضوصاً متاکل بگیرند از ان قدری فلفل و سحق نموده
با خل خمر عجین کرده یکمرتبه بر ضرس وجع نهند البته بتوفیق و از خواص ساکن گردد
و اجاج تشنیج بنت و ضرس متاکل را بدون حدید بسهولت منقلع گرداند و تسکین و الیکن اضرار
صحیحه را از علاقات آن صیانت نمایند لبن فرفیون مضغ آن بالخاصیه قلاع را نافع باشد و همچنین بود
رب آن بلیغا هر کس آب لب مانده او بخورد فصاحت یابد و همچنین است خوردن زبان آن
و نیکو مزه و مرارة آن لکنت آورد شعر راس الذئب چون در حین شرب خمر و خیف
اذن نهند هر چند که اکثار نمایند مست نگردد بیخ الجبه چون در سرکه بجوشانند و با طبیخ آن مضمضه
کنند اوجاع اسنان ساکن گرداند و اگر ورق کرنب آن بیفزایند انفع بود سندروس دخان آن
وجع اسنان و اکله لثه و فم را نافع بود هلیون چون اصل انرا سحق کنند و بر اضراس وجع
نهند اگر فاسد بود قلع کند و الا تسکین وجع نماید و تعلیق اصل یابس آن بر اضراس
وجع موجب قلع آن گردد اما حلق دربه دهن لوز حلو تقطیر آن باذن خناق و وجع انرا نافع
بود عفص چون یافوخ را ابتر اشند و عفص را در سرکه بخته بان طلا کنند لهاة مسترخیه و ورم
را زایل کند فرفیون چون وسط سر بتراشند و بقطران طلا کنند علق ناشب در حلق را ساقط
سازد و از عجایب خواص آنست که چون کسی مثل براده حدید یا ابره یا سکین ابتلاع نموده

دوائی عجیب و بی نظیر جهت وجع ضرس

اوجاع حلق

علاج براده حدید

باشد قدری از خردل تناول کند آن خردل بر آن محتوی و بر جمیع اطراف آن متلبس شده
لعاب خردل انرا مشتمل و عایق شود که مانع وصول انرا بکنایه حدید بود با عضای باطنه پس
پس تناول نماید حمل ریه مجفف شتر را چون مع کرویا و کتیرا و بافلا سحق نموده بنوشند ضیق
النفس زایل گرداند خطاطیف چون صاحب خناق تناول کند نافع بود حلیب تعلیق آن بر عنق خوانیق
و بهاه و ارمه را نافع بود موحیا اصل انرا چون بر عنق اصحاب خنازیر تعلیق آن بر اصحاب
ربو نافع بود ایرسا و انرا خاصیتی عجیب است در ربو و عسر النفس لقلق چون چشم آن با خود
دارند در آب غرق نشود هر چند که شناوری ندانند سلحفات چون دم انرا بر حلق صاحب خناق صفو
صفراوی چکانند نافع بود دم الملک چون در شب شنبه آخر ماه شیخوه انرا آب دهند و شجر فیل از
طلوع شمس شخصی که با وحدید نباشد با سنج چوبینی قلع کند چنانچه جزئی از آن قطع نشود و بر
عنق صاحب خنازیر تعلیق کنند زایل گرداند بهمن چون در خرقه صوف سرخی بسته بر صاحب
نفث الدم تعلیق کنند بخشی که نظرش بر آن نیفتد نافع باشد قدمن مقعد شکسن سعال نماید
ام الحکم چون بگیرند حبلی از صوف و انرا با نیل بجوشانند تا رنگ شود و هفت عدد افعی زنده
را بان حبل مخنوق سازند چنانچه در خنق هر افعی یکعقده در آن حبل پدید آید پس
آن حبل را بر عنق اصحاب آورام و امراض اعضای حلق مثل خناق و آورام لهات و
مانند آن ببندند چنانچه زیادتی آن حبل بموجب از زیر حلق بنظر علیل در آید و با خود جزم
کند که موجب زوال علت خواهد شد البته زایل گرداند وزنجار مستفاد از اطبای مجرب
منفعت علوم حایط است بالخاصه جهت سل و ضعف علل آن چنانست که بگیرند جبه را و سرد آب
انرا بکشی که جهت تریاق می افکنند بیکدفعه بخلکنند و شکم انرا شکافته پاک کنند و بشویند
پس نمک بپاشند و شبانروز و سنگ ثقیل بگذارند تا هر رطوبتی که در آن باشد جدا شود
گردد پس با نمک و زیت و مری و ابازیر مطیب ساخته در تنور بریان کنند و بخورند
که از تسهیل عرق کثیر اعراض سل او لدغ فا و لاحقه می یابد تا بالکلیه زایل گردد زبل زرب
و زبل الکلب چون زبیب و کلب را در موضعی بسته بگردد بغیر از نان چیزی ندهند چون
تشنه شود و نمک آب بدهند تا شکم ایشان پاک شود پس سه روز دیگر بغیر از عظام الکارع

ربو ضیق النفس

کشنده زایل کند زمرد تعلیق آن
بر صاحب ربو و نفث الدم نافع

بلو حجر الماس تعلیق

خنازیر

خناق و ذبحه

کیفیت اکل لحم جبه جهت سل

مقویات و مفرحات قلب

غذای دیگر ندهند تا زبل ایشان سفید گردد پس از زبل سفید هر یک از ایشان از یک درم تا
یک مثقال صلایه نموده با بعضی از اشربه موافقه در حالت صعوبت و اضطرار لعق کنند خوانیق
و ذبحه را زایل کرده **رجیع** الصبی مجفف آن نیز همان خاصیت مذکور دارد و تطلیه عنق از خارج
به هر یک از از بال مذکور نیز نافع بود و همچنین است غرغره با نها **خطاطیف** چون از ریا دار آن نیم مثقال
بیاشامند خناق را نافع بود **صدفه** و دوایی که آوجاع حلق و لهات و لوزتین را نافع بود
قرن نور محرق بغایت سحق نموده با خل ثقیف بر ظاهر حلق طلا کنند **ضفدع** ذنب تعلیق آن بر حجاب
اورام لوزتین نافع بود **غزال** دهان لسان مجفف آن اخراج علق از حلق نماید **الجُبّا** اصل آن با خاصیه
قطع نزف دم از هر عضوی که باشد کند خصوصا از ریه و اعضای صدر شربتی از آن یک مثقال باشد
قلب **یاقوت** در تقویت قلب و تفریح آن نظیر ندارد حتی آنکه تختم بآن و تعلیق بر محاذی قلب
و امساک آن در فم مقوی قلب و مفرح بود و لابس آن از طاعون در امان باشد **عین الدیک**
آن نیز از انواع یاقوت است و همان خاصیت دارد **فیروزج** و عقیق تختم بآنها نیز مقوی و مفرح بود
لعل چون استخوان آن با خود دارند غم و حزن زایل کند **ذئب** چون چشم راست آن کسی
با خود دارد خوف بروی طاری نگردد و بر خصم غالب گردد **ضب** چون جلد آن بر دسته شمشیر
پوشند شجاعت بیفزاید **ذهب** خالص لعب آن و تعلیق آن و شرب قیراطی تا ربع درهم از محلول
آن مقوی قلب و مفرح نفس و جالب ضحک باشد **فضه** شرب محلول آن نیز قریب بذهب
بود و آنچه در سفر تجربه پیوسته مبهج مقوی نیز دارد با سهم فاخره و طعام خیمه که را انجه عالم
عقل و جهان باقی بشام ایشان نرسیده به تقویه ذهب و فضه مسکوک مخزون هیئت نهد
از احتیاج آن بعضی را قوتی پدید می آید که با نهایت امساک از اطعمه و اشربه مقویه قوت
کفار در رقار دارند و لذت شمار اینرا زیاده بر لذت سعادت جاوید میشمارند و اما
نزدیک ارباب تحقیق که رحیق توفیق نوشیده و نظر از دنیا و ما فیها پوشیده و بطلب مطلوب
باقی کوشیده اند ادارر مخبث دل را عظیم و عذاب الیم که مایه غم و تباهی جهان و آینه
و امراء رنگ و سیاهی از آنست **شعر** چه در سیم و زر رنج و مهابیست ٭ کسی کین ندارد
چه خوش دل کسیست ٭ درم چون توان داشت در دل نگاه ٭ که گردشت بندی شود

جهة اعلال معده و امعا

جهة ضعف معده

جهة فواق

کف سیاه **کهربا** و عقیق تعلیق اینها مقوی قلب و دافع خفقان بود **لؤلؤ** غیر مثقوب امساک آن
در فم و گویند تعلیق آن نیز همان خاصیت مذکور دارد و فرح زایل کند **زمرد** چون قطعه از فانی
آن با خود دارد تقویه قلب کند **خطمی** چون نظر بگل خطمی اندازند که بر شجره باشد و بعضی گویند
بر دور آن بگردند غم زایل شود و سرور پدید آید **زیتون** نظر کردن بر شجره آن مفرح بود **لحم العقاب**
اکل آن مقوی قلب باشد **اترج** مقوی قلب و با خاصیه مفرح بود **بادرنجبویه** اینرا خاصیتی عجیب است در
تفریح و تقویه قلب **بادرنج** با خاصیه مفرح بود **بسد** با خاصیه مفرح و مقوی قلب باشد **تفاح** در تفریح و تقویه
قلب خاصیتی عظیم دارد **جدوار** از مفرحات و مقویات عظیمه باشد **حجر ارمنی** با خاصیه مفرح بود **حدید** چون با خود
دارند تقویه قلب و ازاله خوف و افکار ردیه نماید **دارچینی** و درونج و زرنباد و زرنب همه با خاصیه
مقوی و مفرح باشند **زعفران** و اینرا در تقویه روح و تفریح خاصیتی عظیم است **سنبل** با خاصیه
مقوی و مفرح و دافع خفقان نافع باشد **عود** لسان الثور چون ادویه قلبیه را با آن بپوشند
با خاصیه اعانه فعل اینها نموده تفریح عظیم نماید **عنبر** در تقویه ارواح و اعضای رئیسه و تفریح
خاصیتی عظیم دارد **عود** با خاصیه قریب بآن باشد **کافور** اینرا در ملایمه جوهر روح خاصیتی قویست **گاوزبان**
با خاصیه مفرح و مقوی بود **آنا** معده و امعا و مقعد **کلب** چون جلد اینرا مع شعر با شعر اینها
بپوشند و از رها وان بندرم با جلاب طیب باور و ممعود جاشا معده و خاصه او قوی
گشته ضعف وادره مزاج زایل گردد **الماس** تعلیق آن بر معده اوجاع معده را نافع بود **بلور** تعلیق
آن ممعود بیرا که سودا برآو غالب باشد نافع بود **نفعه** جلد صفرا اخل فایضه و جاج خنک و سحق
نموده با آب سرد بیاشامند تقویه معده و امعا نماید و زلق امعا زایل کند و هر چند دجاجه
خشکتر و لاغرتر باشد فایضه آن در فعل و نفع اقوی بود **حجر البقر** الزبی چون بر معده تعلیق
نمایند چنانکه اندکی از موضع معده تجاوز نموده باشد تقویه معده و هراه نماید و شرب
نیم درم از مسحوق آن مفردا یا دخول آن در معاجین همان فعل کند **بسد** تعلیق آن بر معده مقوی
بود **کاس** الخالص چنین مدت مالند و بو بند فواق ساکن گردد **تعطیس** و امساک نفس و فزع و خوف
و غم و صیحه قوی کردن و حرکات عنیفه مرتجه و قی کردن و محکم بستن انگشتان با دست همه فواق را زایل
کنند **تکرع** آب هفت دفعه که بعد از هر دفعه تکمه تنفس بکشند فواق ساکن کند **فندق** تعلیق آن نیز بخبان

جهة قولنج

بشد لحم الحی اکل شوی آن شهوت طین را زایل کند حمیا چون اصل آن با حدید قلع نموده و جرجر بشه بر معود و مبطون تعلیق کنند نافع بود مرارة الثور چون شحم حنظل و رازیانه هر دو بکوفته و بان سرشته بر سره طلا کنند قولنج و احتباس طبع بگشاید هدهد عرق ان قولنج را نافع باشد زبل الذئب چون در جلد گوسفندی که نیم خورده گرگ بود و بسته بر خاصره صاحب قولنج ببندند قولنج بگشاید و تعلیق پوست پلنگ و پوست گرگ و پوست گوسفند نیم خورده گرگ و مالیدن روغن دنبه گرگ بعضی از اثر او در زند که گوسفند ربوده باشد و خواطین خشک کرده بر شکم بستن هر قولنج را نافع باشد قوابض چون در زیت بریزند و با خل بکوبند تا مثل مرهم شود پس صاحب بواسیر از آن قدری با صوف احتمام نماید نافع بود و علت ابنه را نیز عظیم نافع باشد قنبر چون بجنه او جاط لبطن اگر سرا ز بر پوست اثر افکنند اسهال دفع کند و اگر سر او را بد پوست کنند بعضی در فم نماید زمرد تعلیق ان اسهال دم قطع کند و چون سحق نموده بکمد انگ با شیر به موافقه بنوشند و جمیع انواع اسهال خصوصا دموی را زایل کند جگر دلتی و جگر بک بچه هر کدام باشد خشک و سحق نموده اگر اسهال دموی را مع آبی مناسب اشامیدن بخاصیه نافع بود ابوخ شش مثقال از جگر آن بریان کرده اسهال کهنه را نافع بود لغام معده شتر بچه خشک و سحق نموده دو درم با آب به سرشته اسهال معده را نافع بود دکر شک بچه بجنه خوردن اسهال دموی را نافع بود و خفقان بطبیخ آن نیز نافع باشد معا الجمل روده شتر را خشک و سحق نموده با کثرا نگبین سفوف ساختن اسهال معوی را نافع بود و نیج تعلیق آن اصحاب قولنج را نافع بود ارنب چون پی پای چپ او اصحاب قولنج تعلیق کنند نافع بود ارنب چون از ابیض آن نیم مثقال با بیض نیمبرشت بنوشند حبس اسهال کند زنجبیل الکلاب چون عصاره طری او را اصحاب نموده بنوشند قولنج و ریاح بطن را زایل کند ورق الدیک والدجاج طری او را چون بخورند اخلاط سوداوی و بلغمی و رطوبات ردیه مولده ریاح را یعنی دفع کند قولنج را زایل کند رجیع الدیک چون قدر نصف اوقیه در خل نقیف حل نموده بنوشند قولنج و اسر البول بگشاید تر مولود ذکر چون قطعه از آن در تحت فص خاتم فضه یا ذهب گذاشته هر که ان خاتم با خود دارد از قولنج در امان باشد المکه تعلیق ان بر بطن مغص شدید ساکن کند ذیب تعلیق آن و تعلیق یاقوت بر دو سلان دم بواسیر را نافع بود و درخواص آمده چون کسی را بواسیر بود محل عنق

اسهال

بواسیر

نزول شجره گبرا آمده بر سبیل خطاب بگو به تو بیر بواسیر فلان بن فلانه بعد از ان وقت شجره آمده بگو به بهمان نوح که محل حب گفته بعد از ان بمحل حب بهمان واستور خطاب نموده شجره گبر را نیر بیرون قلع نمایند که بتقدیر ذلک الاشیا بواسیر الشخص منقطع کرد و لبن البقر چون دقیق الشعیر با ان سرشته بر بواسیر ضماد کنند با خاصیه جریان آن زایل کند دانه سلخ الحیه چون از ان با قطع جمعار ببندند قلامه اظفار قطع نموده سحق کنند پس یکدرم از آن با ده درم دقیق الشعیر عجین نموده بر مثال رغیف در تنور بپزند پس صاحب بواسیر تناول کند بواسیر باطنه و ظاهره منقطع و زایل گردد مرارة القنفذ مجفف آن چون بر بواسیر نهند قطع کند قوتی الاهلیلج بر بواسیر عقیقه زرد ... نافع بود سنه ... ان بواسیر مقعده را نافع بود فر جلوس بر جلد آن دافع بواسیر بود یاقوت امساک آن در فم تسکین عطش نماید لولو نیز قریب با آن بود جراد بخیر بان بواسیر را نافع بود صابون نخ چون بمثقال از ان بلع کنند باخاصیه قولنج بگشاید و بلغم خام را دو دیدان و حب القرع را اخراج نماید قرس النفرا آن ذرب واسهال مزمن و قروح امعا را نافع بود قوابض جلد داخل قوانص طیور خصوصا دیک را خشک و سحق نموده با طلا بیاشامد ذوجاع معده را بالغور کن کرد و اند بعر الغنم چون در بول صبیان جوشانیده بر بطن طلا کنند دفع مره صفرا و تحلیل ریاح غلیظ و تفتیح قولنج بلغمی نماید شبه آب جوز ان در ظرف ان جنس طبیعت کند خرو الکلب که در صیف اخذ نموده در سایه خشک کرده با آب قطع اسهال مزمن کند فرونج چون یکدرم ... ان بنوشند اسهال و قروح امعا را زایل کند اما کبد و مراره و طحال نور ... چون ... ان بایت شود تعلیق ان وجع کبد را نافع بود قو ... و صبح اصل ان نیز همین خاصیت دارد سمک چون سه عدد از سمک صغار رحی ... بلع کنند یرقان زایل گردد مرجان چون قلاده از ان بر طحال تعلیق نمایند در ... روز صلابت آن زایل کند غصل چون بصل از ان بر طحال تعلیق نمایند ورم ... طحال الثور چون با سکنجبین کوز ... طحال عظیم بکدازد ثعلب جگر با گوشت آن خشک و سحق نموده مع سکنجبین نوشیدن خفقان و سحق نموده ... طحال آن خشک و سحق نموده و خاکستر خفاش هر کدام که باشد با نبات ... خوردن همه علل ... سود مفید بود کبد الذئب والاسد والکلب همه کبد و اکثر علل ... نافع باشند مرارة الفرع چون یکدرم از ان ...

نواصیر

ذرب

وجع المعده

دفع ادما

قولنج

وجع کبد

خفقان

طحال التور



استسقا

یرقان

طحال

حصاة

سلس البول

مقویات باه


۴۰۲
خواص
جهة حمل
مسقطات
موانع حمل
سهولت ولادت
اسقاط جنين

جدری
دمل
اکله
ثالیل
جذام
جرب و حکه
اخراج سهم
عقارب و حیات
ذباب و هوام

چون اسفنج قدیمی اصحاب جدری و حصبه را در شب صنا بندند بر چشمهای ایشان از آفت آنها محفوظ مانند
عفص چون با سفت علاوه آن در سندار آرد بسند و ماسیل زایل کند و دیگر از بدن بر نیاید **عظم الانسان**
چون مسحوق آن در زرد سازند اکله را زایل کند و اندر تجربت مخصوص است عظم مجفف **لبن** چون
ثالیل را بدین طلا کنند و بگذارند تا بسیار خشک شود زایل گردد و همچنین لطیف آن نیز نافع بود **حمار** پیه
آن جراحات و قروح را با صلاح آرد و داخل لحم آن جذام را نافع بود ابن ادی چون عظم او را بر رحل ابن ...
هر رحل آن ... تعلیق نماید از حدوث آنچه در رنگ ایمن کند و بعد از حدوث موجب سرعت زوال آن گردد **سنور**
چون جلد مجفف او را سحق نمود بر جراحت سهام نهند اخراج پیکان کند **ذهب** سحیم با آب اهلاب داش را نافع بود
و تقلیع قوه الضبع برای صاحب ... نافع بود **کوکب** چون صاحب داء السل ... نقصان ... کرد
که بوده باشد بر آن نظر کنند و دست بر غلس ... زایل گردد **مرارة** القنفذ ابری چون نگاه دارند تا غلیظ گردد پس
از میان کنیه آن بر آورده بر برص و بهق سه دفعه طلا کرده زایل گردد و اگر سر شده باشد بعد از آنکه موضع را
به نیشتر بیا جلند طلا کنند و اگر موی بود قلیلی از کبریت بر آن افزوده طلا کنند و مجرب است **فار** چون
آن را مع خون زاغ سیاه آمیخته بر برص و بهق مالند زایل شود **عقیق** نظیر بود مع آن اخراج سهام از اعضا نماید
چون رماد بشم وی بر جراحت افشانند حبس خون نماید و همچنین است عظیم حرق خرس شحم الذئب
نطلیه بدان خون ... زایل کند **آنانکه** متعلق بسموم و نهوش است آنکه سموم را قاطع باشد ...
از ... بانزیب ... انسان ... زایل حب ... هر کدام ... باشند تا کلا
جمل شحم شتر هر جا که باشد مار نزدیک آن نیاید **بعیر** چون شاخ بز کوهی را دود کنند مار و کژدم
و جمیع هوام بگریزند و چون از پوست آن ساقه بسیار زند مار و موران و موش نزدیک آن نیایند
فاره و اثر او بالخاصیه با انسان عداوتی شدید است لهذا هر نوع باشد خود را بر انسانی که
که مخصوص بملک باشد رساند و بر آن موضع بول کند چه میداند که وصول بول او بر معصوم
بالخاصیه موجب هلاک گردد و همچنین بر معصوص ملک ... ریزد چه وصول خاک بر آن شخص
مهلک بود بنا بر این عداوت قتل او بر همه کس ... از جمله فوایدی که ... دافع اقتضا
است که بالخاصیه آن ... مار و ... **باد زهر** حیوانی باد زهر با نیم مثقال عدد آن
حیات و همچنین تریاق فاروق از مفرد و مسطوس و همچنین الجند در دفع سموم نافع و مجرب است **مخلوطات**

معجون کمشقان از آن کوفته و روغن ... آب بجوشانند تا نصف آید صاف نموده قند سفید و روغن ... مده
در آن افزایند که ... بنوشند **کونید** چون در اول برج ... شمس بحمل سه روز هر روز در مثقال مخصوص با شراب
بجرع نا ... در آن سال هیچ سمی ضرر آن اثر نکند **بیض** الدجاج چون ده عدد از خام آن بنوشند
از سم افعی خلاص نماید **بندق** چون سه عدد از آن با جمجه دارند از گزیدن عقرب در امان باشند و چون
بر عصه مند ... اثر او نافع بود و چون بر دست گیرند عقرب نزدیک نیاید **ناب الکلب** چون
بر عضد بندند از گزیدن کلب در امان باشند **انسان** چون شعر و برا با سرکه تر کرده بر محل گزیدن
سگ نهند نافع بود **شونیز** تریاقی عظمت اثر **اسطوخودوس**؟ چون ... اثر اخام بخور از
موت ... **خطمی** چون ورق خطمی ... گوفته در آب کرده زیت و قلیلی
با آن مخلوط نموده بمالند هیچ یک از عقرب و زنبور و نحل نزدیک نیایند و نگزند **ضبع** چون بخم
او را بر بدن مالند از مضرت ملک ایمن باشند و چون ملک استشمام بخیه آن کنند مطیع
و ذلیل انگس شود **فرونج** چون بوی عیب آن گم کنند حیات و عقارب نزدیک ایشان
نیاید و از سموم متفرز گردند **اسد** شحم بدان شحم الاسد موجب ... سباع و دافع ضرر ایشان
باشد **ابل** از دخان قرن وی هوام گریزند **کبل** چون سم نعل اسود با دم وی در آستانه
خانه دفن کنند فاره فرار نماید **لقبر** از تدخین شحم وی مع زریج احمر ذوات السموم خصوصا
عقارب بگریزند و چون شحم و موی وی بر کوزه طلا نمایند و در زمین دفن کنند جمیع
براغیث آن خانه بر آن کوزه جمع شوند **حمار اهلی** لسع عقرب چون بار گوند راکب حمار
گردیده بگوش آن بگوید که مرا کژدم گزیده نه التهاب ساکن گردد **حمام** چون او را زنده شکم
شکافته بر ملسوع عقرب نهند ساکن گردد **خنزیر** کبد وی ملسوع مار و حیات و عقارب
را نابرا مفید بود **خیل** چون موی دنب او را بر در سرای او نیزند از دخول بعوض نافع بود
دیک قلب او ملسوع ... نافع بود **ذباب** اگر بر محل لدغ زنبور ... نافع بود **قرع** از تدخین
ورق ان ذباب بگریزد **حنظل** چون در دست کسی باشد ضبع از وی بگریزد **دخنی** از دخان قرن و
وی هوام بگریزند **فاره** از دخان زبل الذئب و زبل الکلب بگریزد و همچنین اگر ذنب فاره
را قطع نموده در میان خانه دفن کنند فاره داخل نشود **قرد** چون طعام مسموم بیند

شکم شکافته که بکار ... حیات ... و بالان دوات مید فرزند نصف ... اسحق نموده با گلاب بنوشند بول بسته
بکشاید و فرموده چون استخوان پوسیده شتر را سحق نموده با آب آمیخته در سوراخ موش ریزند
موشان بمیرند و گفته هر که سم استر را مع خون آن در آستانه خانه دفن کنند موش بآن خانه تردد
نکند و فرموده چون قشر ... اسحق نموده با عسل سرشته و هنگام خواب بخور سازند از ... ایمن
گرداند و گفته چون استخوان پهلوی انسان و استخوان پهلوی حمار بهم در سوراخ کنند ... در
کذر ... بهم محکم بندند در زیر فراش ... که مرد و زن بر بالای آن بخوابند در جانب سر گذارند چون
در آن فراش جماع کنند قضیب در فرج ... محکم ... گفته چون ... در حین
انزال قلیلی از منی خود برداشته ... برای ... زن ... از ... تا لذت انزال
و فرموده چون ... را با شهد سرشته بر قضیب طلا نموده جماع کنند ... نماید که ...
انزال ... و فرموده که هر که قلب سنور اسود را خشک نموده در جلد ... در بازوی
راست بندد ... و گفته اگر خون موش را با خون زاغ سیاه آمیخته بر روغن ابیض ...
طلا کنند زایل گردد و اگر چون کسی خواهد که ... از حیات و ممات ...
مست ... آن ... اکتحال نماید ... علیل رود ... سود ...
علیل باشد ... **و دیگر** از ... فرموده که چون مراره سنور اسود ... بر روی ...
در داخل ... موافق ... بصر را ... قوت دهد و ... بطریق ... روز ...
و فرموده که چون ... در ظل خشک ... سحق نموده ... اکتحال ...
روحانیات کنند **و فرموده** که چون ... انزال منی در جماع ... عنبر ... استشمام نماید ...
که ... خواهد چون ... اسحق ... بیفشاند و بر سر ...
در ... مطیع و منقاد ... و اگر ... داخل ... که ... عاشق
وی ... که ... و در این باب اقوی از همه آنست که بگیرد منی خود را مع قطره از دم ... و سطی ...
از ... بر آن ... از ... بخورد ...
مذکور آنست که بگیرد ... و ... اخراج ... آن ... منی
خود را از آن ... بیضه ... محکم ... روز در زبل ... دفن کنند پس بر آورد ...

بیان حفظ الصحة و ...

... مضروب ... کنند پس ... خشک ... سحق نموده ... مخلوط سازند ... بخواهند
... مطیع و عاشق ... که ... فرموده که چون کسی خواهد که معشوقه وی بغیر او میل نکند
... شعر ... که ...
آید ... احلیل ... جماع کنند ... دیگر ... خواهد و فرموده
که چون ... موضع ضرب طبول ... همه ... و فرموده
که چون ... در تخت ... که از آن ...
بخورد ... **و فرموده** که چون قلب بوم را در کف ...
... جمیع ما فی الضمیر ... در نوم بیان ... و ذکر کرده که اگر مراره ضبع ... را
مخلوط ساخته با ... طعام ... فاجره ... بر ... و صلاح ...
دیگر ... نماید و فرموده که چون ... جمیع ... در کاسه ...
... علم ... **آنانکه**
بالخاصیه حفظ صحت ... و ... اعضا ... از جمله ... که ...
آدم ... نازل شده ... منافع ... آدم ...
و حکما در کتب ... گردانیده اند ... تجربه ...
عمل آورده ام موافق واقع ... آنست که ... از اول ... شمس تا اول سرطان هر روز
یک درم ... با ... نماید در آن سال ... فوی ضعف
... که ... فاصله ... نماید ...
باب کرم ... حفظ صحت ... جالینوس گوید که اکل لحم افعی ... آن حفظ
صحت و قوه شباب کند **لحم** ضب ... لحم ... بطول عمر نماید ... حفظ صحت ...
... آن ... جمیع ...
و تقویه باه ... **صفه** صبر
سقوطری ... درم ... مصطکی افتیمون از هر کدام یک مثقال ...
حب ... زعفران پوست ... از هر کدام نیم مثقال علی الرسم با گلاب ...

هراسان شوند فریاد کنند **قمری** از صوت آن حشرات الارض بگریزند **کلب** تعلیق لسان
وی بر معضوض کلب کلب مفید بود و بر حامل دندان وی کلاب حمله نکنند **نمر** چون بخار لحم
از لحم وی بخور بنهند دفع سموم کنند **کبریت** اگر در خانه مورچه ریزند بمیرند **صفحه** تریاقی که دفع عقارب و جمیع
هوام را نافع بود استخوان فارسی کوفته و بیخته و با روغن گاو چرب کرده و با عسل معجون نموده در ظرف شیشه
نگاه دارند و در وقت حاجت یک مثقال با آب فاتر بنوشند **صفحه** دوایی که اثر آن در طرد هوام خاصیتی
عجیب است [illegible]

[illegible]

در بیان بعضی از خواص عجیبه

[illegible]

عجب نموده در معالجه خشک که در زمستان و تابستان هر وقت که خواهند شربتی از آن بکار برند با تکمیل اعمال
تمام باشد **ابن جزله** در کتاب دافع العلل ذکر میکند که هر که در هر سال یکبار [illegible]
مصطکی و مشک و عود و عنبر [illegible] هرگز معده او ضعیف و فاسد نگردد و بعمر طبیعی رسد **و میگوید** که
[illegible]
حکمای هند اعاده و حفظ شباب و ازاله شیب و شیخوخه و تطویل عمر [illegible]

[illegible]

بیان منافع و اقسام هلیله

[illegible]

تدبیر کیفیت علاج هلیله

نوع خاص از انتفاع هلیله

که هر یک از جمیع و مبیع و آب رجتاری جزو افزونی و کل قوه متولد سازند و در وجود طبیعی نگاه دارند و هر یوم رقت ساده
تقدیر اگر خواهند قبلی از آب صحی لمخه با حل فهمی از فولاد و خالص طلا کسند و بگذارند تا همه را جمع کرده بار دیگر
خالص خوب چوب که بعمل مزدوج از جوه جیب نمایند و تنش جمع کنند و تا سه روز بیشتر متوالی هر یوم نوع مواظبت نماید
که طرد جمیع اعلال و امراض و اوجاع لمخه حدة در ابدان شده در بدن قوت و حفظ احداث نماید و منافع مذکوره از وی
اول حاصل گردد و بعد از آن هر کدام سبب علاج میگردد **و دیگر** که منقول است بر آن منافع عجیبه و فواید غریبه باشد بکیرند جمیع کی جاب
صافی الوان و المنابیر عزیز شکل سفید شفت معدود در وجود طبیعی که به ابدال و انوثت اقتران ... بر نخالفه را نفون
جهادکشت بسته و طبق را پس آن لمخه آن جوه را مانند در ارض نقی طبعه الهرا بد چنان دفن کنند که راس جوه باز
بود آن را با سموم با دو اسبوع بگذارند و در هر سه روز کمر به حافظه کنند و اگر جمعی از بول کم گردیده باشد بر آن بیفزایند
چون جمیع النبه پر برد از جوه بر آورده به بلی ایستن مغصدان شق لمخه یکی فوای آن کنند پس بگیرند ابو الارواح منطف منقی
الواحد و منقی که از آن که مذهب منقی نیز گویند بگیرند و در هم هر گونه در صلایه حجری اهفه سحق نمایند که از دواح در آب
منعدم گردد پس آن وجود حلل مطیبه کرده در قدر محو از رحل کنند و بنا بر لفته طبخ نمایند تا منعقد گردد پس در ثابت
سحق لمخه در جوف آن اجیلی سم درم کرده نصفین را بر هم نهند و بخیط قتل شد محکم و بتی نمایند و در جای ثبوت
دارد و مدار اجیس و در جوف جمیع اجیلیات جای داده در وجود طبیعی در حل صافی جید مزدوج از عوه کنند تا
حل بر فوق اجیلیات بسته پس راس جوه سوست در شق لمخه یکماه و در ارض نقی دفن کنند بعد از آن چون بر
آورند جب و داروی مدبر در اجیلیات عوض لمخه باشد و از آن اجزایی تا بر نماید اجیلیات مربا کرده باشد
پس آنها را در بعضی جوه در حل نگاه دارند و هر روز بگیرند و هیچ ناشتا تناول کنند تا سه چهار ساعت چیزی نخورند
بعد از آن غذا از روغن و صبیب بقری یا اگر خواهند از اطعمه لطیفه از چیز دیگر و حل و شکر دلم حمل قبق و نقد یا تعفن
تناول کنند و از حرکات و بقول و الوان چشب با نمیدار مقاربت نسا بجماع نمی بایستی حذر کنند و به منافع
نمیاب که اگر مداومت نمایند و از منافع آن تناثر جمیع شعور ابیض است از راس و لحیه و سایر بدن و در سق
شعور اسود بدل آن و عدم معاودت شیب ابدا و از منافع آن قوت و حدت بصر است و صفای
سمع حتی آنکه قوت بصر نسر و حدت سمع سمیع حنزیر برابری کند و معزوات که نجابت نسر
باسه حنزیر از جمیع حیوانات قوی تر باشد و دیگر آنکه در حفظ بغزایند چنانچه بعد از آن هرچه بشنود فراموش نگردد
و اصلا رکنی و المی در بدن حفظ نماید و تغیری در احوال وی ظاهر نگردد و سه صد سال عمر کند

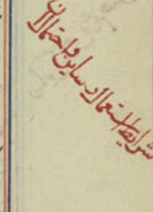
سبب طول اعمار امم سابقه

موجب طول عمر و بقای شباب

رسایل که دعوی تولید نموده

و در کتب رساین ایشان مسطور است که سبب طول اعمار امم سابقه که اکثر الوف
امتد آدمی یافته و در آن مدت طویله لاینزال صحیح البنیه می بوده اند و اصلا مرض و ضعف و شیب
و تغیر بر ایشان طاری نمیگشته و علت قصور اعمار و علاقه و کثرت آلام و اسقام و سرعت حصول شیب و ضعف
و انحطاط در این دور جز آن نیست که قبل از طوفان باستعمال رساین کثیر اشتغال می نموده اند
و بعد از طوفان و انغراق دنیا و انقراض اهل آن و اهل خلایق دیگر بر رساین کمتر کسی را موفقی
حاصل نبوده و نیست و بعضی از مهره حکمای هند که بر ریاضات کثیره و تسخیر ارواح و کواکب
معرفه رساین مخصوص سار ساین گشته اند که در تطویل عمر و امتداد حیات و ابقای صحت و شباب
و قوت تاثیری عجیب و فعلی بلیغ دارد و حاصل نموده اند چنان اعمار طویله دارند و در تغییر نیز
از شان بسیار در ... بلاد هند و اطراف بعیده آن دیار که کم کسی را به ان مکان عبور ... است
هستند و انواع رساین بسیار است و آنچه والد این حقیر رحمه الله از حکمای هنود و جوکیان برهمن
شنیده و از جوکی که مسکن در آن جنگل ... ولایت قراقرم جنگل ... بعضی او دیده که در
تصحیح سلیم عظیم النفع و در ... قبچاق بسیار ... رفته ام و او را دیده و خود مداومت رساین
اجیلی ... مداومت نموده بوده و اصلا آثار شیخوخه در بشره او ظاهر نبوده و مردم هشتاد و نود سالگی
او را از آبای خود شنیده ... که بر همین هیئت دیده بودند و میگفتند که اگرچه تصدیق طول عمر او نموده ام
ولیکن او وی بعد از خدمات بسیار تعلیم آن رساین کرد و حکیم علی نیز مواتی آن در رساله رساین اکبری
بعد از ذکر منهج ایشان است که مذکور گردیده و دیگر آنچه **رساین** کند و هست که از انواع رساین
اقوی و انفع و ارفع است صفه آن بگیرند ابو الارواح منقی صاف ... مقدار ... در معزه صد به
درهم بقری خالص به قدر النفار ... سفید ... نموده از خرقه مشده ده بر داعی مکرر
صیب بقری صاف کنند ... آن داخل صیب کرده منعقد شده به حجری کرکی اللون
نقی کرده پس تخفیف و تنشیف آن نموده در ظرفی لطیف محافظه نمایند و این مرهمی که منه هب
منقی باشد و بجهت طریق استعمال کنند **اول** آنکه هر روز یکدرم تر ... ابو الارواح منقی ... عمر
السحق ... ساعته به بعد از آن که اگر ... استخراج لمخه باشد جوب کرده ناشتا تناول
کنند تا سه چهار ساعت چیزی اصلا نخورند بعد از آن از اغذیه مجزیه تناول کنند ... ب بر ...

مفرد نمایند چون سه ماه بدین مداومت نمایند قلع امراض خبیثه مزمنه چون جذام و برص و فالج و لقوه
و تشنج و سل و سعال عتیق و بواسیر داشته آن از امراض نماید و اگر شش ماه مداومت نمایند شیخ
مشتعل شباب جمیل مراهق گردد و جمیع شعور ابیض از راس و لحیه مبدل بسواد گردد و بعد از آن
شیب و شیخوخه و ضعف قوی و حواس بر وی طاری نگردد و جمیع حواس عشره قوی و ذکی و نظر
از نظر نسر و سمع از سمع حنزیر احد و اقوی گردد **طریق دویم** آنکه هر روز ناشتا یکدرم ز ... دیگرم
... پس سحوق و یکدانگ ابو الارواح منقی ... ثم السحق ممزوج لمخه تناول نمایند و یک
سال کامل بدین نوع عمل کنند مع مراعات شرایط مذکوره و منافع مذکوره ظاهر گردد **طریق سیم**
آنکه هر روز یکدانگ کندهب منقی ... ثم السحق ... یک ادقیه لبن حلیب بقری خالص ممزوج نموده
ناشتا نوشند چون هفت روز مداومت نمایند بهق و جرب و قروح زایل گردد و اگر دو ماه مداومت
نمایند تصحیح بدن و تبدیل طبایع نموده بعد از آن هرگز مرضی و تغیری بر او مستولی نخواهد و اگر سه
ماه مداومت کنند صحتی کامل و بدن قوی و حواسی ذکی و مزاجی معتدل از آن حاصل گردد
و چون چهار ماه تناول کنند مثل ذهب خالص بی علة و عیب و آنکه گردد نظر مثل نظر نسر
و سمع مثل سمع حنزیر گردد و اگر یک سال کامل تناول کنند مرض و ضعف و شیب اصلا بر وی
نگردد و این طریق بی تعب و خالی از اعمال و رنج باشد و از آن کسل و فتور هم نیابد
طریق چهارم آنکه هر روز یکدانگ ابو الارواح و یکدانگ طلق اسود ... مکلس سحق
... مخلوط لمخه با سمن بقری خالص جوب کرده ناشتا تناول کنند تا یکماه تصحیح بدن و
تنظیم قوه و اذهاب جمیع علل و اوجاع نموده لا زال بر شباب باقی دارد **طریق پنجم** آنکه بگیرند
کندهب مصفی و آن سوم ... از ... با مع هلیله سحق و کحل نموده هر روز از ... درم و نیم بخورند موی سفید
سیاه گردد و لون بشره مصفی و چشم روشن و بدن فربه و حواس و قوی قوی گردد **و باید دانست** که
صدور منافع مذکوره از رساین موقوف بر مراعات شرایط است و اگر در احتمای مقرر و شرایط آن تقصیر
و اهمال جایز دارند مهلک بود **شرایط** و حتمای چنان است که قبل از شروع تنقیه بدن از اخلاط غالب و فضول
رد یه نمایند و در ایام تناول آن از سایر حموضات و الیات و برانچه حرارت غالب بود و از بقول
و جماع و تعب و صیاح و صورت ... اعمال شاقه عنیفه متعبه و حمل ... تعلیه و غضب و غم



و فزع از ... و از هبوب ریاح و حرارت شمس احتراز نمایند و از دهن سمسم خاصه ... تمام نموده سکون
و دعه و راحه و طیب النفس و عیش ایشان ... در بیت معتدل بر خود لازم دارند و از اغذیه ... بر ... ی
و صیب بقری و سمن بقری خالص و عسل و خبز حنطه نقیه اقتصار نمایند و لحم غنم و طیور و دراج نیز جایز
داشته اند و در اطعمه و طبایخ از ... قصر کنند و ... حجری صنوبر اقتصار کنند و در حالی اخفه کنند هب ...
و آنرا به ... و ... در وقت اکل ... بعضی ... که ... بدان کلمات ... ها
امرتا با امرتسکنا با امرتکند هو اخو و تی الله نهاجات و کنا امرت فوندکر
کو دامی ها ها ... باید دانست که هر که تناول رساین از رساین مذکوره و غیر آن ... کوتاهی ... اد
نماید در ابتدا بعض اوقات استرخا در مفاصل و وجع و اضطراب در بعضی مواضع حادث
آید و هر روز از موضعی بموضعی انتقال کند زیرا که دوا از جمع مواد در بدن ... تمام بوده اینها عارض بود
باشد بعد از آن سالک گردیده منافع آن شروع بظهور نماید **و دیگر بعضی** از حکمای متاخرین هنود
طریقی دیگر در تناول رساین مقرر داشته اند و آن چنان است که هر روز مقداری از ...
... ان آب بجوش نهند تا ... آب صاف نموده گرم گرم در قدح فولادی ریخته ...
... صاف ... مثال حل کرده یکدانگ کندهب منقی ثم السحق دو در هم ... خالص
بآن مخلوط نموده بنوشند و مراعات شرایط مذکوره نموده و چون یکماه چنین کنند ازاله بواسیر
و سلس البول و تقطیر ... داذ ناب صفار عیش و طرد ریاح از جمیع بدن نماید و اگر شش ماه
مداومت کنند جمیع علل و امراض از بدن اخراج نموده و منافع مذکوره در طریق اول از آن صادر
گردیده و قوت کثیره و بهجت و قوه و شباب و سواد شعر باقی ماند اما صفت تنظیف و تنقیه ابو الارواح چنان
که آن را در صلایه حجری معقری در ماء شیره ... فرنگ و سحق بسیار نمایند تا کیج از آن و سواد منزوع گردد پس
به آن طریق در عصاره شجر عنب الثعلب ... و سحق نمایند و مرتبه ثالث در ماء ... تربلا ... سحق
کنند پس آن را غسل و طبخ نمایند بابن صفه که بگیرند ... مثقال ابو الارواح ... برام ...
... طلا ... عذب ... بجوش آید ... آب ... قلیله قلیله بر آن بیفزایند
تا یکرطل ... آب جدید داخل آن کرده تجلیل ... هر نوع که خواهند استعمال نمایند ... از ...
... پس منافع نقل نموده اند ... مضرت ... در ... از اغلاقل

منافع دهن عقرب

احتراز نموده با عراق و حب است اجتناب نمایند شربتی هر روز یک مثقال باشد تا هفت دیگر روز و بعد از آن
بشی و حرکت مشغول کردند تا خارج کردد **اما دهن عقرب** و آن را در کتب رسایل طبی
منافع نوشته اند و اصحاب اکسیر نیز معتقدند بالجمله گفته اند که اکثر امراض مزمنه مقطوعه الرجا
زایل کرداند و اگر نیم درم را با مادرد ممزوج نموده طلا کنند صداع مزمن علوی صعب را زایل
کند و اگر مزاج مزمنه متاکله باشد و عضوی دیگر را که بهیچ دوا اصلاح نپذیرفته باشد در حمام
بنکو تغسیل و تنظیف نموده اگر در استفراغ باشد حلق نمایند و بعد از آن به فرجه از حمام برآید
آنکه قطعه قطن حلق نمایند از فرجه بدان دهن ملوث نموده بر جراحت نهند و بر وجع و تنفیع
و احراق آن صبر نمایند صحت یابند و اگر در موضع التحام جرح یا در عضوی دیگر شعر نابت نکردد با مرهم
عسل نظیف آلوده خرقه خشنه بدان مسح نمایند تا احمرار پذیرد پس یک درم از آن دهن مع دو
درم آب زر ممزوج نموده سه مرتبه بر آن طلا کنند انبات شعر نماید و اگر بر لثه عفنه و
متاکله طلا کنند لحوم فاسده ساقط و متاکله نابت کرداند و بجهة اوجاع ضرس و دود دس و سن
منقبه از این دهن بر محل ماوف رسانند ساکن کرداند و بجهة اسوداد و صفرار سن با مسواک بمالند
و بجهة بلغم سه روز هر روز یک درم مع سه درم ماء الورد خلط نموده بنوشند و بجهة سرسام و اختلاط
عقل هر روز یک درم مع سه درم ماء ورد بنوشند و تا یک ساعت مطلق چیزی نخورند و بجهة حمرت
عین و دمعه و سبل و ظفره و ضعف بصر ماء الورد مخلوط ساخته بقلم مو در چشم کشند بجهة دفع و بجهة
بهق و قوبا در حمام بعد از تحمیر موضع مسح خرقه خشنه از این دهن مع ماء ورد ده مرتبه طلا کنند
و بجهة آثار عین و دوچه و بجهة اورام داخل و خارج حوالی حلق و خنازیر طلا کنند و بجهة برص و بهق
ده روز هر روز یک درم مع ماء ورد بنوشند و بعد در حمام بنوعی که در بهق و قوبا مذکور شده بر بر ص طلا
کنند و چون اولا اسوداد پذیرد از آن زایل نباشد بلکه از الطبیعه سواد نیز زایل کشته چون طبیعی
و بجهة خله بدان سه مرتبه در حمام طلا کنند و بجهة بواسیر چهار روز هر روز یک مثقال بضعف آن ماء الورد
بنوشند و بجهة از بجهة ... و علتی که در دواب بسراجه مشهور است سه روز بنوشند و بجراحه بمالند و بجهة
نفث الدم در روز اول به مقدار دو قطره ... زحیر و خروج نطو رسانند و بجهة طاعون در اول ظهور از آن دو مثقال
و بعد شش مثقال با ماء ورد بنوشند و خرقه ... رقیق چهار قد برابر این دهن آلوده بر آن موضع بنهند

منفعت بیست و نهم

دیگران نفایند و تا هفت روز هر روز یک مثقال مع ماء ورد بنوشند التیام کردند و بجهة چلی جذام چهل
روز هر روز یک مثقال مع ماء الورد بنوشند و از جمیع سموم و منفیات و حصبات
احتراز نموده از این دهن بر موضع زخم بمالند و بجهة اوجاع بطن و قولنج یک مثقال با ماء الورد بنوشند
و ... برادر ام طلا کردن نفع بود و بجهة ... چهل روز هر روز نیم مثقال با ماء الورد
بنوشند و تبدیل اغذیه و سایر تدابیر نمایند و بجهة جراحات موضعیه نفع بود این دهن انفع باشد
و چون از این دهن بر کاغذ سفید کتابت نموده خشک کنند و بر آتش دارند خطوط اسود ظاهر کردد
و اگر برادیم نقوش الوان خواهند با این دهن توان نمود منافع بسیار بر این نوشته اند برهمین
اختصار افتاد والله اعلم بحقایق الامور و خواص الاشیاء چون سمند خوش خرام خامه را اسافت بعیده
در پیش است زیاده بر این در باده خواص خفتن جایز نیست و جرم عنان العطوب جاده کیفیه
مضرات و اصلاح بعضی از ادویه و اغذیه کثیرة الاستعمال منعطف و الف داشتن اولی و انسب است

منفعت بیست و نهم ۲۰۹ در بیان کیفیه ادویه و مضرت و اصلاح بعضی از ادویه و اغذیه
کثیرة الاستعمال بترتیب حروف تهجی بدانکه چون ضرورت تناول اغذیه بنا بر وجوب
بدل ما یتحلل و تقاضای جوع دانسته اند بدان که غالب است که هر چند مشتمل بر مضاری قوی بوده باشد
از ترک تناول آن نمیکردد لهذا اکثر امراض از آن سبب حادث میشود و همچنین هریک از ادویه
چنانکه مشتمل بر انواع منافع است خالی از بعضی مضار نیست و منافع اکثری از ادویه و اغذیه در این
کتاب منفعت مذکور کردید لیکن کیفیه و درجه و مضار و اصلاح هریک از آنها مذکور نگشته
معرفت آن ضروری بود در این منفعه مذکور کردید وبالله التوفیق **قاعده** بباید دانست که جرم
از بدن اعضای متشابهة الاجزا را بهم مجتمع فرض و بعضی را ببعضی قیاس کنند حاصل
مجموع از جمله آن غلبه حرارت رطوبت بر بدن خواهد بود و متحلل از فضول اکثر جواهر حاره رطبه
میباشد پس غذای حقیقی بنا بر لزوم مشابهة بمتغذی و صیرورت بدل ما یتحلل حار و رطب باشد
پس از هر غذایی که دارو بدل کردد و غیر از حرارت و رطوبت کیفیات دیگر نیز بدان غالب
باشد پس از آنجهة اکثر جوهر حار و رطب بود ممیز و منصفی کردید چون مقدار غذای بدل کردد و قوت
مميزه بعد از تمیزات و تحلیل دم غاذی از آن جمله آنچه برخلاف مطلوب بود قوت دافعه آن فضول

بنا بر دفع نوشته اند لهذا اما بهتر اغذیه آنچه در طعم آن حلاوت باعتدال غالب بود اغذی از غیر آن
باشد زیرا که کیفیه غالبه بر آن حرارت و رطوبت بخلاف طعوم مختلفه زیرا که دو حوافی بحرارت
و یبوست ابیل و حرارت در آن اغلب بود مالح و بورقی نیز بحرارت و یبوست مایل و مر ... باشد
و قابض و عفص سرد و خشک و مر اکثر و مر و حامض نیز چنان و دیگر و تفه اغلب مایل بود و دسم در درجه
و تفه و علو در حرارت و برودت معتدل باشند و تفه سیال رطب و غیر سیال چون حنیس یابس
و عذب که عبارت از ممتزج از طعوم است امتزاجی که طعمی بر آن غالب نباشد معتدل و طعوم مرکب از حلاوت
و دسومت معتدل لیکن قریب باعتدال مایل بحرارت و رطوبت بود و بهترین اغذیه ابدان صحیحه معتدله
الامزجه اعذب الطعوم است که حلاوت و دسومت باعتدال در آن غالب باشد و آنچه از اغذیات
حار و رطب بود سریع الانهضام و کثیر الغذا باشد زیرا که در آن مضادت و معاونت قوت
هاضمه نبود بلکه اعانه بر هضم نماید و آنچه رطب بود آن نیز سریع الانهضام باشد زیرا که سهل الانفعال
باشد و آنچه یابس بود عسر الانهضام و قلیل الغذا و آنچه حار یابس بود سریع الانهضام و قلیل
الغذا و بارد و رطب بعکس باشد و از دو جهة در جوهر غلیظ باشد و در جوهر رقیق بود ... در جوهر
حار لطیف ... در جوهر بارد عسر التفتیح والتحلیل بود و لزج بجهت دوام صلابت مسدد باشند
و لطیف و حار مفتح سدد و لزج و رقیق حار مفتح سدد و صلابه و حار یابس که سریع التفتیح ... بارد یابس
بسکن و معدل ... و مقطع ... و غاسل ... و لطیف ... لزج ... سبب
یابس بطی الانهضام بود ... دیر انفعال ... جهت ... طویل ... آنکه
استحاله آن بجوهر حار و رطب که غذای حقیقی عبارت از آن است ممکن کردد و شئی ...
بنا بر مضادت و معاونت حرارت منضجه و عدم امکان استیلای حرارت بر آن و تغیر کل
آن بجوهر حار و رطب در جمیع معانی بعید آن باشد و مراد از سریع الانهضام آنست که دو جوهر ...
بسیار ... نه بلکه بر عت ... نفوذ کند و عسر الانهضام بعکس آن
و جید الانهضام آنکه انهضام تمام ... در آن ... نماند و ...
... الانهضام بعید آن باشد و سریع ... آنکه ... طویلی در معده
... نماند و بطی النزول بعید آن باشد و سریع النزول آنکه الفال

قواعد کلیه در اصلاح اغذیه

و فضول آن زمان طویلی در بدن باقی ماند بلکه در آن حدت و لطافتی باشد که بسرعت خروج نماید
و بطی الخروج بعکس آن باشد و مراد از آنکه عضوی را زیان کند آنست که مراد آنکه مزاج و حافظ صحت
عضوی آن دو افع آفات از آن باشد و مضر بعکس آن و چون این مقدمات معلوم کردید بباید
دانست که قوانین در اصلاح اغذیه آنست که بقوت ذایقه عرض نمایند اگر طعم غالبی در آن حس
نماید باید دانست که ابدان معتدله را مضر است و جز از طعوم متفاوت بود زیرا که غلبه ... افراط غلبه
حموضه و غلبه حموضه افراط غلبه حلاوت باشد و طعم عذب مایل بحلاوت مراد آن ابدان صحیحه
بود و بدانی که یکی از کیفیات از جهة مزاج حسی ... و زمان ... بنابر آن غالب
باشد غذای موافق آن غذایی بود که طعم و کیفیه غالبه بر آن غالب باشد و هرگاه
قابض و حریف ... مجفف ... و استفراغ و برودت و رطوبت معده
نفع بود مانند سایر حوارشات و هرگاه قابض یا حامض جمع شود نیز ... قوی و منع جره دم
و ثقل ... و فساد ... طعوم حلوکه ... المعتدل ...
و مغلظ و محصب بدن و موافق ابدان صحیحه باشد و حامض ... معتدل ... لطف و
هزال بدن و معتدل التلطیف والتقطیع ... ابدان صحیحه معتدله غیر موافق بود و مالح مجفف
بدن و دافع عفونت و عدیم الغذا ... ان ... اکثر بود ... بعضی از آن مبرد و بعضی مسخن و لیکن ...
اقرب ... بدن ... بران ... الدوائیه باشد و دسم قریب ... قلیل
التسخین ... و ملین و ... مفتح ... اغلب طعوم غالبه بود و عفص معتدل التبرید و مصلب
و مقوی و مغلظ و مخشن و عاقل ... و چون آثار ... از استکثار اشیای
حموضه ظاهر کردد ... اشیای حامضه مثل خل و رمان و سکنجبین و سفرجل و مانند
آن تدارک ... اصلاح ... استفراغ صفرا نیز ... واجب کردد
و بر همین قیاس باشد عکس آن و همچنین اصلاح ... سوء ... عفونات مثل
... حب الاس و حرنوب ... و ... و ... ... کرد و
... چون ... تدارک ...
... باشد عکس آن

در بعضی قواعد طبایخ

وهمچنین اصلاح اشیای لقمه الحوامض ونمک و مالح باید نمود وهمچنین است عکس آن وهر چیز که آن را طعم زائد غالبی باشد مکرر طبخ نموده تا زائل گردانند و هر چیزی را که خواهند جهت ذهاب طعم و قوت آن دو مرتبه طبخ نمایند و باید که بعد از طبخ سرد کنند و جوش در عین جوشش از آب اول بیرون آورد و در ثانیه که در عین جوشش باشد اندازند و طعوم حوامض و مالح و عفوصت چون در آب بجوشانند طعوم آن نقص و زائل شود و بعض دیگر را بهتر آنست که در آب خالص و حوامض و مالح را در آب ممزوج بخل بجوشانند و هر چه را خواهند که تلطیف نمایند با خل و عسل و بیخ و ابازیر حاره حریفه تلطیف کرده و آنچه را تغلیظ خواهند به حسب صنعت حاصل کرده و طعم بهمت تا شده با از اطعمه بیابد نضج آن جائز نیست و الا من حیث الحس معتبر باشد و هر چه را رطوبت فضلی باشد طبخ تعدیل آن نماید و همچنین تعدیل آنچه تفه و لزج نیز باشد میکنند مثل تعدیل مرطبات معده و اشیای غلیظه و لطیفه مع شیر بادیز نمایند و اما ابزار حاره تعدیل اشیای غلیظه در ده البته نفوذ میکند و اما دستی را آن افساد اطعمه میکند و سوء هضم را در عیز مشت بناید پوشید و همچنین در طبخ اشیای زهمه در جمیع اوقات سرد یک را بناید پوشید بر خلاف طبخ حبوب چون حنطه و شعیر و لحوم صلبه را در همان ساعت ذبح حیوان آن قبل از آنکه ترد شد بطبخ نمود و اگر قبل از طبخ ساعتی در ثلج و امثال آن با بیکرد باره بچوب استخوان آن زود قبل از ذبح حیوان آن را ضبط ... باید و اینکه کهنه شود و اگر در زیر سنگهای ثقیل ... تا ازان با قطاع صغار قطع نموده ساعتی در آب و نمک دیو بیج با ... ببند لیس طبخ نمود که در سرعت طبخ و اذهاب لحم اعانه تمام نماید همچنین بود القای حنظلی از بورق با صنعت شیح در ضرورت استعمال این تدابیر در نمک اولی و لازم باشد و آنچه قابلیت و عفونت و ران باشد در خل یا عسل ثلج ثلج با شراب با قطران ازف و سائر حبطه بماند ولیکن از هر یک استفاده قوتی میکند الا ازثلج که در آن بر طبیعت خود باقی میماند و در طبخ سموک و لحوم و غیره سزاوار است که در آب جوشان در عین جوشش در آب اندازند تا طبخ آن اسرع و طعم آن الذکر و دوازده ابزاری که رطب لو و ابازیر که مراد از آن منفعت لو در اول طبخ در دیگ باید انداخت و آنچه مراد از آن تطییب نفذیه لو در آخر طبخ ... در انتصاف طبخ در قدر باید کرد و لحوم ... وله را

در بیان اطلاقات کل واحد من الکیفیات

باید که اول در آب مسلوق نموده و دو بار ابله بر فن مشوی کرده و اما در تحت آن اناری از ما ... به باید نهاده و لحوم سمینه را اضافه که حرص باشد الشواء اولی بوده و لحوم ... همه را اصح مع العظام عیر مکسور طبخ باید نمود زیرا که برخ عظام نقص و تغیر را آنچه به سرعت طاری گردد و طبیعت هر بزری لطیفه نباتات آن باشد الا آنکه طعم قلیلی بحرارت و پس امیل لو اهدا جمیع بزر الطف از حبوب آن باشد و هر حبی را العله نفخ و ریاح آن را زائل کند ولیکن استمرای آن اعسر و لقای آن در معده اکثر و لقمه ای آن اغلظ گردد **اما کیفیت** بدانکه هر یک از کیفیات اربعه و معتدل را بر چند معنی اطلاق میکنند الحادی که قرشی در شرح کلیات قانون بیان نموده مثلا حار را اطلاق میکنند بر آنچه محرق می درشن باشد مثل نار و بر آنچه در ذوق حس کراهات شود مثل فلفل و بر آنچه تا بیر سخونت او لمس کند مثل هوای حار و بر آنچه عنصر حار برو غالب باشد مثل قلب و بر آنچه عضو میکون از آن اکثر باشد مثل خون و صفرا و بر آنچه هر گاه وارد بدن گردد و قوت طبیعه در آن فعل کند و از حرارت غریزیه بالا او منفعل و گرم شود تاثیر سخونتی در بدن زیاده بر آنچه بناید مثل دوای حار و بر آنچه از حد وسط بجانب حرارت مایل تر باشد مثل آنکه ذکور را حارتر از اناث و بر آنچه حرارت مزاج آن زیاده بر حدی که سزاوار است در نوع یا در صنف یا در شخص لیه باشد مثل آنکه میگویند فلان حار المزاج است و همچنین است کیفیه بارده الا در معنی ثانی **اما رطب** اطلاق میکنند بر آنچه قبول انفصال و انفعال و اشکال بسهولت کند بحیثیتی که مانعی در ورقه و نفوذ مثل هوا که میگویند رطب است و بر آنچه بالطبع متماسک باشد و لیکن بادنی سببی قبول اشکال و انفصال و انفعال بسهولت کند مثل آب و بر آنچه استقص رطب برو غالب باشد مثل شحم و بر آنچه اعضای میکون از آن رطب باشد مثل بلغم و خون و بر آنچه هر گاه وارد بدن گردد و از حرارت غریزیه منفعل شود تاثیر رطوبتی زیاده در او نماید مثل آنکه میگویند فلان دوا رطب است و بر آنچه رطوبت کثیره بر آن محفوظ باشد مثل آنکه میگویند هوای شتا رطب است و بر آنچه از وسط بجانب رطوبت مایل تر باشد مثل آنکه میگویند اناث ارطب از ذکور است و بر آنچه رطوبت مزاج آن زیاده بر آنچه سزاوار است بحسب نوع یا صنف یا شخص بوده باشد مثل آنکه میگویند فلان رطب المزاج است و بر آنچه زود مستحیل برطوبت شود مثل غذای لقمه که میگویند رطب است ولیکن بمعنی رطب ولی فرق باشد زیرا که

تعریف بالفعل و ما بالقوه

رطب عبارت از شی است که هر گاه حرارت به آن برسد متغیر گردد و این غذای بدن نشود و لیکن شی است چون ادهان و امثال آن که بحرارت متغیر گردد و غذای بدن شود و ماشی که در جوهر بارد یابس است و حرارت در بدن بناید چنانکه عادت را حرق تعفن نموده خارج کرده و عملی جز آنکه تسهیل نفوذ با تغلیظ به ناید نشواند نمود و هر گاه در جوهر حاری بود مثل شراب و حرارتی در بدن بناید و غذای بدن شود و اگر در جوهر باردی لیکن حرارت بناید بخارها داده نفخ و قراقر کند و اگر در جوهر حاری لیکن حرارت بناید بخارها به راس و اعالی بدن صاعد گردد چون معنی اطلاقات کیفیات رطب معلوم گردید کیفیت یابس را نیز بر همین نحو قیاس میتوان کرد **اما معتدل** را اطلاق میکنند بر آنچه کیفیات متضاده در وی متساوی باشد و آن معتدل حقیقی است که در خارج وجود ندارد و بر آنچه مزاجی که برای قابلیت شده و نظر کل از افضل امزجه باشد و آن را معتدل طبی گویند و بر آنچه باعتدال نزدیک باشد مثل جلد که میگویند اعدل اعضاست و بر آنچه هر گاه وارد بدن گردد از حرارت غریزی منفعل شود اثری زیاده بر آنچه هست در او نمود مثل اینکه میگویند که این دوا معتدل است و بر آنچه محسوس بودنش به نزد یکی متساوی گرداند و غلبه هیچ یک از کیفیات ظاهر گردد مثل خط استوی و زمان ربیع که میگویند معتدل است و بر آنچه حرارت و برودت متساوی در محسوس نشود مثل زمان خریف و مراد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست نفس آن کیفیات است و حار و بارد و رطب و یابس جواهر حامل کیفیات مذکوره اند و هر چیز را که ممکن باشد متصف شدن ... یکی از اجزای اربعه مذکوره مثلا ترا آن گفت این حار است یا آن بارد از دو حال خالی نیست یا آنست که این صفت در حال اتصاف در آن موجود است و حس لمس را محکوم مثل آنکه حکم حاسه لمس گویند حار است یا نه بلکه بالذات لیس آن صفت را بالفعل گویند چنانکه میگویند حار است بالفعل و اگر در حال اتصاف در آن موجود نیست نزد حس لمس بالقوه گویند چنانکه میگویند فلفل حار است بالقوه و بر همین قیاس است هر چیز را بهر صفتی که وصف کنند از هر یک از مقولات هر عنصری که غالب است بکیفیه غالب آن عنصر آنچیز را وصف میکنند چنانکه فلفل را بر غلبه کیفیه ناریه حار میگویند و عدم ظهور کیفیه غالبه بحس لمس بنا بر غلبه دافعه هوای

در بیان درجات ادویه

دلیل حصر درجات

حرف الهمزه

محیط است مر کیفیت اشیا را طبیعت خود چنانکه در وصف آب و سنگ و غیرها همه حار بالفعل است و در شتا بارد بالفعل چون این مقدمات معلوم شد باید دانست که هر چیز از مفردات که آن را معتدل المزاجی در اقسام معتدله مقدار برای که در میلاد و حاد آن آن عادت بر استعمال المنفعه ادویه جاری شده باشد یا آنکه بوحی یا منام صادق یا بتجربه حکمای مرتاض رسیده از آن قسم منقول باشد تناول کند و هر چند در استعمال آن تکرار یا تکثیر مقدار آن نمایند پس آن اگر فعل و اثری زاید و محسوس و مشهور بر آن بدن معتدل نکند آن را معتدل گویند و اگر تا بیرون بدون تکرار یا تکثیر مقدار محسوس نگردد و لیکن از احساس ... مزاج و موجب ... فعل نبوده باشد آن درجه اولی باشد و اگر بدون تکرار یا تکثیر مقدار محسوس گردد ولیکن تغییر مزاج و افراط فعل بدون تکرار و تکثیر ظاهر نگردد آن درجه ثانیه باشد و اگر بدون تکرار و تکثیر تاثیر و ضرر آن ظاهر گردد ولیکن افساد و اهلاک آن موقوف بر تکرار و تکثیر باشد درجه ثالثه بود و اگر موقوف نبود درجه رابعه و دوای سمی نامند و صاحب تزویج الارواح دلیلی بر حصر درجات میگوید که بدن انسان مرکب از چهار چیز روح و خلط و عضو و نفس پس هر عارضی از دوا که تحمل نفس فقط کند آن درجه اولی است و مع هذا اگر تحمل روح بنیز نبود درجه ثانیه است و مع هذا اگر تحمل خلط نیز نبود درجه ثالثه و مع ذلک اگر تحمل عضو نیز نبود باشد درجه رابعه باشد و بمنزله سموم بود و قس علیها فی الکیفیة الثلثة الباقیة **اترج** قشر اعلای اصفر آن گرم است در درجه دوم خشک است در درجه سیم و ورق و نقاع آن نیز گرم است در اول درجه دوم و الطف از سایر اجزای آن باشند و نقاع آن از همه الطف است و لحم آن سرد و تر است و سردی آن بیشتر باشد و عسر الانهضام و مطفی حرارت غریزی معده و منفخ و محدث قولنج طبعی و ریحی بود و مصلح آن آنست که مع قشر در عسل حربی نموده بر خلای معده بخورند و حماض آن سرد و خشک است در اوائل درجه سیم و آن سینه و عصب را مضر است مصلح آن شراب تین است یا خشخاش مع عسل یا سکر و حب آن گرم است در اول سیم خشک در دوم **اجاص** الوسرد است در اول درجه دوم رطب است در اواخر آن و العتبه تناول آن بر فوق طعام قبل از تناول آن نشاید و بالجمله مضرات مبرودین و ضعیفی المعده و مشایخ را و لسر نیز مضر است دارد و مصلح آن مبرودین را شرب ... است

بعد از ان ضعیفی المعده را گلقند و شاریح مصطکی باید کرد و عناب ذدفع مضرت ان از نیز میکند
اترز برنج پوست ان منفق عصبه است و بیشتر بر حرارت ان رفته اند و جماعتی به برودت و این
اقرب بتحقیق و صحیح انست که معتدل است در حرارت و برودت و پوست ان در غایت قبض است
و اصحاب قولنج را مضرات است مصلح ان شیر است با روغن و گفته اند که عسل یا شکر ارزلین سرنیج رحبت
و عنه ان اسد است و مضرات و محاب سنگ کرده مثانه مصلح ان شده است با عسل اسطوخودوس
گرم و خشک در اول درجه دویم و در نوع صفرای مرکب و منفی مطلق است و مضرات برده
مصلح ان صفرا و بان را سکنجبین است از برای زبد حما ما اسارون گرم و خشک در اخر دویم مضرات
بر به مصلح ان قبلی از موز جت اشقاقل سرد و تر است در اخر درجه اول و دیر هضم است و
مبرد دیر ا مضرات است مصلح ان ابکا به و فلفل و دارچینی است اطریه رشته حرارت ان اندک
و رطوبة ان بسیار است و بغایت بطی الانهضام است خصوصا انچه بکشک و تره شیها پخته باشند
مصلح ان فلفل است و روغن بادام و خوردن عسل و زنجبیل پرورده بعد از ان مبرد دیر ادکه
باکشک و تره شیها پخته باشند مصلح ان سیرات و فلفل و روغن بادام افسنتین گرم است در اول و خشک
در دویم مضعف دماغ و معده عصب مصلح ان انیسون و شراب ماء است افتیمون گرم و خشک در سیم
و در صفرا و بان مورث کرب و غشی است و مضرات بر به مصلح ان بنفشه و کتیرا است افیون
سرد است در چهارم و خشک در سیم مبطل هضم و ذهن است و عاقل طبیعه و مضران را دستلا
از طبایع مخادین ان بد کرد و مصلح ان جند بیدستر است و گاه بدارچینی و زعفران اصلاح
ان مینمایند اقط کشک سرد و خشک و دیر هضم و قابض و معده را مضر است و مصلح ان مویز و
بان و سکنجبین بعد از ان اکارع باچه نزیج و زلق و بلغم انگیز است و بر معده های ضعیف ثقیل
و بر میشود و ب باشد که از ان قولنج متولد گردد و مصلح ان زعفران و سیر که و کرفس است و اگر فضله
ان دیر دفع گردد بجوارشات مسهله اخراج نمایند الیه و دنبه گرم است در اول و تر است در دویم
مرخی معده و مضعف اشتها و نامضم است مصلح ان فلفل و زنجبیل و دارچینی و ابکامه است و بعد از ان
جوارشات انبرباریس ترش سرد و خشک در اخر درجه دویم مضر است بطبایع قابضه خصوصا مبرودین
مصلح ان جلاب و حلوای شکر است انیسون گرم و خشک در اول سیم مضرات با معاء و کوبنده

حرف الباء

نیا به مصلح ان رازیانه است و رب السوس الفغه چیزی به گرم و خشک مضر است و مصلح ان
عسل است اوز فاز گرم و تر و غلیظ و دیر هضم و موجب مصلح ان انست که قبل از ذبح قبلی از بورق
بحلق او بدهند و ادویه حاره بپزند بابونج گرم و خشک در اخر اول مضر است بحلق مصلح ان عسل
و شربت ان است باقلی تازه ان سرد و تر است و در اول مورث نفخ و منه و در اختلاط حب و حول الفضول
فاسد و مصلح ان صعتر و کمون و دارچینی و فلفل و فودنج و زنجبیل پرورده و جوارش مصطکی و عود است
و خشک ان سرد و خشک در دویم مورث حزن و مسدد و منفخ و قابض و بطی است اصلاح
ان جهة تقلیل نفخ چنان است که بعد از چند جوشی اب ان بریزند و اب تازه بران ریخته بعد از
چند جوشی دیگر تکرار نمایند و هر چند که در پختن اب مبالغه کنند نفخ ان کمتر میشود اندک سیر یا نمک
نوهند و جمیع ما یاد است و بعضی اینها در معده مضر است بادنجان گرم و خشک در دویم مفسد کبد
و طحال است و اودیان ان محدث سودا و قوبا و بواسیر و کلف و لون است اصلاح ان چنان است
که پوست ان را بکنند و چهار شق نموده از نمک پر کنند و در اب سرد بگذارند تا اب سیاه
ان از ان بیرون آید و آب تازه بر سر آن بجوشانند و بروغن بریان و سرکه انکه اب سیاه
با گوشت بره یا ماکیان فربه و مرغ و چربی ترتیب دهند و روغن گاو و پنیر تازه تناول نمایند
نار منجوش است که از ان و کوسند و هر کوبند هر کاه که تکنند از اکل و خیال طبیعت اثر از ان
صلاحیست بران نوشته باشد از جوان و دفع میکند پرسیاوشان ترب و جنده است مضر است بطحال مصلح
ان مصطکی و بنفشه است برقطونا سردی ان در درجه سیم میرسد و بل بر طوبت مضر است
بمعده و مراق و حوامل است و مصلح ان کثیرا است و حوامل را سوبق بسباسه حرارة ان در اول
و یبوست آن بسیار است مضرات بجگر مصلح آن سنبل است بسفایج گرم است در دویم خشک
در اول مضر است بگرده و سینه و مصلح آن گرده را هیله زرد و سینه را پرسیاوشان بصل
گرم است در چهارم خشک در سیم و در ان رطوبة فضلی است مولد ریاح دافع عطش و غثیان و صداع
اکثار ان مولد لنز عقل است و تناول خام ان با شوربا مضر تر است خصوص با سبزه و جسم
تعطیش ان خاصیت جمیع امراض را مصلح ان چنان است که سفید و بزرگ از انتخاب آب
مکرر بشویند و به سرکه بگذارند و بعد از ان منجوش بکنند و بیاز خام را با گوشت و موجات بالقوم

در معده و حمیات شود و کرد بطیخ خربزه مشهور است که سرد است در اول تر است در دویم و ا کچه شیرین
باشد فیاس کلادات ان مایل بحرارت است و هر خلط بری که در معده بیرحم و مستحیل ان
میشود و ان را مولد اخلاط ردیه است و اگر زود هضم نشود مولد هیضه مهلک است و بهترین
وقت تناول ان پیش از شام و بعد از ریاضه قویه است مصلح ان محرورین را سکنجبین و قندی و انار
منجوش و اب غوره است بعد از ان و مبرد مزاج را سکنجبین عسلی با اندک فلفل و زنجبیل پرورده و در ادای
انشاء و ل مجرب است منفذ است که اعانت بر سرعة استحاله ان میکند و سرعة نفوذ ان میکند و عرق میکند
و موجب اخته ادوم و حرارة و عفونة میکرد و منع تمام مواد خصوصا در محرورین و مبتلی المعده
والکبد و همچنین از نوم بعد از تناول بطیخ قبل از نزول طعام و اخذ ار بطیخ خصوصا بر حسب امین جنب
فرموده که بهترین تدابیر اکل بطیخ انست که بعد از هضم طعام و قبل از هیجان جوع باشد
و بر بالای ان سکنجبین سکری یا بوخ نبوشند و بعضی قمحی اشتغال نمایند و در بعضی او قاته تناول
قبلی از بطیخ بعد از نفع ماء دهنی هیجان عطش اول موجب سرعه و انحدار طعام و سکون عطش گردیده
از ان منتفع کرده اند و در بعضی تنها تناول بطیخ سر خربزه هر چند چه همچنین بخربزه و بعد از نان خشک
و همچنین بر بالای طعام و جمع میانه عسل و خربزه و شیر و برنج و در اکثر اوقات مضرت جنابه باشد
که همیشه از ان بطیخ زرد هندوانه سرد و تر است در اخر درجه دویم قوی مبرد و مرطب و بلغم انگیز است
مرطوبین و مشایخ را مضر است مصلح ان شربت عسل با زنجبیل پرورده یا کل فلفل است بلح ارد که
حار است در اخر اول رطب است در دویم دور و رطوبتی غلیظ فضلی است بطی الهضم معده را بسیار مطلق
حوصله سریع العفونة است و در را کاه تب می آورد و جوهر ان بادزهر است اصلاح ان چنان است که
با دارچینی و خولنجان و کشنیز خشک و زیره و چند دانه سیاه و چند برگ کرفس و شبت و قولنج در سرکه
ریزند و تا بجوش آید و بعد از ان در آب بجوش بیند و اب ان را ریخته باشند و اگر اعتیاد خواهند پیش
شوربای ان ریخته گرم و گرم کنند تا سه مرتبه در اب سیم بگذارند و دارچینی بکنند پیش تر داکر
بر بان خواهند شکم ان سوراخ کرده چند دانه سیر کشند و زنبه با شیره بادام میپزند
کشند و اصل انست که از ان سیر نشوند و معده ممتلی از ان اخال نکنند بقله الحمقا خرفه
سردی ان در درجه سیم و رطوبة ان به دویم میرسد و خوردن ان چشم تیره میکند و اسهالهای

حرف التاء

طعام و نکاح مبرد و باعث شهوت مضر است مصلح ان کرفس است و نعناع و جوهر است و از برای مصطکی و
صمغ عربی بلادر گرم و خشک در چهارم شبان و محرورین را از ان احتراز واجب است ان محرق
خون است مورث مس و دماغ و صرع و برسام و عطش شدید است مصلح ان انست که قبل
از استعمال در روغن گاو یا گوشت بپزند و با مغز جوز کهنه بنوشند و ترشی ها گدارند و گویند مقشر مغز مصلح
بلکوت بنفشه سرد است در اول و تر است در دویم و از اکثار ان ضعف قلب و دل عطش
و معده و کرب خصوصا در حمیات حاده عارض میگردد و مصلح ان انیسون است بندق وان و ست
حاد است در اوایل و ابلس است و در اول یابس است در دویم و حیطه ان که حار است در قشر است
و در غایت بس است لهذا اندک ان در حبس اسهالهای مزمن مجرب است اما بطی الهضم و مولد
ثقیل و منفخ معده را بد و صداع است مصلح ان شابانه است و اکثار ان معده را ملبد و مبرد و بر
بالای ان ماء العسل و محرورین جلاب با شکر است و جمیع انواع بندق و لوز ممنوعست بیضه تخم مرغ
سفیدی ان سرد و تر است و زرد و ان گرم و تر است و بالجمله معده های ضعیف را بد است و از
اکثار ان خصوصا پر ضرر ان و خصوصا منعقد کشته مسدد و قبل و قولنج و کلف و بد می آید و بطی الهضم
مصلح ان نمک و صعتر و فلفل و زیره و دارچینی است خاصه با نوعی از ابکامه ها و اصلاح انواع آن
و بعد از ان زنجبیل پرورده بخورند و ممنوع است خوردن بیضه با بریان و اکثر از انواع همچنین
با لبنیات خصوصا ماست که مورث بهق و برص است تربد ابیض گرم و خشک در اول و سیم و جوهر بوست
سکنه و مضر است به معا مصلح ان تراشیدن پوست است و گرفته ان را با روغن بادام و جوز
جرب کرده و قبلی از کثیرا و ان ضم سازند ترنجبین معتدل است و مضر است بطحال مصلح ان
تمر هندی است تفاح سیب ترش ان سرد و تر است در اول و ترش ان سرد و خشک
در همچنین است عفص قابض آن و شیرین ان گرم و تر است خصوصا سرخ
و زرد و منجوش ان معتدل مایل بسردی است و بالجمله غالب بر جوهر ان رطوبة فضلی بارد
و اکثر جمیع ان خلط غلیظ میدهد و نفخ و نسیان و بلادت و کسل پیدا می آید خصوصا از ترش ان
و اغلب آن مولد قولنج است و از ترش و ان انچه رسیده و شیرین باشد اخلاط بارد
حمیات متولد گردد حادث میگردد و از ان ان مورث دانه الربه و اوجاع عصبی و تمدد

اصلاح

و اصلاحش خصوصا ربعی ... و تناول آن بر بالای طعام نشاید مگر قدر یسیری از آن و اصلاح
آن آنست که چون از اکل آن فارغ شوند سکنجبین با شراب سرد ترش بر بالای آن بخورند بلکه دفع ضرر
آن مشمش منضج ... عسل کنند و مرور زانرا ترش و میخوش آن انسبست
و بر بالای آن سکنجبین بزوری و شکر بنوشند ~~بجهة دفع ایرات اسهال~~ و بجای بیدهای
بارد ... ماشرب آن انسبست و بعد از آن عسل بنفشه بنوشند و بجهة دفع ایرات اسهال
... اصلاح کنند و از جمله مصلحات آن جوارش تفاح و کل ... الاصل ... که دفع
تفاح و سفرجل ... معده مثل عود و سنبل ... عصب مثل ...
... **ثمر** ... گرمست در اول دوم و در رطوبت ... غذای بد و مصدع و
... دندان و مهیج ... و قلاع و خناق ... و جرب و دمل ... و بکرده
مضرات ... بزرگتر و منجمتر ... در ایراث سده و اضرار جگر و ...
... مضرات مصلح آن ... اجتناب است و اگر اتفاق افتد شرب سکنجبین
قندی و نار میخوش و غرغره بسرکه و ... المعصور مع ... تدارک ... آن کنند
... و لیکن جوارش ... اسهال کنند بعد از آن بخورند و بجهة ...
... مضمضه کنند ... بجهة ... بسرکه و گلاب غرغره کنند ...
... و مغز بادام ... تدارک کنند و شرب شراب ... ممنوع ...
مرهندی سرد است در سیم خشک در دویم ... سینه مضرات مصلح آن شربت خشخاش
و شربت بنفشه است **توت شامی** گرمست در اول ترست در دویم ... و معده
و گاه تولید صداع و تب نیز میکند خصوصا در معدهای ضعیف بارد ... مصلح آن
محرور را سکنجبین ترش است ... جوارش ... بر معده خالی از
طعام ... تناول کنند ... از اکل ... **توت شامی** شاه
توت سرد و خشک ... مایل برطوبت معده ... و غلیظ است
و گاه احداث مغص میکند و مضر است ... مصلح آن محرور را ...
جوارشات ... مصلح است ... و بر بالای توت مطلق خصوصا

حرف الثاء

شامی طعام غلیظ و ترش نشاید خورد **تین** انجیر آنچه تازه و رسیده و شیرین باشد گرم و ترست
در اول معده را بد است و منضج و سریع الاستحاله است بصفرا و اصلح آنست که آنرا بر طعام مقدم دارند مصلح
آن سکنجبین قندی و شربت ریباس است و خشک آن گرمست در دوم معتدلست در رطوبت
و پیوسته مولد خون نیک بد است و لهذا تولید شپش میکند مضر است بجگر و سپرز متورم و دادن
آن بمدان ... است مصلح آن لوز و جوز است با آن و از جمع میانه تین و شیر و معده منع نموده اند
ثلج برف بارد است بالطبع یابس بالعرض و لیکن بیوست آن مؤثر نیست بلکه رطبست
مضر است ... یخ ... و معدهای سرد و جگرهای ضعیف و با عصاب ... جمع حرارت
احداث تشنگی میکند و تحریک سرفه مینماید و گویند ... کیفیت ... و کیفیت آن باختلاف
مواقع نزول آن از جبال و ذوی المعادن و اراضی ذو الحشایش و اکتساب کیفیات ازان مکان
و نباتات مختلف میگردد و مضرت الثلج ... اگر چه عاجل المضرة نیست و لیکن مضرت
آن قلیلا قلیلا مجتمع گشته چنانکه شعور به نباشد و بعد از تجاوز از حد شباب ...
امراض اعضای مذکوره و اوجاع مفاصل نماید ... یخ را ... نباید و ...
و در جد خصوصا ... بهتر از مدخول ... زیرا که ... تغلیظ ...
باشد و کسی ... کرده باشد بحمام برود و عرق کند و روغن سوسن و نرگس بمالد و ... بنوشد
ثوم سیر گرم و خشکست در آخر سیم و حرارتش اقویست و دهان ... رطوبتی فضلی است مجفف معده
و محرق ... صاحب ... یابسه و بارده ... بارده رطبه و حاره رطبه مسکن باشد
و مضعف ... و مثقل سر است و مهیج امراض ... و مضر است ... و بیرو ...
و اصحاب دق ... و مرضع ... آن محرق طبقات چشم است ... آن مضر است
بریه و محدث صداع و شور چشم است ... احتیاج ... نیست
و چون تندی آن بطبخ زایل گردد نفع محض باقی میماند و مصلح آن در محرورین آنست که در نمک آب بزنند
و در روغن بادام بریان کنند و بعد از آن نار میخوش بلکنند و از جمله آنچه حدت و مضرت آن کم میکند
ترشیها و روغنها و گوشت فربهست ... که سیر را با ... خوش بخورند **ثافسیا**
اصلاح و ازاله رایحه کریهه آن از دهن مینماید از آن جمله آنست که بعد از اکل آن بکنند ...

زیادات لغة ثوم

اصلاح

و در زیت بجوشانند و قرنفل سوده بران پاشیده بخورند یا اینکه گشنیز خشک یا تر خاییده ...
بر ... یا انکه با قلی ... عدس بریان ... بخورند و همچنین است اگر کباب چینی یا نعناع یا فوتنج یا سداب بازد
... بخایند و از آب آن نیز جرعه فرو برند و همین مذکورات قطع رایحه بصل و کراث نیز مینماید و
گفته اند اگر قدری از کمون قبل از اکل کراث بخورند مانع ظهور رایحه آن باشد **جبن طرب**
پنیر تازه سرد و تر است در دویم و هرگاه ... شود ... و اخلاط فاسده است ... آن
طعام ... و در سرد ... تولید امراض بارده و قولنج و حصاة میکند مصلح آن عسل است و از مصلحات
آن ... و نعناع و ... است ... **جبن** مملوح
پنیر شور گرم و خشک است و هر چند که کهنه شود حدت ... ان زیاده میشود و متغیر و متعفن آن
سم است و مملوح ... آن مولد صفرا و تشنگی و ضعف بصر و سنگ گرده و لاغری بدنست
و معده را بد است ... و قطع اشتها میکند خصوصا کهنه آن مصلح آن محرور را سکنجبین است
و در آب جوشانیدن و فشردن و بریان کردن نیز اصلاح آن میکند ... مصلح آن مغز جوز ... است
و تدارک ... کهنه ... و شیر ... شور ... ممنوع است **جرجیر**
... گرمست در دوم و ... خشکست در اول مصدع ... مظلم بصر و مثقل سر است و صاحبان ... را
... مصلح آن سرکه و برگ کاسنی است با آن و سکنجبین بعد از آن و از جمله مصلحات
آن محرور را ... است **جوز** ... گرمست در دویم و ترست در اول ... مضر است ...
و محرورین را ... و مصلح آن محرور را ... و سرکه ...
خوردن ... و اسفید باجست ... **جلاب** معتدلست مایل ... مضر است
... مصلح آن شربت تفاح است **جندبیدستر** آنچه کان گرم و خشکست در آخر سیم ...
کهنه و سیاه است بد ... و همچنین ... یک مثقال ...
... و ... و خشکی دهن و جوشش زبان و ... سینه و تنگی نفس و خفقان و ... و برسام
و کرب ... عقل ... ان ...
... و فوتنج و عسل ... التت بنوشند و همچنین
... ترش ... سرکه ... **جوز** گردکان گرمست در ... خشکست در اول

حرف الجیم

و دوان رطوبتی فضلی است و هر چند تازه ترست حرارة ان کمتر و ضعیفتر و رطوبة فضلی در آن بیشتر است
و ان ... بصفرا میشود خصوصا کهنه و اگر متغیر و ... کردد سم ... میشود و بهر حال مناسب
محرورین نیست و اکثار ان مورث درد گلو و جوشش دهن و ثقل زبان و صداعست مصلح آن خشخاش
... است با آن و سکنجبین بعد از ان ... بعد از خوردن دهن را بشویند و انار
... بکنند و دفع مضرت ... آن ... مثل آب غوره و ریباس و سیب ...
جوز بوا گرم و خشکست در دوم مضر است بریه و گویند ... مضر است ... بجگر نیز مصلح آن ...
... **حب الآس** تخم مورد سرد و خشکست مضر است بمثانه مصلح آن صمغ
عربیست **حب النوحیل** ... مضرت آن ... است ...
مصلح آن رازیانه است ... در اصلاح ... **حب الذیب** دانه مویز سرد است
در اول خشک است در دوم مضر است ... مصلح آن کثیراست **حب الغار** گرم خشک است در سیم
مضر است بسینه مصلح آن کثیرا است **حب الصنوبر** ... گرمست در دوم ترست در اول بد است
محرورانرا ... و مضر است ... مصلح آن فواکه حامضه قابضه است
مثل نار ... **حجل** کبک گرمست با پوست غالبی و گویند معتدل است موافق محروران ... الایام
نیست ... شراب ... اصلاح آن آنست که ... ذبح کرده
باشند ... خوردن کبک بر بالای شراب ممنوع است **حرشف** کنگر گرمست در دوم خشکست
در اول غلیظ الجرم ... و منفخ و مسهل است خصوصا ... که مولد سودا و مضر
... اصلاح آن ... بعضی ... و بعضی ... اسهال سودا
واجب کرد **حصرم** غوره ... است در اول خشک است در دوم ... و مولد ریاح
و مغص ... سینه است ... مضعف معده است مصلح آن عسل ... یا جلجبین
یا ... یا انجیر یا مویز است **حلبه** شنبلیله گرمست در اول درجه دوم خشکست در اول مصدع
و ... و مولد ... است و محرور را ... مصلح آن سکنجبین و نار میخوش است **حمص**
نخود ... گرم و خشکست در آخر درجه اول ... رطوبتی فضلی است تازه آن گرم ترست
... سیاه و سرخ آن گرمتر است ... غذا است منفخ و مضرت ...

حرف الحاء

حرف خ

مفرحه و حب آن مولد فضول و ریح بسیار است و شراب بعد از آن بد است و نفخ تولید میکند
اصلاح آن چنانست که در حین طلوع اثرا حرکت ندهند و در وسط طعام بخورند و بعد از آن جوارش
کمونی و فلافلی و جلنجبین بخورند و محرور سکنجبین و خشخاش حماض ترشک گویند سرد و خشک است در اول درجه
بسر و سینه و عصب و باه مضر است مصلح آن چربها و شیرینها و جلنجبین و شربت عناب است حمام
کبوتر گرم و خشک خصوصا بری و در جه آن رطوبتی قوی فضلی و حرارتی ظاهر است خصوصا اهلی که از حب
مضر است بمحرورین مصلح آن پختن است در آب غوره یا سرکه و بر بالای آن کاسنی و مغز خیار باید خورد
و جمیع ... کبوتر و بیان در معده مضر است خبازی نان کلاغ سرد و تر است در اول و معده را بد است
مصلح آن ... خبز مضغه آن گندم آنچه فطیر باشد قابض و نفاخ و مولد قولنج
و حصاة و سده جگر است و ادمان آن بامراض خطیره مهلکه میکشد مصلح آن نانخواه و رازیانه
و شونیز است و بعد از آن جوارش کمونی و بعد از جوارش سکنجبین عسلی و آنچه کثیر الخمیر است در معده
ترش میشود و اصلاح آن ... آنست که با اغذیه غلیظه خورند مثل هریسه و گوشت بره و گوساله
و ... را احتیاج باصلاح نیست خبز خشکار که سبوس از آن نگرفته باشند بدتر از سایر اصناف
خبز است و غذای آن کمتر است و مولد سودا و حکه و جرب و بواسیر و هزال و ضعف بدنست
و همچنین است نان خشک تشنگی می آورد و مصلح آن چربها و شیرینها و شیره تازه است خبز
سمید و حواری یعنی میده و آنچه از مغز گندم شسته باشد قابض و مولد سده است و دیر ... اصلاح
آن است که نمک آن کم باشد و با اسفیدباجات بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده و اطریفل و ماء
العسل بخورند و بعد از آن ریاضت و حمام و خواب طویل مناسب است خبز فرنی از رطوبت
بد هضم میشود و از افراط آن امن نتوان بود مصلح آن شیرینهاست خبز طابق که تابه ای باشد ...
و قابض و مولد سده است مصلح آن گوشتها و شوربا های لطیف و ادویه حاره است خبز کعک
که از اقسماط نیز گویند و آن عبارتست از خبز حواری که نشف رطوبت آن نموده خوش ساخته باشند
گرم و خشک است بقوة و مولد تشنگی و خارش است مصلح آن روغنها و مرطبات و فواکه است خبز
شیری و روغنی که با آنها خمیر کرده باشند غلیظ و دیر هضم و مفتح و مسدد است مصلح آن زنجبیل
پرورده و سکنجبین است خبز شعیر نان جو سرد و خشک است و محرورین را مناسب ... مغص و قولنج ...

و مصلح آن عسل و خرما و دو به پخته و اسفیدباجات که با ادویه حاره پخته باشند خبز الحمصی که از
آرد نخود پخته باشند نفاخ و دیر هضم و مفسد و مولد دردهای عصب اندرونی است و اصلح آن ... و روغن
بشود و تولید قولنج و الم گرده و ... و معده مینماید مصلح آن است که نمک آن را بسیار کنند یا نمک
آب بخورند یا شوربای مرغ فربه بخورند خبز الارزی نان برنج سرد و خشک است و بغایت قابض
و مورث قولنج و بطی الانحدار است و غایله آن کمتر از حمصی و بیشتر از شعیر است مصلح آن شیرینیها
و چربیها و شوربا های چرب و ماهی تازه بریانست و بعد از آن ریاضت و حمام مناسبست ...
خبز باقلی نفاخ و مصدع و مثقل سر است خصوصا در مبرودین مصلح آن شوربا های چرب و بعد از آن
جوارش کمونی و فلافلی و ... خبز الجاورس سردی و خشکی آن کمتر از شعیر است قابض
و دیر هضم و مولد خون بد است مصلح آن شیر یا روغن یا مغز بادام است خردل تخمی گرم و خشک است
در اول چهارم معطش و منقی و مولد غم و لهیب است و بدماغ و محرورین مضر است مصلح آن مغز
بادام و سرکه و کاسنی و اغذیه غلیظ است خس کاهو سرد و تر است در دوم مفسد معده است
و ادمان آن مضعف و مظلم چشم است و اکثار آن مضعف بدن و باه است و مغسول آن مورث
نفخ و قراقر است و اصحاب ربو و ... صدر را بغایت مضر است مصلح آن جهة معده مصطکی و جهة
بدن و چشم و باه نعناع و کرفس و تقطیر آب رازیانه است در چشم و جهة قراقر کمونیست
و اگر اصحاب ربو را اتفاق افتد بماء العسل قی کنند و شربت زوفا بنوشند خشخاش سرد است
در اول سیم مضر است بریه و طحال و مبرودین و بقوت باه مصلح آن قند و عسل و مصطکی است و جهة طحال
دارچینی خصیة الثعلب گرم و تر است نزدیک به اعتدال ... بلغم معده بد است مصلح آن قند و بارتنگ است
خطمی مرکب القوی است دو روحرارتی منضجه و محلله و برودتی مانعه و رادعه و رطوبتی مرخیه است
مضر است بریه و گویند بمعده و جگر نیز مضر است مصلح آن عسل است و معده و جگر را عصاره
ترشک و طحال را سداب اصلاح مینماید خلاف بلخی که عبارت از بیدمشک است در جمیع کیفیات
معتدل است مایل برودت و گویند مضر است ... مصلح آن گلاب و قند است خل سرکه
مرکبست از دو جوهر مختلف ناری حار و ارضی بارد و برودت در آن ظاهر است و ... آن تا قوت
و درجه سیم برسد خصوصا که بغایت تند باشد و بالجمله اطلاق برودت بر آن میکنند و آن قابض است

و صفرا را و ... بلغم مبادرت زود مضر است اصحاب سودا و مشایخ و مبرودین و لاغران و جمعیکه خون
در بدن ایشان کم باشد و اصحاب ضعف قلب و سعال یابس و خشونت سینه و افراد آن بر نان
بسیار ... خصوصا با ارحام ایشان و از خواص اینست اضرار بعصب و سایر اعضای عصبانیه و ادمان
آن رنگ رو را زرد میکند و باصره را ضعیف و بدن را لاغر و منی را کم و رغبت مباشرت را کم و ناقص
میگرداند و باستسقا میکشد خصوصا جمعی را که ریه و احشای ایشان ضعیف باشد و واجبست که از آن
اجتناب کنند گروهی که در پشت و مفاصل ایشان بادهای غلیظ ... باشد مصلح آن جهة باه و لون
و سحنه شیرینها و اسفیدباجات چرب و شراب ریحانی است و اصحاب سعال را تدارک بعضی از آن
بشیرینی و روغن بادام باید کرد و اصحاب ضعف عصب بماء العسل یا بماء العسل با ادویه حاره
و بالجمله محرور را شیرینها استعمال باید کرد یا ممزوج با آب یا مخلوط بقند و مبرود را عسل یا قند باید نوشید
خمر شراب جمیع اصناف آن گرم و خشک است چون منافع و مضار آن را با یکدیگر بسنجند منافع آن
در جنب مضار آن ... مینمایند زیرا که اگر منفعتی در آن بوده باشد در تقلیل آن خواهد بود و در آن
خاصیتی هست که شارب آن بتقلیل اکتفا نمی تواند نمود و بی اختیار افراط مینماید و افراط آن که بحد
سکر رسد خصوصا که متواتر گردد موجب حدوث امراض ردیه مهلکه که اکثر آن علاج پذیر نیست
میگردد مثل حمیات ردیه و فالج و اسهال کبدی و ورمهای سپرز و جگر و بطلان قوة باه و اشتها
و ... و سکته و صرع و موت مفاجاة و انواع استسقا که قابل علاج نباشد و اورام باطنی و تشنج
و لقوه و سرعت شیب و امراض سوداویه و ... لون و ... و بالجمله چنانکه ام الخبائث است ام
الامراض نیز هست و لهذا الله تعالی بشفقتی که باین بندگان دارد نهی آن مبالغات نموده
و همچنین چون در هر یک از مامورات و منهیات شرعیه باستقصا تامل کنند مشتمل بر بسی
منافع و مضار خواهند یافت مثلا در وجوب غسل جنابت حکمت اینست که چون جماع بسبب حرکت
عنیفه و لذت موجب تحرک مواد بخارج بدن و ثوران ابخره حاره متعفنه ... بسطح جلد میگردد و قوت
دافعه بنابر ضعفی که بر او و بر سایر قوی نیز طاری گردیده و غلظ مواد دفع آن نمیتواند نمود پس در تحت
مسامات میماند و متعفن گردیده تولید امراض جلد مانند جرب مینماید و استحمام و اغتسال بفتح مسام
تحلیل آن مواد متعفنه و ابخره ... مینماید و همچنین حکمت در ایجاب روزه اینست که چون اکثر افراد انسان

بنا

بنابر شره جبلی که بر ماکل و مشارب دارند از انواع مختلفه آنها افراط و ... مینمایند و موجب تولد
و اجتماع مواد ردیه ممرضه میگردد پس حکیم علی الاطلاق بنابر کمال مرحمت و عنایت در سالی یکماه
روزه را واجب گردانیده تا مواد ردیه مجتمعه یازده ماهه بنحوی که اطبا قایم مقام استفراغ داشته اند
تحلیل پذیرفته امراض ردیه عارض نگردد پس می باید که بهیچ وجه قدم از جاده شرعیت بیرون ننهاده
تعب عبادات را راحت دانسته بدانند که در هر یکی از آنها حکمتها و فواید اجلا هست منافع عاجلا
نیز بسیار است و این حقیر درویشی را که مدتها با جوکیان و قلندران بی حقیقت ... بسر
برده بود و مظنه الحادی بر باطن او میرفت بعد از آنکه نصایح و مواعظ و دلایل توحید و نبوت
و امامت بر او خوانده بودم و زیاده اثری نکرده بر هر یک از عبادات بترتیب معهود حجتی و دلیلی حکمی
و بر هر کدام از منهیات برهانی طبیعی نقل کردم و با آنها زنگ ضلالت از آینه دل او بنوعی زدوده
گردید که از جمله عباد و زهاد گشت اللهم اهدنا عبادک علی صراط المستقیم اما اصلاح خمر جمعی را
که باعتیاد آن مبتلا گردیده باشند آنست که بر تشنگی و گرسنگی و بر سیری مفرط و غضب شدید
و تعب ننوشند و بحد سکر نرسانند و از شرابی که کمتر از سه ماه بر آن گذشته باشد اجتناب نمایند
و در شرب آن از یکی از ... تعدی جایز ندارند اول آنکه بعد از انحدار طعام بمقداری که تسکین
تشنگی نماید و بدرقه طعام گردد و اکتفا نمایند و تفریح و تنشیط از آن طلب ننمایند و این حد مناسب
محرورینست دوم آنکه تا بحدی بنوشند که سرور و نشاط را بحد کمال برسانند و آنکه ... در سر و حواس احداث
نماید و این حد مناسب معتدل المزاجه و مبرودینست سیم آنکه تا بحدی بنوشند که نشاط با فراط ...
و ... حواس شروع در نقص نماید و میل خواب بهم آید و ... غلیظی الابدان و قلیلی الحرکه
و لزجی الاخلاط است ... از آنجا تجاوز نماید حد سکر است و آن مهلکست و ...
... خمر میکشند و از جمع فیما بین شیر و شراب نقرس حادث میگردد خوخ شفتالو
سرد و تر است در اول و رطوبت آن بیشتر است و سریع الفساد است خصوصا بر بالای طعام و طعام ...
... که می باید فاسد میسازد و بر معده ثقیل میگردد و مولد بلغم ... است و رازی گوید ...
در اکثر صفات قریب بمشمش است الا آنکه ملین طبیعت و سریع النزول نیست ... آن
بلغم معده و تقویت آن تناول قلیلی از آن بر فوق طعام نیکو باشد و منع عفونت آن نماید و در ...

حرارت معده قوی است مصلح آن در مزاجهای ضعیف و معده‌های بارد عسل است یا زنجبیل پرورده یا جلنجبین
یا ماء العسل مطبوخ با فاویه یا سنگاف قلیل از کندر و سزاوار است که در محل خلو معده از اخلاط فاسده
و رطوبات غلیظه تناول نمایند خیار سردتر است در آخر درجه دوم مضر است بمعده و خام کننده
غذا و مولد بلغم غلیظ خام و مهیج درد خاصره و مورث تشنگی کاذب و ورم معده است و مبرد دیر الهضم
است و بسیار دیر هضم میشود دفع مضرت آنکه هر چیزی که دیر هضم و مبرد معده و مثقل آن باشد پس چون متعفن
کرده از آن خلطی سمی متولد میشود و مخصوص است با پنیر ... خیار لهذا از آن بطیخ و مصلح آن محرور را نیز
موثر است مع قلیلی از نانخواه و مبرد و با جوارش کمونی و فلافلی خیار مخلل خیار ترشی بسیار در بدن
ذبک میکند و در آن خیری نیست نباید خورد با طعام و نه بر بالای طعام مصلح آن عسل و فلفل است
خیار شنبر گویند گرم است در اول و گویند سرد است در اول و گویند معتدل است و این اصح است
و آن مولد مغص است و مصلح آن روغن بادام و کتیرا است و مضر است بسفل مصلح آن آب عناب است
و مغثی است و مصلح آن گلاب و تمر هندی است دارچینی گرمی و خشکی آن باول درجه سیم میرسد
مضر است بمثانه و مصلح آن کتیرا و اسارون است و مضر است بگرده و مصلح آن صندل است دار فلفل
گرم و خشک است در سیم مضر است بسر و صداع مصلح آن صمغ عربی است دجاج مرغ خانگی معتدل الطبع است
مایل با اندک برودتی و مدمان اکل آن مورث قولنج است و همچنین خوردن آن با شیر یا با ماست یا با هر یک
از ترشیها مثل غوره و انار قولنج می آورد و مداومت اکل آن احداث نقرس نیز مینماید خصوصاً که شراب هم
بان ضم شود و همچنانکه ممنوع است جمع آن در معده با شیر و ماست و ترشیها و همچنین با پنیر و کشک
و ترب جمع نمیتوان کرد و آنکه در بکلی بسته فربه کنند از جهت کمی حرکت آن مذموم و مفسد معده
و اشتهاست و اصلاح آن در مزاجهای بارد ضعیف الهضم چیزهای هاضم مثل فلفل و مصطکی است
و مطجن با دویه حاره کردن و بریان نمودن نیز مصلح است و از جمله آنچه دفع مضرات آن مینماید سکنجبین است
دخن ارزن سرد است در اول و خشک است در دوم و خشکی آن کمتر از جاورس است و بر از معده
میگذرد و قابض و مولد سده و حصاة است مصلح آن مبرد و بیرا عسل و محرور را قند است
و آنچه ضرر آن را کم میکند استعمال آنست با شیر تازه یا چربیها دماغ مغز سر سرد و تر است نسبت ببدن
حیوان غلیظ الغذاست و مولد بلغم و از معده و امعا دیر میگذرد خصوصاً بریان کرده و از خواص مضرت

حرف الدال

اهراز

اضرار معده و تهیج قی و غشیان مصلح آن فوتنج است و بعضی بنمک و ادویه حاره اصلاح آن مینمایند و از
مصلحات آنست نعناع و سعتر و فلفل و خردل و انکامه و سرکه و دارچینی رازیانه گرم است در سیم و خشک است
در اول و دیر هضم است و معده را بد است و محرور را صداع می آورد و گویند مضر است بگرده مصلح آن محرور
را صندل و کافور است و گرده را زعرور رب العنب و شراب گرم است در دوم و خشک است در اول
در مزاجهای محرورین مستحیل بصفرای غلیظ میشود و خون را میسوزاند و مغثی است مصلح آن میوه‌های
قابض ترش است و از مصلحات آن خیار و کاهو است رشاد سپندان و حب آن حرف است گرم است
در سیم و خشکی آن کمتر است و محرور را از آن اجتناب اولیست و مبرد را نیز اکثر گاه بمعده و مثانه
مضرت مینماید مصلح آن سرکه و کاسنی است رطب گرم است در دوم تر است در اول لطافت
مثل سایر فواکه و از خاصیت حلاوات کثیفه است افساد لثه و دندان خصوصاً آنچه شیرین تر و محتاج
بمضغ بیشتر باشد و متولد میشود از آن خون غلیظ که زود مستحیل بصفرا بعد از آن بسودا
سوخته میشود و مضرت بمزاجهای حاره و جگرهای حاره و مستعدین صداع در بدو خناق و قلاع رسد
جگر را سیر زبر مصلح آن محرور را کم خوردنست و بعد از خوردن آن سرکه و آب مضمضه و غرغره
کردن و سکنجبین ترش نوشیدن و انار و به ترش و اکثر ترشیها با خیار یا کاهو خوردن مصلح است
و نشاید که ناشتا و بر عقب طعام پیش از آنکه کیلوس رسیده باشد تناول نمودن
و رازی گوید که اصلح آنست که محرور بر فوق طعام تناول کند یا اکثر آن مستعمل بمزاج گردد و مبرد
قبل از طعام و اگر عارض شود از اکل آن حرقت مبرد و نیز نفخ و قراقر و تبخیر طبیعه پس لشربت
ورد سهل با کلقند مع ترید با حقنه ملین کنند و اگر دانه انار بیرون آورده عوض آن مغز بادام
گذاشته خشخاش بر آن افشانده و بگلاب ترکرده بخورند ضرر آنرا کم میکند رمان حلو انار شیرین سرد
و تر است و جمیع اجزای آن قبضی هست که مفارقت نمیکند و سردی آن بدرجه دوم نمیرسد و رطوبت
آن از درجه اول نمیگذرد و مولد نفخ است و مناسب محمومین نیست از جهت نفخ و تکثیف منام و گاه
تشنگی می آورد و اکثار آن معده را سست و غذا را فاسد میسازد و امتلاس کثیر آن بعد از
طعام منفخ معده و بطن و مکرب و مورث است و سیر آن معین بر انحدار طعام است از فم معده
و مخفف آنست مصلح آن بعضی گویند که از جهت نفخ زیره است و قوی منع این کرده اند و

حرف الذال

گفته اند که مصلح آن انار ترش است و بعضی سکنجبین ساده نیز اصلاح مینماید رمان حامض انار ترش
سردی آن بیشتر است و غذا از پوستی بیشتر است و بر میگذرد و مبرد و رابغایت مضر است حتی آنکه
اکثار آن جاذبه جگر را باطل میسازد و بدان سبب بادها و نفخ و اسهال و قطع باه حاصل میشود و بعضی
اوقات از خوردن آن بر ناشتا تشنج احیاناً پدید می آید و مضر است بسینه و سرفه و مورث خشونت
حلق است و مصلح آن زنجبیل پرورده و اشتهای برادویه که سیر نیز در آن بوده باشد و از مصلحات
آن حلواهای شکری و عسلی است راس کله سر هر حیوانی نسبت ببدن آن از طبعت
و آن غذای منجر غلیظ و ثقیل است و دیر از معده میگذرد و ثقل سر می آورد و بدترین اجزاء آن غضاریف
است و پوستهای آن قولنج می آورد تا ممکن باشد از اکل آن اجتناب باید نمود خصوصاً صاحبان معده ضعیف و اگر مضطر شوند از آن سیر نباید شد و مصلحات با آن استعمال باید نمود
و مصلح آن سعتر و نمک و سرکه و اشترغار است و اصلاح اوست و عصاره لیمو و خردل و دارچینی
و مصطکی باید کرد و اگر از آن نفخ هم پدید آید قی باید کرد یا بجوارشات مسهله اخراج آن باید نمود و نشاید
که از آن بی تقدیم ریاضتی و در گرسنگی غیر صادق و در اوقات حاره و رطبه تناول کنند و از خوردن
انگور بعد از کله منع نموده اند رشتی آرده گرم و تر است غلیظ و مولد سده و مبطل اشتها و بطی الخروج
الخروج است مصلح آن عسل است و سرکه ریباس سرد و خشک است در دوم مضر است ببرودت
و سینه و قولنج و اعصاب و باه مصلح آن مربای اترج و شربت عود و انیسون است ریباسیه در
کیفیت و مضرت شبیه بریباس است مصلح آن مرغ فربه است رب بشش گرم و تر است و گویند سرد
و تر گفته شده که خشک است مضر است باصحاب ریاضت و دیر هضم است و بمعده و آلات بول مضر است
و اصلاح چنانست که در سرکه و گرد یا گذاشته بریان کنند و بعد از آن گوشت بره و مرغانه خورند نیز شاید
و مصلح آن معده و آلات بول را انیسون و حب الآس است زبیب مویز لحم آن گرم و تر است
در اول و لیکن حرارت آن اقویست و تخم آن سرد و خشک است در دوم و لیکن باید که از خوردن آن
مغص بهم آید و از آن مضرت نرساند مگر بمحرورین و گاه در مبرودین احداث تشنگی سریع الخروج مینماید و گویند
مضر است بگرده و گویند بمثانه مصلح آن محرور را سکنجبین است یا میوه‌های ترش و از جهت نفخ رازیانه
و گرده و مثانه را عناب زبده مسکه گرم و تر است در اول رطوبت آن بیشتر است و آن از معده

حرف الرا

ثقیل

ثقیل و طافی میباشد و سست میکند و اشتها را قطع میسازد و گاه احداث مغص و غثیان
نیز مینماید و بضعف معده و زلق الامعا مضر است مصلح آن نمک و عسل و مشدد است و گرسنه معده حموضات
قابضه مثل رب به زرنباد گرم و خشک است در آخر دوم و در آن رطوبتی فضلیه هست کمتر از زنجبیل
و گفته اند اکثار آن مضر است بعصب و گویند بگرده نیز مصلح آن فوتنج و بنفشه است و گرسنه کرده منزل
زعفران گرم است در سیم و خشک است در اول بد است بمعده و قاطع اشتها و مغثی و مصدع و مثقل
سر است و ادمان آن دماغ و عصب را ممتلی میسازد و ضرر میکند مصلح آن انیسون است و جوارش
سفرجلی نیز مصلح آنست زنجبیل گرم است در سیم و خشک است در اول و در آن رطوبتی
فضلیه بسیار است و گویند مضر است بحلق مصلح آن عسل است زرنباد گرم و خشک است در سیم
مضر است بجگر مصلح آن صمغ عربی و آب انار شیرین است زیتون در رسیده آن حرارتی با اعتدال
با قبضی هست و سیاه و مملوح آن گرمتر و خشکتر است و آنچه نارس و سبز باشد سرد و خشک است
و از اکل زیتون بیجا آبی و صداع و خلط سوداوی متولد میگردد و غیر مملوح آن مضر است بریه و سیاه
آن بد و سریع الاستحاله و مرخی معده است و مستحیل میشود بصفرا بعد از آن بسودا مضر است بچشم
و مغثی است و اصلاح آن چنانست که در نمک آب بخیسانند و مکرر بگذارند کنند تا تلخی آن
زایل شود بعد از آن نشف رطوبات آن نموده بروغنها و مغزها خورش سازند و با سرکه تناول نمایند
تازه و هضم کرده غایله آن دفع کرده و می باید مع طعام بخورند نه بعد از آن و نه مفرد و عسل دفع
ضرر آن ازو میکند سپستان معتدل است در حرارت و برودت و سرد است در اول مولد رطوبات
بلغمیه و مضعف معده است مبرد و منی بد است و گویند مضر است بجگر مصلح آن مبرد و نیز اکل سرخ
و غیر آن شراب نقیع عناب است سداب گرم و خشک است در سیم و ادمان و اکثار آن مضر است
بچشم و سر و معده و دماغ و جگر و محرور را سازگار نیست مصلح آن با انیسون و دماغ
و جگر را افرفیه سرطان نهری خرچنگ سرد و تر است نزدیک با خر درجه دوم بطی الهضم است و گویند
مضر است بلغم مصلح آن امثال آنست که با ماش بپزند و بجهت مثانه طین قبرسی است سعد
بلاق گرم و خشک است نزدیک بسیم و تکرار استعمال اکثار آن محرق خون و حلق داد از مضر است
و مولد سرفه و جذام است و گویند مضر است بریه مصلح آن چنانست که در سرکه و شکر سه روز

حرف السین

تجفیف نند و بکار برند و بجهة ربه ابیض ست سفرجل به بجهه شیرین و ابدار است سرد و تر است در آخر اول و ترش آن سرد است نزدیک باول دوم و خشکست نزدیک باول سیم و اکثار اکل سفرجل مولد درد عصب و قولنج و مغص است و پرزی که برروی آن می باشد بدست و مضر است بحلق و مفسد آواز است و بحل معده می چسبد و حب ان سرد است در دوم و گویند لعاب ان مضر است بمعده و مصلح ان است که در شکر یا عسل بپرورند و گاه با فایده مطلب میسازند و از مصلحات آن جلنجبین است با طب یا مویز و مصلح لعاب حب ان را زیانه است و محرور را قند کافیست سکنجبین شکری مایست بارده و یبوست مضر است بباه و مولد سحج و سرفه و خشونه سینه و ریه است و بدرد اعصاب در حین لبنه طبیعیة مضر است مصلح آن جلاب جلنجبین است سکنجبین بزوری شکری غریب باعتدال است مضر است بسینه و اعصاب مصلح ان شربت خشخاش است سکباج آش سرکه معتدل است در حرارة و برودة رطوبة مولد سحج ولاغری بدنست مصلح آن عسل است سکر گرم است در اول و دوم تر است در اول و قند و نبات نزدیک تر است باعتدال و از کیفیات محرفه بعید است که سفید و شفاف باشد و شکر هرچند کهنه میگردد و یبوست آن زیاده میشود و شکر مضر است بامزجه صفراویه و تشنگی می آورد و اکثار آن خون را میسوزاند و در حین لین طبع و سحج امعا احتراز اولیست و سلولرا مضر است مصلح آن چیزها است که مانع باشد از سرعت استحالة آن بصفرا مثل انار میخوش و مانند آن سلق چغندر مرکب القوت است از حرارة بورقیه محلله و از قابض در طوبة مائیه مبردة منفخه و حرارت آن اظهر است و بیخ آن معده را بد و مغثی است و مطلق آن موق خون و مضر با صحاب سودا و مولد نفخ و مغص است و خلطی بد از ان متولد میگردد و گاه اطلاق قولنج در بعضی مزاجها میکند و در بعضی دیگر تحلیل مینماید خصوصا که با دویه حاره و ابکامه بخورند اصحاب قولنج را نافعست و مصلح آن سرکه و خردل است و لموا و بین را رد و فنها سماق سرد خشک است در دوم و حب آن خوشک تر است مضر است بمعده و جگر سرد و مصلح آن مصطکی و انیسون است و چون با دخان را با سماق بپزند دفع مضرت آن از معده میکنند سمسم کنجد گرم و تر است در آخر اول و در آن رطوبتی لزجه زیاده بر حرارت آن هست و آن مغثی و دیر هضم و مرخی اعضا است است

سکنجبین عسلی معتدل است در حرارت و برودت موافق ... مصلح آن جلاب است

و مورث بخار است و تشنگی می آرد و روغن ان نیز گرم تر است و بمعده های ضعیف مضر است مصلح آن است که بریان نموده با عسل بخورند و بر بالای ان ابکامه بنوشند و اصلاح روغن آن ترنجبین است سمک از انواع ماهی آنچه فلوس دارد ان را سمک میگویند و مطلق انرا حوت و بر هر تقدیر غالب بران برودة و رطوبت است در اول درجه دوم و بحسب نوعه بعضی از ان گرم و خشک می باشد مثل ماهی سرخ که در بعضی از بلاد آذربایجان بسیار است و ماهی دریا گرم تر از ماهی نهر است و بدترین ماهی آنست که در چاهها و ابهای ایستاده و کاریزها و در آبهای لای و گل آلوده بهم باشد و ماهی مضر است بمزاجهای سرد و معده های بلغمی و تولید خلطهای خام در دماغ و اعصاب مینماید و موجب امراض صعبه میگردد خصوص است که آب بسیار بر بالای ان بنوشند و گفته اند که هرکس بر ماهی تازه آب بسیار بنوشد خون را هلاک میسازد و ماهی را زنده میگرداند و انواع آن تشنگی می آورد و بجهة اراده قی نیکو است و گفته اند که خوردن آن جایز نیست مگر آنکه بعد از ان قی کنند خصوصا که آب بسیار بعد از ان نوشیده باشند که در آن وقت قی واجب میگردد و اگر از قی مانعی باشد در اسهال طبیعت تاخیر نباید کرد و الا مورث قولنجی صعب میگردد و ماهی شور کسب حرارت و یبوستی از نمک کرده و مولد بلغم زجاجی و حکه و جرب و بخار است و لکن معتدل الملوحة آن بهتر از تری عدیم الملح باشد و ماهی که در روغن بریان کرده باشند خصوصا که با آرد آلوده بهم باشند بسیار بد است و ماهی هرچند بزرگتر است بدتر و دیر هضم تر است و ماهی شور و ماهی قاق خشک موذی میگردد و تولید قوبا و استسقای زقی و ماهی در سرکه پخته بعرق النسا و اصحاب مفاصل نافعست و لاغر را ضعیف میکنند و نشاید که ماهی را بعد از موت آن مدتی معتد به بغیر تملیح باقی گذارند که عفونتی در ان حادث گردیده از جمله سموم میشود خصوصا در مواضع نمناک و از جمیع میانه ماهی و کم زنخ با شیر یا گوشت منع نموده اند اما اصلاح آن بباید دانست که بهترین ماهی آنست که مایل بصغر بوده از بوی سهوکه خالی باشد و شکم آن سفید منقط بنقطهای سیاه و بر پشت آن سیاهی و فلوس لطیف داشته باشد و بسیار گوشت آن سفید لطیف باشد و ماوای آن در آبهای روان گشاده بوده و نشاید ذبح کردد ... اضطراب آن ساکن شده تا آنکه انتفاع ... از ان ...

بسیار ... بهتر بود و رشد قوی از آن ... و افاده و تفاوت در انواع ماهی

بلغمیه که بسرد و مزاجهای ... معنی را باید که در روغن بادام یا جوز یا شیرخشت بریان نموده با سرکه و ابکامه و سیر و دیگر ادویه حاره مثل صعتر یا خردل یا مصطکی بخورند و بر بالای آن فلفل و زنجبیل بپرورده بخورند و بعد عسل و جوارشات اصلاح نمود آن مینماید اهل سیاه باید در خوردن جلنجبین شکری با عسل بر بالای آن یا بعد از یکروز یا دو روز اسهال نمایند و محرور بر بالای ماهی سکنجبین ترش یا سرکه باید نوشید و آنچه در روی آتش کباب کرده باشند در معده سبکتر و هضمی را مناسبتر از آنست که در روغن بریان کرده باشند و اصلاح ماهی شور و قاق و سکباج آن لیف نموده شکری باید نمود و اگر از خوردن ماهی تشنگی پدید آید رب سفرجل بنوشند و گفته اند که شراب بالای ماهی ابلاک ماهی و جمیع اکل آن میشاید سمن روغن گرم و تر است در اول و در کهنه ان حرارة بیشتر است و آن مولد صفرا است در محرورین و مرخی معده بلغمی ضعیف است و مولد امراض رطبه و مصلح آن محرور نیز ترشیها است و در غیر ایشان زیره و مراز یانه و جوارش عود سمون شرطه آن نیز مایل بحرارت و رطوبت است غذای آن بد و بلغمی است و مولد سنتیل الصعر است و مصلح آن چیزهای شور و زنجبیل و اسپ و سرکه پرورده است سنا گرم است در دوم خشک است در اول معطش دیگر است مصلح آن بنفشه و آب فواکه است و شربت طبیخ ان بهتر از جرم وی است سنبل حرارت آن نزدیک بدوم و یبوسته ان در اول درجه دوم است و مضر است بکرده و مصلح ان کتیرا است و گفته اند که طباشیر سنبوسج گرم و تر است مضر است بمعده و تشنگی می آرد و مصلح آن شربت لیمو و سرکه است سورنجان گرم است در اول سیم و خشک است در دوم معده را بد و نفیت مضر است دارد شتهای قطاعیت ... سیاه و سرخ آن جنس ادویه مسهله در معده میکند و آفات عظیمه می آرد و در ان سمیت است نمی باید که استعمال کنند مصلح سورنجان کتیرا و شکر و زعفران است و در وجع مفاصل با فلفل در دیره استعمال باید کرد سویق حنطه است گندم گرم و خشک است در اول و دیر سلیز د و نفاخست و مصلح آن آنست که آب گرم بشویند و با قند بخورند سویق الشعیر است جو سرد و خشک است و قابض و منفخ است مصلح ان نیز قند است بلا انکه مبرودین و مرطوبین و صاحبان نفخ شکم و درد پشت و انثیین و مثانه و برا ... از هر دو نوع سویق احتراز اولیست و اگر محتاج گردند بخایند و جلاب بزنند با بشویند

ابرومن حبة الخضرا یا زیت کهنه با روغن جوز چرب نموده و فلیلی از راز یانه یا زیره اضافه کرده تناول نمایند سیاوشان برگ شیطرج است سرد و خشکست در آخر دوم مضر است بسپرز مصلح ان زعفران بود شاهتره مرکب القوت است از حرارة و برودة ظاهری و خوشکست در دوم مضر است بطحال مصلح آن هلیله زرد است شاه بلوط آنچه شیرین باشد مایل بحرارت لطیف و خوشکست در اول و اصحاب استسقا نافعست و مضر است بمعده و روده را میرکب ماند و داده ان بد است و مضر است بحلق و سینه مصلح آن قند است شبت گرم است در آخر دوم و خشکست در آخر اول محرور را موافق نیست و اد مان آن مورث ضعف بصر است و قطع منی میکند و بدماغ مضر است مصلح ان سکنجبین ساده و لیمو و غوره است شحم پیه قوت هر پیه ای بحسب حیوانیست و مرخی و مغثی است اصلاح آن ابو بیای شور کرده و زنجبیل و ترشی ... است شعیر جو سرد و خشکست در آخر اول و گاهی از انکه حرارتی نیست و ان مولد مغص است گویند مضر است بمثانه مصلح ان جهة مغص بریان کردنست و بجهة مثانه انیسونست و نفخ ان بطبخ زایل میشود بخلاف باقلا شلجم گرم است در دوم تر است در اول و نفاخست مصلح آن جوارشات بادشکن است مثل کمونی شونیز سیاه دانه گرم و خشکست در اول سیم مضر است بگرده مصلح آن آنست که در سرکه بخیسانند و پخته کرده کتیرا است شهدانج شاهدانه گرم و خشکست در اول سیم و دیر هضم و بد خلط و مصدع و مقطع منی و مظلم البصر است و معده را مضر است مصلح آن آنست که اندکی بریان نموده بانفراد و ام و خشخاش و قند بخورند و بر بالای آن سکنجبین صعتر اویشم گرم و خشکست در آخر دوم و حرارت آن اقویست مضر است بمحرورین و گویند بجگر گرم مصلح آن سرکه است صمغ عربی معتدلست مایل بحرارت خشکست در دوم و اسهال مضر است بسفل و گویند بمعده مصلح آن کتیرا است و معده اسفرجل صندلین هر دو سرد ند در اول سیم و خوشکند در اواسط دوم و در جائی در طلب تبرید باشد استعمال سفید ابتر و مناسبتر است و در جائی که مراد تجفیف باشد سرخ انسبست و هر دو مضر ند بآواز باه را قطع میکنند مصلح اول جهة آواز نبات است و جهة باه خصیة الثعلب طباشیر سرد است در دوم و خشکست در سیم مضر است بریه مصلح آن گلاب است با رب السوس طحال سپرز سوداوی الطبیعة و ردی الکیفیة والغذا است

حرف السین

حرف الصاد

حرف الطا

اصلاح

و مولد سودا و امراض است مصلح آن مداومت بر ترشی کبر است و اگر اکثار بادمجان نموده باشند
شقیقه مبتلا از سودا لازم آید و اگر با پیه و دنبه گوشت و در جبر برده آگنده و پزند رواست و کم و غذا اصلی
آن نیک میشود و شراب ریحانی صافی نیز اصلاح آن مینماید طرخون گرم و خشک است در وسط
سیم نافخ و دیر هضم است و اکثار آن همه کس را مضر است و آن خون را میسوزاند و قطع باه میکند
و لون را فاسد میسازد و تشنگی می آرد و گاه احداث ورم در حلق نیز مینماید و باید که استعمال
کنند مگر آنکه تازه و آبدار و نورسته باشد و با کرفس باید خورد تا دفع ضرر آن بکند و گاهی
گاه بو تشنگی را کم میکند طیهوج معتدل است در حرارت مایل به برودت اکل آن باید مگر اقویا
و مرتاضین را و جایز نباشد نافعست از امراض حاره اما مصلح آن اقویا آنست که هریسه کنند
طین ارمنی گل ارمنی سرد است در اول خشک است در دوم مضر است بطحال مصلح آن گلاب است
عدس معتدل است در حرارت و برودت خشک است در دوم و نفاخ است و ادمان اکل آن تاریکی چشم می آورد
و لب را و اعصاب در زیر مضر است و خون را غلیظ و بول را کم میکند و کثرت آن مولد امراض سودا
ویه صعبه است مثل جذام و سرطان و اگر با شیرینی مخلوط بخورند یا با شیرینی بعد از آن [illegible] دل
مانند [illegible] قوی احداث میکند و اگر با نمک سود بپزند در غایت فساد و ردائت میشود مصلح آن
آنست که با سرکه نیکو بپزند و بعد از آن روغن بادام بخورند که نفخ آن را زایل میکند و کسی که مضطر باشد آن
آن باشد هرچند وقت شقیقه مبتلا از سودا و [illegible] کرده و بهترین اصلاح آن آنست [illegible] کم
مقشر نموده با برگ چغندر و گوشت فربه چرب بپزند و سر دیگ آن را بباید پوشید چون
بپزد با سرکه بخورند روغن کنجد [illegible] عسل گرم و خشک است در دوم حرارت آن اقوی
است و زود مستحیل بصفرا میشود و جوانان و محرور را مضر است خصوصاً در اوقات حاره
اکثار آن مهیج قی و عطش است و نیز مطبوخ آن محدث نفخ و محرک سعال و [illegible] است
احداث قولنج مینماید بهتر آنست که کف آن را گرفته بخورند و مصلح آن ترشیهاست مثل سرکه
و انار ترش و ربوب میوه های ترش با یخ سرد کرده عصفور گنجشک گرم و خشک است در دوم مضر است
بمحرورین و لب باشد که تولید خناق کند و برطوبات اصلیه مضرت دارد و اخلاط صفراوی
از آن پدید می آید و بریان آن دیر هضم میکند و [illegible] استخوان آن کوفته و ناکوفته اجتناب واجب

حرف العین

باشد و باشد که وبری و اسهال موت [illegible] سحج گردد مصلح آن محرور را انار ترش و غوره است و در روغن
بادام مطجن نمودن و با آبکامه خوردن اصلاح آن مینماید و سکنجبین نیز مصلح آن است
علک هر صمغی که در آب حل نشود آن را علک گویند عنبر گرم است در دوم خشک است در اول
شم آن و اکل آن محرور را مورث ماشرا و حمرت و غلیان خون است و اکثار آن مضر است
بامعا و گویند بالخاصیه مضعف جگر است اصلاح بوی آن بیهوش شدن کافور و خیار و شرب
سکنجبین و مکیدن به ترش است و از جهت امعا صمغ عربی عنب انگور گرم تر است در آخر درجه
اول و نوعی را که مسمی است بشهانی و در قزوین نیکو می باشد گرم ترین اقسام انگور است
و انقدر که محرور را نافع میرود [illegible] مضر است و جمیع انواع انگور بمعده های ضعیف کثیر النفخ و الحرارت
و معتادین قولنج مضر است مگر شهانی که از شدت حرارت تحلیل نفخ آن مینماید و اکثر انواع انگور
مرخی معده است مگر آن نوعی را در قزوین مشهور است بیزندانی را از خصوصیت خاصیتی است
دیده ایم که بعضی معده های ضعیف را دباغت نموده و تقویه نیز کرده است و باید انگور را
با دانه و پوست نخورند زیرا که تخم آن بطی الهضم است و پوست آن معده و امعا را بد است
و مولد نفخ و ریاحست و مکبود و مطحول را از تناول انگور حذر باید کرد و بسیاری نیز مضر است
و تشنگی می آرد و اصوب آنست که بر طعام مقدم دارند و شرب آب سرد بر بالای انگور
مفسد و مغیر طبع است و موجب اطلاق [illegible] آن میکرده و مصلح عنب را زیانه و زیره است
از هر دو یکمثقال و کبد و طحال را سکنجبین و مکیدن انار میخوش [illegible] اصلاح شهانی [illegible]
نباید کرد عناب [illegible] آنست که در حر و برد معتدل است و تر است در اول [illegible] مضر است
و مضر است بمعده های ضعیف بلغمی و اکثار آن منفخ و مرخی است مصلح آن مویز طایفی یا کشمش و قند
است عود گرم و خشک است در دوم و گویند مضر است بسفل و بحرارت امراض حاره و [illegible]
را بدست مصلح آن گلاب است و در بخور کافور غار حب آن گرم و خشک است در سیم
و مضر است بسینه مصلح آن کتیرا است غبیرا سنجد سرد است در اول خشک است در دوم و مضر است
بقوت باصره و گویند بمعده مصلح آن قند است غزال آهو گوشت آن گرم و
خشک است بریان آن بد است و دیر هضم میکند و [illegible] بد ترین چیزها است

حرف الغین

اصلاح

اصحاب قولنج را و استعمال آن با سرکه بد است مصلح آن آنست که در آب بپزند و در روغن بادام
یا کنجد مطجن سازند و اصحاب ریاح و مبرود [illegible] در روغن جوز یا زیت آنسبت و مصلح مشوی
آن سکنجبین است و مکیدن میوه های ترش قابض فجل ترب گرم است در سیم خشک است در
دوم و مولد ریاحست و اگر قبل از طعام تناول کنند مانع انحدار و استقرار غذا میگردد و بعد
مایل میگرداند و استکثار آن منی و مضر است بچشم و سر و دندان و حلق و [illegible] می آورد و مهیج
امراض زنان و مولد شپش است و فضلی بد و سریع التعفن خصوصا در معده از آن حاصل میشود
و منجورست مصلح آن جهت منع احداث غثیان نمکست و زیره و در سرکه پرورده مصلح اکثر مفاسد
آنست و سرکه نیز منع اکثر مضرتهای آن میکند و لهذا گفته اند که [illegible] فرخ الحمام
کبوتر بچه که هنوز خوب پرواز ننموده باشد گرم تر است مولد خون غلیظ میتن و مهیج [illegible]
و تب باشد که اکل آن احداث [illegible] مفرط کند و از خاصیه آنست اضرار بدماغ و چشم خصوصا
بریان آن و مداومت بریان آن خصوصا با ادویه حاره و سیر موذی بجذام میگردد خصوصا
در اطفال و مزاجهای تند و در امزجه ایشان [illegible] مداومت بشرب [illegible] مینماید مصلح آنست که در
ترشیها مثل سرکه بپزند یا با آب غوره و کشنیز خشک و تخم خیار بخورند و بر بالای آن شربت
به و انار میخوش بخورند فراریج جوجه و مراد از جوجه ماکیان و خروس است و طبع آن سرد و
تر است با اعتدال و مضعف باه است بالخاصیه اصلاح آن آنست که در آب بپزند و با ادویه حاره
مطجن نمایند جهت مبرود اما بواسطه محرور با کشنیز خشک اکتفا نمایند فرس اسب و آن گرم تر
[illegible] اکل گوشت آن اگرچه احداث [illegible] میکند و لیکن مستلزم
فساد و قلب نیز است و این هر دو معنی [illegible] افتد و دیگر آنکه اکل آن محرور
را بسیار مضر است خصوصا مشوی و خصوصا آنکه بر بالای آن شراب بنوشند که بغایت مضر است
مینماید اصلاح آن چنانست که در آب [illegible] بپزند و با کشنیز خشک بخورند و چیزهای که آنرا زود
میگذارند بر بالای آن بخورند و خوردن شیر و دوغ بر بالای آن جایز است و محرور را انار میخوش
باید مکید فستق پسته مغز آن گرم است در دوم معتدل است در رطوبت و در آن [illegible] بسبب
حرارت است و هرگاه [illegible] پوست [illegible] بخورند مضر است بمعده و مفسد طعام است و مضرت

حرف الفا

روغن آن بمعده [illegible] بالخاصیه و خوردن پسته احداث [illegible] و تب صفراوی مینماید و مضر است
بجگرهای گرم مصلح آن جهت معده آنست که قلیلی از پوست بیرون آن با مغز بخاید و از مصلحات آن
سرکه و انار ترش و سماق ترش خشک و تخم خیار است فطر الاکول سماروغ سرد است [illegible] و تر است
و دیر هضم و غلیظ و مورث عسر البول [illegible] است و ادمان و اکثار آن محدث سکته است و [illegible]
سحج و [illegible] آنست که با آب امرود [illegible] خشک و [illegible] بپزند [illegible]
[illegible] شراب بر بالای آن بخورند فلفل گرم و خشک است در آخر سیم و آن مضر است
بمحرورین و جگرهای گرم و خشک و جثه هایی که خون در بدن ایشان کم باشد و صاحبان قرحه
[illegible] و مجاری بول باشد و همچنین محرور را [illegible] مضر است و ادمان آن
منی را خشک میکند و مضر است بگرده مصلح آن سرکه و ربوب میوه های ترش و آب برف و [illegible]
مانند آن [illegible] اصلاح میکند و عسل دفع مضرت آن از گرده مینماید فوذنج پودنه گرم و خشک است در اوایل
سیم و مضر است بگرده و قطع باه [illegible] مصلح آن کتیرا [illegible] است فاقله
گرم و خشک است در آخر دوم [illegible] مضر است بسفل مصلح آن کتیرا است و گویند [illegible] مصلح آن [illegible] فقاع
[illegible] و آخر دوم و اکل [illegible] مورث ریاح و قولنج [illegible]
[illegible] است و از تعفن [illegible] امراض صعبه [illegible] می
آید مصلح آن آنست [illegible] محرور [illegible]
[illegible] گاه [illegible] آن [illegible] نمی یابد
[illegible] و محرور محتاج باصلاح نیست مگر آنکه شراب یا قلیلی از [illegible] بخورد و از مصلحات [illegible]
که مانع فساد و عفونت آن میگردد و همچنین مویز [illegible] نیز مصلح است فدید [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] و مخفف بدن و [illegible] و جرب و خارش و [illegible]
مضرت بدماغ و اکثار آن خصوصا بر جوع و بر شراب [illegible]
[illegible] طبخ [illegible] مصلح آن آنست که [illegible]
[illegible] و با زیره [illegible] مطیب سازند [illegible]
مطیب کرده [illegible] طبخ آنست [illegible] برگ چغندر و [illegible]

حرف القاف

باشرحه و سکه و روغن یا روغن کنجد یا روغن بادام و از خوردن ان کرب و تشنگی بهم رساند سکنجبین
سرد کرده بنوشند و اگر خشکی حلق و خشک و تشنگی پدید آید بی کرب و حرارت جلاب
یا شوربا های چرب بنوشند و متوضیات نیز به اصلاح و ازاله ضرر ان مینماید **قرنفل** میخک گرم و خشک
در سیم و گویند مضرت بگرده و گویند بگرده و مصلح ان صمغ عربی و گرده را فوفل است **قرع** کدو
سرد تر است در دویم و در معده اهل صفرا خلطی که بر خورند و مستحیل بان بشود خصوصا بلغم والا بی نفع [illegible]
پدید می آید و چون با اغذیه تناول کنند مایل میگردد بانچه طبیعت ان اغلب از نو است و چون
از معده منحدر نگردد و در ان فاسد شود سم مهلک میشود و موافق مبرود نمی و سوداوی است و از
خامیه است ایراث قولنج بارد و مصلح آن مبرود انرا آنست که با زیت مطبخ کرده با فلفل مطیب سازند
و شراب صرف بر بالای ان بنوشند و جوارشات بخورند و خردل و ابکامه نیز مصلح است مرارت نزا
و بالجمله اصلاح بردان با ادویه حاره است و اما مصلح ان صفراوی مزاجان را آنست که با آب غوره
یا انار یا سرکه و روغن بادام حمل آورند و آنچه دفع مضرت ان از معده و روده مینماید آنست که با به
شیرین و ادویه حاره بپزند و خوردن ان با شیر مضر است **قرطم** کاجیره مغز ان گرم است در
دویم و خشک در اول مضرت بمعده و شیر در معده می بندد مصلح ان انیسون و شیر [illegible] است
قصب السکر نی شکر گرم است باعتدال و تر است و مولد نفخ و ریاح است خصوصا اگر بعد از طعام بخورند
و مرخی معده است و رازی گوید که امتصاص کثیر ان بر فوق طعام منفخ معده و بطن و مکرب و مسودی
و سبب ان مدر و مخفف طعام است و اکثار ان اسهال و اشتها [illegible] میکند و مضرت اطفال مصلح آن
آنست که پوست انرا بکنند و با آب گرم بشویند تا نفخ ان زایل گردد و گفته اند که در آب یکدو
جوشش داده استعمال کنند **قلب** دل گرم تر از سایر اعضاست و خشک و صلب و دیر هضم است
و غذای ان بد است و قوت هاضمه در هضم آن بسیار رنجه میگردد و احتراز از اکل ان خصوصا
از شوی ان اولی است و قلوب طیور شدید الحراره است و بهمین اعتبار [illegible] نیز و از طیور [illegible]
شدید الیبوسه است پس اگر مضطر باکل ان گردند باید که در سرکه ابدا بخیسانند با جامه [illegible] بخورند
و بعد از ان ابزره و صعتر و فلفل بخورند **قنابری** برغست است گرم و خشک در اول و خوردن ان
زیاده است مولد سودا است خصوصا مملوح ان مصلح آن آنست که در روغن بسیار بپزند تا اسهال نشود

و روغن

حرف الکاف

و روغن بادام اکثر است **قنب** اسم شجره شهدانج است و این شجره مرکبة القوی است از حرارتی لطیف
و برودتی کثیف خصوصا برگ سبز ان و پوست ان بغایت است پس چون تناول کنند اول بخار بد
حاران فعل میکند و انبساط و فرح و برافروختن اعلات مینماید و چون ان جزو لطیف مفارقت
کرد اجزای بارده کثیفه ظهور نموده تخدیر و تکثیف و تغییر لون و کشف حزن مینماید و بالجمله مؤذی
دماغ و قوی و مورث کسل و حزن و خوف و فزع و مولد اخلاط بد و صداع و ظلمت عین و تبعضی
طبیعت است و اکثار ان بیوست و تبرید قاتل است و انچه بریان ناکرده ان ضعیف و مورث
نفخ و قراقر است مصلح ان سکنجبین و مکیدن میوه های ترش و آب سرد است و ترشیها [illegible]
و اکالها بعد از ان بغایت نافعست **قنبیط** کرنب رومی که صلب و مدور است و ان مرکب القوی است
از رطوبتی ردی غلیظ و حرارتی مفتح محلل و از حیثیتی بارد و غذای ان بد و مولد خون غلیظ تیره سوداوی است
و مورث ظلمت بصر و سده و ضعف دماغ و دیدن خوابهای بد و تخیلات فاسد است و اجتناب
از ان اکثر است مصلح ان آنست که در آب بپزند و از ان آب بیرون آورده با گوشت فربه و روغن
پخته و با سرکه و ادویه حاره بخورند **کافور** اگرچه این [illegible] در مفردات کتاب [illegible] مشهور نموده
رد دلایل برودت آن کرده و دلایل و براهین بر حرارت ان ذکر نموده و در آخر بمرکب قوای ان [illegible]
قایل گردیده و لیکن اشهر بلکه اصح آنست که سرد و خشک است در اخر سیم مضعف شهوت جماع بلکه قاطع
آنست حتی آنکه [illegible] ان منقص باه است و اکثار شم ان بخوابی می آورد و شرب آن خصوصا
که اکثار نمایند قطع اشتهاء طعام و [illegible] معده مینماید و ان حابس طبیعت و مولد [illegible] کرده [illegible] است
و موی را زود سفید میکند تعدیل ان با مشک و عنبر و زعفران باید کرد و از روغنها روغن خیری و [illegible]
مصلحات آنست بنفشه و نیلوفر **کاشم** کوله بر گرم و خشک است در سیم و در محرور صداعی سریع الزوال
احداث میکند و گویند مضرت به مثانه است مصلح ان سرکه است و شم کاشم [illegible] و در سرسام [illegible]
مثانه [illegible] و گفته اند که بچشم ضیاء است **کبر** شکوفه ان بجمیع اجزاء گرم و خشک است نزدیک بسیم و مورث
جرب و صداع و حکه است خصوصا در محرورین و [illegible] معده [illegible] و آنچه نزدیک آب رسته
باشد منفخ و معطش است و گفته اند که کبر مضر است بمثانه و گویند بگرده نیز مصلح ان آنست که
در نمک بپرورند تا تلخی ان زایل شود و بعد از ان با کشنیز در سرکه بپرورند استعمال اکل ان اکثر است

و باید در قبل از طعام یا در وسط آن بخورند و مبرود را عسل نیز حاجت است [illegible] مضرت ان بگرده ولیکن
از ادهان و اکثار محلل آن بهم بحجت و دماغ نیز صالح نیست مصلح ان زرده بیضه نیم بخته است
و غرغره نمودن با آب گرم و مصلح قرحه مثانه اسطوخودوس و حبه گرده خولنجان و عسل است **کبد**
جگر گرم و تر و ثقیل و دیر هضم و غلیظ الغذا و عسیر السلوک است در مجاری و اکثار ان بد است مصلح
ان آنست که با بکامه و زیت مطبخ کنند یا قطعهای کوچک ساخته [illegible] در روی
اخگر کباب کنند و با سرکه و دارچینی و کشنیز خشک بخورند و مبرود با فلفل و کرد یا بخورد و بعد از ان
جوارشات هاضم گرم **کباب** گرم است و مضرت بمعده های ضعیف انرا که دیر هضم است [illegible] است
مصلح الطریفل صغیر است **کبیرا** معتدل است در حرارت و برودت و رطب است در اخر اول
گویند مضرت است بسفل مصلح ان انیسون و گویند مولد سده است مصلح ان کرفس است
کرنب نبطی گرم و خشک است در اول و خوشتر ان زیاده است اکثار آن مولد خون غلیظ و سوداوی [illegible]
سوداویه مثل مالیخولیا و بواسیر است و موافق محرورین نیست و مضرت بمعده و چشم و منحز است
اصلاح ان طبخ آنست با گوشت فربه و روغن بادام و مبرود را با خردل و سیر باید خورد و مرق [illegible]
بر بالای ان باید نوشید **کرفس** گرم و خشک است در دوم مضرت به اکثار ان صرعست
حتی آنکه اگر حامله اکثار ان کند فرزندی که متولد گردد مصروع یا مجنون خواهد بود [illegible] نیز
از ان پرهیز باید کرد و اکل ان کسیرا که عقرب زده باشد یا حیوان دیگر سم انرا بقلب رساینده
موجب هلاک میگردد و همچنین نیز اگر قبل از ان بخورند [illegible] در این معنی اولیت مصلح ان [illegible]
[illegible] و گویند بچشم مضر است و مبرود محتاج باصلاح نیست مگر آنکه اکثار کنند و محتاج [illegible] مثل
مثل زیره و انیسون خواهد بود و محرور را باید که در سرکه بپرورده تناول نماید و از مصلحات ان کاهو است
کراث گندنا گرم است در سیم خشک است در دویم مورث تاریکی چشم و ثقل سر و فساد دندان است
و نافخ و منحز است و مضر است بمثانه و قرحه گرده و بمعده و محرورین و کم کردن مضرت ان به اصلاح
ان چنانست که چند مرتبه در آب جوشانیده آب انرا ریخته آب دیگر نمایند بعد از ان در آب
سرد بگذارند تا طعم ان تغییر کند و نفخ ان زایل گردد پس با سرکه و [illegible] مصلح آنست
بخورند و روغن نیز از مصلحات ان است و باید که بعد از اکل ان بسرکه مضمضه کنند **کرویا** گرم

خشکست

خشک است در اوایل سیم گویند که مضرت به ریه مصلح آن عسل است یا صعتر و گویند مضعف بدن است
مصلح آن نمک است **کرش** شکنبه سرد و خشک است و در ان رطوبتی لزجه هست و ادمان آن
مولد بلغم بسیار عسر الخروج است و هر چند چربتر بحرارت مایل تر و غذای ان بیشتر و هضم آن دیرتر است و
شکنبه گاو بغایت غلیظ و دیر هضم است مصلح شکنبه چربیست که ملطف و هاضم آن باشد مثل
سرکه شبت و کرفس و سداب که با آن بپزند باشند و معتاد آن باید که تعهد جوارشات مسهل نماید
و اصلاح شکنبه گاو آنست که با کرفس و سیر و فلفل و خولنجان در سرکه بغایت مهرا نمایند **کرکی**
کلنگ گرم و خشک است و یبوست آن غالب است و آن محرورین را بد است خصوصا بریان کرده مصلح وی
آنست که بعد از ذبح یک شب و یکروز بگذارند بعد از ان یکمرتبه در نمک آب زنند بعد از ان در سرکه مهرا نمایند
و اگر خواهند که بریان کنند شکم آنرا [illegible] کنند [illegible] نمک و انیسون پر کنند و بعد از خوردن آن اشیاء شیرینها
مثل قند یا نبات میل نمایند **کزبره** کشنیز مرکب القوی است از برودت کشنیزی که در آن قبضی است
و حرارتی لطیف مایی و حکم مرغالب است پس سرد و خشک است و ازانجهة اکثار آن از جهة فرط تبرید
موجب هلاک میگردد و تازه آن دیر از معده میگذرد و قطع باه میکند و همچنین است اکثار از یابس آن
و بالجمله کشنیز بد است بصاحبان ربو و نزله و علة سینه و کثرت اکل آن مولد اخلاط ذهن و ظلمت
بصر و خشکی منی است مصلح آن عسل است یا سکنجبین سفرجلی و این بهتر است و صاحبان
علة سینه که محتاج اکل آن گردند باید که با حلواهای بخورند که ادویه سخنه ملطفه داشته باشد
کشنج بهترین اقسام سماروغست به ترکی آزاد و بلان گویند و سردی و خشکی آن کمتر از سایر
اقسام کماة است و آن با خشکی جوهر خالی از رطوبتی غریبه نیست و آن دیر هضم و غلیظ الغذا است
و غذاهای آن کمتر است اصلاح آن با بکامه و زیت و ادویه حاره مثل دارچینی و فلفل و صعتر و نمک
باید کرد **کلیه** گرده و آن نسبت بسایر گوشتهای بدن حیوان سرد و خشک است و خلطی بد و غلیظ
و سریع الفساد از ان متولد میشود و بغایت دیر هضم است و بر معده ثقیل است گذرانیدن آن اصلاح
آن چنانست که در [illegible] که ذبح حیوان میکنند بریان [illegible] یا اگر زیت یا روغن کنجد بر آن مالیده مع پیه که
دارد بریان نموده مبرود با نمک و فلفل و دارچینی بخورد و محرور با نمک و کرد یا مصطکی و سرکه بخورد **کمثری**
امرود سرد است باعتدال و در ان قبضی هست و نوعی از ان سرد است در اول و خشک است در دویم و بعضی

ازان رطبست و هرچند شیرین‌تر باعتدال نزدیکتر و بحرارت مایلتر و هرچند قبض و عفوصه دران کمتر پست
آن نیز کمتر است و آن بغایت کثیر الریاح و بطی النزول است و بر معده ثقیل و مهیج قولنج و نفخست و
مضرست بعصب خصوصا که مایل بترشی باشد و بالجمله مبرود و مشایخ را بد است اصلاح آن چنانست
که مقشر نموده بخورند و بعد ازان عسل و جوارش کمونی تناول نمایند و بعد از اکل آن از خوردن آب
سرد و طعام غلیظ اجتناب نمایند و بهترین اوقات اکل آن بعد از نفوذ کیلوس طعام و نزدیک خروج
ثفل آنست و امتصاص بسری ازان بر فوق طعام جایز بود و اگر اکثار ازان خواهند قبل از طعام شاید
و در روز تناول آن تقلیل غذا واجب باشد و محرور را احتیاج بمصلحی چنان ندارد و مبرود و مشایخ
و اصحاب نفخ را از بادیه مصلحی نیکوست و رازی گوید که اصلاح آن بادویه که جامع اسهال و انهضام
باشد مثل تری و شهریاران و بهترین مصلحی بد منین و سنکرین از اسفوفیست که از تربد و زنجبیل
و قند مرکب باشد **کمون** زیره گرم و خشکست در اول سیم و اکثار آن رنگ رو زرد میکند مصلح آن
سرکه است **کندر** گرم است و در دویم خشکست در اوایل و اکثار آن بسا باشد که مورث جذام یا بهق سیاه
گردد و باشد که صداع آورد و بریه نیز مضرست مصلح آن عناب یا سکنجبین سفرجلیست و کثیرا
از رفارسی **لبن** شیر بدانکه انواع شیر باختلاف حیوانات آن در طبع و فعل مختلف میباشد مثل
آنکه شیر خر و شتر بنابر کثرة مائیة جالی و غسال و ملطف است و شیر گاو از جهة کثره دهنیه گرم‌تر است و شیر
گوسفند بسبب غلبه جبنیه سرد و غلیظ‌تر است و در شیر بز دهنیه نسبت بشیر گاو و جبنیه نسبت بشیر
گوسفند و مائیة نسبت بشیر خر و شتر کمتر است لهذا آنرا اعدل الالبان گرفته‌اند و بالجمله چون شیر
باشد خالی از حرارتی نیست و چون زمانی بر آن بگذرد و یا منجمد گردد حرارت زایل میشود و شیر
هر حیوانی نسبت بگوشت و اکثر اعضای وی سرد و تر است و شیر حیوانی که مدت حمل آن
بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان باشد بدست و لهذا شیر گاو از جهة تساوی مدت حمل بهتر است
و شیر موافق نیست گروهی را که در سپرز یا جگر ایشان علتی یا در عصب ضعفی یا در سر صداعی
یا سدر یا صرعی بوده باشد و همچنین جمعی را که در معده ایشان صفرا و در مزاج برودت و بلغم
یا در دل خفقان رطب یا در شکم ریاح و نفخ یا در احشا ضعف یا در باطن ورم یا در چشم ظلمه
یا از موضعی سیلان دم یا در برازمرار غالب یا در بدن مرضی از امراض بلغمی و ریحی بوده باشد و همچنین

حرف اللام

محمومین و اصحاب عطش را مضر است و اسکثار شیر مولد تب و برص و شپش است و در اوقات
حاره زود مستحیل بفساد میگردد و شیر زمستان غلیظ است و بز نان آبستن مضرست و مورث
سده و سنگ گرده و فساد لثه و دندان است و مضرست بکلیتین از جهة تولید حصاة و مصلح
آن عسل است و از جهة حفظ دندان مضمضه نمودن بشراب یا ماء العسل و گلاب و سرکه است
و از جهت نفع جوارشات کاسره ریاحست و از مصلحات لبن استفاف نانخواه و کندر است
و از جمله انجع تقلیل نفخ آن همانا جوشانیدن است و خوردن کشمش بعد ازان و رب میوهای
ترش منع استحاله آن بصفرا مینماید و بالجمله در سرعة خروج آن از معده سعی باید نمود و از
مداومت آن احتراز باید کرد و اگر بسیار محبوب طبیعت باشد از یکروز در میان نباید گذشت
و تا چهل روز از ولادت حیوان نگذرد خوردن شیر آن ممنوعست و از جمع میانه شیر تازه
و جبن و فواکه رطبه و چیزی که اندک حموضتی در آن بوده باشد خصوصا ریباس منع تمام نموده‌اند
جالینوس گوید که هرگاه از بختن لبن در معده خوف بود مع یسیری از عسل باید خورد و هرگاه مطلب
سرعة انحدار آن باشد مع قلیلی از ملح باید خورد و بالجمله شارب لبن یا از پستان میباید بمکد
یا بعد از دوشیدن بیفاصله زمانی بنوشد زیرا که هیچ چیز از لبن و منی از اثر هوا زودتر متغیر و فاسد
نمیگردد **لب** فلسر دو تر است بغایت غلیظ و بطی الانحدار است و از معده بصعوبه میگذرد و مهیج
قولنج و درد و نفخ معده و فواقست و مولد حصاة و سده است خصوصا با حلاوات تحلیه و مصلح
آن عسل است **لبن حامض** ماست سرد است در دویم و تر است مضرست بمعدهای سرد بلغمی دیر
هضم میشود و ماست و دوغ و شیر تمامی اصحاب قولنج را مضرست و مصلح آنها از جهة معده
و عصب بادنجان است و دور نیست که سیر مصلحی نیکو باشد از او همچنین نمک و فلفل یا سعتر و فلفل
لحم گوشت جمیع حیوانات گرم است مگر اکثری از اصناف ماهی که سرد است و بری هر حیوانی
و فحل آن و پرنده خشک‌تر است از اهلی و خصی و چرنده و بهترین گوشتهای اهلی گوشت گوسفند است
و مشوی و مطجن آن افضل از مطبوخ آنست و بهترین بری آهو و از طیور بهترین بری آن طیهوجست
بعد ازان دراج بعد ازان تذرو بعد ازان کبک و بهترین اهلی آن مرغ خانگیست و از سایر طیور
هرچند جثه آن عظیم‌تر و گردن آن طویل‌تر بدتر و ثقیل‌تر است و مولد حمیات ربعست و لحوم بریه نیز

تولید ربع مینماید و بالجمله لحوم غذای بسیار و خونی متین حاصل میگرداند و مضرست باصحاب راحت
و سکون مصلح آن ارتکاب ریاضت است قبل ازان و اخر هضم آن و محرور را باید که با سرکه و نمک و مبرود
با فلفل و نمک تناول نماید **لحم الحمل** گوشت بره گرم و تر است در اول مولد بلغم و باصحاب غشیان
مضرست مصلح آن مثلث یا حلوای شکر است و از جهة غشیان لعناع و هیل است
لحم الجداء گوشت بزغاله در رطوبت و یبوست معتدل است و حرارت آن کمتر و بریان آن مضرست
بقولنج و مصلح آن حلوای عسل است **لحم العجل** گوشت گوساله گرم‌تر است مضرست باصحاب علت
سپرز و مصلح آن ریاضت و استحمامست **لحم الجزور** گوشت شتر بسیار گرم و غلیظ الغذا و مولد سودا است
و مراد از جزور در کتب طبیه شتر بچه ماده است مصلح آن زنجبیل پرورده است **لسان** زبان عضوی
لحمی است و با آنکه سبک است بر معده زود میگذرد و سریع العفونه است مصلح آن طبخ آنست با سرکه
و اکل آن با زیره و گشنیز و خولنجان و محرور را با سرکه و گشنیز فقط **لسان الحمل** بارتنگ سرد و خشک
در دویم گویند که عصاره آن مضرست بسپرز مصلح آن مصطکیست و تخم آن مضرست بریه مصلح آن
عسل است **لسان الثور** گاوزبان گرم و تر است در اول و گویند مضرست بسپرز مصلح آن صندل است
و گویند مرخی معده است و مصلح آن سماق است **لوز حلو** بادام شیرین گرم و تر است در اول
دیر هضم است و طحین و سویق آن ثقیل است بر معده و مهیج صفرا و بطی الرسوب و تازه آن زود میگذرد
مصلح آن پس اگر بر معده ثقیل گردد عسل و شکر است و اگر از تازه آن اکثار نموده باشند جوارش
کمونی یا سفرجلی مسهل یا ابکامه است و شور کرده آن بر معده سبکتر است **لوز مملح** بادام شور
مایل بحرارت و یبوست است بهم است که ازان تخمه حادث شود مصلح آن قند یا نبات یا سکت
لوبیا سیاه چشمک سرخ آن گرم است در اول و سفید آن معتدل است و دران رطوبتی قوی جبرا
بیشتر از ماش و کمتر از باقلا و سایر حبوب و اکل آن مضرست باصحاب زکام و دماغهای ضعیف
و تازه آن مولد نفخ و خلطهای غلیظ بلغمی و خوابهای بد مفزعست و بالخاصیه مورث غشیان است
مصلح آن طبخ آنست بگوشت و خوردن آن با خردل و ابکامه و سداب و بعضی اوقات فلفل
و صعتر و نمک نیز اصلاح آن مینماید و از پوست بیرون آن احتراز اولیست **لیمو** ترشی آن هرگاه
بی پوست بیفشرند سرد و خشکست در سیم و اگر با پوست بیفشرند در دویم و مضرت آن باعصاب

حرف المیم

خصوصا مبرودین را نافع نیست و لیکن ضعیف المعده و الامعا و جمعی که از سرکه متضرر گردند آنرا
موافقتر است و اکثار آن با اکل آن بر ناشتا مضعف معده و مورث سحج است مصلح آن قند
و عسل است و جهة سحج لعابها با نبات و روغن بادام **ماش** سرد است در اول معتدلست در رطوبت
و یبس مایل باندک یبوستی بطی الانحدار است و با هر اکل میکند و مضرت بمعده است و دران اندک نفخی
است و محرور را اکل آن محتاج بمصلح نیست و لیکن مبرود و مشایخ و صاحبان نفخ را با جوارش
کمونی یا خردل یا مصطکی اصلاح باید نمود و مغز قرطم و روغن بادام و نخود ضرر آن از باه مینماید **ماء**
آب بادام که چیزی با آن مخلوط نگردد که موجب تغیر کیفیت آن تواند شد سرد و تر است
در آخر درجه اول و گویند برودت و رطوبت آن در غایتست و بالجمله مضرت بمبرودین
و اصحاب جراحت و قروح و بلغه و صداع و قولنج و استسقا و بثور یخ در مطوبین و در ازمان و بلدان
بارده و امثال و امزجه و ازمان حاره یابسه و لهذا بر تحلیل کثیر و در سن شباب انفع اشیا باشد
و لیکن اکثار آن موجب سستی بدن و ضعف هضم و فساد لون و بلادت و نسیانست **و گفته‌اند**
الماء مخرب الابدان اصلاح آن چنانست که در محل شدت تشنگی نشینند و مضعف مقداری که
سیراب توان کردید اکتفا نموده بنفس نوشند و لیکن شدت تشنگی که در محرورین موجب ضعف
قوت و حرارت گردد و خشکی دهان و ظلمت و امثال آن در مفرط الحراره بنابر شدت تحلیل و مفرط
البرده بنابر قوت تکثیف اعصاب مفرند و مضرت با نار و از قولنج عمل زیاده بر دا غلست
و نفع آن بالعکس در ما حار صنفان باشد **ماء المطر** بنابر لطافه سریع التغیر بود و لیکن قبل از تغیر
او بیش و اکثر تر طیبا از سایر میاه بود زیرا که العقدر برارض اتفاق نبوده که کسب یبوست ارض بد
با جو هر یابس آن مختلط گردد و ماء المطر انسب از فصل ربیعی بود زیرا که حرارت شمس ضعیفست
و تحلیل و دواز آب بکرا لطف آن داده در شیر کار و فایت بخلاف صیف که کار و فا
در آب بسیار و جو مملو از غبار بود و مطر مختلط بدان نازل گردد و الجره مانده نیز بسرعت تغیر و تعفن
پذیرد خصوصا که هوا جنوبی بود و در شتا بعکس این باشد خصوصا که هوا شمالی بود و مطر آن شیء متوسط
الامر باشد **ماء البارد و جمد** آب بسیار سرد مضرست بسینه و ریه و زکام و نزله و سده و هرچند سرد تر
باشد در افراط معده و جگر و قوت باه و اعلات قولنج و صداع و نفث و هضم قوی‌تر و تدبیر حرکت

مصلح ان شراب و مصطکی و عود است **ماء الثلج و الجمد** آب برف و یخ مضرست بعصب و احشا و سینه و حنجره و مفاصل و دندان و باشد که کزاز آورد و شربان بر ناشتا که رطب المزاج است اعدا ان یخ و جمد را و از میاه امطار و عیون است زیرا که در یخ بخار و فانی و حرافه و صدای عرضی است و بجماد و اجسام لطافت نباشد و لهذا ازاوبه کاله او رجعت مینماید و رقت و لطافت سابق در ان نمیباشد لهذا مقداری که قبل از انجماد بوده از مذاب آن حاصل نمیگردد مصلح ان ریاضت و استحمامات **ماء المالح و المر** آب شور و تلخ مثل ماء البحر بنا بر لذع و حدت اولا اطلاق بطن و بسبب جلات بعد از ان اعقال و ماء المرابدا اطلاق مینماید و از خاصیت انها احداث ظلمت بصر و گرانی گوش و سرد و لا غرسازی بدن و خارش و جرب است مصلح و تریاق ان چرب ها و شیر خوردنست و در ابهای ارض سردی که در ان سنبل نباشد و تو تیای طوره بچشم کشیدن و روغن چیزی بگوش چکانیدن دفع ضرر ان مینماید و اگر آب شور و یخ را التقطیر کنند شیرین و خوش میشود و گفته اند اگر ظرفی از موم بسازند و در آب تلخ و شور اندازند آب شیرین درمیان ان ظرف جمع میشود و اصلاح آب یخ را بامتزاج جلاب باید کرد و چیزهای شیرین بعد از ان تناول نمود **ماء الآجام** آب نیستان مضرتان بلاده بر انست که تغییر توان کرد و همچنین ابهای متعفن که رنگ و بوی آن تغییر یافته باشد اولی انست که تا توانند از ان اجتناب نمایند و اگر بشربان مضطر گردند بر ابهای ترش مثل سماق و غوره و ریباس ممزوج نمایند و مرات قویه بعد از ان بنوشند و پیاز خام را بمقاومت آن و اکثر ابهای بد خاصیت عظیم است **ماء الکدر** اب تیره که اجزای ارضی با آن مخلوط باشد مولد سده و ریگ گرده و مثانه و مفسد اعلاست مصلح ان شراب و سیر ابهای ملطف مفتح و نعشت مثل سیر و پیاز و کندنا است و اگر قلیل از اشیای لیسانی با مغز دانه زرد الو یا اخگر افروخته بجهت تعلیب صلابه کرده در ان اندازند صاف مینماید **میاه بد** که اصلاح اکثر ابهای بد که مخلوط باچه بر آن میکذرد گردیده باشد مثل کبریتی و شبی و مانند آن چنانست که چون بشربان مضطر گردند باید که ظرف مدتی بگذارند تا صاف شود بعد از ان بر بالای کل خالص صاف نمایند و جاسی ابرا بنوشند و میوه‌های ترش بعد از ان تناول نمایند و از جمله انچه اصلاح جمیع ابهای بد مینماید و دفع مضرتان میکند طبخ و تصعید و تقطیر است یا ممزوج نمودن بسرکه و پیاز خام بهترین مصلحات است

بد انکه بهترین میاه و در معونه هضم و حدران بر معده انست که مع مابنیه من الصفات المشهوره للطباخ الطبیخ بمن البقول و الحبوب اسهل و اسرع باشد و بهترین ظروف جهت حفظ آب ظرف چوب و خم و شربت بعد از ان سفال خوشبو است بعد از ان پوست مثل مشک بعد از ان ظرف طلا و گفته اند که اگر ظرفی از موم بسازند بهترین انهاست **ماء الشعیر** اب جو سرد و تر است باعتدال مضرست بمعده‌های سرد و بر ان و با تخمست مصلح ان کل قند است **ماء الورد** گلاب مایل بسردی است و خالی از حرارت لطیف نیست در طوبه مسکر ابدء بالیه قطع باه مینماید و احداث خشونت سینه میکند و اکثار استعمال ان از خارج یا در اکثر موی را بر فوری سفید میکند مصلح ان جلاب نباتست **ماء القداح** عرق بهار گرم است بامویستی مضرست بجگر و مداومت بوی ان بیخوابی می آورد مصلح ان گلاب است **ماء الحمص** نخود آب گرم است مضر است بصفراء و گرده و مثانه مصلح ان اشربهای سرکه است **ماغر** بزنسبت بگوسفند سرد است مضر است بسرد و تن و در اوقات بارده و خوردن میوه بعد از ان مدیت و عمل ان بامست و کشک و در شیها لاجیت بسیار است مصلح ان خرما و بادام و مارچیل و نباتست **مخ العظام** مغز استخوان گرم و تر است اکثار اکل ان مفسد اشتها و مرخی معده و مغثی است مصلح ان دارچینی و زیره و صعتر و نمکست و محرورین نمک و ترشیها **مشک** گرم است در سیم و خشک است در اخر دوم مضر است در مزاجهای محرورین و جوانان و اوقات حاره و مابلی سیه مورث بحر است و گویند شم ان مضر است بدماغ و رنگ رازرد میکند مصلح شم آن کافور و گلاب است و از جهت دفع بحر اکل گشنیز بعد از ان **مشمش** زرد الو سرد و تر است در دوم مرخی معده است مضر است بصاحبان ریاح و نفخ و معده‌های ضعیف و مشایخ و مبرودین و شیرین آن دیر هضم تر و ارخاء ان بیشتر است و بر بالای اطعمه غلیظ مفسد است و اکثار ان بر ناشتا مداومت ان مورث تبیح است و شرب چیزهای شدید البروده مثل اب یخ بر بالای آن نوبت مضر است و مغز دانه شیرین ان گرم و خشک است در اول ثقیل و دیر هضم است و رازی گوید که مشمش رونق طعام کمتر و انزال آن سبب دیدتا و ان جایز نباشد مگر در حین التهاب معده و اکل طعام بعد از ان جایز بود مگر بعد از نزول آن و مداومت شهوت و در یوم تناول مشمش اطعمه خفیفه و در روز دیگر ارتکاب جوع در بادیه اولی انسب باشد و مصلح ان مبرودین و امثال ایشان انیس و عرق یا جوارش کمونی با کندر

پالسوف نخوردن ماکو است و کندر با شرب ماء العسل مطبوخ ما بنا و به و گویند سکنجبین عسلی کافی بود و محرورین و صفراویان را سکنجبین ساده با مع قلیل از مصطکی است و از انچه و مع بهی در خشک و تر آن در اکثر مزاجها میکند قند و ایسون است و مصلح مغز دانه ان چنانست که مقشر نموده بریان و شور کنند **مشوی** بریان اختلاف نموده اند اطبا در گوشت بریان که ایا رطوبت ان بیشتر است یا انچه در آب بخته باشند جمعی که میگویند مشوی خشکتر است دلیل ایشان انست که بتوسط علاقات آتش منماید پس رطوبات ان بیشتر تحلیل میرود و از رطوبت مطبوخی که بتوسط آب آتش در آن اثر میکند و گروهی که میگویند که رطوبت مشوی بیشتر است دلیل ایشان انست که رطوبت گوشت در عرق منحل میگردد و رطوبت مشوی از جهت حرارت جلدان بریان باقی میماند و بالجمله غلیظ و دیر هضم بر معده ثقیل است مصلح ان کشنیز و زیره و فلفل و سرکه است و بعد از ان ریاضت قویه **مصبل** قراقروت سرد و خشک و نفاخ است و سوداوین و صاحبان ریاح و قولنج خصوصا زاهدان و بلدان بارده مضر است و در خوردن ان فیری مانعست مصلح ان گوشت فربه است و تناول جوارشات و حلوای عسل بعد از ان **مصطکی** گرم و خشک است در اخر دوم گویند مضر است بمثانه اصلاح ان کتیرا است که بیک شب بگذرد در سرکه حب بینده و خشک نموده با اندک کتیرا استعمال کنند گویند مصلح آن در و است **مقل** گرم است در اول سیم و خشک است در اول دوم گویند مضر است بجگر و بهش مصلح آن زعفران و کتیرا است **ملح** نمک گرم و خشک است در دوم اکثار ان موجب زایل نمودن شهوت و عسر البول میکند و ضعف بصر و مقلل منی و مورث حکه و جرب است و بدماغ و ریه نیز مضر است مصلح ان چیزهای چرب و تر است و از مصلحات ان صعتر است زیرا که با ان اخراج سایر عفونات ریح و جرب مینماید و شبی ان نیز اصلاح آن میکند **مومیایی** گرم است در اوایل سیم و خشک است در دوم و گفته اند که بهترست ان اقوی است و گویند مضر است بطحال مصلح ان ماء العسل است **نانخواه** گرم و خشک است در اوایل سیم مضر است بمحرورین مصلح ان انست که در سرکه خیسانیده و خشک نموده استعمال کنند یا سکنجبین ساده بر بالای آن بنوشند و از مضار ان تقلیل شیر است و در ضمادات مصلح ان ترس است **نارجیل** گرم است در دوم و تر است در اول جرم ان بد و بطی الانحدار و خشن سینه و معده آزار است و پوست مغز آن هر گز هضم نمیشود اصلاح ان چنانست که مقشر نموده با شکر یا نبات بخورند

حرف النون

و بران و مبرود و نیز احتیاج باصلاح ان نیست ولیکن محرور نیز امیوه‌های ترش بخورد و مصلح است **نارنج** ترش ان سرد و خشک است در اخر دوم و ترش ان گرم است بجگر و لغایت مضر است و بسینه و عصب نیز ضرر مینماید مصلح آن قند و عسل است یا خرما و مویز است **نخالة** سبوس گرمی آن کم از ترش ان بیشتر از آن است و مضر است با صحاب ارایفته مصلح ان لشه است **نشاسته** سرد و خشک است در اخر اول مولد سده است خصوصا با شیر نیمها و دیر هضم است و گویند مولد سوداست مصلح ان استعمال مفتحات و مدرات بولست بعد از ان و بجهت سودا شیرینیها **نعنع** گرم و خشک است در اخر دوم اکثار ان احداث خارش در حلق میکند و تازه ان مولد ریاحست مصلح ان کرفس است **نفط** گرم و خشک است در اواخر چهارم و سفید ان لطیفتر و گرمتر است گویند مضر است بشش مصلح ان سرکه و کتیرا است و مضر است بجگر مصلح ان لعاب بزرقطونا است **نیلوفر** سرد و تر است در دوم ترطیب و تر یان زیاده بر بنفشه است و مضر ان بمعده کمتر است و گویند مضر است بمثانه مصلح آن قند است و اکثار ان قطع باه مینماید مصلح ان جزر مربا است **وج** اگیر گرم است و خشک است در سیم مضر است بمحرورین و سرد کرده و خون را بلمو راند مصلح ان جهت سر راز یانه است و جهت گرده است اطلاق **ورد** گل سرخ مرکب القوی است از حرارت لطیفه و برودت غلیظ و حرارة غلبست ان و بادرد و کیفیتی فعل میکند و جمهور اطلاق کرده اند برانکه سرد است در اول و خشک است در اوایل سیم اکثار شم ان و خواب یدن بران قطع باه مینماید اصلاح ان استنشاق عرق بهار و تنقل بحب الرمان است و بوی آن در مردمان احداث زکام و رعاف میکند اصلاح ان بوسیدن کافور است و گاه در بعضی دماغ‌ها بر و نیز عطسه می آورد اصلاح آن شم مرزنجوش است **هریسه** گرم و تر و دیر هضم و بطی الانحدار است خصوصا در معده‌های ضعیف زیرا که بنا بر قله لمک در ان از تاثیر نفس طبیع باضمه که ابتدای آن در دهان است محروم میماند و از مضار آن تولید سده است خاصه انچه با شیر بعمل اورده باشند و مولد دیدان نیز است مصلح آن ابکامه و زیره است با آن و قند و نبات بعد از آن و لیشت باید که بر بالای هریسه انار تناول نمایند و ممنوع است **هرد** زرد چوبه گرم و خشک است در اخر سیم و مضرتان بقلب عظیم است مصلح ان لیمو و ترنجست **هلیلج** هلیله زرد و سرد است در اول و خشک است در اخر دوم و مضر است بسفل مصلح ان چرب کردنست بروغن بادام و شکر و همچنین خوردن

حرف الواو

حرف الهاء

ودر طبیخ اجاص وعناب وسپستان مصلی است وسیب اما سیاه دانه سرد وخشک‌اند در اول وخشکی ایشان زیاده است وگویند سیاه دانه مضر است بجگر وکابلی مضر است بسر مصلح هر دو عسل است و شربت لعابها بعد از استعمال هلیلجات صاحبان مزاجهای یابس ومحرور را مصلح است ودر استعمال هلیلجات بطریق نقوع مضرتی نیست اگرچه در حمیات نیز بوده باشد هندبا کاسنی سرد وخشک است در اخر اول وبستانی بیشتر است بری در بستانی اقوی است وان معفنست وموافق سرد وبر وامحاب سعال نیست گویند مضر است بجگرهای بارد ومصلح ان رشاد یا کرفس است اما تخم ان حکسی در درجه دوم ودران حرارت وبرودت هر دو است ولیکن حرارت ظاهر تر است وان مسکر وطبیع ومعی است گویند مضر است بسپرز مصلح ان سکنجبین است اما بیخ ان خشک است در دوم وگرم است در اول ودر کتب مفرده معتبره مضرت ظاهری ازان بنظر رسیده یاسمین گرم وخشک است در اخر دوم شم ان مضر است بمحرورین واکثار شم ان زنگ زرد میکند وباشد که صداع اورد مصلح ان شم بنفشه وگل سرخ یا کافور است یبروحات علفهای مسهلی را چون بفشرند رطوبتی مانند شیر ازو تراود وانواع ان بسیار است وعوام هر ولایتی بشرب قسمی ازان اسهالهای عنیف میکنند وبسا باشد که بهلاک انجامد وجمیع اقسام ان گرم وخشک است در چهارم وکسی که اراده شرب ان داشته باشد از سه قطره تا پنج قطره زیاده جایز نیست واگر بغیر مصلح استعمال کنند مورث فساد مزاج وتهیج بشره وورم جگر وفساد معده وبلاهای عظیم است واکثر انست که اسراف بعمل مینماید وهلاک میکند پس سزاوار انست که بر سویق کیمال شند وبالعاب کثیرا غشته چنان بلع نمایند که اجزای دهن با آن الوده نگردد ومصلح ان انست که با شسته تمر هندی نمایند متلیلی از گل سرخ ورب السوس وبسرو ترید وهلیله واشیمن وغافث ونمک هندی وزعفران وسقمونیا آن مخلوط نموده یا روغن بنفشه یا بادام تخمیر کرده بلع نمایند واگر در عمل اسرافی هلاک فاید آید دوغ بنوشند وبآن قی کنند تا محل ان ساکن گردد منفعت سی‌ام در معرفت بعضی ادویه شریفه والفرق میان نیک وبد آن وبیان بدل انها وقتی که موجود نباشد افیمون واکثر میانه آن ونوعی از کشوث فرق نمیکنند وفرق انست که کشوث زرد رنگ میباشد ودر طعم وبوی ان تیزی وتلخی نمی باشد بخلاف افیمون که رنگ آن بغایت سرخ وبوی آن تند ودر طعم آن حده وحرافتی

طر

ظاهر می باشد وکهنه وکمهای ریزه درمیان ان میباشد وبدل ان در اسهال سوداوزن ان تربد وثلث وزن ان حاسا شت وگفته اند که یکوزن ونیم حاسا شت وگویند بدل ان اسطوخودوس وبسفایج افیون بهترین او انست که بوی او تند بود وخواب آورد ودر آب گرم زود بگدازد وچون صاف کنند ثقلی ازان نماند ودر آب سفید وهموار نماید ودر افتاب زود نرم گردد وچون بر اتش دارند مانند چراغ افروخته گردد ودود تاریکی دران نباشد وانچه مغشوش بود صفات مذکوره دران موجود نباشد واکثر مغشوش آن صافی وبراق وضعیف الرایحه باشد وچون در اب حل کنند زرد گردد بدل آن سه وزن ان بربخ سفید است وجهت حبس خون طباشیر وگل ارمنی وکهربا وکافور است بدان ای عزیز که چون این کتاب بر اکثر انچه در اغلب اوقات بدان احتیاج میشود مشتمل گردید پس اگر در این مقام شمه از کیفیت ترک افیون بعد از اعتیاد وحشیشی که مرکب ان متعذر نگردد ومسکن شود هر اینه اولی وانسب خواهد بود باید دانست که ترک هر عادتی بعد از استقرار وتمکن دفعه مهلک بلکه مهلکات خصوصا افیون که گویا طبیعت نوعیه انسان را بالکلیه منعدم گردانیده وطبیعت نوی که اکثر اوقات ازدواج طبایع تواند بود قایم مقام آن میکرداند مانند سوء المزاج مستوی در ابدان مدقوقین پس ترک ان محتاج بغایت رفق ونهایت اهتمامست وترک آن بسه طریق ممکن تواند بود اول بتاخیر وقت دوم بتقلیل مقدار سیم تعویض بانچه قایم مقام ومانع افراز ان بود اما کیفیت تاخیر وقت چنان باشد که اگر دو دفعه میخورند دفعه اول روز ودفعه اخر روز میباید که دفعه اول روز را در ابتدای یکدقیقه ساعتی بگذشته دیرتر بخورند وچند روز تغییر الوقت ندهند بعد ازان دو دقیقه دیرتر ازان وقت دیرتر بخورند وچند روز چنان کنند وبهمین قیاس تا انکه قریب دو ماه بوقت دفعه دویم که افراز است برسد وانهان یکدفعه قرار باید وبست روز یا بیشتر بعد ان یکدفعه اکتفا نمایند واگر یکدفعه وهرکس که یکدفعه معتاد باشد بر همان وتیره مذکوره تاخیر وقت نمایند چنانکه در ابتدا یکدقیقه تاخیر وقت نمایند وچند روز تغییر ندهند بعد از انکه دو دقیقه تاخیر نموده مدتی بران مقرر دارند بعد ازان چهار دقیقه بعد از چند روز هشت دقیقه وهمچنین مضاعف بالمضاعف تا انکه بعد از مدت مدید بجائی برسد که بهجز دریک دفعه بخورند بعد ازان ترک نمودن میسر میباشد ودر هر تاخیری تا تاخیرات که مدت تضاعف ان بیشتر باشد توقف دران مرتبه بیشتر باید نمود مثلا هرگاه که هشت دقیقه تاخیر

نموده باشند بیست روز تاخیر الوقت ننمایند وچون شانزده دقیقه بتاخیر افکنند پنجاه روز بلکه شصت روز بر ان وقت توقف باید کرد وقس علی هذا اما کیفیت تقلیل مقدار وان بدو نوعست یکنوع آنکه قطعه از چوب بید تازه را با مقدار معتاد افیون موازنه نموده ان چوب را نگاه دارند وهر روز با آن چوب موازنه نموده بخورند تا انجا که ان چوب بتدریج خشک میشود ومقدار افیون نیز کم میگردد وچون ان قطعه چوب خشک گردد قطعه دیگر از چوب بید تر که با ان چوب خشک شده در وزن برابر باشد وزنه سازند وبرهمین قیاس تا بعد عیش محسوسه رسد نوع دیگر انکه مقدار معتاد را با کاورس یا خشخاش موازنه نموده هر روز یکعدد را کم کرده موازنه نمایند تا باتمام رسد اما تعویض بانچه قایم مقام ومانع افراز آن باشد ان بچندین نوع ازمعاجین که بجهت این امر تالیف نموده اند میسر گردد وبهترین وانفع ترین ان ترکیب امیست صفت ان بسد کهربا بسلیخه طباشیر عدبه قصب الذریره از هر یک دو مثقال مصطکی مغز پسته زرنب سعد تودری الصلب مصطکی طین ارمنی میویزج فاریقون اصل السوس حب النیل اشنه گزبره بابونه جوز بوا قرنفل از هر یک سه مثقال مغز جوز شهدانج زعفران صبی شن عود قماری شقاقل دار فلفل سعد بهمن سرخ بارچینی بیخ بادنجان مغز بندق مغز پسته مغز جلغوزه از هر یک پنج مثقال عنبر اشهب یک مثقال فلفل دارچینی بربخ از هر یک دو مثقال عسل بقدر حاجت علی الرسم معجون کرده هر روز سه برابر مقدار معتاد از افیون بخورند تا مدتی بران قرار گیرد بعد ازان بتدریج کم کنند تا ترک شود ودر این معجون مطلق مضرت نمیباشد واگر بترکیب افیونی مثل فلونیا ومخلصه وماننده ان معتاد باشند وخواهند ترک کنند ازین معجون هر روز دو برابر انها بخورند وبتدریج ترک کنند واز اغذیه رویه مفسده وغلیظ ونفاخه ومولده سوداء ومضعفه قلب واز جماع واعراض نفسانی دران عرض مدت تقلیل وهم نیز بعد از ترک اجتناب واجب دانند وهر نوع از انواع ثلثه تقلیل که بوده باشد رعایت پرهیز مذکور بنمایند وهمچنین از استفراغات ومضعفات قویه احتراز نمایند اما فیب الجلخالص بود رنگ ان سبزی وگویند سرخی بود که بسیاهی گراید وصلب وشکننده وسریع القبض وخفیف الوزن وخوشبوی باشد ومحل شکستن ان مانند ابگینه بود وچون بردن مالند فی الحال یک خفیف وتمدید وبرودتی ظاهر گردد وبدل ان مثل ان صندل ومثل ان عدس مقشر است پادزهر دو نوعست معدنی وحیوانی معدنی سنگی است زرد وسبز واغبر نیز باشد وبعضی سنگهای مثل بعضی از انواع مرمر

سوکی

مغشوش میکنند فرق انست که پادزهر در غایت نرمی وخوشرنگی باشد وچون در افتاب گرم نهند عرق بران نشیند بخلاف حجر دیگر که اینحال ندارد وگفته اند که امتحان انچنانست که بر طعام مسموم نهند عرق کند وگفته اند که چون بر محل گزیدگی صوامات زهردار نهند بران موضع بچسبد وهر سمی که بمیدان بیرون کرده باشد بخود کشد بعد ازان بیفتد اما حیوانی نیز برا دو نوعست هندی وفارسی بهترین ان فارسی است که در کوزن وبزهای کوه شبانکاره فارس یافت میشود واکثر ان بلوطی الشکل باشد ودر کوچکی وبزرگی مختلف میباشد ودر مرکز آن مثل برگ کاه یا چوب یا دانه محلبه یا مانند پشم چیزی میباشد وبر روی ان طبقات مانند طبقات پیاز پوشیده میباشد والوان ان مختلف است سبز وزرد واغبر بهترین ان سبز رنگیست که بزردی مایل بود وگویند انچه بسیاهی وسرخی زند بهتر بود وباید که در غایت صفا وطراوه وجوهر باشد وچون بر خاکستر مالند برنگ خود گرداند وچون با شیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود واگر بسبز رنگ شود بد باشد وچون او را جوارانی در آب حل کرده بحلق افعی ریزند در ساعت بمیرد وانرا نیز ازان باکثر چیزهای مصنوعی مغشوش میکنند فرق انست که سوزنی را باتش سرخ کنند ودران فرو کنند پس اگر مصنوعی بوده دود سیاهی ازوی برآید واگر نیکو بود دود زرد برآید ونوک سوزن نیز زرد گردد وگردد بدل آن بعضی اوقات جدوار خطایی وبعضی اوقات تریاق فاروق مجرب باشد بلسان دهن بلسان دوای عزیز الوجود است وبسیاری از امراض واعراض وادوجاع را نفعت وبسیار حارسنیت انچنانکه بعضی گمان میبرند بهترین آن انست که بسیار کهنه نباشد زیرا که چون کهنه وغلیظ گردد قوت ان مانند میشود وگفته اند که قوت ان تا چهل سال باید ونمیماند ودیگر باید که بوی ان تند وخالی از عفونت باشد ولون ان شبیه باب شدید الکدوره مایل بسرخی بود وزود حل شود وچون بر آب چکانند انرا بقوام شیر گردانند وزنانرا اند که یکبرده دوره هم کشد وانرا بسیار مغشوش سازند فرق ان بچند طریقست اول انکه قطره ازان بر پشم چکانند وگویند اگر اثر ان در پشم بماند ناقص است دیگر انکه خالص را چون بر شیر چکانند شیر بسته شود ودر اب بسته نشیند وچون بآب بچکانند اگر بطریق ساير ادهان بر فوق اب منتشر گردد مغشوش باشد وخالص را چون قطره بر جامه سفید چکانند بروی منتشر ومستوی نگردد بلکه در همان مکان باقی وثابت ماند پس اگر بشویند اثر ان باقی نماند وچون برگ کنند یا فتیله ان دوزی با آن الوده کرده بر اتش دارند مانند شمع روشن

دهنی که بدل بلسان است

شود و دیگر آنکه پاره پشم با آن آلاینده و در کوزه سفال نوی که نشسته باشد براو افروزند پس اگر پشم
بتمامی بسوزد و به کوزه بچسبد خالص است والا فلا **بدل** آن بعضی گویند روغن زیت است و بعضی
گویند میعه سائله و بعضی گویند نیم وزن آن روغن نارجیل است و ربع وزن آن زیت کهنه است
و شیخ ابوعلی روغنی جهت بدل روغن بلسان تالیف نموده میگوید بهترین بدلهاست بلکه در اکثر افعال
اقوی از بلسان خالص است **صفت آن** مرصافی چهار اوقیه زیت کهنه دو اوقیه روغن نارجیل یک اوقیه
مر را نرم کوفته با روغنها مخلوط ساخته با چهار اوقیه آب ترب [illegible] به آتش ملایم بجوشانند تا آب
رفته روغن باقی ماند پس صاف کرده استعمال کنند **تریاق** فاروق امتحان آن و منفعت و اسم
مذکور گردیده بدل آن ضعف مقدار آن جدوار خطائی یا نصف وزن آن پادزهر حیوانیست و شیخ [illegible]
بیشتر اکثر افعال بدل تریاق فاروق میگردد و در بعضی اوقات سه وزن آن تریاق اربعه نیز بدل میتواند
شد و صاحب تنزویج الارواح از بعضی افاضل نقل میکند که مفرد با بدل و قائم مقام تریاق فاروق
میدهند در اکثر ضررها و [illegible] استبعاد مینماید که چگونه دوای واحدی قائم مقام ادویه متعدد تواند گردید
و [illegible] از اجزاء بدل ادویه نباتیه و حیوانیه که بنابر آنکه محال نفوس نباتات و حیوانات اند اشرف از معادن
که صلاحیت نفس ندارد و چنانکه در فلسفه محقق گشته چگونه تواند شد **جدوار خطائی** منافع و شرافت
آن مذکور گردیده و آن درخت [illegible] و در بعضی مواضع از ولایت کشمیر یافت میشود وگاه در بعضی
از نواحی سند و [illegible] بنگاله نیز بر سبیل ندرة بهم می آید و آن بچند رنگ میباشد بهترین آن آن
بنفش کم سیاه است بعد از آن بنفش تیره بعد از آن جوزی بعد از آن سفید خالص بعد از آن سیاه
بعد از آن زرد و سیاه خطائی بهتر از زرد و سفید هندی بود و جدوار سفید داخل و خارج آن سفید
باشد و بسیار بزرگ و صلب میشود و فقیر اقسام مذکوره را بکرات دیده ام و تتبع بلیغ در آن بسیار
نموده ام و بعضی زراقان چند ریزه را ماهیگیران یا در بعضی جزهای [illegible] خشک
میکنند و در عوض جدوار [illegible] میفروشند **فرق** آنست که چون بخایند اثری از طعم [illegible] در آن
ظاهر میشود و اگر آنرا تلخ تیز نموده باشند تلخی جدوار نمیباشد و آنچنانکه جدوار ثقیل [illegible] میباشد
جدوار خالص اگر سفید و بغایت صلب [illegible] نمیباشد و چون بشکنند آنچنانکه میان آن
[illegible] بخلاف جدوار های سفید و زرد و

در

امتحان جدوار

و رنگها میجوشانند و بنفش میکنند **فرق** آنست که چون بکار و تبر اشند بر دن رنگین تر از درون
آن میباشد بخلاف جدوار خالص و دیگر آنکه بنفش جدوار بنفش مانند شیره است که بر جسم آن دو
البته بعضی جاها از بیشتر و بعضی کم رنگتر میباشد و اما آنچه رنگ کرده است تمامی جسم آن یکرنگ می
باشد و دیگر آنکه مغشوش البته در پوست آن شکنجهائی باشد مانند آنکه در [illegible] می
میباشد بخلاف بنفش و در اکثر اوقات جدوار سفید و زرد و در اقل اوقات جدوار سیاه
ببعضی از انواع بیش که هندیان بچناق میگویند و سم قاتل است مشتبه میگردد و **فرق** آنست
که بچناق را چون بر سر زبان زنند تلخی ظاهر نمیشود بلکه تندی و تیزی نمایان میشود و اکثر اوقات
تا بر سر زبان رسیده زبان آبله میزند و باشد که بالفور سمیت در بدن سرایت کرده علامات
هلاکت پدید آید و در صورت نیز فرق میتوان کرد زیرا که جدوار بوب اکثر مخروطی الشکل میباشد
و بچناق بطریق قطعه چوب یا چیزهای دیگر مثل زراوند و زرد چوبه و مانند آن می باشد **بدل** جدوار سه
وزن آن زرنباد است و در بعضی مواضع ثلث وزن آن پادزهر و در بعضی اوقات نصف وزن
آن تریاق فاروق است **زرنیخ** اکثر در معادن مس متولد میشود و گاه در معادن طلا نیز یافت میشود
بهترین آن آنست که در معادن طلا پیدا آمده باشد و افراد آنهم شتریا میگویند و آنچه در معدن مس
بهم رسیده باشد از آنهم برش میگویند **و فرق** آنست که آنچه طلائی بوده باشد رنگ
آن سبز خوشرنگ جوهردار میباشد و بعضی از جواهر فی ریگدور آن متکون میشود و چون آنرا آب
بسایند و بر روی آینه فولاد مالند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن بشویند اگر آینه رنگ گرفته
باشد برش و از معدن مس بود والا طلائی و شتریا باشد **زرد زرنیخ** و آنرا باکثر اصول ادویه
شسته مغشوش میسازند و بهترین آن شاخی بود که مدور آن مایل بطول شبیه به زنقل [illegible]
آن اصفر زعفرانی باشد و چون در آب اندازند اگر صبغی از آن بآب سرایت کند مصنوع و
مغشوش باشد بدل آن لوزن آن زرنباد و ثلث وزن آن لسباسه و نصف وزن آن
قسط باشد **زنجبیل مربا** فرق ما بین آنچه از زنجبیل خشک مربی نموده باشند و آنچه از زنجبیل یابس آنست
که چون بخایند اگر حرافت آن مایل بحرارة بود از یابس مربی ساخته اند و اگر لذیذ باشد از اخضر مربی
کرده اند **و آملج** مربا را نیز امتحان توان نمود اگر در داخل لونی آن علامت سود بوده باشد از ملیح

حرفه تازه مربی نموده اند والا از یابس ترنجبین که بشیر خشت مشهور است وان خراسانی بود و نیکو
باشد و رازی بود وان باشد و فرق مابین نوعین است که خراسانی ابیض اللون خفیف الوزن
صادق الحلاوه باشد و چون بر زبان نهند برودتی شدید از ان محسوس گشته تمام بگدازد وازان لغغ
مانده باید که شفاف باشد مانند صمغ و دقیق بران نباشیده باشند و کبار الحب نقی العساس باشد صندل
انواع است و بهترین همه مقاصری است وان زرد بود و نوعست اصفر مایل بحمره و ابیض مایل بصفره وان قسم مائل
نیکوتر بود و فرق مابین مقاصری و خوری است که خوری اصفر است مضاریب بحمره و مقاصری و خالی از خطوط و کثیران
متشغط بشطاهای خشنه باشد و فرق مابین مقاصری و میت است که میت اشقر اللون بود واما قاقلی
ابیض شابه اصول اشجار منعقد بوده باشد و رایحه ان قریب بمقاصری ولیکن خالی از عطریه بود و علامت
خاصه مقاصری انست که بران پوستی مانند غلاف قدیم الرایحه باشد و چون قطعه ازان درست
کرند اهم جید و هرچند ثقیلتر و چرب تر و املس و اطیب و اعطر بود بهتر باشد و اهم چوبیان باید
ونیع و سفید و خشن و خفیف باشد بدتر بود و بدل صندل اشنه باشد عسل بهترین و داشتن
شریف کثیر المنافعت و در صنعت اکثر معاجین جزو اعظم است و احتیاج بان بسیار میباشد
وانرا بچیزها مشابه ان مغشوش و با آب مخلوط میسازند و جهت امتحان آن وان چنانست که
فتیله بعسل آلوده کرده بر آتش دارند اگر خوب روشن شود بسوزد خالص بود والا مغشوش باشد
و امتزاج ابر چنان شناسند که موی را بعسل فرو برند و بکشند اگر عسل بموی چسپیده با آن بر آید
خالص بود والا با آب ممزوج باشد بدل آن عصیر انگور است که انرا بجوشانند تا ثلث آن برود
عنبر بهترین ان عطر الرایحه سفید شیره دار است که طعم آن خالی از حلاوتی نباشد بعد ازان سفیدی
که بکبودی مایل بود و بعد ازان انکه بزردی گراید بعد ازان انچه مایل بخضره بود و بدترین انواع اسود و زرت
سهلک الرایحه باشد که از مبلوع گوشیدانرا که حیوانات بحری با فواه مفتوحه چون در بحر سیر میکنند انقطاع
عنبر صواب و سمک وغیره با جواف ایشان میرود و بعد از انضمام افواه در شکم ایشان عنبر در بطن ایشان
میماند بعض اوقات انرا قذف میکنند و گاه قبل از قذف هلاک میگردند بعد از انشقاق بطن متغیر اللون
و الرایحه خارج میگردد و عنبر را ببسیاری چیزها مغشوش میسازند امتحان آن چنانست که آبگینه بر
آتش نهند عنبر بران افکنند اگر بوی ان خالص آید و تمام گداخته شود و مانند روغن سیلان گیرد

امتحان عنبر

واران

وازان بقیه مثل رماد و غایه لغومه باقی ماند و در وزن خفیف بود و قبول لغومه استیاق نمود و ازان بابود
باشد نیکو و خشن بود والا مغشوش بود و اگر در طعم مغشوش شوری یا تلخی میباشد و در نار بعد از انقطاع دخان
چیزی مثل شعر محترق که در لمس آن صلابه بیشتری باشد باقی ماند بدل ان دو دانگ وزن آن مشک
و یکدانگ عود و یکدانگ زعفرانست و گویند بوزن ان از هر سه مساوی باشد عود از قسم است مدبره
و خام مدبر آنست که در ان ولایت روغن با شقدر بران میمالند که در جسم ان نفوذ کرده رنگ آن سیاه
و طعم ان تلخ میگردد و خام انکه عمل نکرده باشند و عود بسیاری از چوبها شبیه میگردد فرق است
در چون عود خالص را بر آتش نهند گداخته شود و روغن ازان بجوشد و در آتش بسیار بایستد و خاکستر
ان بغایت کم باشد و بهترین اقسام خالص ان سیاهیست که دران سفیدی نبود و ثقیل و صلب باشد
و در ته آب نشیند و در آتش عطر حقیقی خالص مرغوب ازان ظاهر گردد بدل ان حبه صبیح طبیعه بوزن
ان صندل زرد بود و در معاجین بدل ان بوزن ان زعفران و دارچینی و زراوند مدحرج از هر سه مساویست
غاریقون مغشوش ان زرین و در طعم ان حلاوتی بود خالص ان بغایت خفیف الوزن و نقی البیاض
و در طعم مرارتی مایل بحلاوت باشد و چون قدری ازان با آب مخلوط ساخته حرکت دهند اگر طافی
ماند خالص و اگر راسب گردد مغشوش بود بدل آن نصف وزن آن فرفیون و گویند نیم وزن آن
تخم حنظل و گویند ضعف وزن آن بغاریج و مثل آن تربد و ربع وزن آن زنجبیل باشد کافور بهترین
ان ریاحی و قیصوریست که سفید بود مانند برف و زود حل شود و ریاحی مثل اره متقیت باشد و گاه انقطاع
کثیر یافت شود ولیکن افضل و اصلب و انفراک ان اعتبار از قیصوری و منفرکان خشن ازان بود و
قیصوری اضعف انفراک ان اسهل و منفرکات آن در بیاض ابیض باشد وانیم از ریاحی باشد وانرا بچیزهای
مرضی مغشوش میسازند امتحان ان چنانست که بر بالای نان گرم نهند اگر ازان نم و رطوبتی تراود
خالص بود والا ملاوه دیگر انکه خالص آن چون بر روی آبگینه تفسیده بگذارند بگدازد بدل آن دو
وزن ان طباشیر بود و گویند بوزن ان طباشیر و بوزن ان صندل سفید بود آقا امتحان ماء الوزن خالص
چنانست که قلیلی ازان در قدح زجاج ریخته ما الحلو بران بریزند اگر مثل لبن سفید شود خالص بود محموده
و چون در اسهال صفرا دوای عظیم التعصیر است و بسیار مغشوش کنند سرقه ان نیز داخلست و ان چنان
است که بدانیه مزش کنند اگر دران مرارتی یابد و همچنین اگر صلب و املود بود مغشوش باشد

امتحان مشک

و خالص ان مایل بشقره و سریع الفرک و مغروک ان ابیض و طعم ان تلخ و دران عروقی و شفاف و البعاصه الکسر و خفیفه الوزن و الملمس متخلخل الجسم کالاسفنجه و شبیه بغراء الجلود و ناعمه البشره و معادن ان ذو بریق ابیض مایل بزرقه باشد مشک و از اغشش بسیار کنند و خالص ان کم یافت بشود امتحان چنان کنند که اگر در نافه باشد ریسمانی بسوزن از نافه بگذرانند بعد از ان در دواء سیر بگذرانند پس بیویند اگر بوی مشک دهد خالص است و اگر از نافه برکنده باشند ریسمان را بمشک الوده کرده از سیر بگذرانند پس بیویند اگر بوی مشک دهد خالص است دیگر انکه مقداری از مشک را وزن کرده در طشت نمناک ساعتی بگذارند پس دیگر باره وزن کنند اگر زیاده از اول باشد خالص است دیگر انکه قدری را باب دهن تر کرده در کف دست بر انگشت مالند اگر تمام حل شود نیکو باشد و اگر نشیله کرد مغشوش باشد دیگر انکه اهنه بر روی اتش نهاده قدری بران ریزند اگر بوی مشک ازان خالص امد نیکو بود مشک هندی خالص اسود مایل بحمره سیری بود و روی ان از حمره خالی بود و امتحان ان چنان کنند که قدری از ان در ماء ورد سحق نموده ساعتی بگذارند اگر تمام را سبب کرد و آب بر فوق ان ابیض و خالص ماند خالص و طاهر بود و الا مغشوش باشد و بهترین انواع مشک تبتی بود و ان صلب و رزین و شبیه بدم جامد مقارب بسواد و شدید الرایحه و در غایت حده و طیب رایحه باشد چنانچه در تحفه یا لقفور احداث رعاف نمانید و چنان مرکب شود که گویا خالی از دسومت است و بعد از تبتی صینی و بعد از ان هندی و نوعی دیگر باشد که انرا البحاری گویند و در علامه باشبیه به تبتی باشد و فرق مابین ان و تبتی انست که تبتی اسود و شعور نافه ان نیز اسود باشد و البحاری اشقر و شعور ان ابیض بود و از علامات خاصه تبتی انست که با آب نیکو منسحق گردد و با روده و بادها خالص منسحق نگردد و بخلاف جمیع انواع مشک که با دارو یا ما نیکو منسحق گردد بدل ان در سعوط و طلای اوجاع عصب دو ثلث وزن ان جند بیدستر بود و گویند در جمیع افعال بدل ان بود مگر در بوی خوش مومیای بهترین ان معدنی فارسی دارا جردی بود امتحان ان چنانست که مگر گوسفند را با قصبه ان شق کنند پس مومیائی را در روغن زیت حل کرده بران شق مالند اگر ملتحم گردد نیکو و نفیس بود و الا بد و مغشوش باشد بدل ان قفر الیهود است و گویند بوزن ان شمع و بوزن ان زفت است و گفته اند که اگر یکمثقال

امتحان مومیای

موم باد و مثقال نبات حوب غلط نمقه و گرم کرده چون استعمال کنند در ضربه و سقطه و کسره و عروض خوف و فزع قایم مقام مومیای باشد مبعه سایله و آنرا بسیار مغشوش سازند و لون خالص آن با شقری بود و معطر و بسم شبیه بصمغ الصنوبر با ابیض مایل بزرقه و قویه الرایحه و عدیم الطعم باشد و انچه ازین صفات خالی بود مغشوش باشد بدل ان جند بیدستر و روغن یاسمین بود و گویند عاقرقرحا است

منفعت سی ویکم در بیان بعضی تراکیب و معاجین مفرحه منشطه که بعضی تجربه اینحاکه بجهة خلیلی خود راضی نموده طالب تغیر حال و دفع ملال باشند مانا رطبت المانیدوار انجمله بعضی بجهت مداوای بعضی امراض مذکور گردیده مثل محلفه اکبر و غلو نیای ظرطوسی و شلیثای کبیر و معجون جلیل النفع کثیر الفواید و ما شبه ذلک و بعضی دیگر مذکور گردد و از انجمله شلیثای شیخ الرئیس است چون شیخ شلیثای مشهور تسلیم اعتقاد صد و در منافع مکتوبه بر اشته لهذا در قانون گفته و الذی عندی انه دواء مشوش غیر مرتب التراکیب محرم للدم و الاخلاط بتاریخ تالیف این معجون که شامل فواید انست نمقه و مع ذلک کیفیتی در غایت مسرت و انبساط و احداث نشاط و تر یابیت تمام دارد صفت ان زعفران سیمه سایله مکلا هشت مثقال درونج عاقرقرحا قرنفل مکلا شش مثقال قسط لمشقال فلفل ابیض و بزر البنج ابیض مکلا سی مثقال فلفل اسود بست پنجمثقال اسارون حب الغار تخم کرفس دارچینی مکلا چهار مثقال سنبل سنبل صطکی عود لوا عود قماری مکلا پنجمثقال سنبل الطیب سعد کوفی فرفیون خالص مکلا سه مثقال صدوار مجرب یکمثقال افیون خشک خالص یا تر ده مثقال بسه وزن عسل منزوع الرغوه معجون کرده و شش ماه در میان جو نهاده استعمال نمایند و در جمیع امراض و اوجاعات و امراض و بلاد نافع و مجرب بود دیگر معجون زاید الارواح است تالیف صاحب کامل که مع اشتمال ان بر منافع کثیره و فواید تریاق فاروق کیفیتی در غایت بلایمه و مسرت دارد و بجای نفع ان ملدوغ و مسموم است مخلصه اکبر مسمی است صفت ان حب محلفه بخوزم مصطکی زعفران بزر البنج ابیض حصیه الثعلب خولنجان مکلا تمقال مکو تجتمقال سنبل الطیب عود قماری قرنفل افاقی کبابه چینی دارچینی شیطرج هندی سعد کوفی مکلا ۲ مثقال عاقرقرحا فرفیون جند بیدستر مکلا ۴ مثقال درونج عقرب بلادر مثقال زنجبیل دارفلفل مکلا سه مثقال افیون دوازده مثقال مشک تر که دوانک سه وزن همه اجزا عسل که مع دوا انیه ماء الورد بقوام آورده باشند معجون کنند دیگر معجون

منفعت سی ویکم

شلیثا

معجون زاید الارواح

معجون روح الارواح

روح الارواح تالیف نجیب الدین سمرقندی است که بغایت مقوی و مشهی و منشط و مهای طویل الکیفیه علایم الحبیس پیشد صفت آن زعفران مصطکی مکلا هشت درم قرنفل چهار درم فلفل زنجبیل یکی هشت درم دارچینی بسباسه یکی بحندرم خصیه الثعلب شش درم بوزیدان کبابه چینی سلیخه زرنباد درونج زرنباد قاقله الصافیه قرنجشک درونج قرنفیون مکی یکدرم اسارون جوز بوا سنبل قرفه انیسون طین ارمنی حب الغار حنطیانا بزر الکرفس رازیانج لاجورد مغسول طین مختوم یکی درهم راوند چینی لب الفستق لب الجوز ولب الحلوز ولب النارجیل یکی سه درم لولو ناسفته مومیا مروارید یاقوت یکی دو درم عنبر اشهب دو درم نیم صندل ابیض یکدرم و نیم عود قماری سه درم و نیم سحاله الذهب والفضه المسوقیتین کاهربا یکی سه درم افیون بجوش بخاه یکدرم مداد اللولوزه ده مثقال ملسوت نموده مع سه وزن عسل علی الرسم معجون کنند دیگر

برشعثای شاه بابا الدوله نور بخشی است و آن نیز مشتمل بر بسیب منافع بود مثل زکام و نزله حار و سعال و بجهت منع سیلان و نزلات مفید و اثر الجسمی طلایم باشد صفت آن مصطکی کندر دارچینی یکی دو مثقال فلفل نیم مثقال زعفران نیم مثقال افیون نیم درم بعسل علی الرسم معجون کنند دیگر بخط افضل الاطبا المتاخرین حکیم عماد الدین محمود دیده ام که بسیار تراکیب الیونانیه دیده و تالیف و تجربه نموده ام النفع از دو نسخه که یکی ملوک و سلاطین را شاید و دیگری فقرا و مساکین را میسر آید نیافته و هر دو را کیفیات مستلذه باشد اما صفت نوع ملوکی آن اینست لولو یاقوت ورق نقره عود قماری زعفران یکی سه درم است شیر ورق طلا عنبر اشهب سنبل الطیب فلفل ابیض قرنفل درونج زرنباد مروارید حشیش حب الغار دارچینی یکی دو درم مشک ترکی عاقرقرحا یکی یکدرم بزر البنج چهار درم افیون پانزده درم با عسل مقوم سه وزن ادویه علی الرسم معجون کنند اما نوع دوم صفت آن اینست فلفل سنبل قرنفل ابیض مصطکی راوند بسباسه دارچینی افتیمون زنجبیل افیون یکی هشت درم تخم کرفس تخم ترب یکی شش درم زعفران نیم درم با عسل علی الرسم معجون کنند و دیگر از جمله تراکیب مقویه ممیزه مفرحات جواهر ایست که در کتاب مسمی بطب شاهی بطور ترکی بیان نموده اند از آن جمله مفرح یاقوتیست که مجلی ابصر و منقی دماغ و مقوی عالیه و معده و سهل بواد و بواسیر و قولنج و مفاصل و ریح و سلس البول و بول الدم رافع باشد صفت آن یاقوت احمر و اخضر بسباسه کبابه جوز زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل العود و انیسون یکی مثقال ورق الخیال ده مثقال با عسل معجون کنند مفرح مرجان که حافظ آن سعفه اسعال و کلی و زنبه

وطحال و شانه و صدر و وقع اکثر امراض انهاست و سعال و خفقان و استسقا و ذات الجنب و الربو و صداع و برسام و مالیخولیا را زایل کند و تحسین لون و تقویت باه و شهوت طعام نماید صفت آن مرجان سفاقل زنجبیل دارچینی قرنفل بسباسه کبابه خولنجان لب الجوز مصطکی جوز بوا حبه السودا یکی مثقال ورق الخیال ده مثقال با عسل معجون کنند مفرح لولو اطفای حرارت و عطش و تفریح قلب و سلسل و حفظ حیات و دفع سم و افیون نماید و نیم مالیخولیا و سکته و برسام و سودا و صرع و خفقان و یرقان و ابق و برص و جذام و ضیق النفس و حبس البول و سعال مزمن را نافع بود صفت آن لولو قرنفل دارچینی زنجبیل جوز بوا فلفل دار فلفل انیسون حبه السودا یکی درهم ورق الخیال یکدرم با عسل معجون کنند مفرح که الی بر و طوامر الابق بود صفت آن قرنفل زنجبیل دارچینی جوز فلفل یکی مثقال ورق الخیال پنج مثقال عسل مقوم صد پنجاه مثقال معجونه که از کثرت و قوت کیف قریب باسکار بود صفت آن بزر بنج ده مثقال جوز بوا پنج مثقال اسرار پنج مثقال عسل مقوم صد مثقال معجونی که تفریح و تقویت تام و کیفیتی تام دارد صفت آن قرنفل زنجبیل دارچینی جوز بوا بسباسه کبابه یکی درهم اسرار بیست پنج درم عسل سه درم معجون دیگر بلیف دارچینی قرنفل سعد گل سرخ اسارون مصطکی زعفران جوز بوا سنبل بسباسه بلبلین انیسون ابیل قاقله یکی جزو ورق الخیال مثل الجمیع عسل وزن ادویه جامع کتاب طب شاهی مذکور و مولف نسخ مذکوره میگوید که ورق الخیال چون فقها تصریح حرمت آن نموده اند و اطبا کیفیت آن را مانند افیون ارباب تخدیر شمرده اند و بعضی که در صفت آن لفظ اسکار مذکور است ایشان از غایت مبالغه کیفیت و نشاط است میتوان تجویز نمود و حقیر میگوید هر چند که حرمت آن در فسخ نباشد اما خالی از شبهه نیست بنابر آن احتراز از آن اولی و احوط خواهد بود و با عتقاد فقیر و بنابر تکرار مشاهده تغیر حال آکلین آن و جوز بوا با مین آن و جوز بوا اصلا فرقی نخواهد بود صفت معجون مفرح مشکی که مسمی بشر اللیت زنجبیل قرنفل دار فلفل مغز بادام مغز جوز یکی ده مثقال خصیه الثعلب دارچینی قرص انیسون یکی دو نیم ده مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران شش مثقال مشک نیم مثقال ورق الخیال مثل جمیع اجزا عسل مصفی سه وزن ادویه مفرح مسمی از قرابادین مفتاح الخزاین تقویت قلب و دماغ و کبد و معده و صلب و کلیه و شهوت طعام و باه و هاضمه نماید و لعوق او رده و منی بیفزاید صفت آن قرفه کاوزبان بادرنجبویه گل سرخ یکی پنجدرم خولنجان کبابه قرنفل جوز بوا قاقله صغار و کبار تخم ترنجشک ورق قرنفل زعفران مصطکی

مفرح مسیحی

اترج لسان العصافیر بسباسه یکدرم سنبل دارشیشعان بهمن سرخ و سفید هر یک چهار درم سادج هندی
عنبر اشهب لولو یکدو درم زرنجبیل دارفلفل سعد هندی لعل کهربا لسبه یکدرم مشک ترکی نیم درم ورق
نقره و طلا یکدو مثقال جزو اعظم سوده سی مثقال روغن بادام بیست درم علی الرسم اگر با عسل خواهند
دو وزن ادویه و اگر با قند خواهند ده درم خشخاش ابیض تر بر اجزا افزوده با سه وزن قند معجون کنند
نوعی دیگر مفرح مسمی بمفتاح الخزائن مشتمل بر فواید مذکوره قرنفل خولنجان بسباسه قاقله کبار ابریشم
گاوزبان ورق قرنفل زرنجبیل مصطکی گل سرخ لولو زعفران اوست ترنج یکدرم سه درم قرفه چهار درم جوز
بوا سنبل بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه خصیة الثعلب درونج یکدرم عاقرقرحا لسبه کهربا مشک
ترکی لعل بدخشی یکدرم عنبر اشهب سعد هندی یکدو درم یاقوت کبود نیم درم ورق طلا ورق نقره
یکدو مثقال جزو اعظم سی مثقال اگر با عسل خواهند نیم من و اگر با قند خواهند یکمن علی الرسم معجون کنند
نوعی دیگر مفرح مسمی که منسوب بخواجه رشید است و مفرح رشیدی گویند منقول از کتاب مذکور
مقوی قلب و دماغ و باه و منشط و مشهی بود صفته لعل بسباسه یکدو مثقال زعفران سه مثقال جزو
اعظم ده مثقال قند صاف پنجاه مثقال و اگر با عسل خواهند سی مثقال معجون کرده شربتی از نیم درم
تا یکمثقال باشد مفرح مسمی از کتاب مذکور که مشتمل [illegible] مولف ان بجهت هضم طعام و قوت
باه پشت و گرده و ازالت اشتها و نشاط بنهایت سودمند بود صفته ان عاقرقرحا شقاقل زرنباد هم
فلفل سفید مصطکی قرفه یکدرم زعفران سه درم قاقله کبار قرنفل یکدو درم جوز بوا سی عدد
مشک ترکی نیم درم عنبر اشهب یکدرم جوز اعظم سه درم روغن بادام ده درم قند سفید صد درم
علی الرسم معجون نموده استعمال کنند مفرح یاقوتی مسمی بنشاط افزا منقول از قرابادین ریاض
الادویه خفقان و وسواس را نافع بود و دل را قوت دهد و نشاط آورد و رنگ روی بر افروزد
و باه برانگیزاند و از سرعت انزال کند و سمن و مشهی و هاضم طعام باشد صفته ان یاقوت رمانی
یاقوت زرد یاقوت کبود لعل فیروزه زمرد زبرجد لشب عقیق لاجورد مغسول یکدو مثقال
مروارید ناسفته ده مثقال در سنگ سماق با هاون فولادی آب می سایند بهمن سرخ بهمن سفید
درونج عقربی شقاقل خصیة الثعلب گاوزبان کوهی بادرنجبویه گل سرخ صندل سفید صندل سرخ
از هر یک بیست مثقال خولنجان دارفلفل قرنفل قاقله صغار قاقله کبار ورق جزو اعظم بسباسه

زرنجبیل

مفرح نشاط افزا

زرنجبیل از هر یک سی مثقال زعفران که با ابریشم محرق با آب [illegible] زرشک لیمون را از [illegible] ناخوانده
لیمون تخم کاسنی لعاب شیر خشک گل نیلوفر یکدو مثقال تربت هلیله کابلی و هلیله زرد و هلیله سیاه
مصطکی یکدو مثقال جوز بوا بسفایج مشک ترکی یکمثقال مجموع عود [illegible] و کحل [illegible] ورق طلا
و ورق نقره یکدو مثقال و نبات یا قند سفید بکوزن و نیم ادویه و عسل لیمون که بگلاب و عرق
بیدمشک و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و آب سیب و آب به و انار شیرین بقوام آورده باشند
حل کنند و ادویه را با معجون نمایند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال باشد مفرح جوانی اهم از قرابادین
مذکور بقوه معده و هاضمه و باه علا باید و اشتها و نشاط آورد صفته ان قاقله صغار جوز بوا بسباسه زنجبیل
دارفلفل یکدو ده مثقال ناگره که بهندی جوانی گویند پنجاه مثقال زعفران یکمثقال جزو اعظم [illegible] مثقال
بدو وزن عسل علی الرسم معجون کرده شربتی از یکمثقال تا مثقال باشد مفرح دلکشا اهم از قرا
بادین مذکور دل و دماغ را [illegible] کرده و هاضمه و باه را قوت دهد و اشتها بدید آورد و رنگ روی برافروزد
و نشاط [illegible] صفته شقاقل خصیة الثعلب خولنجان بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی یکدو ده مثقال
بادرنجبویه گاوزبان بسباسه زرنجبیل قاقله صغار قاقله کبار قرنفل زعفران مصطکی دارچینی جوز بوا
هفت مثقال مشک یکمثقال جزو اعظم مساوی مجموع اجزا با عسل معجون نمایند شربتی از یکمثقال
تا دو مثقال و از مجربات حکیم [illegible] که شاه بهاء الدوله نوربخشی در خلاصه التجارب بیان
نموده معجون مسمی بحبیب الشفا است ان بجهت صداعی که از [illegible] حس دماغ عارض شود و بجهت
بیضه و شقیقه و بجهت مالیخولیا [illegible] ان شبها یا آخر روز بر بالای طعام خوردن و بجهت سهر و دوار
و سدر و اوجاع اذن مخصوصا که از ضربه و سقطه افتد و در مقدمه زکام و تواتر عطاس و بجهت منع سیلان
مواد زکام و نزله و بجهت قلاع و سیلان لعاب که علت ان حرارت فم معده باشد و بجهت اوجاع اسنان و
اورام لثات و سعال و نفث الدم و وهم و شهوات ردیه حبالی و بجهت ضعف معده و عطش کاذب که
علت بلغم مالح بود و بجهت شهوت کلبی که علت ان برلاه و [illegible] بود و بجهت ضعف کبد و تشنه
ان و امراض معه الشرب مناسبه نافع بود و بجهت تقویه حیات نامیه خصوصا [illegible]
و [illegible] و سخن ان و کیفیه تناول ان در منفعت [illegible] مذکور گردیده دیگر معجون حافظ
الصحه است ان بجهت صداع ریحی [illegible] که اکثر [illegible] علت باشد و بجهت بیضه و شقیقه و مالیخولیا

مفرح جوانی

مفرح دلکشا

معجون حافظ الصحه

دسهر و دوار و سدد و صرع سعدی و بخاری و بجهة منع سیلان مواد از کام و نزلات بارده و بجهة
قلاع و سیلان لعاب و اوجاع اسنان و اورام لوزتین بلغمی و اطفاء حرارت شرباً و طلاء و لجة الصوت
بتمر و ربو و سعال و نفث الدم و کثرة حث و ضعف معده و رقی و غثیان و شهوات ردیه صالاد و نقصان
اشتها و ضعف معده و عطش کاذب و هیضه و سده جگر و حمیات نایبه بلغمی در هر علتی مع ما یناسبها
نافع بود و کیفیتی عظیم دارد **صفت ان** فلفل دارچینی رازیانه جوز بوا املج بکجزو شکر بقدر جزو مصطکی دو
جزو کندر یکجزو نیم جوز ماثل آس ادی جمیع اجزا بعسل معجون کرده شربتی یک کوزنه باشد اگر **معجون** مسحح
برید الصحه است و ان بجهة امزجه و امراض و اوجاع بارده و بلغمیه و سعال و نقصان اشتها و ضعف
و اکثر امراض نافع بود و کیفیتی قوی دارد **صفت ان** بلادر یکجزو گندنا مقشر دو جزو فلفل قرنفل دارچینی از هر یک
سه جزو شکر یکجزو هلیله و بلیله و آمله مقشره ملکه حجار جز جوز ماثل نصف مجموع اجزا بلادر و کندر را با هم
سحق نموده مع مابقی اجزای مدقوقه منخوله خلط نموده بعسل معجون کنند شربتی برابر فندقی بود هر روز
مخرور را بر فوق طعام و مبرود را ناشتا موافق و نافع باشد **منفعت**

سمی دوم در مداوای بعض سموم مشروبه و گزیدن جانوران زهردار **اما** سموم مشروبه بدانکه
واجبست بر ملوک و سلاطین و ارباب دولت و ریاست در جمیع سموم تحسین دو الا عادی که مضر نبوتش
خود با اجتناب از مطعومات بالعاده و از اغذیه و اشربه عالیة الطعوم و الروایح خصوصاً در حالت شدة
جوع و عطش نمایند و بر علامات اشیای مسمومه عارف بوده باشند و حکمای هند در هر جا از دخال سم
در ان مملکت علامه تجربه حاصل نموده بیان فرموده اند از جمله طعامیکه سموم بوده باشد قبل از بلوغ
و نضج از ظرف سیلان و فوران نموده لون ان مایل بسواد میگردد و بعد از بلوغ و نضج باندک زمانی
متغیر و متعفن و کریه اللون و الهیئة مانند لعاب بر بالای ان خطوط طاوسی و براق نماید و حرارت
ان برودی مفارقت نموده سرد میشود و در اطعمه یابسه مانند قدید و نمکسود و کباب و بریان و قلایا
و ما نندان مثل ماهی شور جزری مانند دود و غبار مزلة میگردد و در ماهی تازه و بریان مانند نسج عنکبوت
مایل بخضره و کبوده بر روی ان ظاهر میشود و از کباب زرد ابی بخضره مایل جریان می یابد و در قلایا و
سفیدباجات چون تامل کنند گاه کفی مانند کف صابون زرقی بدید می آید مع تغیر لون ان و در اطعمه
رطبه رقیقه و در شیر و عصارات کف و نفاخات بسیار و براق و خطوط مانند خطوط اوتار ظاهر شود

معجون مزید الصحه

منفعت سمی دوم

معرفة اشیای مسمومة

ورود منجمد و متغیر و صلب میگردد و اکثر اوقات اطعمه مسمومه اگر لون اصل ان سفید است سیاه
میشود و اگر سیاهست سفید رصاصی مینماید و آب [illegible] سموم بر بالای ان مانند لون زیت
مایل بسواد چیزی نمایان میباشد و علامت فقاع مسموم انست که بران مشابه مایل بسواد میگردد
و بر بالای شیر تازه و ماست خطوط ازرق و سرخ و بر حلویات عسلی و شکری چیزی مایل بخضره و سواد
ظاهر میشود و در سرکه غلیان و فوران فوق العاده بدید می آید اما علامات وجود سم در ملابس
و مفارش ابریشمی و قطنی و صوفی و ما نندان از پیراهن و زیر جامه و عمامه و لحاف و بالشت و
دوشک و انچه لبس و فرش باشد انست که بر بالای ان کدورتی و سحی مانند سبز سفرجل مرئی
میگردد و چون ملاقی بدن شود ریح کریهی ظاهر شود و بعد از ان خارش و حرقه و عرق بدید آید
و هر چند عرق زیاده گردد سوزش و خارش اشتداد یابد تا انکه موضع ملاقی ورم کند
و خارش شدید گردد یا مفاسد عظیمه که اگر تدارک نکنند هلاک سازد روی نماید و سموم
در پشم و پوستین سوراخ و خط گرداند و سموم در رطوب و در ذرات و لطوفات و لخالخ و سایر
عطریات مثل عنبر و صندل و ورد و ما نند انها متغیر حالات معروفه انها و محدث لون غریبی که
قبل از دخول سم نداشته میگردد و از استعمال ان سوزش و لوثیت بدن و چشم و بینی و دماغ
و دمه و خارش جبهه و سوزش دماغ و صداع مفرط و باشد که سیلان خون یا ریم متعفن از
بینی گرفتگی آواز و تبثر و قروح در سدی و گاه شری و سرسام و مالیخولیا و گاه دوار و حبس و ظلمه بصر
و ثقل سمع و لکنت زبان و بیخوابی پدید آید اگر صدا کجه سم حار باشد و اگر انکه بارد البعه باشد علامات
ان سباتست و جمود و شخوص و بلاده حواس و رطوبت منخرین و ثقل سمع و لکنت زبان و دوار
و سدر و حذر و علامات ادهان مسمومه تغیر لون و رایحه است بکدورت و از ... حرکت و حرقه و ... بیح
و تشقق و خشونت و تبثر بدن از ملاقات ان و ظهور رایحه مردار سیح ازنده و اگر تدارک نکنند
در دو هفته هلاک میکنند و علامات وجود سم در غسولات سر و لحیه مثل خطمی و سدر و بیدر
بنفشه و ما نندان رؤیة خطوط زرد و سرخ بران و از ملاقات ان بیدن اتیح حرارت بموجب است
و ادراک التهاب در سر و ظهور ورم و حمرت شدیده و ریزش موی رانیز اگر علاج نکنند
در دو هفته هلاک میکنند و در غسول دست خارش عظیم احداث میکند و حرقه و لهیب در انگشتان

بدیدی آورده باشد که زرداب و خون از انگشتان چکیدن گیرد اگر مداوا نکنند بزودی هلاک گرداند پس چون این مقدمات معلوم گردید بدانکه جمیع سموم از چهار نوع بیرون نیست اول حار و اکال دوم گرم و خشک سیم سرد و خشک چهارم آنکه بجمله جوهر مضاد مزاج انسان و معدل بدن باشد اعراض نوع اول حدوث مغص است و تقطیع و لذع شدید در بعضی مواضع اعراض ثانی التهاب جمیع بدنست و سیلان عرق و سرخی بشره و حدوث کرب و شدت تشنگی و تواتر و عظم نفس و بخر دهان اعراض سیم جمود و سقوط و خدر و سبات است اعراض چهارم تواتر النفس و سقوط قوت و تواتر غشی است پس اگر اعراض نوع اول ظاهر شود علاج آن بشرب شیر تازه و مسکه و روغن بادام باید کرد و فالوده‌جات رقیق بروغن بادام تناول باید نمود علاج نوع دوم آنکه باید که سویق جو با قند سفید و آب برف و یخ ممزوج نموده نوشیدن و برف و یخ شهد نیز خوردن و روغن بادام با گلاب آمیخته برف و یخ سرد کرده خطه بجمیع بدن اشامیدن و قرص کافور یا کافور مفرد با روغن بادام خوردن و میوه‌های سرد و دوغ گاوی با یخ سرد کرده نیز نافعست و در هر موضع که حرارت و التهاب در آن بیشتر یابند برف و یخ در آن بگذارند علاج نوع سیم تریاق فاروق یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه یا دواء المسکیه یا شراب باید کرد و اگر حاضر نبود مروحه و غاریقون و گل ارمنی از هر چهار مساوی کوفته و بیخته بمثقال با شراب باید داد و غذا از شیر و شوربای مرغ و برگ سداب و در شوربا‌ها پیه چرب از مرغ فربه و مرغ بچه فربه باید کرد و پاهای علیل را محکم باید بست و مالند که باید نمود و بمطبخات حوالی دهان و سر و سینه را بگلاب گرم باید کرد و اگر علامات نوع چهارم پدید آید که بدترین و مهلکترین انواع است باید که تریاق فاروق و مثرودیطوس با شراب دادن و در هوشی که باد سرد نوزد خوابانیدن و صندل با گلاب سائیده بر حوالی او پاشیدن و نم مدد سینه مالیدن و عطر او را دادن و ساعت بساعت از بعضی اعضا موی برکندن و اگر ضعف غالب گردد باد در حلق او دمیدن و ماء اللحم مطیب خورانیدن نافعست و اگر نبض و نفس ساقط گشته عرق سرد اندک ظاهر گردد علامت موتست و بالجمله بباید دانست عموما که چون احساس بشرب سمی شود قبل از آنکه قوت آن در بدن منتشر گردد مبادرت بعلاج باید جست اول شرب مقدار کثیری از آب نیمگرم که قوت آن از

دلایل انواع سموم

علاج سموم مشروبه

از شبت و بورق در آن باشد و بروغن زیت یا شیرج ممزوج نمایند قی باید کرد و در قی مبالغه باید نمود و اگر دانند که آن سم افیون بوده از روغن شیرج احتراز باید کرد و بعد از آن تناول اغذیه کثیره که موجب سهولت قی و کثرت ورود سم شود و قی کردن اولیست و بعد از قی شیر گاو تازه بسیار بنوشند و اگر قی آید تقصیر نکنند و اگر اعراض در داخل شکم پدید آید و طبیعت قبض بود حقنه باید کرد و اگر بعد از قی حرارت و التهاب پدید آید آب برف و یخ و روغن گل سرخ سرد کرده بنوشند و سموم را از خواب منع باید کرد و اگر چه بکنند بوی باشد دادویه که از اکثر سموم قاتله خلاص میکند تریاق فاروق مجربست و جدوار خطائی و فادزهر حیوانی و دوا المخلصه و تریاق اربعه نیز نافع است آنچه مذکور گردید طریق حکمای یونانست و اما قاعده کلیه نزد اطبای هند آنست که اولا شیر گاو زرد و تازه آتش ندیده مکرر با فراط میخورانند و بعد از لحظه تمام آن را قی میفرمایند و باز اعاده میکنند و در هر دفعه ملاحظه رنگ و قوام و رائحه و فروع قی را مینمایند و آنچه متغیر است و کم و کریه از آن متنفر را میکنند تا آنکه شیر بحال خود بی تغییر دفع گردد و بس تریاق قوی در شیر داخل نموده میدهند مثل مشک و عنبر خام و جدوار و پادزهر و بچناک و رس و سیماب و فلفل و زنجبیل و اشباه آنها آنچه مناسب سموم بود و چون بغذا حاجت آید بر شیر گاو و فقط اقتصار نمایند تا وقتی که محقق گردد که سم بالتمام دفع گردیده و آنجا که در جوش غلیانی در وی و وحشتی یابند سکه گاو و تازه بسیار دهند و آنجا که قوت آن سم بالتمام دفع نشده باشد بسبب آنکه خالی از تریاقی نباشد با شیر گاو باید داد تا باسهال دفع گردد و هرگاه بیهوشی آورده باشد چیزهای تند مثل رس و فلفل و زنجبیل سوده در بینی بدمند و در انگاه نیدن بسیار سعی کنند و باید که سموم را آب و شیر و طعام در ظرف شاخ کرگدن دهند یا در پوست کرگدن دهند یا در پوست کرگدن یا در شاخ گاو کوهی یا شاخ بز کوهی یا در پوستهای آنها یا در ظرف معمول از پیچ گز یا پیچ کبر و کاه و بو دو که بعوض آب بول خود و یا بول بز کوهی یا گورخر دهند و بعضی در اوایل حال سموم را در میان شیر گاو و یا گوغند تا گردن نشانند و اگر در میان آن بول کنند بهتر بود و اگر شیر آن مقدار نیابند در میان بول گاو و مطلق یا بز مطلق یا بول آدمی هر کدام خواه مفرد و خواه با یکدیگر ممزوج و کاه و بو دو که آب آن تمام متعفن نمایند از طبیخ ادویه تریاقی مثل انجدان و سیر و شیر

اما طریق حکمای هند در علاج سموم

شربی مقدار نیم جزو و اگر یاد زهر حیوانی یا جدوار خطائی حاضر شود خوردن و مالیدن نهایت مفید است و همچنین است شرب طبیخ دار صینی یا روغن گاو کهنه و این تدابیر در گزیدن اکثر اصناف مارها نافع است و دیگر از آنچه در علاج مارگزیده مجرب است پیر تا به خر گوش یا پنیر خاله و گوشت را سو و طبیخ گوشت خون بسته پشت و پیر زده گوشت مار را در جمله مفرد و یا مرکب خوردن و همچنین شیر گاو در رزو با فراط خوردن و هاضمه و جدوار و اطریفل و انیسون و حب الغار و بابونه و پیرتهنه شود و گوشت افعی و ضفدع و گنجشک و کلیجه و مرغان تخم نشافه و سرکه را سرشته زدن و سرکه شیر و اگرمه با دوغ با شراب و چیزها زدن که تهای گوشت و طلای جدوار با سرکه یا بجگر سائیده و نطفه نفید بیاید و فلفل با سرکه سرشته و سکنجبین با سرکه حل کرده ضماد کنند و پوست بیخ کبر با شراب یا سرکه حل کرده و یا پوست بیخ هر دو بول سائیده و عصاره خود و آنچه مفرد یا مرکب سودمند است اما علاج گزیدن عقرب چنان است که بالفور بالاتر از محل زخم محکم ببندند بعد از آن فلفل سائیده در سرکه حل کرده بمالند و اگر توانند اول بر وجهی که مذکور گردید بکنند و حجامت کنند تا ماده دوا بیرون آید و بعد از آن سیر خام کوفته بسیار بخورند و بعد از آن شراب کهنه بنوشید و خود را بپوشانند تا عرق کنند و اگر فلفل و جدوار با شراب بدهند نهایت بهتر بود و اگر محل گزیده را بالحاف و ثیاب گرم نگه دارند در ساعت رفع کنند و بسیار آزموده است و نزدیک بآن است در تقدیم ملاحظه سائیده و در سرکه سرشته کردن ایضا همچنین است سرخ نمک کوفته آنرا قی یا آنکه ورق و تخم مرغ در سرکه گذاشتن و همچنین اگر با قدری کوفته در ثوب سرشته مالند فی الحال ساکن شود و همچنین است مالیدن چرک گوش خر و سرشیش سرکه تر کرده و هر ساعت مکیدن و آب دهن انداختن بهترین معالجات است که بنوعی تیغ را بر آن مانند عقرب محل موضع از جای دیگر بیدار کنند حلق تازه خورد و اندک مالیده در ساعت سموم یافت و اگر حنظل تریاقیت شود و کرنب و حب ... تریاق اربعه خوردن و مالیدن نهایت مفید بود و اگر عرق حنظلی وجعی را با اندک گرد تخم ترمس کوفته بر موضع لدغ ... و عقرب جراره ... اکثری از اهل فوائد التمیم ... موضع دارد و در ق مذکور ... علاج گزیدن کژدم چنان است که بعد از آنکه قواعد کلیه که ... ازتریاق ... و خطمی ... و با ... ضعف ... نماید

علاج عقرب گزیده

علاج آنکه عقرب گزیده

و اگر بعد از خوردن شیر او را در حوالی فشار ندهند یا بچه بگیرد و بسا از حوالی بیرون شود و پا و پیشانی را تاب دهند و بچه خوابانند یا قی میفرماید بهتر بود و اکثر تریاقات مذکوره خورانیدن و مالیدن نافع بود و بحمام بردن و عرق آوردن نیز مفید بود و شنیده بسیار کسان را که بخور دادند جدوار حنظل در علاج کرده ام اما قبل از جمیع معالجات جذب سم از محل زخم بکار برد و آب بود علاج زنبور گزیدن آنست که آب غوره یا سرکه بر محل بچکانند و بمالند و گلاب با سرکه سائیده مالیدن نافع است و سیر کوفته هم مفید است و گوگرد اگر شکوفه کف کشیز خشک بجوید فی الحال درد ساکن شود و اگر اشیا فی از یخ بجو و برف دارند نیز نافع بود و طلا کردن آب خیار زه و افیون و عصاره خرفه و سرکه و گل کشته و طلب و برف بر موضع زخم نافع شود و بعد از آن که اول محل گزیده را بسوزن یا سرنشتر اندکی شکاف کرده بمکند بعد از آن گل ارمنی با سرکه معجون کرده ضماد کنند و اگر بر موضع و اداب گرم لحظه بگذارند بعد از آن بیرون آورده در آب سرد و سرکه بگذارند فی الحال درد ساکن گردد و علاج گزیدن انسان آنکه انسان اگر صایم باشد گزیدن او نهایت مضر و مخوف است پس باید که در لحظه روغن زیت بر محل طلا کنند و خاکستر تاک یا سرکه معجون کرده ضماد کنند یا پوست بیخ را با بعض معجون کرده یا آرد باقلا با آب و سرکه در روغن گل معجون کرده یا بادام زرد و نمک و عسل هم کوفته ضماد کنند و اگر خون برآید مرهم سنگ طلا کنند و اگر چه احتیاج بقی اندیشه سم بود که از جمیع سموم قویست و با زود ساخته باشند علاج کنند علاج گزیدن سگی که دیوانه نباشد بهمان دستوری که در گزیدن انسان مذکور گردید باید کرد و خصوصا ضماد بادام و نمک و عسل و نطرون و سرکه با نمک و پیاز و بلبلب و با باقلا و با دام تلخ و عسل ضماد کنند و پشم با سرکه تر کرده بگذارند و علاج گزیدن گرگ و اکثر درندگان نزدیک بعلاج گزیدن انسان و سگ است و عمده در علاج زخم دندان درنده و زخم مخلب آنان اول جذب سمیت آنست از موضع زخم بآنچه در قاعده کلیه مذکور گردیده منفعت ... در بیان بعضی از اوزان مشهوره و اسامی و اصطلاحات که در کتب طبیه بیشتر مذکور میگردد اما اوزان بنا بر آنچه میر محمد مومن مشهور در رساله اوزانی که بنام محمد قطب شاه بعد از تتبع از کتب معتبره لغة و فقه و تفسیر و حدیث و طب تالیف کرده و تصحیح نموده استار چهار مثقال و نیم است

علاج زنبور گزیده

علاج عقرب گزیده

علاج عض انسان

علاج عض سگ

منفعت سی سموم

و پرسیاوشان و سلاب و جعده و کرد و علف محلصه مانند اینها و دران شانند و بهر حیلی که باشد و کثرت بسیار رفع نمایند بدانکه چون اکثر جهال بی باک بر سمیت افیون اطلاع یافته اند و بوقوع اندک کروهی از شرب آن بقصد هلاک خود مبادرت مینمایند اگر مداوای آن نیز در سلک تحریر در آید هر آینه بهتر خواهد بود بدانکه علامات شرب حدوث خدر و برودت و کمودت است در اطراف و خارش بدن و ظهور رایحه افیون در بدن و دهن و دوار و فواق و ظلمت چشم و تنگی نفس و صغر آن و زردی لب و ورم و صعوبت جشا و سبات و کرفتگی زبان و غور چشمها و در آخر و توقع کزاز و خناق و عرق و غشی سر و بعد از موت علاج آن تنقیه معده و اخراج افیون است بقی کرار اول با نمک آب که شبت و ترب دران جوشیده باشند و روغن و بوره با آن آمیخته باشد و بعد از آن با آب گرم و سکنجبین عسلی بعد از آن با آب گرم و عسل و بعد از قی حقنه قویه بعد از آن تریاقات مناسبه که دفع کثرت سمیت آن نموده و تقویه حرارت غریزی نماید از آنجمله سکنجبین است با افسنتین یا افسنتین در شراب و یکمثقال از حلتیت با مثل وی در شراب ریحانی بهترین تریاقات افیون است و همچنین دار فلفل خصوصا با سرکه و سکنجبین با عاقرقرحا و جند بیدستر با شراب و صعتر و سلاب و نمک نیز نافع است و این تریاقیست که مخصوص شرب افیون و از مضرت آن خلاص مینماید صفت آن حلتیت ابهل جند بیدستر فلفل اجزا سوا با عسل معجون کرده شربتی از یک بندقه تا یک جوزه است و شراب کهنه کثیر المقدار با دار صینی بغایت نافع است و تریاق فاروق و مثرودیطوس و سنجرنیا و تریاق اربعه عجیب الفعل است و دیگر منع سبات بتقریب عطسه و تکمید سر بمسخنات و منع خواب کنیدن موثر و واجب است و تمریخ بدن بروغنهای گرم مثل روغن قسط و روغن سوسن که جند بیدستر دران حل کرده باشند لیکن نافع و منع تشنج است و شم جند بیدستر و استحمام با آب و اغتذا با شوربای چرب و مغز و دیگر مهیا از جمله مداوای آن است قاعده در مداوای گزیدن هوام و حشرات بباید دانست که چون گزنده شخصی را بگزد و تحقیق کرد که چه حیوان بوده میباید که اول بالای محل گزیده را ببندند تا آنکه ببدن سرایت نکند بعد از آن شخصی که روزه نباشد دهن خود را نشسته با شراب مضمضه نموده و زیت در دهن گرفته موضع گزیده را سخت بمکد و لعاب را بیندازد

آتش بر آن بلند ازند بعد از آن بروغن گل سرخ چرب کرده جرعه جرعه سی را از نمک سنگ نقشه ارم گرم بر آن محل بندند پس اگر علیل چنان در یابد که درد و الم دیگر بقدر بدن فرو نمیرود و در همان محل که بود قرار گرفته همینها کافیست و الا بعضی از ادویه حاره جذابه ضماد باید کرد مثل سرگین کبوتر و فرفیون و کبریت و بول و خاکستر تاک و حوب انجیر با سرکه یا عسل اقطار و سیر صحرایی یا آنکه کبر بنی از سکبینج و جند بیدستر و کبریت و حلتیت و سرگین کبوتر و فرفیون و مشکطرامشیع اجزا را سوا کوفته و بیخته با زفت و زیت کدا خته سرشته ضماد کنند یا انقح یسند کیمن بزر را با قطران معجون کرده ضماد کنند و جراحت را از اندمال منع کنند و اگر جراحت اندک بود به نیز نشتر کشاده کرده بمکند یا زالو بر آن محل گذارند بعد از آن تریاقات مثل سیر و فلفل و امثال آن بالمنعه اگر کنند و رازم کوبند و بر محل گزیده گذارند که به میشود بغایت نافع بوده و همچنین اگر عصاره آن را با عسل و آب تناول نمایند نافع باشد و تریاق اربعه تناول نمایند و جند و اخلاط در خوردن و بعد از تریاق کبیر الکزاز و دوات سموم است و شرب طبیخ دانه مخصه نیز نافع است و بالجمله نظر باید کرد در حال موضع اگر اعراضی که دلالت بر حرارت میکند غالب باشد حفظ القوه باید داد و دیگر تریاقیه بارده باید کرد و اگر علامات بارده غالب شود تریاقات حاره باید داد اما از گزیدگی جنده آنچه در اکثر بلاد اغلب الوقوع باشد در بیان علاج آن و این مختصر واجب است مار است و عقرب و عنکبوت و زنبور و نحو آن و سگ دیوانه اما از گزندگان اما مار اصناف بسیار است بعضی مطلقا علاج پذیر نیست و اتفاق اجتماعی صعوبت ترکیب است آن مینا فاضل اگر بعضوی بزند که ممکن القطع باشد مثل انگشتان دهال قطع باید کرد و الا بعد از معالجات ترا ناب کفه موضع تریاق فاروق و مثرودیطوس باید داد و حلتیت و روغن کاو کهنه و عسل بیخورانیدند و شیر بسیار خوردن و بر حوالی زخم مالیدن نیز مفید است و یک مثقال حلتیت با یک اوقیه شراب باید نوشیدن و این تریاق که در کردن نافع قائم مقام تریاق کبیر است باید خورانید که بسیار نافع است صفت آن افیون ده درم فلفل سه درم تخم تراوند مدحرج جند بیدستر از هر یک یکدرم تخم با عسل معجون کرده

اوقیه که وقیه نیز گویند هفت مثقال نیم است باقلاه نیم درم است باقلای مصری یکدرم است باقلای اسکندریه نه قیراط است بندقه یکدرم است ترمس دو قیراط است تستوج طسوج است و کفته شود جوز مطلق نه درم است جوز بکبه شش درم است حبه دانه و مقدار یکجو است که در بزرگی و کوچکی متوسط باشد خرمه چهار مثقال است خرنوب یک قیراط است دانق و آن مقدار است جوی متوسط درهم و ان مقدار چهل و هشت جوی متوسط است درخمی یکمثقال است ستار سه رطل است رطل بالکسر نود مثقال است و آن نیم من است سکرجه مطلقه شش ستار است و چهار روک یک ستار سکرجه صغیر سه اوقیه است سکرجه کبیر که آن را صحفه نیز گویند نه اوقیه است صاع چهار رطل است طسوج دانق دو حبه است و دو جوی متوسط است طرازه بسه مثقال و دو ثلث مثقال است و سه قیراط است غراما یکدانگ و نیم است قسط و در آن اختلاف بسیار است و آنچه سواقی قول شیخ الرئیس رحمة الله علیه است ختیا رکرده و در رسالت وی فرماید که قسط از زیت شانزده اوقیه است و از شراب هشتاد درم است و از عسل یکصد و بیست و هشت مثقال رطلی است قفیز و قفاز هشت مکوک است قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و بعضی گفته که القدر رطل است که یک پوست گاو از آن پر کنند قیراط و آن بوزن چهار جوی متوسط است کیلجه و آن پیمانه است بقدر یکمن و نصف یک من مثقال و آن بوزن شصت و هشت جو است و چهار سبع جو مد پیمانه ایست بوزن دو رطل و ربعی نیم مکوک پیمانه ایست بقدر کیلجه ملعقه ازسوانات و از عسل چهار مثقال است و از روغن دو مثقال من که منا نیز گویند باید که لفظ وجنس عدد در اسم را به بینی که جنس چه عدد میشود و آن عدد مثاقیل است مثلا هر گاه خواهیم بدانیم که پنجاه درم چند مثقال است لفظ پنجاه که پنج و ده است جنس آن که ده است بقرار سی و پنج میشود پس پنجاه درم سی و پنج مثقال باشد و اگر مثاقیل را بدراهم خواهیم نقل نمائیم ثلث سبع عدد مثاقیل را زیاده باید نمود مثلا چهل و دو مثقال را هر گاه خواهیم بدانیم که چند درم میشود سه سبع چهل و دو که هیجده میشود بر آن باید افزود و آن شصت میشود پس چهل و دو مثقال شصت درم میشود

اما اسما و اصطلاحات بدانکه بعضی از آنچه بروزن فعول آمده مثل بخور و آن بر دو قسم است رطب و یابس رطب آنست که ادویه عطره طیبه را در آب یا گلاب با امثال معطر موافق بجوشانند تا بخار وراهیه آن باستشمام و استنشاق بدماغ و قلب رسد

و یابس آنکه بر آتش نهند تا دخان آن بدماغ و قلب رسد مثل عود برود از ادویه علین است که مراد از آن تبرید باشد مثل کحل کافوری جذوب دوایی باشد که جذب خار یا پیکان از عضو کند حمول آنچه بدبر یا قبل بردارند مثل شیافات ذرور آنچه بر بدن یا عضو پاشند ذروق در زروق دوایی مایعی بود که بجهت حصاة یا عسر البول با احلیل چکانند سعوط آنچه به بینی چکانند اگر مایع بود یا بدردن بخور بمالند اگر یابس شد تا اثر آن بدماغ رسد سفوف دوای مسحوق یابسی بود که بدهن ریخته بلع کنند یا مایعی مانند جلقه آن بمالند سنون دوای مسحوق یابسی که بر دندان بمالند سکوب دوای سیالی بود که از بلند بر عضو ریزند شموم دوایی بود که ببویند تا رایحه آن بدماغ رسد عروق دوایی که اخراج عرق از اندام کند علوک آنچه در بینی دمند تا عطسه آورد عقول دوای حابسی که اسهال بربندد غرور آنچه بدان غرغره کنند غسول آنچه بدان یا عضو را بشویند قطور آنچه بمانند قطره در عضو مثل چشم یا گوش چکانند قیوء آنچه قی آورد لطوخ آنچه بر بدن بمالند لعوق آنچه از معجون رقیق تر و از شربت غلیظ تر بود چنانچه بانگشت بلیسند و در دهن نگاه دارند تا بتدریج بحلق فرو رود و اثر آن باعضای صدر و ریه رسد مروخ آنچه دهان و مانند آن بود که بطریق روغن مالند مسوح آنچه بدست بر بدن بکشند و برفق بمالند مضوغ آنچه مضمضه کنند نشوق آنچه استنشاق بکار یا را آنچه آن کنند یا مایعی که بینی بالا کشند نطول عبارت از آب طبیخ ادویه بود که نیم گرم آن را بر بدن ریزند یا در آن نشینند یا سر بیجا را آن دارند نقوع آنچه بر بینی یا حلق دمند از ادویه یابسه سحوقه جهت حبس عرق یا علت امارت و مانند آن نقوع آبی بود که ادویه در آن خیسانیده بعد از زمانی صاف نموده باشند وجور آنچه در دهن مریض ریزند در حالی عجز او از تناول حلوب عبارت از دوایی بود که آن را بنوشند یا بفشرند یا شیره کیرند مثل شیره خرفه یا لعاب بهدانه و مانند آن و حاصل را حلیب گویند بروزن طبیب ذرور آنچه از ادویه یابسه که در غایت نعومت نموده بر چشم یا بر جراحات پاشند نثور آنچه از ادویه سحوقه که بر قرح و جراحات پاشند کبوب آنچه بجوشانند و سر بر بخار آن بدارند نشوغ بغین معجمه و علین مهمله هر دو صحیح است و آن عبارت از دوایی بود که به بینی ریزند ارود آنچه بر کنار دهن ریزند مضوغ آنچه بخایند اما آنچه بر وزن چراغ آمده مثل شیاف و آن و آن را و بعضی اطلاق میکنند بر قمولات

دقاقی که برای استعمال کنند و دیم برادر جالینوس که عجین نموده با قطع صغار قطع و خشک کرده
در محل حاجت با آبی ساییده بکار برند جبار دوائی که بر عضو مکسور یا مخلوع نهند تا بحاله
صحت نقل نماید خضاب آنچه موی یا عضو بدان رنگ کنند ضماد دوائی رطوبتی بود که
حجمی معتد به داشته اجزای آن متماسک باشد و چون بر عضو نهند قرار گیرد و جاری نگردد و فرق میانه
آن و طلا بغلظ و رقت قوام است چنانچه طلا در رقت دست نموده با دست بر عضو مرور کنند بخلاف
ضماد و طلا کمتر و تر باشد کماد دوائی خشک یا کم رطوبت بود که گرم کرده جهت تسخین عضو یا تحلیل
نفخ بر عضو نهند و اکثر در میان لته بسته بگذارند مثل نمک و ارزن و مانند آن آما مفتح بر وزن قبیده
مرادف منفوف باشد الخبه بر وزن ججوه آنچه در عسل یا شکر پرورند تا منعقد گردد مثل جلنجبین و منضج مربی مربا
آنچه منعقد گردد مثل اهلیلج و امثاله پرورده و آما آنچه بیشتر در صفات ادویه مفرده استعمال شود مثل لطیف و آن
آنست که هرگاه قوه طبیعیه در آن فعل کند بسرعت منقسم باصغر اجزائی که ممکن باشد گردد مثل دارچینی و زعفران
و کثیف خلاف آن است و جامد آنچه تحرک اجزای آن از دمعی که انجماد بر آن واقع شده متعسر بود و جامد آن
بر دو قسم است حجر بود و سایل فند است و هش هر دوائی است که ممکن باشد انقسام آن باجزای صغار
بسبب ضعیف و لزج هر دوائی که قابل امتداد بود و منقطع نگردد و بعضی بر وزن مفرح آورده مثل لطف
و آن دوائیست که بحرارت معتدله قوام ماده را رقیق تر گرداند مثل زوفا و بابونه مغلظ آنچه غلظ
آن باشد مثل کرفس مخلل آنچه بقوه حرارت تفریق خلط و تبخیر رطوبات و مواد و اخراج از موضعی که آنست
قلیلا قلیلا تا حد فنا نماید مثل جندبیدستر مفتح آنچه هرگاه ملاقات آن کند در مسامات تنقیه آن نموده
نموده فراخ باقی ماند مثل ابهل مخشن آنچه سطح عضو را بجلا رساند طبیعی یا عارضی و از ارتفاع
مختلف الوضع گرداند مملس عبارت از غیر آن باشد که بر دهنه عضو خشنی مثل معده و رحم احداث
سطح غریب استعمال نماید ملین آنچه اعضای کثیفه را سست نموده ازاله صلابت آن نماید یا
رطوبات منجمده را مستعد تحلیل و ترقیق گرداند و صلب ضد آن باشد مقطع دوائی لطیف باشد که ممکن
بود و نفوذ داشته باشد میان سطح عضو و سطح خلط لزج ملتصق تا از عضو جدا گرداند و همچنین نفوذ کند
فیما بین اجزای خلط تا تفریق اجزای آن نماید و هر آنچه ماده متصل الاجزا را باجزای صغیر
منقسم سازد ... ماده بر خلط خردل باقی بود مثل خردل و سکنجبین و آن خنده

مزلق دوائی

مفتح آنچه اخراج ماده محتبس از فوهات و عروق ... و داخل مجاری بوده مانع نفوذ گردد باشد

مزلق لزج باشد مجتذب آنچه بتسخین شدید عضو و جذب قوی خون لطیف را چنانچه بظاهر
جلد رسد بجذب نموده لون عضو را سرخ گرداند مثل فوتنج و خردل و ... و ادویه محمره
در جلد قایم مقام کی باشد و آن را برود و اختلاط بر زین استعمال نماید و الا عضو را
متقرح سازد مقرح آنچه افنای رطوبات اصلیه داخله در فرج خفیه عضو و جذب مواد
ردیه بآن و تقریح عضو کند مثل بلادر منضج بر وزن مسهل آن دوائیست که اصلاح قوام
خلط نماید اگر غلیظ بود باعتدال رقیق گرداند و اگر رقیق باشد غلیظ نموده صلاحیت اندفاع
بسهولت دران پدید آورد و این فعل را گاه بقوام خود کند چنانچه رقیق باشد و باختلاط غلیظ
ترقیق غلیظ نماید یا بالعکس و گاه بکیفیه خود کند چنانچه حار بالذات منضج بود و بارد بالعرض
اما انضاج حار بتلطیف غریب است ای بتفریق این بدن و شئ غریب بالطبع باشد
و اما انضاج بارد چنانچه که شدید الرقه را ... و شدید الحراره را بمزاج
معتدل افاده نماید و آنچه را حرارت سبب آن بود و برودت بجدان باشد و بالعکس
بشرطی که رقت آن از حرارت غریبه باشد پس حرارت غریزیه قادر بر دفع آن بود
زیرا که کاسر حدت حرارت غریبه مضاد حرارت غریزی باشد پس حرارت غریزی
مستولی گردد محرق بر وزن مذکور آنچه رطوبات اخلاط متحجر تحلیل نموده رماد تنه
آن باقی ماند مثل فرفیون و حلتیت مفتت بر وزن مفرح آنچه اجزای اخلاط متحجر چون حصاة
را باجزای صغار متصغر سازد مثل حجر الیهود معفن آنچه ... و انفعال مزاج عضو بتحلیل
بعضی از رطوبات اصلیه در وی طبیعیه و حرارت غریزیه نموده بحدی که کیا تشویه
یا احراق نرسد بلکه در آن رطوبتی باقی ماند که حرارت غریبه در آن اثر نموده صلاحیت
بدل ما یتحلل از آن منعدم گرداند مثل زرنیخ منفخ و آن دوائیست که بسبب برودت
از نضج و هضم مانع گردد مثل شرب آب سرد در دوام معده مخدر دوائیست بارد
که از غایت تبرید عضو مزاج روح آن عضو را بارد گرداند ... مسامی که بآن قابل
قوای حساسه و محرکه بوده نماید پس بسبب ... از عضو حس ... زایل گردد
مثل افیون منفخ آنچه در جوار اهراق رطوبه غریبه غلیظه فضلی بوده باشد که حرارت غریزیه معتدله آن را

دران عمل کند قادر بر تحلیل آن نباشد و آن را مستحیل بریاح گرداند مثل لوبیا و بعضی منفخ حبوبات
که رطوبت باجزای آن شدیدة المخالطه نباشد و بحق تاثیر حرارت معده و امعا از سایر اجزای
آن مفارقت نموده مستحیل بریح گردد و پس تنفیخ آن در معده و امعا باشد و بعضی آنست
که رطوبات غریبه فضلیه آن با اجزای آن شدیدة الممازجه بود تا تفرق شدیدی با اجزای
آن راه نیابد بتحلیل بریاح نگردد و تنفیخ آن در عروق بود مثل زنجبیل و جوهر آنچه چنین باشد
مقوی باه بود مجفف آنچه فنای رطوبت تحلیل و تلطیف نماید مضیق آنچه افواه مجاری را در هم
کشد مثل عفوص و جفت بلوط مسدد آنچه چون در منافذ جاری گردد و فرجه را که باشیا پر کرده نگشاید یا بیبوس
یا بپوسته در مجاری محتبس گردد و قوه منفذ که بمرتبه آن حاجز آید مثل طین ... مدمل آنچه رطوبه داخل
جراحت را لزج ساخته ملتصق گرداند مثل دم الاخوین و باشد که اسم دوائی مدمل را بر جمیع ادویه
جراحات از ملصق و مجفف و منبت اللحم کنند بر سبیل تجوز محکک آنچه کدره و تسخین جذب اخلاط
لذاعه حاده غیر مفرط اللذع بالحدة بجهت جلد ... نماید و لیکن تفریق نتماید ... آماء آنچه
بر وزن عاشق آمده مثل جاذب و آن دوائیست که بکیفیه نافذه تحریک مواد نموده ...
نموده و نماید با آنکه بتسخینی که تحلیل نماید یا بجهت ضرورت جذب بدل ما یتحلل کند یا آنکه تسخین بموجب
تحلل گردد و بجهت بر ساختن فرج حادثه جذب مواد نماید یا بجهت احداث وجعی که منضعف قوه عضو
فضول اعضا بآن عضو مستضعف منصرف گردیده بنا بر ضعف قبول نماید و مع هذا با روح طبیعیه که ...
بنفاوت بسبب موذی موجع توجه بآن عضو میکرده و خون کثیر تیز با آن عضو میاید و بالجمله دوائیست که تبرید
و تکثیف و تضییق مسام و تقویه عضو و تجمید و تخثیر فضول نموده از انصباب بعضو ممانعت نماید و عضو
نیز تقوی که با قیه از خود دفع نموده قبول نکند مثل عنب الثعلب و در اورام لادع دوائیست
که بقوه نافذی که در وی است در مواضع کثیره متقاربی در عضو تفرق اتصال پدید آورد که حس
بکل احد از آن تفرقات بانفراد ممکن گردد بلکه چنانچه محسوس گردد کلی جمیع آن تفرقات گویا یک تفرق
و یک جهت دارد آن گاه که کیفیت حدت و حرارت قوی باشد مثل خردل و بارد و حار هم می باشد
جزء ... که در آن جزو ... که موجب نفوذ گردد لهذا باشد مثل خل ناضج و آن دوائیست
که بر ذوی غذا در استحاله فلاظ ... که غذای بدن تواند شد نموده آن

که تحریک مواد ... رادع و آن ... و آن دوائیست

تحلیل

از استحیل و تشابه بجوهر اعضا گرداند مثل صعتر و هاضم فی الحقیقه حرارت غریزی بود و اینکه
بر دوا اطلاق میکنند بمعنی آنست که اعانت حرارت بر هضم مینماید و لهذا اکثر آنست که دوائی
هاضم بارد بوده باشد تا تعدیل مزاج عضو و تقویت حرارت غریزی نماید کاسر الریاح دوائیست
که آنچه از رطوبات را که حرارت ضعیفه از تحلیل آن عاجز شده مستحیل بریاح گردانیده بحرارت
لطیفه نافذه تدارک آن نماید و قوام ریح غلیظ را رقیق نموده بسهولت مرتفع گرداند و آنچه قوه تحلیل
آن بدفع و اخراج نفخ نافی العروق بر سد لطیفه تا مضرت نماید مثل بزر السذاب و
فنجنکشت رادع آنچه بدفع قوی بسبب برودت و غلظ جوهر مواد ... باطن
دفع کند کاوی آنچه بافنای رطوبات ... و تصلیب عضو نموده ... جوهر آن خلط
سد مجاری خلط سایل گردد مثل زاج و قلقطار قاشر آنچه از فرط جلا اخراج جلد فاسد نماید مثل
قسط قابض آنچه بکثیف وضع عضو و جمع اجزای آن سد مجاری عضو نماید و لهذا ادویه قابضه منقبض ابعاد
و منع انفصال ثقل از آن بسهولت شکم می بندد عاصر آنچه قوه قابضه آن اقوی بود و حتی آنکه بقوت قبض رطوبات
رقیقه که در تجاویف و خلل عضو محتبس باشد اخراج نماید مثل ... خاتم آنچه تجفیف بر سطح جراحت
خشکریشه مثل جلد پدید آورد و تا رقت حدوث جلد طبیعی از آفات صیانت نماید جالی آنچه بیاید نه
سطح عضو و رطوبتی که بان ملتصق گشته غوص نماید و رطوبات لزجه را از فوهات مسام عضو
بزداید و زایل گرداند سیال آنچه بغلبه کمیت مائیه اجزای آن ... جاری گردد و جامد
آنچه سیلان کند و بالفور مجتمع گرداند شد اما قتال و وزن آن معلوم است و آن دوائیست که فساد
مزاج روح و بدن نماید یا بجوهر و صورت نوعیه اش مثل سموم ماننده بیش یا بجهت غلبه کیفیه فاعله
مزاج را از حد طبیعی افراط بیرون برد مثل افیون به برودت و فرفیون بحرارت اکال بر وزن مذکور
آنچه از فرط تحلیل و تفریق قدری از لحم ناقص گرداند مثل زنجار غسال ایضا بر همان وزن مذکور آنچه
رطوبات غریبه منتشره بعضو را ... و بسیج برطوبه لطیفه مائیه و سیلان آن از جسم دور گرداند
مثل آب و اگر در آن قوتی جالیه نیز بوده باشد عمل آن اقوی می خواهد بود مثل ماء العسل و ماء الشعیر
و ماء ... مرخی بر وزن ... آنچه بحرارت معتدله و رطوبه ملینه جرم عضو را نرم گرداند و
کشادگی که از خلط بارده غلیظه یا برودت ... حادث گردیده باشد زایل گرداند و ... مسامات را وسع

وانند فاج فضول از ان اسهل کرد و مثل آب گرم رشت چون ضماد کنند **مزلق** به همان معنی مذکور رود و ای
یابسی را که بند یعنی کثیر الارضیه که بان رطوبتی لزج بود و باشد که رطوبات عروق ملتحق کرد و دان را ببندد

[illegible]

منفعت سی و چهارم

[illegible]

[illegible]

اصطلاح الیس

[illegible]

علية اترف معرب سرب اس بالضم بنياد وفي الفارس قلب الانسان لانه اول جزو يتكون اسطام کچه اسطوخ
بالضم الشريان وايضا يسمى بالفارسية بتون اسطوخودوس بالضم معناه موافق الارواح وهو اجود شي في تقوية القلب
وتذكية الفكر [illegible] في مزاج [illegible] وقال [illegible] ونظل طبيخه نافع لاوجاع المفاصل اسفط بالكسر
هو الخمر اسفنج نعت من السخنة بالضم وهي [illegible] مائلة الى الحمرة اسقيع اللحية التيس استرخا حركة من الرادع الخارج الاسماء
في القانون من الاجزاء وهو الشعر [illegible] استسقا جاء في عبارات القانون بمعنى الرخو والشبث اسفيداج هي المرقة
البيضا التي لا يطرح فيها شي من التوابل والابازير [illegible] التي لها طعوم غالبة من حرافة وحموضة وغيرها لملاكته الدم
كيفية ردية اسقنقور الكردان هي يكون من المصر وقرب جبل الهند وبحر القلزم ايضا [illegible] وانثيه
في بيان وهو نوع عظيم [illegible] واما الموجود في بلاد الهند فحيوان طويل نوع [illegible] القلون
[illegible] لا يتغير [illegible] وهو عند هم يصلح للباه ولشدة حرارته يكون بالحرفات [illegible] تهيج الباه وزره في
الاعاظ في سائر البلاد الاكثر اسقولوفندريون اسكاف بفتح الهمزة وسكون السين وفتح الكاف [illegible]
[illegible] وقال بكسر الهمزة جانب الفرج اسكف بالضم بلک زيرين اسباب الكلية عبارت از شيء است که از وجود
[illegible] آيد حدوث اکيفيات اسباب ضروريه عبارت از شش است که متغير حالات بدن وحافظ آنها
باشد وان شش طبعي بود يا مخالف طبيعت اسباب غير ضروريه وان عبارت است [illegible] ولکن [illegible]
باشد اسباب بادیه وان سو موضوع چند نیست که صحت ومرض واسطه تا شدان [illegible] قريب گويند
شل عضو يا روح واگر يک واسطه باشد آن را سبب موضوع بعيد گويند مثل اخلاط واگر دو واسطه باشد آن را موضوع
ابعد گويند مثل ارکان وموضوع نيز بمعني موضوع بود ليکن اسباب مادیه ونیک [illegible] وغیره
بر هر کاری که مطلوب باشد اسره اي الخطوط من الغضون التي في الكف واليد اسل شجر كالنبات الذي
يتخذ منه [illegible] اسوه بالضم والكسر [illegible] يقال فلان اسوة اي قدوة اسود بالضم
[illegible] کرده باشد آب [illegible] استهانة [illegible] استهلال [illegible]
[illegible] اسيف [illegible] ورقيق القلب اسيح هو الاشق اشبر بالضم تيزي دندان اشتر [illegible]
[illegible] اشنه بالضم الكمر [illegible] اشتفاق [illegible]
[illegible] اصطرك [illegible] اصطفان [illegible] اصل [illegible]
[illegible]

بالدق

به الدق السحوخه اطريه بكسر الهمزة وسكون الطاء وكسر الراء وتشديد الياء ضرب من الطعام يتخذ من العجين [illegible]
برش بالقطع سيور اوان كان [illegible] وقاسمية بالفارسية رشته وهو درومي [illegible] با لاقطا او المات او الى [illegible]
وسموه طلطاخ معرب عن [illegible] يقال لها بالفارسية [illegible] وبراكرا ورشته [illegible] اطل بكسر
وكسرتين الخاصرة وجمع الطال الظل بطن الاصبع اعضا غذا هي المعدة والكبد والطحال اعضا النفض هي الامعاء والكلية
والمثانة والقضيب وفم الرحم والمقعدة اعضا النفس الريه وقصبتها والحجاب الصدر اعضا الرئيه [illegible] اعضاء الشريفة [illegible]
[illegible] ان كل عضو لا يكون اما ان يكون له فعل مشترك لجميع الاعضاء او لا يكون كذلك والثاني هو غير الرئيس والشريف واما
الاول اما ان يكون مع ذلك مبدأ القوى ضرورية او لا يكون والاول هو الرئيس والثاني هو الشريف اعضاء المفاصل [illegible]
اعيا كلال مفرط يعرض في المفاصل والعضلات من الحركات اعسار [illegible] اعمى [illegible] فراخ چشم اعصب [illegible]
الى التفديح الحاجب اعذيه اسم عام يقع على الاطعمة والاشربة التي يمكن ان يتولد منها دم مقوم بدل ما يتحلل عن البدن
[illegible] ضعف القوى لعبة [illegible] يقال اعمى [illegible] اعتم [illegible] اعن [illegible] افرغا هو النقاء
[illegible] الآت الغذاء والات النفس افلم [illegible] افيلوس معناه باليونانية [illegible]
الحمى الدقيقة افم آن نويت که در [illegible] الكحل [illegible] افاويه هي الادوية العطرية الطيبة الروائح مثل قرنفل ونحوه
افلاطون آمن افلاطون الحكيم الالهي معناه في لغتهم العليم الواسع والصادق الفصيح وهو تلميذ سقراط الحكيم واستاد
ارسطو وكان يحب الوحدة والجلوس في الصحاري وكان يستدل في الاكثر بوصوله صوت [illegible] وكان [illegible]
[illegible] الضيافة والتلامذه يا [illegible] الحكمة لاحترام الحكمة ومن كلامه اعظم المصائب فوت الوقت [illegible]
فايده اقلون هو الشيخ الجبلي اقرن بكسر الهمزة والفاء والنون دو کناره استخوان [illegible] اقنون [illegible]
[illegible] الافيون والبنج واللفاح فانها [illegible] اقتصاد [illegible] هي الاسماء
اقتضاض ازالة البكارة وهي انهتاك الاغشية المنسجة على فم الرحم اقرع هو الذي ذهب شعر رأسه من آفة [illegible]
قرعان [illegible] بالضم [illegible] اقرح [illegible] الرجين والماست اقل بالفتح [illegible]
اقليدس كان من حكماء اليونان [illegible] في علم الفراسة اقنا ذخيره نهادن اقاويس هي حمى يوم اقمر [illegible] الكاس بالضم
الكل سياه رگ [illegible] في وسط الذراع [illegible] القيفال والباسليق [illegible]
[illegible] جميع اعضاء الانسان [illegible] الاكحل [illegible] والعرق الوريد اكرونينه هو الجزء [illegible]
السوقن بالنون وقيل بالباء وهو اثنا عشر [illegible] ونصف وقيل [illegible] قال ابن [illegible]

افلاطون [illegible] در کار [illegible]
ومنه [illegible]

ثانية عشر درهمي ومن الشراب اوقيتان والنصف درهمي ومن العسل [illegible] اكسير [illegible]
گويند معني وي اصل کار است چنانچه اکسير نزد اهل کيميا اصل کار است وگويند معني وي شافي ونافع است اكشوث
بضم الهمزة وبدء وتا [illegible] الكف لون بين السواد والحمرة اكر [illegible] الاكليل الملك قال
القرشي انما سمي به لانه كان يتخذ منه اكاليل يضعها الملوك على رؤسهم [illegible] في البنات [illegible]
اوجاع الرأس لان الشيطيل [illegible] الصداع الي [illegible] کتان بود الكنه زبان [illegible] بالعام
[illegible] شرح المطالع الم بالفتح [illegible] اماله دور شدن است در دو بدن
[illegible] و [illegible] شدن زمين [illegible] ان امسار [illegible] ام قيظ ام جامع
عبارت از غشاء است که [illegible] بر دماغ احاطه کرده ولکن [illegible]
بر دماغ [illegible] ام رقيقه وان غشاء [illegible] که [illegible] بر دماغ [illegible]
[illegible] که بر دماغ آمده [illegible] تا [illegible]
[illegible]
غليظ [illegible] امتلاء هو ان يمتلئ البطن من [illegible] من الاخلاط الاربعة
[illegible] الانسان [illegible] قال في شرح القانون اذا زاد ما في تجويف العروق والشرايين من الدم والروح
والاخلاط مع حفظ نسبتها التي كانت عليها قبل الزيادة والبدن صحيح سليم وكانت تلك الاخلاط صالحة في
كيفيتها وقد زادت في كميتها حتى ملأت الاوعية [illegible] الاطباء هذه الحالة امتلاء بحسب الاوعية واما
اذا تغيرت كيفيات الاخلاط عما كانت في حالة الصحة ولا يكون الاذى من جهة كميات الاخلاط فقط بل لرداءة
كيفيتها وهي تقهر القوة برداءة كيفيتها ولا يطاوع الهضم والنضج سمي ذلك امتلاء بحسب القوة لان القوة لا تقدر
على الهضم والاستيلاء [illegible] واما تلى المعدة من الغذاء والشراب [illegible] امتلاء كما قال الرازي في كتاب المرشد
يقال الامتلاء على الامتلاء المعدة من الطعام والشراب وليس هذا هو الامتلاء الذي يقصده الاطباء امرن
[illegible] هو ماء السكباج المصفى عن اللحم والتوابل امغا [illegible] امراض الوافده
هي التي لا تكش بقبيلة او بناحية بل هي عامة لجميع امراض الوافدة هي التي تكش بقبيلة ا و
بناحية ويكون اسبابها [illegible] امراض
امراض المادية هي الامراض المتشبثة بالمواد ويقال لها الامراض الكلية امراض المزمنة هي

التي

التي فيها امان من امراض آخر امراض مسلمة هي التي لا مانع من تدبير العلاج فيها [illegible] هو ذو قرينة
ربما يمنعت عن تدبيره بالواجب امراض المعدية هي التي يتعدى من شخص الى آخر بالملاقاة امراض غضب [illegible]
هي مخصوصة بزمان من ازمنة السنة امراض الجزئية هي التي يسهل علاجها والكلية بخلافها امراض البحرانية
هي التي يحدث بسبب الانتقال في البحران امراض [illegible] هي التي يعسر فيها المواد وتحتبس تحت المسام
بسبب البرد ام الدم ويقال له انورسما وهو ورم من دم وريح يحدث عن انخراق الشريان من تحت الجلد
لضربة او سقطة فيخرج الدم والريح الهوائي عند الحركة الانقباضية الى الفضاء الذي بينه وبين الجلد [illegible]
ما يسع فيه والجلد غير منفذ لخروج منه لعدم انشقاق الجلد او جراحة تقع في موضع الشريان فينخرق منها
الشريان ويلتحم الجلد الذي عليه ويبقى انخراق الشريان مفتوحا ولا يلتحم ولا يثبت عليه الدشيد ويكون
موضع الورم ابيض وربما كان لونه كلون الباذنجان والبنفسج واذا غمز عليه باليد ذهب اكثر الورم
ويسمع له في بعض الاوقات صوت كصوت الصرير امراب هي الات البطون امشاج مشج بالفتح [illegible]
وبالكسر اميخته وات مرد وزن [illegible] وقيل الامشاج المائيات التي تركب منها الاعضاء تركيبا اوليا
وقيل الامشاج هي الاخلاط امفيمارينوس هي الحمى البلغمية الدائرة امليسى يقال رمان امليسي يعني بي دانه امه
بالمد شکستگي سر که [illegible] دماغ رسيده باشد ام الطعام گندم ومعده ام النوم الدجاج امورسوس هو
جريان الدم من البواسير امبلي بهندي تمرهندي بود انيوس هو الكاذ [illegible] انسان هو الكن [illegible] فيه معنى
الانسانية يندر وتعز وجوده بل اكثرهم اذا تامل فيهم وما في طباعهم لكانوا من البهائم والسباع اي پسر
این مردمان انکار های مردمند تا بسياري ببايد تا يكي آدم شود نه هر که بصورت انسان بود در
معني چنان بود آنکه تو بيني نه همه مردمند بيشترين گاو وخر ودمند واعلم ان لبعض الناس [illegible]
ولبعضهم [illegible] قرن قال في بعض مواضع الترك طائفة يوجد لها ذنب صغير [illegible] بالارادة
وطائفة في بلاد الصين يوجد لها ذنب [illegible] وهو [illegible] وكان ابي [illegible]
راى وشاهد لبعضهم في بلاد [illegible] لبعض ملوك [illegible] القرن وانا رايت في ايام
طبابت دار الشفاء [illegible] رجل من الاكراد وكان [illegible] زائده [illegible] على طول
اصبعه [illegible] وكانت [illegible] من الرجل فقال هذه الزائده كانت مولودة
[illegible] بالارادة [illegible] الجماع عند انزال المني يتحرك بنفسها

بحركات في فقعات المنى بتعاطر كات العصب الفقاق الخراق المجارى اناره يعنى الثانى ايض كوشت نيم
بخته شدن اباز نيم جوش كردن كوشت انق محركة الفرح والسرور انا بالكسر وعاء الماء والطبخ القليل آنبه
والكثير ادانى اناء اكد من والنصف اناء الصل رطلان والنصف انابيب النير مخارج النفس اب كفرس
وقيل كعقفل الباذنجان اذه بفتحتين بهندى تخم فرج را كويند اند بهندى خصيه بود ابرط العليل الكب على الجبهة
انوسيا هو السلاق انبق بالكسر شبنشه مشهور كه قرعى نيز با آن ميباشد انسلال البدن انهزاله انطوميا هو
الهنديا الشامى افطيقوس وقيل اقطيقوس وهو حمى الدق وقد ذكر معناه الراسخة
والمتمكنة في البدن القالم وسمى سرسا النقم بكسر الهمزة وفتح الفا چنبراية قال العلامة
اذا دنيف اى انفجر كاث ولطخ بها الجبهة والمنخرين عند خروج الدم بالرعاف قطعه
من ساعته انكك جدا كردن ارزق هو الاشتعال القفاء انشقاق القوذيا هو لفظ الرومى معناه الشبيه بالقيب
وهو البلاذر انقبار كوسيا هى الحمى البلغمية النائبة كل يوم انونيا لاله كوهى اونيا چونانه اسم عصاره بود انيث برزم
آهن انين ناله وناليدن وكذلك انيت اوتاد العظم استخوانها اوتش اوقيه اوبولوس
وجاء اولو وقيل اوثوسيس نصف قيراط ادخيه اعضاء آلية ذات كجا دليف ومفرد آن
وعاست بالكسر يعنى ظرف اوعية المنى هى الانثيين والعروق التى بين الاحليل والانثيين
اوعية الروح هى القلب والشرايين اوله بهندى آبله است اوام كزاب العطش اوحره و
وار الرس والدخان اوپر بياى فارسى بهندى يعنى فوق باشد اوسرافيون نوع
من زبد البحر يكون لاصقا بالقصب حار جدا اوزيا واذيا هو ورم الرحم ادراطيس
هو الشرناق اوت بهندى شتر را كويند اوسيدوش الحكم كان واضع العلم الاعلاد
اوثيلوس هو القرب قبل انفجاره اواق عند الاطباء اربعة وعشرون اوقية اوان
هو الاوقيه اهول از زن خواستن وبا اهل شدن اهيج بالفم سازوا دكه اهيج الماز بلك
داشتن اماله جرشيش الهن بكاف فارسى لفظ هندى ليست وآن بهمن سعيذ است ابلياح بكسر الهمزة اسم للمسهل
المصلح ابجا زعفران ايربا معناه باليونانية قوس وقزح ولكن الاطباء اطلقوا على اصل السوسن
الاسمانجونى الذى زهره مختلفة الالوان وكبة من صفرة وبياض واسمانجونية وفرفيرية
قوله في القانون لانهم اى لذعها بهم والتحاقهم البطاطس هو شجرة الغرب

البطى





البطى الحاجرة ابل بكسر الهمزة وتشديد اليا وفتحها وقيل بضم الهمزة وكسرها وتشديد اليا كورن
ايتم بكسر الهمزة وتشديد اليا بيوه ج ايامى ايقانا هو الجزر البرى حرف الباء الموحدة
باذبيس هو الخشخاش البرى حار جدا مسهل بالقوة باج معرب باو هو بالفارسية طعام ومنها
الشورباج والسكباج والزيرباج اى الطعام الذى فيه الملح والخل والكمون وليس الباج بمعنى
النوع باباتره بهندى كابركك كابلى بود باد بالتشديد اصل الفخذ باذنجان مع كثرة مضرته غذاء جيد
لذيذ حبيب عند اكثر الطبايع المستقيمة فيقبل عليه الطبيعة وكبد هضمه ويدفع عنه ما لا
يصلح للبدن لولا الاكثار منه واقماع الباذنجان اذا خلطت مع مثلها من لب الجوز المرد
وقا وعجنا به من البنفسج وطليت بها البواسير دفعها هذا مجرب واقماعه المجففة في الظل
اذا سحقت وطليت بها البواسير بعد ان يدهن بدهن سمسم نفعت منها نفعا بليغا باذنا معرب
باده بادرنج هو النارجيل بال بهندى شعر بود بادشام حمرة منكرة سمجة يشبه حمرة من يبتدى
به الجذام يظهر على الوجه وعلى الاطراف وخصوصا في الشتاء والبرد وربما كان معها قروح
باك بهندى اسدرا كويند بانه بهندى آب بود بادكوبيد ورم اصل الاذن باليكبد اول دريست من معو الكبد
وسنحى دعادت الاطباء جارية بان الشى اذا لم يكن كثرة النفع معطوفة الغاية يقولون
لا باس بكذا باسليقون معناه كحل روشنائى وقيل اسم رجل بادكل هو الدواء المسهل في البواسير
باسليوس يكى از حكماى ما تقدمت بانصو جراحى كه بكوشت سر رسد باطوم شاخ بار بياى موحده
پارسى دراى لطا لفظ هندى ليست وآن ريق بود بابره بهندى جهارى بود باكه بهندى اسفناج
بود باز بياى فارسى جر بود بادروج بفتح الدال بقله بابجه معرب بادبه باتر دسته زه بالف
الكابح ببنا بثث بابات اولهن في اللهن مفتوحتان والثانية ساكنة وبالغين المعجمة
طوطى بتر در لغت بريدن وعند الاطباء هو ان يكشف الجلد وما تحته من موضع الشريان
ويعلق الشريان بصنارة ويشد كل من طرفيه بخيط ابريشم شدا وثيقا ويقطع الشريان و
يلم الجرح بالادوية الملحمة بتكرى بياى فارسى وتاى فوقانى بهندى زراج بود بتنك بياى
موحده فارسى بهندى بقم را كويند بثر بالفم تبثر وجهه اى تنقط بثق بالكسر ودلقيل بثق الشق
اى اسرع دمعها بثث الجبهة قشره وفرقة وبث الغبار هيجه بثور البنبه هى بثور ايض بحرا بثثر

على صفحة الوجه والانف كانها نقط لبن واذا عصرت خرج منها شى يشبه السمن المنعقد
او الرائب او اللبن العقيد بتع محركة ما بين الكاهل الى الظهر بتك بياى موحده وجيم فارسى بهندى
بيع را كويند بتكيك بكسر با وجيم عجمى يعنى طبيب بود كه بزرك نيز كويند بيد بهندى ترنجبت بجه بثره في العين بحر هو اخرف والكاس من كنية الاسم
بالفتح قرار رحم يقال دم بجرانى شديد الحمرة وقد نسب الى البحر وزيدت الالف والنون
للمبالغة البحار بالضم هو المتحلل من الماء واعلم ان الريح من شانه التحرك الى جهات مختلفة
وذلك موجب للتمدد ولا كذلك البخار فان من شانه الصعود الى الاستقامة وان اوجب
تمددا ما الا انه يسير جدا لا يبلغ الى حد يوجب الاعيا قال العلامة اعلم ان الحرارة اذا عملت
في الجسم الرطب كالنار في الماء فارتفع منه يسمى بخارا واذا عملت في الجسم اليابس كالنار في الحطب
فما ارتفع منه يسمى دخانا والبخار هواء فيه اجزاء مائية تلطف بالحرارة واختلط اختلاطا ما
والدخان هواء فيه اجزاء ارضية تلطف بالحرارة واختلطت به اختلاط المذكور وعلى هذا
اذا عملت الحرارة في الرطب واليابس كالحرارة ابدانها فان فيها من الاخلاط الرطبة و
اليابسة فما ارتفع منها ان كان دخانا فذلك اذا غلبت الاجزاء الارضية على الاجزاء
المائية وان كان بخاريا فذلك اذا غلبت الاجزاء المائية على الارضية ومن الاول تولد
الشعر ومن الثانى العرق والوسخ ذكرهما البخاع بالكسر العرق الذى في الصلب البختج بالفتح
معرب پخته اى مطبوخ البذرقطونا البخر كعرس يعنى ريح الفم البخور بالفتح ما يتبخر به سواء
الماء او النار كالعود وغيرها اعلم ان بخورات البواسير كلها لا يكون الا بخارا وقد يسر
الحال بخورابم فارسية بيخ مريم البخص محركة وكعفص لحم اسفل القدم ولحم اصول الاصابع
مما يلى الراحة وكعرس لحم تحت جفن الاسفل يظهر عند تحديق الناظر اذا كره شيئا وتعجب منه
البخق بالضم ان يكمل عينه ولا تبرة بدال معا هر جاره وبدارى المبادرة بدل وكم وجع المفاصل
واليدين البذاء بيهوده كفتن من باب حسن واصله بذاءة ثان مصادر المعرفة الخاصى بالماء
مثل صلب وصلابة البذنج ولد الضان ج بذجان براده بالضم سوهش آهن برد الحديد بردا
سحقه بالمبرد والبراد ما يسقط منه بالسحق براز قال المسيحى لفظ البراز مشتق مما يبرز
من فضلاتهم حصص في عرف الطب بما يبرز من طرف المعاء المستقيم المردف بالمخرج وفى النهاية

البراز

البراز بالفتح اسم للفضاء الواسع فكنوا به عن قضاء الغائط كما كنوا عنه بالخلاء لانهم كانوا
يتبرزون بالامكنة الخالية من الناس قال الخطابي المحدثون يروونه بالكسر وهو خطاء
لانه بالكسر مصدر من المبارزة في الحرب وقال الجوهرى البراز المبارزة في الحرب والبراز
ايضا كناية عن ثفل الغذاء وهو الغائط ثم قال البراز بالفتح الفضاء الواسع وبرز الرجل اى خرج الى
البراز للحاجة وقد تكرر المكسور في الحديث وصاحب الخلاصة اورده في الباء المكسورة
ومحمود الشبانى اورده في الباء المفتوحة برش بالتحريك هى النقط سود اودكمه برك
السكر الطبرزد بربخ بالباء الموحدة المفتوحة والراء المهملة الساكنة ثم الباء الموحدة المفتوحة
والخاء المعجمة الساكنة سورى الخانة ووزرطب عبارتست از وريدى كه از كليه بعض مثانه متصل است
تا مائيتى كه از كبد بكليه ها آيد از ان وريد بمثانه منحدر كردد وجهار كيس ابرنجيان وشيخ در تفتيح سيم ومانع
يك كتوليف را باين اسم ميخواند بواسطه ضيق وى جه برابخه وبرابخ ابرح بالفم بدانكشت بريح
بالفتح سمنى وكزند يقال صداع مبرح اى مولم شديد برد نقيض الحر وبارد بمعنى ثابت نيز آمده
كما يقال سموم بارد اى ثابت لا يزول ومحركة تكرك ويطلق على التخمة يقال اصل كل داء البردة انما سميت
بهذا لانها تبرد المعدة فلا يستمر الطعام وبرد محركة اى مات والبردى هى الرطوبة
البلغمية برد بهندى حبل يعنى جواهر دبر براتي موى مژكان برسدر برداب وابرداب هرد وكناره
روز بردى فارسية نوع البرزخ بكسر الباء الموحدة وبالذال المعجمة المفتوحة فرس الفارسى اسم
براوين اذا شربت امراة دم بر فرون لم تحبل ابدا والتدخين بزبله يخرج المشيمة والجنين
الميت وان جفف وذر منه على الانف حبس الرعاف واذا ذر على الجراحات حبس الدم
ابر بالضم المنطق والشوم وبالكسر الولد الثعلب والفواد وفى المثل لا يعرف هرا من بر اى
لا يعرف من يكرهه ممن يبره اى يحبه يقال الدم ببره بولده يعنى مهربان وبريكى ابرار نيكان
قال في الصراح وفى المجمع الجواهر كربه بجه وبر روباه بجه برس بالكسر قطن عصارة ورقه ينفع الاسهال
الصفراوى برس كقنفذ الكف مع الاصابع برسام في الينابيع بالكسرة وفى التهذيب بالفتح
علة بهندى سيسا برسم بالضم وهو مبرسم البرش بالتحريك نقط صغار سود اكثرها بالوجه وفي
الوجه وربما كانت الى حمرة وكمودة فارسية كنجدك برشعثا معناه النافع فى الالف

برص م اذا كان في البدن كله يقال له المتشر البرعوم والبرعم بالضم غنچه ناشكفته برغست بالفتح
بخراسان نه بجند كويند برغوث بالضم كيك برغشه بالضم وانزابر غنچ كويند واعلم ان شجر الفستق يحمل
سنة فستقا والسنة الاخرى يحمل شيئا آخر غير الفستق يسمى البزغنج برقال البحير برق معرب بره
بركاريه هي ذياميطس برنه بالضم ايك سكنين بج برام بره بفتح باى موحده فارسى وفتح الرا
وسكون ياتي كبوتر بود ابراق بالضم آب بيص براله بالضم ما صفي من الشي ومنه براله الشراب
بزر تخم واعلم ان الاطبا اذا اطلقوا البزر ارادوا به بزر الكتان بزر البنج اجوده الابيض
واردأه الاسود ومتوسطه الاوكن بزر البقلة الحمقا بارد في الثالثة رطب في الثانية والمقلو
منه صار حارا يابسا حابسا وغير المقلو يسهل الصفرة بزرقطونا اجوده الاسود الرزين
الذي يرسب في الماء والابيض منه اشد بردا من الاسود قال الايلاقي اذا ارادان
يمنع البخار من الدماغ ويسكن الحرارة فليس شي اوفق له من بزر قطونا بالسكر ويسكن
العطش ولهب الحميات وخصوصا لعابه مع دهن اللوز بزور القلب سپستان لساق بالضم
براق لباله دليرى نمودن لبشنيج لسته لبوره سپستان بود بهندى لبند بالكسر والتشديد
اصل المرجان لسيط بالاتفيم الى اجسام مختلفة الصور لسر بالضم آب باران تازه باريده
و خرماى ترش شيرين لسطرالكسند اوراق وصيوه درخيان لسفايج من خواصه انه يجبد
اللبن الحليب ويحيل الى الماء وقدر ما يطبخ منه في الامراق والشوربا ج للتليين خمسة
دراهم قال احمد بن ابي خالد اذا سقي منه كل يوم درهمان ولعقه مع مقدور سكر ومن
ما ولب الخيار شنبر سبعة ايام نفع اصحاب الماليخوليا والجذام بشره بفتحتين ظاهر الجلد
مطلقا بشاعه قال السيد في شرح المواقف ثمن الطعوم المركبة ما له اسم على حدة كالبشاعة
المركبة من حرارة وقبض كما في الحضض قال الجوهري شي بشيع اي كريه الطعم يأخذ بالحلق
بشم تخمة التخمه بشاره بالضم والكسر مژده وبالفتح شاد شدن بشراوان بزر قطونا بشاشه
تازه روى شدن ومنه بشيش الوجه هش بش خندان روى بشيش شادمان وكشاده رويى
بصاص هو الذي اذا سقي باليد تقتت بصامه هي البين وفي تبصيص چاپلوسى كردن
وچشم بازكردن بصل م ومن خواصه انه يلطف الرياح اذا طبخ في المرقة وتولد الرياح نيا

ما ينفع الماليخوليا والجذام

ما ينفع الغثيان بكن اللهيب

بصل الرحيس اذا شرب منه ثلثة دراهم قيا قيا حسنا واذا نقع منه ثلثة دراهم في
الحليب ودق وضمد على ذكر العنين لقويه ويصلبه بصن والصنين بمعنى الناعم وبمعنى
رقيق الجلد بضعه بالفتح پاره كوشت بضع بالكسر شق وقطع ومنه مبضع الفصاد والمجامعة
هي المباشرة لما فيه نوع من الشق والبضع اسم منها بمعنى الجماع وقد كني بالبضع عن
الفرج في قوله اسم ملك فلان بضع فلانة اذا عقد لها بطانة المرى هو السطح الذي يجري
فيه الطعام بطح بررو افكندن بطيخ بالفارسيه كولاب ج بطايخ بطر بالتحريك سر
شكستكي ودهشت وفرط سرور البطرة بالكسر وبالفتح كفايدن ريش وجراحت ومنه البيطار بطل بكسر الباء وفتح الياء الذي
هو الذي يعالج المواشي مثل البيطار بطيره مصدرة منه بطا شكافتن جراحات واورام من باب نصر
بطليموس وبطليموس شاكرد جالينوس بوده ودر نجوم وهندسه نظير وكويند پادشاه بوده
بطم هي ثمر سود كبار منا قدر حب البطم الكبرا والحمص والفستق لنوع في الساق ويتقرح و
يسيل منها صديد اسود وهي عسرة البرء بطن شكم وقد يجي بمعنى البراز بطون البرسام تلثه والبطون
بطون القلب البنانه والبطنه الاوسطا وهيز البطنين بطرا باليونانيه بمعنى الصخر الساليون بمعنى
كرفس فيطراساليون هو الكرفس الصخري بطيخ زند بالراء المهملة منه وانه وارق موضع
ارض شام يكون فيه كثيرا جيدا حلوا عظيما وقيل سمي به لرقة جرمه لعنته الماية عليه كما يسمى
الصابون اذا عمل بالزيت بدل الشحم رقيا لرقة جرمه بالنسبة الى نوع آخر البعير بالفتح و
بالتحريك الضاپشك لبر الماعز كيل الحنازير بعل بالفتح زوج لعال للنكاح والمباعلة المباشرة
بعوض بفتح البا والموحده والضاد المعجمه پشه بغت وبغته بحرك الفجاه والمباغته المفاجاة
بق بالفتح پشه بزرك بقل طهرو الارض انبت هي الارض من الخبازي ووجه الفلاح فرجه بقلة الحمقا
فرنيج البرى بقلة الظاهر كرب بقلة المباركه الهندبا اوالزجله وكذا بقلة اللينه بقلة الملك
شاهتره بقلة البارد لبلاب بقلة اليهوديه هي الاحمر من الخبازي مايله الى الحرارة واليبس بقس
والبقيس هو شجر الشمشاد خشبه قابض مجفف نشارته مجموعه بالعسل يقوي الشعر ويمنع الصداع
وبياض البيض ينفع الوثي بقم مشدده القاف خشب يصبغ بطبيخه ويلحم الجراحات
ويقطع الدم المنبعث من اي عضو كان ويجفف القروح واصله سم ساق والبقم كسكر

شجرة جوز مائل بكا بالضم والمد گريه باواز وبالقصر چشم باريدن تباكى گريه دروغ نمودن
بكرى بهندى بز بكير لفظ هندويست ومعنى آن خيار شنبر است بكره بالضم بامداد بلاج ميك
بلبس بحكرتن بلعم وبلعوم بالضم مجرى الطعام وهو المرى بلعوم كجعفر مقدم الصدر والحلقوم
وما اتصل به من المرى بله بالفتح والتشديد نان خاج بل بالفتح بهندى غمر را كويند بلوه كالاول
بهندى بالجمله اى بالكليه بلوط بفتح البا الموحده وتشديد اللام المضمومة معروف بلاذر بهندى
بل كمند معرب بركند يعنى قطو وپاره بلغم هي قروح مع بثور وخشكريشات وسيلان صديد
ويكون معها خفقان وغشي وهو من جنس السعفة الرطبة الرديه الخبيثة الساعية ومنبسطه
في اللحم وليس لها عمق كبير فاذا انفجرت كانت كثيرة الثقوب والروس وقد تحدث من لسع
دوپيته مثل البعوض الخبيثة والرتيلا بلك بفتح باى فارسى وكسر لام بهندى اسفاناج بود وبالك
نيز كويند بلناس حكيم شاكرد ارسطاطاليس است بيشتر طلسمات ساخته اوست وآينه سكندر نيز
كه هرچه در ملك فرنك ميرفت دران پيدا بود وى ساخته بود وجالينوس شاكرد او بوده بنادى
ونبا هرد وهندويست وآن سنور بوده نبات صنغ البطم بنان بالفتح روس الاصابع بنز
سپستان بنبت النغم سحق بنطاسيا حس مشترك بنات الليل هي حكة وخشونة وبثر صغار يعرض
في البرد والليل ويشتد حكتها في الليل ويستلذ من حكته او لانم بودى الى وجع شديد
بنولر بهندى پنبه دانه است بندرها بهندى ساق بود بنكره بهندى خنفس بود بنطل كقنفذ
كناره فرزج بنفسج معرب بنفشه وجربت منه ان ورقه الغض اذا دق وعصر ماؤه وخلط
بالسكر وسقى الصبي الذي به زهر مقعده نفعه نفعا بليغا بنا بنه بالضم والكسر بهنا و آدمى
بنكر وجن بفتح باى موحده فارسى وسكون نون وفتح باى موحده فارسى ديكر وضم راى مهملة وسكون واو
وكسر جيم وسكون نون لفظ هنديست وان طباشير بود البواب فم معاى اثنى عشرى بوال بالضم عليل
بسيار ادرار بوجبا بالضم گياهيست كه بپارسى ارويد وترياق وليست وبيخ ان جدوار است بوكه
بهندى كليه بود بول بهندى زكى بود بولس وبوره هر دو لفظ هنديست وآن كالكاشم بول
بهندى درد بود بوت بالضم شجر نباته كالزعرور بوبل خرفه بورك بالفتح معرب بوره بوس داوش
بالمثقال بوريقون هو المرقشيشا بوقس لسان الثور بوارد هي اصول البقول مثل السلق والجزر

لبناسي حكيم

والشلجم وكذلك القرع اذا طبخ والتي في الخل ليربى بولو بون لسفايج بهرابهر بهندى كهفه
بهنه هه وتب بود بهار بالفتح كل هميشه بهار وبالضم ثلثمائة رطل بهر بالضم ربو وضيق النفس
قال الجوهري تتابع النفس قال العلامه الفرق بين الربو والبهر ان الاول ماده مجتمعه داخل
العروق الخشنه والبهر مادته في الشرايين وان في الثاني يكون بلمس الصدر حارا وفي الاول
لا يكون كذلك وفي الثاني يحمر الوجه عند السعال اكثر من احمراره في الاول لاحتباس الدم
بالدخانية في الشرايين بهرم والبهرمان كل كاجيره بهرامج بالفتح بيد مشك الذي يتخذ عروقه من
ورقها بهوع بالضم نوم بهيره بهندى بليلج است بهق ابيض هو بياض رقيق في ظاهر الجلد غير
غاير ولا املس السطح والشعر النابت فيه لا يكون ابيض ويغرز الابره لا يخرج منه رطوبة
مائية بيضاء بل يخرج منه دم وبهذه العلامات يفرق بينه وبين البرص اذ كل ما لا يكون
في البهق يكون موجودا في البرص وان ذلك موضع البهق يحمر بخلاف البرص واما الاسود
فهو تغير لون الجلد الى السواد ما هو واذا دلك يتناثر منه شي شبيه بالنخاله ويبقى موضعه
بعد الدلك احمر بهش مقل المكي بهقه بفتحتين وتشديد الطاشير برنج وفي القاموس الارز يطبخ
باللبن والسمن معرب هنديه بهتا بيان صنغ البطم بهرى بهندى شش است بهوبر بهندى
اسهال بود بيغ لوران الدم بيرق هو اللبو بيض نمبرشت هو البيض المسخن حتى يقارب الانعقاد
ولم ينعقد ثم يحتسى پيپلا مور بياى موحده فارسى وياى كتانيه وباى موحده فارسى وميم وواو وراى
مهمله لفظ هنديست وان دار فلفل بود پتر بكسر باى موحده وسكون ياى كتانيه وتاى فارسى
بهندى تخم وحب نباتات بود چنانكه بيتز تخم خيار ومولكه بنز تخم ترب وكاف بهار كرى ويا
جهه رابطه درى آورنده پهو بهندى اسهال بود پتنه بهندى مراره بود حرف التاء الفوقانية
تافسيا صمغ السداب تانبه بهندى مس بود تب ستهاليست لا مهين تربد بالكسر معروف
تبلد ضد التجلد تبن كاه بارديابس دهن الحنطه اذا احرق وصير رمادا وخلط بمثل الخمر الخطم
لحم العجين وعجين بخل وطلي به على القروح التي في الساقين ابرا من ذلك دهن الشعير اذا ثم عمل به
حفظ الاحسام والقشر وينفع المجدورين تبرع تطوع يعني فرمان بردارى وتوانايى نمودن و
تبول آوردن انچه فرض نباشد تربكه هو الاذفر نج لفظ هنديست وآن دارچينى بود تخديق

حرف التاء

ما ينفع القروح الساقين

شدة النظر التجبص الفل يستعمل في ملي البزور تحديد بمعنى التقدير ومنه قوله في القانون وكذا يستعمل
تخ بالفتح والتشديد خمير ترش كوخته مصدر منه تخميص رهانيدن تخلخل تفرق اجزاء كشيدن
در فرج وكجا وهيف فيما بين ان اجزا بود آيد اعلم ان التخلخل يقال على معنيين احدهما حقيقي وهو ان
يزيد مقدار الجسم من غير انضمام جسم اخر اليه كالماء والذي يزيد مقداره بالغليان ويقابله التكاثف
الحقيقي وهو ان ينقص مقدار الجسم لسبب دخول جسم رقيق بين اجزائه كالقطن المنفوش المداخل
الهوا بين اجزائه كالقطن المنفوش اذا جمع لخروج الهوا من بين اجزائه تخوم حدها وورد في القانون
الفرد اي حدودها تدبر في اللغة التصرف وقد اطلق على الحقنة ماخوذ من الدبر تراز بالضم
والكسر موت الفجاءة ترجه كقنفذ دواء خشبي مسهل اجوده الجر القرابيني عند الاكثر والاعلم ان الترنجبين
ان استعمل في الموت الكبار يحمل لجرمه سحيقه لئلا يلصق بخمل المعدة وان استعمل لمن به بلغم لزج في معدته
دقه وكذا فيقلع البلغم ويزلق معه قال بخيب الدين ينبغي ان شرب يقشر مع المطبوخ لانه دقه و
كذا لئلا يلصق بخمل المعدة ومع المعجونات ينعم دقه تربك بالضم الحقير المهزول تربا موزون ترايق
ترسه بهندي ركبان بود ترخ شرط اللين ترخ الحجامة وشرط كثوا اي كالم بما لغ في التشرط ترفرف وهو صوت
جناح الطائر وقد يكون المراد منه حركة الريح كما في القانون ترلب جشم داشتن ومنتظر بودن
ترطيل موي چرب كردن ترتي بالضم غفر وهيت از غفاريف حجره كه تلبس درزير ز كخوان
ميتوان دريافت وآن را داي نيز گويند ترس پشت ترقيق الميا هو الصهر في ترهل هو استرخاء لحمي
في الاعضاء لقلة الدم والاطراف من ضعف الهضم ويقاربه الترهل وربما احتقن بانه الاطراف
ترع امتلاء ترش بالضم ابا ... ترسه قراطان ترنج لوزين ترازيد عضون الدماغ
تسويل اراسستن تشنج قد يقال في غير الانسان كالكلخ والمجانيق والمباشرة في الانسان
تشريح الحيوان تشريح ... عوت تشريح في اللغة اظهار الشي وكشفه التضمي الظهور والبروز لا البراز
تعقل ذكر حرارة الملق الهاكه تغشيه طوم شبا كناهي خوردن تعايج الاماكردين وبيجيده
شدن امعاجمين وليار تعف اي تناوله ويتعاطى والكراز التي لكون فيه مماطلة متناوله تعف في راه زمين
اعتاف كذلك تغث بالضم الهالي بكي وسيخ وقذارة من طول السر والاظفار التفص التعقص
من المضيق والبليه تعل بالفتح مايخرج من الفم وفي القاموس تقل وتقال وابعمها الصاق تعقيد عبارة

ذوعم الجهال من الاطبا

عن قبول قول الغير بلا دليل وبرهان التفدة بكسر التا وسكون القاف الكزبرة والكرد بالفتح الحركة الجوع التعدم المتقدم هو
العصلة التي لا اراته الب لغرض قبيل وقوعه تقدمه المعرفة هي الاستدلال من احوال المريض بدلايل الموجودة على ما يوال اليه
مرضه من عافية او هلاك ويقال له سابق العلم وقالوا ان تقدمة المعرفة عبارة عن المعرفة بما سيكون من المرض قال صاحب
التلويح وعلى هذا يلزم ان لا يكون الاستدلال من احوال الصحيح على ما يؤول اليه صحته واختلافها بل الحق انها الاستدلال من احوال
الانسان على ما سيؤول اليه من الصحة والمرض او الهلاك وهي في المريض انما يمكن بعد توقف المرض تشخيصه وقد ذكرنا طريقه في الخاتمة
الرائقة من فوائد الخاتمة من هذا الكتاب ربما لجلة والعلم بهذه وجب على الطب لان فيها منافع كثيرة ولكن في زماننا هذا لا
يعرفون اكثرهم حال الموجود والكافر الظاهر فضلا عن المستقبل الخفي فيكون الناس ولا يبالون منه ولا يمنعونهم هولا
المتقدرين على المنع فيزيد جسارتهم على ما قبلوا فيصلون بين الوام ويأخذون اموالهم بالتصبيص والحيل ومع
ذلك لا يتقون ولا يكتفون بها بل يقتلونهم بالاعزه واكثر الجبابرة زماننا وكل متطببين بلدنا القودين هكذا بل كلام مع
قوة جهلهم وشدة حمقهم وانكارهم في الجهل المركب علامة في غرور العوام بالعلف ترحم عليهم بالحق واخذ اموالهم
بالسرف اعوذ بالله من جهل الناس عامة وجهل الاطبا خاصة ازاطباي عام اين ايام كن تعوذ بحضرت علام
كه ازين جمع جاهل عامي تو بپرسي علتي بامي كه نداي از شناسد وانه ورهزاران كتاب برخوانده بطبر جهل كه برود شود
همكناس واكمه وكورنه صد هزاران مرض ابدال نگشته از كفايت احوال همه هسته با طرز اشل كاتل ابن في قديمه خون شك
واي النكس كه هست جاجمه بچنين قوم كور ره بدرد بنداي صفا و نساز چنين بگماخوني اي كه بعقل خويش ها كه جان
شد زغفلت ان ويران جلق رازين بران بكجان برهان تمكسر حادث يجيد الانسان فيها احتلافا في البرد وهي التعقل
مقدمة القشعريرة تجمل به احاطه روح ملكة محوفه بالنور تشيش نيت شدن تمي بهندي جمال بود تمرز ته الاسعار
تمسه مثل سكينة حقيرة وهما لميسان تمائز خود را بجانبه بيمار كردن تمزبا ميانه است درپاره پاره كردن تملي تر نمودن
تماحل بيابان درازو في الحديث امور متماحله اي فتن لطول امرها كريتون عزاجم صيغر فره وأه صغيرة دقيقة
التمرة التاشر لهسافة امتلاح بالكسر نهنگ وفي القاموس هو حنفي كسلفات ضخم يكون في نيل مصر تمائل العليل
قارب البرء تمزر تباعد تمادر بالكسر ترك الملح اكره وجريان المداراة كالمناية تمائر سقوط الشعر تنور طعام يتخذ
في التنور تنوبانجه هو الجراد المشتعلم على الاحشا تنوم شهد الحج تنبري بهندي حنظل بود تهم الدهن والطعم كمغير تغير
رايحته بالتحرك حبث ريح وزهومة التهيج اعلم ان الريح اما ان يكون هو رطبه لجوهر العضو ولا الا في التهيج والانتفاخ
النفخة ان كانت ساكنة وايضا التهيج يقبل الغمز والنفخة لا يقبل توني في حاجه اي قصر تمرة هي بزره رخوة متورمة يا ميدفع في اللوجه دا...

حقيقة تساج

باب التاء المثلثة

توز بالضم الطبوة والحيلي توسيل توسل ترد سياحسي كبري تول جمع نابل كبر ابيا ... وهي كالايا التي تطرح في العيد ليطرد مثل الكزبرة والكمون
والنعنع وآنست تونيرة بهندي كه در اكونيد اليبس بالفتح تمر تمرتي بهندي لح بود ترج بهندي ... هي هيد ... كو
ودر ما هيته ان اقوال كثيرة دركتب داوا است حكيم علي كيلاني كويد كه محقق آنست كه ورق شجره چندست تاب ...
تامر لوبيا ثوثول بضم الثاء وسكون الهمزة واحد الثاليل ويجي بالواو مكان الهمزة وهي بثور صغار شديدة الصلابة مستديرة وهي
على ضروب شتى فمنها منكوسة وهي التي بها غلظ داخل كانها مركوزة في اللحم وقيل هي التي تكون اصلها دقيقا ومنها
ذات شظايا وهي كبيرة مستديرة ومنها متعلقة ومنها سمارية وهي عظيمة الراس مستدقة الاصول بها غلظ داخل العضو كانها
مسمار ومنها طوال متعلقة ... تردنا ومنها سقيقه ويكون الدة كبها وصنف منها يعرف بالمنطية ومنها العديسة ثخن كه كنده
شدن كوشت بن دندان ثجن الدين اذا اسرع ومنها والنهر اذا اسرع جريه وكثر ماده ثرثار بالفتح لسان ثرب بالفتح فارسية
جاور پيه ثرد بالتحريك تشقق الشفتين ثرم هو كسر السن من اصلها ثطاع كزواب الزكام والثطاعي المزكوم ثعلب
بالفتح ثعلب روباه ثعل بفتحتين وكنفل دندان زياده وكج درست برامدن آن تعلب سنه كفرح ترا كبت
اسنانها ثغام گياهي درمينه ثغر كعنس دندان پيش ثغيبر جمع ثغا كغزا خردل وقيل الحرف ثفل بالضم
الجه بتة لشيده از هر چيزي ثقل كبيه صدا لحيه ثقب بالضم والفتح سوراخ ثقل بالكسر گراني و بار ثقوه
بالضم سكرجه ثكل بالضم موت وهلاك وفقدان الحبيب وبي فرزند شدن زن مثكل بفتحتين كذلك
يقال امراة ثاكلة ثكلى لغت منه ثلل بفتحتين هلاك شدن وهلاك كردن ثليان كغزبان عنب الثعلب
ثلم الاناء والسيف كضرب فرج فانثلم وتثلم كسر حرفه والثلم بالضم فرجه المكسور والمهدوم والثلم محركة
ان يتثلم حرف الوادي ثمال بالضم زهر كشنده ثماله بالضم سر شير ثمال سرسبس شير اثمل اللبن
اذا كثرت ثماله ثمال بالكسر بناه ثمال قومهم اي عيادهم ثنثني بضم الثاء وكسر النون وهو لفظ يونانية
يراد بها كل نبتة كان بين الشجرة والحشيش في القدمة اللم كفرح اتن والثغر والقشر ...
وويت ثنه بالضم عانة ثندوه بفتح الاول والواو وبالضم وبالهمزة مكان الواو والدال في
الالين معضومة ثندي الرجل ولم الثدي ثوس حاش ثؤلول كرنبور حلمة الثدي ما وبثر صغير صب
مستدير على صورشتى من حلط غليظ بارد ثيب من ليس بكر ولا كابح ويقع على الذكر والانثى فيقال رجل
ثيب وامراة ثيبة حرف الجيم جاجن عظام الصدر جاورسيه هي من اصناف النملة فانها بثور تشبهه
بالثاليات صغار متفرقة مثل الجاورس بعض الروس حمر الاصول وربما كان معها لذع شديد

باب الجيم

احوال جالينوس

جاماسب الحكيم

وورم وسيلان صديد جاول بهندي ماية بخ بود چاكسو بهندي ... شيرج بود جاث كقنفذ ثقل عند القيام
جانج القرحة التعجرت جادي زعفران جاذ اي جامع جاموس هو من السموم وطواحد من النوقيين جالينوس
طبيب هو محيي علم الطب كما قال العلامة الطبّ كان معدوما فاوجده البقراط وكان ميتا فاحياه
جالينوس وكان اعمى فبصره حنين ومتفرقا فجمعه ابن زكريا ولو قيل وكان ناقصا فكمله الشيخ
لم يبعد عن الصواب وجالينوس در لغت يونان بمعني فاعل العجايب وطبيب فاضل بود و
بسي معالجات غريبه ازاو صادر گشته از انجمله شخصي را قرحه عظيم مولمي در عين بود وغشا عيني نيز برآمده
بود وجميع اكحال ودشيافات مضرت مينمود بفرمود تا هر ذريه آب قطور سازند اول با آب طبيخ حلبه
ودويم بطبيخ ورد وسيم بطبيخ زعفران غير مطحون وهمين مداوا صحت يافت ودر تاريخ او اختلاف
بسيار نموده اند اسحق بن حنين ميكويد كه از وفات او تا زمان هجرت پانصد وبيست وپنجاه
بوده وگفته اند كه مولود وي بعد از زمان مسيح به پنجاه ونه سال بود واز كلام جالينوس كه در
چندين محل از كتب خود ذكر موسي ومسيح نموده چنين مستفاد ميگردد وابوالخير علي بن الحسن مسعودي
گفته كه جالينوس بعد از مسيح بدويست سال وبعد از ابقراط ششصد سال وبعد از اسكندر پانصد
سال ظاهر شد وبختيشوع بعد از تصحيح بالغ از تواريخ معتمده فرموده كه جالينوس بعد از صعود مسيح
به هفتاد وسه سال متولد گشته ومدت عمر او هشتاد وهشت سال رسيده واز عجايب حكمت
الالهي آنكه جالينوس مع كثرة فضله وقوت حذقه وحسن معالجه خصوصا للاسهال وكان منتجا
بحسن مداواة انواع الاسهال اذا صار مبطونا لم يعرف نوعه ولم يقدر على دفعه فقال سيما
اذا كان الداء من السماء بطل الدواء وكذلك اكثر اساتذة هذه الصناعة يموتون
بما كانوا يفتخرون بحسن مداواته كما قال الشاعر شعر ارسطو مات مبطونا عليلا و
افلاطون مفلوجا ضعيفا مضى بقراط مسلولا ذليلا وجالينوس مبطونا نحيفا لتعلموا
انه هو القاهر فوق عباده وهو على كل شي قدير جاماسب الحكيم صاحب الاحكام النجومية وكان
يخبر قبل بعث موسى وعيسى ونبينا صلى الله عليه وسلم وبازالة الملة المجوسية وخروج الترك وامثال ذلك وكان
تلميذ زردشت الحكيم حبا بالفتح والقصر ما حول الركبة جب بالفتح قطع ومنه المجبوب الخصي جبين
بالكسر حجر الجص جبه بالفتح پيشاني جبيرة تخته شكسته بندي جبين شقيقه جثمان بالضم جسم

لغة

جب القطع جثام بالضم کواب کابوس و کنگ الجابوم مجش بالسکون خرکره و کمیخ سیخ الجلد و
وقشره من شئ لیصیبه او کالخدش جحوظ بضمتین زوال جمیع العین من مکانها جحر بضم الجیم وسکون
الحاء المهملة سوراخ هوام وسباع وبالفتح الغار البعیدة الغور جداول بالفتح عوزه جمع جدول الماء هی
اغشیة التی فیما بین استداراتها یمر فیها العروق والشرایین والاعصاب التی ما بینهما جده و کرج من الصوت
جدم بالکسر اصل جدب خشکسال جدا بالفتح والقصر عطا جبه دی مشو جاد دی خواجنده اجدا عطا وعطا
کردن وما یجدی ی هذه عنک ای ما یغنیک و قولهم من اجدی التدابیر ای افقهها و اعناها
جدر بالفتح وجدار بالکسر اکامعنی دیوار جدری جدری بالضم والفتح ابله وکیده بانه شبور کیار شاقو
الدویة الکبیرة حمر فی الابتداء الی البیاض ماهی ینغرش فی جمیع البدن او فی اکثره وربما یحدث
فی بعض الاعضاء دون بعض ویتقیح سریعا جذام بضم الجیم مشتق من الجذم وهو القطع وهی علة
ردیه یجب الاحتراز عن صاحبها والاستعاذة منها الی الله تعالی تحدث من انتشار
السوداء الغیر الطبیعیة فی البدن کله فیفسد مزاج الاعضاء وهیئاتها واشکالها وربما فسد فی اتصالها
وتعقد متغیر الاشکالها وربما فسدت فی آخرها القال اهاحتی یتآکل الاعضاء ویسقط سقوطا
عن تقرح وهو کسرطان عام لجمیع البدن وربما تقرح وربما لم یتقرح ویقال له الاکلة الکبری
قال الشیخ اذا ابتدا الجذام ابتدا اللون یحمر حمرة الی سواد ویظهر فی العین کمودة الی حمرة
ویظهر فی النفس ضیق وفی الصوت بحة ویکثر العطاس ویظهر فی الانف غنة وربما صارت
سدت وخشنا ویاخذ الشعر فی الرقة والقلة ویظهر العرق فی الصدر ونواحی الوجه ویکون
رایحة البدن وخصوصا العرق ورایحة النفس الی النتن ویظهر اخلاق سوداویة ذمیمة
ویکثر فی النوم احلام سوداویة کثیرة ویحس فی النوم کان علی بدنه ثقلا عظیما ثم یظهر
الاثار فی الشعر والتراط فیه خصوصا فی الوجه ونواحیه وربما انقلع موضع الشعر و
ینشق الاظفار ویاخذ الصورة تسمج والوجه یجهم واللون یسود ویاخذ الورم یجد فی المفاصل
وللبعض ویزداد ضیق النفس حتی یصیر الی عسر شدید وبهر عظیم ویصیر الصوت فی غایة
البحة ویغلظ الشفتان ویسود اللون ویظهر علی البدن زواید غددیة ثم یاخذ البدن
فی التقرح اذا کان جذاما غیر ساکن ویتآکل غضروف الانف ثم یسقط الانف والاطراف

ولیسیل صدید منتن ویبود الصوت الی خفاء و لا یکون فیه تقشر و یسود اللون جدا و یعرض الجذام
منقیق لضعف القوة وقلة الحاجة اذا المرض بارد و بطی غیر سریع لضعف البرد ولا بد من تواتر
اذ لا سرعة ولا عظم نعوذ بالله منه جذر بالفتح وبالکسر ایضا اصل هر چیزی جرز اکل بجزور اکول اد
السریع الاکل جرجم بالکسر هی تفرق القمال فی الاجرب جبوز صغار بهندی جمراء ومعها حکة شدیده
منها یابس لا یسیل منها شیء فیکون عن صفراء محترقة تخالط الدم ومنه رطب یسیل منه مائیته
فیکون من بلغم مالح یخالط الدم واکثر ما یعرض فی الیدین وربما یعرض فی سایر الجسد جرح بالضم
ریش جراد بالفتح ملخ جرسام بالکسر برسام جراده بالفتح هی القشور الذی ینفصل من جرم الامعاء والقضیب
من الشی یجرده جرت بجیم فارسی بهندی عصفور بود جراش بالضم درستی جرش بالسکون نیم کوفته کردن
و بلغور کردن جرجر بالکسر باقلای الصغیر جبر بجیم فارسی وراء مهملة لفظ هندیست وآن سنبل است
جرمن مکر ارلب جره بالفتح والتشدید سبو و ایضا جرو هی المسماة تارعینون وهی من الزیت اثنان
وسبعون رطلا ومن الشراب ثمانون رطلا ومن العسل مائة و ثمانیة ارطال وقیل الجرة مطلقا اربعة وعشرون
قنطار والجرة الصغیرة اربعة اقساط جوش تن آدمی جربال جمر جرز بفتح الجیم وکسرها هم اجوده جمر الحلی جرع م
الفرق بینه وبین القرع ان القرع بالیبوس من الشی المجف والجرع بالیبوس من الشی المولم جرا بالفتح دراهسب
جازیک سن رجل ای جسک امیر نجبا ای المتقی جرد بفتح الجیم وضم الزا هو الابل العربیه جس من الجلد مجبر
جای الکشت نهادن طبیب ازدست مریض جسائر کجراه هی الصلابة وقد کلمت فی اللحال ویذکرت فی الموه
فی العضلات الموضوعه علیها من غیر خلط غلیظ ویفرق بینها وبین جسادة الموده بالشکل فان صلابة الموه
مستدیرة والعضلی مستطیل احد طرفیها غلیظ والآخر دقیق مثل ذنب الفار وسلامة افعال الموده
ان کان المحاذی للعضلة ویقول عوام الخراسان للصلابة العضلة استرم جتاح بالفتح حکه یکون الانسان
حس الرجل للخلاص من المکاره سبعوا القوم جماجم بالکسر جیب بالفتح زعفران جاد کواب وجمع
فی البطن جرداء جو لیان جبار کمطاس واکمره آروغ جب نان بی نان خورش جشب الطعام کنقص
وسمع ای غلیظ الجشیب الغلیظ الجب بالضم قشور الرمان جشره بالضم سعال وخشونة یجده
الانسان فی صدره جعشرید قیل هو خصیة الثعلب الصغیر جعمین قریة من قری خوارزم جفن بالفتح
جشم فی جفان بالکسر جبان بالضم مقارب الکسر وقیل هو الاترج فارسیه ملک جلبهنک

لغة

هو جلبهنک حب صغیر شبیه الحبة و یقول العوام تخم صفرا لانه یقیئ بالقوة و یحدث اعراض صعبة لازن السموم
جلاب هو السکر او العسل المطبوخ فی ماء ورد و قد یتخذ بالماء القراح جلبوب کجعفر الصلب الشدید جلجله وکله الجراس
جلفطیط کز نجبیل العین الراسپ الثمین جلیر بهندی ماشنه بود جلبال بضم الجیم برزک تقال انزروت جلال
ای کبیر الحب و فی القاموس جل الشی و جلاله اعظمه معظمه جلسام بالکسر برسام جلوز بکسر الجیم و تشدید اللام
جلوزه جلبوزه ارتود دائق و قیل درهمان جمرة بالفتح اتشک کوینده و هی حبات لیظهر اما منفرد فقط
او مجتمعه متفرقه شدیده الحرة کالجمرة و هی اقطاع الفحم الملتهب التی یشار الیها بالنار و هی اذا
ظهر فی العضو لیتمق فی اللحم و یکون المها الم نار یوضع علی العضو یاخذ کل حبة من النقطة قطعة کبیرة
وبر جشکرئیب حباب الجمل بضم الجیم و تشدید المیم نوعی از حباب جمهوری پیه الیف اذا اتی علیه ثلث
سنین جم الکثیر من کل شی کالجیم جمان کنواب لولو جمیز بضم الجیم و تشدید المیم المفتوحة والزای شجر
کشجر التین جکورنکا بهندی خفاش بود جمیل شحم المذاب جناب بالفتح درکاه جنطیانا بکسر الجیم و سکون
النون و فتح الطاء دواء معروف جنه بفتح جیم فارسی لفظ هندیست و آن حمص است جندل بکسر الجیم
جیم فارسی بهندی صندل است و صندل سفید را اچلا جندل و سرخ را رکت چندل کویند و بعضی جندل را کویند لیونه
لام اخر نون جب حاب جنه محرکه شق الانسان و غیره و بالضم ذات الجنب جنبه بهندی ای ازرن بود
جنک شراتش باشد جناح بالفتح دست و بال جناح پشه هو الطرشقوف جنان بالفتح قلب
جنوب بالفتح مقابل الشمال جنجل بالفتح بزر الکاکنج و قیل ورق الشلجم الاحمر جوارش بضم الجیم و کسر الراء و
الشین المنقوطة ای الهاضم جوبه بالضم کویف عند النهایات الضلاع جوذابه هی الطعام المتخذ من اللحم و الخبز
و اللبن بالسکر و غیرها جوذر کو ساله جوبه بهندی موش را کویند جوه بضم جیم و فتح واو بهندی کابیش بود
جوش محرکه عظم البطن فی امعاه جوخ بالفتح شالی جوف در لغة اردن و در نزد اطبا داخل الاضلاع جوف
الاعلی و هو تجویف الصدر و یسمی البطن الاعلی جوف الاسفل و هو التجویف الحاوی لادات الغذا و یسمی البطن
الاسفل جوهر الشی جبلته المخلوق علیها جوک بهندی علق بود جوزتا بهندی ایباسبت جوزه اربعة عشر باسوتا الجوزة
المنبطیه درجمی واحد الجوزه المطلقه تسعة دراهم و قیل ثلثه مثاقیل الجوزه الکبیر ستة دراهم جوش و جوشوش
الصدر و قیل عظم جونه بجیم فارسی بهندی اهک بود جو بالفتح و التشدید فضای ما بین آسمان و زمین جوجی
بضم جیم فارسی و سکون واو و کسر جیم فارسی دیگر بهندی تذرو را کویند یعنی لیتان جهار بالفتح فرج المراة

جهامه وجهومه بالفتح والضم ترش روی شدن جهم روی ترش کردن بر دیگری جهبه و
جبیره هر دو لفظ هندیست بجیم فارسی و آن شیطرج بود جیغر بجیم فارسی هندیست و آن جوز
بوا است جیهان کاربهقان الزعفران جیبال کونی بهندی ماد نذر را کویند دو عدد و آن
مع بکیدرم قند سی موذه ابسهال عیقات ما جیهوف بالفتح سرکین موش باب
الحاء المهملة حاذ میان پشت حارقه الحاکه را ان لب رین یموند حارقان دو رگ در زیر
زبان حارک اعلی الکاهل وعظم مشرف من جانبیه حار عبارت از جوهر لطیف کو حامل اعراض
و حرارة کیفیت کیانان جوهر قایم بود و بعضی گویند اطلاق هر یک بر دیگری نموده اند چنانچه گویند
گشنیز رجل صدل کرده اند و همچنین است حال در بارد و برودة و رطب و رطوبة و یبس و یبوسة
حالبان دو ریدان ساکنان یجذبان الماء من الکلیة الی المثانة حازر شیر ترش حاکه بالتشدید
وندان حالوم شیر سطبر شده حالالعنبر و مثقال و کبیره سه مثقال حافذ موضع عند طرف الجفن
حایض زنی که بحد بلوغ رسیده باشد بی اختیار حدوث حیض حایفه بشرط حدوث حیض حباری
بالضم تغدری حباق هو الحبق قوته حب بالضم دوستی و بالفتح دانه قال لحبیب الذین المحبوب اسهل
استمرا و هو نوعا من اللحان فی المعدة حب الزلم بضم زا تخم کنکر حب النیل حب اسود غیره در پردة و
یکون لطیف الاسهال بحیث الی اربعة وعشرین ساعة والاجود ان لا یشرب مفردا و یخلط مع الهلیلج
الاصفر والسقمونیا لیخرجه من البدن بسرعة و مع الزنجبیل لیکون اقوی اسهاله و اتم اخذ منه ثلثة
دراهم مع سته دراهم سکر ابیض و شرب ازال الجرب ای نوع کان فی ثلث شربات و قد وجدناه
فوجدناه حسن التاثیر فی جمیع انواع الجرب کو فی مجالات البقراطیه حب ملو ایشون حب الزنجبیل
قیراط حب الباقلاء الیونانیة ستة قراریط حب الباقلاء المصریة اثنی عشر قیراطا حبل محرکه شیح الحب
وربما سکن و الامتلاء و کذا الحبال کو اب حبل من التراب والامکرع امتدادا هو جبلان وهی حبلی والحبل
حبلت کفرح حبلی حبل العاتق عصب بین الکتف والجید حبل الورید رگ جان حبط محرکة آثار الجرح
او السیاط بالبدن بعد البرء و آثار الوارمة التی لم تشقق حبیش کان من الاطباء العالم وله التصانیف
کثیرة فی الطب من تلامذه الکلاب راسا کل حبه حترنه حنونه وحمره فی العین حثار بالکسر حلقه الدبر
او ما بینه والقبل او الخط بین الخصیتین حثار الانف گرد اگرد گوش حتف موت حرف حث

لغة

بالفتح گیاه ریزه و گیاه و ریگ درشت و نان خشک و بالفتح بر آمیختن خشاره بالضم گیاه ریزه خرزه عوزه
الکوز خشله بالتحریک و السکون میان ناف و زهار حرحره بالکسرار بنه او ظرفها والعابرة تحت الانف
الشفة العلیا خشلم بالکسر ذکر الدابن او الدابن نفسه خجا نفخات خجل محرکة الذکر من الفتح و بالسکون سکبای
بر جسته جسته رمش خجاج بالفتح و الکسر عظم بنت علیه الحاجب حجاب الحاجز هو الغشاء الذی یقسم الجوف
و هو الفاصل بین الغشا و الفؤاد و الغشاء الغشی حجاب المضف هو الذی یقسم الجوف الاعلی بقسمین
سر استخوان سرین حج بالفتح الکف و القدم حجه بالکسر شحمة الاذن حزان رز و لغزه حجر بضمتین محیط الطور الکم حم
چشم حد در لغت باز داشتن و منع کردن و در اصطلاح هو اللفظ المرکب المفسر لمعنی الشی علی وجه
یمنع و یجمع و هو ماخوذ من معناه اللغوی لانه یمنع من دخول الشی فی المحدود و خروج شی عنه حدس عبارة
عن سرعة الحرکة الفکریة و قد یحصل من کثرة المزاولة لاعمال صناعة ما ملکة الحدس فیما یحتاج الیه فیها
و یسمی بالحدس الصناعی حدج محرکة بادنجان و سیخ و حنظل صلب شده حدل محرکة حمرة فی العین و
انسلاق السبلان دمع او فتور فی العین حدث عنه کقرح فی حالة اعوشا البکاء و الرمد حدم النار
و حرکت شده او اتقاد و جیهای حدق بالتحریک در لغت سیاهی چشم و نزد مشرحین عبارت از مقله است
و گفته شود حدق محرکة نوع من الباذنجان حدنبل الکتان او المخیان او الاذنان حذاقه
بالکسر المهارة حذلق و تحذلق ای اظهر الحذاقة حرب بالکسر طلع حربه کجبوذ الطین الاسود و المتغیر
اللون و الرائحة حربا بالکسر و المد الکبر من الطباء یستقبل الشمس و یدور معها حرز بالکسر تشکی
حرسم کز برج و صفوع السم و الموت حرثا بالفتح حزل البری حرف کقفل و خشخاش ان و
بالفتح بیماری که بر بستر نامدار و انکه از عشق و اندوه گداخته باشد احراض گداختن عشق عشق
گسار احراق گرم کردن کسی را بر چیزی حرف بالضم حب الرشاد حرق بالتحریک الآتش و بالسکون
سوختن حرقه بالضم سوزش حر بالضم الخالص من الارض و بالکسر و القطع کاکوشت ذات حارة
حرکة و آن عبارت از خروج شی است از قوة بفعل بر سبیل تدریج و این تعریف مختار اکثر حکمات
و لیکن ارسطاطالیس رد آن نموده میگوید که تدریج عبارت از زمان منبسط است و تصور آن موقوف
بر تصور زمان است و زمان عبارت از مقدار حرکت و در اینصورت دور لازم می آید و بهترین
تعریفات حرکة تعریف ارسطو است که فرموده حرکة کمال اولست از برای آنچه بالقوه است

ازین حیثیت که آن بالقوه است و قید اول برای انست که حصول مقصد نیز کمالیست که متاخر است از
حرکة و مراد از انچه بالقوه است متحرکست زیرا که از حیثیت بودن او متحرک میباشد بالقوه و اینکه گفته
ازاین حیثیت که ان بالقوه است نیز که حرکة من جمیع الجهات کمال متحرک نیست بلکه ازان جهتی که باعتبار
بالقوه است کمال اول است و بالجملة حرکة منقسم بچهار قسمت زیرا که هر حرکتی یا انست که تابع حرکة جسمی دیگر است
و آن حرکة عرضیست مثل حرکة جالس سفینه که بتبعیه حرکة سفینه متحرکست یا انست که تابع نیست و
در اینصورت یا انست که محرک در متحرک موجود است و در شان او است که در وقتی از اوقات ادراک و شعوری
باشد و آن حرکة ارادیه است مثل حرکة انسان و حیوان و اگر در شان او شعور نیست و آن حرکة طبعیه است
مثل حرکة سنگ که منتقل طبعی بسوی سفل حرکة میکند و اگر انکه محرک در متحرک موجود نیست و ان حرکة قسریه است
مثل حرکة سنگی که بفوق انداز ند که محرکش در انداز نده است نه در سنگ و بالجمله حرکة در یکی از چهار مقوله واقع
میشود اول این و آن حرکة مکانیه است که نقله نیز گویند دوم وضع و حرکة در ان چنانست که متبدل
شود نسبت اجزای متحرک قیاس بخارج ازان یا قیاس بداخل چنانکه از حالتش بیرون رود مثل حرکة
جسم مستدیر بر مرکزش و حرکة قاعد هرگاه قیام نماید یا بالعکس سیوم کم و حرکة در ان یا بازدیاد و نمو میشود
حرکة تخلخل و حرکة نمو یا بانتقاص باشد مثل ذبول و هزال و تکاثف و در باب کم در تخلخل مبین کرده چهارم
کیف و حرکة در ان مثل استحاله شی حار است ببارد یا بالعکس و مثل سود شدن و اینرا استحاله گویند و اینکه
فیما بین حکما مشهور است که حرکة مقوی حرارت است از دو جهت اول انکه حرکة ابراز حرارة کامنه موجوده بالقوه
مینماید بفعل باحتکاک مفاصل و جهت معنی قول الاطبا که گفته اند ان الحرکة تحمی الحرارة و این مبنی بر قول
کمونست دوم انکه حرکة تلطیف و ترقیق و اجتذاب مواد مینماید و هرگاه ماده منجذب گردد و هر آینه عمل
حرارة در ان اقوی میگردد و این قول مبنی بر قول استحاله است یا از انجهت که حرکة موثر است در بدن انسان
و از شان آن تسخین است و این امری ظاهر و مشاهد است حرقفه استخوان سر سرین حرو کروه اطلاعات
حریف بالکسر و التشدید شدید الحرافة کاچی حرم استوار و استواری و آگاهی در کارها و هشیاری حازم لغت منه حزامه بالفتح
حازم شدن و حزم دواء العین حزمه بالضم بند هیزم و دسته گندم و دو حزنبطه نوع من تمر الاسم و قال ابو الفرج
ارجوحة و قیل حزز بالکسر الورد حز القطع حزنبل نوع من البهمن الابیض حزاز بالفتح اجسام صغار رقاق شبیهة بالنخالة
ینتشر من جلدة الراس من غیر تقرح و قد یبلغ بالسورت الی التقرح حسا بالفتح شربه حسا بالفتح ای آشامیدن

لغة

من النخالة و یکا با لسکر و دهن الجوز و قیل لها الطریة حسن لطیفة الرائع هو ان یقبل العلیل کان مبارک کالحام حسو
و الالم و یسکنه بان لیضغط راسه و لیضرب بشی ثقیل و الصیب علی راسه الماء الحار حشرج بالفتح ای
ای الوعوعة عند الموت و تردد النفس حشا بالفتح و رودن بن حشوه البطن بالضم و الکسر روده حشیش صغار
کالوزه بل اصنوبها کالجاورس تعرض فی ظاهر البدن و اکثر ما یعرض فی البلاد و الاوقات الحارة و الابدان
الکثیرة العرق قبل الاغتسال اذا صادفها الهواء البارد و الماء البارد و فی القاموس بالتحریک الجرب الیابس و
منه المحیف حصر بالفتح ضیق الصدر و بالضم کرفتگی شکم حصیر سنگدل حصن بالکسر الکتف الابط الکشح حصر بالضم
احتباس آب و دوانیدن محصر بالکسر آب در ده حصبه کفرح بثور حمر متفرقة و فی الجاورس فی الجام اذا اشتدت بظهر
الرعیث الحرخفی الحجب و لا ینضج و لا یتقیح بل یتحلل لطیفا و یسیر بالی حکة و تقشر المقا عنها کالنخالة
حضرم ورز داب بالطفل الادهم برون حصه لغضیس و کهذا الحضض حطام بالضم گیاه خشک و بال دیار حطم بالکسر و خطی با لیالی حظیرة گلکف
خانه را با شکسته میباشد حفز بالزاد المهملة الدفع و الوثب حفد محرکة النحدم و الاعوان ج حافد حفراس
بالفتح حفر بالضم گو حفر بالفتح حفش الماء اجمع حفنطی طیبه حفیان موخر العینین علی الصدغین حفب بالضم ناحیه ای و قیل الکرش
حقب بضمتین روزگار احقاب ج حقوه درد شکم حق و بالفتح و هو الطوفة الکبرة الکثیرة العمق التی التی یدرک
رکیش شیر دار شک حاقنه هی ما سفل من البطن حقنه بالضم دارو دادن و بالفتح وجع فی البطن حاقن الکز
اور ابول شتاب کرفته باشد حاقنه مغاک میان چنبر کردن حقین ماست حقه علیه کعرب فی قرح حقوا
و حقیده ملک عداوته فی قلبه و الحقو والکثر الحقد حکمه لبیکه زبان حلمه سر پستان و هما حلمتان و
کنه بزرک که در شتر و غیران آن می باشد و کرم صلام الغم و تشبیه بر غار که از تنگم بیرون آید و کو سفندان
ریزه حلوان با لنون کلک حلب محرکة شیر تازه و استخراج ما فی الفرج من اللبن حلبت الجلید
البرد حما بالتحریک طین الاسود کما حماد بالفتح و التشدید در جامع جمع حمج بالکسر پستان ازو ز بزه
المعلو ینفع من الاسهال المزمن حماه کاه ارزن حماق باد سرخه و آبله و لک الحبق حمام بفتح
الاول و تخفیف المیم و وات الاطواق و کبوتر و فی القاموس طایر بری
لا یالف البیوت ج حمایم مجا و رتها امان من الجذر و الفالج و اللقوة و السبات
و الحمر باهی بزید الدم و المنی و و ضعها متفرقة و هی جیته علی نهشة
العقرب مجرب للبرء و دما یقطع الرعاف حمص بکسر الاول و فتح المیم المشدده و کسرها

کثف کمزو و قوالام حب محمص کمعظم ای مقلو حمر بالضم و التشدید تمر هندی حماحم بالضم و الکسر و کعصفور
باطن اجفانها الذی لیسود بالکحل او ما غلظه الاجفان من باطن التقرح حمالیق حمی حیالب سب کری
و دوران لرزه و سرما باشد حمه بالضم و التشدید شدة الحر حمیقا کحرا نوع من الجدری و هی حبات کبار
بیض متفرقة حتی یمکن عد الحبات لعظمها و یکون عقیل العلیل ثابت حمت المنتن من کل شی حنا الجراد
و غیره کفرح تغیر و قد یحت لونه صار حا کالحمم کصرد الفحم حمرة بالحار المهملة هی الورم الصفراوی المحض لان
لونه احمر ناصع و یکون سرقا براقا ملتهبا و ان غر علیه ذهب حمرته سریعا و یبض مکانه الغمز ثم لیعود سریعا
و وجه لبس شدید و لکن حرقه و التهابه شدیده حنجرة بالفتح و حنجور لعنها نای کلو و الواو زایدة
حیلجون شراب مرکب حوبا بالفتح و المد بدن حوثا جگر حویزه حشفة الانسان حول و هو الضم الحا و
سکون الواو ج احوال حوک هندی عنق را کویند و بعضی گلوگه نیز گویند حوز الجمع و ضم الشی کالحیازة
و الاحتیاز حور محرکة شجر صمغها کهربا حوتی و حوقال پیری و عاجزی از جماع حول بالفتح باد و روح و
سال حوذ لغم الحا و کسرها و فتح الواو آن پوست که از شکم با بچه بیرون آید حوبه البطن چرب روده
حوایا ج حیس بالفتح فارسیه حیلجال لکون حیطل بادنجان حیضه در شبانه روزی یکبار طعام خوردن
حیف الجور و الظلم حرف انحناء المیم خالید و ایون قیل هو الماامیران و قیل صغر الماامیران خانا الصغیر
مثقالان و کبیره ثلثه مثاقیل خاصیه که در کلام اطبا بنا بر ذکر میگردد که میگویند مقصود ران فعل ازان
دوا یا غذا آن بالخاصیه است مراد از خاصیه چنانکه شیخ در رساله ادویه قلبیه تعبیر از بیان مقدمات
و اکاث و اشباع کلام تصریح نموده عبارت از طبیعتیست که موجود میگردد در اجرام ادویه مرکبه از
فیض علوی الهی ساری در کل اجسام بسبب استعداد خاصی که مرکب از حصول الصورة بر بسیط و از
حصول مزاج خاصی که معد مرکبست از برای قبول آن قوة و فعلی بروی آید است حقیقة قول در خاصیه
و اما کیب معتاد و مظنون چنانست که خاصیه غیر طبیعة و ازان مفارقت بسبب انکه قوتیست موجوده در
بعضی اجسام متکونه بالامتزاج که صادر میگردد ازان در جسمی دیگر فعلی که خارج باشد از معتاد در طبیعة مشهوره
و اما طبیعة قوتیت که لسبب آن از اجسام بسیطه با لذات افاعیل صادر میشود مثال خاصیه قوة جاذبه
حدیدی که در مقناطیس است و مثال طبیعة احراق نار است و جذب مقناطیس عجیب تر از احراق نار نیست و
اکتفا انکه در جواب سایلی که از علیة احراق نار سوال کند غیر از انکه بگویند حرارت بعیرآن آن قوتیست که بالطبع

بوقت جواب دیگر بیت همچنین هرگاه سائلی از تیه جذب مقناطیس حدید را سوال کند جواب گویند بود و غیر اکثر
بگویند که از قوت جذابه که بالطبع جذب حدید میکند ولیکن چون افعال عجیبه را اسناد الی القوی وقلیل الشاهده که
موجب تعجب و مستدعی بحث باشد لکن که با خاصیت است غریب و غیر مشهورات وافعال کثیرة المشاهده مشهوره را
بیکی از کیفیات نسبت دادن چنانچه گویند احراق نار از حرارت است مشهور و متعارف است قابل اول را احکام خفی خوب
بیکر دانند و بآن جواب دهند و قبول میکنند و از قابل ثانی نساخ و ساکت میشوند والاصح فرقی نیست بکثرت مشاهده
و کثرت مشاهده که استعفا تعجب از احراق نار و از استعداد بعضی اشیا مرجمره را دون صفوه و از بعضی عکس آن و از
استعداد بدون قبول النفس المودة والاصح آثار و افعال در غایت غرابت و از عجایب امورات که جز خدا در منوال
اصدیر ایران قدرت و علم نیست خانیز ورق الکماج المزد المصفی من اللحم خبل فی والاعضا والفالج
خبا بالمد والکسر خرگاه و جمعه خبایا بالضم والتشدید نان کیخ و لبستانیه مخصوص باسم طوخیا خبیم
شقر گشت و با صفهانه خاکشی و کجا سانه خوبه کلان گویند اورام حالب و بناگوش ... نافع است
خبث ضد الطیب خبث لکرم خبثا و خباثه الردی الاخبثان البول والغائط خبعثن ضخم و غشم من
غیر سبب ظاهر خبزه بالضم نان کماج خبص ای عجن خباط و خبطه حالة کالحیرة والهیمان و خباوه بمعنی
الزکام کالبقاب اصابه خبط خبیص الحیص حلاکیه ختت و کرفتور البدن والخبث الخسیس والناقص ختم
بسکون المثناة وقد تحرک ما بین السرة والعانة خثور بفتحتین غلیظ شدن مایع خلاف الرقة خثی بفتح
الاول والمثناة بالکسر فضلة البقر احثا اذا وضع علی الاورام الغلیظة حللها واذا احرق و وضع
علی المنخرین مع الخل حبس الرعاف واذا خلط بالسنبل و طلی به البهق قلعه خد بالتحریک تسمیه و الحکم
والدوا الم الضعیف و یوم حذر شدید الخدان الخدمة بالضم ما جاوز موخر العینین الی منتهی الشدق
او الاذان تکشفان الانف عن یمین و شمال الخذ کقفل و فلس بالمدة دون الواو حدث فردم و غیر ادم
خره الحمام اذا اختلط مع العسل و وضع علی السرة اسهل البطن خراطین قال جالینوس هو ثقیل بالبطن
الزعفران بالحک اول هو من الادویة المزة که نه جز از ماه خرفان بالکسر جمع خروف وهو ولد الضان اذا
قدر علی المشی الی المرعی و اسب کره شده خرب بفتحتین باز گشتن عقل از کرسی و بالکسر خرف خریف
پاییز قال ارسطو برد الخریف یوثر فی الانسان تاثیره فی النبات والاشجار و کذا تاثیر هوا الربیع
بالعکس خرق بالضم الحمق و هو ضد الرفق خرت بالضم سوراخ گوش و سوراخ انگشتری و سوفار

سوزن

سوزن و مانند آن خرب بالضم گوسرین خربه و خرابه بالتخفیف والتشدید کولک و خربه الیفه نوشرد ان
و کل ثقبة مستدیرة فی خربه لحروب ای مثقوب و رجل اخرب مرد گوش شکافته و سوراخ کرده خارب
دزد خرز بالتحریک مهره خرز الظهر مهره پشت خرس بالفتح خرمای کنگ خرشا بالکسر پوست زرد و آنچه از سینه برد آید
منقف و پوست بالای تخم مرغ خرطوم ماهی خرنوب بضمتین اجود اصناف المره خرنوب بالفتح والضم خشکک
حار خروع کلدرسه بیدانجیر الشرته منه عشره حبات مقشره و انفع للصدر و مسهل کثیرا خراهی جرجیر البری خراج
یجتمع من المدة فی الاورام الحارة الکبیرة الحجم خزبه کغلیظ اللبن الرائب اللاصق الحار خزب بفتحتین د
الزاد المجیه تهیج فی الوجه والجلد کهیئة الورم من غیر الورم و ... بستان و تنگ شدن سوراخهای
آن و لحم خزب اذا کان رخصا و کل لحمه خربه اذا کانت رخصة خزباز بالکسر درد گلو خزبیان اذا الحلق ...
الجبد بلپستر و هو فی الحقیقه اسم حیوان خز اسم للابریسم و قیل انما ذو قرض الوادی سمی خزا و قیل کل
ما عمل من الابریسم والصوف یسمی خزا خشاء بالضم والتشدید عظم فی خلف الاذن خشم البحم کعز ح
تغیرت رائحته و خشما و خشوما بالضم ... الانف تغیرت ... فیه انواع خشم
فلانا خشاما خشاما بالضم سقطت خیاشیمه خصب بالکسر الخیر و فراخی ابی و حال خضر سرما و سرما یا مثن
و سرد شدن روز و قال القرشی بکسر الصاد البارد و بالفتح البرد خضد کنگف الانا فزع من النهوض کالمخفوذ د
خضخضه و هی الاستمنا و فی حدیث ابن عباس سئل عن الخضخضه فقال خیر من الزنا و النکاح الامه خیر منه
خطر بالکسر و بعه خطمی بالکسر م خطاف کرمان فرشتوک و پرستوک گویند خطبه کثرة الکلام و احتلاط
خفاش گرزمان و طواطا گویند و آن شب پره است خف بالضم موزه خلاف بالکسر بید لا تشی ا تقع
من عصیر ورقه فی علاج المدة التی تسیل من الاذن خلب بالفتح موزه جرما خلب بالکسر ظفر خلیقه طبیعه خلق بحرکتما
خلقان و کصبور و کتاب خرب من الطیب و کسحاب النصیب الوافر من الخیر خلق بالضم و بضمتین
السجیه والطبع والمروه والدین خلف بالکسر الفطرة والاخلق الاملس المصمت الملقه بالضم الملاسه
خلوق جنس یتخذ من الزبیب والحرم او الحل و دهن اللوز والخبز النفیت السکر و غیر ذلک خلف بالفتح
خود حاجت و درویشی و دختری ترش خلفه بالکسر ... شیر و گمان و آنچه در میان دندان ماند خلل
بفتحتین کشاد که در چیزی خلال ج خلال بالکسر آنکه دندان بوی کاوند و دوستی کردن خلاله بالضم آنچه
از خلال افتد خلیل دوست و درویش بی حال خلولا غر و کم گوشت شدن یقال خل لحمه و یقال فصیل

مخلول ای مهزول اخلال درویش کردن و حاجتمند گردانیدن خلد بحرکتین بقا خلد بالضم موش کور
بقا و دوام خمر کحفظ العقل اذا شرب علی ما ینبغی و کیف المرض اذا لم یکن علی ما ینبغی و ما حب الکامل
ینبغی ان یشرب الشراب من الساعة الثالثه او الرابعة من وقت تناول الغذا بقدر ما یکمل العطش
سکوتا تاما و تیزاید السرور خمد النار کسبع ولفرحمدا و خمود السکن لهیبها ولم تطف جمرها خماری ...
بریان کرده و بریان ای پویت خمازیر ... السلع و ... انها غیر متبریه ... تبرا السلع
بل هی متعلقة باللحم لانها ... من موضعها الی جهة من الجهات فی الاکثر و ربما کان فی
الابتدا ... تسلع و یکون اصلب من السلع ... شبیه بالعقد والبحر و هی
تحدث فی الاورام الرخوه و خاصة فی العنق و قد یکون فی الاکثر ... کیس واحد
خب بالکسر باطن الرکبه خنجری عظم غضروفی وضع علی فم المعده خنزیر ... کسندروس ...
المنظر الموزه و یقال له المنظر الرومی خندقون ... خنفس بکسر الخا و فتح الفاء الاصبع الصغیر
خنفنف کقنفذ السداب خوخ بالفتح ... الحیات ... المسمش ... الحیات
المتولدة من الخوخ اقوی ... شفتالو ای کارد ی خور بالفتح زمین مغاک
خوار ضعیف و بکشت و منه قولهم تکرار القوه خوره ... جوع خوا خلو الجوف من الطعام خورنه بالفتح ارنبه
الانسان خوط بالضم تاک سبز خوان ... خولنجان بالفتح دوا م
خیرونه ... خیارشنبر ... الکتیرة الرطبه
ولعاب بزر قطونا نافع من الخناق ... خیار بالکسر ... القثا
... خیر ... بالفتح ... خیط بالکسر رشته و
رشته خیل بالفتح اسب قال جالینوس ... الخیل علی الباه اقوی من غیره خیلان بالکسر خال
خیشوم ما فوق نخره الانف من القصبه والخیاشیم غراضیف ای غضاریف فی اقصی الانف بینه و بین
الدماغ او عروق فی باطن الانف حرف الدال المهمله دابه الارض موریجه جوب خوار ه داء الثعلب
وداء الحیه هما ان العلتان هما تمرط الشعر الا ان فی الثانی مع تناثر الشعر ینسلخ جلد رقیق تحته
فتشبه الوضو بالحیة التی قد انکشف جلدها و اکثر حدوثهما فی الراس واللحیة والحاجبین
دانیال هیبتی که بره بود و دانیته نیز گویند داربیان بالضم داخیلون ... اللعابات داحس هو ورم حار



یحدث

یحدث بالقرب من الاظفار عند اصول الاصابع وجع شدید وضربان قوی و تمدد و تسقط
الاظفار و ربما احدث الحمی لشدة الوجع و قد یکفی فی علاجه ان یکمی الدهن حیا لا یحرق
و یغمس فیه الانامل داحضه اینه زانو وهو العظم المدور المتحرک فی راس الرکبه دامغه لتفرق اتصال
یبلغ الدماغ دابیاس شب در روز دب سرنم رفتن چون رفتار مورچه دبیله ورم کبیر اکبر من الدمل
مستدیر الشکل علی الاکثر لونه کلون الجلد لا وجع معه الا ان یکون فیها کوبه حدة و یحتوی علی
اجسام غریبه مثل الحماة والحلی مثل الزیت والطین والفحم بل مثل الزرنیخ والجبین و قلامة الظفر
والشعر و قطیعات الخشب والخزف و کسرات الحجر والرمل و نحوها دبا بالفتح والقصر جراد
دبا بالضم والمد والتشدید القرع دبس بالکسر دوشاب دبق بالکسر مویزج ... گویند
دبور بالفتح باد مغرب دبرتا بالفتح حدث آدمی دجاج بالفتح والکسر والادل افصح و قیل مثلث الدال
معتدل فی الحر والبرد و رطب قال بطبخ الدجاجة بعشر بصلات الکف سم معشر حتی یتهرا و یوکل
لحمها و یشرب مرقها فانه یزید فی الباه و یقوی الشهوه دجر لوبیا دخن بالکسر والضم ارزن دربه بالضم
خو و عادت و دلیری بر حرب یقال له دربه ای تجربه دردار بالفتح شجره البق که آن را نار دون گویند
طبیخ اصلها علی العظام المکسورة لحمها سریعا و اذا عجن بالعجین لف و طلی به البرص اذهبه ... ورقی د
ای ترشی و کهنه شد درج و دروج بالفتح باد تیز یقال ریح دروج درج ای مضی درج القوم و
اندرجوا ای انقرضوا درک کعمود آرد و نان میده درن کوکرجک و ریم تن درسه کسفینه فاره دسم
کوکر چربی بکسر السین چرب دسع بالفتح الدفع من القی دشبد کقنفذ و قیل کزبرج شی یشبه الغضروف
ینبت علیه ... العظم عند انکسارها و قد یطلق علی شی یعقد و یصلب علی الجراحه ... یبس من
جوهر العضو دشیش کدقیق هو الدقیق الذی قد اخرج ما فیه من اللباب و قیل هو حلال السویق و قیل
بالفارسیه بلغور دعک مالیدن و نرم کردن دعامه بالکسر ستون خانه و مهتر قوم که تکیه بر وی باشد و
دغش بالفتح سستی و لرزه باد ل شب پیش آمدن دفا بالکسر الحرارة دفق صب ما دافق ای مصبوب
دقم الفم الشدید من الدین و غیره دق بالضم تنک کوفته دقاق بالضم ما انالث دک کوفتن
دکنه میل الی السواد و منه الادکن دلاع بالطبخ هندی دلاهه ... دلب بالضم چنار
دلک صلب هو الذی یشتد فیه المغمز دلک الاستراد هو الذی یکون قبل النشر و فی الریاضه دلک الاستعداد

هو الذی یبدء [illegible] ولخ محرکة السمن دلبه مهره کردن دم خون دمیان تثنیة دم دماج دمن بالکسر
السرجین المتلبد والبعر دمار بالفتح الهلاک دمش محرکة الهیجان والثوران من حرارة او شرب دواء
دماغ بالکسر مغز دمام بالکسر داروی که بر بناگوش و پشت چشم مالند دمل [illegible] دمامیل [illegible] صغار صنوبریة
الشکل حمر اللون مولمة فی ابتدائها لعدم النضج من حدث بعقب الدمامیل الکثیرة او الخراج خفقان فی
القلب وغشی وعرق بارد فتلک علامة ردیة دن بالفتح خم دنان بالکسر جمع [illegible] از سخن گفتن که فهم
نشود دنس محرکة الوسخ دنف بفتحتین بیماری ملازم وادنف المریض [illegible] ثقل من المرض [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زعزعه كل تحريك شديد زغب الشي محركه او ذا حصل كشبش مثل الصوف او مثل الصوف الذي يكون على
سطح السفرجل والقثا وفي القاموس صغار الشعر والريش ولينه زفت بالكسر كه آنه شوى فرستاده پوستها
زف بالكسر زقمه طاعون زكب بالضم النطفة والولد زكمه زلام مقوم زله دور الركان زلق الكبد دبابطي
بالفتح بر جاى ماندن مرد زمن لعت منه زمول بالفتح الزا وضم اليم خرگوش زنج بفتحتين چشم
زنج الدهن كقرح تغير زنجفر بالضم صبغ زنبور بالضم م اوذا مى الممصل معلقا والورد على ملسوعه ينفع دبابا و
هذا المجرب زنبا كقرح سمن والارنب السمين زوان بالضم والكسر وقد يهمز وهو الشيلم وان داند تلخيست
كه در ميان كندم ميباشد وقيل الشيلم في الحنطة والزوان في الشعير زهمه بالضم الريح المنتنه وكذا
الزهومه بالضم وفي القاموس ريح لحم سمين منتن زهق العظم كمنع و زهوقا اكثر مخه زاهق ياس زيت هو
الاقتصار بالزيت انما الاقبل زيت دهن الزيتون قال جالينوس كل ما كان من الادهان يعصر
من غير الزيتون ايضا فانه يسمى زيت بطريق الاستعارة زيل دور كردن از جايد و پاره پاره
كردن و جدا كردن تزايل تباين زير بالكسر كتان واجوده ما في الصعيد باردياس وقيل هو الابرسم
زين الغرة ان يعني كناره آن زي بالكسر علامة وارايش وپوشش وهيئة واصله زوى زئبر بالكسر كرك
ينقطع الطاعون وهو من السيات حرف السين المهملة سابق القه هي تقدم الموفة سابق السبل
هو بحران ردى يكون قبل النضج والمسهى ساج هندى ما قى را گويند سابح هو البروج سايلوس هو
سيساليوس سام شجر اسود وقيل هو الابنوس ساث طرقيدن دست وريشه شدن بجاى دحن
سافله مقعد و دبر سالم قال الجوهري هو الجلدة التى بين العين والانف وقال صاحب القاموس
هذا غلط سام ابرص سالعة حاجبا الفرس طرفي الشارب بين يمين وشمال سح الماس سايله قصبه
منى سبا بالكسر مثل ابنه سبب بفتح سين وسكون با هندليت وان صدف بود سبكه سبكه اذا به
وسبهر به دشنام دادن سبات بالضم حوت وسباطا كطعام شلارته سبج كعصفور مشبهه
بالتحريك نرمش عقل از پيرى تقال رجل مسبوه اى خرف سبلان القبل والدرالقعب والابر سجم
دمع العين سجم العين والماء سجه قطرد معها وسال قليلا او كثيرا سجف بالفتح فرقى وبالكسر پرده سجرتبا
معناه دواء ابد سجيلاط بكسر السين واليم باسمين سحيه خو وطبيعه سحايا ج سحنه محركه اللون والهيئة
وفي الطب حال الجسد في اللون والسمن والهزال والتلزز والتخلخل سخام كغلام سياهى دیك سخن

حرف السين

بالضم گرم سخون مرق لسخن وكسفينه طعام رقيق يتخذ من دقيق سده بالضم گرو گرفتگي چنانچه نفس گسر گردد و سل
سطامس وصلاح ايضا بهاج مني ودر رو در كلاه يقال رايته قائلة علاة به سداد بالفتح درستى وراستى
گردار وگفتار وكذلك سدد ومقصور منه لشديده توفيق سداد يامش رجل مسدداى كان يعمل بالسداد
واستعدادى استقام قال العلامة واعلم ان الانسداد عند الاطباء غير السدد لان الانسداد انما
يطلقون على مسام الجلد وافواه العروق اذا انضمت وقد يطلق السدد على صلابة ينبت على
الجراحة بمنزلة القشر اسد محركة الشم اوسع يقدم جمع اسدام سداب بالفتح والذال المعجمة هو من حشايش
المعروفة سرج بالضم الطيبة سرطان خرچنك اذا علق السرطان على الاشجار يكثر ثمرها واذا احرق
واحشى به البواسير كيف كانت ابرها قال ابن تلميذ وقد يوخذ من رماد السرطان مع الطين المختوم
والصمغ والكثيرا ورب السوس مركب ينفع المسلولين وهذا مجرب وايضا سرطان ورم سوداوى
تولده من السوداء الاحتراقية من مادة صفراوية صرفة وهو المتقرح او بلغمية عفنه محترقه
فيهما مادة صفراوية قد احترقت معها وغير المتقرح وليس تولده عن السوداء الكدرة
الصرف واذا تولد يبتدى اولا ورما مثل اللوزة او اصغر ثم يتزايد على الايام مع صلابة شديدة
وكمودة في اللون واستدارة في الشكل وادنى حرارة في الملمس واذا اخذ يكبر يظهر عليه عروق
حمر وخضر شبيه بارجل السرطان ويكون له اصل واغل في الجسم شبيهة بطن السرطان والمتقرح
منه اسود القرحة غليظ الشفاه حمر او خضر منقلبة الى خارج يسيل منها صديد ردى
منتن وهو في الجلد مرض لا مطمع في برئه سرسام بكسر السين والراء وسكون الطاء تالوده سرقع
كقنفذ جنيذ الحامض سريع كقفل مخرج النفس اى طرف المحاء المستقيم داخل المقعدة وبالتحريك رج الدبر
سرزدل بزرهيته سرب بالكسر گروه وفي القانون لسرب اى جماعت سرباسرباطايفه طايفه سرب وهو
البيت الذي يحفر في الارض الاسراب ج سرخس كجعفر نبات العطفا اذا شرب المستقى من بزره مثقالا
اسابيع كل يوم درهمين فهو ترياقة والكثارة مهلك سرك كفرح ضعف بدنه بعد قوة والسروك والسرك
رداءة المشي والابطاء فيه من تعب او اعياء سطرد يون هو اذريون سطل سيراهم وعند قوم ستارك
سطع وسطوعا انتشر وانبسط وبرامدن گرد و بوى وقول الشيخ لا يسطع اى لا يرتفع سعال نبات مركب
من جوهر حار وجوهر مائي وهو حار معتدل قال جالينوس يسمى بهذا الداء بهذا الاسم لنفعه من

السعال وضيق النفس المحتاج الى الانتصاب الكلاوكوزا سعى دويدن و شتاب رفتن وكسب كارى
كردن سعابيب التى يتد شبه الخيوط من العسل والخطمي ونحوه وسال فمه سعابيب سائلة كالخيوط سعتر
هو سيسنبر سعر كقفل وكعنق ديوانگي سعف بالتحريك ريشه شدن بن ناخن دست وسعفه بالسكون
قروح تحدث في الراس والوجه وقد تحدث في ساير البدن عند مخالطة البثور للاحشكريشه
وهي تبتدى بثورا صغار خفيفة متفرقة في عدة مواضع ثم يتقرح قروحا خشكريشه يكون الى الحمرة
فيها رطوبة لزجة او رقيقة ويسيل منها صديد ويسمى الشيرنج وهي من البثور القرحية
ومنها يابسة تحلة قرابانية يخرج عنها قشور بيض ودقيقة ويعرض الحكة عند البروز وما بعده
سعادت سكنجبين اسعاد يارى كردن ومساعدت بجاى دوست باشد قوام الملك وسعد گيسانى
اسعاد الملك فيه اسعاد سعالى بالضم وسعد ايضا بالضم وان گياه زير زمين گويند سغب كفرح والضم جاع
فهو ساغب ولا يكون الامع تعب سغاد بالكسر جستن نر بر ماده سغود كشور صلابه مشققه يشوى
بها الانسان سغوسوحش روى ورنگ گرديدن سفت الريح التراب نسفه ورتته سافيا غبار
اوريح تحمل ترابا سفه بالضم چند اكه در دهن افكند از هر چه باشد سغيفه بالفتح جبين سفاقلوس
هو الورم الذي من شانه ان يفسد العضو قال القرشي لفظ سفاقلوس يقال على معنى حقيقي وهو
موت العضو وبطلان حسه وفساد لحمه وعظم ومجازي وهو ذلك الورم سقراط الحكيم
المشار له الحكيم معناه باليونانية المعتصم بالعدل وهو مخفف سقراطيس وكان استاد افلاطون ومن
كلامه طالب الدنيا لا يخلو من الحزن في حالتين حزن على ما فاته كيف يناله وحزن على ما ناله
لخوف سلبه وان امن سلب اليقين تركه بغيره بعد موته فهو لا يخلو من مقهور في جميع احواله
وقال ما اسهل الموت على ما ايقن بالبعد وما اصعب الموت على من سلك فيما بعد سقنقور بالضم
كالحية الركية وما حوالها من نواحيها سقوطريا وهو المجودة ومن منافعه انه اذا سحق فيقسرا وينبغي
ان يكون المسحوق ثلثه او ربعه وان اختلط بالتربة وشرب انجبر ورطب على الرئة اخرج الدود
صغارها وكبارها وهو عجيب في ذلك مجرب وينفع الصداع المزمن اذا طلى به على الراس مع
خل خمر ودهن ورد وان علق على امراة في جلد فرس لم تحبل ما دام عليها وان سقى بالماء وطلى به
الذكر وجامع لم تحبل وان حملته ادر الحيض وقتل الجنين سقنقور وقد مر ذكره في الاهرة

ومن عجيب امره انه اذا عض انسانا وسبقه الانسان الى الماء واغتسل منها مات السقنقور وان
سبق السقنقور الى الماء مات الانسان وبينه وبين الحية عداوة حتى اذا ظفر احدهما بالآخر
قتله والفرق بينه وبين الورل ان السقنقور ياوى الى شطوط النيل وما قرب منها والورل
ياوى في البرارى وملمس جلد السقنقور الين والنعم وجلد الورل خشن واصلب والاجود
ان اصطاد في الربيع سقيط كاميرنج ويرد سقيرها ترجمته بالغة اليونانية الورم الصلب
وهو ورم صلب جدا بارد المجسة كدا اللون عديم الوجع واكثر ما يحدث لعقب الاورام الحارة
اذا كثر فيه استعمال المبردات واما العديم الحس الشديد الصلابة فلا برء له سكباج بالكسر سرب
سركه يعنى آتش سركه سكر بالضم في التلويح هي حالة تعرض للانسان من امتلاء دماغه من الابخرة
المتصاعدة اليه وتنعطل معه عقله المميز بين الامور الحسنة والقبيحة وفي كشف الكبير
قيل هو سرور يغلب على العقل بمباشرة بعض الاسباب الموجبة له فيمنع الانسان عن العمل بموجب
عقله من غير ان يزيله وبه داسكران لعت منه سكارى بالضم والفتح جمع سكران سكير چيزيكه
مست سازد كرستى بمودن از ماكولات سكو استادن باد ليله ساكره اى ساكنه سكر بالضم والتشديد
اذا تجزى به قطع از كام وحيا وينبغي ان يكثر منه عند لين الطبيعة ويهيج الالم سكر الغمر بفتح الثين
المنقوطه سكر بتقال سكرجه طعام سته ساتير وربع وقيل اربعه وعشرون قيراطا سكرجه المهودية نصف قلا
سكرة الموت بالفتح شدته سكنجبين البزورى اذا تكلم به في الكتب الطبيه مطلقا بلا قيد يراد به المتقدم من الزور
الحاره سكو وقد مر تقريره الفرق بينه وبين النطول ان النطول يستعمل في الشي الغليظ والشبه ان يكون
من النطل وهو الدردى والسكوب يستعمل في الشي الرقيق سلال بالضم بيمارى سلال بيرون آوردن از
ميان چيزى سلاس بالضم بيهوشي سلوس بمعنى سلم سلم بالضم والتشديد نردبان سلم بالفتح والكسر الفتح
الشي وصلح تسالم تقالوا سالمه مصالحه وسلم اى ترك سلوانه بالضم عسل كالسلوى سلله هو الكلاء الرقيق
الذي يخرج فيه الولد من بطن امه ملفوفا فيه سله بالكسر دهن تازه سلاحف بالضم اول كل شي عصيرته
وقيل لما سال من العنب قبل العصر ويسمى الخمر سلافا وسلاقة ايضا بالضم اى الماء المتخذ من
الادويه يعيد عليها سلاميات بضم السين وفتح اليم استخوان ها ى انگشتان وواحدها سلامى بالضم
سلقات بضم الاول وفتح اللام سنگ پشت وان تحت سلقات على ظهرها اى حيته وجبل حوابها ما

ما يمنعها عن الانقلاب لم تقع يرد في تلك البقعة ما دامت على حالها سلخ بالكسر جلد وبالفتح پوست
باز کردن سلع بالتحریک شکاف پای سلعه بکسر السین وسکون اللام وفي الصحاح بکسر
السين هي ورم غليظ بلغمي تتبرى عن اللحم غير ملتزق به حتى يمكن ان تقبض عليه لانه متميز
عن العضو منفصل عنه ويتحرك عند التحريك في الجوانب كلها وهي [illegible] في العظم من الحمصة
الى البطيخة [illegible] كبيرها من جميع الجوانب سلق بكسر چغندر وبالفتح ان يغلي الطعام غليانا
خفيفه [illegible] العسل الفاسل بالكسر [illegible] وفي الطب قرحة في الرية وبالفتح هو ان
يشق الجلد على طول الشريان ويكشف عنه بصنانير ويقطع الاجسام التي حول الشريان فاذا
ظهر وكان دقيقا شال بصنارة ويقطع من الجانبين ويخرج منه قطعة في طول ثلثة
اصابع مضمومة وذلك ليتقلص العرق وينطبق عليه اللحم فيحتبس الدم ثم يذر عليه ادوية قاطعة
للدم مثل وبر الارنب ودقاق الكندر ثم المراهم الملحمة وان كان عظيما يشق ويخرج منه الدم
بالفصد كما يفصد ساير الاوردة المفصودة ثم يشد بخيط ابريسم في موضعين بينهما ثلثة
اصابع ويقطع ما بين الشدين ثم يعالج بالذرورات والمراهم وان لم يظهر الشريان دلك
الموضع بما حار دلكا بالغا حتى يظهر ويجب ان يعلم ان عمل السل الشريان امر مخوف يخاف منه
حدوث نزف الدم والدرسام ويخاف من الغشي والتشنج لشدة الوجع ويخاف منه عن حدوث
ضعف الابصار والحول وحدوث سيلان اللعاب من الفم فاذا وقع ان يجمع بين القطع والكي
جود الشقيقه وفي القاموس سل بالكسر والضم وكغراب قرحة في الرية سلسل كجعفر و[illegible]
الماء العذب او البارد سلال گریان [illegible] سليط دهن الزيت وعند اهل اليمن دهن الحل
سليط دراز زبان سليقه سرشت يقال فلان يتكلم بالسليقة اي بطبعه لا عن تعلم سبيل
وزنه سمار بالفتح تراب وسرقين الذي يصلح به الزرع سماق [illegible] معروف
وهو قابض وخاصه المقلي [illegible] الصبيان [illegible] سمحيك [illegible]
ان حب النيل [illegible] سمحاق بالكسر قشر رقيق فوق عظم الراس [illegible] سمر [illegible]
سرگذشت سمن بالضم [illegible] وبالفتح [illegible] سمسم [illegible]
البرى [illegible] سمه بالفتح [illegible] صغار [illegible]

سمطيس

سمطيس هي الحجرة الصغيرة وهي اربعة قساط سمك [illegible] حيوان شبيه بسام ابرص في الشكل والهيئة مجوز
بقدر طول الاصبع بل ادق منه ويسمى سمكة وليست هي بسمكة ولها يدان ورجلان ومخالب كالسقنقور وهي
يظهر في عمان بلدة صيدا من بلاد الشام ويظهر في كل سنة مرة واحدة في اوان [illegible] ايام معدودة ويكثر
بحيث يوخذ منها كثيرة ويملح قليلا ويخفف في الظل ومنافعه كمنافع السقنقور ويكثر الشهوة اكثر من سقنقور
يكثر واحد [illegible] واحدة او اثنتان ويسقى ويشرب في صفو البيض النيمبرشت او ماء اللحم والاستعمال اكثر من اثنين فانه
تورم القضيب ويهيج الشهوة عظيما بحيث لا يقدر صاحبها ان يمسك عن الجماع حتى يسقط قوته ويموت والدارصيني يهيج
الرجل وللانثى يهيج ايضا سمك الرعد [illegible] هي السمك الذي ماواه المياه التي ذوات الاحجار والحصى سملاخ بالكسر سملوخ
بالضم ريم گوش سم بالفتح ويحكى بالضم هو الذي يفسد مزاج الروح سموم بالضم وسم بالضم ايضا ثقبة الاذن
سم الخياط سوفار سوزن سموم الانسان وسمامه سوراخهاى گوش ودهان وبينى مردم سم يحكى بالفتح والضم و[illegible]
المنفذ الذي يخرج منه العرق [illegible] [illegible] سام وسم ايضا بالضم كل شيء يخرج من الشجر كالودع سمامه خاصة يقال كيف [illegible]
والعامه وجانور زهر دار سم بالفتح باد گرم سام يقال يوم سموم ويقال السموم بالنهار وقد يكون بالليل والحرور
بالليل وقد يكون بالنهار سماحه جوانمردى سمن بالفتح روغن گاو وگوسفند واذا عجنت الحنا بقيقه وطلى به على
الجرب العتيق اذهبه سمور بفتح الاول والميم المشددة المضمومة حيوان برى شبيه السنور سمارية السفينة الصغيرة سميد
بالدال المعجمة الخبز الذي يتخذ من الحنطة النقية المبلولة المدقوقة المنزوعة بمنخل ضيق سنا بالفتح والقصر ورق نبات
سهل معروف يجلب من المكة وقيل هو انفع الادوية لاوجاع المفاصل ويقوى جرم القلب وانفع للتشنج الفصل
جميع البثور الخبيثة قال نجيب الدين هو يقوي المعدة وهو بعيد لان الشيخ صرح ان كل مسهل يضعف المعدة
وبالجملة دواء نافع كثيرة المنافع حتى قال النبي صلعم لو كان لشيء فيه الشفاء من الموت لكان في السنا وشرب ماء مطبوخا
اصلح من شرب جرمه قوتا سنام بالفتح كوهان سنت بضم سين وسكون نون لفظ هندي است و آن زنجبيل
بود سنداس زوايد است كه در پشت فقرات شبيه كنار بر ضلوع باشد سن بالكسر دندان اسنان جماعة
وجمع الاسنان على اسنة و آن اكثر سى و دو باشد شانزده عدد در اعلى و شانزده عدد در سفل از آن جمله در كل دو عدد از
فوق و تحت دو دندان پيش را ثنايا ثنيتان گويند كه واحد آن ثنى بر وزن فعيل باشد و دو دندان مجاور آن را
رباعيتان گويند بفتح را و تخفيف يا كه واحد آن رباعيه باشد بر وزن ثمانيه وجمع آن رباعيات و دو دندان
بعد از آن را نابان گويند كه واحد آن ناب وجمع آن انياب باشد بعد از آن از هر جانب پنج دندان ديگر

باشد كه انها را اضراس گويند كه واحد آن ضرس بود بكسر ضاد و گاه باشد كه در بعضى از خلف اضراس بعد از بلوغ در كل دو
از فوق و تحت دو دندان ديگر در اطراف نابت گردد كه انها را نواجذ گويند و اسنان حلم بكسر حا يعنى اسنان العقل
و بالضم جايز زيرا كه بعد از احتلام متكون شود نيز گويند و اضراس را طواحن و ثنايا را قاطعه و انياب را اسنان الكلاب
گويند سنف بهندى بادريان سنبه بهندى انار سنتى بهندى ارزنست و سنتى نيز گويند سنبوسج و سنبوسج
معرب سنبوسه غذاء غليظ نفخ بطئ ينبغي ان يوكل بالخل التقيف سنج لضمتين العاب سنخ بالكسر الاصل
وفي الس منبسه وكى المنى لور [illegible] سنجاب بفتح الاول وسكون النون و گوشت آن را ديوانه بخورد هوش آيد سنده
و سنداليعود هندى بود سواغ بالكسر آنچه فرو برد چيزى را كه در گلو مانده باشد يقال الماء سواغ الغصص يوع آسان
بگلو فرو رفتن شراب و فرو بردن آن سوس بالتحريك در افتادن خوره و شپشه و كرم جيزى شوليس آنوس
كذلك سواقى هي عروق صغار اصغر من الجداول وسوس بالضم الطبيعة والاصل ودود يقع في الصوف سوسه
بضم سين و فتح واو و سكون بهندى شبت بود سوسنجى هو ورم في العضل الداخل في الحلق والمرى سوسن ازرد
و آن گوش سغيد است كه بغايت معطر بود و بطريت آن در صورتيست كه در داخل آن باشد و ابراد در تقويه قلب
قوتى تمام و فعلى اقوى از زعفران باشد و اين گوش نزد عوام زنبق سغيد اشتهار دارد سوربطيا هو حنطل الثعلب
سوعا بالضم في سولقش هو ماشيان و سبوان در هما سورة بالفتح هي القوة والشدة والحدة سونف بهندى
رازيانج بود سولق كفعيل م و بعضى تلمان گرتيه و يتخذ من سبو اشيا الحنطة الشعير والنبق والتفاح والقرع و حب
الرمان وغيرها وجلها حالس سوكه بهندى خشك سودركر بهندى حب النيل بود سهار بالضم بيدارى سهل
زمين نرم نقيض الجبل يقال ارض سهلة سهلى بالضم سهكن بكاف فارسى چون حرجست در نغم تهندى سهك
محركه ريح كريهة من عرق سيال ياسمين و بهندى شغال را نيز گويند سنبل نركهى سيار وتو چوب سياه ولنه
سيب بهندى صدف بود سيستان حب الفقه سوف الشاتين المخروطه شادنه فولاد شادوردهو حنظل الثعلب
شامل روشنک فيه مرارة يسيرة شاخرداده عرقان يشعبان في الوركين شافه بالفتح ريشتى كه در پاى حادث
شود و اكثر علاج آن داغ كردن باشد شاف بالتحريك زخمى بر آمدن شاكله قال الجوهرى هي الخاصرة وقال
صاحب القاموس هي ما بين العذار والاذن من البياض و يطلق على العادة والطبيعة شاه اسم باديست
و انرا چهار معنى باشد اول چيزى كه بسيرت و صورت از امثالش بزرگتر و بهتر بود چنانچه بيت خود را شاه
بيت و سوار خوب را شاه سوار و راه وسيع را شاه راه گويند دوم بمعنى داماد باشد سيوم بمعنى اصل

و خداوند چهارم بمعنى صاحب تخت بود و لفظ باد كه بر آن مضاف بمعنى بادشاه گفته اند آنهم فارسيست و معنى پاسبان بزرگ و داراى
و بمعنى تخت نيز باشد پس معنى اين اسم شريف بر بين تقدير است از چهار وجه بر وزن باشد اول پاسبان بزرگ چون سلطان نگهبان خلقت
اگر اين معنى رعايه كنند بسيار شايسته بود دويم داماد چون ملك را بعروس تشبيه كرده اند اگر خداوند ملك را داماد نامند
مناسب خواهد بود سيم چون بادشاه نسبت بسيار بر مردم اصل و خداوند بود بايد و در زندگى حال او اثبت اصل خداوند اگر
باين اسم نامند مناسبت چهارم خداوند تخت و اين از جميع معانى انسب بود شامه لثان روى يعنى خال شاهترنج
عشر من وانصف شارب الحشن شبار يعنى شباف طويله شبث بكسر و بكسر باء و تشديد المثلثة البقلة كه شوت و شويد گويند رماده
جيد لقروح الذكر والانثيين والمقعده و شبث محركه عنكبوت شبثات بالكسر ج شبدع بالكسر لسان شبح كعب بيرى
شبيم كفرس سرد و الكتف سردى شبه بفتحتين برنج و بكسر الاول و فتح الموحده و سكونها يعنى مانند و شبه مثله شبهه بالضم
پوشيده كى كار شبناه پوشيده كى كار شبيار بالفتح هو دواء مركب مسهل انما سمى بهذا لانه يتناول بالليل في النصف الاخير و نيام
عليه ليلا يبطل اليقظه والحركه فعله باستحالة في النزول عن المعده قبل ان يفعل فعله شباب بالكسر النشاط و رفع اليدين شبرم
كقنفذ و بفتح مسهل نوعى و خطر و نخيل و قصير شبندام بذال المعجمه ملح شنج كفرح جزع من المرض او جوع شجن محركه الهم والحزن
شجعه بالضم والكسر الحيه الذكر شجاعه بالفتح بردلى و دليرى نمودن شجاع بالضم او مثلثه شجو بالكسر كسر عظم الراس
شجر الطيب درخت خرما شجران بفتحتين گرسنه شحم الحنظل مسهل م و حب اذا سحق ان مبلبل [illegible] والحفف و سحق ثانيه و يستعمل فلو اخذ
حنظل فقور و ملاء من المسحق و وضع في ماء حار حتى يسخن ويسقى المنتج فانه يسهل بلا اذى ومنفعة ولو اخذ ورقه خاين [illegible]
و جفف في الظل اسهل السوداء اسهالا قويا و ينفع من الوسواس والصرع وداء الحيه والثعلب والجذام
بذا مجرب و من لسعه العقرب فضمد به سكن المه ولو طلى عصارته على اليد ثم اخذ الحيه لم يلسعه الحيه
وان خلط في الحنا ثلثه دراهم و اختضب به اسهل بلغما و دياكثيرا شحمة الرمان ما في جوفه سوى الحب
شحمة العين بهندى چشم پسيا هى شخ في بو غط شداد [illegible] هو الزاج شدق بالكسر و فتح الدال المهمله كنج دهان
شذر الكسر شذر بالفتح مرواريد خرد ريزه شراب في اللغه كل ما يشرب من المايعات ج اشربه والشراب الذي لم
يمض عليه سنه اشهر يسمى الحديث والعصير الفج شراب الدرياقى هو الشراب الذي يروق بالكعك والخبز السميد
و طريق الدوق ان ينقع احدهما فيه سته ساعات ثم يصفى شراب النعنع هو المثلث شرج بالفتح و بر
يعنى سر سفره و آن عبارت از حد فاصل ما بين ظاهر و باطن دبر شرذمه بالكسر قليل من الناس شره كفرح غلب
حرصه فهو شره و شرهان شر بالفتح بدى و شر بالضم عيب شرسوف بالضم غضروف سرهاى اضلاع به پهلو از

سوی بکم شرى الماء آب در گلو ماندن شرى بالضم بثور فارسيه ولم بعضها صغار و بعضها كبار مسطحة لا يكون لها سمك يعتد به الى حمرة ما هي حكاكه مكربه تحدث دفعة في الاكثر الامر وقد يبرز و يكمن فيحدث ضعف و غشي و وجع في الجوف الى ان يبرز و قد يعرض ان يسيل منها رطوبة د بالفتح و الكسر شجرة الحنظل شزر نظر فيه اعراض كنظر المعادى والمبغض والغضبان بموخر عينيه
شعب بالفتح نيز سر شعب الرأس شئانه الذى يضم قبايله شعر بالفتح موى و بالكسر كلام موزون شعر بالكسر عانه شعر الغول بالفتح بر سياوشان شعير م اذا احمد النعير والسفرجل مع النحل على النقرس الحار نفعه نفعا بينا شعير المحمص هو الذى يقشر شعيره اولا ثم يحمص ثم يطبخ شغاف بالفتح حجاب القلب او غلافه شغا اختلاف نبته الاسنان بالطول والقصر والدخول والخروج سن شاغية اى زائدة شغب برانگيختن فتنه و تباهى شغا كرانه كوشه و شفا كل شئى حرفه شفا بالكسر والمد تندرستى يافتن و تندرستى دادن يقال شفاه الله من مرضه واشفى على الشئى اى اشرف عليه يقال اشرف المريض على الموت و اشفيتك الشئى اى اعطيتك شفانين ج شفنين ابن بيطار گويد بوتيمار است و در مهذب گفته شفنين بالكسر مرغيست بجثه كبوترى منقار و چنگال سرخ دارد و بعضى گويند كبوتر دشتيست فا ضل بغدادى گفته طاير يست كه در اواخر ربيع بسيار بعراق آيد و آن قريب بفاخته است در قدر و صورت قيل من طلى احليله بدمه و جامع المراة لم يقدر عليها سواه و ان مات لم تزوج كذا في حيوة الحيوان شقرک بزر الخمخم اث شقر بالضم وقد يفتح واحد اشفار العين وهى حروف الاجفان التى ينبت عليها الشعر شقايق النعمان لاله كوهى قال المبردان النعمان بن منذر جاء الى الحيرة كان معجبه فنقل اليها ما الحمى به البادية و كان يسكنها في زمانه شقره بالضم هى لون بين الحمرة والصفرة شكاعى كنبت فارسيه چرخ شك بالضم مرگ موش شکر عيلک شكر خام بود شكج بالتحريك درد مند شدن شكوثا هو الاكشوث شكونج هو الحسك شلجم م اذا احد شلجمه و حفر جرمها واذيب فيها شمع بدهن ورد على رماد حار كان نافعا من الشقوق العارضه من البرد شنار بالفتح اقبح العيب والعار والامر المشهور بالشنعة شمشق اسم عربى للمرزنجوش و مرزنجوش و مرده جوش هما معرب مرده گوش شمق محركة نشاط شماج بالفتح نان جوين كذا في المهذب شمر محركه شمار بالكسر از مايج الرطب وقيل هو الانيسون شمال بالكسر دست چپ و بالفتح الريح التى تقابل الجنوب شمول بالفتح خمر شهامه ذكاء النفس و جلدتها شهوه هى انبعاث النفس لنيل ما تشوقه شوا بالكسر بريان شواه بالفتح پوست سر شواة شلثه ذكر الرجل و خصياه واسته شوارب عروق في الحلق و مجارى الماء في

بلي

علاج الضعف

اعمال الشيخ ابو علي

حرف الصاد

العنق شوحط بالفتح ضرب من شجر الجبال شوص بالفتح وجع الضرس شوس محركه النظر بموخر العين شواط كغراب و كتاب لهب لا دخان له او دخان النار و حرها و حر الشمس شوطرى هو معجون يصلح لضعف اعضاء الغذا الحادث من البروده و معناه المخلص الاكبر شوغبار زاج ابيض شوك بالفتح خار شوكران بالفتح دارو يست زهر ناك برد گويند شوم بالضم ورم جب شونيز بالضم و شونوز سياه دانه اذا سحق و عجن بالخل و طلى به الفوبا يزيله و هذا المجرب شيان هو دم الاخوين شيح بالكسر درمنه شيخ بالفتح پير شيب پيرى و سفيد شدن موى سر شيرابج هو الالمج اذا انقع في اللبن في بلده حاين يجنى من شجرة كما هو رطبا شيرا انوس شيكران هو شوكران شيمه بالكسر خو و طبع ج شيم شيوشا هو دوا الخطاطيف شيطرج بكسر الشين دواء معرب چترك بالهنديه شيراز اللبن الرايب المستخرج ماده و شيراز ابن طهمورث بنى قصبة بلاد فارس فسميت به شينيز هو الشونيز شيشه بهندى برينو
شيخ الرئيس هو ابو علي لما انتقل ابوه من البلخ الى البخارا و سكن في قريه من قرى البخارى و تزوج بها امراة اسمها ستاره و ولد ابو علي بهذه القريه في سنة ثلث و سبعين و ثلثمايه و بعد خمس سنين حفظ اكثر من اصول الادب انتقلوا من تلك القريه الى البخارى و حضر ابو علي معلم القرآن و الاداب و لما بلغ عشر سنين حفظ اشياء من اصول الادب و قال ابو علي في تاريخه الذى كتب على احواله ثم شرعت في علم الطب و صنف القانون و انا ابن ستة عشر سنة و لما بلغ ثمانية عشر سنة فرغ من العلوم كلها و كان تصانيفه قريب بمائة تصنيف و مات في يوم الجمعة الاولى من رمضان سنة ثمان و عشرين و اربعمايه و دفن بهمدان و ابن مير غياث الدين علامه نوشته كه افضل اطباى اسلام ابو علي است و در زمان اسلام كسى بعلم وى و عمل او نيست سيحى و از روى جمع بين العلم و العمل با ابو نصر فارابي نرسيده و تولد ابو علي بعد از وفات ابو نصر سى سال بوده و مسايلى كه بر ابو علي مشكل گرديده بوده از تصانيف فارابي حل گرديده لهذا خود را تلميذ تصانيف فارابي ميداند حرف الصاد المهمله صاب كعطاس م صوابه كغرابه بيضه القمل والبرغوث ج صواب و صيبان و صوائب صاد مس و روى و ديك سپاس صادى منسوب الى الصاد صيدنا بالفتح و يكسر نيك بين صيدا بالفتح والمد سكه كه از روى ديگ زنند و نام بلدى از بلاد شام صالب الحاره من الحمى خلاف النافض صبار تمر هندى صبى هو من بعد اربع سنين الى سبع سنين صبر بكسر الباء الموحده الدواء المر المسهل ولا يسكن الا في ضرورة الشعر ينبغى ان تربه ان لا يشرب بعد الطعام و ان لا يشرب بعد الطعام و ان يشرب بالليل ينبغى ان يكون المعده خالية عن الطعام و لما كان

علاج البواسير

تعريف الصحة والمرض

بالضم سغره الى سواد و صدا الحديد علاه الوسخ صدغ و رضعف [illegible] صرد بكمل [illegible] با نون صردان

البصر في نفسه يبطى بالاسهال و كثير مصلى انه صار اسهاله الطاف فتاخر الى يوم او يومين ان سقى مفردا و لم يقول مسهلات اخرى اسرعة الاسهال و من الناس من يجعل معه فقاح الاذخر فيمنع السحج المتوقع منه والورد يمنع كتابته مرارته عن المعدة والواشق قال الشريف اذا سحق بماء الكراث و طلى به على البواسير مرارا اسقطها و هو ابلغ دواء في علاجها مجرب و ينفع ذلك عند سقوطها بدهن ورد محكوك من رصاص لين واذا طرح في النار واستنشق دخانه كان ابلغ دواء في النفع من الربو لا سيما ان فعل ذلك متواليا صبغ و صبغه بالكسر الخورش ج اصباغ و بالفتح رنگ كردن صحفه بالكسر كاسه بزرگ صحو هشيارى و هشيار شدن از بيهوشى و ازرى صحت قال الرازى في المرشد ما دام الجسد باجمعه او بعض اعضائه يفعل الافعال التى يخصها بمقدار العاده التى ربه له بلا وجع فهو صحيح سليم فالمرض هو ان لا يقدر العضو على فعله الذى يخصه البته او يقدر عليه قدرة ضعيفة او يكون وجعا و ان كان يفعل فعله مثال ذلك ان العين متى كانت تبصر بصرها المعتاد و ليس بها وجع فهى صحيحة فان لم تبصر البتة و ابصرت بصرا ضعيفا او بها وجعا فهى مريضة بحسب ذلك و قس عليها ساير الاعضاء صحنا بالكسر و مد و قصر الف ماهيابه صحل صوته كفرح بح و محركه خشونه في الصدر صدع بمعنى الشق صداه بالضم والتحريك دورك سر ثبت در از زبان صر بالكسر سرماى شديد قوى و بالفتح گرما و انده و بخت صراف كامير شير تازه كه هنوز گرم باشد صرم ضجر الشديد صعق بيهوش شد صعود بالضم سختين برآمدن و بالفتح بلندى خلاف هبوط صعق بالفتح ترص السمك صغيس بكشنيج صفاق كسحاب الجلد المسمى باربطون و هو الجلد الرقيق الذى في تحت جلد الظاهر الذى ينبت عليه الشعر اى طبقة الوسط من طبقات الجلد الثلثه صفافه و صفيق بمعنى النحيف يقال ثوب صفيق يعنى بفت صفق محركه اخر الدماغ و بالسكون الضرب الذى يسمع له صوت صفرة بالضم زردى صعوه خلاصه صقال ككتاب البطن و قيل الصقل بالضم الجنب والخاصره و صقل بالكسر زدودن شمشير و آينه و مانند آن و بالسين كذلك الا ان العرب كثيرا ما يقلبون الصاد سينا اذا كان في الكلمة قاف او طاء او خاء او غين مثل البصاق والصراط والصماخ والصدغ صاقل غير منه صيقل زداينده صياقلة ج مصقله بالكسر آلة زدودن صعرات معرب جغرات صقر كقنفذ الماء البارد صقيع شبنم صلد بالفتح جلد صلع بالتحريك شعر مقدم الرأس و كذلك بالضم صليغم

حرف الضاد

ضماد الياس [illegible] بالفتح الاولى و [illegible] الموحده سوبار

نان نيك صلب هى العظام المنضوده التى فيها النخاع صلا بالكسر اى النار او وقودها صلع بالتحريك موى رفتگى پيش سر اصلع نعت منه صلح كرى اصلخ الاصم جدا لا يسمع البته صلم قطع او قطع الاذن والانف من اصلها و رجل اصلم صميان محركه التقلب والوثب صمام بالكسر الخيه سر شيشه بدان محكم كنند صمغ بالفتح علم ان الصموغ كلها حارة يابسة الا الصمغ العربى فانه معتدل و قيل انه بارد صمليحه بفتحتين و تشديد اللام كاجى صملوخ بالضم و صملاخ بالكسر و سخ الاذن ج صماليخ صميم خالصه والصميم الحر والبرد اشدهما صميم العنب ميانه دل صناب بالكسر هى العلم الحاصل من التمرن على العمل صنان بالضم گوى بغل صنار بالكسر والتشديد سر قلاب صندل معرب سندل صول حمله كردن صوابه كغرابه بيضه القمل والبرغوث ج صواب و صيبان و قد صئب راسه واصاب كثر صوابه صوغ در قالب ريختن خبر كداخته اصواغ و صياغ و صائغ و صاغ لغة منه صياغ زر گرى صايغ زرگر صهر بالكسر القرابه صهاء بالضم بيه كداخته صهروج معا بالضم رطوبتيست بر سطح داخل روده صهب محركه حمرة او شقره في الشعر كالصهبة بالضم صيدنا بالفتح و يكسر نيك بين صين كفرح اكثر من شرب الماء والصايم العطشان صيقم بالقاف كجيدر المنتن الرائحه حرف الضاد المعجمه ضان بالفتح ذوات الصوف من الغنم ذكر كان او انثى ضبال رماد ضير مهموز العين هى المرضعه لغير ولدها و منه استظئار المجنونه في القانون ضبع بسكون الموحده العضد كلها او وسطها بلحمها او الابط و ما بين الابط الى نصف العضد من اعلاها و بالضم كفتار و مراد الاطبا بالضبع العرجا الهرمه فان الضبع اذا هرم صار عرجاء فالعرج لعلامة هرمها قال الزمهرى و من عجايبها انها كالارنب يكون سنة ذكرا و سنة انثى فتلقح في حال الذكوره و يلد في حال الانوثه ضجم محركه عوج في الفم والشدق والشفه والذقن والعنق ضجر بالتحريك القلق ضجيع بهلو بر زمين نهادن و كذلك الاضطجاع ضحك خنده و ضحكت المراة حاضت ضحو ضحوه ضحيه چاشت ارتفاع النهار و بالضم والقصر شمس ضخ دميع و امتداد البول ضد بالكسر نا همتا و خلاف والفرق بينه و بين النقيض ان النقيضين لا يجتمعان و لا يرتفعان كالعدم والوجود والضدين لا يجتمعان لكن يرتفعان كالسواد والبياض ضرب محركه و ضرب هو العسل الغليظ الابيض ضر بالضم ضد النفع و اعلم انه اذا ذكر الضر مع النفع فتحت الضاد و اذا افرد ضمت ضاده ضرس بالكسر دندان و بالتحريك كندى و كند شدن دندان از ترشيها ضرط تيز ضراط بكسر تير دادن والاسم ضراط بالضم تضرط متعد فيه و بدان تير دادن ضرغام بالكسر شير ضرد بالفتح ريختن خون از جراحت و بالكسر درخت صمغ ضرير نابينا و لجنبه

حشم ضرم کفرح اشته جوعه او حرصه ضرام بالکسر شجر الطم ضریع کابر جلد علی العظم تحت اللحم ضفدع بکسرتین
کخضرم ماس بقوان لفتح الدال وهو حیوان مائی او ضباح کر بهه وهو بار و رطب فارسیه جغر و مکل ضماد
بالکسر ان یخلط الادویه بمایع ویلین ویوضع علی العضو واصل الضمد الشد من باب ضرب ایقاب
عصابه راس و بوجه او اشده بالعصابه وهی تو قه تشد بها العضو المأوف ثم قیل لوضع الدوا
علی الجرح وغیره وان لم تشد ضمور بضمتین الهزال والضعف ضمیر کامیر دل ونهانی واندیشه و در دل کردن ضمر
یضمر سکت ولم یتکلم فهو ضامز وضموز ضمخ لطخ الجلد بالطیب حتی کانه یقطر ضمنه بالکسر مرض وکلف
العاشق ضنشن مرکبتی خیل ضنک بالضم زکام مضنوک مزکوم ضنی بالقصر شدة المرض حتی
اضناه المرض ای اثقله ضنوراق نزالخلاف ضوی دقة العظم وقلة الجسم خلقه او الهزال ضهیا
المراة التی لا تحیض ولا تحمل او تحیض ولا تحمل حرف الطاء المهملة طاء مرد جوانی کریرتشو وازرجاع
طاب روی خوش طاعون اصله فی اللغة الیونانیة طیعون فاعرب فصار طاعونا ویطلق
عندهم علی کل ورم یحدث فی اللحوم الغددیه ثم اطلقت علی الورم الحار الحادث فیها ثم علی القتال
منها وهو بثر صغیر الحجم کالباقلا او اصغر او ورم کبیر الحجم علی قدر الجوز او اعظم جدا یخرج کثیرا فی المغابن
مع تلهب شدید مع وجع مجاوز للعادة فی ذلک الالتهاب بحیث یزعم العلیل ان قطعة جمر وضعت
علی العضو وقد یصیر حوله اسود او احمر ویحدث معه القی والخفقان والغشی ویکون حماه شدید الحده طاح
یطوح ویطیح هلک او اشرف علی الهلاک طابه شرابخوار طابخ تبخیث کرم طاشر
سرشیر و سربات و کذا الکسطرشره طارد الریاح هو جاعل الریح هوائیه لطیفه و یتم ذلک بالحرارة و
التجفیف کبزر السداب طاسر و طاسوس هی حمی ربع طاطامیس هو شیخ الدم طافح ایقال سکران طافح
اذا ملاه الشراب طافی غشاء علی الطحال تحت الجلد و فوق الباریطون طاق شق البطن الاوسط
من الدماغ و قد یراد بالطاق الغشاء الرقیق الفاصل فی جرم الدماغ و هو الذی یقسمه الی جزئین
احدهما مقدم والآخر مؤخر طالن شاه او قیه طالیقون صد ویست رطل است بار طالی که بهرت
ازان دوازده اوقیه باشد و انرا بیرنال تیز گویند طامث زن حایض طبار بالفتح هو صنف
من التین کبار احمر قانی طباشیر معرب تباشیر طبابخه بالضم سرجوش دیگ طبطاب سیف
الخشبی طبع بالفتح هی الحاله التی علیها طبع الانسان یعنی ازان او زیده شده و کذا الطباع بالکسر

حرف الطاء

طبقا بالتحریک عظم رقیق یفصل بین کل فقارتین طرثوث بالضم مورچه طهال کقندیل قورس طرامه
بالضم سبزی و کبودی دندان طرطبه اضطراب ماء فی الجوف طرمون کعصفور الخفاش طراخودیس
جرجیت ورباطن چشم که سخت ورشت باشد طرثوث بالضم نبات طرحیانی بالفتح عشر وقیت طرخما
طلیقون شیاف من شیاف العین نافع للجرب طرخون معرب ترخان طرز بالفتح الهیئة والشکل
طرس بالکسر کاغذ طرش بالتحریک نقصان السمع طرسفوق ویقال طرختشقوق و هو الهندبا البری
طرف بالفتح چشم بهم زدن طرفه یکبار یقال اسرع من طرفة عین و جزئی از چشم روان که آب روان
شود از چشم اطراف الرجل والده و اخوانه واعمامه و اقاربه اطراف الرجل مراده و رجلاه
مطروفه زنی که در مردان بد کاره نگرد و بشوی خود یکی او بی وفائی کند مطرف مثال
مسطحین تمام خلقت بکر اندام طرفه بالضم عادت و خو طرم بالکسر عسل و مسکه طرد خا
هی الزایدة العظمی طرنطاب قال العلامه معناه فی الیونانیه المثلثه قال الشیخ هی المربع الدائر
طس کفلس و فرس ناگوار شدن و دل کرفتن از روغن من باب علم طساه بالضم التخمه والجشی
طسوج کفروج دو حبه طشاده بالضم و کغراب زکام طعام بالفتح اسم لما یوکل کالشراب اسم
لما یشرب و فی بعض کتب اللغة الطعام موضوع للحنطه و اطلاقه علی غیرها بالمجاز و فی النهایه
والمغرب انه یطلق علی الحنطه بالغلبه لا بطریق الوضع و فی المجمل الطعام یطلق علی کل
ما یطعم حتی الماء طغارس بالیونانیه هی الحمی السوداویه طفشیل هو العدس المقشر المطبوخ
فی الخل طلا بالکسر والمد ما یطلق علی العضو و الطلا یطلق علی المثلث و بعض الرب یسمیه
الجهود الطلبه بالضم الدم طلاقه بالفتح گشاده گی زبان طلطله و طلاطله درد بی درمان طلق
بالفتح درد زادن طلم بالضم کصرد طلب بضمتین عصب الجید طلخ ول گرفتن
از خورش و طعام و ناگوار شدن طنجیر بالکسر پاتیله طوط بالضم القطن لبنی بنبه طوف بالفتح
غایط طولون عشرون اوقیه من الشراب و ثلث اواق من الزیت و ثلاثه عشر اوقیه من العسل
طولیدون عرالغب طوح هلاک شدن طاح ای هلک طهر بالضم پاک شدن و کذا الطهارة
بالفتح طهرس بالکسر ابن طیرطاب هی الحمی الصفراویه طیطان کراس بری طین مختوم طین ابیض
حرف الظاء المعجمه ظاهر القدم پشت پای ظاهر الکف پشت دست ظنی

بالکسر سبز طحلب

حرف الظاء

وظبیات ظبظاب بالفتح هو بثر بالجفن و قیل الم یقال ما به ظبظاب ای وجع و قیل عیب ظبیه
فرج المراة ظلع کفلس مرغ ظلف بالکسر سم شکافته ظلم بالضم وضع الشی فی غیر موضعه
ظلم بالفتح ماء الاسنان ظلمه بالفتح تاریکی ظلیم کامیر شتر مرغ ظماء بالکسر تشنگی و بفتحتین
تشنه شدن ظماء الحیوة بالکسر من حین الولاده الی وقت الموت ظفر بالفتح لشبت ظیان یاس
بری و عسل و نبت یدلغ ورقه حرف العین المهمله عاتق ما بین المنکب والعنق جمع عواتق
عاف الطعام او الشراب کرهه عاج عظم فیل و قیل نابه عارک زن حایض عاصور
احساس کردن کرانی و فشردگی که در سینه عمل در بیداری حادث میشود مانند انکه
در کابوس در خواب محسوس کردد عاقولا کاجی عاقوبا هی اختلاج الذکر فی الرجال و فم الرحم
فی النساء وتمدد یعرض فی اوعیة المنی لورم حار و انعاظ شدید عایر درد چشم عباد لان
بالضم بوخصیتان عباقبل القایا المرض عبب حب الکاکنج او عنب الثعلب و بضمتین شی یعلو علی
الماء کالحباب عب بالفتح شرب الماء من غیر مص یقال عب الماء عب الحی اشتاب الکلوف و برد
اب عبره محرکه تسخنه العین و اشک باریدن و کرای چشم عبره بسکون الموحده اشک چشم جمع
عبرات عبر بالضم بسیاری از هر چیزی عبرانی بالکسر لغه جهودان عبقر کجعفر سوسن سفید خوشبو
عبل بالفتح سطبر عبهر کجعفر نستان افروز و گویند یاسمین است و گویند نرجس عجب محرکه
ما بین و تحقیر عتبه در لغه آستانه در و در طب عتبات عبارت از دو شکاف بازو عتم
بالضم زیتون وحشی یا جبلی و بعضی گویند درخت آنکت عتید آماده عتاوه بالفتح سخت و اماده
عثب بالضم الساق عتوه کصبور بزغاله چهار ماهه و بعضی گویند یکساله عتل محرکه المدرة
الکبیره تنقلع من الارض عته فهو معتوه یعنی بیهوش شد و عقلش زایل شد عثار بالکسر الذکر
عثان بالضم دخان عثرب شجر الرمان البری له حمر کالریباس یقشر و لوکل عثر بالضم هو فروج القدمین
عثنون بالضم راس اللحیه عثانین عجاج بالفتح گرد و غبار عجارم بالضم القضیب عجاله اللبن
الی ترعی و توان و عجاتیان بالضم العصبتین فی باطن الدین عجب بالفتح والضم راس عظم الالیتین
و علیه القعود و هو العظم الذی فی اسفل الصلب عند العجز و مؤخر کل شی ء العجب محرکه الکفار مارد
علیک عجر کصرد عجزه بالضم و هی الشی ء الذی یجتمع فی المرکه لیسد و العقده عجین خادم

حرف العین

وطباخ و خواب الدار عجن بفتحتین قربت عجنا لوقته منه عجان بالکسر ما بین خصیه و ذکر و قیل ما بین
القبل والدبر و فی القاموس العجان کلکتاب العنق والاست و تحت الذقن والعصب
الممدود من الخصیه الی الدبر عجن و اعجمه عجان بالتشدید کول عاجن زن کول عجرم کرتمرح و کر
و کوتاه و فربه عجوز بفتحتین گنده و پیر شدن عجف بالتحریک لاغری عجاله شیر جغرات شده عجه
نیم طعام من البیض و انرا خاکینه گویند عجم نیم الزبیب و حب العنب او ثمره کالزبیب
و بالفتح حب الزبیب عجل بالکسر و عجول گوساله و در مثنوی گفته تا کما عجل کرنید عجم الزبیب
بالتحریک حبه و العجم بالفتح العجب و هو العصص عجله گردون عجز بالضم کره عجما بالفتح البهیمه سمیت
بها لانها لا تتکلم و کل من لا یقدر علی الکلام فهو اعجم عده بالفتح شمردن عد و عدید شمار و اعده الامر
کذلک ای هیاه استعداد اماده کی کردن عده المراة ایام الحیض عده بالضم ساز و ساخت
و یقال کونوا علی عده یعنی بر آماده کی باشند عداد بالکسر درد و مار گزندگی و قولهم کان ذلک فی عداد
فلان بالفتح والکسر ای فی عهده و زمانه عدس الماء هو الطحلب و قیل انه بر سیاوشان عدن اقامت
کردن و بهشت جای بودن و منه جنات عدن معدن جای باشش و مرکز هر چیزی عداد البحر کناره دریا
عذال کلکتاب اسم الخد و قیل خلف الاذن عذب آب خوش و پاکیزه و بالتحریک القذی وما
یخرج من اثر الدم من الرحم عذره بفتح الاول و کسر الذال المعجمه حدث مردم عذارف عرک
و ذلک حک عرنبه و عرتمه بالفتح الانف او ما لان منه او الدایره تحت وسط الشفه او طرف
وتره الانف عرتن نبات یدبغ به و اصله خرنش مثل القرنفل عرجور کزنبور اول ما یخرج من
العنب عره بالضم سرکین و لولی از چنون عرعره بالضم کناره فرج زن عرش بالفتح جبهه
و منز العنق فی الکاهل و بالضم هو عرق فی اصل العنق عرطف بالفتح الخلط عرمض کجعفر هو
الطحلب عرنین بالکسر انف عرواء بالضم والمد لرزه تب عروق حمر روناس عروق الصفر
و عروق الصباغین و عروق زعفران زرد چوبه باشد اذا دقت و نثرت علی البثور جففها وان اکتحل به جلی الظلمه
و بدله مامیران عروق الحنه هی اقسام قصبه الریه عریکه بالفتح الطبیعه عرین بالفتح گوشت عرض
پهنا و متاع و رخت و هر چه سوای سیم و زر باشد عوض پیدا کردن یقال عرض له ای اظهر له
و ابرز الیه عارض الجند سالار لشکر و پیش آمدن ناخوشی و تب انفسه عرض عارض من الحمی

عرض بالتحريك بیماری او کزند و هرچه قایم بجبری او دیگر باشد عارض ابر برآکنده و درامن و کراه
رخسار مردم عسل طبرزد شیر نبات عشبه حبو العین سمی وقت البکا عشره بالکسر خوشدلی عشبه
بالتحریک بیری و خوشه عشب لجعفر الرجل المسترخی العصب عشیم بالفتحتین نان خشک عش
بالفتح والمد طعام شبانکاه عشا بالکسر شب کوری عشوة اللیل بالفتح مابین اولی الی ربعه
و معنی سواد اللیل والظلمة العصافیر الامعا عصر بالضم الجه الخیزران بیرون اید عصعص کفنفذ کل
کاجره داء العضال بالضم در وسخت و بعضی گویند بیماری عسیر العلاج عضرط بالفتحتین میان خصیه و نقره
عطلم بالتحریک پشت بچه عطف بالضم وضمتین قطن یعنی بلبنه عطارب بالکسر عقاقی الصغیره عطر بالکسر
بوی خوش عطعط بالفتح والضم ترغالم و قیل ولد الحمار الاهلی عطف بالکسر جرس و عطف بالفتح میل کردن
و خم دادن و دوتا کردن و سخن بالسخن بازگردانیدن الاول معطوف علیه والثانی معطوف
و مهربانی کردن معطف بالکسر ردا اعطاف کذلک یعطف ردا برافکندن رخوه العطاف خم
گرفتن عطله بالضم بدکاری عظموه بالضم حمار الوحش عظلم کزرع الوسمه او النیل عظم الزوقی استخوان
سینه ککف با عظم الزوج عظم الصدقین عظم الزکی استخوانکه کناره استخوان باشد لوی بیوسته و مشش
اهلو باشد مثل کعبتین نرد و عظمان الجربان دو استخوان که سوراخهای گوش در اوست و چون صنبر از
استخوانهای پیش و پس سر است حجری گویند عظم و تدی استخوانهای دماغ برای نهاده عفلق بالفتح الفرج
الواسع عفام در وسخت و بالفتح العقیم یعنی نازاینده عقیقه موی سر کودک شیرخوار شیدن
عقیلا خوره عکده بالتحریک و کعقل عقده اصل اللسان و اصل القلب و قیل وسطه عکر بالتحریک
دردی زیت و غیره عکره بالکسر خرکوش ماده عکنه بالضم شقشقه الاذن علوص کسنور تخمه
و وجع البطن علک مضغ علاج مطالبه دفع المرض عدوه بالکسر سر بار و دارویی خشک
کوفته که در مطبوخات مسهل کنند و آن عسر دارو روح کویند علقه بالتحریک خون بسته عماره بالکسر آنکه
و پوشانیدن کسی عمروتان بالفتح دو استخوان خورد در زیر زبان عمود بالضمتین حرف فی الکبد و عمود البطن
پشت مازه عمود القلب وسطه و عمود بالفتح ستون خانه عناق بالضم بر غاله عنب الثعلب ولد الماء کثیرة والمولد
منه الاصفر عنبر لاکل غلاثه او هم کل لوم منه والی سکن وجع المعده والعنق و بذا مجرب
عنبرة الفتاة سرهای سخت عنجد کقنفذ موبیز یا سیاه آن یا کشمش عنفوان کل شیء بالضم اوله عنقاء و

ترشیح عین

لغة فی العنقود خوشه خرما و انگور عنقه بالفتح مرزنجوش و قضیب حمار و بالضم اصل البردی عنان المتن
دو رگ پشت عوم شنا کردن در آب و کشتی عوسک بالفتح رگ رحم عیشا بالفتح درخت سفیدار عین و هو الجوهر
الفلیسه العین کعین الکتف آما عین که آلت ابصار است عضویست مؤلف از هفت طبقه و سه رطوبت و
عضله و مزوج عصب حس و مزوج عصب حرکه و اورده و شرایین اما طبقات اول این طبقه که در جوف استخوان
حجم خانه کسترده شده و با استخوان کاسه حجم چسبیده از آن طبقه صلبه گویند زیرا که صلب ترین طبقات مخلوق
شده و تا از ملاقات عظم متضرر نگردد و بعد از آن طبقه دویم است که آنرا مشیمه گویند و آن غشای
رقیق کثیر العروق است که ایصال غذای اجزای عین اکثر باوست و طبقه سیم طبقه شبکیه گویند زیرا
که بر منتصف رطوبت جلیدیه محتوی شده مانند احتوای شبکه بر صید و بعد از این سه طبقه و سه رطوبت
بیاید که در میان آن طبقات موضوعست اول رطوبت زجاجیه است و این رطوبتیست
صافی تا آنکه غذای جلیدیه شود که در غایت صفا است و در زجاجیه مشابه جوهر جلیدیه گردیده و بل
ما یتحلل جلیدیه منه تواند مستحیل بجوهری صافی از آن شد نمود و چون جوهر رطوبت زجاجیه از دم
خالص است که بعضی از استحاله باشد جلیدیه یافته پس لون آن مابین حمرت و بیاض است
و در قوام و لون شبیه بزجاج که داخته باشد و بر نصف مؤخر جلیدیه احاطه نموده دویم رطوبت
جلیدیه است که از غایت شرافت و وجوب نهایت صیانت و حراست در وسط عین نیز لو مرکز
قرار یافته و در بیاض و صفا و بریق شبیه بتگرگ باشد لهذا جلیدیه گویند و چون شکل آن مدور
و شبیه بدانه تگرگ است بردیه نیز گویند و سطح آن که بسوی خارجست پهن است تا آنکه اشباح
مرئیات علی ما ینبغی در آن منطبع تواند شد و مؤخر آن که بجانب عمق و خلف رفته و تیزی
مایلست تا در وسط عصب مجوف که در جوف آن که در کاسه جمجم گشوده شده و بر گرد رطوبتها
در آمده باندام نشیند سیوم رطوبت بیضیه است که در رقت و قوام و صفا و شفافی شبیه
به بیاض بیضه و صفای آن بنابر آنست که فضله جلیدیه است و غلظتش بنابر آنست که مانند حجابی باشد
بر جلیدیه تا آنکه اضواء منعکس حامله اشباح و شعشعه اجسام صیقلیه بدون انکسار مخوضه دفعة
بر جلیدیه نیفتد و موجب تحلیل آن نگردد بلکه بتدریج بجلیدیه برسد و چون او امت ملاقات
فضول مودی و متضرر است خصوصا جسمی شود که در غایت لطافت باشد لهذا مابین رطوبت جلیدیه

و رطوبت بیضیه که فضله است بجا جوی باشد که در غایت رقت بود چهارم طبقه عنکبوتیه گویند که مانند نسج عنکبوت
پنجم طبقه عنبیه است که روم آن غلیظ و ظاهر آن صلب مخلوق شده تا از ملاقات قرنیه که صلب است
متضرر نگردد و باطن آن نرم گویا کرکی سفنج است که محل نرم و خشونی دارد تا آنکه آب ناز به لعین را چون
کالای قدح کننده با آن محلها بچسبد و دیگر لعین شود نکند و دیگر آنکه آن محلها مانع باشد از وصول الفضول
که بعین لغو و متعایذ و رطوبات و فتحی که در عین مجمع میگردد و از دخول سفیه که در وسط این طبقه جیانی
شبیه بدانه انگوری که دنباله از آن بر کشیده باشند و اگر سقبه سد کرد و بینائی باطل شود و لون این
طبقه ممتزج باشد از اسود و آسمان گون باشد تا نور باصره در روی معتدل کردد زیرا که افراط زرقه که بواد است
تکدر روح و موجب زیادتی اجتماع آن گردد و تفریط زرقه که بیاض است متفرق نور باشد و کاه باشد که لون
این طبقه زرقا و کاه شهلا نیز بود ششم قرنیه است و آن جسم صلب صافی و شفاف شبیه بشاخ
سفید تراشیده و این طبقه در حقیقت چهار طبقه بود مانند پوستهای تنک که بر یکدیگر چسبیده باشد
و منفعت این طبقه حفظ سایر طبقات و رطوبات باشد هفتم طبقه ملتحم است که در خارج عین و
ملاقی هواست و آن از اطراف غشای ظاهر راس که سماق گویند و از لحم ابیض صلب غرفر و نو و عضلات
که اکثر طبقه قرنیه را احاطه نمود و ملتحم گردیده سمی بملتحمه شده و ما ماجمی و آن از غشای سمی ق خلق شده و فایده
آن صیانت جمیع اجزای عین است از آفات لاحقه و وقوع غبار و دخان و حیوان و مانند آن
و عین اصطلاح احتیاجی بحرکت جهت زیرا که غرابتی که از آن مطلوب است که تغمیض و تحدیق بود و حرکه بعضی
اعلی و احدی و با تمام برسد فتبارک الله احسن الخالقین عیدوران بالفتح نوعی از جوالانه است عیر بالفتح کورخر عیاب لتقال

حرف الغین المعجمة

لحم غاب یعنی کوشت شب گذشته غاره شکم و فرج غالیه بوده غالیون همدواء طیب الرائحة مجفف قبل الحمام
غانقرا و غانقرا یا هوویم غایط زمین مغاک غبوق بالفتح عدم فطنه غب بالکسر سرانجام و در حمی بکروز
در میان و فی الزیارة ان یکون فی کل اسبوع غبیبه شیر گوسفند با ساب غثم بالتحریک کرما غث و غول
غذیا بزغاله غزبزا یعنی طبیخ و حیلی غراب بالضم کلاغ و زاغ غرضوف هو الغضروف غرقم کجعفر خشخنه
غرق بالکسر هو قشر الرقیق الداخل فی البیض غرز فرو بردن سوزن غرما و قیل غرم نا هو رابع درهم
و قیل نصف درهم و قیل دانق و نصف و قیل دانقان و لحم غرابین گوشت تازا غرازه بسیاری
و بسیار شدن و بسیار رشد دانش و باسوانی غزل رشتن و رشته ای المغزول غسا هو مع

غسل بالفتح شستن و بالضم اسم من الاغتسال و بالکسر اشنان و خطمی غسو تاریک شدن غسم بالفتحتین
تاریکی شب غصه بالضم اندوه که کیر و طعامی که در گلو ماند غضا بالفتح والقصر درخت تاغ غفر
کفلس و فرس برزه دجاجه و موی ساق زنان غمز نشاندن و گرفتن غمزه بالضم ردشویه غموس
کار سخت غمیم پوشانیدن الغام پوشیده شدن غمم بالفتحتین گسفتن غنه آوازی که در بینی
سخن کوید غنیه بالضم بی نیازی غوایه بالفتح گمراهی و نومیدی غور بالفتح فرو شدن چشم
غول بالفتح صداع غیسان بالفتح شباب غیظ شدت غضب حرف الفاء فارعس

حرف الفاء

لکلک فاحور بنت بالفارسیه ای مادران فاره مسک نافه مشک فارکو حمی مطبقه فاغره نیلوفر
فانی سخت پیر فایق برازنده و پیوند سر با گردن فدس بالضم عنکبوت فراسنه بالکسر زیرکی
فرزجه بکسر الفاء و سکون الراء المهمله و فتح الزاء شیاف فرج فرفیون قیل انه هو صمغ مازریون
فرزغ بالکسر المعوب فرکبه آتش حلیم فرن بالضم تابه سفالین که در روی نان میزند فرنجمشک
و نفل بستانی فش باد از مشک بیرون کردن فشخه بالفتح مغز قلم فصیل شتر بچه از مادر جدا
شده و دیوار در درون حصار فقحه بالفتح حلقه دبر فقره بکسر عظمیست که در وسط آن ثقبه باشد
که نخاع از آن لغو و کنند فقاع شراب غیر مسکر یتخذ من بعض الحبوب کالشعیر و غیره فلفل بالفتح مثقال
و نصف فنا بالفتح والقصر عنب الثعلب فوانس او قیه و نصف فور بالفتح جوشیدن فواره
بالضم و تشدید سر جوش و دیگ فود بالضم آهو بره فورا گرما فوتنج بالفتح الرجه فومان کندم
فیروزج کره النجاه فشا الحمار خیار بیابانک قحف بالکسر کاسه استخوان سر قداد کغراب وجع

حرف القاف

البطن قداال بالفتح بناگوش قذف دشنام دادن و افکندن نسبت کردن کسی بزنا قراح بالفتح جراحت
قروح الغیبه و هی قروح مس کبار ترشح و ایخارا رطوبة صدیدیة حادة تحرق و تعفن با اصابة من
الجلد الصحیح و یکون مهاجی قراقره بالفتح صوت حرکة الریح فی البطن قرقم بالکسر خشخنه ذرف
سلیخه قنطوریون جندبیدستر قرطاس بالفتح قپان و ترازو قسولدن هو الکاکنج قشاره بالضم ای المراط
قشعریره و هی حالة یحس الانسان بسببها فی جلده و عضلة اختلافا فی برد و یحس قضاب بالضم
للاغری که بسیار خشک و نزار باشد قطن محرکه ما بین الورکین قلد بالکسر روز آمدن تب لج
بالکسر لرزه قلی بکسر القاف کالی اشخار اگر ویرا نرم کوفته با عسل یا باشاب سرشته بر محل المسع

حرف الكاف

گزدم ططا کننده فی الحال درد ساکن شود و اگه نیز با عسل و دوشاب اچیمن فصل کنند و مجربست قلیان
نخود سیاه و بعضی گویند سفید است قواه واروی گرمی او رود قوقوئی عرعون اوقیه من الشراب
حرف الكاف کاوکی بهندی شوهر بود کاله بمعنی سیاه بود کاجل کحل هرویز
هندی سرمه سوکویند کابل میان شاخها کانجلی بهندی پوست مار بود کانکنج معنا حکیرا المنافع کاند
بسکون نون بهندی شکرست کبوس بالفتح اکجر بر موضع علت باشند تا بر شود کیبه بالتحتین سنجی
کپور بهندی کهربا بود کجور بهندی زرنباد است کجوه سنگ پشت بود کجلی بهندی انطرود
کجو بهندی خواطین بود کدهه بهندی خار است کرکم کتفقده زعفران کرم بالفتح رز و
بالتحتین جوانمردی و عزیزی و بزرگی و منها الکرامت کر بهندی کاجره بود کرب بالتحتین سکون لزام کلم
کرباس بالکسر ثوب من القطن الابیض معرب الفارسیه کرسه الوجه کرباله بهندی خیار شنبر و کر بالکسر نیز
فلوس خیار شنبر بود کریه بهندی ارنب بود کسنوری لفظ هندیست و آن شکست کب بالضم عاج
الدهن کشف گشودن و برهنه کردن و پیدا کردن کعب بالظم الثدی کعس عظام الاصابع گکری
هندی خیار دراز بود گلنده بهندی الطبیخ زنی بود کلف هو تغیر لون الوجه الی سواد و حدوث
اثار گکون سواد او حمرته فیه کلابی بهندی شوتیز است کلال بالفتح ماندگی کمره راس الفضیب
کنجوه بهندی خواطین بود کنه بالکسر مصطکی کند بالفتح بهندی منعدا بود و صمغ نیز کنند کویند
کنده بهندی نیشکر بود کندک بضم کاف فارسی لفظ هندیست و آن کوکرد است کنگره بهندی
سرطان است کوارا ویک سفالین کوبر بهندی سرگین گاو بود کوکری بهندی روباه است
کور بالضم هو المقل و حب المقل کوره بهندی اب بود کوت لفظ هندیست و آن قسط است کوکری
بهندی وجاج بود کوک بالضم کاهو کهکم بالفتح باکیانی بود کمیر لفظ هندیست و آن زعفران است
کیجوه بهندی خواطین باشد حرف اللام لبس بالضم پوشیدن جامه لت بالفتح تر کردن
لثام بالکسر دهان بند لثاه بالفتح لهات لثه کعنه عمور الاسنان لحم المسلوق گوشت
یخنی الدن الخبر پیچیدن زم و در جدا کردن صلب بند لطاقه رقه القوام لعب بالتحتین
آب رفتن از دهان طفل لعق لیسیدن ملعقه بالکسر کفچه و الخبز لیسنه لمق پاک کردن
چشم بالیدن لکت بالضم هندی قرنفل بود لوم نکوهیدن و نکوش بود و منه الملامه لیا بالکسر

حرف اللام

حرف الميم

ماشرا هو الورم الدموی الذی یظهر فی الوجه والبهر ... الرأس

والمد لوبیا حرف الميم ماسور لول گرفته ماکی بهندی عکس بود ماده چیزیست که از هیجان
آن مرضی حادث شود مثل خلط بارد ماقه بالتحریک حکه را افتادن از گریستن ماتفر بهندی خوراکی
بود مباسطه دست بازی کردن مباهات باک داشتن و التفات نمودن مبرات قلقرانی مبرد بالکسر سوهان
مبقع بکسر نیشتر متعه بالضم هو التکبح الموقت متناقضه علاجه مج بالفتح بادش مجالمت بکوی گرد
مجمان بالکسر لقاده و ازده مح بالضم خالص کل شی و صفره البیض مجمحه وحاجم بالکسر شیشه حجامت مخاط
بالضم آب بینی مخمصه گرسنگی بحد رنک مزنگ بالفتح و الکسر مرد ارسنگ مرور بالکسر صفرا بر وی تات
مری کالمیر مجری الطعام و شراب و راس المعده و بالضم و التشدید آبکامه مروه بالفتح بهندی
مرزنجوش بود مریخ بهندی مرزال بود مرامر نام مردی از اهل که خط نوشتن بحروف تهجی او وضع
نموده و هشت کلمه ابجد هوز حطی تا آخر اسمای فرزندان اوست و اب نواف او مرامر خواند مراه
گوار اشدن طعام مرزنه افزونی مسطغی عود بهندی مصوص بالفتح هو السکباج المتخذ بلحوم الفراخ
والقباج و الدراج المعز بالفتح من الضم خلاف الضان المغذیه بورانی بادنجان مفرح هو مار بخنوبه
وقیل لسان الثور مقروز دو کلمه در هر دو عضین دندانها مانند نشتر باشد که بیکدیگر متصل و مرکب
کرده خنانچه صفحات صفحات کاس بیکدیگر ترکیب کنند مکواه بالکسر آلت داغ مکری جانیم لفظ هندیست
یعنی نسج عنکبوت ملوبه بهندی حب البلیب است ملیله فی اللغة الحمی و فی الطب ای حاله بین الحمی
و اعتدال مزاج مدسه بالفتح تری ملاکزه مثت ... منجار ٤ ون منک بهندی
ماش است مندوه بهندی نوعی از ارزن بود مور بهندی طاوس بود مهدی بهندی حنا است
بهندی عسل بود مین دروغ ناخس بیماری که بیمار از آن صحت نیابد ناقه کناصر از بیماری بر خاسته
نبات شکر طبرزد نبافه بالضم سر سر نخ بالفتح آنچه کم برودت برآید و از کار کردن حادث
شده باشد نخ تراشیدن نخورج که لک بیرون آمدن نخو بالضمتین بر آمدن و بیرون
آمدن از جای خویش نشر بالفتح پراکنده کردن نثره دوای لعارسیه زه آب نسرین بالکسر
هو من الریاحین نسیان بالکسر فراموشی نشاره بالضم نرمه و ریزهای چوب که در وقت اره کردن
ریزد نشع و نشوغ بالفتح شالانی نشعه بالفتح سکسه نعام و نعامه بالفتح شتر مرغ نعجه بالفتح
گوسفند ماده و بر ابقر نیز اطلاق میکنند نفث ما یخرج من الفم من الرطوبات نفاس بالکسر

حرف النون

حرف الواو

خون زاییدن نقه بالتحریک رو رستن از بیماری نقیع شراب موزی با خوبهای انگاره جراحت کردن
نقاع جماع نکس بالضم معاودت مرض نیروز بالفتح نوروز نیرون بالفتح آرد آرد و گویند آورده است
نیک بالفتح جماع کردن نیل بالفتح ماهیتن و رسیدن حرف الواو وارع من آسمان
ورا حنه جو وثیق استوار وخامه بالکسر ناگوار بیران طعام وخف و درهضم ودب سوء الحال وداک سمین
ورطه بالفتح هلاک وسیله سبب وست و هر وسایل جمع وشع خانه عنکبوت وحول الدخول وعا
بالتحتین آواز فریاد کردن واعیه فریاد وقیعه آب باران حرف الهاء الهات بهندی آسمان
هار لفارسی سرگین و آرت کنده هاک تخم مرغ هامی سرگشته و سرگردان بود هاتی بهندی فیل بود
هدب العین بالتحتین مژه چشم سو گویند هرد بالفتح زرد چوبه هرتاونه بهندی ترنجای هندی سو گویند هرتال
بهندی زرنیخ بود امل شده بود وعیف هزال بالضم لاغری هشت دهن عود بهندی هشیم
گیاه خشک و درخت پوسیده واجسام صغیر هشیم ای ضعیف البدن هضم در لغه شکستن طعام
در معده اهتضام سیم کردن و کم آمدن از خصم هضم بالکسر زمین پست و دز مزدان طبائع حرارت آن که اثر کرده
غذای بالقوه است بقوای که مضعفه و قمهای آن باشد هقم مرو سخت گرسنه یلام گفلوم ای نخوم
غلیظه کلحوم البقر و فی المنهاج العلام هو مرق السکباج المبرد والمصفی من الدهن یحاب بالضم گوشت
یخنی بکنه بهندی غایط بود موع بالضم قی هوه بالضم مغاکی یعنی مکان کثیر العمیق هیر بهندی الماس هیره
الماس بود هیام کغلام هو کالجنون من العشق هیمان وهیم سرگشتگی هیف شده العطش
حرف اليا یامون یاسمین الواحد یاسم کصاحب و هو ابیض و اصفر
یاسن لفارسی مخفف یاسمن یاکند یاقوت یاله شاخ گاو یان بهزبان یاته یاون یاپی
یعنی بجار یاور یاون و دسته بود یحموم دخان و طائر بیاتو انگشتری یوفال بن لامخ پسر زاده
نجی است و ابتدا علم طب ازو مبدا شد تفصیل این اجمال آنکه وی را صداعی عارض شده و شدید است
که چاره آن نیست بالطبع رعاف شد و تسکین یافت پس او را معلوم شد که نیز خلافم سکن صداع است
پس هر گاه صداع شدی خون از بینی او آوردی تا چند آنکه این معالجه بکرات مراض نیز نفع کرد
تا آنکه کار بتجارب و الفصد و حجامت کشیده شخص دیگر را امتلا حادث شد و بالطبع اسهال شد و صحت یافت
و بعضی بوحی و الهام و بعضی بالفکر و تجارب تا آنکه بقراط بدید آمد و غایت سعی و اشتهار نمود

حرف الهاء

حرف اليا

حکایت پسر زاده نوح

خاتمه

خاتمه در بیان بعضی فواید متفرقه و مشتمل بر دوازده مطلب که تفصیل آن مجملاً در فهرست
کتاب مرقوم گردیده و مفصلاً مبین میگردد مطلب اول در مقدمات سفر بدانکه چون خالق عالم
جل شانه انجه درین عالم کون فساد و جهت نظام مهام انام خلق کرده انچنانکه مشتمل بر منافع باشد خالی از
ما فیه ضرری باشد از انجمله حرکت و سکون و سفر و حضر است لابد قبل از خوض در متعلقات
سفر بحث طلب بیان فضیلت و رداءت سفر باید نمود و عاقل را تا ممکن بود نباید که سفر بی ضرورت
اختیار کند زیرا که شراره السفر قطعه من السقر شعله است سینه سوز و تیر دل شکار و ناوکیست جگر دوز
و بعضی از بزرگان گفته اند که الغربه کربه و گروهی گفته اند الغربه حرقه و برخی گفته اند سفر اهل این
جهان سقر است زیرا که سفر صورت سقر است انور سفر مشقت فال ندامت
شود و غنیمت که بویار فراق میوه نیارد و غربت دارنست که بوبار آن ندامت قطره نبارد و دیگر
درد فراق یاران و رنج هجران دوستداران صعبترین همه دردها و سخت ترین همه رنجهاست
و صورت محنت مفارقت کسی را ظاهر شود که از دوستی عزیز دور گشته و ماهر گشته باشد
بیت بند اندکسی از وصل قدر دوستداران که جدائی میکنند ظاهر بیاز آن قدر یا بستان نیرو ز کلام الله
کر شده ایدالدیار از بقه البئیت ان کان واحده و الذین و ان کان و رحها و السفر و ان کان فرسخا
و الفراق و ان کان لحظه پس بیت غنیمت باید دانست بیت بگیر دامن جمعی و فارغ باش که
سک تفرقه و دوران در پیش دارد و افطر من الشمس است که انجم جمع میکنند عقرب بدیگران
باید گذاشت یکجا بلکه یکماه در یکجا قرار ندارند و همیشه در غربت و سفر عمر میکنند ... اینه
و اما ایشانی که حاصل بجهت زیارت بیت الله الحرام و مراقد انبیا و ائمه و اولیای عظام علیهم
السلام و دیدار مشایخ کرام و هجرت از بلاد کفر به بلاد الله اختیار سفر نمایند آن سفر
مراتب آن بس مبارک و مستحب و افضل از سکونست و از دیگر فواید نیز در سفر بسیار
شنیده میگردند و از شاید عجایب و غرایب بلاد و اکتساب معیشت و مصاحبت
اصناف خلق و حصول معرفت بحال هر کس گم السفر میزان الاخلاق و تعلم علم از غیر
او باشد که ترقیها عظیمه روی دهد و در فضیلت سفر گفته اند که السفر وسیله الظفر باز بیش
از آن بر مساجد سلاطین جای مقر است که سر باشانه فرو نمی آید و چند روز از آن دریس ...

خاری مانده که دل از او برانه برکند ازو شمشیر را از خانه غلاف بیرون نیاید در معرکه مردان
سرخ روی نگردد آسمان که پیوسته در سیر است از همه بالاتر است و زمین که همواره در سکون است
لگدکوب هر جاهل و دونست **نظم** سفر مربی مرد است و آستانه جاه ‫٭‬ سفر خزانه مالست و
استاد هنر ‫٭‬ درخت اگر متحرک شدی ز جای بجای ‫٭‬ نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر ‫٭‬ و نیز در
یکجای نشستن و بجز اکل و شرب قناعت نمودن از طبایع بهایمست و از سکون انسان نشاط
حاصل نیاید **نظم** ما طفل از شیشه ها در سفر نگرد ‫٭‬ نگرفته است آب زر گرد از سر کنار ‫٭‬ تا ز مقام خود نگذاری
قدم بیرون ‫٭‬ فولاد و سو لقب نشود تیغ آبدار ‫٭‬ و سالکان طریقت گفته اند **نظم** تا بدکان خانه در
گروئی ‫٭‬ هرگز ای خام آدمی نشوی ‫٭‬ برو اندر جهان تفرج کن ‫٭‬ پیش از آن روز کز جهان بروی و لیکن
سفر با اینهمه فضیلت مسلم هفت طایفه راست **اول** متمولی که اسباب فراغت او
از خدمه جوار و مراکب راهوار و ماکل و مشارب خوشگوار و خیمه و سراپرده بیرون نقش و الکار
انها او سفر در همه جا آماده باشد **دوم** صاحب عالی که از ثمره شجره علم و صحبت فیض بخش او همه
کس منتفع گردد به تکریمش اقدام نمایند و اکرام کنند **سیم** خوش آوازی که از نغمه روح افزای
عمر دای او غبار غم و زنگ الم از آیینه دل مستمعان بزداید و این فضیلت موجب
اعزاز و اکرام او گردد **چهارم** سازنده ماهری که چون سبابه بر سر آیین او تار رساند دوق
از دل مستمع زایل گرداند **پنجم** طبیب حاذقی که بدم عیسوی و ید موسوی در ازاله
علل ید بیضا نماید و بدان سبب هر جا که وارد شود چون حرارت غریزی دل نشین همه کس
بلکه مرغوب و محبوب ملوک و سلاطین گردد **ششم** پیشه وری که در حرفه خود ماهر و نادر
بود و چون صنعتی بدیع نماید محبوب و مرغوب خلایق گردد **هفتم** شجاعی که جامع معنی شجاعت
و صورتی که دلالت بران کند بوده باشد که بدان سبب بملازمت ملوک تقرب جسته
احوال او ترقی نماید پس چون کسی یکی ازین صفات یا بیشتر متصف بوده باشد
و اراده سفر کند اول باید که اعتماد بر هیچ یک از مذکورات ننموده توکل برکریم کارساز
نماید و من یتوکل علی الله فهو حسبه **نظم** تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست
راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش ‫٭‬ پس استخاره از حکیم علیم که علم بعواقب امور

استخاره

بغیر از کسی

استخاره ذات الرقاع

بغیر از کسی را حاصل نیست بیکی از دو طریق نماید **اول** طریق ذات الرقاع و آن چنانست
که بر شش قطعه کاغذ بنویسد که بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم العلیم و بر پشت هر قطعه
نام خود و پدر و مادر خود بنویسد و در تحت اسم خود کلمه افعل بنویسد و بر سه قطعه کاغذ
دیگر هر چه مذکور شد بنویسد و لیکن در تحت اسم خود لا تفعل بنویسد بعد از آن هر
شش قطعه را در زیر سجاده نهد و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از سلام سر بسجده
نهاده صد مرتبه بگوید أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خِيَرَةً فِي الْعَافِيَةِ بعد از آن بنشیند و بگوید
اَللّٰهُمَّ خِرْ لِي وَاخْتَرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ بعد از آن دست در
زیر سجاده برده کاغذها را برهم زند و یکه یکه تا سه قطعه بیرون آرد و اگر در هر سه افعل
نوشته باشد آن کار نیکو و مبارکست و اگر همه لا تفعل باشد از آن احتراز نماید و اگر بعضی افعل
و بعضی لا تفعل بوده باشد دو قطعه کاغذ دیگر بیرون آورد و اگر درین پنج قطعه سه قطعه
افعل و دو قطعه لا تفعل بوده باشد آن کار اولیست و مایل به نیک است و اگر بعکس آن بوده باشد
ترک آن اولی و مایل به بدیست **طریق دوم** استخاره تسبیح است و طریقش چنانست که بعد از خواندن
سوره فاتحه سه مرتبه اهدنا الصراط المستقیم بخواند و مرتبه دیگر بجمعیت خاطر نیت کند و سه مرتبه بگوید یا من یعلم
اهدِ من لا یعلم و سه مرتبه صلوات فرستد و دست بر تسبیح زند و مرضی بگیرد و دو دو طرح کند اگر یک دانه
باقی ماند نیک و الا بد بود **اما از جمله** تفألات آنچه در کتب معتبره دیده و تجربه نموده ام و اکثر اوقات
موافق واقع بعمل آمده و آن مجموع تفألات که در تفسیر در نظر امده و طریق آن چنانست که بر چهار
پاره کاغذ در یکی بنویسد الملک و در دیگری بنویسد که الملک و در دیگری الملک بنویسد
و در دیگری الملک بنویسد و در زیر مصلی نهند بعد از آن دو رکعت نماز به نیت استعلام حصول
مقصود بگذارند و در هر رکعتی فاتحه سه بار وعنده مفاتح الغیب الآیه و ده بار قل هو الله احد بخوانند و
بعد از سلام این دعا بخوانند یا مالک الملوک یا غافر الذنوب صل علی محمد و آله اکفنی دست بزیر مصلی برده یکی از آن
کاغذها بر چنانکه نداند که کدام است بردارد و ببیند اگر الملک بدست آید البته مقصود حاصل گردد
و اگر الملک بدست آید غالب آن بود که مقصود بر آید و اگر الملک بدست آید آن مهم بر نیاید و اگر
بر آید نادر بود و اگر الملک بدست آید آن مهم بهیچ وجه بر نیاید بعد از استخاره آنچه در وقت سفر کردن

مراعات آن باید نمود آنست که حذر کنند در هر روزی از ایام هفته از توجه نمودن بجهتی که منع نموده
و حذر فرموده اند چنانچه شاعر بنظم آورده **بیت** سوی مشرق مرو شنبه و شنبه ‫٭‬ نروی ای برادر
من بهر ‫٭‬ آنچه از جنوب او دگر بینه ‫٭‬ روز یکشنبه است و آدینه ‫٭‬ در سه شنبه چهار شنبه بفال ‫٭‬ نروی
زینهار سوی شمال ‫٭‬ پنجشنبه چو سر برارد خور ‫٭‬ رخت خود جانب جنوب مبر ‫٭‬ و همچنین از رجعه کاذب
ستاره نحسی که حکماء ترک از آن چون شتری شکلی تصور کرده اند و نزد ایشان مشهور بیلدوز است
احتراز نمایند و ابتداء دوران از محل اجتماع شمس و قمر است که اول ماه ترکی باشد و هر سه روز
در جهتی میباشد و هر ده روز یکدوره تمام کنند و ابتدا از مشرق نموده بجانب جنوب گردد مثل آنکه یکم یازدهم
بیست یکم در جانب مشرق و دوم دوازدهم بیست دوم در جانب ما بین مشرق و جنوب سیم سیزدهم
بیست سیم در جنوب ملاحظه و بر همین قیاس بجهات ثمانیه دایر میباشد نهم نوزدهم بیست نهم
در تحت الارض دهم و بیستم سی ام در فوق الارض می باشد پس در جمیع امور خصوصا
در صف روب و مصاف از توجه بدان جانب اجتناب کنند بلکه پشت بدان جانب باید کرد
و نیز نشاید که دست راست بدان جانب باشد تا ظفر حاصل شود و اگر در سمت سفر روب افتاده باشد
چاره آنست که اول پشت بدان جهت نموده سوار شوند و پاره راه بروند بعد از آن متوجه مقصد شوند
و چون فوق الارض بود سواری و اسب تاختن و چون تحت الارض بود دفینه نهادن و تخم کاشتن و
دفینه نهادن و پنهان شدن و مانند آن ممنوع و بد باشد بعد از رعایت مذکور را مسافر
واجب است که عمل باوعیه سفر بطریقی که در مطلب ششم مذکور میگردد نماید **مطلب دوم** در لوازم
سفر و آنچه موقوف آن مسافر را ضروراست بدانکه از بعضی لوازم سفر و شرایط مسافر مثل اختیار
مرکوب توانای بی عیب آزموده و خادمان فرمان بردار و سایر مایحتاج سفر بنوعی که در محل خود
آنچه از انها مطلوبست به بهترین وجهی بعمل آید مثل اجتناب از خواب خصوصا در اثنای راه
و وسط راه و همچنین احتراز از حقیقت کیسه و کیفیت مال و بیان مقصد و مذهب خویش خصوصا با جمعی که
سابقه رابطه و اتحادی فیمابین نبوده باشد و مانند آن از ضایع و مراعات اعراض نمودن و همچنین
اسلحه و رخوت و فروش و سایر ما یحتاج الیه فی السفر بنوعی که در محل احتیاج ضرور شود و بدانچه اطبا
در تدبیر مسافر در کتب طبیه ایراد نموده اند متوجه گردیدن هر آینه اولی و انسب خواهد بود

مطلب سیم در بیان

خاتمه

مطلب سیم در بیان بعضی فواید متفرقه مشتمل بر ده و از ده مطلب که تفصیل آن مجملا در
فهرست کتاب مرقوم گردیده و مفصلا بیان میگردد **خاتمه** در مقدمات حوایجات سفر **اما**
پس بدانکه آنچه اطبا درین باب مذکور ساخته اند بر چند جهت است بعضی آنست که مسافر را از آن احتراز باید
کرد مثل راه رفتن بر امتلای معده و از شرب آب در اثنای راه و همچنین از تناول اغذیه مطلقه مثل ماهی
و شیر ترش و باقلا و شیر و شور بها و چیزهای تند و گرم و آنچه از آن اخلاط خام متولد شود و بعضی آنست
که مسافر باید بعمل آورد و مثل آنکه واجب است تاخیر غذا تا وقت نزول منزل و بعد از آن ساعتی ساکن بودن
و تکیه کاه که در غایت حرارت بالفعل بوده باشد نوشیدن که بجهة ازاله اعیائی که از حرکت
سفر عارض گردد واجب جمهور است بعد از آن غذا تناول نمودن و بعضی آنست که در سفر با خود باید
داشت مثل بعضی ادویه که بجهة ازاله امراض و اعراض کثیرة الوقوع در سفر ضرور میباشد مانند تریاق
فاروق یا اربعه که جهة اوجاع اعصاب و عضلات و قولنج و نیش عقرب و رتیلا و مانند
آن نافعست و اطریفل صغیر که جهة صداع و منع بخار و تلین طبیعه مفید است و رشعا که جهة منع نزلات
و سرفه و تسکین درد دندان و اکثر دردها سودمند است و همچنین از شیافات و ذرورات که جهة
دردهای چشم مستعمل میباشد و ادویه لازوقیه و ذرورات و مراهم که جهة حبس خون از جراحات
و التیام انها و ادویه که در سقطه و ضربه و کسر ضرور میشود مثل مومیائی و آنچه جهة رفع گزیدن جانوران
و اصلاح اهوای فاسد در کار میشود مثل جدوار ختائی و پادزهر و سیر خام و مانند آن و آنچه رفع تشنگی
میکند واجب است که با خود داشته باشد و از جمله ادویه سریع النافع که در ازاله اعیائی که از حرکت
و سواری حادث شود اکثر است **قهوه است** چون طبخ آن بنوعی که متعارفست در ایام
کرم و زمستان نوشیده بغایت نفع میکند چنانچه کرارا بر زود کی واقع شده و مع هذا احداث بخارات
و ازاله خواب که در سفر ضرورست بی مضاعفه میباشد رفع میکند **اما اگر** سواره را از سواری و پیاده را
نیز از سوده شدن در راه اعضا خراشی حادث شود و باشد که ورم کند **علاج** آن باید که آن محل را
برهنه کنند تا هوا بان برسد و گلاب و آب سرد بر آن بپاشند و برف و یخ بمالند و اقاقیا و مازوی
سوخته بر آن بپاشند و طبیخ سماق و نقیع آن و مرداسنج با شراب سائیده و یا با آب در پا مالیدن
بحکم نیز نافعست **و کسانی** که پیاده میروند میباید که ساقهای پا را محکم بپیچند و کمر را سخت ببندند

خوردن قهوه

تدبیر پیاده رفتن

اصلاح پا و فراز

دفع شپش

چسبیدن علق بحلق

وعصای بدست بگیرند و نشاید که ناشتا راه روند بلکه باید قبل از حرکت بیک ساعت غذائی بخورند و در
اثنای راه اگر احساس ماندگی کنند لحظه استراحت نمایند و مالندگی پا با رشت و کمر و قرح پاها
بروغن بنفشه بادام جهة ازاله ماندگی بغایت نافع است واگر از پا و زار خراشی حادث
کرد و پس اگر ورم نداشته باشد گلستر و مرهم کفش کهنه و زرور ساختن یا کدوی سوخته و روغن گل
و زنج سرخ یا مرهم سفید یا با مرهم طلا کردن نافع بود صفة آن اشق در آب یا شراب حل
کرده صمغ سفیداب و روغن گل یا روغن بید انجیر مرهم سازند واگر از تنگی پا و زار پاها آبله
زند خصوص اقاقیا گل ارمنی با آب سائیده بران طلا کنند و همچنین مازو با آب سائیده بران طلا کنند
و جلنار مسحوق بران ورور کردن نافع باشد جهة دفع تولد شپش زیبق سوده در روغن بکشند
و رشته از ابریشم تافته چوب کرده در گردن اندازند یا آنکه لباس حریر و کندس یا ترمس با قسط بدارند
جهة شکستن ورم و گوشت که بسبب ضربه یا سقطه پدید آید کندر را در ابن بکه ازند تا منحل شود
پس قطور سازند بالفور ساکن گرداند و قیطیرا مینون مسحوق مخلوط بدهن الورد جهة الصداع با طین
گوشت که بسبب ضربه و سقطه حادث شده باشد بسیار نافع بود جهة دفع تاثیر آفتاب بر رو
سفیدی تخم مرغ با لعاب بزرقطونا بر رو مالند و قیروطی که در منفعت سی و چهارم در باب قاف مذکور
گشته بسی نافع بود جهة ازاله ریش ریح ناخن مصطکی را در روغن گل گداخته مکرر بمالند و اصلاح
آبهای ظاهر از ادویه و آنچه در مجلس انواع آب در حرف میم از ادویه و اغذیه مذکور گردیده
نمایند واز آنچه در حین شرب آب از آن احتراز باید نمود و در آن احتیاط تمام بجای
آورد و تحقیق و تفحص علق است که اکثر آبهای چشمه و کاریز خالی از آن نمیباشد و آنچه در آبهای بد و بدولای
بود و علق کرم رنگ آن سیاه و یا سبز و آنچه بران خطوط لاجوردی باشد و در جمیع آنها سمیة قوی و عفونت شدید
باشد و چون بحلق بچسبد و هوای سنتنشق بآن رسیده کثیف بحیثیة رویه آن گردد اغلب رسد
موجب مرض غم و کرب بلکه غشی گردد و باشد که احداث حمی و استرخا نماید و از آن القاء دم
رقیق و قی الدم بهم آید و چون از کثرت امتصاص دم جثه آن بزرگ و منتفخ گردد موجب خشم ... شود
علاج آن در اخذ او بنهایت رفق لکن باید دانست که میاد القمر حلق زرد یا آنکه بدون القطع
کرده سر آن بماند و لکن به شد به رساند و موضع ورم کند یا آنکه بعد نزول نموده موجب قی الدم

و سیح کرده و آنچه مخفی از حس رویه باشد بغرغره سرکه فقط یا مخلوط بنمک یا آب که فلفلی افیون در
آن حل نموده باشند یا بصوف مخرق با سرکه یا ابرسای مسحوق مع سرکه و از جمله حیلی که در اخراج
آن مجوب است آنست که نبیذ خالص یا مری یا آب سرکه بخورند و بحمام گرم رفته مکث کنند و بر عطش صبر نموده
بعد از آن لحظه لحظه آب شدید البرد و بروهن گرفته چون فاتر شود بریزند و بچه بدهانند یا آنکه سیر
بخورند و در آفتاب گرم بنشینند و بر عطش صبر نموده بیکر منبه دهن خود بر کوزه سر تنگی که آب سرد
داشته باشد بگذارند و اگر طعلب سرد در دهن گیرند یا بر لب گذارند جایز است و بخور لسان غزال
مجفف و تدخین کبریت و اکثار اکل ثوم همه اخراج علق نماید و اگر با جزای معده بچسبد با
ادویه قاتله دیدان اخراج نمایند و بعضی از اصحاب تجارب گفته اند که چون لای سیاه ته آب
در ظرفی بسته در دهن نگاه دارند علق باشتیاق و انس بدان بدهن آمده دفع شود و همچنین
ابتلاع چند قطعه بزرگ از طحلب و بعد از ساعتی قی کردن علق بالطحلب چسبیده بیرون آید و دیگر
باید دانست که هر گاه بادهای مختلف بغایت سرد یا گرم بسیار بوزد باید که عمامه سوجان بر سر محکم کنند
که گوشها نیز پوشیده باشد و بینی و دهان نیز پوشیده باید داشت چنانکه مطلقا باد داخل نشود و لازم
است که در سفر خصوصا که بغایت سریع باشد بجمهای رانها و سینه و پشت بار رجهای ملایم بچسبند
که از کثرت حرکت متضرر نگردد صفه بر روی که حفظ چشم کند در سفرها و قوت دهد و منع از آفات
غبار و حرارت هوا نماید دانسته چهار درم صمغ عربی چهار درم سفیداب سرب اقلیمیا سنگ سرمه از هر کدام
یکدرم کوفته و بغایت نرم بیخته نگاه دارند و در محل حاجت استعمال کنند و هرگاه غبار یا دخان بچشم
در آید چشم را با آب گرم بشویند و نیز و خردل بچشم بچکانند و اگر خاشاک یا ریگی بچشم افتد بیک سوراخ کرده
بینه نرم بران گذاشته بعد از لحظه مکرر بر دارند و اگر ضربه یا سقطه بچشم رسد و موجب مجموع علاج کرده
و اگر بسبب صدمه شده محفوظ در عین بهم آید علاج آن بفصد و اسهال و حجامت و حقنه لینه و فعوح و تکمید بیاض
و صفره بیض مع دهن الورد باید کرد و با قاقیا و حضض و طراثیث با آب مورد الضماد نمایند و بر فارحکم
و از صیاح و عطاس و سعال و اکثار غذا منع نمایند و اقسام ضربه و سقطه که بر اعضای دیگر واقع
شود مداوای آن مذکور گردیده و اگر بسبب ضربه و سقطه که بر راس واقع شود یا بسبب سقوط
از مرکوب بر راس خصوصا که مجفف نیز منکسر گشته باشد و روح دماغی منضغط و متحرک

کردیده و دوار و سدر حادث کرد و علاج آن بفصد و تنقیه و تقویه دماغ نمایند و اگر جراحتی از کارد
و شمشیر و مانند آن حادث کرد و بهترین علاجی که مکرر تجربه پیوسته جهت حبس خون جراحات و التیام
آن حتی آنکه در عرض سه روز یا چهار روز چنان ملتئم میکرداند که اثر و الم آن بالکلیه زایل میشود
روغنیست که حکیم علی گیلانی بعد از مدتها تتبع معالجات حکمای هند و صحبت و معاشرت با ایشان
از کتب و اقوال ایشان استنباط نموده و بعد از تکرار تجربه و صحت منفعت آن بنیل کرامات
مسمی ساخته چون بعد از شیخ صنعان در خدمت حکیم مذکور میبوده آن را بایران آورده
بروغن شیخ صنعان اشتهار یافته الحق که فعل آن در التیام جراحات خارجی و درشکستن
الم مضروب بی نظیر است و وجه [illegible] حادث حکیم علی آنرا اول مرتبه که تجربه نموده و اثری
در غایت سرعت و غرابت از آن ظاهر شده الغرض مالا کلام از پادشاهی باید و آن چنان بوده که انجان
لیری در کمال جلال که مطلوب اکبر پادشاه هند بوده و در باب او باغی گفته اند که این بیت
ثانی الثنت سوچ کرمی دیدم از افغان لیری کز حسن اتم کر تو نه شکست حاصل که آن لیر آهوی
جنگی داشت و هر وقت او را با آهوان دیگر بطریقی که در هند متعارف است بجنگ می انداختند روزی
در اثنای جنگ ایشان خود بمیانه در می آید که آهوان را از هم جدا کند که شاخی در غایت تیزی که آن
آهوها بجدی تیز میکنند که از آهن میگذرد در بر ران [illegible] کانی و جلال می آید و او را از پا
در می آورد چون خبر به پادشاه میرسد خود بسر بالین مطلوب آمده از غایت اضطراب از هوش
میرود پس حکیم علی را طلبیده استشفای او بر [illegible] تمام مینماید پس حکیم زخم را از خون سایل منجمد
پاک نموده از این روغن مذکور میمالد و می بندد و در سیم جمیع ارد و در بازار و تفرقه مینمایند [illegible]
میکرد و که بجز [illegible] در محل زخم مینماید و این حقیر نیز در مشهد مقدس که نسخه آن را که از خط حکیم علی
نقل نموده بودند بدست آورده ساختم و بر زخم تیغی یکی از لشکریان که در میان ابروان او در جنگ
اوزبک باو رسیده بود و قریب بنصف درست در میان زخم او فرو میرفت امتحان کردم
شودم بدو مرتبه مالیدن و بستن در عرض ده روز بهترین وجهی التحام و التیام پذیرفت و در
قروح دماغ نیز تجربه نموده ولی نافع یافته ام بطریق احتقان و روغن سفید رنگ که رایحه آن
قریب برایحه کندر و مصطکی بوده باشد از ولایت اروس می آورند و منفعت آن در اوجاع

مفاصل

مفاصل و سایر امراض بارده مفید است قریب الفعل بروغن کرامات یافته ام صفت روغن کرامات
چوب کز تازه هر درخت بلوط تازه عیدان اهر یا ریس طری آبنوس اصل السوس ورق حنا اجوا
و خاکی که در سقف بیوت بهم [illegible] با هم ممزوج باشد پوست خار مغیلان از هر کدام صد و پنجاه
مثقال آب برگ تنبول سیصد مثقال اگر میسر نباشد برگ تنبول خشک صد و پنجاه مثقال مجموع اجزا [illegible]
[illegible] در پانزده من کهنه [illegible] سیصد مثقال باشد آب قراح [illegible] شبانه روز بخیسانند
پس [illegible] بجوشانند تا ثلث آید صاف نموده [illegible] پانزده مثقال جوز بوا کات هندی
[illegible] سنبل مکه پانزده مثقال در غایت نرمی سحق و نخل نموده [illegible]
[illegible] مثل مذکورات غسل و تفصیل داده جراوه بلغار پانزده مثقال [illegible]
[illegible] پنج مثقال موم کافوری پانزده مثقال مرمکی معدنی پنج مثقال [illegible]
مثقال [illegible] از جمله مذکورات آنچه صمغ باشد اول در آب
[illegible] انداخته بجوشانند و بهم زنند تا ثلث آید پس ما بقی ادویه [illegible]
[illegible] خالص [illegible] مذکور اضافه نموده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر
آب برگ تنبول تازه بهم رسد [illegible] که روغن را داخل میکنند داخل نمایند و بعد
حکیم علی حکمای دیگر از هندی و غیره این ادویه را افزوده [illegible] پانزده مثقال [illegible]
پانزده مثقال [illegible] صندل سرخ سی مثقال آب برگ تنبول سی مثقال
[illegible] مثقال مصطکی [illegible] کوکنده سی مثقال و اما این حقیر
بدون اضافات مذکوره ساخته و تجربه نموده ام پس مسافر و صاحب [illegible] واجب است
که از روغن مذکور در سفر با خود داشته باشد و اگر میسر نگردد از ادویه لازمه که حبس خون از جراحات
مینماید و در مبحث فصد مذکور شده با خود داشته باشد و اگر زکام عارض شود استنشاق نمودن [illegible]
[illegible] صفت [illegible] که نافع است جهت نزول [illegible]
[illegible] عارض گردد [illegible] دوازده درم [illegible]
[illegible] ساخته هر صبح و هر شام [illegible] گرم بخورند و از جمله آنچه [illegible]
[illegible] که از عدم علم [illegible] موجب هلاک گردد مخمرق [illegible]

که اثر حیات موجود و حس شعور مفقود باشد باید که عرق سوس منکوس بپا و برند و هر ساعت باز
دارند و مکرر بپا و بزنند تا جاهای که بطن او رفته باشد تمام بیرون آید پس قنفل و زنجبیل و در ایام
نرم کوفته در سرکه یا سکنجبین بجوشانند و حلق او چکانند و تابه گرم کرده بر میان سر او نهند پس
اگر [illegible] بینی و دهن او را گرفته بجانب دیگر بینی یا دهن باد دمند زود بهوش آید بعد از آن
از شربت مذکور [illegible] مطلب سیوم در تدابیر اوقات حاره و تاثیر و تدبیر سموم و در مکانی و در
مکانی که خوف سموم بوده باشد واجبست که بینی و دهن را بعصابه که با کافور در سرکه حل کرده
معطر نموده باشند بسته داشتن و بر شقیقه آن صبر کردن و قبل از آن پیاز [illegible] در دوغ ترزده
کوه و یکشبانه روز گذاشتن بعد از آن با نان خوردن و روغن مغز تخم کدو و روغن بادام
استنشاق نمودن نافع و مانع تاثیر سموم باشد و چون کسی را سموم زده باشد دست و پا و روی
با آب سرد بشویند و روغنهای سرد مثل روغن گل سرخ و روغن بید بر سر بمالند و اگر تب نباشد
شیر غذای محمود حست و اگر سکون و آسایش در مواضع بارده و نزدیک جاهای روان جاری
دست و پا در آب [illegible] مفید است و باید که غذای لطیف زود هضم مثل ماهی
تازه و [illegible] کدوی پخته با آب غوره و سرکه یا ماست و مثل کاهو و خیار و مانند آن غذا
نمایند و صندل سفید و کافور در گلاب مالیده بوییدن و در ملبوس و مسکن و حوالی خود پاشیدن
و آب [illegible] و برف و یخ سرد کرده نوشیدن و میوهای سرد مثل ترشت و آلو و هندوانه
و انگور سفید ابدار و مانند آن سرد کرده نمودن جمله مفید بود مطلب چهارم در تدابیر
اوقات بارده و تاثیر [illegible] و برودت [illegible] اوقات شدید البرد و نهایت خطر [illegible]
[illegible] از عقل بعید است ولیکن باشد که [illegible] استنشاق هوای منفرط البرد و داخل [illegible]
قلب شده اطفای حرارت و روح حیوانی نماید و بالفور هلاک گرداند و چیزهای گرم مثل سیر خام بخورند و در پاها
انگشتان با شمعهای ملایم گرم مثل پشم روباه و سمور بگذارند و جوراب پشمین بپوشند پس [illegible]
نباشد بپوشند و واجب است که در برف چیزهای سیاه و سبز [illegible] چشم [illegible] لعاب
برو بگذارند و اما اگر از تاثیر برودت و برف و دمی ضرری بپا بها رسیده باشد اول [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] حرارتی بر انگیزد [illegible] بدید آید پس مالیده

کنند تا گرم

کنند تا گرم شود و بعد از آن بروغنهای که بالقوه و بالفعل گرم باشد بسیار طلا کنند مثل روغنهای که ذکر
کرده شد و اگر حاضر نباشد زیت خصوصا که عاقرقرحا و فربیون و حلتیت و جندبیدستر مخلوط نموده
باشند طلا ساختن سود مند است و اگر اطراف از اثر برد ورم کرده باشد و لیکن هنوز بسیاهی و تعفن متغیر
نگشته باشد پس سزاوار آنست که در طبیخ شلغم یا در طبیخ کاه گندم یا در طبیخ کرنب یا شبت یا بابونج
یا مرزنجوش یا اکلیل الملک یا در سه یا تخم کتان یا حلبه یا کاله یا مانند اینها فرو کنند یا مرکب نهادن و شستن
و با تفاول اینها خصوصا شلغم ضماد کردن پس از روغنهای مذکور مالیدن و بتدریج و رفق بمقاربه
آتش نمودن نافع باشد و گفته اند که سجیدن پاها از یخ ران تا سر انگشتان چنانچه درد کنند تدبیری
نافع بود و در منع تاثیر برودت پیاده رفتن بهترین تدابیر بود و هرگاه پاها ورم کرده مایل بسیاهی
و تیرگی باشد پس باید که بر روی آن نشتر بسیار جسته چنانچه نشتر بعمق عضو رسد و در آب گرم بگذارند
تا خون منجمد گردیده نیکو سیلان نماید و بخودی خود منحبس گردد پس گل ارمنی با آب و سرکه و گلاب حل
کرده بر آن طلا کنند و ببندند و بعد از یکشبانه روز با شراب نیم گرم یا با سرکه و آب نیم گرم بشویند و
خشک کنند و بهمان طریق مذکور گل ارمنی طلا کنند و بر این تدبیر مداومت نمایند تا عضو بحالت اصلی
و صلابت طبیعی سابق رجوع کند و در قرحه آن گوشت بروید و خشک شود و تکرار در ابتدا و انتهای عمل
و چون بحد تعفن و نتن رسیده باشد در اسقاط اجزای فاسده متعفنه مبادرت باید نمود
مثل [illegible] باضمده مسقطه صفت ضمادی که گوشت فاسده متعفن را ساقط سازد برگ خطمی خباری [illegible]
نرم کوفته با روغن بنفشه مخلوط ساخته گرم گرم بر عضو ضماد کنند و هر روز در سه مرتبه تبدیل نمایند
ضماد دیگر که همین فعل کند بگیرند اطراف چغندر و کرنب و در آب پخته و در روغن چند جوشی
بدهد گرم گرم بر عضو ضماد کنند و هر روز در سه مرتبه تکرار نمایند تا آنکه گوشتهای فاسده
بتمامی ساقط گردیده بگوشت صحیح برسد پس مرهم منبته علاج کنند و گاه باشد که عفن و
تعفن بمرتبه رسد که اگر قطع نکنند انگشتان بخودی خود فرو ریزد پس در این وقت اگر
قطع نکنند باعضای صحیحه سرایت کرده افساد نمایند و هرگاه از شدت و برودت و باد
چشم درد و ورم کند و [illegible] نمایند سر به بخار طبیخ کاه گندم یا مرزنجوش یا بابونه یا شبت
فرو گیرند یا مجموعه نگاه داشتن نافع بود و همچنین اگر شراب بر سنگ آسیای تعفیده

باشیده سرکه کاران بدارند مفید بود و گاه باشد که چشمها سرخ و پرخون گردد و احتیاج
بفصد قیفال شود و بعد از آن استعمال حمام و شرب شراب صرف و خواب سود نافع دانسته اند
وجهة قمور که از کثرت نظر کردن بر برف و رجوع شعاع شمس بچشم حادث میشود تقطیر طبیخ گاه
گندم بچشم گرم و دوشیدن شیر در چشم و اکتحال بعسل یا بعصاره سیر و ضماد کردن جادام کوفته و سر
به کار طبیخ شلغم و برگ بادیان بیرون سیر و زرو فای خشک و الکحل الکحل و باز بسته داشتن سود
مند بود و آنچه در باب بینائی چشم از بروت مذکور شد هم نافع باشد و همچنین اگر شراب
بر سر لقمه بیاشند و سرکه کاران بدارند نافع باشد **مطلب پنجم** در ادعیه
متعلقه بسفر و غیره و چون ظالمی یا کسی که از وهراسی باشد در سفر بنظر آید و خواهند که نظر
او در نیامده از شر او ایمن گردند این دعا بخوانند که جمعی از ثقات تجربه و القعهای
عجیب نموده اند و احقر نیز کرات امتحان نموده ام و دعا اینست بسم الله الرحمن
اللهم اسبل علینا کشف سترك وادخل علینا فی مکنون غیبك واخبنا عن
اشرار خلقك وحیل بیننا و بین زوالنا والبلایا یا ارحم الراحمین و اگر کسی عیاذاً بالله بشدة یا حبسی
گرفتار شود این دعا را سه مرتبه بخواند که بی شک فرج حاصل شود و دعا اینست اسئل
الله العفو والعافیة والمعافات فی الدنیا والآخرة و اگر خواهی که از نظر ظالمی محجوب گردی
این دعا بخوان یا رب العالمین ایاك نعبد و ایاك نستعین اسئلك باسمك العظیم الذی
تجلیت به لموسی علی الجبل فجعلته دکا و خر موسی صعقا ان تعمی عنی بصر من اخشاه
و تمسك لسانه و تختم علی قلبه و تحبس یده و تقعده کسی را شدة یا کربت یا ضیقی
پیش آید تا هزار مرتبه بگوید استغفر الله و اتوب الیه البته فرج یابد **و در باب** ایمنی از آفات
و بلیات خصوصاً در اسفار و قضای حاجات و زود رسیدن بوطن و سلامتی در برو بحر
و دف مقطعات قرآنی تکرار خواندن و با خود داشتن و در میان رخوت و اسباب
خود گذاشتن بغایت مجربست **و از امام جعفر صادق** منقولست و این حقیر مکرر تجربه نموده ام
که چون بمهلکه یا مصیبتی گرفتار گردند یا مطلبی عظیم داشته باشد متوجه قبله دست برداشته
بخضوع و خشوع تمام یا الله یا الله القدیر بگوید بیک نفس که نفس منقطع گردد و همچنین یا

قمود العین

در ادعیه سفر

ویا ارحم الراحمین

من رحلها انك علی كل شیء قدیر

یا رحمن یا رحمن تا انقطاع نفس و یا رحیم یا رحیم نیز تا انتهای نفس و یا ارحم الراحمین نیز تا وقتی
که نفس منقطع گردد و بگویند و بجات ازمهالك یا خلاصی از غربت یا مقصدی دیگر که بوده باشد
بطلبند فی الحال استجابت گردد **و در حدیثی** دیده ام منقول از حضرات که بجهة خلاصی از مصایب و محن
یا لطیف یا لطیف تا انقطاع نفس بگوید و مطلب خود بخواهد فی الحال آثار اجابت ظاهر شود
صفة عملی که در اخفا مجربست و در اسفار از نظر ظلمه و اشرار مخفی و مستور میدارد و آن
چنان است که باید گفت **فقج محمث** والعبد احروف مجزومه انتها که سه عدد است سه عدد
سنگریزه بدست چپ بردارند و نگاه دارند و بعد حروف منقوطه آنها که چهار است چهار
عدد سنگریزه بدست راست بردارند و از جمله این چهار عدد یکی سو بجانب دست راست خود
بیندازند و در حین انداختن بگویند افحسبتم انما خلقناکم عبثا و یکی و یکی دیگری بجانب چپ خود
بیندازند و در حین انداختن بگویند یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات والارض و دیگری بعقب سر خود بیندازند و در حین انداختن صم بکم عمی
فهم لا و دیگری به پیش روی خود بیندازند وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم
سدا الی آخر و آنچه بعد و مجزومات در دست چپ دارند به پیش پای خود بیندازند و در کتاب
انیس العابدین میگوید که آنچه بعد و مجزومات در عمامه خود بگذارند و این اصحت و علی التقدیرین
عمل این مجربست و در آن شکی نیست و لفظ محمث سو در بعضی نسخ بتای مثلثه دیده ام ولکن
اصح اولست زیرا که در اکثر نسخ چنانست **و در بعضی** کتب الکل دیده وارد است که چون
در راهی باشی و در آن خوفی بود پنجه سنگریزه بردار یکی باسم الله دوم باسم جبرئیل سیم باسم
موسی چهارم باسم محمد پنجم باسم ابراهیم و با خود نگاه دار که الله ایشان در حفظ و امان خود
نگاه میدارد **و از جمله متممات** آنچه بخاصیت شامل خواص و آثار ذکر کرده است یکی **عقیق** یمنی الاصل
فیروزه فیروزه کهنه بی عیب است که از خواص آن مشهور است که فیروزه سو در دست مقتول و محرق
و غریق ندیده اند زیرا که از آن بلیات محفوظ میدارد **یاقوت** احمر است که از وبا و طاعون
محفوظ میدارد **و سنگ** یشب است که از صاعقه محفوظ میدارد **مطلب ششم**
در مداوای بعضی امراض کثیرة الوقوع مراکب از کتاب بحر طره که والد صاحب جامع العلوم

عمل اخفا

وانکم الینا لا

فانفذوا

فاغشیناهم فهم لا

محافظة مرض در اسفار

تالیف نموده اما از جمله امراض اسب آنچه کثرة الحدوث است **از آن جمله** تاثیر برودت هوا و علامتش آنست که چون
حرارت هوا از اسب اثر کند چشم او بسته و سر به پیش انداخته خاموش و غمگین باشد و از بسیار اسب
منجذب گردد و سینه آن افکنده و مرتبا نخواهد **علاج** آن آرد جو را با برنج آن با روغن حیوانیه
یا روغن ممزوج نموده با برف و یخ سرد کرده لوله را بخورانند و لوله را حقنه کنند **تاثیر**
برودت هوا است چون سرما بر اسب کار کرده باشد بگیرند شب و حلبه از هر دو یکرطل و نیم
کوفته با جو بیامیزند و سه روز متوالی بدهند **علاج** ماندگی مرکوب آنست که شکر و آرد جو هموزن هم با آب
ممزوج نموده بحلقش بریزند و بعد از لحظه اندکی بگردانند و یکمرتبه دیگر از همان شربت بخورانند و
ساعتی چند بعد از آن در نهر آب در آرند و دستها و پاها و دم و مقعد و زهار و ...
شو بندپس بیرون آورده دستها و پاها را خشک کرده روغن گاو و نمک و شراب کهنه ممزوج از
زانوها تا سرهای سم بمالند **و اگر** از افراط دویدن مانده شده باشد چون فرود آیند سینه از او
چنان ببندند که موضع دستها بلندتر باشد بعد از دو ساعت بروغن شیرج یا روغن گاو یا گوسفند
هر کدام که حاضر باشد نیم رطل حقنه کنند بعد از آن یکمرتبه دیگر با آب سرد حقنه کنند **علاج** ورم پشت
اسب که از کوفتن زین و لگن یا غیر آن حادث شده باشد باید که نمک سود در شیر گاو تازه جوشانیده
او فوق در آن جیب نیده بر ورم گذاشتن و سه روز بستن تا زایل گردد **علاج** تورم محل تنگ
چون مرکب گرم با عرق وارد باشد و تنگ از او بگشایند یا آنکه تنگ سو لغایت تنگ ببندند یا بسببی دیگر
چون محل تنگ ورم کند باید که صبر سود با سرکه سائیده بر ورم طلا کنند و پارچه نمد طلایی را نیز با آن
آلوده کرده بر ورم بگذارند و بر بالای آن تنگ سو ببندند تا زایل گردد **علاج** جراحت پشت
اسب سرگین خشک کرده صلایه نموده بر آن زخم رسانند و بعد از یکشبانه روز بشویند و مکرر بشویند
تا رفع شود **علاج اسب جو گیر** اگر از وفات از جو دادن زود و گرمی حادث شود اول باید
که از بجهای دو وانش خون بگشایند و سرا پا در آب روان سرد برانند چنانچه حرکات عنیف کند
و دهانش را بسرکه و آب گرم بشویند و چند عدد تخم مرغ خام شکسته بحلقش بریزند **و علاج** سینه گیر
نیز همین تدبیر است و دو روز مطلق آب و علیق نه دهند و چون در طلب اضطراب نماید علیق
بقدر اندک بدهند **علاج ضربه و سقطه** که بر مرکوب واقع شود قطعه دنبه بر جایش قرار دهند تا روغن

حرارت

از آن سیلان کند و کرم گرم بر عضو نهند و لحظه در آفتاب بدارند سه روز چنین کنند تا ورم آن
زایل شود **و علاج** ورد شکم اسب بگیرند آرد ارزن و در آب بجوشانند باره را بحلقش بریزند
و باره سو حقنه کنند و سوار شوند و بگردانند تا اطلاقش شود **علاج قولنج** و حبس البول آن
بگیرند خمر و روغن گاو از هر کدام یکرطل ممزوج گرم کرده بحلقش بریزند و سوار شوند و از جو بهای
شوط بجهانند تا فتح شود **علاج** سرفه کهنه نیز همان شربت است و از جمله معالجات مجربه سرفه کهنه اسب
و استر آنست که بگیرند رازیانه شونیز قسط ثوم مقشر یکدانه قدری با روغن دنبه تازه فاتر المزاج خورد
بحلق مرکوب بریزند سه روز متعاقب و اگر باین زایل نگردد سه روز دیگر بر بینی او بریزند و روغن
مذکور ضعفا مثقال تخمیا و ادویه مذکوره سه مثقال کافیست و اگر در هر سال یکمرتبه این دوا را بحلق
او ریزند مرکوب به هیچ زحمت مبتلا نگردید زود فربه شود **علاج جرب** که در دم و پشت اسب حادث
شود و بمالد و موی بریزد بگیرند گنجد و بسوزانند و خاکستر از آب ممزوج نموده پشت و دم او را
بشویند تا بکلی رفع و اگر جرب قوی در جمیع بدن باشد نمک و زرنیخ سود در روغن گاو جوشانیده
بمالند و در آفتاب بدارند و دو سه روز چنین کنند **علاج تعفن** ابتدا اول باید که نوره بر آن
موضع بمالند تا موی آن برود و پس به نمک و سرکه بشویند و قطعه نمد بر آن پیچیده تا یکهفته هر روز
بروغن یا چوب کنند **علاج** کم جو است اول سه روز هر روز با آب گرم بشویند و خشک
کرده ارده کنجد بمالند تا سه روز بعد از آن دو روز دیگر با آب گرم بشویند و سفیداب القلعی
و قدری زعفران با سفیدی تخم مرغ آغشته بمالند و الله اعلم از علم بیطره همین قدر کافیست تا این
کتاب خالی نباشد و سایر از آن منقطع گردد **مطلب هفتم** در امور کلیه مفیده
در حفظ صحة و ازاله مرض منتخب از کتاب طب النبی که یکی از فضلای محدثین که در طب
نیز غایت مهارت داشته از کتب احادیث صحیحه انتخاب و از خادمان نبوت اقتباس
نموده و بقواعد طبیه مطابق ساخته و چون کسی سو معرفة و حذاقت بل ضروری و قواعد
واجبی علم طب حاصل گشته بهتر و کتمان جهل خود بدون اذن علیل یا اذن ولی علیل اگر صبی
یا مختلط العقل بود اقدام بر آنچه علم بر آن ندارد نماید یا آنکه اگر عالم و عارف و حاذق نیز بود
اما در اعطای حق صنعه خود و در رعایت آنچه بر او واجب است تقصیر و تهاون روا دارد

طب النبی

پس شخصی یا عضوی تلف شود فاعل ضامن خواهد بود اما اگر آنکه مع وجود علم و معرفت و
بذل جهد و سعی خطا بی آنکه شارع حکم خطا بران جاری ساز و پس اولی و احوط آنست کم
طبیب عارف حاذق اول در نزد علیل استحقار علم خود و از مریض اذن معالجه حاصل
نموده بسعی و اتمام تمام معه استعاذه بحکیم علیم از وقوع خطا در ادای اسقام و مراعات
شرائط حذاقه بالتمام شروع در معالجه نماید و کحال و جراح و بروا(؟) و مجبر و کاوی و فصاد
و حجام و ختان و حاقن همه در تحت حکم طبیب داخلند خواه طب ایشان در حیوان
و بهیمه باشد و خواه در انسان اما حذاقت طبیب حدی معین نموده اند که آن شرائط
حذاقت است بدانکه اطلاق حذاقه بر طبیب وقتی صادق آید که از رعایت بیست امر غافل
نگردد اول نظر کند در نوع مرض که چه مرض است دوم نظر کند در سبب مرض که از چه حادث
شده و علت فاعله آن از چه جهت است سیم نظر کند بقوت مریض که مساوی القوت
مرض است و بدون مداوا مقاومت با مرض می تواند نمود پس بطبیعت باز گذارند
یا آنکه ضعیف از مرض است و محتاج بمداوا است چهارم نظر کند بمزاج طبیعی بدن که
چه مزاج است پنجم نظر در مزاج حادث ششم نظر بسن مریض هفتم بعادت مریض
هشتم بفصل نهم بلد و تربه دهم حال هوا در وقت مرض یازدهم بدوای مضاد علت
دوازدهم بقوه و درجه دوا و موازنه مابین آن و قوت مریض سیزدهم آنکه قصد او
بازاله همان مرض فقط مقصود نباشد بلکه بازاله آن بروجهی که از حدوث صعب
از آن امن گردد باشد و اگر ازاله آن از حدوث اصعب از آن امن نبود بر همان
حال و الطبیعه گذاشتن اولی بود و بر هر حال از تحقیق و رعایت سهل و در علاج غافل نگردد چهاردهم تا ممکن بود باسهل فالاسهل علاج کنند و از علاج بغذا بدوا انتقال
ننمایند مگر در حین تعذر و همچنین بدوای مرکب انتقال ننمایند مگر در وقت تعذر مفرد
در پانزدهم نظر در مرض که ممکن العلاج هست یا نه اگر نباشد صیانه صنعت و دوری حق
نموده و حیل نگردد شانزدهم آنکه قبل از نضج متعرض خلط نشود و باستفراغ پس اول
بانضاج بعد از آن باستفراغ گرایند هفدهم آنکه باعتلال قلوب و ارواح که آن اعلی

در شرایط و لوازم طبیب

اما حد حذاقت و شرایط آن

عظیم است و چنانکه اکثر ثقات در تصانیف خود نقل نموده اند که جمعی از هنود که بکثرت
ریاضت تقویه نفس نموده اند هر که از ایشان استدعای حصول امری بدیع نماید
مثلا اگر احضار پادشاهی خواهند ایشان بنفس خود متوجه و مصروف بران شده
البته حاضر شود پس هرگاه طبیب بامراض روح و علاج آن عارف و خبیر بود او را طبیب
کامل گویند و الا هر چند که در طبیع و احوال بدن حاذق باشد که نصف طبیب بود
و طبیب کامل معه اداوای طبیبی بدنی باید که از تفقد حال قلب و نفس و روح و تقویه
ارواح و قوی بتصدقات و افعال خیر و ذکر و دعا و تضرع که از اعظم اسباب حصول
صحت و شفاست غافل نباشد و لیکن تاثیر مذکورات بحسب استعداد نفس و قبول و عقیده
شخص باشد بعدهم از آن امور تلطف و ترفق و احداث سرور است بر نفس مثل
تلطف الصبیان نوزدهم آنکه استعمال انواع معالجات نماید زیرا که حذاق اطبا
معالجات عزیبه نموده اند که از دوا نمی آید و از جمله آنکه از جمله حذاقت طبیب یکی
آنست که تا تدبیر اسهل مطلوب حاصل گردد عدول باصعب ننماید و در همه حال رعایت
تدرج از اضعف باقوی نماید نقلست که کسری از جمیع ربع مسکون جمیل الفن از حکمای
ماهر و اطبای حاذق نزد خود مجتمع ساخته از جمله ایشان چهار الفن را که بمزید علم و حکمت و حذاقت
از ما بقی ممتاز بودند بمجلس خاص خود حاضر ساخت یکی یونانی و دیگری عراقی و دیگری هندی
و دیگری سودانی و از ایشان سوال نمود که ما الدواء الذی لا داء فیه و یکون احفظ الصحه
یونانی فرمود که استفاف هر روز ناشتا قدری از حب الرشاد است عراقی فرمود که
تجرع هر روز سه جرعه از ماء ساخن است هندی فرمود که تناول هر روز یکعدد از هلیله کابلی
است و سودانی با آنکه احذق و اعلم از همه بود ساکت ماند کسری فرمود که تو نیز
جوهری از خزانه علم خویش برار فرمود که احکام کلمات ثلاثه مذکوره با وجود آنکه
عموما نیست خالی از مفاسد نیز نباشد زیرا که حب الرشاد مهیج صفراست و ماء
ساخن مرتب شحم کلی و مرخی معده است و هلیله مهزل و مجفف بدن است و دوائی
که نفع آن شامل عموم ناس و خالی از داء باشد آنست که غذا تناول نکنند مگر بجوع

صادق و قبل از شبع کامل دست از طعام باز دارند که فاعل این دو را مرضی عارض نگردد
مگر در وقت موعود مرض موت و تکمی حکما تصدیق نموده‌اند و آنحضرت ص باکل لحم و عسل و حلوا راغب
بود و میفرمود که اخف لحم شاة لحم رقبه و لحم ذراع و عضد باشد و لیکن معه زیادتی القوه به
دفعه ای زمعده و سرعة هضم و آنحضرت ص خبز را بدون ادام هرچه یافت شود تناول می‌نمود
کاهی لحم تناول نموده میفرمود که سید اطعمه اهل دنیا و آخرت است و کاهی رطب با بطیخ و کاه بتر
نادم مینمود و کاکره از تمر معه خبز شعیر تناول نموده میفرمود که خبز شعیر بارد یابس و تمر حار
رطب پس تناول هر دو از احسن تدابیر او خصوصا معتادین تمر سوی اهل مدینه ملاعشند

شرب عسل خام

اما در مشروب اما در مشروب آنحضرت ص فرموده که آب سه نفس باید نوشید چنانچه
بعد از هر جرعه که بنوشند قدح یا کوزه را از دهن دور ساخته نفسی بخارج قدح بکشند پس
قدح را بدهن گیرند تا سه دفعه و شرب از کوزه واسع الفم که آب بی‌اندازه فرو شود امر نموده
که مبادا از هوام ضاره چیزی در آن افتد و مرئی نگردیده داخل معده گردد و دیگر آنکه شرب
از اناء ضیق الفم هوا داخل جوف گردد و هرچند که بطن از آب ممتلی شود لذت کامل
حاصل نگردد و آنحضرت ص نهی فرموده شرب از محل رخنه و شکسته قدح که چند مفسده دارد
اول آنکه آنچه در روی آب باشد بمحل شکسته مجتمع گردد بخلاف جانب صحیح **دویم** آنکه
تشویش شارب نموده مانع حسن شرب وی گردد **سیم** آنکه وسخ و زهومت بآن رخنه
جمع گردیده منغص لذت میگردد و از جمله اشربه کثیرة المنافع که فواید او از احادیث استنباط
نموده بقواعد طبیه نیز مطابق و مشتمل بر نسبی فواید باشد شرب عسل است ممزوج بآب
باید که در حفظ صحة تاثیری عظیم دارد و مراد بموافقت آن بنزد کمل افاضل الاطبا زیراکه شرب
آن بر ناشتا ازاله بلغم و غسل و جلای خمل معده نماید از لزوجات و رفع فضلات
و تسخین معده باعتدال و تفتیح سدد معده نماید و همچنین افعال مذکور سو کبد و کلیه و مثانه
نیز از آن صدور یابد و انفع حلاوات بود بمعده مگر آنکه بالعرض در صفراوی تهیج صفرا
نماید پس برفع مضرت آن در ایشان بامتزاج خل باید شود که منافع مذکوره در ایشان
نیز صادر گردد و شرب آن انفع از اکثر اشربه شکری باشد خصوصا در کسی که اعتیاد

والقوه طبیعیه او لعل اکبر باشد و امتزاج آن بآب بارد بنابر حصول اعتدال و تنفید طعام
و قمع حرارت غریبه و ترطیب بدن و حفظ رطوبات اصلیه در صدور منافع اتم و اکمل باشد **و در استعمال**
آنحضرت فرموده‌اند که سنا دوای شریف مامون الغایله قریب باعتدال حار یابس است
در درجه اولی مسهل صفرا و سودا و مقوی جرم قلب است که از افضل خواص آنست و وسواس سودا
و شقاق بدن و انتشار شعر و صداع و جرب و بثور و حکه و صرع را نافع باشد و شرب ماء مطبوخ آن
اصوب از مدقوق آن باشد شربتی از سه درم تا پنج درم و اگر بدل بنفسج و زبیب منقی طبخ نمایند اصلح او
و ازای گل بنفشه و سنا و شاهترج مسهل اخلاط محترقه و جرب و حکه سودا نافع باشد شربتی از هر یک واحد از
چهار درم تا هفت درم باشد **اما جماع و از جمله شهوات** باید دانست که در وضع جماع سه مقصد اصلیست

منافع سنا مکی

ما یتعلق بالجماع و المنی و الباه

اول حفظ نسل و دوام نوع **دوم** اخراج مایی که از احتباس و احتقان آن بجمله بدن مضرت رسد
سیم نیل حظ و لذت و تمتع و همین فایده است که در جنت از مباشرت حور عین حاصل میشود زیرا
که در آنجا تناسل و احتقان و استفراغی نباشد و فضلای اطبا جماع را یکی از اسباب حفظ صحة شمرده
اند و جالینوس میگوید که غالب بر جوهر منی نار و هواست و مزاج آن حار و رطب است و از دم صافی که غذای
اعضای اصلیه است متولد میشود پس اخراج آن سزاوارتر است که بجهة طلب نسل و اخراج محتقن آن زیرا
که از دوام احتقان و فساد آن و تعدی او بر اعضا امراض صعبه متولد میگردد و بعضی از سلف
فرموده‌اند که رجال را سزاوار آنست که در نفس جماع تعهد سه امر نماید **اول** آنکه ترک مشی نکند تا در وقت
احتیاج بدان عاجز نگردد **دوم** آنکه در تقلیل غذا افراط ننماید تا امعا بغایت مضیق نگردد **سیم** آنکه
ترک جماع نکند زیرا که چون از چاه آب نکشند خشک گردد و محمد ذکریا گوید که از اطاله مدت ترک جماع قوای
اعصاب ضعیف و مجاری آن منسد و قضیب متقلص گردد و گفته است که دیدم جمعی را که از ترک جماع ابدان
ایشان مبرد و حرکات متعسر و شهوت و هضم ناقص گردیده بود و انفع جماع آنست که بعد از هضم غذا و اعتدال
بدن در کیفیات اربعه و خلو و امتلا واقع شود و اکثر اطبا گفته‌اند که جماع بعد الفراغ از حرکات و جماع حایض
طبعا و شرعا حرام و نهایت مضر است و در منع وطی احادیث بسیار وارد است و قوله تعالی فاتوا حرثکم دلیل
بر آنکه موضع محل زرع است نه محل بول و خبث و بجهت طلب نیز جماع در غیر فرج مرأة بلی المضرات زیرا که
در غیر فرج قوت اجتذاب منی با تحرک بحرکت شهوت و منی مرجود نیست و ماده محتقن و متحرک که از اوعیه

مسدوده خود متحرک ادویه و تمام مستفرغ نکردد و خفقه و راحه حاصل نشود و مع ذالک محتاج بحرکات
مسوبه ضعیفه باشد و و مانع ان بسیار است مثل استلزام غایت حدت و کثافت طبع که اثر جه جیز
استقبال محل مقدر و نحو نماید و دیگر انکه بالخاصیه احداث هم و حزن و غم و تسوید وجه و تظلیم
صدر و اذهاب نور قلب و افساد حال و تفریق و تنغص ما بین فاعل و مفعول نماید و
ممنوعست جماع در اول لیل جهة امتلای معده و عروق و خوف حدوث لقوه و فالج و جحاف
و نقرس و تقطیر البول و همچنین در حمام مورث نزول الماء بعین مطلب مهم
در بعضی معالجات عزیزه بعلة المؤنه در لیقه الاثر بترتیب اعضا از فرق تا قدم منتخب از کتاب
طب النبی که جامع ان از احادیث نبویه و کتب معتمده طبیه که مطابق هم بوده و در زمان
انحضرت صلعم باستصواب او بان عمل می نموده اند اقتباس نموده اول صداع و شقیقه
روی ان النبی صلعم کان اذا صدع غلف رأسه بالحنا و حکم این حدیث جزمیت نه کلی زیرا
که صداع هرگاه از حرارت ملتهبه حادث گردد و از ماده و اجب الاستفراغ نبوده باشد
تضمید جبهه بحنای مدقوق مخلوط بخل لغایت نافع و مسکن بود زیرا که در حنا قوتیست موافق
اعصاب چون ضماد کنند مسکن اوجاع ان باشد و نفع ان مخصوص بصداع نیست بلکه عامست
جمیع اعضا سو و در ان قوتی قابضه که تقویة اعضا نماید است و هرگاه بر اورام حاره ضماد
کنند ساکن کند اما خفقه الرأس و ان عبارت از احساس حسی است در دماغ و وجه و عین
مع ثقل ان و لب باشد که بدون شعور متکلم گردد و چون استحکام پذیرد تغیر عقل و تظلیم بصر
نماید و سبب آن یبس دماغ بود علاج ان بکهر عسل و سمن منصف اجزا سوا و بنار لینه بقوام
آورده هر شب وقت نوم لعوق نمایند در ترطیب و تقویة جوهر دماغ و تقویة باه و بدن
و بصر نماید و اگر صفوت بیض سالمه مثل ان سمن و مثل ان شکر مخلوط و طبخ نموده تناول
کنند همان منفعت کند اما غشیان و ان عبارت از سدر بود علاج شرب ماء البحر است
مع سکر با شتا و قی کردن تا اخراج اخلاط ردیه نماید و احتراز از جمیع حار و والف و بخارات
و اغتذا الشرب اللبن حلیب البقری مع خز خطه دوار و ان عبارت از احساس عقل
است بدوسون اشیا بر حوالی او و غیر مستقر بمکان خود و نوعی آزاغم کرده و ان جان ترد

صداع وشقیقه

سدر ودوار

کوشاید خیلی از طریق دوسعن نماید چنانچه نواحی بروی شبیه گردد و مشرق از مغرب فرق نتواند
نمود علاج ان سکون در بیت مظلم باشد و تدهین دماغ و جمیع بدن بیس اشتغال بنوم تا وقتی که خود
متیقظ گردد مالیخولیا اگر صفراوی غالب باشد علاج ان امساک صاحب الت و مداومت اکل
حلوای که در خفقه الراس مذکور شد و صفوة بیض مطبوخه بسمن و شکر و اما سوداوی از ان سکون در بیوت
مرتفعه کثیرة الضوء مثل غرفه و تطیب بروایح طیبه و اطعام دسومات و خرخطه و سمن و لحم السبن
و حلوای مذکوره از خفقه راس و با جتلاب فرح و سرور و مکالمات طیبه لینه و تدهین راس و بدن
بزیت هر یوم علاج کنند و از اجوداً جهة جنون صفراوی و سوداوی تدهین راس است بدهن القرع
بدین صفة بگیرند قرع طری بالغ و مقشر نموده از لیتی که ملی فشر است عصاره گرفته مع انصف وزن
ان عصاره سلیطه بنار لینه بجوشانند تا دهن فقط باقی مانده استعمال کنند سکته علاج ان
تدهین جمیع بدنست بزیتی که لوزم و مصطکی در ان جوشیده و مالیده باشند و بعد از ان قدم و بطن
و قلب و بدن را بماء طبیخ بابونج حار غسل نمایند و اگر متحرک نگردد تجب اصفار نمایند و تکرار ارتقی
با سخن نماید فالج و ان بطلان حرکه جمیع بدن یا بعضی از انست علاج ان اولا سهل سوداوی نمایند او
بعد از ان لوزم و ملح و مصطکی مدقوقه را در زیت طری و سلیطه بنار لینه بجوشانند و بر جمیع بدن بکرات
بمالند و مالندگی بسیار نمایند و انچه فالج و لقوه و جمیع امراض عصب را نافع است تدهین بدنست بزیتی که حنظل
اسود مسحوق در ان جوشانیده باشند سداب چون هر روز یکدرم ناشتا خورده شود و تدهین ان تدهین نمایند تشنج
و رعشه را نافع باشد عاقرقرحا تدهین بدن بزیتی که عاقرقرحای مسحوق در ان جوشیده باشد فالج و لقوه و رعشه و تشنج
و امثالهای عصبی را مفید بود رعشه و برد ان در شایخ متغیر بود و انفع ادویه ان دهن صنع است و از بعوبات
ان مداومت بزر جیث و لاشفطه سعد و عصفر ذکر و در ان مصطکی و حافمرده باشند لقوه و ان اخراج ادرب
و یا بس بعلت رطب است خاصی و برودت ملس و کثرت دمع و در لی بود علامت یابس صعوبة کلام
و تشنج عصب بود و چون استحکام گردد و فم مفتوح مانده و دمع در لی منقطع گردد و در مرور تسمیم آن
از حیه ترنبیه و اجتناب انوار و اضواء و شدة فم و شدة جانب صحیح و گفته اند که بعد از شفاء بر ان جعدر
بود و علاج نوع رطب ان اکل حاره یابسه بود مثل قطیره و سلیطه عسل و لوزم و مانند ان و مرور و استعمال لوزم حفظ
جوزبوا است در جانب مسترخی فم مالیده و شرب ماء العسل و ناردم بان و تکرار الغار بر مرات و تمریخ وجه

مالیخولیا

فالج

رعشه

لقوه

اما علاج رمد

بسیط مطبوخ ثوم و سداب و جمیع انواع یابس ان الفالوج ورند و برلقی و شرب حلیب البقری و
اکل حار رلین بود اما رمد وجدان در حدود امراض مذکور است و اسباب و انواع و علامات
ان در مجلس مذکور و بیاید دانست که الحاکه از امراض جرا نوع بکار بجو هر نفع میکرد و یکی حار و یابس
و دیگری حار و رطب و درحه منعقد و سحاب متراکم و مانع ابصار از ادراک میکرد و همچنین از
از معده و بدن ارتفاع بدماغ یافته مانع ابصار میشود و از آن الجره انواع علل متولد میکرد و پس
اگر طبیعة قوی بود بران دفع کند احداث زکام نماید و اگر بعین نازل گردد احداث رمد
کند و اگر بلهات و حلق دفع نماید احداث خناق و بحه و نوحه و لقب خفقان و بجوف
زرب و همچنین بهر عضوی که منحدر گردد مورث مرضی صعب در آن عضو بود و آن کی رطلب الفود
ازراس کند و فاد بر الفود میشود صداع و سهر تولد کنند و اگر مستحیل بر طوبات بلغمیه گردد
اضعاف حرارت غریزی نماید موجب افعاع و سکات و اگر تهیج مره سودا و اظلام هوای دماغ
نماید محدث وسواس و اگر بمجاری اعصاب و بطون دماغ مایل گردد مورث صرع و اگر بر
مبادی اعصاب و عروض در مجاری ان کند موجب فالج و اگر بخار حار صفراوی بود محدث سرسام
باشد مقصود انکه الجره و اخلاط بدن و راس در حال رمد متحرک و مایل بهیجان و جمیع حرکات و
حرکات و مشورات خصوصاً جماع که در آن معانی اقوی بود زیرا که جماع و حرکت بدن و روح
و طبیعت از اضطراب بود و در حال و ضا زیرا که هر حرکتی مثیر اخلاط و مرتق آن موجب دفع
و سیلان آن بود باعضای ضعیفه و عین در حال رمد اضعف اعضا باشد و بباید دانست که در حفظ
رمد منافع بسیار باشد بنابر استفراغ و استفراغ و تنقیه راس و بدن از فضلات و عفونات
علاج ان ملازمت سکون و بیت مظلم و راحت و ترک مس عین و تقطیر ماء بارد و بعین خصوصاً در بلاد
حاره از اکبر علاج رمد بود و اگر جانی محسوس شود که گویا حصاة در عین میکرد و ابطلیه جفن نزلال الجفن
بالتضمید بقطعه مغموسه بماء الصبر نافع بود و چون رمد نضج یابد و بکثرة رطوبة از چه ملتصق گردد و بذاروق
نافعه و روغن قلیل تقدیر نموده و رتنویم ساعی گردند و تقطیر و اطلیه خارج عین به جامن بحیق لعاب
البزر و تقطیر شکر و نبات و ماء الورد و تقدیر به نبات مسحوق در لیالی و همچنین حجامت القوه
قفا از مداوای مجربه رمد بود و بجهة رمدی که از تاثیر حرارت شمس احتیاج نموده باشد شم افیون

مصری و تخطیه حوالی عین بان لسبی نافع بود سعال اگر از تاثیر هوا حادث شود علاج ان با کل
قرم مدقوق مع زبیب منزوع العجم بوده شب و همچنین شرب لبن حمنی که قرقره در ان طبخ نموده باشند
در لیالی نافع بود سعال رطب بلغمی علاج ان تناول معجون سعال بود در غدوات و لیالی و وقت
بیان سعال صفت آن کندر مصطکی مکدر درم در یک رطل کواخته عقدر سه و دو کیر مدبس حبة السودای مقلو و
و زنجبیل مکه یک درم مد قوقه و منخول بدان در ورساخته برهم زنند و استعمال کنند و بار زعسل و تناول اخته المود
از ماعدای ان اجتناب نمایند سعال یابس عدیم النفث سبب ان اکثر احتقان خلط سوداوی بود و در صدر
و ریه علاج ان بگیرند حلبه و پنج مرتبه در آب جدید بجوشانند صاف نموده حلبه مطبوخه خشک ساخته سحق نموده
مع مثل ان دقیق حنطه بلبن البقری و سمن و شکر مرکب نموده غدوه و عشیه تناول کنند و از ما سوا
ان اجتناب نمایند نفث الدم اگر سبب ان حرارت قلب و الم ریه مو ذیه بکنند باشد علاج گزر
یابس در خل حار یکشبانه روز منقوع و صاف نموده مملی بشکر نوشند غذا حلبه با مزوره کباب ارمانی
الی مض نافع بود فواق علاج انفع ان قی بود و حبس نفس ساعتی و اگر تسکین نیابد شرب سکر چرا زما
طبیخ سداب و محو یک اوینه عسل نافع بود و همچنین شرب ماء طبیخ مصطکی و قرنفل مفید باشد و بهترین علاج
شرب ماء حار است بعسل که با از فواق یا از نکث دفع نماید قولنج بارد علاج ان بگیرند صبر سقوطری حب الرشاد
قنفل زنجبیل بالسویه شکر ابیض مثل الجمیع سفوف ساخته علی الریق و نیز و بجان علة القدر قوت جعف
بماء حار استفاف نمایند و تناول شبه القمه از زبیب منزوع العجم مدقوق مطبوب بسمن قولنج و دو
احتباس غایط نافع بود علاج دیدان تناول حمص اسود منقوع در خل است علی الریق و تاحصر جزی
گوزند که قتل و اخراج ان نماید افسنتین صبر سقوطری حب الرشاد مکه نیم درم دق ناعم نموده بعسل معجون
کنند و علی الریق متناول نمایند و همچنین ده درم قشور اترج اصفر یابس را دق و کل نموده مع لبن بنوشند
و همچنین شرب اب نقیع ورق و اطراف شفتالو علی الریق قتل و اخراج دیدان نماید و بجهة دیدان
دفع بطن و قراقر شرب ماء طبیخ صعتر علی الریق نافع بود خروج بول بلا اراده علاج ان حمص شب روز
در خل حار منقوع نموده بحبو تناول کنند مطلب یازدهم در بیان بعضی ادویه منقوله از
حضرات ائمه معصومین منتخب از کتاب طب الائمه اول سنوفیست که حضرت رسالت
پناه صلعم با صحابه تعلیم داده جهة حفظ قران و حدیث و فرموده که جهة تقویت حافظه و قطع بول

معالجات طب الائمه

و بلغم لطیف است و اقوی باه نیز میباید و فواید بسیار دارد صفوان گفت سعد و قرنفل و جوز بل [illegible]
اجزا المتساوی جوز بل هر یک باد است بمالند و آن همه جزء دیگر کوفته و بیخته مجموع را مخلوط ساخته هر صبح
ناشتا و هر شب وقت خواب یک درم تناول نمایند معجونی که حضرت علی ابن ابی طالب ع
از جهة ازدیاد قوت حافظه تالیف نموده بغایت موثر و نافع است صفوان سناء مکی
سعد هندی قرنفل سعید کنند سعید عود قماری زعفران یا ... وزن عسل مصفی علی الرسم معجون کنند و شربتی
یک مثقال باشد ایضاً معجون اکبر از کلام معجز نظام آنحضرت ع جهة قوت باه بغایت نافع و مجرب است
صفوان زنجبیل سنبل قرنفل کبابه دارچینی [illegible] مصطکی حبة الخضرا بسباسه جوزبوا عاقر قرحا
دارفلفل با عسل معجون سازند از حضرت امام حسن علیه منقول است که فرموده اگر مردمان بر منافع
هلیله زرد مطلع گردند وزن آن طلا بخرند بعد از آن یکی از اصحاب خود فرمود که بگیر یک هلیله زرد
و هفت دانه فلفل کوفته و بیخته بچشم کش حفظ صحت چشم مینماید و هم سعوط دفع میکند روغنی که جهة درد گوش
مجرب است منقول است از حضرت امام حسین علیه که یکی از اصحاب خود فرموده که بگیر کنجد و عنبر و خردل
از هر کدام یک کف پس نرم کرده روغن آنرا گرفته در شیشه کن و بجای مهر بند نگاه کن و در
محل حاجت دو قطره نیم گرم بچکان و پنبه در گوش بنه سه روز چنین کن تا رفع گردد باذن الله تعالی دوای
نافع است جهة یرقان و تب تند و ورم و حدوث مقدمات برسام و حرارت شدیده و درد مثانه
و احلیل منقول از حضرت ائمه ع بگیر آب خیار بادرنگ و پوست بیخ کاسنی و در آب بجوشان پس صاف کن
با شکر طبرزد بنوش آن مقدار یک رطل ناشتا بنوش سه روز متوالی که نافع و مجرب است از حضرت
امام رضا نیز منقول است که طبیخ پوست خیار بادرنگ هر روز یک رطل جهة یرقان در خراسان فرموده و بعد از
سه روز موجب شفا گردیده دوای جهة رفع بلغم منقول است از ابی عبدالله ع علک رومی کندر سعتر نانخواه
از هر کدام یک جزء با عسل علی الرسم معجون کرده هر صبح و هر شام یک بندقه بخورند دوای دیگر منقول از علی ابن
موسی الرضا ع که هر صبح با مسواک بر دهن و دندانها بمالند رفع بلغم و رطوبات کند و دهن خوشبوی گرداند
و دندانها را محکم کند صفوان پوست هلیله زرد و عاقرقرحا از هر کدام یک مثقال خردل دو مثقال کوفته و بیخته
استعمال کنند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بنوشید شاهتره که جهة درد خاصره
بغایت نافع و مجرب است لقلقت از حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام که فرموده سید جمیع ادویه

بعلم والاغذیه

هلیله و ازمنه و شکر است میباید که از ماههای بهار و سه ماه پائیز و زمستان هر ماه سه روز از این هر سه دوا سفوفی
ساخته بنوشند و در سه ماه پائیز عوض آن از بانه مصطکی کنند و منفعت این دوا آنست که در آن
سال از جمیع امراض بتوفیق الله تعالی و برکت آنحضرت محفوظ میدارد سوال کردند از ابا الحسن علیه السلام
از تبهای مزمن فرموده که بگیرند شونیز و نرم کوفته با عسل معجون کنند و هر صباح سه لعقه لعق کنند
و فرمود که این دو دوای مبارک اند که درد شکم و فوا و سعال نیز نفع میکند سوال کردند از
ابو عبدالله علیه السلام از آشامیدن بول شتر و گاو و گوسفند جهة دوا که آیا جایز است یا نه فرمود
که بلی هیچ باکی نیست آنرا و همچنین فرمود که باکی نیست بشرب شیر جهة دوا و معالجه حضرت امام جعفر
باقر ع فرموده که باکی نیست از مداوای نصرانی و یهودی و مانند ایشان و آنچه ایشان طب زنند از
ادویه زیرا که شفا بدست خداست شخصی سوال کرد از ابو الحسن ع از تریاق فاروق فرمود
که باکی نیست بآن حضرت رسول ص فرموده که حضرت نوح علیه السلام پیش خدا از ضعف بدن
شکایت کرد بدو وحی آمد که گوشت گوسفند را در شیر تازه بپز و بخور که قوت و برکت در اینها
نهاده ام شخصی شکایت کرد بحضرت امام جعفر ع از زحیر فرمود که بگیر گل ارمنی و بریان
کن باتش ملایم و سفوف کن که نافع است و نیز آنحضرت در باب زحیر فرموده که بگیرند قرص سعد
و بزر قطونا و صمغ عربی و گل ارمنی متساوی و باتش ملایم بریان کرده سفوف کنند
شکایت کرد شخصی بامام محمد باقر علیه السلام از قطیر البول فرمود که بگیر حرمل و شش مرتبه بآب سرد
و یکمرتبه بآب گرم بشوی پس خشک کن در سایه و چرب کن بروغن کنجد خالص و هر صباح از آن
سفوف کن که زایل گردد منقولست از حضرت جعفر بن رضا علیه السلام که فرموده جهة ریح خبیثی
که رو و چشم را بیک جانب مایل گرداند که آن عبارت است از لقوه بگیر قرنفل و نعناع و
در شیشه خشکی کن و سرش را محکم کرده در گل بگیر اگر تابستان باشد یک روز در آفتاب بگذار
و اگر زمستان باشد دو روز پس بیرون آورده نیکو سحق کن و با آب باران خمیر رقیق کن
پس علیل را بپشت بخوابان و از آن بر شق مایل طلا کن و آنقدر خوابیده باشد تا آن قرنفل
که آن علت زایل گردد شخصی بحضرت ابا عبدالله علیه السلام از وضح و بهق شکایت کرد فرمود
که خاک نوره مخلوط ساخته در حمام طلا کن آن شخص قسم یاد میکند که چون یک مرتبه طلا کردم رفع شد

ادعیه ایات شفا

یکی بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام از بیاض چشم و درد دندان و ریاح مفاصل شکایت کرد فرمود
که بگیر فلفل سفید و دار فلفل از هر کدام دو درم نشادر صافی یکدرم کوفته و بخته بهر حبی مثل کبس و بر سور سن
ان صبر کن تا یکساعت چون ساکن کرد و باب سرد بشوی و سرمه بکش که جمیع ادام مذکوره را زایل کرد و اند

مطلب دوازدهم در ذکر بعضی ادعیه ماثوره منقوله از حضرات ائمه علیهم السلام بدانکه
سوره فاتحة الکتاب در شفای امراض بغایت موثر و مجرب است روایت است که جهت شفای امراض معضله
صعبه ده مرتبه سوره فاتحه بقصد شفا بخوانند و بر خود دمند و یا شافی را العدد ورا ورده بخوانند و القدر استطاعت
جزی تصدق کنند و سه روز روزه نذر نمایند البته شافی مطلق شفا کرامت کند و مجربست ایضا از ائمه
معصومین منقولست که جهت تب نوشته بر بازوی راست صاحب حمی به بندند بجهت حمی قرموده است بسم الله الرحمن
الرحیم بسم الله و بالله و محمد رسول الله یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارادوا
به کیدا فجعلناهم الاخسرین اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل اشف صاحب هذ

وجبروتک اله الحقاین

الکتاب بحولک و قوتک بجهت صاحب حمی بنویسند بر سه کاغذ و بجهت تا صاحب تب ملح نماید بر کاغذ اول بسم الله
فرت بر کاغذ دوم بسم الله مرت و بر کاغذ سوم بسم الله قلت و هر روز یکی را مع نموده قدری آب بخورند
بجهت عسر ولادت بنویسند از برای زن در وقتی که در درد ولادت بسیار مشکل کردد در کاسه چینی سفید زعفران
با مشک بخورند بسم الله فرحت بسم الله مرحت بسم الله قلت و یا خذ کلثوم و رقیه و یجعلها
فی فمه و یبلعها بماء ایضا بجهت عسر ولادت نوشته صاحب ولادت متصل بخوانند لا اله الا الله الحلیم الکریم
سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون ... بنویسند بر شانه صاحب
ردیف از حضرات ائمه نقل شده و به تجربه رسیده و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض

من النفس یا مخرج النفس من النفس خلقتها

الماء و قضی الامر ایضا بجهت عسر ولادت مکرر بخوانند یا خالق النفس من النفس یا مخلص النفس
بجهت درد دندان باید خواند بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الذی انشاکم و جعل لکم السمع و الابصار
و الافئدة قلیلا ما تشکرون و ۲ شا کتبه و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم بجهت عرق النسا مجربست
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم رب کل شیء و ملیک کل شیء و خالق کل شیء انت خلقتنی
و خلقت النسا فلا تسلطه علی باذی و لا تسلطنی علیه بقطع و اشفنی شفاء لا یغادر سقما لا
شافی الا انت قال النبی ص من لعق ثلث العقاب عسلا فی کل ثلث غدوات علی الریق

لم یصیبه

لم یصیبه بلاء و فی حدیث عزیب انه قال من مات و فی جوفه شیء من العسل لم تمسه النار
و اطبا حذاق الاطبا و الفکار و دانستن ان از جهت زوال جمیع اسقام مجرب و سریع الاثر است و مکرر به تجربه رسیده
بسم الله الرحمن الرحیم یا من اسمه دواء و ذکره شفاء یا من یجعل الشفاء فیما یشاء من الا
شیاء صل علی محمد و آل محمد و اجعل شفائی من هذا الداء فی اسمک هذا یا الله یا الله
الی السابعة عشر مرة و یا رب یا رب الی التسعة مرات یا ارحم الراحمین الی ستة مرات جهت تسکین درد
دست راست بر محل درد بمالند و این آیه بخوانند و بالحق انزلناه و بالحق نزل از حضرت امیر المومنین علیه
السلام منقولست که هر کرا المی بجسد رسیده باشد این دعا بخواند اعوذ بعزة الله و قدرته علی الا
شیاء اعیذ بجبار الاسماء اعیذ نفسی بمن لا یضر مع اسمه داء اعیذ نفسی بالذی
اسمه برکة و شفاء از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام مرویست که هر کرا درد سر باشد دست بر سر نهاده
هفت مرتبه بگوید اعوذ بالله الذی سکن له ما فی البر و البحر و ما فی السموات و الارض
و هو السمیع العلیم در زایل کردد نقل است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که او از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود این دعا شفای جمیع علل و امراضست یا منزل الشفاء و مذهب
الداء انزل علی وجعی الشفاء حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر علتی را که سوره الحمد و قل هو الله احد
زایل نکرداند چیزی دیگر دفع نکرده و این دو سوره دافع جمیع علتهاست معوذتین نیز در ازاله امراض بسی
موثرست و نیز از حضرت علیه السلام مرویست که این کلمات از شر هوام محفوظ میدارد بسم الله ا
الرحمن الرحیم بسم الله و بالله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله اعوذ بعزة الله
اعوذ بقدرة الله علی ما یشاء من شر کل هامة یدب باللیل و النهار ان ربی علی
صراط مستقیم در کتاب حرز الامان مسطور است که در بصره مردی بود که هر کرا درد دندان عارض میشد این
دعا برایش ان میخواند ساکن میشد و تخلف نمینمود و لیکن در تعلیم ان بغایت ضنت میورزید و در اواخر
عمر خود یکی از احبا تعلیم داد و دعا اینست المص طسم کهیعص حمعسق الله لا اله الا هو رب
العرش العظیم اسکن بکهیعص الی ذکره تعالی ذکره اسکن بالذی ان یشاء یسکن الریح فیظللن
رواکد علی ظهره اسکن بالذی سکن له ما فی السماوات و ما فی الارض و هو السمیع العلیم
و نیز در کتاب مذکور است که از جمله حروف تهجی یازده حرف است که مشتمل بر خواص عجیبه است

از آن جمله آنست که اگر کسی را درد عضوی از اعضا درد یا مرضی بوده باشد مثل راس و عین و اذنی
وصدر و ید و رجل و مانند آن یا در تمام بدن مثل حمی و در این صورت جسم را در عوض عضو اعتبار
باید کرد و بالجمله باید که حروف اول اسم عضو مأوف را بالعربی در میان حروف یازده گانه
درج کنند فرادا فرادا بعد از آن حروف و حروف ترکیب کنند و مرتبه ثالث جمیع حروف
بر هیئة اتصال بیکدیگر ترکیب کنند و آن نوشته را بر خود تعلیق نماید اگر فایده ظاهر شود
فهو المطلوب والا حروف حریم اسم عضو مأوف را با حروف یازده گانه با انواع ثلثه
مذکوره ترکیب کنند و این نوشته را مع نوشته اول بر خود تعلیق نماید تا مرض بالکلیه زایل شود
و در بسیاری از تحصیل مطالب نیز این عمل نافع و مؤثر است چنانچه در اعمال محبت اسم طالب
و مطلوب را همراه در ساعت سعد مع حروف یازده گانه بنوعی که مذکور شد امتزاج
و ترکیب نموده با خود دارند و حروف یازده گانه اینست اب ت ث ط ظ
ف ک ل لا ی مثال امتزاج مثلا اگر مرض رمد باشد عضو مأوف عین است و حرف
اول ع بود و امتزاج فرادای آن چنین شود اع بع تع ثع طع ظع
فع کع لع لاع یع و امتزاج ثانی چنین شود اعبع تعثع طعظع فعکع لعلا
یع و امتزاج متصله آن چنین است و این بغایت مجرب است اعبعتعثعطعظعفعکعلعلاعیع
و غزالی نیز در کتاب سر المبین ذکر نموده **نقل است** که اگر کسی را مرضی صعب که حذاق اطبا در معالجه آن
بعجز معترف باشند عارض گردد آیات شفا را در ظرفی پاک نوشته و مشروبی در آن ظرف کرده بنوشند البته
حضرت شافی علی الاطلاق شفای عاجل و صحت کامل کرامت کند و آن شش آیه است **اول**

وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ **دوم** وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ **سیم** يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ
أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ **چهارم** وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ **پنجم** وَإِذَا
مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ **ششم** قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ و در کتاب انیس العابدین این آیات
را نیز از آیات شفا نوشته ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ يُرِيدُ اللَّهُ
أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

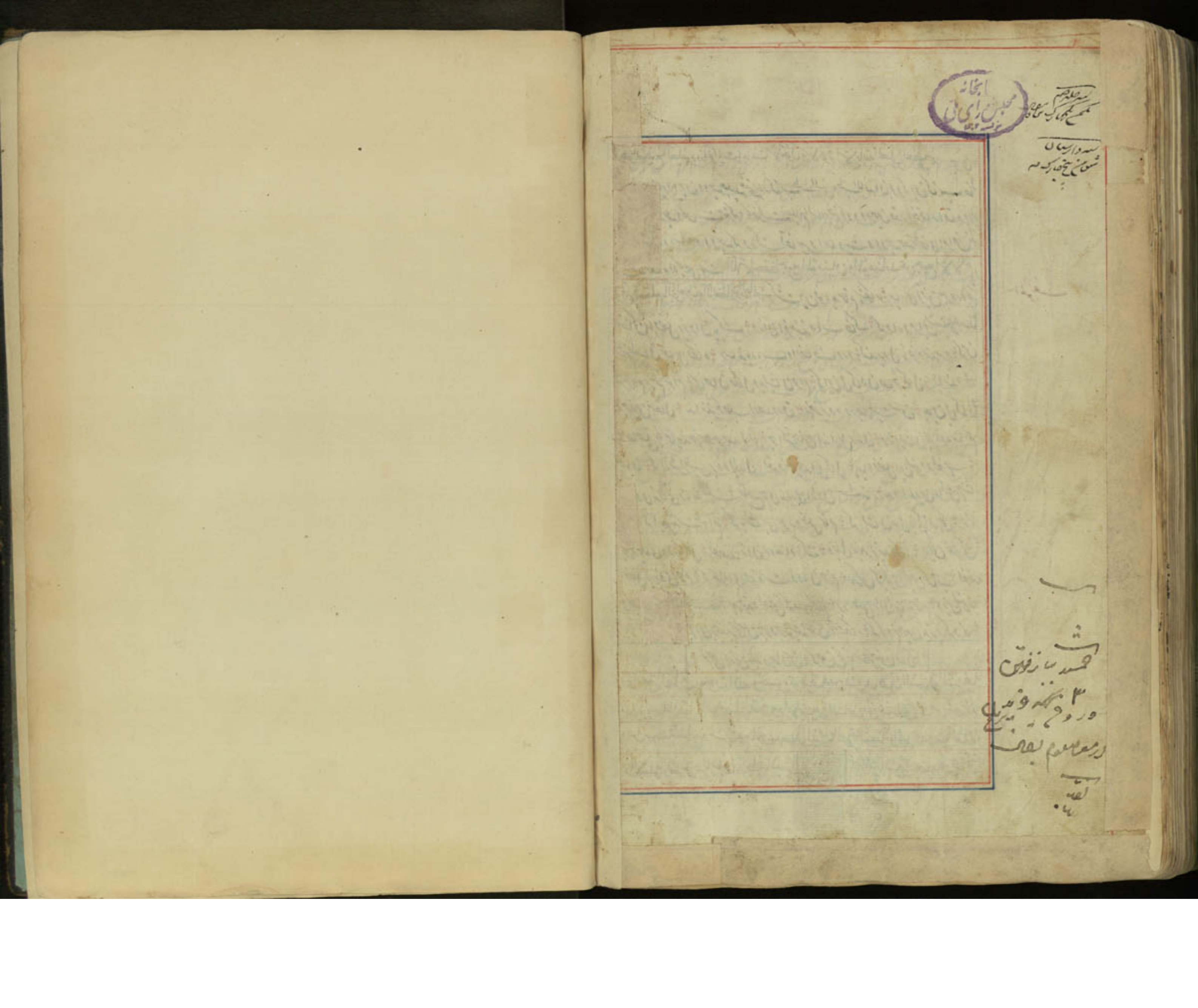
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در آخر آیات باید گفت لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ چون
مقصود از ایراد این ادعیه جلیله منتخبه از کتاب طب النبی و طب الائمه آن بود که این کتاب خالی
نباشد و با دعیه و کلمات متبرکه آنحضرات علیهم السلام ختم کرد و بر همین قدر اختصار افتاد و الا
از آیات و اسماء و ادعیه که در کتب تفاسیر و احادیث وارد است جهت شفای امراض بحدی
است لا یعد و لا یحصی است اللهم احفظ جمیع المؤمنین والمؤمنات عن جمیع الآلام
والاسقام بالنبی العربی و آله العظام یا رب العالمین

المؤلف

چو گشت این فواید تمام آشکار ❁ بیاری از آن حق پروردگار
نمانکن افضل ز بروان پاک ❁ و زان او فتیده اب خاک ❁ که دارد و مر این نسخه سال
ز چشم طبیبان جاهل نگاه ❁ رساند بارباب و انصاف در و ❁ کنند بر دل ناقوسند سرد ❁ که من
نیز کردم برغم عوام ❁ بجا حلال و بدیشان حرام ❁ که این بی کمالان صاحب کمال ❁ نباشند در
زچندین مقال ❁ بدانند یک مطلب از صد ورق ❁ زخر بره و در جاهلیت سبق ❁ بدین بی کمالی
به حاصلی ❁ نمایند خود را چو صد بوعلی ❁ چو اکثر چنین اند اهل زمان ❁ وز ایشان بد اور بناهم
چنان ❁ که از شر ابلیس ربِ ذو الجلال ❁ نعوذ نمایند اهل کمال ❁ بنا افضل این نسخه ولغریب ❁
که از روی نداری زمانه عجیب ❁ طمع چون نداری از آن اشتهار ❁ مده اندرین عالمش انتشار
مبادا که آید بدست عوام ❁ که باشند لبی جور و ظلمی تمام ❁ که ایشان به بی باکی جاهلی ❁ زمانه
بجز و بهای و از باطلی ❁ نفهمیده زان رو مداوا کنند ❁ و بالی ز بهر تو پیدا کنند ❁ چنین ندا کن
افضل از روی حزم ❁ که نگذاری از دست دامان حزم ❁ بهر کس که بگذرد از این کتاب ❁ نفهمد
می طلب لسان و عجاب ❁ بهر قید و لفظی که در هر کلام ❁ بود مطلبی زان نیابد تمام ❁ و زین نسخه با
بهره گردد امین ❁ و گر زین بهند رنجی چنین ❁ بود ز بنوشند کان آشکار ❁ که کردم همین نذر بر کردگار ❁
زهیچی از این نذر و پیمان آن ❁ که حق نافع باشد چنین حادثه ❁

قد اتفق الفراغ بعون الله وحسن توفیقه من تسوید هذه النسخة الشریفة
الموسومة بفواید الافضلیة فی یوم الاثنین الثامن من عشر الثالث من شهر الآخر
من سنة سابع وعشرین ومائتین بعد الف من الهجرة النبویة والحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی خیر المرسلین حمدا دائما طیبا کثیرا کثیرا بجهد کادی قلمی شد




کتابخانه
مجلس شورای ملی

